

الگوی هدایت

(تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم ﷺ)

جلد دوم

مؤلف:

علی محمد الصلابی

مترجم:

هیئت علمی انتشارات حرمین

الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم ﷺ)

عنوان کتاب:

علی محمد الصلابی

نویسنده:

هیئت علمی انتشارات حرمین

مترجم:

سیره نبوی

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

بخش هشتم: جنگ بدر

فصل اول مرحله‌ی قبل از معرکه	۲۸
در اثنای حرکت بسوی بدر	۲۹
تصمیم قریش برای رویارویی با مسلمانان در بدر	۲۹
رسول خدا و مشورت و رایزنی با صحابه	۳۰
پیشروی بسوی دشمن و گرد آوری اخبار	۳۱
استقرار لشکر اسلام و پیشنهاد حباب بن منذر	۳۳
توصیف سپاه قریش از زبان قرآن	۳۳
سپاه مکه در آستانه‌ی اختلاف	۳۴
توصیف قرآن در مورد جایگاه دو سپاه	۳۵
فصل دوم رسول خدا و همراهانش در میدان معرکه	۳۶
بارش باران و خواباندن سپاه اسلام	۳۶
صف آرایی دو لشکر	۳۷
برانگیختن اصحاب برای جنگ	۳۸
دعا و کمک خواستن از خداوند	۳۸
فصل سوم آغاز نبرد و شکست دشمن	۴۰
مدد و نصرت الهی	۴۱
پیروزی مسلمانان و خطاب رسول خدا به کشته شدگان افتاده در چاه	۴۲

فصل چهارم چشم انداز معرکه	۴۴
به هلاکت رسیدن ابوجهل	۴۴
به هلاکت رسیدن امیه بن خلف	۴۵
به هلاکت رسیدن عبیده بن سعید بن عاص بدست زبیر	۴۶
به هلاکت رسیدن اسود مخزومی	۴۶
صحنه‌های رشادت و شهادت	۴۶
شهادت حارثه بن سراقه	۴۶
شهادت عوف بن حارث	۴۷
شهادت سعد بن خيثمه	۴۷
دعای رسول الله در حق ابوحنظله	۴۷
شهادت عمیر بن ابی وقاص	۴۸
فصل پنجم اختلاف بر سر تقسیم غنایم	۴۹
اختلاف در مورد اسیران	۵۷
پیامبر اکرم ﷺ در مورد اسیران به اعمال شیوه‌های ذیل پرداخت	۵۹
الف - پذیرفتن سفارش مطعم بن عدی	۵۹
ب - به هلاکت رساندن عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث	۶۰
ت - شیوه رسول خدا ﷺ در نگهداری اسرا	۶۱
ج - فدیة آزادی عباس عموی رسول خدا ﷺ	۶۲
د - ابوالعاص بن ربیع، شوهر زینب، دختر رسول خدا ﷺ	۶۴
ه - ابوعزه عمرو بن عبدالله الجمحی در بین ترحم و صلابت نبوی	۶۵
و - سهیل بن عمرو در بین اسیران و سخنان سوده	۶۶
س - آموزش به جای فدیة	۶۷
ن - سرنوشت اسیران	۶۸
فصل ششم نتایج غزوة بدر و تلاش جهت ترور نمودن رسول خدا ﷺ	۶۹
تلاش جهت ترور نمودن رسول خدا ﷺ و اسلام عمیر بن وهب	۷۲
درس‌ها و نکات موجود در این ماجرا	۷۵

فصل هفتم درس‌ها، عبرت‌ها و فوائد برگرفته از غزوه بدر..... ۷۷

۱- نصرت و پیروزی از جانب خدا است..... ۷۷

۲- یوم الفرقان..... ۷۸

۳- دوستی و دشمنی به خاطر خدا از اولویت‌های ایمان..... ۸۱

۴- معجزه‌هایی که در بدر اتفاق افتاد..... ۸۴

الف - به هلاکت رسیدن امیه بن خلف..... ۸۵

ب- مشخص نمودن قتلگاه‌های بزرگان قریش..... ۸۷

ج × اطلاع پیامبر اکرم ﷺ از مالی که عباس بن عبدالمطلب پنهان نموده بود و

بازگو نمودن نقشه توطئه‌ای که عمیر و صفوان، برای ترور آن حضرت کشیده بودند

..... ۸۷

۵- حکم کمک گرفتن از مشرک..... ۸۸

۶- حذیفه بن یمان و اسید بن حضیر رضی الله عنهما..... ۸۹

الف - ماجرای حذیفه و پدرش..... ۸۹

ب - اسید ابن حضیر..... ۸۹

جنگ تبلیغاتی در بدر..... ۸۹

فصل هشتم مهم‌ترین رویدادهایی که در فاصله جنگ بدر و احد اتفاق افتاد

..... ۹۲

غزوه‌هایی که رسول خدا ﷺ بعد از بدر و قبل از احد، آنها را فرماندهی نمود

..... ۹۲

الف - غزوه «ماء‌الکدر» در بنی سلیم..... ۹۲

ب - غزوه سویق..... ۹۳

ج - غزوه ذی امر..... ۹۳

د - غزوه بحران..... ۹۴

س - سریه زید بن حارثه به سوی قرده..... ۹۵

غزوه بنی قینقاع..... ۹۶

الف - انگیزه‌های اصلی غزوه بنی قینقاع..... ۹۷

- ب - محاصره بنی قینقاع ۹۸
- ج - سرنوشت یهود بنی قینقاع ۹۸
- د - ابراز برائت عباده بن صامت از منافقان ۹۹
- برخورد دولت اسلامی بر علیه توطئه‌گران ۱۰۲
- الف - عصماء بنت مروان ۱۰۲
- ب - کشتن ابی عفک یهودی ۱۰۲
- ج - ترور کعب ابن اشرف ۱۰۳
- ۱- موضع‌گیری حسان بن ثابت در برابر کعب بن اشرف ۱۰۳
- ۲- پاداش کعب ابن اشرف ۱۰۴
- ۳- بازتاب ترور کعب ابن اشرف ۱۱۰
- بعضی از مناسبت‌های اجتماعی غزوه بدر تا احد ۱۱۱
- الف - ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با حفصه دختر عمر ابن خطاب ۱۱۱
- ب - ازدواج علی با فاطمه علیها السلام ۱۱۱

بخش نهم: غزوه احد

- فصل اول رویدادهای قبل از جنگ ۱۱۶
- عوامل جنگ ۱۱۶
- الف - عامل دینی ۱۱۶
- ب - عامل اجتماعی ۱۱۷
- ج - عامل اقتصادی ۱۱۸
- د - عامل سیاسی ۱۱۸
- رهسپار شدن قریش از مکه به سوی مدینه ۱۱۹
- نیروی اطلاعاتی مسلمانان ۱۱۹
- محتویات نامه عباس ۱۲۰
- مشورت و رایزنی رسول خدا با یاران ۱۲۱
- دلایل کسانی که بیرون رفتن از مدینه را ترجیح دادند ۱۲۲
- دلایل کسانی که ماندن در مدینه را ترجیح دادند ۱۲۲

- رہسپار شدن سپاہ اسلام به سوی احد ۱۲۴
- ب × کناره گیری «ابن سلول» (منافق) از سپاہ اسلام با یک سوم لشکر ۱۲۵
- ج - موضعگیری عبدالله بن عمرو بن حرام در برابر عمل منافقان ۱۲۶
- د - بنوسلمه و بنو حارثه ۱۲۷
- س - کمک گرفتن از غیر مسلمانان ۱۲۷
- و - برگردانیدن برخی از اصحاب کم سن و سال از جنگ ۱۲۸
- نقشه پیامبر برای رویارویی با کفار مکه ۱۲۸
- اهداف خطبہ فوق ۱۲۹
- نظم بخشیدن به سپاہ و برابر کردن صفوف ۱۳۰
- س - آغاز جنگ فقط با دستور فرمانده ۱۳۰

فصل دوم در قلب معرکہ ۱۳۱

- آغاز جنگ و شدت آن و آثار پیروزی مسلمانان ۱۳۱
- مخالفت تیراندازان با دستور رسول خدا ﷺ ۱۳۳
- نقشه پیامبر در برگرداندن پراکندگی سپاہ به وضعیت نخست ۱۳۷
- شہدای احد ۱۴۰
- الف - سردار شہیدان، حمزه بن عبدالمطلب ﷺ ۱۴۰
- ۱- جستجوی رسول خدا ﷺ از قتلگاہ حمزه ﷺ ۱۴۱
- ۲- صبر صفیہ دختر عبدالمطلب بر شہادت برادرش، حمزه ﷺ ۱۴۲
- ۳- اشعار صفیہ در رثای حمزه ۱۴۲
- ۴- حمزه کسی را ندارد تا برایش گریہ کند ۱۴۳
- ۵- گذاشتن نام حمزه بر نوزادی از انصار ۱۴۴
- ۶- اگر می توانی کاری کن کہ من چہرہات را نبینم ۱۴۴
- ب - مصعب بن عمیر ﷺ ۱۴۵
- ت - سعد بن ربیع ﷺ ۱۴۶
- ث - عبدالله بن جحش ﷺ ۱۴۷
- ج - حنظلہ بن ابی عامر، غسیل الملائکہ ﷺ ۱۴۷

- درسها و فواید این ماجرا ۱۴۸
- ح - عبدالله بن عمرو بن حرام ﷺ ۱۴۹
- خ - خيثمه ابوسعد ﷺ ۱۵۰
- د - وهب المزني و برادرزاده اش ﷺ ۱۵۱
- ذ - عمرو بن جموح ﷺ ۱۵۳
- ز - ابوحنيفه بن يمان و ثابت بن وقش ﷺ ۱۵۴
- س × پذيرش اعمال منوط به اتمام آن است ۱۵۵
- ک - انما الأعمال بالنيات ۱۵۶
- معجزات پیامبر در جنگ احد ۱۵۷
- ۱- بهبودی چشم قتاده ﷺ ۱۵۷
- ۲- هلاک شدن أبي بن خلف ۱۵۸

فصل سوم رویدادهای بعد از جنگ ۱۶۰

- گفتگوی ابوسفیان با پیامبر و یارانش ۱۶۰
- بازدید رسول خدا ﷺ از وضعیت شهدا ۱۶۲
- دعای پیامبر در غزوه احد ۱۶۳
- بررسی وضعیت و جهت گیری دشمن ۱۶۵
- غزوه حمراء الأسد ۱۶۶
- مشارکت زنان مسلمان در جنگ احد ۱۷۱
- الف - آبدادن مجاهدان ۱۷۱
- ب - مداوا و رسیدگی به مجروحان ۱۷۲
- ج - دفاع از اسلام و پیامبر خدا با شمشیر ۱۷۲
- درسهایی از صبر زنان صحابه ۱۷۴
- الف - صفیه بنت عبدالمطلب ۱۷۴
- ب - حمنه بنت جحش ۱۷۵
- ج - المرأة الدیناریه ۱۷۵
- د × ام‌سعد بن معاذ، کبشه بنت عبید خزرجی ۱۷۶

فصل چهارم درس‌ها، پندها و نتایج جنگ احد	۱۷۷
یادآوری سنت‌های الهی به مؤمنان و دعوتشان به مقامات والای ایمان	۱۷۸
تسلّی مؤمنان و بیان حکمت الهی در غزوه احد	۱۷۹
کیفیت جبران اشتباهات	۱۸۲
بیان نمونه‌هایی از مجاهدان امت‌های گذشته	۱۸۳
مخالفت با دستور پیامبر موجب شکست لشکر اسلام گردید	۱۸۴
برخی از رویدادهایی که در جنگ احد اتفاق افتاد	۱۸۵
خطرهای ترجیح دنیا بر آخرت	۱۸۷
میزان ارتباط با دین	۱۸۹
مرگ، امری حتمی است	۱۹۰
برخورد پیامبر اکرم <small>ﷺ</small> با تیراندازان خطاکار و منافقان خیانتکار	۱۹۲
الف - تیراندازان	۱۹۲
ب - خیانت ابن سلول منافق	۱۹۴
احد، کوهی که او را دوست داریم و او نیز ما را دوست دارد	۱۹۵
حضور فرشتگان در احد	۱۹۶
اصول شکست و پیروزی در پرتو آیات سوره انفال و آل عمران	۱۹۷
فضیلت شهدا و نعمت‌های جاویدانی که از آن برخوردارند	۲۰۰
تهاجم تبلیغاتی علیه مشرکین	۲۰۱

بخش دهم: مهم‌ترین رویدادهای فاصلهٔ احد و خندق

فصل اول تلاش مشرکان جهت فروپاشی و تضعیف حکومت اسلامی	۲۰۶
مواجهه بنی‌اسد با دولت اسلامی	۲۰۶
خالد بن سفیان هذلی و مقاومت عبدالله بن انیس <small>رضی الله عنه</small> در برابر او	۲۰۷
درسها و نتایج برگرفته از ماجرای فوق	۲۰۹
۱- دقت تاکتیک جنگی	۲۰۹
۲- فراست رسول خدا <small>ﷺ</small> در انتخاب افراد	۲۰۹

- ۳- پاداش عملیات استشهادی، پاداشی اخروی بود..... ۲۰۹
- ۴- احکام فقهی این موضوع..... ۲۱۰
- ۵- جواز اجتهاد در زمان رسول خدا ﷺ..... ۲۱۱
- ۶- برخی از دلایل نبوت..... ۲۱۱
- ۷- اشعار عبدالله بن انیس در مورد قتل خالد هذلی..... ۲۱۱
- خیانت دو قبیله عضل و قاره و حادثه رجیع..... ۲۱۲
- درس‌ها و نتایج این حادثه..... ۲۱۶
- ۱- نکاتی که ابن حجر ذکر نموده است..... ۲۱۶
- ۲- تسلیم یا مبارزه تا آخرین لحظات..... ۲۱۷
- ۳- اهمیت به سنت پیامبر اکرم ﷺ..... ۲۱۷
- ۴- اسلام، کینه و خیانت را ریشه‌کن می‌نماید..... ۲۱۷
- ۵- میزان محبت پیامبر اکرم ﷺ در دل یارانش..... ۲۱۸
- ۶- اشعاری از حسان در مذمت بنی‌لحیان..... ۲۱۹
- عامر بن طفیل و فاجعه بئر معونه (۴ هـ)..... ۲۲۰
- درس‌ها و فواید فاجعه دردناک بئر معونه..... ۲۲۱
- ۱- فداکاری و از خودگذشتگی در راه دعوت..... ۲۲۱
- ۲- به خدای کعبه که رستگار شدم..... ۲۲۲
- ۳- آگاهی نداشتن پیامبر از غیب..... ۲۲۳
- ۴- وفای عهد..... ۲۲۴
- ۵- صحابی بزرگوار عامر بن فهیره ؓ..... ۲۲۵
- ۶- حسان بن ثابت و تحریک مردم برای قتل عامر بن طفیل..... ۲۲۵
- ۷- سرنوشت عامر بن طفیل عامری..... ۲۲۶

فصل دوم ازدواج پیامبر با ام‌المساکین و ام‌سلمه و رویدادهای مختلف دیگر

- ۲۲۸
- زینب بنت خزیمه، ام‌المساکین..... ۲۲۸
- ازدواج رسول خدا ﷺ با ام‌سلمه..... ۲۲۸
- ۱- گفتگوی ام‌سلمه با ابوسلمه..... ۲۲۹

- ۲- دعای ام سلمه هنگام درگذشت شوهرش ۲۲۹
- ۳- گفتگوی رسول خدا ﷺ با ام سلمه هنگام خواستگاری ۲۲۹
- ۴- رسول خدا ﷺ و تجهیز خانه ام سلمه ۲۳۰
- ۵- تغییر نام بره، دختر ابی سلمه توسط رسول خدا ﷺ ۲۳۱
- ۶- فلسفه ازدواج رسول خدا با ام سلمه ۲۳۲
- تولد امام حسن بن علی علیه السلام ۲۳۳
- زیدبن ثابت و فراگیری زبان یهود در سال چهارم هجری ۲۳۴
- فصل سوم اخراج یهود بنی نضیر از مدینه ۲۳۶**
- تاریخ غزوه و عوامل آن ۲۳۶
- الف - تاریخ غزوه ۲۳۶
- ب - عوامل غزوه ۲۳۷
- دیدگاه مفسران درباره سبب نزول آیه فوق ۲۳۸
- هشدار به بنی نضیر و محاصره آنها ۲۴۰
- الف: هشدار به بنی نضیر ۲۴۰
- ب - محاصره بنی نضیر و اخراج آنان از مدینه ۲۴۱
- درس‌ها و نتایج این غزوه ۲۴۲
- الف - حمد و سپاس خداوند ۲۴۲
- ب - ترس و وحشت از جانب خدا است ۲۴۳
- ج - تخریب داراییهای دشمن ۲۴۴
- ت × شکل‌گیری سیاست مالی دولت اسلامی ۲۴۵
- ج - فضیلت مهاجران، انصار و پیروان نیک آنها ۲۴۹
- ح - موضعگیری منافقان در مدینه ۲۵۰
- د - ارشاد مؤمنان و برحذر داشتن آنان از عذاب آخرت و بیان تفاوت عمیق اهل بهشت و دوزخ ۲۵۴
- ذ - عظمت قرآن و بیان برخی از صفات خدا ۲۵۵
- س - تحریم شراب ۲۵۷

- فصل چهارم غزوة ذات الرقاع** ۲۶۰
- تاریخ، انگیزه و علت نامگذاری ذات الرقاع ۲۶۰
- مشروعیت نماز خوف و نگهبانی ۲۶۲
- ۱- نماز خوف ۲۶۲
- ۲- نگهبانی ۲۶۳
- شجاعت پیامبر اکرم ﷺ و برخورد ایشان با جابر بن عبدالله ۲۶۴
- ۱- شجاعت پیامبر اکرم ﷺ ۲۶۴
- ۲- برخورد پیامبر اکرم ﷺ با جابر بن عبدالله ۲۶۶
- فصل پنجم غزوة بدر موعده و دومه الجندل** ۲۶۷
- غزوة بدر موعده ۲۶۷
- غزوة دومه الجندل ۲۶۸
- فصل ششم غزوة بنی مصطلق** ۲۷۳
- معرفی بنی مصطلق، تاریخ و انگیزه این غزوه ۲۷۳
- ۱- بنی مصطلق ۲۷۳
- ۲- تاریخ غزوه ۲۷۳
- ۳- اسباب و انگیزه های غزوه ۲۷۴
- ۴- وقایع غزوة بنی مصطلق ۲۷۴
- رهنمودهای قرآن کریم به جامعه اسلامی بعد از غزوة بنی مصطلق ۲۸۳
- حادثه افک و تلاش بیهوده منافقان برای خدشه دار ساختن حیثیت خانوادگی پیامبر اکرم ﷺ ۲۸۷
- ۱- پخش بهتان در مدینه ۲۸۸
- ۲- مشاوره با برخی از اصحاب و یاران ۲۸۸
- ۳- پیامدهای فتنه افک ۲۸۹
- ۴- گفتگوی رسول خدا ﷺ با عایشه درباره مسئله افک ۲۹۰
- ۵- نزول وحی و تبرئه عایشه ۲۹۱
- ۶- موضعگیری ابوبکر ﷺ در آفرینندگان حادثه افک ۲۹۲

- مهم‌ترین آداب و احکام برگرفته از آیات افک ۲۹۳
- فوائد، احکام و درسهای برگرفته از حادثه افک و غزوه بنی‌مصطلق ۲۹۷
- ۱- بشر بودن پیامبر اکرم ﷺ ۲۹۷
- ۲- حد قذف (بهتان) و اهمیت آن در محافظت وجهه و آبروی مسلمانان .. ۲۹۸
- ۳- عذر خواهی حسان بن ثابت از عایشه ۲۹۹
- ۴- احکامی که در غزوه بنی‌مصطلق به استنباط رسید ۳۰۰

بخش یازدهم: غزوه احزاب

- فصل اول تاریخ غزوه، انگیزه و رویدادهای آن ۳۰۲
- ۱- تاریخ غزوه ۳۰۲
- ۲- انگیزه‌های غزوه احزاب ۳۰۳
- مسلمانان و پیگیری اخبار احزاب ۳۰۴
- اهتمام پیامبر اکرم ﷺ به جبهه داخلی ۳۰۶
- فصل دوم در شدت و تنگا قرارگرفتن مسلمانان ۳۱۰
- ۱- نقض پیمان‌نامه بنی‌قریظه و قصد حمله بر مسلمانان از داخل ۳۱۰
- ۲- تشدید محاصره مسلمانان و حضور پیدا نکردن منافقان ۳۱۱
- ۳- تلاش پیامبر اکرم ﷺ جهت کاهش دامنه محاصره و قرارداد صلح با عطفان و شایعه‌پراکنی در صفوف دشمن ۳۱۵
- فصل سوم مدد و نصرت پروردگار و توصیف قرآن از جریان احزاب ۳۲۰
- متوسل شدن آن حضرت ﷺ به خدا و مدد و نصرت پروردگار ۳۲۰
- پیگیری اوضاع لشکر احزاب توسط پیامبر اکرم ﷺ ۳۲۲
- غزوه احزاب و نتایج آن در قرآن ۳۲۴
- شکست بنی‌قریظه ۳۲۷
- فصل چهارم فوائد دروس‌ها و عبرت‌ها ۳۲۹
- معجزه‌های حسی پیامبر اکرم ۳۲۹

- ۳۳۱ بین تئوری و واقعیت
- ۳۳۲ سلمان از ما (اهل بیت) است
- ۳۳۲ نماز وسطی
- ۳۳۳ حلال و حرام
- ۳۳۳ شجاعت حفیه، عمه پیامبر اکرم ﷺ
- ۳۳۴ تکذیب ترسو بودن حسان
- ۳۳۴ نخستین بیمارستان نظامی مسلمانان
- مسلمان به طور ناآگاهانه، مرتکب گناه می‌شود، اما بلافاصله توبه می‌نماید
- ۳۳۵
- ۳۳۷ فضائل سعد بن معاذ
- ۳۴۰ قتل حی بن اخطب و کعب بن اسد
- ۳۴۰ ۱- قتل حی بن اخطب
- ۳۴۳ ۲- قتل کعب بن اسد قرظی
- شفاعت ثابت بن قیس رضی الله عنه درباره زبیر بن باطا و خواهرش، سلمی بنت قیس
- ۳۴۴ درباره رفاعة ابن سموال
- ۳۴۴ ۱- شفاعت ثابت بن قیس در حق زبیر بن باطا
- ۳۴۴ ۲- شفاعت سلمی بنت قیس درباره رفاعة سموال
- ۳۴۵ فرهنگ اختلاف
- ۳۴۶ تقسیم غنایم و مسلمان شدن ریحانه بنت عمرو
- ۳۴۸ تبلیغات اسلامی در غزوه احزاب

بخش دوازدهم: رویدادهای مهم در فاصله غزوه احزاب و حدیبیه

- ۳۵۰ فصل اول ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب دختر جحش رضی الله عنها
- ۳۵۰ نام و نسب زینب دختر جحش رضی الله عنها
- ۳۵۱ ازدواج زینب رضی الله عنها با زید بن حارثه رضی الله عنه
- ۳۵۲ طلاق زینب رضی الله عنها

۳۵۲ فلسفه ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب دختر جحش

۳۵۵ ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب

فصل دوم اکنون ما به جنگ آنها می‌رویم و آنان به جنگ ما نخواهند آمد ۳۶۳

۳۶۳ سریه محمد بن مسلمه رضی الله عنه به سوی قبیله قرطاء

۳۶۶ سریه نظامی ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه به سوی سیف البحر

۳۶۹ سریه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه به سوی دومه الجندل

۳۷۱ درس‌ها و فواید این سریه

۳۷۴ تأدیب خیانت کاران و غزوه بنی لحيان و غابه

۳۷۴ الف - فریبکاری با دشمن

۳۷۴ ب - فرار افراد طائفه بنی لحيان قبل از رسیدن لشکر اسلام

۳۷۵ ج - ایجاد رعب و وحشت برای مشرکان مکه

۳۷۵ د - ترحم بر شهدا

۳۷۵ غزوه غابه

۳۷۸ سریه کرز بن جابر فهري رضی الله عنه به سوی عرنیین

فصل سوم پاکسازی منطقه از وجود دشمنان تحریک‌کننده ۳۸۰

۳۸۰ سریه عبدالله بن عتیک رضی الله عنه برای قتل سلام بن ابی‌الحقیق

۳۸۰ ۱- رهسپار شدن سریه عبدالله رضی الله عنه به سوی خیبر و ورود به آن

۳۸۱ ۲- قتل ابورافع

۳۸۲ درسها و فواید این سریه

۳۸۴ سریه عبدالله بن رواحه رضی الله عنه به سوی یسیر بن رزام یهودی

۳۸۵ درسها و فواید این سریه

بخش سیزدهم: فتح مبین (صلح حدیبیه)

۳۸۸ فصل اول تاریخ و انگیزه این غزوه و حرکت پیامبر اکرم ﷺ به مکه

۳۸۹ رسیدن پیامبر اکرم ﷺ به «عسفان»

- تغییر مسیر و اردو زدن در حدیبیه ۳۹۰
- قصواء خسته نشده است؛ بلکه کسی که فیل را از حرکت بازداشته بود، آن را بازداشته است ۳۹۱
- درسها و عبرت‌ها نهفته شده در خوابیدن شتر پیامبر اکرم ﷺ و پیشروی نمودن آن به سوی مکه ۳۹۱
- مذاکرات بین پیامبر اکرم ﷺ و مشرکان مکه ۳۹۳
- ۱- هیئت خزاعی به سرپرستی بدیل بن ورقاء ۳۹۳
- ۲- عروه بن مسعود ثقفی سفیر قریش ۳۹۴
- ۳- حُلَیس بن علقمه سفیر قریش ۳۹۷
- ۴- مکرز بن حفص سفیر قریش ۳۹۸
- سفیران اعزامی پیامبر اکرم ﷺ به سوی قریش و به اسارت در آمدن برخی از مشرکان ۳۹۸
- بیعت الرضوان ۴۰۱

فصل دوم صلح حدیبیه و بازتاب آن ۴۰۷

- مذاکره سهیل بن عمرو با پیامبر اکرم ﷺ ۴۰۷
- داستان ابوحنبل ﷺ و وفا به عهد پیامبر اکرم ﷺ ۴۱۱
- احترام پیامبر اکرم ﷺ به اعتراض‌کنندگان صلح حدیبیه ۴۱۳
- بیرون شدن از لباس احرام و پیشنهاد ام‌سلمه رضی الله عنها ۴۱۴
- درسها و عبرت‌های این حادثه ۴۱۵
- بازگشت به مدینه و نازل شدن سوره فتح ۴۱۶
- ابوبصیر و فرماندهی جنگ‌های تاکتیکی ۴۲۲
- امتناع پیامبر اکرم ﷺ از بازگرداندن زنان مهاجر ۴۲۵

فصل سوم درس‌ها، فواید و عبرت‌ها ۴۲۹

- احکام مربوط به عقیده ۴۲۹
- ۱- گماردن محافظ برای رهبران اسلامی هنگام مذاکره بلامانع است ۴۲۹

- ۲- استحباب فال نیک گرفتن ۴۲۹
- ۳- اعتقاد کفرآمیز کسانی که معتقدند به تأثیر ستارگان در بارندگی هستند ۴۳۰
- احکام فقهی و اصول بر گرفته از صلح حدیبیه ۴۳۱
- ۱- داستان کعب بن عجره و نزول آیه فدیة ۴۳۱
- ۲- مشروعیت خواندن نماز در منزل ۴۳۱
- ۳- قضا شدن نماز صبح در بازگشت از حدیبیه ۴۳۱
- ۴- جواز برقراری صلح میان مسلمانان و دشمنانشان ۴۳۳
- نمونه‌ای از تربیت نبوی ۴۳۶

بخش چهاردهم: مهم‌ترین رویدادهایی که در فاصله غزوه حدیبیه

و فتح مکه اتفاق افتاد

- فصل اول غزوه خیبر ۴۴۰
- تاریخ و انگیزه آن ۴۴۰
- رهسپارشدن لشکر اسلامی به سوی خیبر ۴۴۱
- فتح و سقوط قلعه‌ها ۴۴۴
- شهید بادیه‌نشین، چوپان سیاه و قهرمان دوزخی ۴۴۷
- ۱- شهید بادیه‌نشین ۴۴۷
- ۲- چوپان سیاه ۴۴۷
- ۳- قهرمان دوزخی ۴۴۸
- آمدن جعفر و همراهانش از حبشه ۴۴۸
- تقسیم غنایم ۴۵۰
- ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با صفیه دختر حی بن اخطب ۴۵۲
- کوشش نافرجام یهود برای مسموم کردن پیامبر اکرم ﷺ ۴۵۵
- حجاج بن علاط سلمی و بازگردانیدن اموال وی از مکه ۴۵۶
- برخی از احکام فقهی که در این غزوه نازل گردید ۴۵۸

- ۱- حکم تحریم خوردن گوشت الاغ اهلی ۴۵۸
- ۲- تحریم همبستری با زنان اسیر حامله ۴۵۸
- ۳- تحریم همبستری با زنان اسیر غیر حامله قبل از استبراء ۴۵۸
- ۴- تحریم ربای تفضیلی ۴۵۸
- ۵- تحریم فروش طلا و نقره ناخالص با طلا و نقره خالص ۴۵۹
- ۶- مشروعیت سپردن زمین برای آبیاری و کشاورزی ۴۵۹
- ۷- حلال بودن گوشت اسب ۴۶۰
- ۹- مشارکت زنان در غزوه خیبر ۴۶۰

فصل دوم دعوت پادشاهان و امرا ۴۶۲

- صلح حدیبیه، سرآغاز گسترش اسلام ۴۶۲
- متن نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ ۴۶۳
- ویژگی‌های دیپلمات مسلمان ۴۶۶
- ۱- اسلام و دعوت به آن ۴۶۶
- ۲- فصاحت بیان و شفافیت ۴۶۷
- ۳- حسن اخلاق ۴۶۷
- ۴- علم ۴۶۷
- ۵- صبر و استقامت ۴۶۷
- ۶- شجاعت ۴۶۸
- ۷- حکمت ۴۶۸
- ۸- زرنگی و چاره‌سازی ۴۶۸
- ۹- ظاهر زیبا ۴۶۸
- درس‌ها، عبرت‌ها و فواید ۴۶۹
- ۱- اریسیهها ۴۶۹
- ۲- رعایت تناسب در نامه‌های پادشاهان ۴۷۰
- ۳- محتوای مشترک نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ ۴۷۱
- ۴- تجلیل از انسان‌های بزرگ ۴۷۲
- ۵- جواز گرفتن جزیه از یهود ۴۷۲

۶- جواز پذیرفتن هدیه کفار..... ۴۷۳

۷- نتایج نامه نگاری پیامبر اکرم ﷺ به پادشاهان و حکام..... ۴۷۳

فصل سوم عمرة القضاء ۴۷۵

احتیاط و مواظبت در مقابل قریش..... ۴۷۵

ورود به مکه، طواف و سعی ۴۷۶

ازدواج با ام المؤمنین میمونه، دختر حارث ۴۷۹

ملحق شدن دختر حمزه بن عبدالمطلب به کاروان مسلمانان ۴۷۹

درسها، فواید و احکام این قضیه ۴۸۰

تأثیر عمرة القضاء در شبه جزیره عربستان و اسلام آوردن خالد، عمرو عاص و

عثمان بن طلحه ۴۸۱

مسلمان شدن عمرو بن عاص ۴۸۲

اسلام آوردن خالد بن ولید ۴۸۳

درسها و فواید اسلام آوردن خالد و عمرو ۴۸۶

فصل چهارم جنگ موته (هشتم هجری) ۴۸۸

اسباب و تاریخ وقوع آن ۴۸۸

اعزام لشکر اسلام ۴۹۰

رسیدن لشکر به منطقه معان و به شهادت رسیدن فرماندهان سه گانه ... ۴۹۱

انتخاب خالد بن ولید توسط مسلمانان به سمت فرماندهی جنگ ۴۹۴

معجزه پیامبر اکرم ﷺ و مطلع شدن اهل مدینه از جریان لشکر ۴۹۵

درسها، فواید و عبرتها ۴۹۶

۱- اهمیت جنگ موته ۴۹۶

۲- محبت شهادت، باعث جانفدایی می گردد ۴۹۷

۳- ویژگیهای معركة موته ۴۹۷

۴- گرامیداشت آل جعفر توسط پیامبر اکرم ﷺ ۴۹۷

۵- فقاقت در رهبری ۴۹۹

۶- تربیت نبوی در مورد رعایت احترام فرمانده ۵۰۰

- ۷- ایمان و اثر آن در صحنه‌های مبارزه ۵۰۲
- ۸- اشعار کعب بن مالک در رثای شهدای موته ۵۰۳
- فصل پنجم سریة ذات السلاسل ۵۰۴**
- درس‌ها، فواید و اسرار این جنگ ۵۰۵
- ۱- اخلاص عمرو بن عاص ۵۰۵
- ۲- وحدت باعث اقتدار و اختلاف باعث ضعف می‌گردد ۵۰۵
- ۳- احتیاط کردن عمرو به خاطر سلامت لشکر اسلام ۵۰۶
- ۴- فقاقت عمرو بن عاص ۵۰۷
- ۵- نتایج اعزام لشکر توسط پیامبر اکرم ﷺ به شمال شبه‌جزیره عربستان .. ۵۰۸

بخش پانزدهم: فتح مکه (۸ هـ)

- فصل اول دلایل فتح و چگونگی آمادگی برای خروج جهت فتح مکه ۵۱۲**
- دلایل فتح مکه ۵۱۲
- آمادگی برای فتح مکه ۵۱۵
- ۱- پنهان کاری حتی از نزدیک‌ترین افراد خود ۵۱۵
- ۲- اعزام سریه‌ای به فرماندهی ابوقتاده به بطن اضم ۵۱۶
- ۳- اعزام افراد برای منع رسیدن خبر به دشمن ۵۱۶
- ۴- دعا نمودن پیامبر اکرم ﷺ علیه قریش ۵۱۷
- ۵- از بین بردن کوشش حاطب در تجسس برای قریش ۵۱۷
- حرکت به سوی مکه و رخدادهای مسیر ۵۲۲
- ۱- پیامبر اکرم ﷺ در دهم رمضان سال هشتم هجری، مدینه را به قصد مکه ترک نمود و ابورهم، کلثوم بن حصین غفاری را جانشین خود در مدینه گمارد. ۵۲۲
- ۲- اسلام آوردن ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن امیه ۵۲۲
- درسها و حکمت‌های برگرفته شده از برخورد پیامبر اکرم ﷺ در این ماجرا. ۵۲۶
- فصل دوم نقشه پیامبر اکرم ﷺ برای ورود و فتح مکه ۵۲۸**

۵۳۱	ورود متواضعانه، نه فاتحانه
۵۳۵	اعلان عفو عمومی
۵۳۵	هدر اعلام کردن بعضی خونها توسط پیامبر اکرم ﷺ
۵۳۶	سخنرانی پیامبر اکرم ﷺ صبح روز فتح و مسلمان شدن اهل مکه
۵۳۸	اعزام خالد بن ولید به سوی بنی جزیمه
۵۴۰	تخریب بتخانه‌ها
۵۴۰	۱- سریهٔ خالد بن ولید به سوی عزی
۵۴۱	۲- سریهٔ سعد بن زید اشهلی به سوی مناه
۵۴۲	۳- سریهٔ عمرو بن عاص به سواع
۵۴۳	فصل سوم درسها، فواید و عبرت‌ها
۵۴۳	تفسیر سوره نصر و خبر از وفات پیامبر اکرم ﷺ
۵۴۴	موضعگیریهای داعیان و محترمانه در برخورد با مردم
۵۴۴	۱- اسلام آوردن سهیل بن عمرو
۵۴۵	۲- اسلام آوردن صفوان بن امیه
۵۴۷	۳- اسلام آوردن عکرمه، پسر ابوجهل
۵۴۹	۴- برخورد متواضعانهٔ پیامبر اکرم ﷺ با پدر ابوبکر و اسلام آوردن وی
۵۵۰	۵- اسلام آوردن فضاله بن عمیر بر اثر عفو و بخشش پیامبر اکرم ﷺ
۵۵۰	آیا در مورد حدی از حدود الهی با من سخن می‌گویی؟
۵۵۱	پناه دادن پیامبر اکرم ﷺ به کسانی که ام‌هانی آنان را پناه داده بود
۵۵۲	پیامبران با اشارهٔ چشم دستور نمی‌دهند
۵۵۲	با شما زندگی خواهم کرد و در میان شما خواهم مرد
۵۵۳	اسلام آوردن عبدالله بن زبیری، شاعر قریش
۵۵۴	احکام شرعی برگرفته از فتح مکه و مکان فرود آمدن پیامبر و لشکرش ...
۵۵۵	مکان فرود آمدن پیامبر اکرم ﷺ و لشکر اسلام در مکه
۵۵۵	پیامدهای فتح مکه

بخش شانزدهم: غزوه حنین و طائف (۸ هـ)

- فصل اول اسباب و حوادث معركة ۵۵۸
- مهم‌ترین حوادث غزوه حنین ۵۵۸
- الف × تاکتیکی که فرمانده هوازن و ثقیف در پیش گرفت ۵۵۹
- ب × نقشه‌های پیامبر اکرم ﷺ برای سرکوبی دشمن ۵۶۰
- برخی از تأییدات غیبی در حنین ۵۶۲
- تعقیب فراریان جنگ تا اوطاس و طائف ۵۶۳
- فصل دوم فرزندی پیامبر اکرم ﷺ در برخورد با مردم ۵۶۷
- از موضعگیری‌های زیر، فقاقت پیامبر اکرم ﷺ آشکار می‌گردد ۵۶۷
- الف × بت‌پرستی بر نخواهد گشت ۵۶۷
- ب × مغرور شدن به تجهیزات مانع نصرت خدا می‌شود ۵۶۸
- ج × تقسیم غنایم و تألیف قلوب ۵۶۸
- د × تحمل کردن خوی تند بادیه‌نشینان ۵۷۲
- فصل سوم درس‌ها، عبرت‌ها و فوائد ۵۷۷
- تفسیر آیاتی که در مورد غزوه حنین نازل شده است: ۵۷۷
- اسباب شکست و عوامل پیروزی در حنین ۵۷۹
- الف × اسباب شکست مسلمانان در مرحله نخست، عبارت بودند از: ۵۷۹
- عوامل پیروزی ۵۸۰
- احکام فقهی برگرفته از حوادث غزوه‌های حنین و طائف ۵۸۱
- ۱- نزول این آیه و بیان حکم زنان اسیری که ازدواج کرده بودند: ۵۸۱
- ۲- ممنوعیت مخنثها از اختلاط با زنان بیگانه؛ ۵۸۱
- ۳- نهی از کشتن زنان، اطفال و کهن‌سالان و کسانی که در جنگ شرکت نداشته‌اند؛ ۵۸۲
- ۴- احرام عمره از جعرانه ۵۸۲

- ۵- توجیه اعرابی به اینکه در عمره همان کاری را انجام بدهد که در حج انجام می‌دهد ۵۸۲
- ۶- هرکس که جنگجویی از دشمن را به قتل برساند، ساز و برگ نظامی مقتول از آن او است ۵۸۳
- ۷- نهی از دستبرد به اموال غنیمت ۵۸۳
- ۸- وفا به نذرهای دوران جاهلیت ۵۸۴
- موضعگیریهای برخی از مردان و زنان صحابه ۵۸۵
- ۱- انس بن ابی‌مرتد و نگهبانی برای مسلمانان ۵۸۵
- ۲- شجاعت ام‌سلیم در غزوهٔ حنین ۵۸۶
- ۳- خواهر رضاعی پیامبر، شیما بنت حارث ۵۸۶
- اسلام آوردن سردستهٔ شاعران شبه‌جزیره عربستان، کعب بن زهیر ۵۸۷
- بعضی از پیامدهای غزوهٔ حنین و طائف ۵۸۸
- فصل چهارم مهم‌ترین وقایع از غزوهٔ حنین تا غزوهٔ تبوک ۵۹۰**
- برنامه‌ریزی برای صدقات ۵۹۰
- مهم‌ترین سربدهای نظامی اعزام‌شدهٔ این مرحله ۵۹۱
- الف × سربده طفیل بن عمرو به سوی ذی‌الکفین ۵۹۱
- ب × سربدهٔ عبدالله بن حذافهٔ سهمی (سربده الانصار) ۵۹۱
- ج × سربدهٔ علی بن ابی‌طالب برای نابودی بتکدهٔ فلس در منطقهٔ طی ۵۹۲
- د × سربدهٔ جریر بن عبدالله بجلی به سوی ذی‌الخلصه ۵۹۲
- اسلام آوردن عدی بن حاتم ۵۹۳
- حوادث پراکندهٔ سال هشتم هجری ۵۹۵

بخش هفدهم: غزوهٔ تبوک (عسره) در سال ۹ هجری

- فصل اول تاریخ، نامها و انگیزه‌های این جنگ ۵۹۸
- اسباب غزوهٔ تبوک ۵۹۹
- انفاق در غزوهٔ تبوک و شوق صحابه برای جهاد ۶۰۰

- موضعگیری منافقان در غزوه تبوک ۶۰۵
- اعلام خروج و بسیج لشکر ۶۰۹

فصل دوم حوادثی که قبل از رسیدن به تبوک اتفاق افتاد ۶۱۴

- ماجرای ابوذر غفاری ۶۱۴
- داستان ابوخیثمه ۶۱۶
- داستان ابوخیثمه حامل درس‌ها و عبرت‌های زیادی است از جمله: ۶۱۷
- ۱- مسلمان از ضمیر و وجدانی بیدار برخوردار است ۶۱۷
- ۲- میزان شناخت پیامبر اکرم ﷺ از اصحاب و یارانش ۶۱۷
- ۳- عزم راسخ و بردباری ابوخیثمه ۶۱۸
- ۴- سرزنش سرباز توسط فرمانده ۶۱۸
- رسیدن لشکر اسلام به تبوک ۶۱۸
- توصیه‌های پیامبر اکرم ﷺ به لشکر اسلام هنگام عبور آن از کنار مساکن قوم
ثمود ۶۲۰
- درگذشت صحابی بزرگوار، عبدالله ذوالبجادین ۶۲۱
- درسها، حکمتها و فواید این داستان ۶۲۲
- ۱- برخورد مهربانانه و محترمانه پیامبر اکرم ﷺ با سربازانش ۶۲۲
- ۲- جواز تدفین میت در شب ۶۲۲
- معجزاتی که در غزوه تبوک رخ داد ۶۲۳
- ۱- نزول باران ۶۲۳
- ۲- خبردادن از ناقه گمشده پیامبر اکرم ﷺ ۶۲۳
- ۳- خبردادن از وزش باد ۶۲۴
- ۴- افزایش آب چشمه تبوک ۶۲۴
- ۵- افزایش خوراک ۶۲۵
- موضع‌گیری منافقان در غزوه تبوک از دیدگاه قرآن ۶۲۶

فصل سوم بازگشت از تبوک به مدینه و سخن قرآن در مورد تخلف‌کنندگان و

- مسجد ضرار ۶۲۹

- تخلف‌کنندگانی که عذر آنان عذر شرعی بود..... ۶۲۹
- ۲- متخلفانی که عذر شرعی نداشتند، اما مورد مغفرت قرار گرفتند..... ۶۳۱
- ۳- متخلفان منافق اطراف مدینه ۶۳۲
- ۴- متخلفان منافق مدینه ۶۳۳
- ۵- مسجد ضرار ۶۳۵
- داستان مسجد ضرار دارای درسها و عبرتهایی زیر است: ۶۳۹
- ۱- کفر، ملتی واحد است ۶۳۹
- ۲- تلاش برای فریباندن مسلمانان ۶۳۹
- ۳- حفاظت خداوند از پیامبر اکرم ﷺ ۶۴۰
- ۴- برخورد قاطعانه پیامبر با جریان مسجد ضرار ۶۴۰
- ۵- اموری که احکام آن همانند مسجد ضرار است ۶۴۰
- ۶- قاعده‌ای برای شناخت اموری که می‌توان حکم آنان را همانند حکم مسجد ضرار دانست ۶۴۱
- ۷- مساجد ضرار در شهرهای مسلمانان ۶۴۲

فصل چهارم سرگذشت سه نفری که از غزوه تبوک باز مانده بودند ۶۴۳

- ۱- اسلوب زیبا و بیان شگفت‌انگیز و فصاحت والا ۶۴۳
- ۲- صداقت، کشتی نجات است ۶۴۳
- ۳- قهر نمودن تربیتی و اثر آن در جامعه ۶۴۴
- ۴- تنفیذ دستور رهبری در جامعه اسلامی ۶۴۴
- ۵- دوستی فقط برای رضایت خدا و پیامبرش ۶۴۵
- ۶- پذیرش توبه، هدیه‌ای ارزشمند از جانب خدا است که انسان‌های صادق بدان امیدوارند ۶۴۶
- ۷- مشروعیت برخی از عبادت‌ها در شکر نعمت ۶۴۷
- الف: سجده شکر ۶۴۷
- ب × مزدگانی دادن به کسی که خیر خوشی می‌آورد ۶۴۷
- ج × صدقه دادن تمامی اموال خود ۶۴۷

- فصل پنجم درس‌ها، عبرت‌ها و فواید..... ۶۴۹**
- ۶۴۹ فزاینده‌ای از شیوه بحث قرآن در مورد غزوه تبوک
- ۶۵۱ تمرین عملی شورا در این غزوه
- الف × پذیرش پیشنهاد ابوبکر در مورد دعا، آن‌گاه که لشکر دچار تشنگی شدید شده بود ۶۵۱
- ب × پذیرش پیشنهاد عمر بن خطاب درباره ممانعت از کشتن شترهای لشکر بر اثر گرسنگی شدید..... ۶۵۱
- ج × پذیرش مشورت عمر، در مورد پیش‌روی نمودن به داخل مرزهای شام و بازگشت به مدینه ۶۵۲
- تمرین نظامی جانکاه ۶۵۲
- مهم‌ترین پیامدهای غزوه تبوک ۶۵۳

فصل ششم مهم‌ترین رویدادهایی که از غزوه تبوک تا حجه الوداع اتفاق

- افتاد..... ۶۵۶**
- ورود وفد ثقیف و مسلمان شدن آنان ۶۵۶
- مرگ پیشوای منافقان، عبدالله ابن سلول ۶۶۰
- مهم‌ترین احکامی که علیه منافقان نازل گردید ۶۶۳
- ۱- ممنوعیت خواندن نماز جنازه بر آنان و کافر دانستن آنان خداوند در این مورد می‌فرماید:..... ۶۶۳
- ۲- تخریب مسجدی که توسط منافقان بنا شده بود ۶۶۳
- ۳- همان‌طور که مسلمانان به جنگ با کفار فرا خوانده شدند، قرآن جنگ با منافقان را نیز مطرح ساخت و فرمود:..... ۶۶۳
- ۴- آشکار ساختن صفات و اعمال منافقان ۶۶۳
- مختار گذاشتن ازواج پیامبر ۶۶۴
- حج ابوبکر با مردم ۶۶۹
- سال ورود قبایل مختلف به مدینه ۶۷۱
- درس‌ها، عبرت‌ها و فواید ورود وفدها ۶۷۳

- الف × وفد عبد قیس ۶۷۳
- ب × وفد طایفه سعد بن بکر به سرپرستی ضمامه ابن ثعلبه ۶۷۴
- ج × وفد نصرانیان نجران ۶۷۵
- اعزام معلمان و مدیران به مناطق مختلف ۶۷۷
- الف × اعزام خالد بن ولید به سوی بنی حارث بن کعب در سال دهم هجری ۶۷۸
- ب × اعزام معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری به یمن ۶۷۹
- ج × ساماندهی امور مالی و اداری ۶۸۱
- فصل هفتم حجه الوداع در سال دهم هجری ۶۸۳**
- کیفیت حج پیامبر اکرم ﷺ ۶۸۴
- درس‌ها و عبرت‌ها و فوائد ۶۹۰
- ۱- تکامل دینی اسلامی است ۶۹۰
- ۲- تربیت افراد براساس قطع رابطه با جاهلیت و دوری از گناه ۶۹۰
- ۳- تربیت جامعه براساس مبادی اصلی ۶۹۱
- ۴- شیوه آموزشی در خطبه‌های حجه الوداع ۶۹۳
- ۵- برخی احکام فقهی برگرفته شده از حجه الوداع ۶۹۴
- الف × افطار نمودن حجاج در عرفه ۶۹۴
- ب × کیفیت تدفین میتی که در حالت احرام مرده است ۶۹۴
- ج × حج گزاردن به جای دیگران ۶۹۵
- د × آسان‌گیری در مناسک حج ۶۹۵
- فواید نامگذاری ایام حج ۶۹۶
- فصل هشتم بیماری و وفات پیامبر اکرم ﷺ ۶۹۷**
- ۱- آیات و احادیثی که به وفات پیامبر اکرم ﷺ اشاره می‌نمایند: ۶۹۷
- ۲- احادیثی که اشاره به وفات پیامبر اکرم ﷺ دارند ۷۰۰
- بیماری پیامبر اکرم ﷺ ۷۰۱
- برخی از وصایای آن حضرت در ایام پایانی عمر ۷۰۳

- ۱- وصیت پیامبر در مورد انصار ۷۰۳
- ۱- دستور به اخراج مشرکان از شبه جزیره عربستان ۷۰۴
- ۳- نهی از اینکه قبرش به مسجدی تبدیل بشود ۷۰۴
- ۴- گمان نیک داشتن در مورد خدا ۷۰۴
- ۵- وصیت در مورد نماز و بردگان ۷۰۴
- ۶- خواب‌های نیک، بقایای نبوت هستند ۷۰۵
- ۷- توصیه به ابوبکر برای امامت نماز ۷۰۵
- لحظه‌های پایانی زندگی پیامبر اکرم ﷺ ۷۰۵
- اشعاری که در رثای پیامبر اکرم ﷺ سروده شده است ۷۱۲
- ۱- مرثیه سرایی حسان ۷۱۲
- ۲- اشعار ابوبکر رضی الله عنه در رثای پیامبر اکرم ﷺ ۷۱۳
- ۳- اشعار ابوسفیان بن حارث در رثای پیامبر اکرم ﷺ ۷۱۳
- ۴- اشعار صفیه بنت عبدالمطلب در رثای پیامبر اکرم ﷺ ۷۱۴
- شاعر نیز چنین می‌سراید: ۷۱۵
- شاعری دیگر چنین می‌سراید: ۷۱۵
- منابع و مأخذ ۷۱۷

بخش هشتم:

جنگ بدر

فصل اول

مرحله‌ی قبل از معرکه

به مسلمانان خبر رسید که کاروان تجارتي قریش با اموال هنگفتی و به سرپرستی ابوسفیان با سی‌الی چهل نفر نگهبان در حال گذر است. رسول خدا ﷺ فردی به نام بسبس بن عمرو را جهت پیگیری اخبار کاروان فرستاد. هنگامی که بسبس خبر دقیق کاروان را آورد، رسول خدا به صحابه دستور آمادگی داد و فرمود: این کاروان قریش است و اموال ایشان در آن می‌باشد بسوی آن حرکت کنید شاید خداوند آنها را نصیب شما بگرداند.^۱

رسول خدا در دوازدهم رمضان سال دوم هجری به قصد تعرض به کاروان تجارتي قریش که اموال مغصوبه‌ی زیادی از مسلمانان مهاجر نیز در آن وجود داشت مدینه را ترک کرد.

رسول اکرم، عبدالله بن ام‌مکتوم را بعنوان پیش‌نماز تعیین کرد و هنگامی که در محلی به نام رحاء رسید، ابولبا را به عنوان جانشین خود به مدینه فرستاد.^۲

رسول خدا ﷺ پیشاپیش دو تن از یاران خود را بسوی بدر فرستاد تا اخبار دقیق تری از دشمن بدست آورد. منابع مورد اعتماد پیرامون تعداد سپاه اسلام در جنگ بدر، اختلاف نظر دارند. بنابر روایت‌های مختلف ۳۱۳ یا ۳۴۰ یا ۳۱۹ نفر رسول خدا را همراهی می‌کردند. ناگفته پیداست که آنها انتظار نداشتند بجای کاروان تجارتي قریش، با لشکری مجهز که تعداد جنگجویانش بیش از هزار نفر با دوپست اسب و دیگر ساز و برگ نظامی بود، روبرو خواهند شد. در صورتی که مسلمانان فقط دو اسب و هفتاد شتر داشتند.^۳

۱- سیره ابن هشام (۶۱/۲).

۲- البداية والنهاية (۲۶۰/۳) و مستدرک حاکم (۶۳۲/۳).

۳- المسند (۴۱۱/۱)، مجمع الزوائد و جوامع السیر.

در اثنای حرکت بسوی بدر

رسول خدا ﷺ در اثنای حرکت بسوی بدر نظری به همراهان خود انداخت و دو نفر از آنان به نام‌های براء بن عازب و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما را بخاطر اینکه خردسال بودند برگردانید.^۱

همچنین در مسیر حرکت بسوی بدر، فرد مشرکی نزد رسول خدا ﷺ آمد و آمادگی خود را برای شرکت در جنگ، اعلام نمود ولی رسول خدا نپذیرفت و فرمود: من از فرد مشرکی کمک نمی‌خواهم. آن مرد خیلی اصرار کرد و رسول خدا نپذیرفت تا اینکه مسلمان شد و به سپاه اسلام پیوست.^۲

اتفاق دیگری که در مسیر حرکت بسوی بدر افتاد اینکه هر سه نفر از مسلمانان یک نفر شتر در اختیار داشتند که به نوبت بر آن سوار می‌شدند. ابن مسعود می‌گوید: ابولبابه و علی شرکای رسول خدا بودند. آنها به رسول خدا گفتند: شما همچنان سوار باشید ما پیاده روی می‌کنیم. رسول خدا فرمود: نه شما از من قوی تر هستید و نه من بی‌نیازتر از شما در برخورداری از پاداش الهی هستم.^۳

تصمیم قریش برای رویارویی با مسلمانان در بدر

به ابوسفیان خبر رسید که رسول خدا و همراهانش به قصد تعرض بر کاروان او به راه افتاده اند. وی بلا درنگ ضمن تغییر مسیر کاروان بسوی ساحل، عمرو بن ضمضم غفاری را بسوی قریش فرستاد تا چاره‌ای برای نجات کاروان و اموال خود بیندیشند. ابوسفیان با نگرانی و احتیاط حرکت می‌کرد و در مورد اخبار سپاه اسلام پرس و جو می‌نمود. وقتی به بدر نزدیک شد از کسانی که در آنجا بودند درباره‌ی سپاه مدینه پرسید. آنها گفتند: ما جز دو نفر که کنار این تپه آمدند و شتران خود را خواباندند و ظرف‌هایشان را آب کردند کسی دیگر را ندیدیم. ابوسفیان فوراً به محل خواباندن شتران آن دو نفر رفت و یکی از پشکله‌های شتران را شکافت و درمیان آن هسته‌ی خرمایی دید. گفت: به خدا سوگند این علوفه‌ی یثرب است و از طرفی ضمضم به سرعت خود را به کله رساند و در حالی که بینی شترش را شکافته و پالانش را وارونه

۱- سیره نبوی ابو شهبه (۱۲۴/۲).

۲- سیره نبوی عمری (۳۵۵/۲).

۳- سیره نبوی عمری (۳۵۵/۲).

کرده و پیراهن خود را چاک داده بود، فریاد برآورد و گفت: ای گروه قریش! مال التجاره خود را دریابید که همه‌ی آن در خطر است. محمد و یارانش راه را بر ابوسفیان و کاروان بسته‌اند اگر دیر بجنبید همه را خواهند برد، کمک! کمک!^۱

پس از اینکه ابوسفیان توانست کاروان قریش را از تیررس پیامبر و یارانش برهاند، پیام نجات خود را برای لشکر مکه که در جحفه بودند فرستاد. و از آنها خواست تا به مکه برگردند. وقتی این پیام به سپاه مکه رسید، آنها قصد بازگشت نمودند و عده‌ای برگشتند. اما اکثریت قاطع سپاه به پیش روی بسوی بدر و رویارویی با مسلمانان اصرار داشتند و به راهشان ادامه دادند تا به بدر رسیدند.^۲

رسول خدا و مشورت و رایزنی با صحابه

هنگامی که خبر نجات کاروان و اصرار سران مکه به جنگ با مسلمانان به رسول خدا رسید، ایشان فوراً مجلس مشورتی تشکیل داد. عده‌ای از همراهان آنحضرت بخاطر عدم آمادگی برای رویارویی با چنین لشکر مجهزی سعی به انصراف رسول خدا از جنگ نمودند، چنانکه قرآن کریم موضعگیری این عده را چنین به تصویر کشیده است:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَرِهُونَ ﴿٥﴾
يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾ وَإِذْ
يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ
تَكُونُ لَكُمْ وَبُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾
لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾﴾ [الأنفال: ۵-۸].

«همانطوری که خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد در حالی که جمعی از مؤمنان ناخشنود بودند، (آنها) با تو درباره حق (جهاد) مجادله می‌کنند. پس از آن که روشن شده است انگار به‌سوی مرگ رانده می‌شوند و به آن می‌نگرند آنگاه که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته (کاروان تجاری یا سپاه مکه) را به شما وعده داد، شما دوست داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوت چندانی برخوردار نیست (یعنی کاروان تجاری) ولی خدا می‌خواست حق را با سخنان خود ظاهر و استوار

۱- سیره نبوی ابن هشام (۲/۲۲۱).

۲- موسوعة نظرة النعيم (۱/۲۸۷).

گرداند و کافران را ریشه کن سازد تا بدینوسیله حق را پا برجای و باطل را نابود گرداند. هر چند که بزهکاران نپسندند».

ولی فرماندهان سپاه اسلام و سران مهاجرین در اینکه باید با دشمن روبرو شد و جنگید اتفاق نظر داشتند. از جمله مقداد بن اسود که به رسول خدا گفت: ما همانند یاران موسی نمی‌گوییم: «فأذهب انت وربك فقاتلا». (تو و پروردگارت بروید و بجنگید)، بلکه ما همراه شما و در کنار شما خواهیم جنگید. برق شادی از چهره‌ی رسول خدا با شنیدن این سخن مقداد، درخشید^۱.

کسانی که تاکنون اظهار نظر کرده بودند از مهاجرین بودند. رسول خدا دوست داشت رأی فرماندهان انصار را هم بداند؛ زیرا اکثریت سپاه از انصار بود و از طرفی پیمان بیعت عقبه بگونه‌ای بود که آنها را مجبور به جنگ در خارج مدینه نمی‌کرد. بنابراین رسول خدا فرمود: ای مردم! نظرتان را بگوئید! سعد بن معاذ که پرچمدار انصار بود متوجه هدف رسول خدا شد و گفت: ای رسول خدا! گویا منظورتان ما هستیم؟ فرمود: آری! سعد گفت: ما به تو ایمان آورده، تو را تصدیق کرده، گواهی داده ایم که هر چه آورده‌ای حق است و بر همین اساس با تو عهد و پیمان بسته ایم که با جان و دل از تو حرف شنوی داشته باشیم، پس ای رسول خدا! هر جا که می‌خواهی برو، با تو هستیم و سوگند به خدایی که تو را بحق فرستاده است اگر رو به دریا کنی و در آن فرو روی ما نیز همراه تو در آن غوطه‌ور خواهیم شد. ما از رویارویی با دشمن هراسی نداریم، مردمانی جنگاور و شکیبا هستیم، به امید اینکه خداوند از ما رفتاری به تو نشان دهد که موجب خنکی چشمان شما گردد^۲.

رسول اکرم از سخنان سعد خوشحال شد و فرمود: راه بیفتید و به شما مژده می‌دهم که خداوند یکی از دو گروه (کاروان یا لشکر قریش) را به من وعده داده است. به خدا سوگند! گویا هم اکنون جاهای کشته شدن قوم را می‌بینیم^۳.

پیشروی بسوی دشمن و گرد آوری اخبار

رسول خدا سپاه خود را منظم کرده، برای جنگ با دشمن آماده نمود و پرچم

۱- بخاری کتاب المغازی (۲۸۷/۷).

۲- مسلم ش ۱۷۷۹.

۳- البداية والنهاية (۲۶۲/۳).

سفیدی بدست مصعب بن عمیر و دو پرچم سیاه بدست هر یک از سعد بن معاذ و علی بن ابی طالب داد^۱ و خود شخصاً با یار غارش؛ ابوبکر صدیق اقدام به گشت زنی در منطقه نمود و پیرامون سپاه قریش پرس و جو می‌کرد. در آن اثنا به پیرمردی برخورد و از او در مورد قریش و سپاه مدینه جويا شدند. پیرمرد گفت: تا خودتان را معرفی نکنید چیزی نخواهم گفت. رسول خدا ﷺ فرمود: شما ابتدا جواب ما را بده سپس ما خواهیم گفت از کجائیم. پیرمرد گفت: به من خبر رسیده که محمد و یارانش فلان روز از مدینه حرکت کرده‌اند اگر راست باشد باید اکنون آنها در فلان مکان باشند - نام مکانی را گرفت که سپاه اسلام فعلاً در آنجا مستقر بود - و افزود که به من خبر رسیده سپاه قریش در فلان روز حرکت کرده است اگر راست باشد اکنون باید در فلان مکان باشند - نام جایی را گرفت که اکنون سپاه قریش در آنجا مستقر بود - سپس پیرمرد گفت: حالا شما بگوئید که از کجا هستید؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «ما از آب هستیم». این را گفت و فوراً از آنجا حرکت کرد. پیرمرد با خود تکرار می‌کرد: از کدام آب؟ از آب عراق؟^۲

شامگاه آن روز رسول خدا ﷺ سه نفر از فرماندهان خود به نام‌های علی، زبیر و سعید بن ابی وقاص را با تعدادی از صحابه بسوی آب‌های بدر فرستاد تا اطلاعاتی در مورد تحرکات دشمن بدست بیاورند. آنها دو نفر از کسانی را که برای مشرکین آب می‌کشیدند دستگیر کرده نزد رسول خدا آوردند. آنحضرت از تعداد افراد سپاه دشمن پرسید. گفتند: خیلی زیاد هستند. رسول خدا پرسید: روزانه چند نفر شتر سر می‌برند؟ گفتند: روزی نه و روزی دیگر ده نفر. رسول خدا ﷺ فرمود: پس تعداد سپاهیان نهصد الی هزار نفر می‌باشد و چون مطلع شد که عتبه، شیبه، امیه و ابوجهل و دیگر سران قریش در لشکر حضور دارند فرمود: مکه جگر گوشه‌هایش را تقدیم شما کرده است^۳. امام نووی از این عملکرد رسول خدا بر استحباب کتمان کاری در جنگ استدلال نموده است. تا از رسیدن خبر به دشمن جلوگیری شود^۴.

۱- زاد المعاد (۱۷۲/۳)

۲- سیره نبوی ابن هشام (۲۲۸/۲).

۳- مسلم (۱۴۰۴/۳).

۴- شرح مسلم (۴۵/۱۳)

همچنین ما شاهد روش امنیتی هستیم که رسول خدا از آغاز دعوت تا کنون آنرا رعایت می‌کرد. و حتی در غزوه‌هایش نیز از آن غافل نبود.

استقرار لشکر اسلام و پیشنهاد حباب بن منذر

رسول خدا پس از جمع آوری اطلاعات لازم، شتابان حرکت نمود تا قبل از مشرکین، آب‌های بدر را به تصرف خویش در آورد و در کنار اولین چاه بدر اتراق نمود. حباب بن منذر که مردی کارشناس و تجربه دیده بود برخاست و گفت: ای رسول خدا! این دستور خدا است یا اینکه قضیه جنگ و چاره اندیشی است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: جنگ و چاره اندیشی است. حباب گفت: اگر چنین است پس اینجا جای مناسبی برای اتراق نیست. ما باید نزد آخرین چاه اتراق کنیم و دهانه‌ی بقیه چاه‌ها را مسدود نمائیم. رسول خدا فرمود: این رأی بسیار خوبی است و سپاهش را بسوی نزدیکترین چاه به دشمن حرکت داد و در آنجا اتراق نمود و حوضی ساختند و آنرا پر از آب کردند و بقیه‌ی چاه‌ها را مسدود نمودند.

این موضعگیری حباب بن منذر به خوبی بیانگر نوع تربیتی است که رسول خدا بر اساس آن یارانش را تربیت کرده بود. آنها در ابراز نظریات خویش از آزادی کامل برخوردار بودند. و فرمانده کل پس از شنیدن آرای آنها اگر صلاح می‌دانست از دستوری که صادر کرده بود صرف نظر می‌کرد. همچنین برخورد مؤدبانه حباب بن منذر که گفت: این دستور وحی است یا رأی و نظر شخصی شما؟ آشکار کننده گوشه دیگری از این تربیت ربانی است که در پرتو آن، فرد اصل مشوره، جایگاه ابراز نظر، مفهوم سمع و طاعت و معنای مناقشه را به خوبی می‌فهمد و درک می‌کند.

توصیف سپاه قریش از زبان قرآن

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنِ

سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الأنفال: ۴۷].

خداوند در این آیه سه وصف برای سپاهیان قریش بیان نموده است که عبارت‌اند از:

۱- ﴿بَطْرًا﴾ با کبر، غرور و معصیت بیرون شدند.

۲- ﴿رِئَاءَ﴾ با تظاهر و مانوری که هدف نشان دادن قدرت و توان رزمی خویش بود.

۳- ﴿وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ با این هدف بیرون شدند که مردم را از راه خدا که همان دین خدا است باز دارند.

قرطبی در تفسیر این آیه نوشته است:

ابوجهل عهد کرده بود که پس از شکست رسول الله و سپاه اسلام، پیروزی خود را در کنار چاه‌های بدر با نوشیدن شراب و ساز و آواز و رقصیدن غلامان جشن بگیرد و برای این کار آمادگی لازم را گرفته بودند.

سپاه مکه در آستانه‌ی اختلاف

اهل مکه هنگامی که شهر مکه را بقصد جنگ با مسلمانان ترک می‌کردند از خدا خواستند که هر یک از این دو گروه (مسلمانان یا قریش) برحق است خدا او را یاری دهد و گروه دوم را نابود سازد. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿إِن تَسْتَفْتِيهِمْ فَرَقَدُ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِن تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُدُّوا نَعْدًا وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتِكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۱۹].

«شما که از خدا درخواست پیروزی گروه برحق را داشتید و هم اینک چنین شد و (مسلمانان) پیروز شدند اگر از کفر و دشمنی (با پیامبر و مسلمانان) دست بردارید برای شما بهتر است و اگر (به کفر و جنگ با آنان) برگردید ما نیز (پیروزی آنان و شکست شما را) تکرار خواهیم کرد و جمعیت شما هر چند که زیاد باشد کاری از پیش نخواهد برد. بیگمان خدا با مؤمنان است.»

پس از اینکه مسلمانان در بدر مستقر شدند، لشکر قریش وارد میدان شد، چشم رسول خدا به عتبه بن ربیعہ که سوار بر شتر سرخ رنگی بود، افتاد فرمود: اگر درمیان آنها فردی حامل خیر باشد او خواهد بود، و اگر از او پیروی کنند موفق خواهند شد. آنگاه عتبه درمیان سپاه قریش به ایراد سخن پرداخت و گفت: «ای قریش! بخدا سوگند! در جنگ با محمد و یارانش کاری از پیش نمی‌برید و نفعی عایدتان نمی‌گردد؛ چرا که اگر بر آنها پیروز شوید و آنها را بکشید، ناگزیر چشمانتان در چشمان کسانی خواهد افتاد که پسر عمو یا پسر دایی یا یکی از خویشاوندان نزدیک او را کشته اید و نخواهید توانست به صورت همدیگر نگاه کنید؛ پس دست از جنگ بردارید و به مکه بازگردید...». ابوجهل با پیشنهاد عتبه شدیداً مخالفت کرد و او را ترسو و بزدل قلمداد نمود.

حکیم بن حزام نیز که تا آن روز مسلمان نشده بود نیز تلاش کرد تا ابوجهل را متقاعد سازد و از جنگ بازدارد، ولی کار بجایی نبرد.

همچنین عمیر بن وهب از طرف قریش مأموریت یافت تا سپاه مدینه را بررسی کند. او تا مسافتی دور در صحرا پیش رفت و چیزی ندید. نزد قریش بازگشت و گفت: تعداد آنها حدود سیصد نفر است ولی ای گروه قریش! بدانید که شتران بارکش یثرب حاملان مرگی سهمگین می‌باشند. مردمانی هستند که هیچ پناه و دفاعی جز شمشیرهایشان ندارند، تا به تعداد خود از شما نکشند نخواهند مرد؛ پس چاره‌ای بیندیشید. امیه بن خلف نیز که از بزرگان قریش بود با دلی ناخواسته همراه لشکر براه افتاد و از خدا می‌خواست که درگیری و جنگی رخ ندهد؛ زیرا شنیده بود که رسول خدا فرموده است او را به قتل خواهد رسانید و می‌دانست که محمد ﷺ، وعده‌اش را عملی خواهد ساخت و سرانجام چنین هم شد و او در بدر به هلاکت رسید.

این اختلاف و دو دستگی پیرامون جنگ باعث تضعیف روحیه‌ی جنگجویان قریش گردید. علاوه بر این‌ها خوابی که عاتکه دختر عبدالمطلب دیده بود که مردی تخته سنگی از بالای کوه ابوقبیس بسوی شهر مکه پرتاب کرده و قطعه‌های آن سنگ درون همه‌ی خانه‌های مکه وارد شده است، باعث تضعیف بیشتر روحیه‌ی اهل مکه گردید.

توصیف قرآن در مورد جایگاه دو سپاه

﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيْعَدِ وَلَكِنَّ لِيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةِ وَيْحِي مَنْ حَىَّ عَن بَيْتَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۴﴾﴾ [الأنفال: ۴۲].

در این آیه خداوند جایگاه سپاه اسلام را به «عدوة الدنيا»؛ یعنی کناره‌ی وادی که به مدینه نزدیک است و جایگاه کفار را به «عدوة القصوا»؛ یعنی آنسوی وادی، تعبیر کرده است و مراد از ركب کاروان تجارتي قریش است که با فاصله‌ی سه میل از میدان بدر بسوی ساحل، قرار داشت. ﴿لِيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا﴾ بدینصورت خداوند ترتیبی داد تا دین را سربلند و قدرت خویش را آشکار سازد.

فصل دوم

رسول خدا و همراهانش در میدان معرکه

بعد از اینکه رسول خدا و همراهانش در کنار آخرین چاه بدر اردو زدند؛ به پیشنهاد سعد بن معاذ برای فرماندهی کل، یعنی رسول خدا در مکانی مرتفع جایگاه و سایبانی ساختند. رسول خدا و ابوبکر در جایگاه قرار گرفتند و سعد بن معاذ با تعدادی از جوانان انصار به نگهبانی و حراست از رسول خدا پرداختند.

بارش باران و خواباندن سپاه اسلام

یکی از نعمت‌های الهی در شبی که قرار بود فردای آن، نبرد آغاز شود این بود که باران شدیدی بارید و مسیر مسلمانان را که ماسه و ریگ بود سفت و محکم کرد و مسیر کفار را که خاک بود، گل و لا ساخت که نتوانستند به مسلمانان دسترسی داشته باشند. آنگاه خداوند خوابی بر مسلمانان مسلط کرد، تا قبل از جنگ کاملاً استراحت نمایند و فردا سرحال و با نشاط وارد میدان شوند:

﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ اللَّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ [الأنفال: ۱۱].

«ای مؤمنان بیاد آورید) زمانی را که خواب سبکی بر شما افکند تا مایه آرامش و امنیت از ناحیه خدا گردد و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را پاکیزه دارد و کثافت شیطانی را از شما دور سازد و دل‌هایتان را ثابت و گام‌هایتان را استوار سازد.»
علی رضی الله عنه می‌گوید: در آن شب همه خوابیده بودیم جز رسول الله که زیر درختی تا صبح مشغول نماز و مناجات بود.^۱

صف آرایی دو لشکر

رسول خدا ﷺ در این جنگ برای رویارویی با دشمن از تاکتیک جدیدی استفاده کرد که پیش از این مرسوم نبود. ایشان صفوف منظمی همانند صف‌های نماز تشکیل داد. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُومٌ﴾
[الصف: ۴].

«خداوند دوست می‌دارد کسانی را که در راه او صف بسته می‌جنگند گویا دیواری آهنین هستند».

معمولاً در صف‌های اول نیزه زنان و در صف‌های بعدی تیراندازان قرار داشتند. این اسلوب علاوه بر اینکه بیانگر نظم و ترتیب سپاه اسلام و باعث تقویت روحیه و تثبیت آنها بود، در دل دشمنان نیز رعب و وحشت ایجاد می‌کرد.

در حین تسویه‌ی صفوف اتفاق جالبی رخ داد. رسول خدا با چوبی که در دست داشت صف‌ها را مرتب می‌کرد. فردی به نام سواد قدری جلوتر از دیگران ایستاده بود. رسول خدا با چوب به شکم او اشاره کرد که عقب تر برود. سواد معترض شد و گفت: شکم مرا بدر آوردی، به من قصاص پس بده. رسول خدا پیراهنش را بالا زد و گفت: از من قصاص بگیرد. سواد سرش را خم کرد و شکم پیامبر را بوسید. رسول خدا ﷺ پرسید: این چه کاری بود که کردی؟ گفت: ای رسول خدا! جنگ با دشمنان در پیش است شاید در این جنگ کشته شدم، بنابراین خواستم در آخرین لحظات زندگی پوست بدنم با پوست بدن رسول خدا مماس شود. آنحضرت برای وی دعای خیر کرد.

گفتنی است که رسول خدا استفاده از شرایط طبیعی را در جنگ‌ها فراموش نمی‌کرد چنانکه هنگام منظم کردن صف‌ها در صبح روز بدر خورشید روبروی آنها قرار می‌گرفت. رسول خدا دستور داد تا چهره‌ها را بسوی غرب برگردانند، سپس که خورشید بسوی غرب شد دستور داد که صف‌ها را بسوی شرق قرار دهند. این بیانگر چاره اندیشی فوق العاده رسول خدا در ایجاد فضای هر چه بهتر جنگی برای سپاه اسلام بود. بنابراین باید در جنگ‌ها از شرایط طبیعی مانند خورشید، باد، باران و ... به نفع خویش استفاده کرد.

برانگیختن اصحاب برای جنگ

رسول خدا، با استفاده از روش ترغیب و ترهیب در دل اصحاب خویش جرأت و شجاعت، بوجود می‌آورد و اراده‌ی آنان را قوی تر و روحیه شان را شادتر می‌نمود. و آنان را با الهام از کلام خدا برای جنگ آماده می‌کرد. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَدْرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [الأنفال: ۶۵].

«ای پیامبر! مؤمنان را برای جنگ بر انگیز. اگر در میان شما بیست نفر آدم شکوینا باشد، بر دویست نفر چیره خواهند گشت و اگر شما یکصد نفر باشید بر یکهزار از کافران پیروز خواهید شد زیرا که آنها ملتی نادان هستند».

بنابراین رسول خدا در میدان بدر خطاب به صحابه فرمود: برخیزید بسوی بهشتی که پهنای آن به گستردگی آسمان‌ها وزمین است. فردی به نام عمیر بن حمام انصاری گفت: ای رسول خدا! بهشتی به پهنایی آسمان‌ها و زمین؟! رسول خدا فرمود: بلی. عمیر گفت: به! به! رسول خدا فرمود: چرا به به می‌گویی؟ گفت: دوست دارم اهل آن باشم. رسول خدا فرمود: تو اهل آن هستی. او تعدادی خرما در دست داشت. گفت: اگر این‌ها را تمام کنم دیر خواهد شد. خرماها را انداخت و به جنگ ادامه داد تا اینکه کشته شد^۱.

مسأله‌ی دیگری که باعث تقویت روحیه‌ی مسلمانان گردید، پیش بینی رسول خدا در مورد کشته شدن سران کفر بود. آنحضرت فرمود: می‌بینم که فلانی در آن مکان و فلانی در آنجا و ... کشته خواهند شد.

دعا و کمک خواستن از خداوند

رسول اکرم ﷺ پس از مرتب کردن صف‌ها به سایبان برگشت و از خداوند خواست که پیروزی و نصرتی را که وعده داده است محقق نماید: پروردگارا! نویدی را که به من داده بودی به انجام برسان! پروردگارا از تو می‌خواهم به وعده‌ای که داده‌ای وفا کنی. بارالها! اگر امروز این گروه اندک مسلمانان را نابود کنی دیگر در روی زمین کسی تو را

عبادت نخواهد کرد. رسول خدا آنقدر دعا و التماس نمود که عبایش افتاد. ابوبکر عبای پیامبر را بر دوش ایشان گذاشت و گفت: ای رسول خدا! بس کن. همینقدر کافی است. خداوند به وعده‌اش وفا خواهد کرد.

خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿إِذْ تَسْتَعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾ [الأنفال: ۹].

«آنگاه که شما از پروردگارتان طلب کمک کردید و ایشان پاسخ داد که شما را با یکهزار فرشته کمک خواهیم کرد».

ابوبکر دست پیامبر را گرفت و از سایبان بیرون شد. پیامبر می‌فرمود:

﴿سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ﴾ [القم: ۴۵].

«بزودی این جمع شکست خواهد خورد و پشت خواهد کرد».

آنگاه رسول خدا ﷺ مشتی سنگریزه برداشت و بسوی قریش پاشید و فرمود: چهره‌هایتان زشت باشد و همزمان دستور حمله صادر کرد. همان مشت سنگریزه به چشم تک تک مشرکان اصابت کرد. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷].

«و تو نبودى که آن سنگ ریزه‌ها را به آنان زدى بلکه خداوند آنها را زد».

فصل سوم

آغاز نبرد و شکست دشمن

نبرد با جنگ تن به تن آغاز گردید. سه نفر از جنگاوران قریش بیرون آمدند و مبارز طلبیدند. آن سه نفر عبارت بودند از عتبه و برادرش شیبه فرزندان ربیعہ و ولید بن عتبه در مقابل آنان سه نفر از جوانان انصار به میدان رفت ولی رسول خدا آنها را برگردانید و عبیده، حمزه و علی را برای جنگ با آنان فرستاد. هر کدام از حمزه و علی، حریفان خود را به قتل رسانیدند اما در میان عبیده و عتبه ضرباتی رد و بدل شد و هر دو شدیداً زخمی شدند. آنگاه حمزه پرید و عتبه را به قتل رسانید و عبیده را با خودشان نزد رسول خدا بردند ولی دیری نگذشت که او نیز در اثر زخم‌هایی که برداشته بود درگذشت.

خداوند در مورد این شش نفر می‌فرماید:

﴿هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن تَارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ﴾ [الحج: ۱۹].

«اینان حریفانی هستند که دربارهٔ پروردگارشان با یکدیگر درگیر شده اندکسانی که کافرانجامه‌هایی برای آنان از آتش بریده شده است و از بالای سرهایشان آب گرم و جوشان ریخته می‌شود».

قریشیان که سه تن از جنگاورانشان را از دست دادند شدیداً خشمگین شدند و یکباره بر مسلمانان هجوم آوردند. مسلمانان از خدا یاری خواستند و خودشان را به او سپردند و با پایمردی و شجاعت، حملات پیاپی دشمنان را دفع کرده، بانگ احد احد سر می‌دادند؛ یعنی خدا یکی است خدا یکی است.

گفتنی است که رسول خدا ﷺ شب قبل از جنگ، در خواب دیده بود که تعداد جنگجویان دشمن اندک است. و خواب خود را برای صحابه تعریف کرد. آنها این خواب

را به فال نیک گرفته، خرسند و شادمان شدند. چنانکه خداوند نیز در این مورد آیه نازل کرد و فرمود:

﴿إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا﴾ [الأنفال: ۴۳].

«آنگاه که خداوند آنها را در خواب به تو کم نشان داد».

و عملاً نیز همینطور شد، خداوند سپاه یکهزار نفری دشمن را در چشم مسلمانان بگونه‌ای کم جلوه داد که آنها فکر می‌کردند تعداد دشمن هفتاد الی یکصد نفر بیش نیست.

مدد و نصرت الهی

طبق نصوص زیادی از قرآن و سنت و روایات عینی اصحاب بدر، خداوند در دل کفار رعب و وحشت انداخت و مسلمانان را با سپاه عظیمی از فرشتگان کمک کرد. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أُنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ

الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾ [الأنفال: ۱۲]

«آنگاه که پروردگارت به فرشتگان دستور داد که من با شما هستم. مؤمنان را ثابت قدم نگهدارید. بزودی در دل کافران، رعب و وحشت خواهم انداخت».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [۱۲۳] إِذْ تَقُولُ

لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكَمُ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ ءَأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ

مُنزَلِينَ ﴿۱۲۴﴾ بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ

بِحَمْسَةِ ءَأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿۱۲۵﴾ [آل عمران: ۱۲۳-۱۲۵].

«خداوند شما را در بدر در حالی که ناچیز بودید یاری رساند پس از خدا بترسید تا شکر بجای آورید بدانگاه که تو به مؤمنان می‌گفتی آیا شما را بسنده نیست که پروردگارتان با سه هزار از فرشتگان فرستاده یاریتان نماید. آری اگر بردباری و پرهیزگاری را پیشه سازید و آنها (دشمن) هم اینک بر شما بتازند پروردگارتان با پنج هزار فرشته یورشگر و نشاندار شما را یاری خواهد کرد».

ابن عباس می‌گوید: مردی از مسلمانان، مردی از مشرکین را تعقیب می‌نمود. در همان حال صدای ضربه‌ای شنید و صدای سواری را که به اسب‌اش می‌گفت: بتاز حیزوم! آن مرد متوجه مرد مشرک گردید، دید که نقش زمین شده است. در حدیث دیگری نقل است که رسول خدا فرمود: این جبرئیل است که افسار اسبش را گرفته و آن را پیش می‌راند.^۱

بدینصورت خداوند این گروه اندک مؤمنان را که مخلصانه وارد میدان نبرد شده حاضر به فدا کردن جان‌های خود در راه خدا بودند بوسیله‌ی فرشتگان کمک کرد و آنان را پیروز میدان نبرد گردانید. و این سنت الهی برای همیشه وجود خواهد داشت تا مؤمنان بدانند که آنها پس از اینکه تا حد توان اسباب ظاهری را فراهم کردند و وارد میدان شدند، تنها نیستند بلکه خداوند با امدادهای غیبی همراه آنان است و همین احساس در زمان رسول خدا، خلفای راشدین و حتی مسلمانان بعدی باعث تقویت روحیه‌ی جنگجویان مسلمان بوده است.

پیروزی مسلمانان و خطاب رسول خدا به کشته شدگان افتاده در چاه

سرانجام، جنگ بدر با شکست قطعی مشرکان و پیروزی آشکار مسلمانان پایان یافت. در این جنگ چهارده تن از مسلمانان شهید شدند که شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار بودند. و تعداد کشته‌های دشمن هفتاد نفر و اسیران نیز هفتاد تن بودند. رسول خدا پس از پیروزی، دو نفر از صحابه به نام‌های عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه را برای رساندن مژده‌ی پیروزی به مدینه فرستاد.

پیامبر اکرم، سه روز پس از معرکه در میدان باقی ماند. در این مدت مسلمانان به دفن شهدا، جمع آوری غنایم و استراحت پرداختند.

آنحضرت سری به کشته‌های قریش زد و خطاب به آنان فرمود: بد همسایگانی برای پیامبرتان بودید، مرا تکذیب کردید آنگاه که دیگران تصدیق نمودند، تنه‌ایم گذاشتید آنگاه که دیگران یاری ام دادند، بیرونم کردید آنگاه که دیگران جایم دادند.^۲

سپس دستور داد تا اجساد آنها را در چاهی از چاه‌های بدر بیندازند و لحظاتی بر لبه‌ی چاه ایستاد و تک تک اجساد سران قریش را که در آن انداخته بودند خطاب کرد

۱- بخاری ش ۳۹۹۵.

۲- زاد المعاد ۱۸۷/۳.

و فرمود: ای عتبه بن ربیعہ! ای شیبہ! ای فلان... آیا شما وعده‌ی پروردگارتان را حق یافتید؟ من وعده‌ی پروردگار خود را حق یافتم. عمر رضی اللہ عنہ پرسید: ای رسول خدا! با جسدهای بی جان سخن می‌گویید؟ پیامبر فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست او است شما برای سخنانم از آنها شنواتر نیستید ولی آنها نمی‌توانند پاسخ دهند^۱.

قتاده می‌گوید: خداوند آنها را زنده گردانید تا سخنان رسول خدا را بشنوند و درد، رنج و ندامت بیشتری متحمل گردند^۲.

۱- بخاری (۲۳۴/۷).

۲- الاساس فی السنة (۴۷۹/۱).

فصل چهارم

چشم انداز معرکه

به هلاکت رسیدن ابوجهل

عبدالرحمان بن عوف می‌گوید: در روز جنگ بدر در صف ایستاده بودم که متوجه شدم در سمت راست و چپم دو نوجوان ایستاده اند. با دیدن آنها نگران شدم و با خودم گفتم: ای کاش در دو طرف من مردان قوی تری وجود داشتند! یکی از آنها به من گفت: عمو! آیا ابوجهل را می‌شناسی؟ گفتم: بلی، با او چه کار داری؟ گفت: شنیده ام او به رسول خدا ناسزا گفته است. بخدا سوگند! اگر او را بیابم باید هر کدام از ما که مرگش فرا رسیده است بمیرد. عبدالرحمان می‌گوید: هنوز گفتگوی من با او تمام نشده بود که آن دیگری نیز سخنان او را تکرار کرد. چیزی نگذشت که چشم من به ابوجهل افتاد. او را به آنها نشان دادم. آنها به سرعت با شمشیرهایشان بسوی او رفتند و او را با ضربات شمشیر نقش زمین کردند. اسم آن دو صحابی نوجوان، معاذ بن جموح و معاذ بن عفراء بود.^۱

بعد از جنگ، رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی سراغ ابوجهل را می‌گیرد تا بدانم چه بر سرش آمده است. مردم به جستجوی ابوجهل پرداختند. عبدالله بن مسعود می‌گوید: او را در حالی یافتیم که هنوز رمقی در بدن داشت. پایم را بر گلویش گذاشتم و ریش او را گرفتم و گفتم: ای دشمن خدا بالاخره خداوند رسوایتان کرد. آنگاه با شمشیر خودش سرش را از تن‌اش جدا کردم و خبر مرگ‌اش را به رسول خدا رساندم. آنحضرت تکبیر و تهلیل گفت و بر جسد او حاضر شد و فرمود: این فرعون امت من است.^۲

۱- بخاری ش ۳۹۸۸.

۲- صحیح السیره ۲۴۲.

آری عبدالله بن مسعود؛ مسلمان بینوایی که تا دیروز در مکه بدست همین ابوجهل شکنجه و آزار می‌دید، امروز بر سینه‌ی ابوجهل نشسته و با شمشیر خود او سرش را از تن‌اش جدا می‌کند! این بدان خاطر است که خداوند می‌خواهد این نکته را خاطرنشان سازد که پیروزی نهایی از آن کسانی است که قدم در راه خدا و اسلام گذاشته‌اند و شکست و رسوایی نصیب انسان‌های مغرور و از خدا بی‌خبر است.

به هلاکت رسیدن امیه بن خلف

عبدالرحمان بن عوف می‌گوید: من به امیه بن خلف در مکه نامه نوشتم که مواظب خانواده و اموال باشد. روز بدر پس از شکست کفار خواستم او را پناه دهم تا کشته نشود. ناگهان چشم بلال به امیه افتاد و درمیان انصار فریاد زد: وای به حالم اگر امیه نجات یابد! و یکپارچه بر او یورش بردند و او را از پای در آوردند.^۱

آری وقتی چشم بلال به دشمن جانی خود که از دست‌اش انواع عذاب‌ها و شکنجه‌ها را چشیده بود افتاد بیدرنگ فریاد برآورد که «نجات یابم اگر او نجات یافت» و دستیابی به یکی از سران کفر، که شب و روز برای اسلام و مسلمانان نقشه می‌کشید فرصت و نعمتی از جانب خداوند بود برای این مسلمانان مستضعف که سال‌ها بدست چنین کافرانی تحت شکنجه و عذاب بسر می‌بردند. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ

قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾ [التوبة: ۱۴].

«بکشید آنها را. خداوند ایشان را بدست شما عذاب خواهد داد و زبون خواهد کرد و شما را یاری می‌دهد و دل‌های مؤمنان را تشفی می‌بخشد».

علاوه بر امیه، فرزندش به نام علی نیز کشته شد. بعدها که مادرش ام صفوان مسلمان شد به وی گفتند: این حباب بن منذر قاتل فرزندت می‌باشد. ام صفوان گفت: نام کسانی را که بر شرک مرده‌اند نگیرید. خداوند او را بدست حباب خوار کرد و حباب را با کشتن او عزت بخشید. این موضعگیری یک زن مسلمان واقعاً ستودنی است. و بیانگر قدرت ایمان و یقین‌اش می‌باشد او در سایه‌ی ایمان و عقیده، دوست داشتن برای خدا و دشمنی برای خدا را بخوبی فرا گرفته است تا جایی که مسلمانی حتی اگر قاتل

فرزند وی باشد برایش دوست داشتنی است و کافری اگر فرزندش باشد برایش دشمن محسوب می‌شود.

به هلاکت رسیدن عبیده بن سعید بن عاص بدست زبیر

زبیر می‌گوید: روز بدر با عبیده بن سعید که تا بن دندان مسلح بود روبرو شدم. او که مغرورانه فریاد می‌کشید و مبارز می‌طلبید جز چشم‌هایش جایی برای وارد کردن ضربه آشکار نبود. من شمشیرم را بدرون چشم‌اش فرو بردم و او را از پای در آوردم و به زور شمشیرم را بیرون کشیدم. عروه می‌گوید: سپس آن شمشیر را رسول خدا از زبیر خواست و او آن را به ایشان تقدیم نمود. بعد از وفات رسول الله، ابوبکر آنرا خواست سپس عمر و بعد از ایشان عثمان و بعد از شهادت عثمان، بدست فرزندان علی افتاد تا اینکه عبدالله بن زبیر آن را از آنها گرفت و تا روزی که کشته شد نزد او بود.

به هلاکت رسیدن اسود مخزومی

او مردی بد خو و فتنه انگیز بود. وی از میان سپاه قریش بیرون آمد و گفت: با خدا عهد کرده ام که باید از حوض مسلمانان آب بنوشم یا آنرا ویران کنم. از طرف مسلمانان حمزه بن مطلب در برابر او بیرون شد و چون در مقابل هم قرار گرفتند حمزه ضربتی به او زد که پایش قطع شد و نزدیک حوض به زمین افتاد و همچنان خود را به طرف حوض کشید تا سوگندش را عملی سازد ولی حمزه با ایراد ضربات دیگری، فرصت را از وی گرفت و او را در کنار حوض از پای در آورد.

صحنه‌های رشادت و شهادت

شهادت حارثه بن سراقه

انس رضی الله عنه می‌گوید: حارثه که نوجوانی بیش نبود در جنگ بدر به شهادت رسید. بعداً مادرش نزد رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا! تو می‌دانی که من چقدر حارثه را دوست داشتم. می‌خواهم بدانم اگر واقعاً در بهشت است صبر پیشه کرده، از خداوند امید پاداش خواهم داشت و اگر غیر از این باشد چه خاکی بر سرم بریزم؟ رسول خدا فرمود: ای ام حارثه! بهشت درجات مختلفی دارد و فرزندت در فردوس برین جای گرفته است.^۱

شهادت عوف بن حارث

عاصم بن عمرو بن قتاده می‌گوید: عوف بن مالک در روز بدر به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! چه عملی از بنده باعث خندیدن خداوند می‌شود؟ رسول خدا فرمود: وارد شدن در میدان نبرد بدون پوشیدن زره. او بیدرنگ زره خود را انداخت و وارد معرکه شد و جنگید تا به شهادت رسید.^۱

این ماجرا بیانگر ارتباط قوی صحابه‌ی رسول خدا به آخرت و تلاش برای بدست آوردن رضامندی خدا می‌باشد. معیارهای جامعه‌ی جدیدی که رسول الله پا نهاده بودند، تغییر یافته و همه نگاه‌ها به آخرت و رضامندی خدا معطوف شده بود.

شهادت سعد بن خيثمه

روز بدر پسر و پدری به نام سعد و خيثمه برای شرکت در جنگ قرعه انداختند. قرعه به نام سعد بیرون آمد. پدرش گفت: فرزندم! مرا بر خود ترجیح ده و این فرصت را در اختیار من بگذار. سعد گفت: پدرم! اگر غیر از بهشت چیز دیگری در میان بود، این کار را می‌کردم. آنگاه سعد در جنگ شرکت کرد و کشته شد. پدرش یکسال بعد در جنگ احد شرکت کرد و جام شهادت نوشید.^۲

این جریان بیانگر تصویر روشنی از آنچه در داخل خانه‌های صحابه می‌گذشت، می‌باشد؛ از قبیل مذاکره پیرامون مسایل ایمانی، جهاد و غیره.

دعای رسول الله در حق ابو حذیفه

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا اجساد سران قریش را داخل چاه بیندازند و نوبت به عتبه رسید و او را بسوی چاه می‌کشیدند و فرزندش؛ حذیفه شاهد قضیه بود رسول خدا به حذیفه فرمود: شاید این منظر برایت ناراحت کننده باشد؟ حذیفه گفت: ای رسول خدا، من از کاری که بدستور خدا و پیامبر انجام می‌گیرد ناراحت نیستم، ولی او مرد مهربان و صاحب نظری بود، دوست داشتم که خداوند او را به اسلام رهنمون گرداند. آنگاه رسول خدا برای حذیفه دعای خیر نمود.^۳

۱- صحیح السیره ۲۴۵.

۲- الاصابة ش ۳۱۱۸.

۳- صحیح السیره ۲۵۱.

این موضعگیری بیانگر قدرت جاذبه‌ی ایمانی از طرفی و عاطفه‌ی بشری از طرفی دیگر می‌باشد. ایمان به هیچ وجه عواطف بشری را در درون آدمی سرکوب نمی‌کند بلکه به آنها جهت می‌بخشد و از بند تعصبات قومی و عشیره‌ای به سوی روابط ایمانی و ربانی سوق می‌دهد.

پس ایمان ابوحذیفه ایمان ضعیفی نیست که با وزیدن چنین تندبادهایی متزلزل شود، بلکه او وقتی نظاره گر کشته شدن پدرش که جزو اشراف قریش است و سپس انداخته شدن او در چاه بود، عاطفه‌ی بشری این تمنا را در وی آفرید که ای کاش پدرش به این روز نمی‌افتاد و فرصت می‌یافت تا به اسلام هدایت شود و با ایمان از دنیا برود! بخاطر همین بود که رسول خدا برای وی دعای خیر نمود.

شهادت عمیر بن ابی وقاص

سعد بن ابی وقاص می‌گوید: هنگامی که سپاه اسلام آماده‌ی حرکت بسوی بدر می‌شد دیدم برادرم عمیر که نوجوانی بیش نبود خود را در میان جمع مخفی می‌کند. گفتم: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: می‌ترسم رسول خدا مرا ببیند و برگرداند. و من دوست دارم در جنگ شرکت کنم تا خداوند شهادت نصیبم گرداند. وقتی چشم رسول خدا به عمیر افتاد او را بخاطر خردسالی نپذیرفت و برگردانید. عمیر شروع کرد به گریه کردن. آنگاه رسول خدا به ایشان اجازه داد و بند شمشیرش را با دستان خود بست. عمیر در جنگ شرکت کرد و به آرزویش رسید و شهید شد^۱.

فصل پنجم

اختلاف بر سر تقسیم غنایم

عباده بن صامت رضی الله عنه می‌گوید: ما در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه بدر شرکت داشتیم. بعد از نابودی و شکست دشمن توسط خداوند، گروهی به تعقیب دشمن پرداختند؛ عده‌ای نیز شروع به جمع‌آوری غنایم نمودند و برخی هم به محافظت و نگهداری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر دشمن پرداختند.

کسانی که به جمع‌آوری غنایم پرداخته بودند، براین عقیده بودند که این اموال از آن آنها است؛ چراکه آنها این اموال را جمع‌آوری نموده‌اند؛ اما در مقابل این ادعا دوگروه دیگر که به تعقیب دشمن پرداخته و از رسول خدا صلی الله علیه و آله حفاظت به عمل آورده بودند، گفتند: شما از ما مستحق‌تر نیستید. آن گاه خداوند، این آیه را نازل نمود:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَإِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۱].

«در مورد غنائم از تو سؤال می‌کنند. بگو: غنائم از آن خدا و رسول خدا است. از خدا بترسید و اختلافات ما بین خود را اصلاح نمایید و از خدا و رسولش پیروی کنید، اگر واقعاً مؤمن هستید.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله غنایم را در بین مسلمانان به صورت مساوی تقسیم نمود. ۱. در روایتی دیگر عباده بن صامت در مورد غنایم می‌گوید: این آیه در مورد افرادی که در بدر شرکت داشتند و بر سر تقسیم غنایم اختلاف نمودند، نازل گردید، بنابراین خداوند متعال غنایم را در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داد و ایشان، غنایم را به صورت مساوی بین ما تقسیم نمود.

خداوند، رویدادها و حوادث غزوه بدر را در سوره انفال بیان نمود و به ذکر مفصل تمام جزئیات، رویدادها، عوامل و نتایج آن پرداخت و آیه‌های این سوره به تزکیه نفس بشری و تربیت مسلمانان براساس مفاهیم عمیق ایمانی و ساختار دقیق آن پرداخته است.^۱

نخست در این سوره، حکم یکی از آثار جنگ که غنایم است، بیان گردیده و به این موضوع پرداخته است که غنایم از آن خدا و رسول خدا ﷺ است؛ چرا که خداوند، مالک همه چیز و رسولش خلیفه وی می‌باشد. سپس خداوند، مؤمنان را به سه چیز دستور می‌دهد: ۱- تقوا ۲- اصلاح ذات‌البین ۳- اطاعت از خدا و رسول.

موارد فوق پایه و اساس جهاد به شمار می‌روند؛ زیرا جهاد هنگامی معنا پیدا می‌نماید که براساس تقوا بنیان‌گذاری گردیده باشد و وحدت کلمه یکی از عوامل مهم جهاد به شمار می‌رود و لزوماً باید اختلاف از بین برود و همین طور انضباط و نظم در جهاد از امور اساسی‌ای است که بدون آن جهاد تحقق نمی‌یابد و در پایان، خداوند متعال اطاعت از خدا و رسول را از نشانه‌های ایمان برمی‌شمارد.

سپس خداوند، به بیان صفات مؤمنان حقیقی می‌پردازد که این صفات در موضوع جهاد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند و آنها عبارت‌اند از:

- ۱- وقتی که نام الله را می‌شنوند، قلب‌هایشان هراسان و خوفناک می‌گردد. ۲-
- تلاوت قرآن موجب تقویت میان آنان می‌گردد. ۳- بر خدا توکل می‌نمایند و هیچ امیدی به غیر او ندارند و صرفاً به درگاه خدا پناه می‌برند و نیازهایشان را فقط از او می‌خواهند و فقط توجه آنان به اوست و یقین دارند آنچه را خداوند بخواهد، شدنی است و آنچه را او نخواهد، شدنی نیست و تنها اوست که توانایی تصرف در مخلوقات را دارد و احدی با او شریک نیست و اراده او هرگز به تعویق نمی‌افتد و خدا در حسابرسی خیلی سریع است. ۴- اقامه نماز و برپایی آن در وقت مخصوص آن، تعدیل رکوع، سجود، و تکمیل ساختن وضو از ویژگی‌های آنان است. ۵- از آنچه خدا به آنها بخشیده است، به صورت زکات و پرداخت سایر حقوق واجب و مستحب به بندگان او انفاق می‌نمایند؛ زیرا محبوب‌ترین بنده، نزد خدا کسی است که از همه برای بندگان خدا مفیدتر باشد و از نظر خداوند کسانی که دارای این صفات هستند، مؤمنین واقعی به

شمار می‌روند که در بهشت به مقامات بلندی نایل می‌گردند و گناهانشان به نیکی تبدیل می‌شود.^۱

خداوند می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۴﴾﴾ [الأنفال: ۱-۴].

«از شما در مورد غنائم سؤال می‌نمایند. بگو: غنائم از آن خدا و رسول خدا است. از خدا بترسید و به اصلاح ذات بین خودتان بپردازید و اگر ایمان دارید، از خدا و رسول وی پیروی نمائید. مؤمنین واقعی کسانی هستند که هرگاه ذکر خدا می‌شود و هنگامی که آیات الهی تلاوت می‌گردد، ایمانشان افزوده می‌شود و بر پروردگار خود توکل می‌نمایند. کسانی هستند که نماز را بر پا می‌دارند و از روزی‌هائی که به آنها داده‌ایم، انفاق می‌نمایند، آنها هستند مؤمنین حقیقی نزد پروردگارشان. برای آنها درجات، مغفرت و رزق کریم در نظر گرفته شده است.»

دیدگاه استاد محمد امین مصری دربارهٔ مضامین سورهٔ انفال:

آیه‌های این سوره، به اعمال مؤمنان در بدر نپرداخته است؛ بلکه به بیان سرزنش سخت و دردناکی پرداخته است تا مؤمنان را وادار نماید به فطرت و سرشت اصلی خویش بازگردند و تقوای الهی را پیشه سازند و نکاتی را قرآن مورد توجه قرار داده که جوانب صفت را با بیانی قوی و واضح ضمن تصویرکشیدن آنچه که در درون نفس‌ها است آنهم با تصویری رقیق و اعجاب‌انگیز که تمام حرکات و اشارات را به منصف ظهور می‌کشد، خاطر نشان نموده است. بر این اساس، وجدان و ضمیر مؤمن آگاه می‌گردد و می‌تواند فاصلهٔ بین خود و درجات ایمان که همواره قلبش جهت رسیدن به آن می‌تپد، درک نماید. از آنجایی که آیات، از جانب ذاتی حکیم و علیم است، ذوق سلیم می‌تواند، زیبایی شیوهٔ سرزنش را به گونه‌ای احساس نماید که سرزنش در آن جایی نداشته باشد، اما چون این عتاب، حرکات درون نفس را به تصویر می‌کشد، هر انسانی می‌تواند

درک نماید که مؤمن واقعی نباید به این اوصاف، متصف باشد و به همین جهت است که نتایج والای ایمان و خصوصیات متمایزکننده میان مؤمن و ذلت در این آیات قبل از مطالب دیگر ذکر شده‌اند:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۴﴾﴾

در این آیات، عتاب خاصی ذکر نشده است، اما واقعیتی را ذکر نموده است که از هر عتابی بلیغ‌تر است.

خداوند می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ مقصد خطاب این است که نباید آنها چنین سؤالی بکنند.

خداوند متعال حقیقت خروجشان را از مدینه چنین بیان نموده است:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ﴾ [الأنفال: ۵].

در این تعبیر، تصویر خوف و وحشت به بلیغ‌ترین شکل بیان شده است؛ یعنی، افرادی که به سوی مرگ رانده می‌شوند و هیچ اختیاری از خود ندارند و مرگ را با چشم سر مشاهده می‌کنند. سپس خداوند می‌فرماید:

﴿رَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۷].

«دوست داشتید، غنایم کاروان نصیب شما شود».

این آیه، تصویر کوچکی از ضعفی که نفوس دچار آن هستند، بیان می‌نماید.

استاد محمد امین ادامه می‌دهد:

آیات قرآن هر نوع احساس برتری و غرور را از نفوس مؤمنان بر طرف گردانید.^۱ سوره با موضوع غنائم و اختلاف مؤمنان در تقسیم آن و دیدگاه آنان در این موضوع آغاز گردید و چهار آیه در این باره جهت اطمینان قلب آنان و پاک گردانیدنشان از اختلافی که انگیزه‌اش حب مال و تمایل به آن بود، نازل گردید.^۲

۱- من هدی سورة الانفال، محمد المصری، ص ۹۵ - ۹۶.

۲- همان، ص ۶۷.

اگرچه اختلاف در مورد تقسیم غنائم، بعد از اختلاف در مورد خروج به بدر و جنگ با دشمن انجام گرفت، اما از آنجا که این موضوع در زندگی مؤمنان اهمیتی ویژه دارد، لذا سوره با موضوع اختلاف در تقسیم غنائم آغاز گردید و سنت الهی نیز چنین است که در بیان قصص و رویدادها ترتیب وقوع آنها را در نظر نمی‌گیرد.^۱

ندایی که متوجه قلب‌های مؤمنان هنگام درگیری بر سر غنائم شد، ندای تقوا بود که از جانب خدا نازل گردید. آری: چه والا و پاک است خالق که بر اسرار قلب‌ها و دل‌ها آگاه است. او نمی‌خواهد قلب هیچ بشری از تقوای الهی و احساس ترس از وی و کسب رضایت و خشنودی او در دنیا و آخرت، تهی باشد؛ زیرا قلبی که با خداوند ارتباط نداشته باشد و از غضبش نترسد و رضایتش را دنبال نکند، هرگز توان رهایی از سنگینی متاع دنیا را ندارد و هیچ گاه نمی‌تواند آزادی و رهائی را احساس نماید.

به درستی که: تقوا، مهار دل‌ها است که انسان‌ها با آن گام به گام پیش می‌روند و بدین جهت است که قرآن بدین وسیله، آنان را به صلح و دوستی دعوت می‌دهد، آنجا که می‌فرماید:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾

«از خدا بترسید و بین خود صلح برقرار کنید».

همچنین بدین وسیله، آنان را به اطاعت خدا و رسولش فرا می‌خواند: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ اطاعت نخستین در این آیه از دستور خداوند، در مورد قضاوت او در غنائم است. بدین صورت غنائم از ملکیت مجاهدان در آمد و در ملکیت خدا و رسولش قرار گرفت و حق تصرف در آنها صرفاً از آن خدا و رسول خدا گردید و مؤمنان باید با طیب خاطر به تقسیم خدا و رسول، گردن نهند و روابط و اختلافات خود را اصلاح نمایند و با یکدیگر متحد شوند.^۲

این تربیت ربانی، زمام دل‌هایشان را به خدای یکتا سپرد و آنان را از نشاط پیروزی و غرور موفقیت بازداشت تا مبادا ضعف و قصور بشری خود را فراموش کنند و به تکبر و فخر بر دیگران بیندیشند.

این شیوه تربیت ربانی بر حقیقتی مهم‌تر از پیروزی بر مشرکان تأکید می‌نماید و

۱- همان، ص ۶۷ × ۶۸.

۲- فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۴۷۳-۱۴۷۴.

آن اصلاح میان مردم است و اینکه پیروزی حقیقی، پیروزی بر روزنه‌های قلب است که در بارگاه الهی از هر چیز مهم‌تر و بزرگ‌تر است و پیروزیی که بر اثر آن اختلاف داخلی ایجاد گردد، ارزشی ندارد.

آیات فوق بیانگر این موضوع است که نقش تقوا و ایمان را در زندگی مسلمانان نمی‌توان نادیده انگاشت و تقوای الهی وسیله‌ای است که زندگی و جهاد در راستای برقراری فرامین الهی قرار خواهند گرفت.^۱

یاران رسول خدا ﷺ توجیهاات ربانی آیات فوق را پذیرفتند و به دنبال آن، آیات ذیل نازل گردید که کیفیت تصرف در غنایم را به رسول خدا ﷺ تعلیم داد. بعد از اینکه غنایم از آن خدا و رسول خدا گردید، خداوند فرمود:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءآمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجُمُعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنفال: ۴۱].

«بدانید آنچه غنیمت گرفته‌اید، یک پنجم آن از آن خدا و رسول، ذوی القربی، ایتام، مساکین و مسافران است. اگر به خدا و آنچه بر بنده‌مان روز بدر، روز روبروشدن دو گروه نازل نمودیم، ایمان دارید و خدا بر چیز چیز قادر است».

دستورات فوق، بعد از آن نازل گردید که قلب‌هایشان از ناخالصی‌ها پاک گردید و به طاعت پروردگار درآمد. این حکم، بیانگر آن است که چهار قسمت غنایم متعلق به مجاهدان و فقط یک پنجم آن از خدا و رسول می‌باشد که آن هم در امور مسلمانان و در جهات بیان شده در آیه مصرف می‌شود.

براساس تعالیم الهی در مورد غنایم این موضوع به اثبات می‌رسد که برای اجرای احکام شرعی، نخست باید فضای روحی و روانی مناسب را فراهم نمود تا حکم شرعی، جایگاه شایسته خود را در ضمیر و عقل مخالفان بیابد و بدین صورت کاملاً ثابت و استوار گردد و نتایج مطلوب را دربرداشته باشد. بنابراین، خداوند متعال نخست بندگانش را از تعلق به غیر خود و دلبستگی به غنایم منع نمود تا جزو بندگان مخلصی قرار گیرند که لیاقت نصرت و اتمام نعمت را از جانب خدا دارند.

آنان نیز هنگامی که جامهٔ عمل به فرامین الهی پوشیدند و مخلصانه جهاد نمودند، خدا آنان را نصرت نمود و چنان مشمول فضل و کرم خود قرار داد که تصورش را هم نکرده بودند^۱. چنانکه عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ۳۱۵ نفر از یارانش به سوی بدر حرکت نمود. وقتی که آنجا رسید، گفت: بارالها این‌ها گرسنه هستند، سیرشان بگردان؛ پابرنه هستند، سوارشان بگردان؛ برهنه هستند، بیوشانشان و خداوند نیز دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پذیرفت و آنان را فاتح و پیروز گرداند و غنایم هنگفتی را نصیب آنان نمود^۲.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در تقسیم غنایم جنبه عدالت و انصاف را در نظر گرفت به گونه‌ای که به تمام کسانی که به دستور ایشان جهت انجام وظایف مهم موفق به شرکت در جنگ نشده بودند، سهمی به اندازهٔ سهام کسانی که حاضر بودند بخشید و بر این اساس که خدا، بندگان را بیش از طاقت آنها مکلف نساخته است، بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز خواستهٔ خویش را از سپاهیان خود، بر این رویه، استوار گردانده بود؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۗ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۸۶﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«خداوند، هیچ نفسی را بیش از طاقتش مکلف نمی‌گرداند. از آن هر نفس است ثواب اعمال نیک وی و به ضرر آن است جزای اعمال بدش. بارالها ما را مؤاخذه نگردان به آنچه فراموش و خطا کردیم. بارالها آن بار سنگینی که بر دوش گذشتگان گذاشته بودی، بر ما مگذار و آنچه را طاقت آن را نداریم، بر ما منه. ما را ببخش و از ما در گذر و بر ما رحم نما؛ تو هستی مولای ما؛ پس ما را بر کافران پیروز بگردان».

براساس مضامین این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مسلمانان را بیش از طاقتشان چه در شرائط عادی و چه در جنگ مکلف نمی‌گردانید. و به این دلیل در جنگ بدر نیز رسول

۱- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینة، ص ۶۱-۶۲.

۲- سنن ابی داوود، ج ۵، ص ۵۲۵، حسنه الالیانی رحمه الله.

خدا، برخی از اصحاب را به جهت ملاحظه شرایط خانوادگی از شرکت در جنگ معاف نمود.

چنانکه عثمان رضی الله عنه را به خاطر بیماری همسرش، رقیه رضی الله عنها، که نیاز به مراقبت داشت، از شرکت در جنگ معاف نمود^۱.

همچنین آن حضرت، به ابوامامه نیز اجازه داد تا در خانه بماند؛ زیرا مادرش مریض بود و نیاز به مراقبت و نگهداری داشت؛ چنانکه ابوامامه بن ثعلبه می گوید: رسول خدا ﷺ اعلام کرد که می خواهد به سوی بدر حرکت کند. من آماده حرکت شدم. اما دایم ام گفت: نزد مادرت بمان! من به او گفتم: تو از خواهرت مراقبت بنما. چون این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، ایشان دستور داد تا من نزد مادرم بمانم و ابوپرده در جنگ شرکت نمود. در بحبوحه جنگ مادر ابوامامه وفات نمود و آن حضرت بر او نماز خواند^۲.

این اخلاق والا و رعایت نمودن شرایط و وضعیت خانوادگی سپاهیان، سبب می شد که ارتباطی قوی و دوستانه میان فرمانده و سپاهیان به وجود آید.

برخی از اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ که وظائف خاصی داشتند و یا به دلیل مشکلات خاص، پیامبر اکرم ﷺ آنها را برگرداند عبارتند از:

- ۱- ابولبابه: پیامبر اکرم ﷺ وی را در مدینه جانشین خویش تعیین نمود.
- ۲- عاصم بن عدی: پیامبر اکرم ﷺ وی را جهت کاری به سوی مردم «بخش بالای مدینه» فرستاده بود.
- ۳- حارث بن حاطب: پیامبر وی را جهت کاری به سوی مردم بنی عمر و بن عوف فرستاده بود.
- ۴- حارث بن صمه: در وسط راه افتاد و پایش شکست. رسول خدا وی را بگردانید.
- ۵- خوات بن جبیر: در مسیر راه سنگی به پایش اصابت کرد و پیامبر اکرم ﷺ وی را از «صفراد» برگردانید^۳.

پیامبر اکرم ﷺ نیز سهم شهدا را از غنایم به وارثان آنان داد و بدین طریق بیش از چهارده قرن است که اسلام، فرزندان و خانواده های شهدا را گرمی داشته است^۱.

۱- بخاری، کتاب الفضائل، باب مناقب عثمان، ج ۴، ص ۲۴۵، شماره ۳۶۹۹.

۲- الطبرانی فی الکبیر و رجاله تقات X مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۱.

۳- معین السیره، ص ۲۱۵.

اختلاف در مورد اسیران

ابن عباس می‌گوید: رسول خدا ﷺ در مورد اسیران خطاب به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمود: نظرتان در مورد اسیران چیست؟

ابوبکر رضی الله عنه گفت: آنها عموزادگان و اقوام ما هستند. به نظر من، اگر فدیهای از آنها بگیریم، شاید این امر موجب تقویت ما علیه کافران بشود و به آنان نیز فرصت می‌یابند تا در آینده اسلام را بپذیرند.

رسول خدا خطاب به عمر فرمود: نظر تو چیست؟

عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند! با ابوبکر موافق نیستم. من معتقدم که به ما اجازه دهی تا گردنشان را بزنیم. علی گردن عقیل را بزند و من گردن فلانی (یکی از اقوامش) را می‌زنم؛ زیرا این‌ها سران و زمامداران کفر هستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله براساس پیشنهاد ابوبکر عمل نمود و رأی عمر را نادیده گرفت.

عمر رضی الله عنه می‌گوید: فردای آن روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابوبکر را در حالت گریه دیدم. گفتم: ای پیامبر خدا! چه شده است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خاطر پیشنهاد دوستان، ناراحتم. نزدیک بود عذاب الهی که تا نزدیکی این درخت آمده بود، گریبانگیر ما بشود. آیاتی که در این باره نازل گردید، این گونه بود:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى...﴾ [الأنفال: ۶۷].

عبدالله بن مسعود در روایتی می‌گوید: روز بدر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در مورد اسیران نظرتان چیست؟

ابوبکر گفت: ای رسول خدا، آنها اقوام بستگان هستند؛ آنها را نگهدار و مورد لطف قرار بده؛ امید است به سوی خدا برگردند.

عمر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان، تو را از دیارت بیرون کردند و تکذیب نمودند. بگذار تا گردنشان را بزنم!.

عبدالله بن رواحه گفت: یکی از دره‌هایی که بیشتر هیزم داشته باشد، انتخاب کن و آنها را در آن رها کرده و آن را بر آنها شعله‌ور بگردان. عباس گفت: صله رحم را قطع کن.

رسول خدا ﷺ پاسخی به آنها نداد. مردم می‌گفتند: پیامبر اکرم ﷺ نظر به ابوبکر را می‌پذیرد؛ برخی هم می‌گفتند: پیامبر اکرم ﷺ نظریه عمر را می‌پذیرد و برخی می‌گفتند: پیامبر اکرم ﷺ رأی عبدالله بن رواحه را خواهد پذیرفت.

رسول خدا ﷺ فرمود: خدا، دل‌های برخی از افراد را از خشت هم نرم‌تر می‌گرداند؛ همان طور که قلب عده‌ای را از سنگ نیز سخت‌تر می‌گرداند. ای ابوبکر! تو مانند عیسی هستی که فرمود:

﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸].

«بارالها! اگر آنها را عذاب دهی، آنان بندگان تو هستند و اگر آنان را ببخشی، تو غالب و با حکمت هستی».

و مثال تو ای عمر مانند نوح است که قرآن می‌گوید:

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶].

«نوح گفت: بارالها خانه‌ای از کافران را بر روی زمین باقی نگذار».

و مانند موسی هستی که گفت:

﴿وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [يونس: ۸۸].

«موسی گفت: بارالها به فرعون و قومش، زینت و دارایی دنیا را عنایت نمودی تا از این طریق بندگان را گمراه نمایند. بارالها، اموالشان را نابود و قلب‌هایشان را سخت بگردان. پس ایمان نیاورند مگر اینکه عذاب دردناک را مشاهده نمایند».

سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمود: به دلیل تنگدستی و مشکلاتی که به آن گرفتار هستید، بنابر این آنان را بدون پرداخت فدیة آزاد نمایید.

عبدالله بن مسعود می‌گوید: من گفتم: غیر از سهیل بن بیضاء که علیه اسلام تبلیغ می‌نمود. رسول خدا ﷺ ساکت ماند و چیزی نگفت: به اندازه ترس مرا فراگرفت که فکر کردم سنگی از آسمان بر سرم خواهد افتاد تا اینکه پیامبر اکرم ﷺ نیز فرمود: غیر از «سهیل بن بیضاء»؛ سپس این آیات نازل گردید:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَّأَسْرَى...﴾ [الأنفال: ۶۷] ۱.

آیه فوق بیانگر اصل مهمی در بنای دولت نو پای اسلامی است و آن اینکه دولت اسلامی باید صلابت داشته باشد و رعب و وحشتش، در دل دشمنان نفوذ نماید. بنابراین، جهت اجرای چنین اصلی باید به جزئیات اهمیت داد ۲.

در آن روز سعد بن معاذ رضی الله عنه با مشاهده این وضعیت که اصحاب و یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول اسارت گرفتن مشرکان هستند، ناراحت به نظر می‌آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود: گویا از این عمل (اسیر گرفتن) ناراحت هستی. او گفت: آری، ای رسول خدا! این اولین درگیری با کفار است بنابراین، به نظر من بهتر بود، آنان را به قتل می‌رساندیم ۳. برخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله با اسیران بیانگر رحمت، عدالت و رعایت اهداف عالی دعوت بود. به همین علت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنان شیوه‌های مختلفی اعمال نمود، به این ترتیب که دستور قتل برخی را صادر نمود؛ از برخی فدییه پذیرفت و عده‌ای را هم بخشید و آزاد نمود و آزادی برخی را به آموزش دادن ده نفر از فرزندان مسلمانان مشروط گردانید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اسیران به اعمال شیوه‌های ذیل پرداخت

الف - پذیرفتن سفارش مطعم بن عدی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مطعم بن عدی زنده می‌بود و در مورد این‌ها (اسیران) سفارش می‌کرد، همه را آزاد می‌نمودم ۴.

این حدیث، بیانگر عمل نمودن به عهد و پیمان و در نظر داشتن احسان است؛ زیرا مطعم بن عدی دارای خصلت‌هایی بود که همواره از آنها به نیکی یاد می‌شد. او کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله، در بازگشت از طائف، پناه داد و ایشان را مورد حمایت قرار داد و یکی از سرسخت‌ترین افرادی بود که مفاد قطعنامه ظالمانه مشرکان، مبنی بر محاصره مسلمانان و بنی‌هاشم را لغو نمود ۵. بنابراین، آن حضرت به موضعگیری وی،

۱- مسند امام احمد، تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۲۵.

۲- معین السیره، ص ۲۰۹.

۳- التریبۃ الجهادیة، غضبان، ج ۱، ص ۱۴۱.

۴- ابوداود فی الجهاد، باب المن علی الأسیر، شماره ۲۶۸۹.

۵- معین السیره، ص ۲۰۸.

هر چند که مشرک بود، اعلام وفاداری نمود^۱.

ب - به هلاکت رساندن عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث

پیامبر اکرم ﷺ همان گونه که نسبت به مطعم بن عدی اظهار وفاداری نمود، از طرفی دیگر نیز می‌بایست سران فتنه و جنایتکاران جنگی را به سزای اعمالشان می‌رساند. و چون عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث از بزرگ‌ترین دعوتگران جنگ علیه اسلام و کینه‌توزترین افراد نسبت به مسلمانان بودند، بنابراین، زنده ماندن آنان، در شرایط خاصی که اسلام با آن مواجه بود، تهدید بزرگی علیه اسلام محسوب می‌گردید؛ چراکه اگر این افراد آزاد می‌شدند، ناگزیر دست به هر جنایتی علیه اسلام و مسلمانان می‌زدند. بر این اساس، رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از بدر در محل «صفرا» دستور قتل آنها را صادر کرد.

عقبه ابن ابی معیط با اطلاع از حکم پیامبر اکرم ﷺ مبنی بر قتل وی، خطاب به قریشیان گفت: ای قریشی‌ها! افسوس که من در جمع شما کشته می‌شوم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: به خاطر دشمنی با خدا و رسول کشته می‌شوی. عقبه ابن ابی معیط گفت: ای محمد! احسانت بر من بهتر است. مرا هم مانند یکی از مردان قوم در نظر بگیر. اگر آنان را به قتل رساندی، مرا نیز به قتل برسان و اگر بر آنها احسان نمودی، بر من هم احسان کن. اگر از آنها فدیة گرفتی، از من نیز فدیة بگیر. ای محمد! چه کسی بعد از من فرزندانم را سرپرستی می‌کند.

رسول خدا ﷺ فرمود: آتش. سپس فرمود: ای عاصم! گردنش را بزن^۲. عاصم نیز دستور پیامبر ﷺ را عملی نمود^۳.

نصر بن حارث نیز یکی از افراد شرور قریش و از کسانی بود که همواره رسول خدا ﷺ را مورد آزار قرار می‌داد. او به سرزمین «حیره» رفت و از آنجا حکایات فرمانروایان فارس و ماجراهای رستم و اسفندیار را آموخته بود و زمانی که رسول خدا ﷺ در جلسه‌ای از خداوند سخن می‌گفت و قومش را از سرنوشت امت‌های گذشته، بیم می‌داد، فوراً بعد از سخنان آن حضرت، برمی‌خاست و می‌گفت: به خدا سوگند، من سخن بهتری دارم.

۱- التریبة القيادية، ج ۳، ص ۵۴.

۲- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۸۹.

۳- التریبة القيادية، ج ۳، ص ۶۰.

نزد من بیائید! سپس به بیان ماجراهای پادشاهان فارس، رستم و اسفندیار می‌پرداخت و می‌گفت: سخنان محمد، چگونه از سخنان من بهتر است؟^۱

بدیهی است که چنین فرد متکبری که تصور می‌نماید، سخنان بهتری از کلام خدا و رسول خدا، برای گفتن و بیان نمودن دارد، باید اکنون که در جنگ با رسول خدا ﷺ دستگیر شده است، به سزای اعمال خود خود برسد. به همین دلیل، رسول خدا ﷺ درباره او با کسی مشورت نکرد^۲ و به علی دستور داد تا او را به قتل رساند.^۳

با کشته شدن این دو مجرم، مسلمانان آموختند که برخی از سرکشان معاند و دشمنان سرسخت، نباید مورد ترحم قرا گیرند و اصولاً هیچ نوع تساهل و سازشی در مورد آنان پذیرفتنی نیست؛ زیرا آنان سردمداران شرارت و رهبران ضلالت هستند و با اعمال زشت و قبیح خود، جایی برای عفو و گذشت باقی نگذاشته‌اند.^۴

ت - شیوه رسول خدا ﷺ در نگهداری اسرا

رسول خدا ﷺ بعد از اینکه به مدینه رسید، اسیران را در میان اصحاب خود تقسیم نمود و فرمود: با آنها به خوبی رفتار کنید.^۵ این توصیه در واقع از این فرموده الهی سر چشمه می‌گرفت که می‌فرماید:

﴿وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ ۖ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الإنسان: ۸].

«به خاطر محبتی که با خدا دارند، به مسکین و یتیم و اسیر خوراک می‌دهند».

ابوعزیز بن عمیر، برادر مصعب بن عمیر، مشاهدات خویش را این گونه بیان می‌کند:

من در جنگ بدر از اسیران بودم. پیامبر در مورد اسیران سفارش به نیکی نمود. من میان انصار بودم. به جهت سفارش پیامبر اکرم ﷺ آنها هر وقت شام و نهار می‌خوردند، غذای بهتر را به من می‌دادند.^۶

۱- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، ص ۴۳۹ × ۴۴۰.

۲- التربية القيادية، ج ۳، ص ۵۷.

۳- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۵.

۴- البداية والنهاية، ج ۳، ص ۳۰۶.

۵- همان، ص ۳۰۷.

۶- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۸۶.

ابوالعاص بن ربیع نیز می‌گوید: خداوند به انصار جزای خیر دهد. من در میان آنها بودم. هر وقت شام و نهار می‌خوردند، نان را به من می‌دادند و خودشان خرما می‌خوردند؛ چرا که نان کم‌تر یافت می‌شد. بنابراین، مرا بر خود ترجیح می‌دادند. ولید بن ولید بن مغیره نیز علاوه بر تأیید مطالب فوق می‌گوید: خودشان پیاده راه می‌رفتند و ما سواره بودیم.^۱

اساس این رفتار سراسر شفقت‌آمیز را، قرآن طرح‌ریزی نموده بود که رسول خدا ﷺ نیز آن را به اصحاب و یارانش تعلیم داد و آنان به آن عمل نمودند و چنان در وجود اسیران اثر گذاشت که تعدادی از اشراف و بزرگان‌شان دین اسلام را پذیرفتند مانند ابوعزیز که قبل از رسیدن به مدینه مسلمان شد و همین طور سائب بن عبید^۲ که بعد از پرداخت فدیة اسلام را پذیرفت.

اسیران در حالی به خانه‌هایشان بازگشتند که از دعوت اسلامی متأثر گشته و دل‌هایشان پاک شده بود. آنان در مجالس خود از رسول خدا ﷺ و مکارم اخلاقی، محبت و گذشت، دعوت و تقوای او سخن می‌گفتند. حقا که این نوع برخورد کریمانه بیانگر برتری اسلام در رفتار با انسان‌ها به ویژه دشمنان می‌باشد.^۳

ج - فدیة آزادی عباس عموی رسول خدا ﷺ

مردم قریش جهت آزادی اسیرانشان مبالغی را نزد پیامبر اکرم ﷺ فرستادند و هر تیره‌ای، اسیرش را آزاد گردانید. عباس گفت: ای پیامبر خدا ﷺ من مسلمان بودم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خدا بهتر می‌داند. اما ظاهراً علیه ما شمشیر کشیده بودی. بنابراین، خودت را و دو برادرزاده‌ات، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب، و هم‌پیمان‌ت، عتبه بن عمرو، را با پرداخت فدیة آزاد کن. عباس گفت: ای رسول خدا ﷺ من چنین پولی ندارم. پیامبر فرمود: پس کجا شد آن مالی که تو و ام‌الفضل در زمین پنهان کرده بودید و گفתי اگر در این سفر با مشکلی روبرو شدم، این مال از آن فرزندانم، فضل و عبدالله و قثم است.

۱- المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲- محمد رسول الله، عرجون، ج ۳، ص ۴۷۴.

۳- التاریخ الإسلامی، ج ۴، ص ۱۷۵ × ۱۷۶.

عباس گفت: به خدا سوگند! اکنون یقین دارم که تو رسول خدا ﷺ هستی؛ زیرا از این موضوع جز من و ام‌الفضل کسی خبر نداشت؛ پس اموالی که در جنگ از من نصیب شما گردیده است، به جای فدیة قبول نمائید. رسول خدا ﷺ فرمود: این مال، مالی است که خدا به ما داده است. سرانجام، عباس طبق دستور رسول خدا ﷺ جهت آزادی خود و افراد مورد نظر فدیة پرداخت کرد و آزاد شد. این آیات نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُم وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۷۰﴾ وَإِن يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۷۱﴾﴾ [الأنفال: ۷۰-۷۱].

«ای پیامبر، بر اسیرانی که در اختیار شماست بگو: اگر خداوند در دل‌هایتان خیر را سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده است به شما می‌دهد. خداوند، گناهان شما را می‌بخشد و خداوند، غفور و رحیم است. اگر مشرکین بخواهند به تو خیانت کنند، آنها قبل از این نسبت به خداوند مرتکب خیانت شدند، اما خداوند شما را بر آنها پیروز گردانید و خداوند دانا و با حکمت است.»

عباس می‌گوید: در ازای بیست اوقیه مالی که از من به غنیمت گرفته شد، خداوند در اسلام، بیست غلام به من داد. افزون بر مغفرتی که در آخرت امیدش را دارم^۱. آیه فوق هر چند در مورد عباس نازل گردیده است، اما حکم آن برای تمامی دوران ثابت است و تمام اسیران را شامل می‌شود^۲.

بعضی از انصار، از رسول خدا ﷺ اجازه خواستند تا فدیة عباس را پردازند و گفتند: اجازه بدهید فدیة خواهرزاده خود را پردازیم! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: به خدا شما نمی‌توانید حتی یک در هم از فدیة عباس را کم بکنید^۳.

این تعبیر انصار که گفتند: (ابن اختنا)^۱ (خواهرزاده ما) بیانگر ادب آنها در برخورد با رسول خدا است؛ چرا که نمی‌خواستند با پرداخت فدیة عباس بر رسول خدا ﷺ منت

۱- البخاری فی المغازی، باب ۱۲، شماره ۴۰۱۸.

۲- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳- شرح العسقلانی لصحیح البخاری، ج ۷، ص ۳۲۱، بهنقل از المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص

بگذارند. بنابراین، نگفتند: ابن عمک (پسر عموی تو) از طرفی رسول خدا ﷺ به جهت آنکه این موضوع را به اثبات برساند که در دین هیچ نوع تبعیض و تساهلی وجود ندارد، پیشنهاد آنان را نپذیرفت.^۲

این عملکرد رسول خدا برای مسلمانان حاوی این مطلب است که در اجرای فرامین الهی هیچ تفاوتی میان اقوام و خویشان و دیگران وجود ندارد؛ بلکه بر عکس، آن حضرت بهای آزادی عباس را سنگین تر نمود.^۳

عباس رضی الله عنه بعد از پرداخت فدیة آزادی خود و افراد زیر نظر خود به مکه بازگشت و در آنجا اسلامش را مخفی نمود و با مهارت خاصی به عنوان نیروی اطلاعاتی دولت اسلامی در مکه انجام وظیفه نمود تا اینکه در فتح مکه چند ساعتی قبل از ورود لشکر اسلام، مسلمان بودن خود را اعلام کرد.^۴

د - ابوالعاص بن ربیع، شوهر زینب، دختر رسول خدا ﷺ

عایشه رضی الله عنها می‌گویی: وقتی مردم مکه بهای آزادی اسیران خود را فرستادند، زینب نیز جهت آزادی شوهرش، ابی‌العاص، مالی را فرستاد و آن گردنبندی بود که از مادرش به یادگار مانده بود. رسول خدا ﷺ با مشاهده آن گردنبند، شدیداً متأثر شد و به صحابه فرمود: اگر دوست دارید، اسیرش را آزاد کنید و مالش را برگردانید! صحابه نیز پذیرفتند و چنین کردند.^۵

پیامبر از ابوالعاص تعهد گرفت که بین زینب و آمدنش مانع نشود و به همین منظور زید بن حارثه و مردی از انصار را فرستاد و فرمود: در وادی (یا جج) بمانید تا زینب از آنجا بگذرد، سپس وی را به مدینه برگردانید.^۶

ابوالعاص بن ربیع، شوهر دخت گرامی رسول خدا ﷺ، کسی بود که در برابر دعوت اسلامی هیچ گونه موضعگیری ننموده و با دست و زبان خود نیز هیچ گونه آسیبی به

۱- چونمادر بزرگ عباس ام‌عبدالطلب از بنی‌نجرار یثرب بود.

۲- سیل‌الرشاد، حاحلی، ج ۴، ص ۱۳۵.

۳- السیرة النبویة، ابی‌شهیه، ج ۲، ص ۱۷۶.

۴- التریبة القيادية، ج ۳، ص ۶۸.

۵- صحیح السیرة النبویة، ص ۲۶۱.

۶- اسم مکانی است در نزدیکی مکه.

۷- ابوداود، الجهاد، باب فی فداء الاسیر بالمال، شماره ۲۶۹۲.

مسلمانان نرسانیده بود. در جنگ بدر نیز تنها کسی بود که هیچ نقشی نداشت؛ نه صدایی از او شنیده شد و نه اظهار نظری کرد و نه حمله‌ای نمود.

قریشیان چون به آزادی اسیرانشان پرداختند، زینب، دختر رسول خدا ﷺ نیز جهت آزادی شوهرش گردنبندی که مادرش خدیجه هنگام ازدواج به وی داده بود، فرستاد و چون این گردنبند برای رسول خدا خاطره انگیز بود، خاطرات پدری و خاطرات زندگی با خدیجه و خاطرات خانوادگی و عاطفی وی زنده شد و از آنجا که پیامبر اکرم ﷺ نیز پدری است برخوردار از بالاترین درجات شفقت پدری بنابراین، احساسات و عواطف ایشان به جوش آمد و شفقت مهربانی بر قلب مبارکش طنین افکند. بنابراین، خطاب به یارانش فرمود: اگر دوست دارید که اسیرانش را آزاد کنید و مالش را برگردانید، این کار را بکنید.

این نوع درخواست، بلیغ‌ترین تعبیری است که در دل کریمان نفوذ می‌نماید و آنان را به پاسخ توأم با رغبت و رضایت وادار می‌نماید.^۱ این موضعگیری رسول خدا ﷺ علاوه بر مظاهر عطوفت و ترحم نسبت به فرزندش، هدف دیگری را نیز همراه داشت و آن اینکه دامادش را که از عقل سالم و نظر صائب برخوردار بود، به اسلام فراخواند.^۲

ه - ابو عزه عمرو بن عبدالله الجمحی در بین ترحم و صلابت نبوی

او فردی نیازمند و صاحب فرزندان دختری بود. هنگام اسارت، خطاب به پیامبر اکرم ﷺ گفت: ای رسول خدا ﷺ تو می‌دانی که من فردی نیازمند و عیال‌دار هستم و مالی هم ندارم که پرداخت کنم بنابراین، بر من احسان کن!

رسول خدا ﷺ پذیرفت و از او تعهد گرفت تا دوباره علیه پیامبر موضعگیری ننماید و دشمنانش را حمایت نکند. ابو عزه بعد از آزادی، در مدح رسول خدا ﷺ چنین سرود:

من مبلغ عني الرسول محمد بانك حق والمليك حميد
وانت امرؤ بوئت فينا مباءة لها درجات سهلة وصعود
فانك من حاربه لمحارب شقي ومن سالمته لسعيد

«چه کسی از جانب من به پیامبر می‌رساند که تو بر حقی و خداوند شایسته ستایش است. تو در بین ما دارای مقام و منزلتی هستی که از درجات بالا و سهل بر خوردار

۱- محمد رسول الله، عرجون، ج ۳، ص ۴۸۰ × ۴۸۷.

۲- تاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۴، ص ۱۸۳.

است. تو با هر کسی به جنگ پرداختی، آن طرف بدبخت است و هرکسی که تو با او صلح نمودی، نیکبخت است».

ابن کثیر می‌گوید: ابوعزه به عهد خود با پیامبر اکرم ﷺ وفا نمود و مشرکان، وی را فریب دادند و در جنگ احد دوباره به اسارت مسلمانان در آمد. این مرتبه نیز از رسول خدا ﷺ خواست تا وی را ببخشد، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اکنون تو را رها نمی‌کنم که دست به رخسارت بکشی و بگویی محمد را دو مرتبه، گول زدم». آن گاه دستور داد تا گردنش را بزنند^۱.

پیامبر اکرم ﷺ زمانی که ابوعزه، فقر و بدبختی خود را یادآور گردید، از وی گذشت نمود و او را آزاد گردانید، اما او به تعهدی که با پیامبر اکرم ﷺ مبنی بر شرکت نمودن در جنگ علیه پیامبر و پذیرفتن صلح بسته بود، وفا نمود و در جنگ احد دوباره به اسارت در آمد، اما این بار بر خورد پیامبر با وی قاطعانه و با صلابت بود و دستور داد تا گردنش را بزنند.

و - سهیل بن عمرو در بین اسیران و سخنان سوده

عبدالرحمن بن اسعد بن زراره رضی الله عنه می‌گوید: اسیران را به مدینه آوردند. سوده بن زمعه، همسر رسول خدا ﷺ که در محل آل عفر بود و هنوز آیات حجاب نازل نشده بود، می‌گوید: من آمدم. مردم گفتند: این‌ها اسیران جنگی هستند. من به خانام برگشتم و رسول خدا ﷺ آنجا تشریف داشت. ناگهان چشمم به ابوزید، سهیل بن عمر، در گوشه خانه افتاد که دستانش با طناب به گردنش بسته شده بود. خطاب به او گفتم: ابوزید! دستانت را در اختیار آنها گذاشتید، چرا با عزت نمردید؟ ناگهان با صدای رسول خدا ﷺ از داخل خانه به خود آمدم. فرمود: آیا او را علیه خدا و رسولش تحریک می‌نمایی؟ گفتم: به خدا وقتی ابوزید را در این وضعیت، مشاهده نمودم، نتوانستم خود را کنترل کنم و چنین گفتم^۲.

مکرز بن حفص برای آزاد کردن سهیل بن عمرو به مدینه آمد. چون با مسلمانان به گفتگو پرداخت و به توافق رسیدند به وی گفتند: پس مال مورد نظر را بپرداز! او گفت: مرا به جای سهیل بازداشت نمائید تا او بهای آزادی خود را بیاورد. مسلمانان، سهیل

۱- البداية والنهاية، ج ۳، ص ۳۱۳.

۲- السيرة النبوية، محمد صوياني، ج ۲، ص ۲۰۰.

را آزاد کردند و مکرز را بازداشت نمودند. در حدیثی مرسل، آمده است که عمر بن خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: به من اجازه بده تا دندان‌های سهیل را بکشم که زبانش آویزان شود تا کسی دیگر نتواند علیه شما لب به سخن بگشاید!

رسول خدا ﷺ فرمود: من او را مثله نمی‌کنم تا مبادا خدا مرا مثله گرداند؛ هر چند که پیامبر باشم. سپس رسول خدا ﷺ خطاب به عمر فرمود: امید است در آینده به مقامی برسد که وی را سرزنش نمائی. ابن کثیر می‌گوید: این همان مقامی بود که بعد از وفات رسول خدا ﷺ و ارتداد عرب و بروز نفاق، سهیل به آن دست یافت و به عنوان خطیب در مکه به ایراد سخن پرداخت و مردم را به ثبات بر دین حنیف تشویق نمود و گفت: «ای قریش، آخرین مردمان در قبول اسلام و اولین آنها در ارتداد نباشید. هر کس ما را نسبت به اسلام دچار شک و تردید گرداند، گردنش را می‌زنیم»^۱.

رسول خدا ﷺ از مثله نمودن سهیل صرف نظر کرد و این عمل را؟ آفرینش خدا دانست و این عمل بزرگی است که رسول خدا ﷺ آن را برای رهبرانی که در جنگ‌ها پیروز می‌شوند، آموزش داد^۲.

س - آموزش به جای فدیة

ابن عباس می‌گوید: برخی از اسیران قادر به پرداخت بهای آزادی خود نبودند. بنابراین، رسول خدا ﷺ آنها را موظف نمود تا به فرزندان انصار سواد خواندن و نوشتن بیاموزد^۳. و هر کدام از آنها ده کودک را آموزش می‌داد، این عمل به جای فدیة از او پذیرفته می‌شد^۴.

پذیرفتن آموزش از اسیران در شرایطی که مسلمانان شدیداً به مال نیاز داشتند، بیانگر نظر عمیق اسلام در باب علم و معرفت و مبارزه با بی‌سوادی است. البته از دینی که نخستین فرامینش به خواندن و نوشتن تشویق می‌نماید، این عمل زیاد شگفت‌آور نیست؛ چنانکه نخستین آیات و قرآن حامل این پیام هستند:

۱- التاريخ السلامی، حمیدی، ج ۴، ص ۱۸۱.

۲- محمد رسول الله، عرجون، ج ۳، ص ۴۷۴.

۳- صحیح السیره النبویة، ص ۲۶۱.

۴- التریبة القيادية، ج ۳، ص ۷۴.

﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝۲ أَلَمْ يَكُنْ أَقْرَأَ ۝۳ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝۴ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝۵﴾ [العلق: ۱-۴].

«بخوان به نام ذاتی که تو را آفرید. ذاتی که انسان را از خون بسته‌ای آفریده است. بخوان! که پروردگارت بزرگوار است. ذاتی که به وسیله قلم آموخت.»

با این عمل، رسول خدا ﷺ نخستین فردی است که هسته‌های اولیه مبارزه علیه بی‌سوادی و نشر خواندن و نوشتن را گذاشت. حقا که اسلام، گوی سبقت را در این زمینه از همه برده است.^۱

ن - سرنوشت اسیران

سرنوشت اسیران در اسلام در اختیار امام وقت است. امام، باید با در نظر داشتن مصالح کلی مسلمانان یکی از موارد چهارگانه زیر را اختیار نماید:

- ۱- قتل: آن حضرت قتل عقبه بن ابی معیط و نضر بن حارث را صلاح دانست.
- ۲- احسان نمودن: یعنی آزاد کردن اسیر بدون عوض؛ چنانچه پیامبر ابوعزه جمحی را آزاد نمود.
- ۳- گرفتن فدیة: آزاد کردن اسیر در برابر پرداخت بهای آزادی؛ چنانچه با عباس، نوفل بن حارث، عقیل بن ابی طالب و دیگران چنین بر خورد نمود.
- ۴- برده‌گیری: چنانکه سعد بن معاد رضی الله عنه در مورد یهود بنی‌قریظه چنین قضاوت نمود که فرزندان و زنانشان به عنوان برده گرفته شوند و اموالشان تقسیم گردد و جنگجویانشان کشته شوند.^۲

۱- السیرة النبویة، ابوشهبه، ج ۲، ص ۱۶۴ × ۱۶۵.

۲- غزوة بدر الكبرى، ص ۱۰۱.

فصل ششم

نتایج غزوة بدر و تلاش جهت ترور نمودن رسول خدا ﷺ

۱- یکی از نتایج مهم جنگ بدر، آشکار شدن قدرت و شوکت مسلمانان بود که از این تاریخ، در مدینه و اطراف آن از رعب و هیبت خاصی برخوردار گردیدند و کسانی که قصد حمله به مدینه را داشتند، قبل از وارد شدن در میدان عمل، توان رزمی مسلمانان را باید مد نظر می‌داشتند.

از آن به بعد جایگاه رسول خدا ﷺ در مدینه تقویت گردید و ستاره اسلام درخشیدن گرفت و کسانی که در دعوت جدید دچار شک و تردید بودند و مشرکان مدینه که جرأت آشکار ساختن کفر خود را نداشتند، حرکت نفاق و توطئه را ساماندهی و رهبری نمودند و افرادی در مجلس رسول خدا ﷺ اسلام را اظهار می‌نمودند و در صف مسلمانان قرار می‌گرفتند، اما در باطن همچنان کافر بودند؛ یعنی، نه تعالیم اسلام را پذیرفته بودند و نه در اعمال کفرآمیز خود اصرار می‌ورزیدند.

خداوند در مورد این افراد می‌فرماید:

﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۳].

«متردد بودند، نه در صف مسلمانان و نه در صف کفار بودند و کسی را که خدا گمراه نماید، برای او راه نجاتی نیست».

خداوند نیز به خاطر همین موضعگیری دوگانه آنان، عملکرد آنها را نکوهش کرده است و آیات، پرده از نیات خبیثشان برداشته و آنها را به عذاب‌های سختی تهدید نموده است:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۵].

«منافقین در طبقه پائین دوزخ خواهند بود».

یکی دیگر از نتایج جنگ بدر، افزایش اعتماد مسلمانان به ذات باری تعالی و رسول گرامی وی و تقویت بنیه ایمان آنها و گرویدن تعداد زیادی از مشرکان قریش به اسلام

بود که این امر موجب تقویت روحیه مسلمانان مستضعف در مکه گردید و آنان نیز به نصرت‌های الهی امیدوار گردیدند و دل‌هایشان آرام گرفت و مطمئن شدند که طلوع سپیده دم پیروزی نزدیک است و بدین ترتیب ایمان و عقیده آنان مستحکم‌تر و استوارتر گردید.

علاوه بر موارد ذکر شده مسلمانان نیز به مهارت‌های نظامی و شیوه‌های جدید جنگی و شهرت وسیع چه در داخل شبه‌جزیره و چه در خارج آن دست یافتند؛ زیرا آنان به قدرتی تبدیل شده بودند که عرب‌ها از آن حساب می‌بردند و نه تنها قریش را تهدید می‌کردند؛ بلکه بزرگان تمام قبایل نقاط مختلف از آنها احساس خطر می‌نمودند و غنایم هنگفتی که مسلمانان از جنگ بدر کسب نمودند و موجب رشد و بهبود وضعیت اقتصادی آنان گردیده بود، در این مورد سهمی به‌سزا ایفا نمود.^۱

۲- از طرفی دیگر قریش نیز متحمل خسارت‌های سنگینی گردید و علاوه بر هلاکت رسیدن افرادی مانند ابی جهل بن هشام، امیه بن خلف، عتبه بن ربیع و دیگران که رهبران کفر و شرک و قوی‌ترین و شجاع‌ترین افراد قریش بودند، دچار خسارت‌های دیگری نیز گردیدند؛ چرا که از آن به بعد، مدینه به کانونی تبدیل شده بود که نه تنها تجارت قریش را تهدید می‌نمود؛ بلکه سیادت و نفوذ قریش در سرتاسر حجاز را نیز تهدید می‌نمود^۲ به همین دلیل خبر شکست قریشیان برای مردم مکه امری باورکردنی نبود و چون صاعقه‌ای بر آنان فرود آمد.

ابن اسحاق می‌گوید: اولین کسی که خبر شکست قریش را به مردم مکه رساند، حسین بن عبدالله خزاعی بود. مکی‌ها از وی سؤال کردند چه خبر داری؟ گفت: عقبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ابوالحکم بن هشام، امیه بن خلف، زمعه بن اسود و ابوالبختری بن هشام، همگی کشته شدند. از او پرسیدند که صفوان در چه حالی است؟ گفت: صفوان آنجا در خانه نشسته است. به خدا سوگند! من، پدر و برادرش را دیدم که چگونه کشته می‌شدند.^۳

همچنین ابورافع، غلام رسول خدا ﷺ، رسیدن خبر شکست قریش به ابولهب را این گونه بیان می‌کند:

۱- التاریخ السیاسی و العسکری، علی معطی، ص ۲۷۴ × ۲۷۵.

۲- همان، ص ۲۷۴ × ۲۷۵.

۳- صحیح السیره النبویه، ص ۲۵۷.

من، نزد عباس بن عبدالمطلب بودم. اسلام، به تمامی خانه‌ها سرایت کرده بود. من و ام‌الفضل مسلمان شده بودیم. اما عباس، اسلامش را پنهان می‌نمود؛ چراکه او دارای اموال زیادی بود که در میان اقوامش پراکنده بود. ابولهب در جنگ شرکت نکرد و کسی دیگر را به جای خود فرستاد. وقتی که خبر هلاکت قریشیان در بدر به ما رسید، ابولهب سرافکنده و رسوا گردید و ما احساس قدرت و عزت نمودیم.

ابورافع می‌گوید: من انسانی ضعیف بودم و به تراشیدن و درست کردن تیر اشتغال داشتم. به کارم مشغول بودم و «ام‌الفضل» نیز نزد من بود و از خبر جدید بسیار خوشحال بودیم که ناگهان ابولهب آمد و به مشکل، پاهایش را حرکت می‌داد تا اینکه نزدیک ما نشست. ناگهان مردم گفتند: ابوسفیان بن حارث آمد. ابولهب گفت: حتماً خبرهای جدید داری. لطفاً برایمان بگو! ابورافع می‌گوید: ابوسفیان، جلوی ابولهب نشست و در حالی که سایر مردم ایستاده و اطرافشان حلقه زده بودند گفت: به خدا سوگند! به محض اینکه با قوم روبرو شدیم، خودمان را در اختیار آنها قرار دادیم و آنها، ما را به هر طرف می‌رانند، می‌کشتند و اسیر می‌کردند. به خدا! من افراد خود را ملامت نمی‌کنم؛ زیرا ما با جنگجویانی سفیدپوش و سوار بر اسب‌های سفید و سیاه در بین آسمان و زمین روبرو شدیم؛ به خدا کسی در برابر آنها توان ایستادگی نداشت.

ابورافع می‌گوید: من سرم را بلند نمودم و گفتم: به خدا سوگند! آنها فرشتگان الهی بوده‌اند. ابولهب، دستش را بلند کرد و سیلی محکمی به صورتم زد. من با وی گلاویز شدم، اما او مرا به زمین خواباند و در حالی که مرا کتک می‌زد، در این هنگام «ام‌الفضل» چوب خیمه را کشید و با ضربه‌ای محکم، سرش را شکافت و گفت: چون آقایش نیست، بر وی زور می‌گویی؟

ابولهب با ذلت از آنجا رفت و بعد از هفت شبانه روز بر اثر بیماری شبیه طاعون مرد.^۱ ام‌الفضل بن الحارث، همسر عباس بن عبدالمطلب و خواهر ام‌المؤمنین، میمونه، و خاله خالد بن ولید بود. وی اولین زنی بود که بعد از خدیجه رضی الله عنها اسلام آورد.^۲ شکی نیست که جنگ بدر برای مشرکان مکه حامل پیامدهای بد و طاقت‌فرسایی بود. تا آنجا که ابولهب بر اثر آن، وفات نمود.

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۸.

۲- المرأة فی العهد النبوی، عصمة الدین کرکر، ص ۱۶۶.

یکی از پسران ابوسفیان کشته گردید و یکی دیگر به اسارت درآمد و هیچ خانه‌ای در مکه نبود که بر اثر از دست دادن یکی از عزیزان خود عزادار نباشد بنابراین طبیعی بود که آتش انتقام در قلب تک‌تک قریشیان، شعله می‌کشید تا جایی که برخی غسل کردن را بر خود حرام قرار داده بودند تا مادام که انتقام خون بزرگان و سرداران خود را نگرفته‌اند و بالاخره، جنگ احد فرا رسید و زمینه انتقام فراهم شد.^۱

۳- یهودیان نیز از اینکه مسلمانان در بدر پیروز شدند و قدرتشان نمایان گردید و اسلام بر دین آنها غالب می‌شد و مقام و جایگاه رسول خدا ﷺ افزوده گردیده بود، نگران و آشفته خاطر شده بودند. به همین دلیل تصمیم گرفتند تا تعهدی را که با پیامبر اکرم ﷺ در بدو ورودش به مدینه بسته بودند، بشکنند و دشمنی خود را آشکار سازند. بنابراین، به طرح دسیسه و توطئه علیه اسلام و مسلمانان پرداختند و در این راستا از هیچ وسیله ممکن، دریغ نورزیدند.^۲ البته رسول خدا ﷺ نیز از کنترل حرکات آنان غافل نبود تا اینکه سرانجام کار به جایی رسید که آنها اصول اخلاقی و مبانی مورد احترام مسلمانان را مورد استهزاء و اهانت قرار دادند و دشمنی خویش را اعلام کردند و برای رسول خدا ﷺ راهی جز جنگ با آنان و اخراجشان از مدینه باقی نماند. در بخش‌های آینده این کتاب، در این مورد مفصل سخن خواهیم گفت.^۳

تلاش جهت ترور نمودن رسول خدا ﷺ و اسلام عمیر بن وهب

عروه بن زبیر می‌گوید: عمیر بن وهب جمحی و صفوان بن امیه بعد از واقعه بدر در کنار کعبه با هم به مشورت پرداختند. عمیر، یکی از شیاطین قریش بود که همواره رسول خدا ﷺ و یارانش را آزار می‌داد و مسلمانان در مکه از جانب او مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند. پسرش، وهب بن عمیر، جزو اسیران بدر بود. عمیر از کشته شدگان بدر سخن به میان آورد. صفوان گفت: به خدا سوگند! زندگی بعد از آنها هیچ لطفی ندارد.

عمیر گفت: راست گفتمی! به خدا سوگند، اگر توان پرداخت قرضم را می‌داشتم و از جانب فرزندانم مبنی بر تلف نشدن آنان بعد از من، آسوده خاطر بودم، حتماً خود را به

۱- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- التاریخ السیاسی العسکری، ص ۲۷۴.

۳- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۱۷۱.

محمد می‌رساندم و او را می‌کشتم. و بهانه و دلیل من نیز بر این امر اسارت فرزندم در دست اوست.

صفوان از فرصت استفاده نمود و گفت: بدهی تو را پرداخت می‌نمایم و فرزندان تو با فرزندان من هیچ تفاوتی از نظر نفقه نخواهند داشت. عمیر گفت: پس این راز را نگه دار! آن گاه عمیر، شمشیرش را زهرآلود کرد و به سوی مدینه رهسپار گردید.

عمر بن خطاب در جمع مسلمانان، از روز بدر سخن می‌گفت و لطف و احسان خداوند در حق مسلمانان را یادآوری می‌نمود که ناگهان چشمش به عمیر بن وهب افتاد که جلوی مسجد، در حال خوابانیدن شترش بود و شمشیر خود را نیز به گردن آویخته بود. عمر گفت: این سگ و دشمن خدا، عمیر بن وهب است و جهت توطئه و برپانمودن شری آمده است. عمر نزد رسول خدا ﷺ رفت و گفت: عمیر بن وهب، دشمن خدا، مسلح آمده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: بگذارید نزد من بیاید. عمر آمد و حمائل شمشیرش را گرفت و خطاب به انصار گفت: نزد رسول خدا ﷺ حاضر شوید؛ چراکه این فرد خبیث و غیر قابل اعتمادی است.

سپس وی را نزد رسول خدا ﷺ آوردند. و چون پیامبر اکرم ﷺ وی را دید که عمر حمائل شمشیرش را گرفته است و می‌کشد، گفت: «عمر! او را رها کن. عمیر! بیا اینجا». عمیر جلو آمد و گفت: «صبح بخیر» و این خوشامد زمان جاهلیت بود. رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند خوشامد بهتری از این را که خوشامد بهشتیان است، به ما عنایت نموده و آن «السلام علیکم» است»^۱.

عمیر گفت: البته دیری نمی‌شود که از احوالپرسی قومت فاصله گرفتی. رسول خدا ﷺ فرمود: «برای چه کاری آمده‌ای؟» عمیر گفت: به خاطر اسیری که در دست شماست آمده‌ام.

پیامبر فرمود: «چرا شمشیری با خود حمل نموده‌ای؟» عمیر گفت: خداوند این شمشیرها را ناکام گرداند، مگر توانستند برای ما کاری انجام دهند. پیامبر فرمود: هدف اصلی تو از آمدنت چیست؟ عمیر گفت: برای کاری غیر از آنچه بیان نمودم، به اینجا نیامده‌ام.

رسول خدا فرمود: «برای امری غیر از این موضوع آمده‌ای؛ چراکه تو و صفوان کنار خانه کعبه نشسته بودید و از کشته‌شدگان بدر، سخن می‌گفتید. تو گفتی: اگر مقروض نمی‌بودم و فرزندان خردسال و ناتوانی نمی‌داشتیم، حتماً خودم را به محمد می‌رساندم و او را به قتل می‌رساندم. آن گاه صفوان گفت: من سرپرستی فرزندان تو را عهده‌دار می‌گردم و بدهی تو را نیز پرداخت می‌نمایم و اکنون خدا، میان من و انجام مأموریتی که تو داری حائل است».

عمیر گفت: من گواهی می‌دهم که تو رسول خدا ﷺ هستی؛ حقا که تو از آسمان خبر می‌آوری، اما ما تو را تکذیب می‌نمودیم؛ چون از این موضوع جز من و صفوان کسی دیگر اطلاع نداشت و یقین دارم که حتماً خداوند به تو اطلاع داده است. سپاس خدایی را که مرا به سوی اسلام هدایت نمود و مرا به راه درست فراخواند. آن گاه شهادت را بر زبان آورد.

سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمود: به برادران مسائل دینی و قرآن بیاموزید و اسیرش را نیز آزاد گردانید!

عمیر گفت: ای پیامبر من در راستای جلوگیری از فرامین و دستورات خداوند تلاش زیادی نمودم و با مسلمانان با خشونت رفتار نمودم بنابراین، دوست دارم اگر اجازه بدهی به مکه بروم و آنها را به سوی خدا و رسول و اسلام، فراخوانم. شاید خداوند آنها را به وسیله من هدایت نماید و در غیر این صورت به آزار و اذیت آنها خواهم پرداخت؛ چنانکه در گذشته یاران تو را اذیت و آزار می‌دادم. پیامبر به وی اجازه داد و او به مکه برگشت.

از طرفی دیگر صفوان بن امیه بعد از خروج عمیر به مردم می‌گفت: به همین زودی خبر داغ و مهمی از واقعه‌ای بسیار بزرگ به شما خواهد رسید که بدر را هم فراموش خواهید نمود. به همین دلیل هر کاروانی که می‌آمد از آن سؤال می‌نمود. تا اینکه سوارکاری خبر اسلام آوردن عمیر را به اطلاع او رساند. صفوان، سوگند یاد نمود که هرگز با عمیر حرف نزنم و اصلاً به وی نفعی نرسانم.^۱

درس‌ها و نکات موجود در این ماجرا

- ۱- تمایل شدید مشرکان به انتقام گرفتن از مجاهدان اسلام؛ چنانکه صفوان بن امیه و عمیر بن وهب برای کشتن رسول خدا ﷺ با هم توافق نمودند و این امر برای مسلمانان حاوی این نکته است که دشمنان اسلام تنها به نپذیرفتن دعوت و تشویش و بازداشتن مردم اکتفا نمی‌کنند؛ بلکه به ترور دعوتگران و طرح توطئه‌های ویرانگر نیز روی می‌آورند و چه بسا در این راستا و جهت تنفیذ اهداف خود برخی از جنایتکاران را نیز اجیر می‌نمایند؛ چنانکه در این ماجرا صفوان از فقر و تنگدستی عمیر سوء استفاده می‌نمود و وی را به مأموریت مورد نظر گسیل داشت.^۱
- ۲- میزان هوشیاری و تدابیر امنیتی صحابه: چنانکه عمر بلافاصله متوجه عمیر شد و مراقبت لازم را به عمل آورد و اعلان نمود که وی شیطانی است که برای برپانمودن شری آمده است؛ زیرا سابقه وی نزد عمر روشن بود. او کسی بود که مسلمانان را در مکه آزار می‌داد و در جنگ بدر مشرکان را تحریک کرده بود. به همین جهت عمر تدابیر لازم امنیتی را به خاطر حفاظت رسول خدا ﷺ اندیشید و دست از حمائل شمشیرش دور نکرد و به وی امکان نداد تا عملیات خود را اجرا نماید و به تعدادی از نفرات دستور داد تا به حراست رسول خدا بپردازند.
- ۳- افتخار به فرامین دین و شعارهای اسلامی: چنانکه رسول خدا ﷺ در آن شرایط از اینکه به تحیت جاهلی با وی روبرو شود، انصراف ورزید و به وی خاطر نشان نمود که خداوند متعال تحیت اهل بهشت را به آنها عنایت نموده است.
- ۴- برخورد و رفتار نیک رسول خدا: با اینکه عمیر، جهت کشتن پیامبر اکرم ﷺ آمده بود، آن حضرت از مجازات وی صرف نظر نمود و او را بخشید و فرزندش را نیز بعد از اسلام آوردنش آزاد نمود و به یارانش گفت: به برادران مسائل دینی بیاموزید و قرآن را به وی تعلیم دهید و فرزندش را آزاد نمایید.^۲

۱- غزوة بدر الكبرى، ابی فارس، ص ۸۲.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۲۶۰.

۵- قوت ایمان عمیر: وی تصمیم گرفت تا با اسلام در برابر تمام مردم مکه بایستد. پیامبر نیز به وی اجازه داد و او در مکه تصمیمش را عملی نمود و سپس به مدینه بازگشت و تعداد زیادی توسط او مسلمان شدند. او یکی از کسانی بود که بعدها عمر بن خطاب آنها را مساوی با هزار نفر می‌دانست.^۱

فصل هفتم

درس‌ها، عبرت‌ها و فوائد برگرفته از غزوه بدر

۱- نصرت و پیروزی از جانب خدا است

نصرت حقیقی در بدر از جانب الله بود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳].

«بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران فراهم شده است».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ ۗ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ [آل عمران: ۱۲۶].

«خداوند متعال، پیروزی را برای شما بشارتی در نظر گرفته است، تا اینکه دل‌هایتان آرام گیرد و پیروزی صرفاً از جانب خدای غالب و با حکمت است».

در این دو آیه تأکید شده است که نصرت صرفاً از جانب الله است (العزیز) یعنی کسی که دارای عزت بسیار و والا است^۱ و (الحکیم) یعنی کسی که دارای حکمت است.

این دو آیه دربرگیرنده این مطالب است که برای مؤمنان شایسته است که توکل و اعتمادشان فقط بر خداوند باشد و کارهای خویش را به خدا بسپارند و یقین داشته باشند که نصرت فقط از جانب خداوند است نه از ملائکه و غیره. ضمناً از اسباب نیز باید استفاده نمایند، البته نباید اعتمادشان بر اسباب باشد؛ بلکه خالق اسباب را مورد توجه قرار دهند تا اینکه خداوند نصرت و توفیق خود را شامل حال آنان بگرداند.

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۱۱.

سپس خداوند، به بیان مظاهر فضل و احسانش بر مؤمنان در جنگ بدر می‌پردازد که پیروزی مسلمانان و هلاکت مشرکان و مشیت خاکی را که پیامبر اکرم ﷺ به چهره مشرکان پاشید، در حقیقت توفیق و فضل و کمک خداوند بود و با این آیه که در ذیل بیان می‌شود، خداوند به مسلمانان درس اعتماد و توکل بر خدا را آموزش می‌دهد:

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۱۷].

«شما آنها را نکشتید؛ بلکه خدا آنها را کشت و تو به سوی آنها (خاک) پرتاب نکردی؛ بلکه خداوند بود تا بدین وسیله خدا مؤمنان را خوب بیازماید و خداوند شنوا و آگاه است.»

خداوند بعد از بیان این موضوع که نصرت از جانب وی است، به توضیح برخی از حکمت‌های این پیروزی پرداخت؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ﴾ [آل عمران: ۱۲۷-۱۲۸].

«تا خدا، گروهی از کفار را از بین ببرد یا اینکه آنها را سرکوب نماید و رسوا برگرداند. چیزی از کار بندگان به عهده تو نیست تا اینکه خداوند توبه آنها را بپذیرد یا آنها را عذاب دهد؛ زیرا آنها ستمکار هستند»

خداوند متعال، به مؤمنان این مطلب را خاطر نشان می‌نماید که همواره این نعمت بزرگ پیروزی را به خاطر داشته باشند و هرگز فراموش ننمایند و شرایط قبل از پیروزی را به نیز خاطر داشته باشند:

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعِفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [الأنفال: ۲۶].

«یاد نمائید نعمت خداوند را آن گاه که شما کم و مستضعف بودید و ترسیدید که مبادا مردمان شما را بربایند. خداوند، شما را پناه داد و نصرت نمود و از چیزهای پاک به شما روزی داد تا شاید شما شکرگزار باشید.»

۲- یوم الفرقان

جنگ بدر را یوم الفرقان می‌گویند. این نام در زندگی مسلمانان از اهمیت بزرگی برخوردار است. استاد سیدقطب از توصیف روز بدر با نام «یوم الفرقان» توسط خداوند،

این گونه می‌گوید. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجُمُعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾﴾ [الأنفال: ۴۱].

«بدانید آنچه را به غنیمت گرفته‌اید. یک پنجم آن از آن خدا و رسول، مساکین و مسافران است. اگر به خدا و آنچه بر بنده ما در روز بدر، روز روبروشدن دو گروه، نازل نمودیم، ایمان دارید. و خدا بر هر چیز قادر است.»

سید قطب می‌گوید: جنگ بدر جنگی است که با تدبیر، توجیه، قیادت و مدد الهی آغاز و به پایان رسید و جداکننده حق و باطل بود.

آری! این جنگ بالفعل فاصله‌ای میان حق و باطل بود. اما کدام حق و کدام باطل؟ حق اصیلی که آسمان‌ها و زمین بر آن استوار هستند. حقی که فطرت زندگان و همهٔ اشیاء بر آن استوار است. حقی که به صورت وحدانیت خدا در الوهیت، توانایی، تدبیر و تقدیر نمایان می‌شود و باطل نیز همان باطل واقعی است که زمین خدا را فرا گرفته بود و حق را تحت الشعاع قرار داده بود و در زمین، طاغوت‌هایی را برافراشته بود که در زندگی بندگان خدا براساس خواهشات و تمایلاتشان تصرف می‌کردند. این فاصله بزرگ میان حق و باطل در بدر اتفاق افتاد و از آن روز به بعد هرگز با هم ملتبس نشدند. غزوه بدر میان حق و باطل فاصله‌ای کاملاً فراگیر، دقیق و عمیق ایجاد نمود که دارای ابعاد و جوانب متعدد بود:

- فاصله‌ای بین حق و باطل در اعماق ضمیر و وجدان.
- فرق بین وحدانیت کامل با تمام جوانبش در ضمیر و احساس و اخلاق و معاشرت.
- در عبادت و عبودیت و بین شرک با تمام اشکال به شمول بردگی وجدان در برابر غیر خدا، از اشخاص گرفته تا تمایلات، ارزش‌ها، اوضاع، رسوم و عادات.
- فاصله‌ای بود بین حق و باطل در زندگی واقعی و عملی.
- فاصله‌ای بین بردگی واقعی برای اشخاص، تمایلات، ارزش‌ها، دستورات و قوانین، رسوم و عادات و بین رجوع در تمام این موارد به سوی خداوند، ذاتی که غیر از او نه معبودی و نه قدرتی و نه حاکمی و نه قانونگزاری وجود دارد.

در جنگ بدر مسلمانان چنان قدرت و نیرو گرفتند که جز در برابر خداوند در مقابل هیچ نیرویی کرنش نمی‌کردند و دارای چنان توان و مقاومتی گردیدند که جز در برابر حاکمیت شرع الهی در مقابل هیچ نیرویی تسلیم نمی‌گردیدند و بالاخره با غزوه بدر توده‌های بشری از زیر یوغ طاقت‌ها آزاد گردیدند.

جنگ بدر، فاصله‌ای بود بین دوره‌ای از تاریخ حرکت اسلامی که عبارت بود از: دوره صبر، تحمل، انتظار و دوره قدرت، حرکت، جهیدن و آغازیدن و با این جنگ، اسلام با تصویری جدید از زندگی، نظامی نوین برای حیات، نظمی جدید برای جامعه و شکلی جدید از دولت روبرو شد.^۱

سید قطب در پایان می‌افزاید: جنگ بدر فاصله‌ای بود بین حق و باطل از جهتی دیگر، جهتی که آیه قرآن به آن اشاره دارد:

﴿وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾﴾ [الأنفال: ۷-۸].

«آن‌گاه که خدا یکی از آن دو گروه (کاروان یا لشکر قریش) را به شما وعده داد که از آن شما است، شما دوست داشتید که کاروان از آن شما باشد؛ ولی خدا با سخنانش حق را به کرسی می‌نشاند و ریشه کافران را می‌خشکاند تا حق را اثبات و باطل را ویران نماید؛ اگر چه مجرمان این را نپسندیدند».

هدف کسانی که در جنگ بدر خارج شده بودند، کاروان ابوسفیان و غنیمت‌گرفتن قافله بود، اما خداوند چیزی دیگر می‌خواست.

خداوند خواست تا کاروان ابوسفیان (غیرذات الشوکة) از چنگشان در رود و با سپاه ابوجهل (ذات‌الشوکة) روبرو شوند و جنگ و درگیری، کشتن و اسارت تحقق یابد، نه صرفاً کاروان و غنیمت و سفر بی‌خطر و خداوند علت این تدبیر را چنین بیان می‌دارد:

﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ﴾

«تا خدا حق را اثبات و باطل را نابود سازد».

و این اشاره به این حقیقت مهم دارد که عبارت است از اینکه: استقرار حق و بطلان باطل در جامعه انسانی، فقط با بیان نظریات و ارائه تئوری تحقق نمی‌یابد؛ بلکه باید

سپاه اسلام سعی و تلاش نماید و طرح براندازی باطل را در دستور کار خود قرار دهد و باید حق پیروز شود و باطل عملاً محو و نابود گردد؛ پس این دین، منهج، حرکت و واقعیتی است نه صرفاً مجموعه‌ای از نظریات، جدل‌ها و باورها.

حق با این رویارویی، ثابت و باطل نابود گردید و رویارویی با سپاه دشمن (ذات الشوکه) بیانگر این است که این پیروزی عملاً فاصله‌ای واقعی بین حق و باطل بود. همه این اشارات قرآن درباره غزوه بدر بیانگر منهج خاص این دین است تا طبیعت و حقیقت آن برای مسلمانان، واضح و روشن شود.

حقا که بدر، فرقانی بود که امروز نیز که مفاهیم اسلامی در دست مسلمان نماها و کسانی که خود را داعیان دین می‌نامند، دچار تحریف شده است، ضرورت آن را احساس می‌نماییم. بنابراین، باید مفاهیم متنوع را به صورت کامل و عمیق در نظر داشت.

﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

«و خدا بر هر چیز قادر است.»

در آن روز، قدرت باریتعالی بر هر چیز نمایان شد و همگان با واقعیتی مشهود رو برو شدند که جز با قدرت الهی و اینکه خداوند بر هر چیز قادر است، نمی‌توان آن را تفسیر نمود^۱.

۳- دوستی و دشمنی به خاطر خدا از اولویت‌های ایمان

جنگ بدر برای نسل‌های آینده اسلامی تصویرهای درخشانی از تنفر و دوستی ترسیم نمود که خود بیانگر فاصله بین حق و باطل است. در این جنگ، فاصله‌ای روانی، مادی و افتراق کامل بین کفر و اسلام نمایان گردید. این مفاهیم را در این واقعه یاران پیامبر عملاً تجربه کردند و تمام ارزش‌های جاهلی را زیر پا گذاشتند و پسر در برابر پدر و برادر در مقابل برادر خود ایستاد و جنگید.

۱- ابوحذیفه بن عتبه بن ربیع در صف مسلمانان بود و پدرش عتبه و برادرش ولید و عمویش شیبه در صف مشرکان بودند و همگی در نخستین رویارویی کشته شدند.

۲- ابوبکر صدیق در صف مسلمانان و فرزندش عبدالرحمن در صف مشرکان بود.

۳- مصعب بن عمیر پرچمدار مسلمانان و برادرش ابوعمیر بن عمیر در صف

۱- فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۵۲۳ × ۱۵۲۴.

مشرکان بود و به اسارت مسلمانان درآمد و در دست یکی از انصار قرار گرفت. وقتی مصعب او را دید، به آن انصاری گفت: دستانش را محکم ببند؛ زیرا مادرش سرمایه داراست. ابو عزیز گفت: تو برادر منی، آن گاه چنین در مورد من سفارش می‌کنی. مصعب گفت: او (انصاری) برادر من است نه تو. این تنها یک شعار نبود؛ بلکه مصعب عملاً آن را ثابت کرد و این‌ها ارزش‌های والایی است که باید بشر براساس آن زندگی نماید. این ارزش‌ها از عقیده سرچشمه می‌گیرد که هر نوع روابط نسبی و اجتماعی را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

۴- شعار مسلمانان در بدر «أحد،أحد» بود. یعنی اینکه جنگ در راه عقیده است که در عبودیت خدای یکتا خلاصه می‌شود، نه عصبیت و قبیله، نه کینه و عداوت و نه با انگیزه انتقام؛ بلکه محرک اصلی صرفاً ایمان به خدای یکتا است. بدین ترتیب اسلام دارای مظاهر متعددی است که در واقع، مضمونش یک چیز است و ایمان از فقه عظیمی برخوردار است. به همین جهت با هجرت پیامبر اکرم ﷺ تمام کسانی که توانایی هجرت را داشتند، به پیامبر ملحق شدند و کسانی که مظلوم و مستعضع بودند و نتوانستند هجرت کنند، در مکه اقامت گزیدند.

در روز بدر تعدادی از آنان مانند: عبدالله بن سهیل بن عمر و حارث بن زمعه بن أسود، ابوقیس بن فاکه، ابوقیس بن ولید بن مغیره، علی بن امیه بن خلف و عاص بن منبه در صف مشرکان بودند؛ البته عبدالله بن سهیل بن عمرو از صف مشرکان درآمد و به مسلمانان پیوست.^۱ اما دیگران در جنگ بدر همراه مشرکان بودند و همه کشته شدند.^۲

خداوند نیز در حق آنها فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الظَّالِمِينَ أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾﴾ [النساء: ۹۷].

«کسانی که فرشتگان آنها را قبض روح نمودند، در حالی که آنها بر خود ظلم کرده بودند. فرشتگان به آنها می‌گویند: شما در چه حالی بودید؟ می‌گویند: ما در روی

۱- معین السیره، ص ۲۱۷.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۳.

زمین مستضعف بودیم. ملائکه به آنها می‌گویند: آیا زمین خدا وسیع نبود تا در آن هجرت می‌کردید؟ جایگاه آنها جهنم است و چه بد سرنوشتی است».

ابن عباس می‌گوید: تعدادی از مسلمانان در مکه باقی ماندند و اسلامشان را پنهان کرده بودند. در جنگ بدر مشرکان آنها را با خود آورده بودند و برخی از آنها در این جنگ کشته شدند. مسلمانان گفتند: برادرانمان توسط مشرکان به زور وادار به شرکت در جنگ شدند و کشته شدند. آن گاه آیات فوق نازل گردید؛ چراکه برای آنها امکان انتقال از صف مشرکان به صف مسلمانان بود؛ چنانکه عبدالله بن سهیل منتقل شد، اما آنها چنین نکردند، پس معذور شمرده نمی‌شوند^۱.

یقیناً ایمان، دارای لوازمی است که بیانگر صداقت و قوت آن می‌باشند. یکی از آن لوازم، برتری ایمان بر تمام ارزش‌های غیر ایمانی است و هرگاه مؤمن از این ویژگی‌های ایمانی برخوردار باشد، مطمئناً از آثار عمیق و قدرت فعال ایمان در ساختار حقی که مورد نظر الهی است، بهره‌مند خواهد شد.

ایمان، اخلاق و سلوک معیارهای اصلی یک فرد به حساب می‌آیند. بنابراین، رفتار، گفتار و اشارات فرد، حاکی از باور درونی اوست. به همین دلیل کسانی که در صف مشرکان بودند، از آنجا که از ایمان کامل توأم با همه ویژگی‌هایش برخوردار نبودند بنابراین، ایمانشان از نتایج مطلوبی برخوردار نگردید و عذر آنان ناموجه تلقی گردید. با این درک عمیق از فقه ایمان بود که یاران رسول خدا ﷺ در میدان بدر از خود الگوی والایی در صدق ایمان به جای گذاشتند.

بنابراین، خداوند موضعگیری صادقانه آنها را چنین می‌ستاید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۲۲﴾﴾

[المجادلة: ۲۲].

«نمی‌یابی قومی را که به خدا و روز آخرت ایمان دارند؛ دوست بدارند کسانی را که با خدا و رسولش دشمنی می‌نمایند. هر چند آنها پدران یا پسران یا برادران و یا اقوامشان

باشند. این‌ها کسانی هستند که خداوند، ایمان را در قلب آنها ثبت نموده است و آنها را با نفخه‌ای از جانب خود تأیید نموده است. خداوند، آنها را در باغستان‌هایی که زیر آن نهرها جاری است برای همیشه داخل می‌گرداند. خداوند، از آنها راضی و آنها از خداوند راضی هستند. همین‌ها حزب خدا هستند و حزب خدا رستگار است».

۴- معجزه‌هایی که در بدر اتفاق افتاد

یکی از معجزه‌هایی که در بدر اتفاق افتاد، خبر دادن پیامبر اکرم ﷺ از برخی امور غیبی بود؛ زیرا دانستن امور غیبی مختص خداوند متعال است؛ چنانچه در چندین آیه این مطلب بیان شده است:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو: آنها که در آسمان‌ها و زمین هستند، غیب را نمی‌دانند جز خدا و آنها نمی‌دانند چه وقت برانگیخته می‌شوند».

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [الأنعام: ۵۹].

«کلیدهای غیب نزد اوست، جز او کسی به آن عالم نیست. می‌داند آنچه در خشکی و آب است. هیچ برگی نمی‌افتد مگر اینکه خداوند آن را می‌داند. هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین وجود ندارد و هیچ چیز تر یا خشکی نمی‌افتد مگر اینکه در کتابی واضح ثبت است».

و روشن است که انبیاء ﷺ از عالم غیب علم و اطلاعی ندارند.

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأنعام: ۵۰].

«بگو: من نمی‌گویم که گنجینه‌های الهی نزد من است و من غیب را نمی‌دانم و ادعای ندارم که من فرشته‌ای هستم. من پیروی نمی‌کنم مگر از آنچه به من وحی می‌شود. بگو: آیا کور و بینا با هم برابرند. آیا فکر نمی‌کنید».

همان طور که آیاتی بیانگر اختصاص علم غیب، به ذات باری تعالی است، آیات دیگری نیز هست که می‌گوید: خداوند برخی از بندگانش را استثنا نمود است و از طریق وحی، بخشی از امور غیبی را به عنوان معجزه و دلیل بر صداقت نبوت آنها در اختیارشان گذاشته است:

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۹].

«خداوند، مؤمنان را بر وضعیتی که دارند، رها نمی‌کند تا اینکه بدان را از پاکان، تفکیک گرداند و خداوند، شما را بر غیب مطلع نمی‌گرداند؛ البته خداوند برخی از پیامبرانش را کسانی را که او بخواهد، انتخاب می‌نماید. پس به خدا و رسولش ایمان بیاورید. اگر ایمان بیاورید و تقوا را انتخاب نمایید، برای شما پاداش بزرگی در نظر گرفته شده است.»

﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۖ إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾ [الجن: ۲۶-۲۷].

«خداوند است دانای غیب. کسی را بر غیب مطلع نمی‌گرداند. مگر آن پیامبر را که او بپسندد. آن گاه برای او محافظانی از مقابل و از پشت سر می‌گمارد.»

بر این اساس به این نتیجه دست می‌یابیم که خبردادن رسول خدا ﷺ از برخی امور غیبی، معجزه و وحیی از جانب خدا بوده است که جهت تایید نبوت ایشان نازل شده است.^۱

معجزاتی که در جنگ بدر اتفاق افتاد، عبارتند از:

الف - به هلاکت رسیدن امیه بن خلف

عبدالله بن مسعود می‌گوید: سعد بن معاذ جهت انجام عمره به مکه رفت و نزد امیه مهمان شد؛ زیرا امیه نیز وقتی به مدینه می‌آمد در منزل سعد اقامت می‌گزید. امیه به سعد گفت: هنگام ظهر که مردم در خواب و استراحت هستند، می‌توانی کعبه را طواف نمایی.

۱- موسوعة نظرة النعيم، ج ۱، ص ۴۵۳.

سعد براساس پیشنهاد امیه، هنگام ظهر، مشغول طواف شد که ناگاه ابوجهل از راه رسید و گفت: این کیست که طواف می‌نماید؟

سعد گفت: منم سعد.

ابوجهل گفت: با امنیت کامل طواف می‌نمائی در حالی که محمد و یارانش را در مدینه حمایت می‌کنی؟

سعد گفت: آری!.

سخنان تندی میان آن دو رد و بدل شد. امیه به سعد گفت: صدایت را بر ابوالحکم بلند نکن؛ چراکه در این وادی کسی برتر از او نیست.

سعد گفت: به خدا سوگند! اگر مرا از طواف بازداری، بازرگانی شما را از شام قطع خواهیم نمود.

امیه همچنان سعد را به آرامش دعوت می‌داد و می‌گفت: صدایت را بلند نکن و خشمگین مباش سعد به او گفت: مرا رها کن؛ چون از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که می‌گفت: تو را به قتل خواهد رساند.

امیه گفت: مرا؟

سعد گفت: آری!.

امیه گفت: به خدا سوگند! ممکن نیست که او دروغ بگوید.

امیه به خانه‌اش برگشت و به همسرش گفت: محمد چنین می‌پندارد که من توسط او کشته می‌شوم.

همسرش گفت: به خدا سوگند! محمد دروغ نمی‌گوید.

هنگامی که مردم مکه برای جنگ بدر بیرون شدند و منادی جنگ، مردم را برای جنگ آماده می‌کرد، همسر امیه به وی گفت: سخنان برادر یثربی خود را به خاطر داری؟

امیه نیز سخنان سعد را فراموش نکرده بود و می‌خواست از شرکت در جنگ منصرف شود، اما ابوجهل به وی گفت: تو از بزرگان قوم هستی. فقط یک روز یا دو روز با ما باش، کافی خواهد بود. سرانجام امیه با لشکر به راه افتاد و در میدان بدر به هلاکت رسید^۱.

ب - مشخص نمودن قتلگاه‌های بزرگان قریش

انس ابن مالک می‌گوید: با عمر رضی الله عنه در مسیر مکه در حال حرکت بودیم و هلال را جستجو می‌کردیم و چون من دارای چشمان تیزی بودم، هلال را پیدا کردم و فکر نمی‌کنم در آن شب کسی دیگر توانسته باشد، هلال را ببیند. به عمر گفتم: هلال را نمی‌بینی؟ در آن اثناء عمر، در سخن از واقعه بدر گفت: روز قبل حادثه، رسول خدا صلی الله علیه و آله محل کشته شدن سران مشرکان را به ما نشان داد. به خدا سوگند! آنها در همانجا که رسول خدا فرموده بود، کشته شدند^۱.

ج - اطلاع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مالی که عباس بن عبدالمطلب پنهان نموده بود و بازگو نمودن نقشه توطئه‌ای که عمیر و صفوان، برای ترور آن حضرت کشیده بودند

علاوه بر موارد ذکر شده که در صفحات گذشته به بررسی آن پرداختیم، ابن قیم در زادالمعاد، روایتی نقل کرده است که در آن روز شمشیر عکاشه شکست. رسول خدا صلی الله علیه و آله چوبی به وی داد و فرمود: این چوبدستی را بگیر. وقتی عکاشه آن را گرفت و به حرکت در آورد، تبدیل به شمشیری بلند و سفید گردید. عکاشه آن شمشیر را نزد خود نگه داشت و با آن به جهاد پرداخت تا اینکه در زمان ابوبکر، در جنگ با مرتدان به شهادت رسید^۲. همچنین رفاعه بن رافع می‌گوید: روز بدر، تیری به چشم من اصابت نمود و بر اثر آن بینایی خود را از دست دادم. آن گاه رسول خدا از آب دهان خود به چشم من مالید و دعا کرد و چشم من بهبود یافت^۳.

دکتر ابوشهبه می‌گوید: این موضوع که معجزه‌های حسی با وجود قرآن ضرورتی ندارند، نادرست است؛ زیرا آثار معجزه در اسلام آوردن بسیاری از افراد و تقویت یقین برخی دیگر و علاوه بر آن اثبات پیامبر در موقف خود، کاملاً واضح و روشن است. به عنوان مثال وقتی یک چوب در دست صاحبش، تبدیل به شمشیری برنده می‌شود، به قدری در ایمان، یقین و روحیه انسان اثر می‌گذارد که آن فرد، مشتاق می‌شود تا با چنین شمشیری خارق العاده صفوف دشمنان را درهم شکند^۴.

۱- مسلم، شماره ۲۸۷۳.

۲- زادالمعاد، ج ۳، ص ۱۸۶.

۳- همان.

۴- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۱۷۸.

۵- حکم کمک گرفتن از مشرک

در غزوه بدر مشرکی از رسول خدا ﷺ خواست تا به وی اجازه شرکت در جنگ بدهد؛ مبنی بر اینکه از غنایم به دست آمده در این جنگ سهمی داشته باشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: این درخواست او را نپذیرفت و اجازه شرکت در جنگ را نیز به او نداد و من از مشرک کمک نمی‌گیرم^۱.

حدیث فوق بیانگر این موضوع است که اصل و قاعده این است که در امور مهم، از غیر مسلمانان کمک گرفته نشود؛ البته در موارد خاص و با شرایط معینی می‌توان از غیر مسلمان کمک گرفت. این موارد عبارتند از:

- این کمک در راستای تحقق مصالح مسلمانان.

- موجب تضعیف دعوت و مفاهیم آن نگردد.

- اعتماد کامل نسبت به فرد مورد نظر وجود داشته باشد.

- افراد مزبور تابع باشند نه متبوع و فرمان بردار باشند نه فرمانده.

- این استعانت برای مسلمانان شبهه‌انگیز نباشد.

- نیاز شدید به استعانت مورد نظر وجود داشته باشد.

با تحقق این شرایط، کمک گرفتن از غیر مسلمانان جایز است و در غیر این صورت جایز نیست. با توجه به رعایت نمودن اصول فوق بود که رسول خدا ﷺ مشارکت فرد مشرک را در جنگ بدر نپذیرفت؛ زیرا به شرکت وی نیازی احساس نمی‌گردید.

شیوه و روش پیامبر اکرم ﷺ این نبود که از مشرکان در هیچ موقعی کمک نگیرد؛ بلکه در موارد خاص و با تکیه بر شرایطی که بیان گردید، از مشرکان نیز کمک می‌گرفت. از جمله اینکه رسول خدا ﷺ از عبدالله بن ارقط که مشرک بود در سفر هجرت به مدینه کمک گرفت و او را راهنمای خود مقرر کرد. و پناهندگی مطعم بن عدی (هنگام بازگشت از طائف) از همین قبیل بود. همچنین صحابه نیز در شرایطی، پناهندگی و حمایت مشرکان را جهت محفوظ ماندن از تعرض دیگران می‌پذیرفتند. درک این اصل و شرایط یادشده در زندگی کنونی، نیازمند فهمی دقیق و ایمانی عمیق است.

۱- السیرة النبویة الصحیحة، عمری، ج ۲، ص ۳۵۵.

۶- حذیفه بن یمان و اسید بن حضیر ﷺ

الف - ماجرای حذیفه و پدرش

حذیفه علت بازماندن خود و پدرش را از جنگ بدر این گونه شرح می‌دهد: ما قصد آمدن به مدینه و ملحق شدن به رسول خدا را داشتیم که به چنگ کفار قریش گرفتار شدیم. آنها به ما گفتند: حتماً شما نزد محمد می‌روید.

گفتیم: ما می‌خواهیم به مدینه برویم. آنها از ما تعهد گرفتند که در صورت حضور در مدینه، به هیچ وجه در رکاب محمد نزنسیم. وقتی که به مدینه رسیدیم، ماجرا را به رسول خدا ﷺ گفتیم و از وی کسب تکلیف کردیم. رسول خدا ﷺ فرمود: از خدا کمک می‌گیرم و به تعهدمان با آنها وفادار می‌مانیم. بنابراین، از شرکت در جنگ بدر بازماندیم.^۱ یقیناً این ماجرا اصلی است ارزشمند از پایبند بودن رسول خدا ﷺ به تعهداتش و نمونه‌الایی است از تربیت یارانش در اجرای مکارم اخلاقی؛ هر چند که به ضرر مسلمانان و کاستن قوای آنان بینجامد.

ب - اسید ابن حضیر

وقتی رسول خدا ﷺ فاتحانه از بدر به مدینه برمی‌گشت، در مکان «روحاء» با مردمی که به استقبال ایشان آمده بودند، روبرو شد. آنها فتح بدر را به آن حضرت تبریک گفتند. اسید بن حضیر گفت: ای رسول خدا ﷺ سپاس مر خدائی که تو را پیروز و چشمت را خنک گردانید. به خدا سوگند! تخلفم از بدر به این خاطر نبود که می‌دانستم شما با کفار روبرو می‌شوید؛ بلکه من تصور می‌کردم، شما قصد مزاحمت کاروان تجاری قریش را دارید. اگر می‌دانستم با دشمن روبرو می‌شوید، هرگز تخلف نمی‌کردم. پیامبر فرمود: (صدقت) راست می‌گویی.

جنگ تبلیغاتی در بدر

در آن روز حسان چنین می‌سرود:

فما نخشى بحول الله قوماً وان كثروا وأجمعت الزحوف
اذ اما البوا جمعاً علينا كفانا حدهم رب رثوف

۱- المستفاد، من قصص القرآن، ج ۲، ص ۱۴۴ × ۱۴۵.

ولكننا توكلنا وقلنا واثرتنا ومعقلنا السيوف
 لقيناهم بها لما سمونا ونحن عصبة وهم ألوف

«ما به امید خدا از هیچ ملتی نمی‌هراسیم؛ هر چند که علیه ما لشکر بزرگی فراهم نمایند. آنان وقتی یکپارچه بر ما حمله ببرند، پروردگار مهربان ما را کفایت خواهد نمود.»

ما بر خدا توکل نمودیم و گفتیم کشتارگاه و پناهگاه ما شمشیرها هستند. با آنها روبرو شدیم در حالی که تعدا ما اندک و تعداد آنها هزاران نفر بود.»
 و کعب بن مالک گفت:

لما حامت فوارسکم بیدر ولا صبروا به عند اللقاء
 وردناه بنورالله یجلو دجي الظلماء عنا والغطاء
 رسول الله یقدمنا بامر من امرالله أحکم بالقضاء
 فما ظفرت فوارسکم بیدر وما رجعوا الیکم بالسواء
 فلا تعجل اباسفیان وارقب جیاد الخیل تطلع من کداء
 بنصر الله روح القدس فیها ومیکالاً، فیاطیب الملاء^۱

«سواران شما در میدان بدر کاری پیش نبردند و هنگام رویارویی استقامت نورزیدند. ما با نور خدا، تاریکی‌ها و پرده‌ها را برهم زدیم و وارد معرکه شدیم و رسول خدا ﷺ به دستور خدا، پیشاپیش ما بود. سواران شما در بدر موفق نشدند و همه نزد شما برگشتند. پس ای ابوسفیان! عجله مکن و منتظر روزی باش که خیل سواران به کمک خدا و در رکاب جبرئیل و میکائیل، از ناحیه (کداء) وارد مکه شوند.»

رسول خدا ﷺ شاعران مسلمان را در انجام وظیفه و دفاع از مسلمانان و ترساندن دشمنان تشویق می‌نمود؛ چون در آن زمان، شعر یکی از ابزار مهم حملات تبلیغاتی محسوب می‌شد. به گونه‌ای که اقوامی را سربلند و ملتی را سرافکنده می‌نمود و چه بسا می‌توانست شعله‌های جنگ را خاموش و یا روشن گرداند^۲. نشانه‌های جنگ

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۳۰.

۲- التاریخ الإسلامی، حمیدی، ۴، ص ۱۹۹.

تبلیغاتی نیز از آغاز هجرت شروع شده بود و بعد از هجرت با ارسال دسته‌های نظامی بیشتر شد و بعد از جنگ بدر شکل تازه‌ای به خود گرفت.

در جنگ تبلیغاتی بیشتر تحت تأثیر قراردادن قبایل مجاور، مورد هدف دو طرف بود و غزل‌ها و قصیده‌ها با سرعت تمام توسط کاروان‌ها پخش و نشر می‌شد.

معمولاً بعد از پیروزی، گروه پیروز، رجز می‌خواند و گروه شکست خورده، مرثیه می‌سرود. در جمع مسلمانان نیز شاعران متخصصی چون: کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه، وجود داشت که در رأس آنها حسان بن ثابت، شاعر چیره دست رسول خدا ﷺ، قرار داشت.^۱

۱- المنهج الحرکی للسیرة النبویة، ص ۳۵۴ ۳۵۵.

فصل هشتم

مهم‌ترین رویدادهایی که در فاصله جنگ بدر و احد اتفاق افتاد

بعد از جنگ بدر، آوازه نظامی مسلمانان سرتاسر شبه جزیره عربستان را فراگرفته بود که بر اثر آن مشرکان ناتوان، احساس خطر نمودند و قدرتمندانشان نیز به پیروزی اسلام پی بردند. به همین جهت افراد زیادی از روی نفاق و نیرنگ به اسلام گرویدند. بر اثر وقوع چنین رویدادی، دولت جدید در برابر شرایط خاصی از مکه و توطئه دشمنان قرار گرفت، اما تأییدات الهی و دستگاه امنیتی هوشمند دولت اسلامی موجب شکست نقشه‌های دشمنان اسلام می‌گردید.^۱

غزوهایی که رسول خدا ﷺ بعد از بدر و قبل از احد، آنها را فرماندهی نمود

الف - غزوه «ماء‌الکدر» در بنی سلیم

هفت شب بعد از بازگشت رسول خدا ﷺ از بدر، آن حضرت ﷺ به سوی «ماء‌الکدر» در سرزمین بنی سلیم حرکت نمود؛ هرچند جنگی اتفاق نیفتاد، اما سه شبانه روز پیامبر در آنجا اقامت نمود.^۲

علت این غزوه، تجمع افراد بنی‌سلیم جهت تعرض و شورش بر مسلمانان بود، اما رسول خدا ﷺ طی تهاجمی سریع و غیر منتظره آنان را غافلگیر نمود. افراد بنی‌سلیم پراکنده شدند و به قله‌های کوه‌ها پناه بردند و گله شترانشان با ساربانان به نام «یسار» به دست مسلمانان افتاد و در موضع «صرار» در سه مایلی مدینه شتران را که تعدادشان پانصد رأس شتر بود، درمیان یارانش تقسیم نمود. به هر کدام دو شتر رسید و یک پنجم آنها به خدا و رسول او اختصاص یافت. ساربان نیز سهم رسول خدا شد که بعدها آزاد گردید.

۱- الأساس فی السنة وفقهها السیرة النبویة، ج ۱، ص ۵۱۲.

۲- موسوعة نظرة النعیم، ج ۱، ص ۲۹۶.

ب - غزوه سویق

ابوسفیان با دویست سوار کار از مکه حرکت نمود و در مسیر «نجدیه» حرکت نمود و شب هنگام نزد قبیله‌ای از «بنی نضیر» اقامت نمود. سلام بن مشکم، سردار بنی نضیر، از آنها استقبال و پذیرایی کرد و اسرار و رموز مسلمانان را با آنها درمیان گذاشت و با یکدیگر راه‌های حمله بر مسلمانان را ارزیابی کردند.

ابوسفیان از ناحیه «حره» محله‌ای از مدینه را مورد تعرض قرار داد که دو نفر به قتل رسیدند و نخلستانی را نیز آتش زد و به سوی مکه فرار کرد. رسول خدا ﷺ با دویست تن از مهاجران و انصار به تعقیب وی برآمد، اما چون ابوسفیان و نفراتش با سرعت پا به فرار گذاشته بودند، حتی برخی از بارهای اضافی خود را نیز در مسیر راه انداخته بودند و مسلمانان موفق به دستیابی آنان نشدند.

مسلمانان بارهای به جای مانده آنان را به مدینه آوردند و چون بیشتر بارهای آنان آرد بود، این غزوه به سویق مشهور گردید. این سفر پنج روز به طول انجامید و بعد از آن بدون اینکه جنگی اتفاق بیفتد، آن حضرت به مدینه بازگشت.^۱

ج - غزوه ذی امر

دستگاه اطلاعاتی مسلمانان اطلاع یافتند که قبایل «ثعلبه» و «محارب» به فرماندهی دعثور بن حارث محاربی در منطقه «ذی امر» تجمع نموده و می‌خواهند به مدینه یورش برند.

رسول خدا ﷺ، «عثمان بن عفان»^۱ را جانشین خود در مدینه مقرر کرد و خود با چهارصد و پنجاه تن سواره و پیاده نظام رهسپار گردید.

در محلی به نام «ذی‌القصة» با مردی به نام «جبار» از بنی ثعلبه برخورد کرد که وی مسلمان شده بود و اخبار قومش را برای پیامبر بازگو نمود.^۲

قبایل مذکور با اطلاع از تعقیب پیامبر اکرم ﷺ به کوه‌ها پناه بردند. پیامبر اکرم ﷺ حدود به یک ماه در «نجد» ماند و هیچ برخوردی اتفاق نیفتاد؛ آن گاه به مدینه بازگشت.^۳

۱- السیرة، ابن هشام، ج ۳، ص ۵۱ × التاريخ السياسي والعسكري، ص ۲۷۸ × ۲۷۹.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳ × التاريخ الإسلامي العسكري، ص ۲۷۹.

۳- همان.

در این غزوه « دعثور بن حارث » که سرداری هوشمند و محترم بود، با مشاهده معجزه رسول خدا ﷺ مسلمان شد و داستانش از این قرار است:

مسلمانان با باران شدیدی روبرو شدند؛ به گونه‌ای که لباس‌های پیامبر اکرم ﷺ خیس شد. آن حضرت زیر درختی نشست و لباس‌هایش را برای خشک شدن پهن نمود. «دعثور» با استفاده از فرصت، توانسته بود با شمشیرش به تنهایی پیامبر را غافلگیر نماید.

او خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ پیامبر فرمود: الله.

آن گاه جبرئیل، حربه‌ای به سینه «دعثور» زد؛ طوری که شمشیر از دستش افتاد. آن گاه پیامبر شمشیر را برداشت و فرمود:

تو را اکنون چه کسی از دست من نجات می‌دهد؟ دعثور فوراً شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد و گفت: به خدا دوباره هرگز علیه تو تجمع نخواهم کرد.

پیامبر شمشیرش را به او بازگردانید و هنگامی که نزد همراهانش رفت، از وی سؤال کردند: تو کجائی؟ تو را چه شده است؟

دعثور گفت: مردی بلند قامت را دیدم. او به سینه‌ام زد و به پشت افتادم و فهمیدم که فرشته است و گواهی دادم که محمد رسول خدا است و عهد کردم که هرگز علیه او کسی را به قیام وادار ننمایم.^۱

دعثور قومش را به اسلام دعوت داد و در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾﴾
[المائدة: ١١].

«ای مؤمنین، نعمت خدا را بر خود یاد کنید. آن گاه که قومی اراده نمود بر شما تعرض نماید. خداوند مانع تعرض آنها شد و بترسید از خدا و بر خدا باید مؤمنین توکل نمایند».

د - غزوه بحران

این غزوه در جمادی اولی سال سوم هجری اتفاق افتاد. آن حضرت ﷺ به قصد جنگ با بنی سلیم با سیصد تن از مسلمانان، مدینه را ترک نمودند. وقتی به حران

(مکانی بین مکه و مدینه) رسیدند، بنی‌سلیم پراکنده شده بودند. این سفر رسول خدا ﷺ ده شب به طول انجامید^۱.

آنچه در این غزوات شایسته است مورد توجه قرار گیرد، فراست و قدرت فرماندهی لشکر اسلام است که هرگونه نقل و حرکت دشمنان را زیر نظر داشت و قبل از اینکه آنها به خطری جدی تبدیل شوند، آنان را نابود می‌ساخت. علاوه بر این از آنجا که این غزوات در آن صحرای پهناور به وقوع می‌پیوست، برای اصحاب و یاران رسول خدا دوره‌های آموزشی و تربیتی به شمار می‌رفت که هر کدام از این غزوات پنج روز الی یک ماه طول می‌کشید و سپاهیان اسلام در آن، علاوه بر تمرین زندگی اجتماعی، اطاعت و فرمانبری را نیز به طور عملی تجربه می‌کردند و در این راستا به تجربه‌های جدیدی که آنها را بر سرکوبی باطل و تقویت حق یاری می‌نمود، دست می‌یافتند.

برنامه تربیتی رسول خدا ﷺ به گونه‌ای بود که چه در میادین جهاد و چه هنگام اقامت در مسجد النبی، نقش خود را در پاکسازی دل‌ها و روشن سازی خردها و تهذیب اخلاق ایفا می‌نمود و آنها مستقیماً زیر نظر مربی بزرگ جهت ساختار جامعه‌ای که بتواند جهان را زیر پرچم اسلام گرد بیاورد، تربیت می‌شدند^۲.

س - سریه زید بن حارثه به سوی قرده

مشرکان مکه بعد از شکست در بدر، درصدد دستیابی به مسیری دیگر جهت تجارتشان به سوی شام بودند که برخی از آنها مسیر نجد و عراق را پیشنهاد کردند؛ چنانکه بازرگانانی از آنها مانند: ابوسفیان بن حرب، صفوان بن امیه و حویطب بن عبدالعزی که با مقدار زیادی نقره و کالاهایی دیگر به ارزش صد هزار درهم حمل می‌کردند، از این مسیر رهسپار شام شدند و جریان فوق توسط یکی از افراد دستگاه امنیتی به نام سلیط بن نعمان به رسول خدا ﷺ رسید^۳. رسول خدا، زید بن حارثه را با صد سوار جهت بستن راه این کاروان فرستاد.

زید در مجاور آبی به نام «قرده» با کاروان یاد شده روبرو شد که نفرات کاروان وحشت زده پا به فرار گذاشتند و کاروان با تمام امکاناتش به دست مسلمانان افتاد و

۱- المجتمع المدني، عمری، ص ۶۱ × التاريخ السياسي والعسكري، ص ۲۸۰.

۲- التربية القيادية، ج ۳، ص ۱۱۸ × ۱۱۹.

۳- همان، ص ۱۳۲.

راهنمای کاروان که فردی به نام فرات بن حیان بود، به اسارت در آمد که بعداً در حضور رسول خدا ﷺ مسلمان شد و اموال به دست آمده از این سریه، بعد از اخراج یک پنجم، در میان افراد سریه، تقسیم گردید.^۱

غزوه بنی قینقاع

زهری می‌گوید: این غزوه در سال دوم هجری اتفاق افتاد و واقدی و ابن سعد بر این عقیده‌اند که در نیمه شوال سال دوم هجری اتفاق افتاده است.^۲

اکثر نویسندگان مغازی و سیرت تاریخ وقوع این غزوه را بعد از جنگ بدر ذکر نموده‌اند؛ زیرا یهود بنی قینقاع به معاهده‌ای که با پیامبر بسته بودند و به تعهداتی که در آن معاهده قید شده بود، پایبند نماندند و در برابر مسلمانان موضع خصمانه گرفتند و با پیروزی مسلمانان در بدر، آنان دشمنی و عداوتشان را آشکار نمودند.^۳

رسول خدا ﷺ براساس عهد و پیمانی که با آنان بسته بود، آنان را در بازار مدینه جمع کرد و به نصیحت آنان پرداخت و آنان را به اسلام فراخواند و آنان را از اینکه مبدا با سرنوشتی مشابه سرنوشت قریش دچار شوند، بیم داد. اما آنان سخنان پیامبر اکرم ﷺ را نادیده انگاشتند و با کمال گستاخی به رسول خدا ﷺ گفتند: ای محمد از اینکه چند نفر انسان بی‌تجربه قریش را کشته‌ای، مغرور نباش؛ چراکه هنوز با افرادی همانند ما روبرو نشده‌ای!^۴ و اگر با ما روبرو شوی، آن گاه خواهی فهمید که با چه کسانی روبرو شده‌ای. بدین ترتیب بحران، اوج می‌گرفت؛ زیرا پاسخ یهودیان بیانگر روح دشمنی، مبارزه طلبی، خود خواهی و آمادگی برای جنگ بود.

خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَّيْسَ لَهُمْ شُرَكَاءُ فِيهِمْ يُؤْتُونَ الْكُفْرَ أَجْرًا ۗ وَسِعَتْ جَهَنَّمُ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۗ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فَعْيَيْنِ اللَّتَيْنِ ۗ إِنَّهُنَّ ثَمَلَتَا ۗ فَعَثَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ ۗ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ ۗ مَنْ يَشَاءُ ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ۗ﴾ [آل عمران: ۱۲-۱۳].

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۶.

۲- السیره النبویه الصحیحه، ج ۱، ص ۲۹۹.

۳- موسوعه نظرة النعیم، ج ۱، ص ۲۶۹.

۴- الیهود فی السنة المطهرة، ج ۱، ص ۲۷۶.

«به کفار بگو! مغلوب خواهید شد و به سوی جهنم رهسپار خواهید گردید. برای شما نشانه‌ای در درگیری آن دو گروه که یکی در راه خدا جنگید و دیگری کافر بود، وجود دارد. آنها در میدان، مسلمانان را دو برابر مشاهده کردند و خداوند با نصرت خویش، کسی را که بخواهد، تأیید می‌نماید. در این واقعه برای اهل خرد درس عبرت است.»

الف - انگیزه‌های اصلی غزوه بنی قینقاع

با پیروزی مسلمانان در بدر و هشدار رسول خدا ﷺ به یهودیان، بنی‌قینقاع به فکر شکستن تعهدات خود با پیامبر و در صدد یورش بر مسلمانان در فرصت مناسب برآمدند. تا اینکه روزی با زنی بدوی و مسلمان که کالایی جهت فروش به بازار قینقاع عرضه نموده بود، بی‌حرمتی کردند. آن زن در کنار مغازه فردی از یهود که جواهر فروش بود، نشسته بود. چند نفر از شیادان یهود آنجا نشسته بودند و برای آن زن ایجاد مزاحمت می‌کردند. وقتی او می‌خواست بلند بشود، آن جواهر فروش، گوشه لباس او را کشید و قسمتی از بدن آن زن ظاهر گردید و یهودیان به تمسخر آن زن پرداختند. در آن اثناء، مرد مسلمانی که از آنجا می‌گذشت، بر آن جواهر فروش حمله کرد و او را به هلاکت رساند. یهودیانی که شاهد این ماجرا بودند، بر آن مسلمان حمله کردند و او را به شهادت رساندند و بدین صورت مسلمانان و یهودیان بنی قینقاع وارد نبرد شدیدی شدند.^۱

رسول خدا ﷺ با اطلاع از این ماجرا، در پانزدهم شوال سال دوم هجری در رأس سپاهی مرکب از مهاجران و انصار به سوی یهود بنی قینقاع رهسپار گردید. در آن روز، پرچم مسلمانان بدست حمزه بن عبدالمطلب ﷺ بود و پیامبر اکرم ﷺ نیز ابولبابه، بشیر، بن عبدالمنذر عمری را به عنوان جانشین خود در مدینه انتخاب نمود.

رسول خدا ﷺ قبل حرکت به سوی آنها براساس دستور خداوند، آنها را از لغو عهدهی که بسته بودند، با خبر ساخت؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْتُمْ عَلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْخَائِنِينَ﴾ [الأنفال: ۵۸].

«اگر از قومی بیم خیانت داری، مانند آنها پیمانشان را لغو گردان. بی‌گمان خداوند خیانتکاران را دوست ندارد».

ب - محاصره بنی قینقاع

یهودیان با اطلاع از این موضوع که رسول خدا قصد حمله به آنان را دارد، وارد قلعه‌های خود شدند. رسول خدا ﷺ آنان را به مدت پانزده شبانه روز در قلعه‌هایشان محاصره نمود. تا اینکه خداوند متعال در دل‌هایشان رعب و وحشت ایجاد کرد و سرانجام تسلیم خواسته رسول خدا گردیدند. و بدین صورت ملتی که رسول خدا ﷺ را تهدید می‌کردند و ادعا می‌نمودند که از نظر توان رزمی با مشرکان مکه متفاوت هستند، با ذلت و خواری به داوری پیامبر گردن نهادند^۱. رسول خدا ﷺ دستور داد تا شانه‌هایشان بسته شود و منذر بن قدامه سلمی اوسی را بر آنها گماشت^۲.

ج - سرنوشت یهود بنی قینقاع

ابن سلول، سردسته منافقان تلاش نمود تا شانه‌های همپیمانان خود را باز نماید و به منذر گفت: شانه‌های آنها را باز کن، اما منذر نپذیرفت و گفت: آیا می‌خواهید شانه‌های افرادی را باز نمائید که رسول خدا ﷺ شانه‌هایشان را بسته است؟ به خدا سوگند! هرکس شانه‌های آنها را باز نماید، گردنش را خواهیم زد.

عبدالله بن ابی بن سلول، بعد از شنیدن جواب منفی منذر، شفاعت آنان را از رسول خدا ﷺ خواستار شد و گفت: ای محمد! نسبت به هم پیمانانم احسان کن! رسول خدا ﷺ به درخواست او توجه ننمود. عبدالله دوبار تکرار کرد و به لباس‌های رسول خدا چسبید و خواسته‌اش را تکرار نمود. آنحضرت ﷺ خشمگین شد و چهره مبارک‌اش تغییر نمود و فرمود: لباسم را رها کن! ابن سلول گفت: به خدا سوگند! تا با گذشت از آنان بر من احسان نکنی، لباس‌هایت را رها نمی‌کنم. آیا می‌خواهی تمام آنها را در یک صبحدم گردن بزنی، من به این افراد نیاز دارم^۳.

۱- الصراع مع اليهود، ابی فارس، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- اليهود فی السنة المطهرة، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳- اليهود فی السنة المطهرة، ج ۱، ص ۲۸۱.

آنگاه رسول خدا ﷺ آنان را معاف کرد و فرمود: از اینجا بروید. مسلمانان، اموال یهودیان را به غنیمت گرفتند و مسئولیت جمع آوری و کنترل اموالشان به محمد بن مسلمه رضی الله عنه سپرده شد.^۱

سعی و تلاش و وساطت عبدالله بن ابی مبنی بر جلوگیری از جلای وطن یهودیان بنی قینقاع نزد رسول خدا ﷺ بی نتیجه ماند و توسط فردی به نام عُویم بن ساعده انصاری از در خانه رسول خدا ﷺ رانده شد.^۲

روایت فوق؛ یعنی، برخورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عبدالله بن سلول بیانگر فقه سیاسی رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ چراکه درخواست وی را پذیرفت تا قلب این سردار منافق را رام کند و زمینه هدایتش را فراهم نماید؛ همچنین مدارا با عبدالله بن ابی، بیانگر فراست، دورنگری و سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هیچ گاه نخواست شخصاً در مقابل این منافق بایستد و او را تنبیه نماید؛ زیرا او دارای نفوذی قوی در میان بعضی از انصار تازه مسلمان بود. بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله با عبدالله بن ابی مدارا می کرد تا اینکه همگان به نفاق وی پی بردند و حتی تصمیم به قتل او گرفتند.^۳

د - ابراز براءت عبادہ بن صامت از منافقان

زمانی که بنی قینقاع، تعهدشان را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکستند، عبادہ بن صامت که یکی از همپیمانان بنی قینقاع بود و با آنان مانند ابن ابی، رابطه حسنه داشت، خود را به رسول خدا رسانید و از ارتباط و تعهد با یهود اظهار براءت نمود و گفت: ای رسول خدا! من، خدا و رسول و مؤمنان را به دوستی انتخاب نمودم و از تعهد و دوستی با این کفار به بارگاه الهی اظهار براءت می نمایم.^۴

اظهار این دیدگاه از جانب عبادہ بن صامت موجب گردید که آن حضرت، ماموریت اخراج بنی قینقاع را به او واگذار نماید. بنی قینقاع خطاب به عبادہ گفتند: شما چرا با ما چنین رفتار می نمایی؟ (عباده) گفت: از زمانی که شما با پیامبر به جنگ برخاستید، من

۱- همان.

۲- التاریخ الإسلامی، حمیدی، ج ۵، ص ۳۰.

۳- الصراع مع اليهود، ابی فارس، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴- اليهود فی السنة المطهرة، ج ۱، ص ۲۸۲ × ۲۸۳.

تعهدم را با شما شکستم. عبدالله بن ابی به عبادہ گفت: از انصاف به دور است که با همپیمانان خود قطع رابطه نمایی؛ سپس مواردی از خدمات آنها را ذکر نمود. عبادہ گفت: ای اباحباب قلبها متغیر گردیده است و اسلام، تعهدات قبلی را از بین برده است و تو نیز به چیزی متمسک شده‌ای، که خیانتش به زودی آشکار خواهد شد.

آن گاه بنی‌قینقاع به رسول خدا ﷺ گفتند: ما باید بدهی خودمان را از بین مردم جمع‌آوری نماییم. پیامبر فرمود: قرض‌هایتان را سریع و با تخفیف بگیرید، اما عبادہ اخراج آنان را آغاز کرد. آنها از او، مهلت خواستند، اما عبادہ نپذیرفت و گفت: فقط سه روز فرصت دارید و اگر این امر دستور رسول خدا ﷺ نمی‌بود، من هیچ فرصتی به شما نمی‌دادم. بعد از گذشت سه روز عبادہ آنها را به سوی شام حرکت داد و می‌گفت: هر چه دور تر بروید بهتر است، تا اینکه به موضع الذباب رسیدند و آنها از آنجا خود را به منطقه‌ای به نام اذرعات رساندند^۱ این گونه بنی‌قینقاع که از نظر ساز و برگ نظامی قوی‌ترین طایفه یهودیان محسوب می‌گردید، با ذلت و خواری تمام در حالی که سلاح و دارایی آنان به غنیمت مسلمانان در آمده بود، از مدینه اخراج شدند. از آن تاریخ به بعد تا مدتی سایر قبایل یهودی، به سکوت و آرامش روی آوردند و ترس و وحشت بر آنها بر آنان چیره گشت و قدرت و شوکت آنان از بین رفت.^۲

س - آیاتی که در مورد ارتباط عبدالله بن ابی با یهود و برائت عبادۀ بن صامت نازل گردید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَدِيمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى

۱- همان، ج ۱، ص ۲۸۴ × ۲۸۵.

۲- الصراع مع اليهود، ابی فارس، ج ۱، ص ۱۴۹.

الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
 مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
 يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ
 آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾ [المائدة: ٥١-٥٦].

«ای مؤمنین! یهود و نصارا را به عنوان دوست انتخاب ننمائید. آنها برخی دوست
 برخی دیگرند. هر کسی از شما آنها را دوست بدارد، او از آنهاست. خداوند، ملت
 ستمگر را هدایت نمی‌گرداند. مشاهده می‌نماید کسانی را که در قلبشان بیماری
 است. می‌شتابند به سوی یهود و نصارا. می‌گویند: می‌ترسیم مبادا شکست نصیبمان
 شود. چه بسا امید است که خداوند، فتح را بیاورد یا وضعیتی را از جانب خود آن‌گاه
 است که آنها به خاطر آنچه در دل داشتند، پشیمان می‌شوند. مؤمنان می‌گویند: آیا
 این‌ها آن کسانی هستند که با شدت وحدت می‌گفتند: ما با شما هستیم. اعمالشان
 نابود گشت و زیانکار گردیدند».

ای مؤمنین، هر کسی از شما از دینش برگردد، زود است که خداوند، قومی را
 بیاورد که خداوند آنها را و آنها خداوند را دوست دارند. نسبت به مؤمنان نرم و در برابر
 کفار سخت هستند. در راه خدا، جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای
 نمی‌ترسند. این است فضل خدا که به هر کس بخواهد، می‌دهد و خداوند دارای فضل
 فراوان و آگاه است.

تنها خدا و رسول خدا و مؤمنانی یاور شما هستند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به
 جای می‌آورند و زکات اموال را می‌دهند. هر کس، خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به
 دوستی بپذیرد، از حزب الله است و حزب الله بدون تردید پیروز است».

عقیده ابن عطیه در رابطه با این آیات این است که: با به اتمام رسیدن غزوه بدر و
 برملا شدن خیانت بنی قنیقاع، پیامبر اکرم ﷺ تصمیم کشتن بنی قنیقاع را گرفت.
 عبدالله بن ابی که همپیمان آنها بود، به دفاع از آنها برخاست و عباد بن صامت نیز
 که نزد یهودیان از موقعیتی ممتاز مانند موقعیت ابن سلول بر خوردار بود، نزد پیامبر
 آمد و گفت: به خدا سوگند، من از دوستی و تعهد خود با یهود تبری می‌جویم و جز با
 خدا و رسول او با کسی دیگر پیمان دوستی ندارم، ولی عبدالله بن ابی گفت: من از

دوستی و تعهد خود با یهود دست‌بردار نیستم؛ چراکه من در شرایط سخت به آنها نیاز دارم.^۱

یقیناً تفاوت بین ابن سلول که در نفاق غوطه ور بود و عباده بن صامت که بر اساس برنامه نبوی تربیت شده بود، واضح است؛ او از قلبی پاک و ایمانی قوی و عقلی سالم برخوردار بود، به گونه‌ای که آثار تعصب جاهلی و خواهشات نفسانی در درون او جایی نداشت و مصلحت اسلام را بر هر مصلحتی مقدم می‌داشت. بنابراین، عباده الگوی خوبی برای هر مسلمان صادق و مخلص و معتقدی است.^۲

برخورد دولت اسلامی بر علیه توطئه‌گران

زیان و ضرری که بر اثر تهدید توطئه‌گران متوجه دولت اسلامی می‌گردد را نمی‌توان کمتر از دشمنان مسلح دانست؛ زیرا آنان عاملان اصلی بروز فتنه‌ها، محسوب می‌گردند؛ به همین جهت، رسول خدا ﷺ برای خاموش کردن آتش فتنه و تقویت حق، به تعقیب آنان پرداخت و بعد از جنگ بدر^۳، تعدادی از آنها را به هلاکت رساند که عبارت بودند از:

الف - عصماء بنت مروان

او به تحریک مردم علیه پیامبر خدا، می‌پرداخت و به اسلام اهانت می‌نمود و آخر الامر توسط عمیر بن عدی خطمی^۴ کشته شد؛ سپس عمیر نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: آیا با کشتن او مرتکب گناهی شده‌ام؟ رسول خدا ﷺ فرمود: خیر؛ بلکه خدا و رسول او را یاری کرده‌ای.^۴

ب - کشتن ابی عفک یهودی

۱- المحرر الوجیز، ابن عطیه، ج ۱، ص ۴۷۷ × ۴۷۸.

۲- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۱، ص ۳۲.

۳- قراءة سیاسیة للسیرة النبویة، محمد قلجی، ص ۱۳۸.

۴- سنن ابی داود، ج ۴، ص ۵۲۸ × ۵۲۹.

ابوعفک پیرمردی یهودی از قبیله بنی عمر و بن عوف بود که علیه رسول خدا ﷺ شعر می‌گفت: پیامبر فرمود: کسی هست مرا از دست این خبیث راحت کند؟ سالم بن عمیر به دعوت رسول خدا ﷺ لبیک گفت و ابی عفک خبیث را به هلاکت رساند.^۱ اما مهم‌ترین و اصلی‌ترین توطئه‌ای که در فاصله غزوه بدر و احد بساط آن برچیده گردید، توطئه کعب بن اشرف بود که ترور گردید.

ج - ترور کعب ابن اشرف

کعب ابن اشرف از قبیله طی بود و پدرش در جاهلیت بر اثر قتلی که انجام داده بود، به مدینه پناهنده گردیده بود و با یهودیان بنی نضیر همپیمان شده بود. کعب، شاعری بود که در اشعارش، به هجو مسلمانان می‌پرداخت و از اینکه مسلمانان در جنگ بدر پیروز شده بودند، سخت برآشفته شده بود. کعب به مکه رفت و در آنجا پیامبر را مورد طعن قرار داد و مشرکان را جهت گرفتن انتقام از مسلمانان تحریک کرد. او با اشعار و مرثیه‌هایش در مورد کشته‌شدگان بدر، قریشیان را به گریه وامی‌نمود و مردم را علیه مسلمانان به شورش وامی‌داشت.^۲

کعب ابن اشرف، همواره با سرودن اشعار اهانت آمیز، موجب آزار و اذیت و رنجش پیامبر اکرم ﷺ می‌گردید و قریش را برای جنگ با مسلمانان تحریک می‌نمود. و آنان را علیه پیامبر می‌شورانید تا اینکه روزی ابوسفیان به وی گفت: تو را به خدا سوگند، آیا دین ما نزد خدا پسندیده تر است یا دین محمد و اصحابش؟ کعب گفت: شما راه بهتری را انتخاب نموده‌اید.^۳

کعب با رسیدن به مدینه، دشمنی خویش را با پیامبر اکرم ﷺ ادامه داد و به هجو پیامبر و امهات المؤمنین پرداخت و حتی در مورد ام‌الفضل بنت الحارث، همسر عباس بن عبدالمطلب، شعرهای هجوآمیزی سرود.^۴

۱- موضع‌گیری حسان بن ثابت در برابر کعب بن اشرف

۱- نظرة النعیم فی مکارم اخلاق الرسول الکریم، ج ۱، ص ۲۹۶.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳- تاریخ الاسلام، ذهبی، ص ۱۵۸.

۴- همان، ص ۱۶۰.

رسول خدا ﷺ به حسان دستور داد تا پاسخ اشعار کعب را بدهد تا جایی که حسان به هجو خانواده‌هایی پرداخت که در مکه کعب را مهمانی می‌کردند؛ چنانکه در مورد مطلب بن ابی وداعه و همسرش، عاتکه، به خاطر پذیرائی‌ای که از کعب به عمل آورده بودند، اشعاری هجوآمیز سرود.

با اطلاع عاتکه از این خبر، او از پذیرایی کعب یهودی، امتناع ورزید و به شوهرش گفت: از دعوت و پذیرایی این مرد صرفنظر نما؛ چراکه حسان به هجو ما خواهد پرداخت^۱.

کعب آن منزل را ترک نمود و به هر منزلی که وارد می‌شد، پیامبر، حسان را اطلاع می‌داد و حسان نیز به هجو اهل آن منزل می‌پرداخت و آنان به این دلیل به بیرون راندن کعب از خانه خود می‌پرداختند. تا اینکه با سرافکنندگی تمام به مدینه بازگشت و در انتظار سرنوشت حتمی و پاداش لازم خودماند.

جنگ تبلیغاتی‌ای که توسط حسان علیه کعب به راه افتاده بود، موفقیت آمیز بود و اهداف مهمی را تحقق بخشید.

۲- پاداش کعب ابن اشرف

کعب ابن اشرف یهودی، خیانت و جنایت زیادی نسبت به رسول خدا، مسلمانان و زنان پاکدامن مسلمان مرتکب شده بود؛ به گون‌های که هر جنایتی به تنهایی، شکستن عهد محسوب می‌گردید و سزای آن قتل بود، اما سزا و پاداش او که تمامی خصوصیات مذموم و ناپسند در وجود او جمع گردیده بود، چه بود؟^۲

رسول خدا ﷺ بر این اساس، دستور قتلش را صادر نمود؛ چنانکه امام بخاری ماجرای قتلش را به تفصیل در کتاب صحیحش با روایت از جابر بن عبدالله، بیان نموده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی کار کعب ابن اشرف را تمام می‌کند. او خدا و رسولش را رنجانده است؟.

محمد ابن مسلمه برخاست و گفت: آیا می‌خواهی او را به قتل برسانی؟.

رسول خدا فرمود: آری!.

۱- الصراع مع اليهود، ابي فارس، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- همان.

محمد ابن مسلمه گفت: پس به من اجازه بده تا هر چه می‌خواهم به او بگویم.
آن حضرت به او اجازه داد.

محمد ابن مسلمه، نزد کعب آمد و گفت: این مرد (رسول خدا ﷺ) از ما صدقه درخواست کرده و ما را به ستوه درآورده است. آمده‌ام تا به من وامی بدهی.
کعب گفت: آری! چنین است. شما نیز او را خسته خواهید کرد.

محمد گفت: ما تا به حال از وی اطاعت نمودیم. شایسته نیست، در چنین وضعیتی او را تنها بگذاریم. صبر کنیم تا ببینیم عاقبت کارش چه می‌شود. اکنون از تو درخواست مقداری گندم دارم.

کعب گفت: به تو گندم می‌دهم، اما در عوض باید چیزی نزد من گرو بگذاری.
محمد گفت: چه چیز می‌خواهی؟
کعب گفت: زنانتان را رهن بگذارید.
محمد گفت: تو زیباترین فرد عرب هستی؛ چگونه زنانمان را نزد تو بگذاریم؟
کعب گفت: پس فرزندانتان را.

محمد: چگونه فرزندانمان را گرو بگذاریم. فردا کسی آنها را دشنام می‌دهد و می‌گوید: تو در مقابل چند من گندم گرو بودی! و این طعنه برای ما ننگ به شمار می‌رود. بنابراین، سلاح‌های خود را نزد تو می‌گذاریم.

محمد بن مسلمه با او قرار ملاقات گذاشت. آن گاه شب هنگام به اتفاق ابونائله، برادر رضاعی کعب، نزد وی رفت. کعب آنها را به داخل قلعه فراخواند و به سوی آن دو حرکت نمود. همسرش به وی گفت: در این وقت از شب کجا می‌روی؟ چرا که من صدایی را می‌شنوم که بوی خون می‌دهد.

کعب گفت: چیزی نیست، محمد بن مسلمه و برادر رضاعی‌ام، ابونائله، است.
محمد بن مسلمه دو نفر با خود آورده بود و به آنها گفت: هنگامی که به من نزدیک شد، موهایش را جهت استشمام می‌گیرم و شما با اطلاع از تسلط کامل من بر وی درصدد قتل او برآیید.

کعب در حالی که مسلح بود، از قلعه پائین آمد و با آمدنش بوی خوش، فضا را عطرآگین نمود.

محمد خطاب به وی گفت: اجازه می‌دهی سرت را استشمام کنم.
کعب گفت: اشکالی ندارد.

وقتی که محمد براو تسلط یافت، به همراهانش اشاره نمود که وی را از پا درآورید. آنها، کعب را کشتند و از آنجا دور شدند و فوراً خود را به پیامبر خدا رسانیدند.^۱

در سیره ابن هشام آمده است که محمد بن مسلمه به دلیل اینکه به وعده و تعهد خود عمل نکرده بود، نگران شد و تا سه روز نتوانست غذا بخورد. وقتی که رسول خدا ﷺ علت نگرانی او را جویا شد، گفت نمی دانم که می توانم بر قول خود عمل کنم یا خیر؟ آن حضرت فرمود: سعی و تلاش خود را انجام بده. محمد گفت: پس اجازه بده تا هر چه در مورد تو لازم باشد، بگویم. رسول خدا ﷺ به او اجازه داد.

در سیره ابن هشام از ابن اسحاق با سند حسن و او از ابن عباس روایت می کند که رسول خدا ﷺ آنان را تا قبرستان بقیع بدرقه نمود و فرمود: «انطلقوا علی اسم الله، اللهم اعنهم». «به نام خدا حرکت کنید. خدایا! کمکشان کن».^۲

- از ترور کعب بن اشرف می توان به درس ها و نکات بسیار مهمی در مورد شیوه برخورد رسول خدا با دشمنان اسلام و دولت اسلامی دست یافت.

نخست اینکه سزای عهد و پیمان شکنان، قتل است و این دستوری است که رسول خدا به آن عمل نمود؛ همچنین پاداش کسی که به رسول خدا ناسزا گوید و به ایشان بی احترامی روا دارد، قتل است.

- از نحوه اجرای دستور پیامبر اکرم ﷺ در رابطه با کعب ابن اشرف یهودی این امر اثبات می گردد که بعضی از دستورات الهی به جهت رعایت مصالح کلی مسلمانان، باید مخفیانه انجام گیرد و اگر در اجرای آن به شکل علنی، خطری متوجه مسلمانان گردد، این موضوع از اهمیتی خاص برخوردار خواهد گردید.^۳

شیوه قتل کعب نیز بیانگر این نکته است که مبارزه با کفار و دشمنان اسلام و محاربین دولت اسلامی صرفاً به میدین جنگ منحصر نمی باشد؛ بلکه باید از هر راه ممکن، دشمن را از پای درآورد، البته به این شرط که در این میان، گناهی دیگر انجام نگیرد و حق کسی ضایع نشود؛ زیرا چه بسا از بین بردن یک نفر از دشمنان، مستلزم تحمل خسارت های سنگینی برای مسلمانان می گردد.

۱- البخاری فی المغازی، باب قتل کعب بن الأشرف، شماره ۴۰۳۷.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۶۲.

۳- الصراع مع اليهود، ابی فارس، ج ۱، ص ۱۱۵.

اعمال این‌گونه عملیات مستلزم امنیت و داشتن قدرت و توانایی لازم مسلمانان است تا دشمن نتواند با نابودی مسلمانان و داعیان و ایجاد فساد در جامعه عکس العمل نشان دهد.^۱

بعضی از مسلمانان در این مورد دچار اشتباه می‌گردند و با استدلال از این ماجرا و امثال آن، در پی برخورد مسلحانه هستند؛ در حالی که واقعه کعب در مدینه انجام گرفت و مسلمانان دارای قدرت و دولت بودند، اما مدعیان این نوع برخورد، از آن بی‌بهره هستند. از طرفی دیگر ماجرای فوق، عزت دین و ایجاد وحشت در صفوف کفار را در پی داشت و قضیه به نفع مسلمانان تمام شد و هیچ ضرری از آن عاید مسلمانان نشد، اما عملیاتی که در شرایط ضعف مسلمانان انجام می‌گیرد، اغلب پیامدهای ناگوار آن از قبیل: بروز فساد، خونریزی و بی‌حرمتی، نصیب مسلمانان می‌شود که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت.^۲

پیامبر اکرم ﷺ برای در نظرگرفتن مصالح موجود جامعه در مکه، اقدام به عملیات ترور سردمداران کفر مانند ابوجهل، امیه بن خلف و عتبه نمود؛ در حالی که اگر به افرادی مانند حمزه، عمر و دیگر اصحاب اشاره می‌نمود حتماً چنین عملیاتی را عملی می‌نمودند، اما آنچه از تعالیم رسول خدا ﷺ می‌آموزیم این است که کشتن رهبران کفر، مستلزم توانایی و قدرت است و فهم این موضوع، نیازمند اظهارنظر علمای صاحب‌نظر است؛ همانطور که درک مصالح و مفاسد در شرایط کنونی که افکار عمومی در مصوبات دولت‌ها نقش مهمی دارد، نیاز به وجود صاحب‌نظران راسخی دارد که بتوانند مصالح مزبور را کاملاً درک نمایند.^۳

موضوع اساسی در این ماجرا، ارزش تعهد و وفای به عهد نزد اصحاب و یاران رسول خدا است؛ چراکه محمد بن مسلمه به پیامبر اکرم ﷺ وعده داده بود تا کعب ابن اشرف را به قتل برساند؛ اما هنگامی که با مشکلاتی در راه انجام این مأموریت مواجه شد و بیم آن داشت که نتواند به تعهدش عمل نماید، این نگرانی او را از خوردن و نوشیدن بازداشته بود.

۱- التاریخ الإسلامی، ج ۵، ص ۵۴.

۲- وقفات تربویه مع السیره النبویه، ص ۲۰۵.

۳- الأساس فی السنّه فقہها السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۳۷.

اما در شرایط کنونی در بسیاری از جوامع معاصر، مردم به وعده و تعهدات خود پایبند نیستند و به آنها ارزشی قائل نمی‌باشند و تعهدات خود را به فراموشی می‌سپارند؛ چراکه چنین افرادی در انجام اعمال خود صادق نیستند؛ بلکه فقط منفعت‌طلبان و مصلحت‌اندیشانی هستند که به جای عبادت خدا، مصالح و منافع خود را مدنظر دارند، اما داعیان و مسلمانان واقعی برای اجرای تعهدات، پیمان‌ها و قراردادهای خود و برای عقیده و دین خود از فرامودن جان و مال خودشان دریغ ندارند.^۱

- این فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که فرمود: «بر تو واجب است که سعی و تلاش بنمایی»^۲ تلاش بیانگر اصلی کلی در برنامه تربیتی رسول خدا است که انسان تا حد امکان تلاش خود را بنماید و برای نتیجه کار، بر خدا توکل کند؛ چنانکه خداوند نیز می‌فرماید:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعِيبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [هود: ۴۹].

«این‌ها از اخبار غیب است که ما به تو وحی نمودیم. قبل از این نه تو می‌دانستی و نه قومت. صبر کن که عاقبت از آن پرهیزگاران است.»

بنابراین، مسلمان موظف است در راستای تحقق وعده‌های خویش، تمام توانایی‌های فکری و بدنی خویش را به کار گیرد و نتیجه امر را به خدا واگذار نماید.^۳

- این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «قولوا ما بدا لكم»^۴. «هر چه خواستید بگوئید». بیانگر قانونی فقهی است که ارتکاب کلمات کفرآمیز از جانب انسان در مواقع اضطراری بلامانع است، اما فقها در مورد اینکه آیا ارتکاب محرمات و ترک فرائض هم جائز است یا خیر، اختلاف نظر دارند.

نظریه معروف این است که وقتی اظهار کفر و شرک که بزرگ‌ترین گناه محسوب می‌گردد، در چنین شرایطی جائز می‌باشد، گناهان دیگر و ترک فرض به طریق اولی جایز خواهد بود و جواز و ندادن جواز به میزان ضرورت بستگی دارد و بیش از آن جایز

۱- الصراع مع اليهود، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۶۱.

۳- الصراع مع اليهود، ج ۱، ص ۱۲۰.

۴- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۶۱.

نخواهد بود؛ البته بعضی از منکرات از قبیل: تلف کردن مال یا جان انسانی دیگر و ارتکاب اعمال خلاف عفت به هیچ وجه در شرایط اضطراری جایز نخواهد بود^۱ صدور حکم در چنین مواردی نیازمند رأی علمائی ربانی و فقهائی راسخ است که از توانایی درک مقاصد شریعت و واقعیت زندگی برخوردار باشند.

- این حدیث پیامبر که فرمود: «الحرب خدعه» «جنگ، نوعی فریبکاری است» مؤید حدیث فوق می باشد.

- این قول رسول خدا که فرمود: «انطلقوا علی اسم الله، اللهم اعنهم»^۲ یادآور اخلاص در جهاد است؛ چراکه جهاد فقط به خاطر خدا و با نام خدا انجام می گیرد. پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر استفاده از امکانات نظامی موجود، از دعا و نیایش نیز استمداد می جست.

بنابراین، پیشرفت مسلمانان براساس توکل بر خدا و استفاده از اسباب مشروع امکان پذیر خواهد بود^۳.

به دلیل دارابودن چنین ویژگی هایی، نقشه محمد بن مسلمه و همراهانش، طرحی محکم و استوار و موفقیت آمیز بود که از تمام اسباب لازم استفاده نموده بودند.

عواملی که منجر به موفقیت نقشه مزبور گردید، به شرح ذیل است:

- ۱- وجود ابانائله برادر رضاعی کعب، به دلیل اعتماد به او و نهراسیدن از وی.
- ۲- در بعضی روایات آمده است که ابونائله با سرودن اشعارش اطمینان خاطر کعب را فراهم آورد و قبل از گفتگو با وی شرایط مناسبی مهیا نمود.
- ۳- زمینه سازی برای مذاکره انفرادی با کعب.
- ۴- اظهار مظلومیت و جفا از ناحیه پیامبر اکرم ﷺ سبب شد تا کعب به آنها اعتماد نماید.

۵- مذاکره درباره گروگذاشتن سلاح در مقابل گندم، نقشه ای موفقیت آمیز بود؛ زیرا در این صورت حمل سلاح، کعب را به شک و تردید نمی انداخت؛ چون او قبلاً با آنها در این مورد توافق کرده بود.

۱- الأساس فی السنه و فقهها السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۳۷ × ۵۳۸.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۶۱.

۳- التاریخ الإسلامی، حمیدی، ج ۵، ص ۵۶.

- ۶- اعتماد کعب ابن اشرف به ابونائله و محمد بن مسلمه وی را برآن داشت در آن وقت شب که معمولاً کسی از خانه بیرون نمی‌آید، همراه آنها از خانه خارج شود.^۱
- ۷- نقشه خارج نمودن ابن اشرف از منزلش و بردن او به جایی که کسی آنجا حضور نداشت، کار مهم و موفقیت‌آمیزی به‌شمار می‌رفت.
- ۸- استشمام بوی خوش روغنی که کعب به سرش مالیده بود، بهانه خوبی برای دستیابی و تسلط کامل بر این یهودی مغرض بود که منجر به هلاکت او گردید.^۲
- ۹- توانایی فوق‌العاده اصحاب در حفظ اسرار امنیتی با وجود کثرت یهودیان و منافقان در مدینه و به تأخیر افتادن اجرای نقشه موردنظر و با وصف اینکه پیامبر این موضوع را در حضور اصحاب به مشورت گذاشت، بیانگر قوت ایمان و اخلاص صحابه رضی الله عنهم می‌باشد؛^۳ چنانکه جوانان غیور و مبارزی جهت اجرای این طرح اعلام آمادگی نمودند و توصیه‌ها و دعای خیر رسول الله نیز پشتوانه آنان بود.
- در واقع اجرای طرح و نقشه توسط اصحاب و یاران رسول خدا انجام می‌گرفت، اما با ارتباط با خدا و دعای خویش، عملیات را فرماندهی می‌نمود.^۴

۳- بازتاب ترور کعب ابن اشرف

بعد از اینکه خبر ترور کعب ابن اشرف مدینه را فراگرفت، علمای یهود جهت محکوم نمودن این عمل یاران رسول خدا، نزد آن حضرت آمدند، اما ایشان به آنها توجهی ننمود و مرگش را نتیجه موضعی‌های خصمانه وی دانست.

این حادثه موجب تضعیف قدرت یهودیان گردید، به گونه‌ای که بعد از آن هیچ یک از بزرگانشان جرأت بیرون آمدن از قلعه‌های خود را نداشتند و از ناحیه مسلمانان احساس ترس و وحشتی برآنان حاکم گردید.

ترور کعب ابن اشرف موجب گردید که یهودیها به فکر تجدید معاهده با مسلمانان بیفتند؛ چراکه ترور کعب بن اشرف اثرات عمیقی در وجودشان گذاشت و آنان از آن به

۱- الصراع مع اليهود، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲- همان.

۳- التاریخ الإسلامی، حمیدی، ج ۵، ص ۵۶.

۴- همان، ص ۵۷.

بعد به طرح توطئه و دسیسه اکتفا نمودند بنابراین، آن حضرت به قتل کعب اکتفا نمود و با بنی نضیر نیز تجدید عهد نمود.^۱

نتیجه مهم این واقعه، به وحشت‌انداختن یهودیان با از بین بردن سردسته‌های سرورشان بود؛ چون آنان در غیر این صورت از اعمال خصمانه و شرارت‌های خود دست نمی‌کشیدند.^۲

بعضی از مناسبت‌های اجتماعی غزوه بدر تا احد

الف - ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با حفصه دختر عمر ابن خطاب

عمر رضی الله عنه می‌گوید: بعد از وفات شوهر حفصه، خنیس بن حذافه السهمی، من نزد عثمان بن عفان رفتم و به وی گفتم: اگر تمایل به تجدید فراش داری، حاضرم حفصه را به نکاح تو درآورم.

عثمان گفت: من در این مورد، فکر می‌کنم و بعداً پاسخ تو را خواهم داد. بعد از چند روز به من گفت: تمایلی به ازدواج ندارم. سپس این پیشنهاد را به ابوبکر ارائه دادم. ایشان سکوت نمود و چیزی نگفت.

هنوز چند روز سپری نشده بود که رسول خدا به خواستگاری دخترم آمد. عمر می‌گوید: بعداً ابوبکر به من گفت: چون شنیدم که رسول خدا قصد ازدواج با حفصه را دارد، پاسخ تو را ندادم.

ب - ازدواج علی با فاطمه رضی الله عنها

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید: به خواستگاری فاطمه نزد رسول خدا آمده بودند. من از طریق کنیز خود، از ماجرا اطلاع یافتم و به اصرار او نزد رسول خدا ﷺ جهت خواستگاری رفتم.

وقتی در مقابل آن حضرت نشستم، از فرط حیا نتوانستم سخنی بگویم. آن حضرت فرمود: شاید برای خواستگاری فاطمه آمده‌ای؟ گفتم: بلی. فرمود: چیزی داری تا به عنوان مهریه پردازی؟ گفتم: خیر. فرمود: زرها کجا است؟.

۱- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲- الصراع مع اليهود، ج ۱، ص ۱۲۶.

فرمود: پس فاطمه را در مقابل آن زره به عقد تو درآوردم. بدین صورت مهریه فاطمه یک زره مشخص گردید.^۱ و جهیزیه‌ای که رسول خدا ﷺ به دخترش داد، عبارت بود از: یک چادر و یک مشکیزه و بالشتی که لیفش از گیاه بود^۲ و به این ترتیب زندگی آنها در نهایت سادگی و دور از تکلف و تشریفات آغاز گردید.^۳ ماجرای دیگری که در مورد زندگی فاطمه زهرا ذکر نموده‌اند، روایتی است که امام احمد بن حنبل آن را در مسند نقل می‌کند و می‌گوید: روزی علی به فاطمه گفت: از بس که آب کشیدم، سینه‌ام به درد آمده است. اکنون خداوند اسیرانی در اختیار پدرت (رسول خدا) گذاشته است. برو و از ایشان برای خود خادمی طلب کن. فاطمه اظهار داشت که من هم از بس که گندم آرد نموده‌ام، دستهایم، تاول شده است. آن گاه فاطمه نزد رسول خدا رفت. آن حضرت پرسید: برای چه کاری آمده‌ای؟ فاطمه گفت: برای عرض سلام آمده‌ام. و حیا مانع شد که درخواست خود را مطرح نمایم.

سپس به اتفاق همسرش (علی) نزد رسول خدا رفتند و علی گفت: ای رسول خدا! از بس که آب کشیده‌ام، سینه‌ام به درد آمده است. فاطمه نیز گفت: من هم از بس که گندم آسیاب کرده‌ام، دستانم تاول شده است و اکنون خداوند خادمی در اختیار شما گذاشته است بنابراین، یکی از آنها را در اختیار ما قرار ده.

رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا سوگند! چنین نخواهم کرد که به شما بدهم و اهل «صفه» را رها کنم که گرسنه باشند و چیزی برای مخارجشان نداشته باشند. آنها را می‌فروشم و پولشان را برای مخارج اهل صفه هزینه خواهم کرد. علی و فاطمه با شنیدن این سخن رسول خدا ﷺ به خانه خود برگشتند؛ سپس آن حضرت به خانه آنها آمد و آن دو زیر چادری دراز کشیده بودند که اگر سر خود را می‌پوشیدند، پاهایشان ظاهر می‌گردید و اگر پاهایشان را می‌پوشیدند سرشان ظاهر می‌گردید و با دیدن رسول خدا ﷺ از جا پریدند!

پیامبر اکرم ﷺ خطاب به آنها فرمود: آرام باشید. آیا از چیزی بهتر از آنچه سؤال نمودید، به شما خبر ندهم؟ آنها گفتند: بلی.

۱- دلائل النبوة، بیهقی، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۲۶۷.

۳- معین السیره، ص ۲۵۵.

رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل کلماتی به من آموزش داده است و آنها عبارت‌اند از اینکه بعد از هر نماز ده بار سبحان الله و ده بار الحمدالله و ده بار الله اکبر بگویند و هنگامی که به رختخوابتان رفتید، سی و سه بار سبحان الله، سی و سه بار الحمدالله و سی و چهار بار الله اکبر بگویند.^۱

شیوه تربیتی رسول خدا ﷺ در مورد بستگان و اهل بیتش این گونه بود و بدین صورت تمام تلاش‌های علی و فاطمه جهت گرفتن خادم از آن حضرت، بی نتیجه ماند؛ زیرا رسول خدا خادمان مورد نظر را برای فروش، جهت تأمین مخارج اصحاب صفا، در نظر گرفته بود و آنها را نیز مانند علی و فاطمه دوست داشت.^۲

این روش تربیتی در وجود علی که در آن روز جوان بود، اثر بسزائی گذاشت و در دوران خلافتش، در حالی که گنجینه‌ها و دارائیهای زمین را در اختیار داشت، از دنیا و زرق و برق آن بی‌رغبت بود و قلب و تمام وجودش را ذکر الهی پرگردانیده بود.

علی علیه السلام بر اثر این تربیت حکیمانه از نظر شخصیتی به درجه و مقامی رسید که ضرار بن حمزه در مجلس معاویه او را چنین توصیف نموده است:

«از دنیا و زیبایی‌های آن وحشت داشت، شب و تاریکی برایش مأنوس بود. به خدا سوگند! اشک فراوان و تفکر طولانی داشت. دستانش را به هم می‌مالید و نفس خود را مورد خطاب قرار می‌داد»^۳.

۱- الفتح الربانی، ج ۱۷، ص ۲۶۰، شماره ۹۰.

۲- الصابة فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۵۹.

۳- صفة الصفوة، ابن جوزی، ج ۱، ص ۸۴.

بخش نهم:
غزوة احد

فصل اول

رویدادهای قبل از جنگ

عوامل جنگ

عوامل متعددی از جمله: عوامل دینی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از جمله عوامل مهم در شروع جنگ احد محسوب می‌گردید.

الف - عامل دینی

خداوند متعال می‌فرماید: مشرکان اموال خود را در جهت بازداشتن از راه خدا، ایجاد مانع در برابر دعوت اسلامی، بازداشتن مردم از گرویدن به اسلام، تلاش برای از بین بردن اسلام و مسلمان و دولت نوپای اسلامی، خرج می‌کنند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾^(۳۶)
[الأنفال: ۳۶].

«کافران، اموالشان را در جهت بازداشتن از راه خدا خرج می‌کنند. آنان، اموالشان را صرف می‌کنند و به زودی حسرت خواهند خورد. سپس مغلوب می‌شوند و به سوی دوزخ حشر می‌شوند».

طبری می‌گوید: اموالشان را جهت بازداشتن مردم از پذیرش اسلام خرج می‌کنند^۱. شوکانی می‌گوید: هدف کفار در انفاق دارائیهایشان، بازداشتن از راه حق به وسیله جنگ با پیامبر و فراهم نمودن سپاهیان است^۲.

ابن کثیر می‌گوید: خداوند متعال خبر داده است که کفار به خاطر بازداشتن از پیروی حق، اموالشان را خرج می‌کنند^۱.

۱- غزوة احد دراسة دعوية، محمد با مرجح، ص ۷۱.

۲- فتح القدير، ص ۳۰۹.

بر اساس دیدگاههای فوق چنین استنباط می‌گردد که مهم‌ترین عامل در بروز جنگ احد، همان عامل دینی است که قریشیان تصمیم گرفتند با هر وسیله ممکن مانع از حق و گرویدن مردم به اسلام شوند.^۲

ب - عامل اجتماعی

شکست مشرکان در بدر و به هلاکت رسیدن بزرگان و سرداران قریش، اثر عمیقی از رسوایی و ننگ در وجود قریشیان به جای گذاشت و همواره احساس ذلت و شکست می‌نمودند. به همین جهت تمام تلاشهای خود را برای رهایی از این ذلت و رسوایی به کار گرفتند و بعد از بازگشت از بدر به جمع آوری اموال جهت رویارویی با رسول خدا ﷺ پرداختند.

ابن اسحاق می‌گوید: وقتی که عده‌ای از سرداران قریش در بدر کشته شدند و بقیه با شکست برگشتند، ابوسفیان کاروان تجاری را در (دارالندوه) متوقف گردانید. و همه بر این امر تصمیم گرفتند تا با این اموال، سپاه بزرگی جهت مبارزه با رسول خدا تشکیل دهند.

عبدالله بن ربیع، عکرمه بن ابی جهل، حارث بن هشام، حویطب بن عبدالعزی و صفوان بن امیه با تعدادی دیگر از کسانی که پدران، فرزندان و برادرانشان را در بدر از دست داده بودند، نزد ابوسفیان و کسانی که در این کاروان سهم داشتند رفتند و گفتند: محمد، ما را نابود کرد. بهترین افراد ما را کشت. بنابراین، با اموال خود در این کاروان، ما را در جنگ علیه وی کمک نمایید؛ شاید بتوانیم انتقام کشته‌های خود را از وی بگیریم.

ابوسفیان گفت: من پیشاپیش همه خواهم بود.^۳

جبیر بن مطعم غلامی حبشی به نام وحشی داشت که در تیراندازی مهارتی فوق‌العاده داشت و به او گفت: در جنگ شرکت کن، اگر عموی محمد، حمزه، را در برابر عمویم، طعیمه بن عدی، کشتی، تو را آزاد خواهم نمود.^۴

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲- غزوه احد در اسسه دعویه، ص ۷۱۰.

۳- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۶۸.

۴- همان، ص ۷۹.

ج - عامل اقتصادی

تحرك دسته‌های نظامی دولت اسلامی در منطقه، بر اقتصاد قریش اثر گذاشت و آنها را در محاصره اقتصادی قرارداد. اساساً اقتصاد کلی براساس دو سفر زمستانی و تابستانی شکل می‌گرفت.

آنها در زمستان، محصولات و فرآورده‌های شام را به یمن می‌بردند و سفر تابستان به سوی شام بود که فرآورده‌ها و محصولات یمن را به آنجا منتقل می‌نمودند از آنجا که تجارت شام وابسته به محصولات یمن و تجارت یمن وابسته به تجارت شام بود، بنابراین، بستن یکی از این راههای تجاری، اثری بسیار زیانبار برجای می‌گذاشت.^۱ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يَأْتِي قُرَيْشٌ ۙ إِلَّا فِيهِمْ رِحْلَةَ الْشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ۗ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۚ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَعَاَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ۙ﴾ [قریش: ۱-۴].

«به خاطر انس قریش با سفر زمستانی و تابستانی؛ پس باید پرستند صاحب کعبه را؛ ذاتی که آنها را از گرسنگی نجات داد و آنها را از ترس ایمن ساخته است.»
صفوان بن امیه نیز در سخنانش به همین نکته اشاره کرد و گفت: «محمد و یارانش، موجب زیان و ضرر ما در تجارت گردیده‌اند، نمی‌دانیم با آنها چه کنیم؟ آنان، ساحل را رها نمی‌کنند و مردم آن سرزمین نیز به وی پیوسته‌اند. اگر صبر کنیم و تنها به سرمایه خویش بسنده کنیم، نمی‌توانیم در این سرزمین ادامه حیات بدهیم. ادامه حیات ما در این سرزمین وابسته به تجارت شام در تابستان و تجارت حبشه در زمستان است»^۲.

د - عامل سیاسی

جنگ بدر موجب تضعیف قدرت قریش گردید و موقعیت آنان در بین قبایل به عنوان سردسته و فرمانده از بین رفت. بنابراین، برای بازگشت این موقعیت لازم بود به هر تلاشی هر چند مستلزم پرداخت بهای سنگینی باشد روی آورند. وجود چنین شرایطی مهم‌ترین عواملی بود که قریش را به رویارویی نظامی علیه دولت اسلامی مدینه وادار نمود.^۳

۱- غزوة احد دراسة دعوية، ص ۷۴.

۲- المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۱۹۵ × ۱۹۶.

۳- غزوة احد دراسة دعوية، ص ۷۵.

رهسپار شدن قریش از مکه به سوی مدینه

روز شنبه هفتم شوال سال سوم هجری، قریش، سپاهی مرکب از سه هزار نفر به همراه زنان، غلامان و قبایل عرب مجاور و به اتفاق تعدادی از قبایل کنانه و تهامه تشکیل داد.^۱

ابوسفیان، فرمانده لشکر بود و تعدادی از زنان از جمله، همسرش، هند، نیز همراه بودند.

قبل از تهاجم قریش، تبلیغات وسیعی برای جنگ علیه مسلمانان انجام گرفته بود که مسئولیت آن را افرادی چون: عمرو بن عبدالله جمحی، عمرو بن العاص، هبیره مخزومی و ابن زبیری برعهده داشتند و این تبلیغات موفقیت مهمی در برداشت^۲. هزینه نظامی قریش در این جنگ به پنجاه هزار دینار رسید^۳.

نیروی اطلاعاتی مسلمانان

حرکات نظامی دشمن توسط دستگاه اطلاعاتی حکومت اسلامی (عباس بن عبدالمطلب) در مکه کنترل و گزارش می شد.

عباس، پس از اطلاع از حرکت سپاه قریش، طی نامه‌ای تمام جزئیات سپاه دشمن را نوشت و نزد رسول خدا فرستاد. بیک عباس، با شتاب، مسافت پانصد کیلومتر را در سه روز پیمود و نامه را به رسول خدا ﷺ که در مسجد قباء تشریف داشت، سپرد^۴.

ابن عبدالبر می گوید: «عباس، اخبار قریش را کتباً به رسول خدا می فرستاد و مسلمانان در مکه به وسیله او تقویت می شدند. وی دوست داشت به پیامبر ملحق شود و در این مورد، نامه‌ای هم نوشت، اما رسول خدا نپذیرفت و فرمود: در شرایط کنونی، ماندن تو در مکه بهتر است»^۵.

اطلاعاتی که عباس در نامه‌اش به پیامبر اکرم ﷺ فرستاد، به شرح ذیل بود: «سپاهیان قریش، به سمت مدینه به حرکت درآمده‌اند. تعداد آنان سه هزار نفر است و

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۱۱ - مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲- غزوه احد، ابی فارس، ص ۱۷.

۳- همان، ص ۱۶.

۴- الرحيق المختوم، مبارکفوری، ص ۲۵۰.

۵- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۲، ص ۸۱۲.

دویست اسب و هفتصد زره‌پوش و سه هزار شتر در اختیار دارند بنابراین از به‌کارگیری هر تدبیری استفاده بنما»^۱.

محتویات نامه عباس

۱- اطلاع دقیق و به موقع از حرکت نیروهای مشرکان به سوی مدینه.
 ۲- اطلاع از تعداد سپاه و تواناییهای رزمی آنان که این مسئله در انتخاب شیوه دفاع از اهمیت مهمی برخوردار است.
 رسول خدا ﷺ تنها بر این اطلاعات اکتفا نمود؛ بلکه درصدد آن بود تا با گذر زمان، اطلاعات جدیدی از دشمن کسب نماید.

این عمل پیامبر اکرم ﷺ درسی است برای رهبران مسلمان در هر زمان که پیگیر اخبار دشمنان باشند؛ زیرا این مسئله در طرح برنامه‌ها و اتخاذ استراتژیهای سودمند تأثیری مهم دارد و از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است. به همین جهت، حباب بن منذر بن جموح، را به سوی قریش فرستاد تا اخبار آنها را جویا شود. او خود را به سپاه مکه رساند و تعداد نفرات و توانائی‌های آنها را دقیقاً برآورد نمود و نزد رسول خدا ﷺ بازگشت. آن حضرت از او تعداد سپاهیان و ابزار جنگی را جویا شد. حباب گفت: تعدادشان حدود سه هزار است و دویست اسب در اختیار داشتند. آن حضرت پرسید: آیا زنان خود را با خود آورده بودند؟

گفت: بلی. زنانشان با دف و آواز همراه بودند.

رسول خدا ﷺ فرمود: زنان جهت تشویق جنگجویان و یادآوری روز بدر آمده‌اند. خبری که به من رسیده است نیز مؤید همین مطلب است. پس این سخن را با کسی در میان مگذار و فرمود: «حسبنا الله و نعم الوکیل. اللهم بك اجول و بك اصول»^۲.

همچنین رسول خدا ﷺ، انس و مونس، (فرزندان فضاله) را نیز جهت خبرگیری از لشکر قریش فرستاد. آنها سپاه قریش را در نزدیکی مدینه یافتند که حیواناتشان در زمینهای کشاورزی یثرب برای چرا رها شده بود. آن دو برگشتند و ماجرا را به پیامبر اطلاع دادند^۳.

۱- مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۸.

۳- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۱۸۷.

رسول خدا ﷺ بعد از اینکه نسبت به اطلاعات به دست آمده مطمئن گردید، تصمیم گرفت تا این اطلاعات در بین مسلمانان رواج پیدا ننماید؛ چراکه ممکن بود این اخبار، بر روحیه مسلمانان تأثیر منفی بگذارد. به همین جهت وقتی که «ابی بن کعب» نامه عباس را خواند، آن حضرت به وی دستور داد تا موضوع را پنهان نماید و خود به مدینه بازگشت و باشتاب به تبادل نظر با رهبران مهاجران و انصار و اتخاذ موضعگیری لازم، پرداخت؛ چنانکه سردار انصار، سعد بن ربیع، را در جریان مضمون نامه عباس گذاشت و به وی فرمود؛ این مسئله را با کسی در میان نگذارد.

بعد از اینکه رسول خدا از آنجا بیرون رفت، همسر سعد به وی گفت: پیامبر ﷺ چه فرمود؟ سعد گفت: وای بر تو! این مسئله به تو چه ربطی دارد؟ همسرش گفت: من سخنان رسول خدا ﷺ را شنیدم. سعد گفت: انا لله و انا الیه راجعون و خود را به پیامبر رسانید و گفت: ای رسول خدا! از این امر در هراسم که این خبر در بین مردم شایع گردد؛ در حالی که شما از من خواستید تا آن را پنهان نگه دارم. پیامبر فرمود: مشکلی نیست.^۱

این ماجرا، برای نظامیان حاوی این نکته است که زنانشان نباید از مأموریتها و برنامه‌های سری نظامی آنان اطلاع حاصل نمایند؛ زیرا تاریخ امتهای و ملت‌ها در گذشته و حال بیانگر آن است که بسیاری از شکست‌ها نتیجه رسیدن اسرار نظامی به دشمنان از طریق همسران خائن یا دشمنانی بوده است که به ظاهر ادعای دوستی می‌نمودند.^۲

مشورت و رایزنی رسول خدا با یاران

آن حضرت پس از اطلاع کافی از سپاه قریش، در مورد باقی ماندن در مدینه و یا خروج از آن و چگونگی رویاروشدن با دشمن، به مشورت با اصحاب و یارانش پرداخت. اعتقاد پیامبر اکرم ﷺ بر این بود که در مدینه بمانند و فرمود: مدینه را باغستان تسخیرناپذیری احاطه نموده است.^۳

عبدالله بن ابی بن سلول نیز همین رأی را پسندید؛^۱ البته تعدادی از مسلمانان که در جنگ بدر حضور نداشتند و مشتاق جهاد بودند گفتند: ای رسول خدا ﷺ از مدینه بیرون برو و ما را با دشمنان روبرو بگردان.

۱- السیرة الحلبیة، ج ۲، ص ۴۸۹.

۲- غزوه احد، ابی فارس، ص ۲۲.

۳- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۰.

ابن کثیر می‌گوید: «اکثر اصحاب، بیرون رفتن از مدینه و روبرو شدن با دشمن را پیشنهاد کردند و این عده کسانی بودند که در بدر حضور نداشتند و به فضیلتی که اهل بدر نائل شده بودند، آگاهی داشتند»^۲.

ابن اسحاق می‌گوید: مردم همچنان بر رویارویی مستقیم با دشمن اصرار می‌ورزیدند، تا اینکه رسول خدا ﷺ وارد منزل خود شد و لباس جنگی پوشید. در این هنگام قوم، به سرزنش یکدیگر پرداختند و گفتند: پیامبر اکرم ﷺ بر این عقیده بود که برای رویارویی با دشمن در مدینه بمانیم، اما شما پیشنهاد ایشان را نپذیرفتید و به حمزه گفتند: نزد رسول خدا ﷺ برو و بگو: هر طور که خود صلاح می‌دانی، عمل کن. رسول خدا ﷺ به حمزه گفت: «هرگاه پیامبری لباس جنگی بپوشد، آن را بیرون نخواهد آورد مگر اینکه به جنگ پردازد»^۳.

دلایل کسانی که بیرون رفتن از مدینه را ترجیح دادند

- ۱- در بیعت عقبه دوم انصار به پیامبر تعهد داده بودند که از وی حمایت خواهند کرد. بنابراین، برای آنان ماندن در مدینه نوعی شکستن عهد و پیمان و بی‌وفایی محسوب می‌گردید.
- ۲- عده‌ای از مهاجران معتقد بودند که آنها در دفاع از پیامبر و تهاجم قریش و اخراج آنان از زمین‌های کشاورزی انصار، بر دیگران حق تقدم دارند.
- ۳- کسانی که به دلایلی نتوانسته بودند در جنگ بدر شرکت نمایند، علاقه زیادی به جنگیدن در راه خدا و شهادت داشتند.
- ۴- آنها محاصره مدینه توسط قریش را نوعی پیروزی برای دشمن و شکست برای خود تلقی می‌کردند^۴.

دلایل کسانی که ماندن در مدینه را ترجیح دادند

- ۱- محاصره مدینه توسط سپاه دشمن به دلیل نبود اتحاد بین آنان به طول نخواهد انجامید.

۱- غزوة احد دراسة دعویة، ص ۸۲.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۱۴.

۳- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۷۱.

۴- غزوه احد، احمد عزالدین، ص ۵۱ - ۵۲.

۲- یورش بر شهرهایی که مصمم به دفاع از خود هستند که از تجهیزات مساوی برخوردار باشند، فایده‌ای در بر نخواهد داشت.

۳- مدافعین اگر در جمع خانواده‌هایشان باشند، به خاطر دفاع از فرزندان و زنان و دختران خود چاره‌ای جز استقامت و تلاش بیشتر جهت شکست دشمن نخواهند داشت.

۴- شرکت فرزندان و زنان در جنگ باعث ازدیاد جنگجویان می‌شود.

۵- امکان استفاده از سلاحهای سنگین نیز در شهر بهتر مناسب‌تر خواهد بود.^۱ مهم‌ترین عامل علاوه بر موارد ذکر شده، انتخاب رأی و آزادی اندیشه است که رسول خدا ﷺ اصحاب و یارانش را براساس آن تربیت کرده بود؛ چراکه در این مورد مشورت درباره مسئله‌ای صورت می‌گرفت که درباره آن نصی شرعی وجود نداشت. بنابراین، آنان در بیان نظریات خود هیچ گونه محدودیتی نداشتند؛ زیرا اظهارنظر زمانی مفید خواهد بود که به طور آزادانه صورت گیرد.

از طرفی هیچ گاه پیامبر خدا ﷺ کسی را به خاطر اشتباه در اجتهاد و یا نداشتن توافق نظر وی با نظر ایشان، سرزنش نکرده است؛ زیرا خداوند او را به مشورت با اطرافیان موظف ساخته است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«با آنان در قضیه، مشورت کن و چون عزم جزم نمودی، پس بر خدا توکل کن. همانا خدا، متوکلین را دوست می‌دارد».

فلسفه این دستور آن است که رسول خدا ﷺ به مشورت کردن در امور بپردازد و به دلیل چنین دیدگاهی بود که شعور سیاسی اصحاب رشد نمود؛ چراکه آنان حق اظهارنظر داشتند، اما هیچ وقت در این صدد برنیامدند که دیدگاه خویش را بر پیامبر اکرم ﷺ اعمال نمایند؛ بلکه آنان فقط نظریات خود را ابراز می‌نمودند و تصمیم‌گیری نهایی را به پیامبر اکرم ﷺ واگذار می‌نمودند.

آنان بعد از اینکه بر خروج از مدینه اصرار ورزیدند و پیامبر نیز به سبب اصرار آنها اراده خروج نمود به سوی وی بازگشتند و معذرت‌خواهی نمودند، اما رسول خدا ﷺ به آنها درس دیگری داد که ویژگی یک فرمانده موفق است و آن مدیریت بحران و تردید

به خود راه ندادن بعد از اراده نهایی می‌باشد؛ زیرا تردید در چنین شرایطی پایه‌های اعتماد را متزلزل می‌سازد و باعث ایجاد هرج و مرج می‌گردد.^۱

بر این اساس، پیامبر اکرم ﷺ تصمیم گرفت تا مدینه را ترک نمایند و وضعیت را اضطراری اعلان نمود و در فراخوانی عمومی همه را به جنگ بسیج نمود. و در آن شب همه با سلاح و در وضعیت نظامی به سر بردند.

رسول خدا ﷺ در آن شب پنجاه مرد قهرمان و جنگجو را به سرکردگی محمد بن مسلمه جهت نگهبانی شهر مدینه انتخاب نمود و تعدادی از اصحاب و یاران به حراست از آن حضرت پرداختند.

رهسپار شدن سپاه اسلام به سوی احد

الف - یکی از عوامل مهمی که پیامبر در رویارویی با دشمن در نظر گرفت، انتخاب وقت حرکت و مسیر مناسب بود؛ چنانکه بعد از گذشت نیمی از شب که همه جا آرام بود و معمولاً در چنین وقتی دشمن نیز بر اثر خستگی و مشقت سفر در خواب عمیق به سر می‌برد، حرکت نمود.

واقعی می‌گوید: رسول خدا ﷺ و سپاه اسلام اول شب به استراحت پرداختند و سحرگاه، در تاریکی، حرکت کردند و برای رسیدن به میدان جنگ راهی را انتخاب نمودند که دشمن از آن، مطلع نشود و فرمود: «چه کسی ما را به راهی راهنمایی می‌نماید که دشمن متوجه نگردد».

ابوخیثمه رضی الله عنه آمادگی خود را اعلان نمود و گفت: این کار را به من واگذار کن. آن گاه او لشکر را از میان زمین‌های بنی‌حارثه گذراند تا اینکه به زمینهای ربعی یا مربع بن قیظی رسید. او فردی نابینا و منافق بود. زمانی که متوجه قدوم رسول خدا و مسلمانان شد، مقداری خاک برداشت و به سوی مسلمانان پاشید و گفت: اگر تو پیامبر هستی؛ پس نباید وارد زمینهای من بشوی.

بعضی نیز بر این عقیده‌اند که او مقداری خاک در دست گرفت و گفت: اگر می‌دانستم که این خاک‌ها تنها به تو اصابت می‌کند، حتماً آنها را به چهره تو می‌پاشیدم. افرادی به وی حمله‌ور شدند و خواستند او را بکشند، اما رسول خدا فرمود: رهایش کنید، خدا چشم و دل او را کور کرده است، اما سعد بن زید قبل از

ممانعت پیامبر، به سوی وی شتافت و با کمانش سرش را شکست^۱.

انتخاب مسیر حرکت پیامبر اکرم ﷺ از بین درختان و باغ‌ها بیانگر اهمیت تدابیر امنیتی است؛ زیرا حرکت در مسیر راههای عمومی باعث می‌گردد تا دشمن از تعداد نفرات و میزان توانائی‌های مسلمانان آگاه شود و این امری است که در جنگها، می‌بایست سری بماند، بدین صورت در نظرگرفتن شرایط زمانی و مکانی از دیدگاه آن حضرت از برنامه‌های مهم به شمار می‌آید که آن را به امت خود آموزش داده است.

از این ماجرا نکته دیگری که استنباط می‌گردد، این است که هر گاه مصالح عمومی با مصالح خصوصی در برابر هم قرار گیرند، اجرای مصالح عمومی ارجحیت پیدا خواهد نمود؛ چنانکه رسول خدا ﷺ سپاه اسلام را از میان زمینهای کشاورزی برخی از افراد به سوی احد هدایت کرد که باعث تخریب محصولات آنها گردید و استدلال پیامبر اکرم ﷺ در اجرای این امر این بود که خداوند حکیم، مقاصد شرع را برای تحقق منافع بندگان مشروع گردانیده است و با توجه به مصالح پنجگانه دین و اهمیتشان از دیدگاه شرع، آنها را به ترتیب ذیل خواهیم یافت: دین، نفس، عقل، نسل و مال. بنابراین، هنگام تعارض باید مهم‌ترین اصل را در نظر گرفت و به ترتیب هر یک از این مصالح دین بر دیگری برتری می‌یابد. این ترتیب، امری است که علمای اسلام بر آن اتفاق نظر دارند^۲.

ب - کناره‌گیری «ابن سلول» (منافق) از سپاه اسلام با یک سوم لشکر

با رسیدن سپاه اسلام به باغ «شوط»، ابن سلول منافق با سیصد تن از منافقان به دلیل اینکه جنگی رخ نمی‌دهد و بر خروج سپاه از مدینه اعتراض داشت، از صف مسلمانان جدا شد و گفت: «پیامبر ﷺ از رأی و نظر جوانان و افرادی بی‌تجربه، پیروی نمود و از من نافرمانی کرد؛ پس چرا خودمان را به کشتن دهیم»^۳.

هدف اصلی او از این تمرد، ایجاد هرج و مرج و بلوا در سپاه اسلام بود، تا از این طریق روحیه مسلمانان تضعیف شده و دشمن تشویق گردد و یقیناً نتیجه این عملکرد، خیانتی بزرگ و تنفیری شدید نسبت به اسلام و مسلمانان بوده و خداوند متعال نیز حکمتش بر آن بود تا سپاه اسلام تصفیه گردد و انسان‌های پاک‌طینت و مخلص از

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۷۳.

۲- المقاصد العامة للشريعة، یوسف حامد العالم، ص ۱۶۶.

۳- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۱۴.

انسان‌های خبیث‌النفس و منافق شناسایی شوند.

چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرَأَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ۗ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ﴾ [آل عمران: ۱۷۹].

«چنان نیست که خداوند، مؤمنین را بر وضعیتی که دارند رها نماید تا اینکه خبیث را از طیب جدا نماید و خداوند شما را بر غیب مطلع نمی‌گرداند».

بزدلی و عقب‌نشینی دو صفتی بودند که به وسیله آن چهره واقعی منافقان از صف مؤمنان واقعی جدا گردیدند و قبل از اینکه قرآن به ذکر خصوصیات آنان بپردازد، ویژگیهای آنان مشخص گردید.^۱

ج - موضعگیری عبدالله بن عمرو بن حرام در برابر عمل منافقان

عبدالله بن حرام رضی الله عنه تلاش فراوانی جهت متقاعد ساختن منافقان برای بازگشت آنان نموده و خطاب به آنان گفت: به خاطر خدا، قوم و پیامبر خود را در برابر دشمن تنها نگذارید. آنها گفتند: اگر ما می‌دانستیم که جنگی در خواهد گرفت، شما را به دشمن نمی‌سپردیم، اما می‌دانیم که جنگی صورت نخواهد گرفت.

عبدالله بن عمرو بن حرام وقتی از تصمیم آنان مبنی بر بازگشت اطلاع حاصل نمود، خطاب به آنها گفت: ای دشمنان خدا! خداوند شما را هلاک گرداند. به زودی خداوند پیامبرش را از شما بی‌نیاز خواهد کرد.^۲

خداوند نیز آیات ذیل اشاره را به این دلیل نازل نمود:

﴿وَمَا أَصْبَكُمْ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَأَتَّبَعْنَكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمِيذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ۝﴾ [آل عمران: ۱۶۶-۱۶۷].

«آنچه در روز رویارویی به شما رسید، به اجازه خدا بود. تا خداوند مؤمنان را از منافقان تفکیک نماید. منافقانی که به آنها گفته شد بیایید در راه خدا بجنگید و دفاع نمایید. گفتند: اگر ما می‌دانستیم که جنگی رخ می‌دهد، از شما پیروی می‌کردیم».

۱- مرویات غزوه احد، حسین احمد، ص ۷۱.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۲۷۷.

آنها آن روز به کفر نزدیکتر بودند تا ایمان به زبان چیزی می‌گویند که در دلشان نیست و خداوند می‌داند آنچه را آنها پنهان می‌کنند».

د - بنوسلمه و بنو حارثه

بنوسلمه و بنوحارثه با اطلاع از بازگشت ابن سلول و یارانش تصمیم به بازگشت نمودند، نیز خواستند برگردند، اما خداوند متعال قلب آنان را به اسلام متمایل گرداند و در این مورد آیه ذیل نازل گردید:

﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۲].

«آن گاه که دو گروه از شما خواستند سست شوند و برگردند، خداوند ولی آنها است و مؤمنان باید بر خدا توکل نمایند».

جابر بن عبدالله می‌گوید: این آیه در مورد ما (بنوسلمه و بنوحارثه) نازل گردید و ای کاش نازل نمی‌شد.

بدین صورت موضعگیری منافقان در دل دو طایفه از مسلمانان نیز اثر گذاشت و تصمیم به بازگشت گرفتند، اما آنها بر این ضعف غالب شدند و بعد از کمک الهی بر نفسهای خود پیروز گردیدند و خداوند ترس و بزدلی آنها را برطرف کرد و همراه دیگر مسلمانان استقامت ورزیدند.

دیدگاه مسلمانان در مورد ابن سلول متفاوت بود: گروهی معتقد بود که باید منافقان به قتل برسند؛ چراکه باعث شکست مسلمانان شده‌اند و گروه دوم نیز مخالف با قتل آنها بودند. قرآن نیز این موضوع را متذکر می‌گردد:

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۸۸].

«چه شده است شما را که در مورد منافقان دو گروه شده‌اید، خداوند آنها را واژگون گردانیده است. آیا می‌خواهید هدایت نمایید کسانی را که خداوند آنها را گمراه نموده است؟ کسی را که خدا گمراه نموده است، برای او راهی به سوی هدایت نخواهی یافت».

س - کمک گرفتن از غیر مسلمانان

پیامبر اکرم ﷺ در مسیر حرکت به احد به موضعی به نام شیخین رسید و سروصدای جماعتی را شنید. فرمود: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفتند: این‌ها یهودی و

از هم‌پیمانان عبدالله بن ابی هستند. رسول خدا فرمود: «ما از مشرکان علیه مشرکان کمک نمی‌گیریم»^۱. و بدین صورت اصلی پایه‌گذاری شد که نباید برای شکست گروهی از دشمنان اسلام از گروهی دیگر که آنها نیز دشمنان اسلام هستند، کمک گرفت^۲.

و - برگردانیدن برخی از اصحاب کم سن و سال از جنگ

رسول خدا ﷺ بعد از اینکه به بازدید لشکر پرداخت، متوجه حضور نوجوانانی شد و آنها را از محلی به نام شیخین برگردانید. این افراد چهارده نفر بودند که عبارت‌اند از: عبدالله بن عمر، زید بن ثابت، اسامه بن زید، زید بن ارقم، براء بن عازب و ابوسعید خدری، اما به رافع بن خدیج با وجود کمی سن او و به خاطر مهارت وی در تیراندازی اجازه شرکت داد. از این خبر وقتی سمره بن جندب اطلاع یافت، گریه‌کنان گفت: من در کشتی گرفتن رافع را به زمین می‌زنم. چگونه است که او اجازه شرکت دارد و من ندارم؟

رسول خدا ﷺ به آنها فرمود: با یکدیگر کشتی بگیرید! سمره همانطور که گفته بود رافع را به زمین زد و پیامبر به وی نیز اجازه شرکت در جنگ داد^۳.

رسول خدا ﷺ به رافع و سمره به دلیل دارا بودن امتیازات نظامی خاص، اجازه شرکت در جنگ داد و سایر نوجوانان را برگردانید تا مبادا عوامل ایجاد خلل در صفوف مسلمانان فراهم گردد^۴.

تربیت صحیح پیامبر اکرم ﷺ افراد جامعه اسلامی را به حسب آخرت و بی‌رغبتی نسبت به دنیا وادار ساخته بود؛ به گونه‌ای که پیرو جوان؛ کوچک و بزرگ و حتی نوجوانان کم‌سن و سال مشتاق و شیفته جهاد و شهادت هستند؛ بدون اینکه اکراه و اجباری در این باره صورت گیرد.

نقشه پیامبر برای رویارویی با کفار مکه

الف - رسول خدا ﷺ برای رویارویی با کفار نقشه‌ای اساسی طراحی نمود؛ به این ترتیب که جایگاه مناسبی را مبارزه انتخاب نمود؛ تنها کسانی که صلاحیت جنگ

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۲۷۸.

۲- محمد رسول الله، محمد عرجون، ج ۳، ص ۵۶۱.

۳- همان، ج ۳، ص ۵۷۱.

۴- همان، ص ۵۷۲.

داشتند، برای مبارزه انتخاب گردیدند و کسانی که صلاحیت مبارزه نداشتند، برگردانده شدند؛ پنجاه نفر از تیراندازان ماهر را برای موقعیت اضطراری مسئول منطقه‌ای دیگر نمود و سپاه را به سه گردان تقسیم نمود و پرچم هر گروه را به دست یکی از افراد آن گروه سپرد. این گروه‌ها به شرح ذیل بودند:

۱- گردان مهاجران که پرچمدار آن مصعب بن عمیر بود.

۲- گردان اوس انصار که پرچمدار آن اُسَید بن حضیر بود.

۳- گردان خزرج انصار که پرچمدار آن حباب بن منذر بود.^۱

ب- یکی از روشهای پیامبر اکرم ﷺ این بود که یارانش را در جنگ با دشمن تحریک می‌نمود و آنان را به صبر و تحمل در میادین جنگ تشویق می‌کرد و به آنها روحیه می‌داد. این شیوه را در روز احد نیز تکرار نمود. واقدی می‌گوید: پیامبر در میان یاران خود ایستاد و خطاب به آنان گفت: شما را توصیه می‌نمایم به آنچه خدا مرا در کتابش از عمل به اطاعت و بازآمدن از محارم توصیه نموده است. شما امروز در منزلگاه اجر و پاداش هستید. البته اجرای این دستورات برای کسی آسان است که وظیفه خویش را بشناسد و دارای صبر و یقین و جدیت و نشاط باشد. بی‌تردید جهاد با دشمن سخت و ناپسند است و تنها کسانی می‌توانند ثابت‌قدم و استوار باشند که خداوند به آنان عقلی سلیم و جسمی استوار بخشیده است. یقیناً خدا با کسی است که از وی اطاعت نماید و شیطان با کسی است که نافرمانی خدا را بکند. پس اعمالتان را با صبر در جهاد آغاز نمائید و با این کار زمینه تحقق وعده‌های خدا را فراهم سازید و از دستورات من سرپیچی نکنید؛ چون من خواستار موفقیت شما هستم. عجز و ضعف موجب اختلاف و دودستگی می‌گردند و خدا آن را دوست ندارد و تا زمانی که اختلاف و دودستگی در بین شما حاکم باشد، خداوند نصرت و پیروزی خویش را مشمول شما نمی‌گرداند»^۲.

اهداف خطبه فوق

۱- تشویق به جدیت و نشاط در میدان جهاد.

۲- تشویق به صبر هنگام مبارزه با دشمن.

۱- غزوة احد دراسة دعویة، ص ۸۹.

۲- مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۲۱ - ۲۲۲.

۳- بیان میزان زشتی اختلاف و درگیری.

شیوه و روش پیامبر اکرم ﷺ بیانگر این موضوع است که پیروزی، در گرو لشکر بزرگ و امکانات پیشرفته نظامی نیست؛ بلکه پیروزی پستاورد زحمات مردان بزرگی است که مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهند و باید این وضعیت و این حالت را برای افراد با موعظه و غرس روحیه شهادت به وجود آورد.

رسول خدا ﷺ موقعیت استراتژی کوه احد را غنیمت شمرد و سپاه اسلام را به دامنه آن هدایت کرد تا پشت سپاه به سوی کوه باشد و پنجاه نفر از تیراندازان ماهر را بر کوهی در مقابل کوه احد قرار داد تا از دشمن، امکان محاصره نمودن لشکر اسلام را سلب نماید و به تیراندازان فرمود: «حتی اگر دیدید که پرنندگان لاشخور به خوردن لاشه‌های ما پرداخته‌اند و یا اینکه دشمن را شکست داده و بر آنها مسلط شده‌ایم، از جای خود تکان نخورید. مگر اینکه من کسی را دنبال شما فرستاده باشم»^۱. و به آنها دستور داد تا سوارکاران دشمن را هدف تیر قرار بدهند و نگذارند از پشت به سپاه اسلام حمله بکنند. و فرمود: بارالها! تو را بر این‌ها گواه می‌گیرم.

مسلمانان بر تپه‌ها تسلط یافتند و دره را برای سپاه مکه بازگذاشتند. و دشمن پشت به مدینه و رو به احد در مقابل مسلمانان قرار گرفت.

نظم بخشیدن به سپاه و برابر کردن صفوف

رسول خدا ﷺ جلو آمد و صفوف مبارزان را مانند صف‌های نماز برابر کرد. آن حضرت در بین صف‌ها قدم می‌زد و آنها را راست می‌نمود و برای جنگ آماده می‌کرد. به یکی می‌گفت: جلوتر بیا؛ به دیگری می‌گفت: تو کمی عقب‌تر برو و به این ترتیب صف‌ها راست گردید و قهرمانان در صفوف اول قرار گرفتند.

س - آغاز جنگ فقط با دستور فرمانده

طبری می‌گوید: رسول خدا ﷺ در حالی که پشت لشکرش به کوه احد بود، فرمود: «هیچ کس بدون اجازه من، جنگ را آغاز ننماید»^۲. این امر بیانگر موضوع مهم و اساسی وحدت فرماندهی و مسئولیت می‌باشد.

۱- البخاری فی مغازی، باب غزوه احد، شماره ۴۰۴۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۲؛ ص ۵۰۷.

فصل دوم

در قلب معرکه

آغاز جنگ و شدت آن و آثار پیروزی مسلمانان

در آغاز جنگ ابوسفیان سعی نمود تا در صفوف به هم پیوسته مسلمانان شکاف ایجاد نماید؛ چنانکه برای این منظور فردی را نزد انصار فرستاد و گفت: «ما و پسرعمویمان را به حال خود بگذارید. با شما کاری نداریم و ما نیازی به جنگ با شما نداریم.» اما انصار پاسخی غیرمنتظرانه به او دادند.^۱

بعد از اینکه تلاش نخست آنان مؤثر واقع نشد، از طریق فردی خائن به نام «ابوعامر الراهب» که در مدینه زندگی می‌کرد، تلاش دیگری آغاز کردند و وی کوشید تا با سخنان خود برخی از انصار را فریب دهد و گفت: ای قبیله اوس! من ابوعامر هستم. آنها گفتند: ای فاسق! نامبارک باد چشمی که تو را ببیند.

ابوعامر وقتی که این پاسخ را از انصار شنید، گفت: قوم من دچار شری شده است و بر انصار پرخاش نمود.^۲

جنگ احد با مبارزه تن به تن علی بن ابی طالب علیه السلام و طلحه بن عثمان (پرچمدار مشرکان) آغاز گردید.

مؤلف السیرة الحلیة می‌گوید: طلحه بن عثمان که پرچمدار مشرکان بود، به میدان آمد و چندین مرتبه هم‌اورد طلبید. کسی جلو نرفت؛ سپس گفت: ای یاران محمد! شما تصور می‌کنید که خداوند ما را با شمشیرهای شما به جهنم می‌فرستد و شما را با شمشیرهای ما به بهشت می‌برد، آیا کسی نیست تا مرا با شمشیرش به جهنم بفرستد و یا من او را با شمشیرم به بهشت بفرستم؟ علی بن ابی طالب علیه السلام به سراغش رفت و گفت: به خدا سوگند! رهایت نخواهم کرد تا خداوند تو را با شمشیرم به جهنم واصل

۱- امتاع الأسماع، مقرزی، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۱۹۲.

نماید یا مرا با شمشیرت به بهشت برساند.

علی با وارد کردن ضربه شدیدی پایش را قطع نمود و او را نقش زمین کرد؛ طوری که عورتش کشف شد. به علی گفت: ای پسرعمو! تو را به خدا و به صلهٔ رحم سوگند می‌دهم. علی او را به حال خود گذاشت و برگشت. آن حضرت و مسلمانان تکبیر گفتند^۱.

آن گاه هر دو سپاه به هم ریختند و جنگ شدت یافت. رسول خدا ﷺ به تقویت همت و روحیهٔ یاران خود پرداخت؛ چنانکه شمشیری به دست گرفت و فرمود: چه کسی این را از من تحویل می‌گیرد. همه کسانی که حضور داشتند، اعلام آمادگی نمودند.

رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی آن را تحویل می‌گیرد تا حق آن را ادا نماید؟ آنها دستانشان را عقب کشیدند، ابودجانه گفت: ای رسول خدا! حق آن چیست؟ فرمود: چنان آن را بر سر دشمن بکوبی که کج شود. او گفت: پس من آن را تحویل می‌گیرم. پیامبر اکرم ﷺ شمشیر را به ابودجانه داد. او مردی شجاع بود و هنگام مبارزه متکبرانه راه می‌رفت. وقتی که چشم رسول خدا ﷺ به وی افتاد که در میان صفوف دشمن متکبرانه راه می‌رود، فرمود: «انها لمشية يبغضها الله إلا في مثل هذا الموطن»^۲ «این طرز راه رفتن را خداوند نمی‌پسندد، مگر در چنین جایی».

زبیر بن عوام در مورد عملکرد ابودجانه در روز احد می‌گوید:

وقتی که پیامبر اکرم ﷺ شمشیر را به من نداد و آن را به ابودجانه داد، ناراحت شدم و گفتم: من با وجود اینکه پسرعمه‌اش بودم و قبل از ابودجانه بلند شدم و آن را خواستم، آن حضرت شمشیر را به من نداد و به ابودجانه داد بنابراین، در این صدد برآمدم تا عملکرد او را ببینم و او را تعقیب نمودم. او با قطعه پارچه قرمز رنگی سرش را بست. انصار گفتند: ابودجانه لباس مرگ پوشید و هرگاه وی این قطعه پارچه را به سر می‌بست به او چنین می‌گفتند. او به میدان رفت و این گونه رجز می‌خواند:

أنا الذي عاهدني خليلي ونحن بالسفح لدي النخيل
انا لا أقوم الدهر في الكيول أضرب بسيف الله والرسول^۳

۱- السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۴۹۷ - ۴۹۸ - تفسیر طبری، ج ۷، ص ۲۱۸.

۲- مسلم، کتاب فضائل الصحابة، شماره ۲۴۷۰.

۳- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۱۷.

«من با دوستم (پیامبر خدا) در حالی که در دامنه کوه در بین نخلستان بودیم عهد و پیمان بسته‌ام. من هرگز در آخر صف نمی‌ایستم؛ بلکه با شمشیر خدا و رسول به مبارزه دشمنان می‌پردازم».

او با هر کسی که روبرو می‌گردید، او را از پا در می‌آورد. در میان مشرکان فردی بود که حتی بر افراد زخمی رحم نمی‌کرد مگر اینکه او را به شهادت می‌رساند. ابودجانه کم‌کم به او نزدیک می‌شد. زبیر می‌گوید: دوست داشتم تا با یکدیگر روبرو شوند. آنها در برابر هم قرار گرفتند. آن فرد مشرک، ضربه‌ای به ابودجانه زد، اما ابودجانه آن را دفع نمود؛ سپس با ضربه‌ای وی را به هلاکت رساند.

لحظاتی بعد دیدم که شمشیر را بالای سر هند دختر عتبه گرفته است، اما از کشتن وی منصرف شد. با خود گفتم! هدفش را خدا بهتر می‌داند^۱.

ابن اسحاق می‌گوید: ابودجانه گفت: انسانی را دیدم که مردمان را به شدت تحریک می‌نماید، در برابرش ایستادم و شمشیرم را بالای سرش بردم، اما وقتی متوجه شدم او یک زن است، مناسب شأن و کرامت شمشیر رسول الله ﷺ زنی را به قتل برسانم^۲.

مخالفت تیراندازان با دستور رسول خدا ﷺ

مسلمانان در برابر مشرکان با شعار «امت، امت» شجاعانه ایستادگی کردند. آنها در جنگی حماسی و قهرمانانه که شیرمردان اسلام صحنه‌های شگفت‌انگیزی از شجاعت و قهرمانی به ثبت رسانیدند، از خودگذشتگی نشان دادند^۳.

تاریخ، شگفتی‌های قهرمانانی همچون حمزه بن عبدالمطلب، مصعب بن عمیر، ابودجانه، ابوظلحه انصاری، سعدبن ابی‌وقاص و تعداد زیادی امثال آنان را ثبت نموده است^۴. در مرحله اول جنگ، مسلمانان به پیروزی رسیدند^۵؛ چنانکه آیه ذیل موید این موضوع است:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلْنَاكُمْ مَّا نُحِبُّونَ مِنْكُمْ مِّنْ يُّرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ

۱- همان، ص ۱۸.

۲- همان.

۳- نظرة النعيم في مكارم اخلاق الرسول الكريم، ج ۱، ص ۳۰۳.

۴- همان.

۵- همان.

مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ تَمَّ صَرَفَكُمُ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۖ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ۗ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۲﴾ [آل عمران: ۱۵۲].

«آن‌گاه که آنان را به اجازه خدا از پای در می‌آورید، خداوند وعده‌اش را بر شما تحقق بخشید تا اینکه سست شدید و اختلاف ورزیدید و نافرمانی کردید. بعد از اینکه به شما نشان داد آنچه را دوست داشتید، برخی از شما اراده دنیا داشت و برخی اراده آخرت؛ سپس خداوند شما را از آنان منصرف گردانید تا شما را بیازماید و خداوند دارای فضل و احسان بر مؤمنان است.»

تیراندازان با مشاهده شکست مشرکان و همراهانشان و مشاهده غنایمی که در میدان جنگ رها شده بود، به فکر جمع‌آوری غنایم افتادند و تصور نمودند که جنگ پایان رسیده است، بنابراین به امیرشان، عبدالله بن جبیر، گفتند: «منتظر چه هستید، یاران پیروز شدند؛ پس برای جمع‌آوری غنایم اقدام نمایید.»

عبدالله بن جبیر گفت: مگر سخن رسول الله را فراموش کردید؟

گفتند: به خدا سوگند باید سهم خویش را از غنیمت برگیریم^۱.

بدین صورت شروع به جمع‌آوری غنایم نمودند و به سخنان امیرشان توجه ننمودند.

عبدالله بن عباس رضی الله عنه وضعیت تیراندازان را این گونه توصیف می‌نماید:

«تیراندازان با مشاهده شکست مشرکان و دستیابی مسلمانان به غنایم، صحنه نبرد را ترک نمودند؛ به گونه‌ای که به صحنه آمدند و صفوف یاران رسول خدا انبوه گردید. هنگامی که تیراندازان آن نکته حساس را خالی گذاشتند، سپاه مشرکان از آنجا بر مسلمانان یورش بردند و سرانجام تعداد زیادی از مسلمانان را به شهادت رساندند»^۲.

خالد بن ولید که یکی از شهسواران مشرکان بود، از فرصت استفاده نمود و توانست مسلمانان را از دو جهت محاصره کند. مشرکان با دیدن این وضعیت، دوباره به میدان آمدند و مسلمانان مواضع اولی خود را از دست دادند و بدون برنامه و با پراکندگی می‌جنگیدند؛ به گونه‌ای که تشخیص افراد سپاه اسلام، از سپاه کفر امری دشوار بود و پدر حذیفه را به اشتباه کشتند.

۱- بخاری، کتاب الجهاد، شماره ۳۰۳۹.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۵۷، شماره ۲۶۰۸.

مسلمانان یکی بعد از دیگری در میدان به شهادت رسیدند و ارتباطشان با پیامبر قطع شد و شایع گردید که آن حضرت کشته شده است.^۱ همه چیز با هم مخلوط شد و شدت جنگ به اوج خود رسید. مشرکان به هر مسلمانی که می‌رسیدند، او را می‌کشتند تا جایی که توانستند خود را به پیامبر برسانند و سنگی به سوی پیامبر اکرم ﷺ پرتاب نمودند که بر اثر آن بینی و دندان مبارکش شکست و سرش را زخمی کردند به گونه‌ای که خون از آن فوران می‌زد.^۲

انس می‌گوید: در روز احد یکی از دندان‌های پیامبر شکست و سرش زخمی گردید. خون از سرش جاری بود و می‌گفت: قومی که پیامبر خود را زخمی نمودند و دندانش را شکستند، چگونه رستگار می‌شوند؟.

چنانکه این آیه بیانگر این موضوع است:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ ﴿۱۲۸﴾ [آل عمران: ۱۲۸].

«چیزی از کار در دست تو نیست، یا توبه آنها را خداوند می‌پذیرد یا آنها را شکنجه می‌دهد؛ زیرا آنها ظالم هستند».

همچنین فردی از آنها به نام ابن قمئه بر مصعب بن عمیر حمله کرد و او را به شهادت رسانید و از آنجا که مصعب شباهت زیادی به رسول خدا داشت، ابن قمئه شایع کرد که محمد ﷺ را کشته است.^۳

این شایعه، تأثیر نامطلوبی بر روحیه مسلمانان گذاشت؛ چنانکه موجب پراکندگی آنان را فراهم آورد و حتی بعضی به مدینه بازگشتند و به کلی وضعیت تغییر یافت و مسلمانان از شدت فاجعه نابسامان و دچار هرج و مرج گردیده بودند.^۴

تعدادی از مسلمانان از میدان جنگ گریختند، برخی هم از جنگیدن بازایستادند، برخی بعد از اینکه تصور کردند پیامبر کشته شده است، شهادت را ترجیح دادند که یکی از آنان انس بن نصر بود. او از اینکه نتوانسته بود، در جنگ بدر حضور داشته

۱- غزوة احد دراسه دعویه، ص ۹۸.

۲- فقه السیره، غزالی، ص ۲۹۴.

۳- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۱.

۴- غزوة احد دراسه دعویه، ص ۱۰۰.

باشد، تأسف می‌خورد و همواره می‌گفت: به خدا سوگند! اگر دوباره خداوند مرا در رکاب رسول الله در جنگ توفیق دهد، خواهد دید که چه می‌کنم.

انس بن نصر بر وعده‌اش وفا نمود؛ چنانکه روز احد بر جمعی که از شایعه مزبور خود را باخته بودند گذشت و گفت: چرا دست از جنگ کشیده‌اید؟ گفتند: پیامبر کشته شده است. گفت: اگر محمد کشته شده است، خدای محمد که کشته نشده است. پس بهتر است به خاطر آنچه او کشته شده است شما نیز کشته شوید.

آن گاه چنین گفت: «بارالها! من در پیشگاه تو از آنچه این‌ها می‌گویند، معذرت‌خواهی می‌کنم و از آنچه مشرکان با آن اعتقاد دارند، اظهار برائت می‌نمایم.» سپس با سعد بن معاذ برخورد کرد و گفت: ای سعد! من بوی بهشت را از جانب احد استشمام می‌کنم. آن گاه وارد میدان معرکه شد و جنگید تا به شهادت رسید. پس از اتمام معرکه در بدن وی اثر هشتاد و اندی ضربه شمشیر و سر نیزه یافتند به گونه‌ای که شناخته نمی‌شد. فقط خواهرش او را از سر انگشتانش شناخت.^۱

خداوند در شأن انس بن نصر و امثالش، این آیه را نازل کرد:

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳].

«برخی از مؤمنان صادقانه برعهده‌ی که با خدا بستند عمل نمودند، برخی به آرزویشان رسیدند و (شهید شدند) برخی منتظرند و عهد خویش را تبدیل ننمودند».

خداوند در مورد کسانی که صحنه جنگ را ترک نمودند و به ندای پیامبر گوش ندادند، فرمود:

﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوَنَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَبِكُمْ فَأَتَيْبَكُمُ غَمًّا بَعْمًا لِّكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [آل عمران: ۱۵۳].

«آن گاه که پراکنده شدید و برکسی توجه نمی‌کردید و پیغمبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد، سپس در برابر غم (که به پیامبر رساندید) خداوند به شما غم رساند، این بدان جهت بود تا غمگین نشوید بر آنچه از دست دادید و نه هم بر آنچه به شما رسیده است و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، باخبر است».

همچنین قرآن وضعیت آن دسته از یاران را که با شنیدن شایعه قتل پیامبر، از میدان گریختند، بیان نموده است. گفتنی است اولین کسی که از نجات پیامبر و اینکه وی زنده است با خبر شد، کعب بن مالک بود که صدایش را با بشارت بلند نمود و پیامبر او را به سکوت واداشت تا مشرکین متوجه او نشوند.^۱

خداوند، جماعتی را که فرار کردند، مورد عفو و بخشش، قرار داده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵].

«آنانکه در روز جنگ فرار کردند، همانا شیطان آنها را لغزاند؛ به سبب برخی اعمالی که انجام دادند. بی‌گمان خداوند از آنها گذشت نمود و خداوند بخشاینده و شکیباست.»

نقشه پیامبر در برگرداندن پراکندگی سپاه به وضعیت نخست

هدف اصلی مشرکان از تهاجم علیه مشرکان، به قتل رساندن پیامبر اکرم ﷺ بود، اما رسول خدا ﷺ از جایش تکان نخورد و یاران یکی بعد از دیگری در دفاع از ایشان، جان خود را از دست می‌دادند. پیامبر اکرم ﷺ در محاصره مشرکان بود و به جز هفت الی نه نفر از انصار کسی دیگر در کنارش نبود. هدف پیامبر خدا، شکستن محاصره کفار و رسیدن به کوه و ملحق شدن به یارانش بود. انصار در دفاع از پیامبر شدیداً فداکاری کردند و یکی بعد از دیگری به شهادت رسیدند.^۲

طلحه بن عبیدالله نیز به دفاع از پیامبر برخاست و آن قدر مورد تهاجم تیرهای دشمن قرارگرفت که دستش فلج گردید.^۳

پیامبر خواست روی صخره‌ای بالا رود، اما نتوانست. طلحه به زمین نشست و پیامبر با گذاشتن پای مبارک بر دوش او، توانست روی صخره قرارگیرد. زبیر می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: طلحه (با این کار) بهشت را برای خود واجب نمود»^۴.

۱- مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۶، ص ۱۱۲.

۲- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳- البخاری، شماره ۳۷۲۴.

۴- صحیح السیره النبویة، ص ۲۹۶.

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه نیز در کنار پیامبر می‌جنگید و رسول خدا ﷺ تیر به دستش می‌داد و می‌گفت: «ارم یا سعد فداك ابي وامي» «شلیک کن ای سعد! پدر و مادرم فدایت باد»^۱.

ابوطلحه انصاری که از ماهرترین تیراندازان بود، در جلوی پیامبر می‌جنگید و پیامبر در مورد او گفت: «نعره ابوطلحه به تنهایی در سپاه دشمن، سخت‌تر از نعره یک جماعت است»^۲.

در آن روز دو الی سه کمان در دستان ابوطلحه، شکست. وقتی پیامبر به سوی دشمن می‌نگریست، ابوطلحه می‌گفت: ای رسول خدا ﷺ! پدرم فدایت باد، به سوی آنها نگاه نکن، مبادا تیری به شما اصابت کند. سینه‌ام سپر سینه شماست. همچنین نسیمه دختر کعب، جلوی پیامبر ایستاد و با شمشیر و پرتاب تیر از آن حضرت دفاع نمود و جراحات سختی را متحمل شد.

یکی دیگر از فدائیان رسول خدا، ابودجانه بود که خود را سپر رسول خدا کرده بود و تیرهای دشمن بر پشتش فرود می‌آمد^۳.

در آن لحظات سخت، ابوبکر و ابوعبیده از پیامبر اکرم ﷺ حمایت می‌نمودند. ابوعبیده، با دندانهای خویش، خورده تیرها را از چهره پیامبر بیرون می‌آورد. سپس جمعی از قهرمانان مسلمان که تعدادشان سی نفر بود، اطراف پیامبر را گرفتند و از او دفاع نمودند.

در این فرصت عمر بن خطاب، ضد حمله‌ای ترتیب داد و با دسته‌ای در مقابل خالد قرار گرفت و او را وادار به عقب‌نشینی نمود و بدین ترتیب مسلمانان به مواضع قبلی خود مسلط شدند. مشرکان وقتی وضعیت را چنین مشاهده نمودند از پایان دادن معرکه با پیروزی قطعی خویش ناامید گشتند و از صبر و ایستادگی مسلمانان به ستوه آمدند.

رسول خدا ﷺ با کسانی که به وی ملحق شده بودند به یکی از دره‌های احد، پناه بردند. مسلمانان با وجود اینکه مانع موفقیت کامل مشرکان گردیده بودند، اما نسبت به

۱- همان، ص ۲۹۵.

۲- المسند و الفتوح الربانی، ج ۲۲، ص ۵۸۹.

۳- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۵ - ۳۶.

آنچه به رسول خدا اصابت نموده بود، ناراحت و پریشان و دردمند بودند. آن گاه از جانب خداوند، خواب و آرامشی بر آنان نازل گردید و به حالت عادی و اولیه خود بازگشتند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَآئِفَةً مِّنْكُمْ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ ۗ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [آل عمران: ۱۵۴].

«سپس خداوند بعد از غم و اندوه، امنیت بر شما نازل نمود، خوابی که برخی از شما را می‌پوشاند و برخی دیگر به فکر خویش بودند و در مورد خداوند پندارهای جاهلی داشتند (و می‌گفتند)، آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟ بگو: همه کارها در دست خداست، در دل چیزی را پنهان می‌کنند که برای تو آن را ظاهر نمی‌نمایند. می‌گویند: اگر کار به دست ما می‌بود ما اینجا کشته نمی‌شدیم. بگو: اگر شما در خانه‌هایتان می‌بودید آنانکه کشته شدن در سرنوشتشان بود، خود به قتلگاه می‌آمدند. تا اینکه خداوند آنچه را در سینه دارید، بیازماید و آنچه را در دلها دارید خالص گرداند و خداوند به آنچه در دلهاست، آگاه است.»

مفسران بر این عقیده‌اند که کسانی که دارای چنین خصوصیتی بودند، از منافقان بودند.^۱

قریش نیز وقتی متوجه استواری و پایداری مسلمانان گردیدند و آنان را در اطراف پیامبر دیدند. و خداوند نیز آرامش و اطمینان را بر آنان نازل نمود، از ادامه مبارزه و رسیدن به پیروزی نهایی صرف‌نظر نمودند.^۲

۱- همان، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲- همان، ص ۳۰۶.

شهادای احد

الف - سردار شهیدان، حمزه بن عبدالمطلب ﷺ

شیرخدا، حمزه، شجاعانه و با شدت جنگید. بسیاری از پرچمداران مشرکان را که از بنی عبدالدار بودند، به قتل رساند. او در حالی که در قلب سپاه دشمن مشغول کارزار بود، توسط پرتاب سرنیزه فردی به نام وحشی، به شهادت رسید.

وحشی می‌گوید: حمزه در جنگ بدر، طعیمه بن عدی بن خیار را کشته بود. مولایم، جبیر بن مطعم، به من گفت: اگر حمزه را در انتقام عمویم به قتل برسانی، آزاد هستی. بنابراین زمانی که مردم برای جنگ از مکه خارج شدند، من هم با آنها حرکت کردم. در سپاه در برابر یکدیگر قرار گرفت. سباع، از سپاه مشرکان به میدان آمد و مبارز طلبید. حمزه بن عبدالمطلب در مقابلش از صف مسلمانان بیرون آمد و چنین گفت: ای سباع! ای فرزند ام انمار، که شغلش ختنه‌کردن زنان بوده است، آیا با خدا و رسول او سرجنگ داری؟ آن گاه بر او حمله کرد و او را چنان از پای درآورد که گویی سباع در میدان وجود نداشته است. من پشت تخته سنگی برای حمزه کمین نمودم. وقتی که به من نزدیک شد، نیزه‌ام را به طرف او پرتاب کردم به گردنش فرو رفت و به شهادت رسید.

بعد از جنگ به اتفاق مردم به مکه برگشتم، تا اینکه اسلام در مکه انتشار یافت. از آنجا به طائف گریختم؛ سپس با تعدادی از مردم طائف به سوی مدینه حرکت کردم؛ البته به من گفته بودند که آن حضرت با فرستادگان قومی به خشونت رفتار نمی‌کند. بعد از اینکه به مدینه رسیدم و با پیامبر اکرم ﷺ روبرو گردیدم، گفت: تو وحشی هستی؟ گفتم: آری.

فرمود: «حمزه را تو کشتی؟» گفتم: بلی.

رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا می‌توانی چهره‌ات را از من پنهان کنی».

وحشی می‌گوید: به خاطر اینکه رسول خدا ﷺ مرا نبیند، از آنجا رفتم و بعد از وفات آن حضرت، هنگامی که مسیلمه کذاب، ادعای پیامبری کرده بود، تصمیم گرفتم که در جنگ با مسیلمه شرکت کنم، شاید بتوانم قتل حمزه را جبران بکنم.

من در رکاب سایر مجاهدین در این جنگ شرکت کردم. مردی را دیدم مانند شتری خاکستری با موهای به هم‌ریخته کنار دیواری ایستاده بود، با سرنیزه‌ام چنان به

سینه‌اش زدم که از میان شانه‌هایش درآمد. سپس مردی از انصار پرید و با شمشیر بر سرش کوبید.

عبدالله بن فضل می‌گوید: سلیمان بن یسار از عبدالله بن عمر رضی الله عنه چنین روایت می‌کند: آن روز کنیزکی بر روی بام خانه‌ای فریاد کشید: امیرالمؤمنین، مسیلمه، توسط غلامی سیاه رنگ کشته شد^۱.

۱- جستجوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از قتلگاه حمزه رضی الله عنه

بعد از پایان جنگ احد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از یارانش سؤال نمود: قتلگاه حمزه را چه کسی دیده است؟ مردی گفت: من دیده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق آن مرد آمد و کنار جنازه حمزه ایستادند. حمزه را در حالی مشاهده نمود که شکمش پاره و مثله گردیده بود^۲.

در روایتی دیگر آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اطلاع از شهادت حمزه، گریه نمود و وقتی که جسد وی را مشاهده نمود، فریاد کشید^۳.

پیامبر در حالی که در کنار جنازه شهدا ایستاده بود، فرمود: «من روز قیامت بر این‌ها شاهد هستم. آنها را با خون‌هایشان کفن نمائید. در راه خدا هیچ زخمی به وجود نمی‌آید، مگر اینکه روز قیامت آن زخم تازه می‌گردد، رنگ رنگ خون است، ولی بوی آن بوی مشک است و افزود که هر کدام بیشتر قرآن خوانده است آن را در لحد مقدم نمائید»^۴.

با شهادت حمزه و برخی دیگر از یاران، خوابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از خروج به میدان احد دیده بود، تحقق یافت.

پیامبر فرمود: خواب دیدم که در شمشیرم، ذوالفقار، شکافی به وجود آمده است. آن را به شکستی که پیش آمد، تعبیر نمودم. همچنین فرمود: همچنین قوچی در خواب دیدم که پشت سرم بر مرکب، قرار دارد. آن را به فرماندهی لشکر تعبیر کردم و دیدم که لباس زرهی محکمی به تن دارم، آن را به مدینه تعبیر نمودم و دیدم که گاوی

۱- بخاری، مغازی، شماره ۴۰۷۲.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۲۸۳.

۳- همان، ص ۲۸۴.

۴- همان، ص ۲۸۳.

ذبح می‌شود، به خدا سوگند! ذبح گاو خیر است. ذبح گاو خیر است. و سرانجام نتیجه جنگ همان گونه که رسول خدا تعبیر نموده بود، تحقق یافت.^۱

۲- صبر صفیه دختر عبدالمطلب بر شهادت برادرش، حمزه رضی الله عنه

زبیر بن عوام رضی الله عنه می‌گوید: روز احد، زنی با سرعت به سوی اجساد شهدا می‌آمد. رسول خدا ﷺ که نمی‌خواست چشم آن زن به اجساد بیفتد، فرمود: مواظب آن زن باشید. مواظب آن زن باشید. زبیر می‌گوید: من او را شناختم که صفیه است. قبل از اینکه به اجساد برسد، خودم را به وی رساندم. او زنی تندخو و قهرمان بود. به سینه‌ام زد و گفت: از سر راهم کنار برو. گفتیم: رسول خدا ﷺ به من فرموده است تا تو را از این کار بازدارم. آن گاه ایستاد و از زیر چادرش دو قطعه پارچه درآورد و گفت: از شهادت برادرم، حمزه، با خبر شده‌ام، این‌ها را آورده‌ام تا او را در آن کفن نمائید.

زبیر می‌گوید ما خواستیم حمزه را کفن کنیم، اما دیدیم در کنارش یک شهید انصاری وجود دارد که او نیز مانند حمزه به شهادت رسیده و مثله گردیده است. ما شرم کردیم که حمزه دو کفن داشته باشد و آن مرد انصاری بدون کفن باشد و از آنجا که یکی از آن دو قطعه پارچه، بزرگ‌تر و یکی کوچک‌تر بود به قید قرعه یکی را کفن حمزه کردیم و دیگری را کفن مرد انصاری.^۲

۳- اشعار صفیه در رثای حمزه

اسائلة اصحاب احد مخافة	بنات ابی من اعجم وخبیر
فقال الخبیر ان حمزة قد ثوی	وزیر رسول الله خیر وزیر
دعاه اله الحق ذوالعرش دعوة	الی جنة یحیا بها وسرور
فذلک ما کنا فرجی ورتجی	لحمزة یوم الحشر خیر مصیر
فوالله لانساک ما هبت الصبا	بکاء وحنناً محضری ومسیری
علی اسدالله الذی کان مدرها	یزود عن الاسلام کل کفور

۱- ترمذی، کتاب السیر فی النقل، شماره ۱۵۶۱.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۲۸۵.

فيا ليت شلوى عند ذاك و اعظمى لى اضع تعادنى ونسور
 اقول وقد اعلى النعى عشيرتى جزى الله خيراً من اخ ونصير
 «آيا دختران پدرم از اهل بدرمی پرسند که چه خبر است؟...
 خبررسان به ما خبر داد که وزیر و مشاور رسول خدا، حمزه، به شهادت رسیده
 است...
 او را معبود بر حق و صاحب عرش به سوی بهشت فراخواند تا در آن زیسته و
 خوشحال شود...
 انتظار ماین است که حمزه، در روز حشر به جایگاه خوبی نائل گردد...
 به خدا سوگند! تو را هرگز فراموش نخواهم کرد و تا زنده‌ام به خاطر غم از دست
 دادن تو خواهم گریست...
 بر شیرخدا خواهم گریست که همواره از اسلام دفاع می‌کرد...
 خدا به بهترین برادر و یاورم، بهترین پاداشها را بدهد»^۱.

۴- حمزه کسی را ندارد تا برایش گریه کند

رسول خدا ﷺ در بازگشت از احد و شنیدن صدای گریه زنان انصار که به خاطر از دست دادن عزیزان خود، گریه می‌کردند، فرمود: «برای حمزه کسی گریه نمی‌کند».
 وقتی از این خبر زنان انصار اطلاع یافتند، آنها به حال حمزه گریستند، به گونه‌ای
 که رسول خدا ﷺ که در خواب بود، با صدای گریه آنان بیدار شد و فرمود: وای بر این‌ها،
 هنوز گریه می‌کنند. از امروز به بعد برای مرده‌ای گریه نکنند. بدین ترتیب نوحه‌خوانی
 بر میت حرام گردید و مدتی بعد، وحی نازل شد که نوحه‌خوانی را به شدت تحریم نمود
 و آن را از گناهان کبیره شمرد و این دستور در اعماق قلوب زنان و مردان مسلمان
 جای گرفت و آثار جاهلیت محو گردید و تعالیم اسلامی جایگزین آن گردید.^۲

۱- السيرة النبوية ابن هشام، ج ۳، ص ۱۸۵.

۲- السيرة النبوية - صوياني، ج ۳، ص ۹۰.

همچنین فرمود: «اثنان في الناس هماهم كفر: الطعن في الأنساب والنياحه على الميت»^۱. «دو خصلت در مردم باعث کفرشان می‌شود: یکی طعنه‌زدن در نسب و دیگری نوحه‌خوانی».

۵- گذاشتن نام حمزه بر نوزادی از انصار

جابر بن عبدالله می‌گوید: برای مردی از انصار، فرزندی متولد شد. گفتند: چه نامی را برایش انتخاب کنیم؟

رسول خدا ﷺ فرمود: او را حمزه بنامید که این نام از محبوب‌ترین نامها نزد من است.^۲

این فرموده پیامبر ﷺ بیانگر آن است که، محبت حمزه در اعماق قلب رسول خدا ﷺ ریشه دوانیده بود و همواره در خاطر آن حضرت بود، اما بعد از مدتی که خداوند بهترین نامها را برای پیامبرش معرفی نمود، آن حضرت خطاب به اصحاب و یارانش فرمود: «بهترین نامها نزد خدا، عبدالله و عبدالرحمن هستند»^۳.

۶- اگر می‌توانی کاری کن که من چهره‌ات را نبینم^۴

در این سفارش کریمانه پیامبر اکرم ﷺ هیچ اشاره‌ای به مؤاخذه و سرزنش نسبت به وحشی نیست؛ بلکه تنها به وی خاطر نشان می‌نماید که دیدنش سبب رنجش روحی آن حضرت می‌گردد و خاطره حادثه عمومیش، حمزه رضی الله عنه و مثله کردن وی را باری دیگر در ذهنش مجسم می‌نماید و احساسات درونی بشری را برمی‌انگیزد.

به همین جهت خطاب به وحشی گفت: چهره‌ات را از من پنهان کن تا این خاطره تلخ تکرار نشود.^۵ در روایت صحیحی است که وحشی می‌گوید: نزد رسول خدا ﷺ آمدم، به من گفت: وحشی هستی؟ گفتم: آری. گفت: حمزه را تو به قتل رساندی؟

۱- صحیح الجامع، آلبانی، ج ۱، ص ۹۰.

۲- رواه الحاكم، ج ۳، ص ۹۶، سنده حسن.

۳- مسلم، کتاب الادب، شماره ۲۱۳۲.

۴- بخاری، مغازی، شماره ۴۰۷۲.

۵- التاريخ الإسلامی، حمیدی، ج ۵، ص ۱۴۱.

گفتم: بلی و خدا را سپاس می‌گویم که او را به دست من گرامی داشت و مرا به دست او به کام مرگ ذلت بار نفرستاد.

قریش به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: آیا او را دوست داری، در حالی که قاتل حمزه است؟ وحشی می‌گوید: من از رسول خدا، درخواست استغفار نمودم. آن حضرت سه مرتبه آب دهانش را به زمین انداخت و به سینه‌ام زد و فرمود: «ای وحشی، از اینجا برو و همانطور که قبلاً برضد دین خدا جنگیده‌ای، در راه خدا به جنگ بپرداز»^۱.

این عملکرد پیامبر اکرم ﷺ بیانگر این موضوع است که خدمت به اسلام می‌تواند سوابق کفرآمیز او را جبران نماید؛ پس رسول خدا ﷺ بهترین عمل را برای این منظور، جهاد در راه خدا معرفی کردند؛ چنانکه بر اثر آن، وحشی به لشکر اسلام پیوست و راه یمامه را در پیش گرفت و سرکرده کفر، مسیلمه، را به هلاکت رسانید و بعد از قتل او می‌گفت: من بهترین بنده خدا، سردار شهیدان، حمزه، و بدترین انسان روی زمین، مسیلمه کذاب، را کشته‌ام^۲.

ب - مصعب بن عمیر رضی الله عنه

خباب رضی الله عنه می‌گوید: با رسول خدا ﷺ به خاطر خدا هجرت کردیم. خدا نیز ما را از اجر و پاداش این هجرت برخوردار نمود. برخی از ما در حالی دنیا را ترک نمودند و به ملاقات خدا رفتند که چیزی از نعمتهای دنیوی نصیب آنان نگردیده بود؛ چنانکه مصعب بن عمیر از همین قبیل بود که در جنگ احد به شهادت رسید. او از مال دنیا تکه پارچه‌ای داشت که اگر پاهایش را می‌پوشانیدیم، سرش آشکار می‌شد و اگر سرش را با آن می‌پوشانیدیم پاهایش برهنه می‌گردید. آن گاه رسول خدا فرمود: سرش را با آن بپوشانید و پاهایش را با گیاه اذخر بپوشانید^۳.

در روایت عبدالرحمن بن عوف آمده است که وی روزه داشت. برایش غذا آوردند. گفت: با وجود اینکه منزلت مصعب بن عمیر از من بهتر بود، اما در حالی دنیا را ترک کرد که تنها تکه‌ای پارچه داشت که اگر سرش پوشیده می‌شد، پاهایش آشکار می‌گردید. جایگاه حمزه نیز از من بهتر بود و کشته شد؛ سپس دنیا در اختیار ما قرار

۱- الطبرانی، با سند حسن، ج ۲۲، ص ۱۳۹، شماره ۳۷۰ به نقل از صحیح السیره النبویه، ص ۲۸۶.

۲- محمد رسول الله، ج ۳، ص ۶۰۲.

۳- بخاری فی الجنائز، شماره ۱۲۸۶.

گرفت. بیم دارم که مبادا پاداش ما فقط در این دنیا منحصر گردد؛ سپس شروع به گریه کردن نمود و از خوردن غذا صرف نظر نمود.^۱

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ در بازگشت از جنگ احد و مشاهده جنازه مصعب، چند لحظه توقف نمود و برای او دعا کرد و این آیه را خواند:

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳].

«برخی از مؤمنان، مردانی هستند که صادقانه برتعهد خویش با خداوند عمل نمودند. برخی به آرزوی خویش رسیدند و برخی هم درانتظارند و به هیچ وجه عهد خویش را تبدیل ننمودند».

سپس رسول خدا فرمود: «گواهی می دهیم که اینها روز قیامت نزد خدا شهید هستند. به زیارتشان بیائید به خدا سوگند تا قیامت کسی بر اینها سلام نمی کند مگر اینکه جوابش را می دهند».^۲

ت - سعد بن ربیع رضی الله عنه

سعد بن ربیع کسی بود که رسول خدا ﷺ از وی خواست تا خبر حرکت قریش را پنهان نگه دارد. آن حضرت او را خیلی دوست می داشت و از آنجا که رسول خدا ﷺ متوجه حمله شدید و سخت مشرکان بر علیه او گردیده بود بنابراین، پس از اتمام جنگ فرمود: آیا کسی هست که از سعد بن ربیع رضی الله عنه، خبری بیاورد؟.

ابی بن کعب گفت: من این مأموریت را انجام می دهم.

پیامبر به ابی فرمود: اگر وی را دیدی سلام مرا به او برسان و بگو در چه حالی هستی؟ ابی در میدان معرکه به جستجو پرداخت و سرانجام سعد را در حالی یافت که رمقی بیش نداشت. (ابی) خطاب به وی گفت: پیامبر مرا فرستاده است تا جویای حال تو گردم. سعد گفت: دوازده زخم برداشته ام.^۳

در روایت صحیح دیگری آمده است که فرمود: سلام مرا به رسول خدا برسان و بگو: بوی بهشت به مشامم می رسد و به قومم انصار بگو: اگر دشمن به رسول خدا دسترسی

۱- همان، شماره ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵.

۲- المستدرک، ج ۳، ص ۲۰. صحیح الإسناد، و وافقه الذهبی.

۳- السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۵۳۲.

پیدا نماید شما در روز قیامت هیچ عذری نخواهید داشت. این را گفت و چشم از دار فانی فرو بست.

آخرین سفارشات سعد در لحظه‌های سكرات موت در راستای دفاع از خدا و رسول او بر قوت ایمان و پابندی بر بیعت وی دلالت می‌نماید.

ث - عبدالله بن جحش رضی الله عنه

سعد بن ابی وقاص می‌گوید: عبدالله بن جحش در روز احد به من گفت: آیا نمی‌خواهی با هم دعا کنیم؟ آن گاه به قسمتی از میدان معرکه رفتند. سعد چنین دعا نمود: بارخدا یا دشمن سرسخت و قوی‌ای با من روبرو گردان تا با وی بجنگم و او با من بجنگد. سپس مرا بر او پیروز گردان و تجهیزاتش را در اختیار من قرار ده. عبدالله بن جحش آمین گفت.

سپس عبدالله بن جحش این گونه دعا نمود: بارالها! مردی سرسخت و قوی با من روبرو گردان تا او بر من حمله نماید و من بر او حمله نمایم؛ سپس او بر من غلبه کند و گوش و بینی مرا قطع کند. تا فردا که به ملاقات تو می‌آیم و از من سؤال کنی که گوش و بینی تو چرا قطع شده است؟ بگویم: در راه تو و رسول تو قطع شده است و تو نیز تأیید نمایی.

سعد ابن ابی وقاص خطاب به فرزندانش می‌گفت: فرزندانم! دعای عبدالله بن جحش از دعای من بهتر بود. در پایان روز دیدم که گوش و بینی او را در نخی آویزان کرده بودند.^۱

از این دعا نتیجه می‌گیریم که درخواست شهادت در راه خدا جایز می‌باشد و مشمول حدیثی که از طلب مرگ منع کرده است، نمی‌باشد.^۲

ج - حنظله بن ابی عامر، غسیل الملائکه رضی الله عنه

هنگامی که مسلمانان پراکنده شدند، حنظله رضی الله عنه بر اسب ابوسفیان بن حرب حمله نمود و او را به زمین انداخت. ابوسفیان فریاد کشید. حنظله قصد داشت تا سرش را از تنش جدا نماید، ولی اسود بن شداد به او فرصت نداد و خود را به حنظله رساند و با سرنیزه به او حمله کرد و او را به شهادت رسانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: من

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۲۹۳.

۲- زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۱۲.

فرشتگان خدا را دیدم که در میان زمین و آسمان، حنظله را با آب ابرها که در ظروف نقره‌ای بود، غسل می‌دادند. رسول خدا فرمود: «وضعیتش را از خانواده‌اش بپرسید». زنش گفت: حنظله ﷺ با شنیدن صدای منادی جهاد قبل از اینکه غسل نماید، برای جهاد اقدام نمود. رسول خدا فرمود: «به این دلیل، فرشتگان او را غسل می‌دادند»^۱.

در روایت واقدی آمده است: حنظله بن ابی عامر در شیبی که فردای آن، جنگ احد اتفاق افتاد، با جمیله بنت عبدالله بن ابی بن سلول ازدواج نمود. حنظله از رسول خدا ﷺ اجازه گرفته بود تا شب را نزد همسرش بگذراند. حنظله بعد از ادای نماز صبح تصمیم گرفت خود را به رسول خدا برساند، اما همسرش او را نگذاشت و مدتی را با هم سپری کردند که باعث جنابت حنظله گردید.

همسرش قبل از اینکه او به شهادت برسد به چهار نفر از خویشاوندان خود، خبر داده بود که حنظله با او همبستر شده است. بعداً وقتی که از او پرسیدند: چرا چنین کرده است؟ گفت: من در آن شب خواب دیدم که آسمان باز شد و حنظله وارد آن شد. سپس آسمان بسته شد. من خوابم را به شهادت همسرم تعبیر نمودم. بنابراین، خواستم مردم بدانند که او با من همبستر شده است. جمیله بعد از شهادت حنظله با ثابت بن قیس ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی به نام محمد بن ثابت شد^۲.

درسها و فواید این ماجرا

۱- با وجود اینکه خوابی که جمیله دیده بود، آن را به این تعبیر کرد که شوهرش شهید می‌شود، اما خواستار مقاربت با وی شد. در حالی که زنان در چنین شرایطی ترجیح می‌دهند که بکارت آنها باقی بماند. تا بتوانند بعد از مرگ شوهر مورد توجه خواستگاران قرار گیرند، اما این زن بزرگووار آرزو دارد تا از چنین شوهر مجاهدی دارای فرزندی شود و آن فرزند به پدر شهید خود منسوب گردد؛ چنانکه این شیرزن، به آرزوی خویش رسید و از حنظله صاحب فرزندی به نام عبدالله شد که یکی از افتخارات عبدالله این بود که می‌گفت: من فرزند غسیل الملائکه هستم.

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۲۸۹.

۲- المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۷۳.

- ۲- شوق وصف ناپذیر حنظله رضی الله عنه در رویارویی با دشمنان خدا که به سرعت، خود را به میدان رساند که فرصت غسل کردن را هم نیافت.
- ۳- شجاعت بی نظیر حنظله که خود را به فرمانده سپاه دشمن، ابوسفیان، رساند تا او را به قتل برساند.
- ۴- گرمی داشت حنظله توسط خداوند که ملائکه را با ظروف نقره‌ای جهت غسل حنظله فرستاد.
- ۵- معجزه نبوی که شاهد غسل دادن حنظله توسط فرشتگان بود.^۱
- ۶- اثبات این موضوع که کشته شدگان راه خدا، اگر جنب باشند، باید غسل داده شوند.^۲

ح - عبدالله بن عمرو بن حرام رضی الله عنه

عبدالله بن عمرو بن حرام به شرکت در غزوه احد علاقمند بود. وی خطاب به فرزندش، جابر، گفت: برای اطلاع از سرنوشت مسلمانان در مدینه، بر تو واجب نیست که در جنگ شرکت نمایی. به خدا سوگند! اگر از بی‌سرپرست شدن دخترانم نگران نبودم، دوست داشتم در مقابل دیدگانم کشته می‌شدی و افزود: گمان من بر این است که من یکی از کسانی خواهم بود که در ابتدای معرکه کشته می‌شوند و من عزیزتر از تو و رسول خدا، کسی را بعد از خود به جای نمی‌گذارم. قرضه‌هایم را پرداخت کن و تو را نسبت به برادرانت سفارش می‌کنم که با آنان به نیکی رفتار نمایی. آن گاه عبدالله بن عمرو بن حرام رضی الله عنه در رکاب مسلمانان به میدان جنگ آمد و به شهادت رسید. جابر رضی الله عنه در این مورد می‌گوید: با شهادت پدرم در جنگ احد، من چهره‌اش را می‌نگریستم و گریه می‌کردم. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا نهی می‌کردند، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نمی‌فرمود. عمه‌ام نیز گریه می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود: چرا برای فردی گریه می‌کنید که، فرشتگان خدا او را زیر سایه پره‌های خود قرار داده‌اند.^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به جابر فرمود: چرا غمگین و اندوهناک هستی؟ گفت: ای رسول خدا، پدرم به شهادت رسیده است و فرزندان و قرض‌هایی به جای گذاشته

۱- التاریخ الإسلامی، حمیدی، ج ۵، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۲- زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۱۴.

۳- بخاری، شماره ۱۲۴۴.

است. رسول خدا فرمود: آیا تو را بشارت ندهم به آنچه پدرت آن را دریافت نمود؟ جابر گفت: بلی.

رسول خدا فرمود: «خداوند متعال با کسی سخن نگفته است، مگر از پشت پرده». ای جابر، خداوند پدرت را زنده گردانید و به او گفت: بخواه هر چه می خواهی. پدرت گفت: مرا زنده گردان تا بار دوم در راه تو کشته شوم. خداوند فرمود: سنت من اقتضا نمی کند که انسان ها بعد از مردن به دنیا برگردند. پدرت گفت: پس این را به خانواده ام خبر بده^۱.

آن گاه خداوند این آیه را نازل نمود:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾^(۱۶۹)
[آل عمران: ۱۶۹].

«کسانی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده مپندارید؛ زیرا آنها زنده اند و نزد پروردگار خود روزی داده می شوند».

عبدالله بن عمرو بن حرام قبل از جنگ احد، مبشر بن عبدالمنذر را در خواب دید که به او گفت: چند روز دیگر تو به ما خواهی پیوست. گفت: شما کجا هستید؟ گفت: در بهشت هستیم و در هر جایی از آن خواهیم به سیر و سیاحت می پردازیم. گفت: مگر در بدر به شهادت نرسیدی؟ گفت: بلی، اما دوباره زنده شدم. عبدالله این خواب را برای رسول خدا تعریف نمود. آن حضرت فرمود: ای ابا جابر! این خواب تو دلیل شهادت است^۲ و این خبر به وقوع پیوست.

خ - خیشمه ابوسعید

خیشمه پدر سعد که فرزندش در رکاب رسول خدا ﷺ در بدر به شهادت رسیده بود گفت: به خدا سوگند! هرچند به شرکت در جنگ بدر علاقمند بودم، اما نتوانستم در آن شرکت نمایم.

با پسرم قرعه انداختم و قرعه به نام او درآمد و در جنگ شرکت کرد و به شهادت رسید. بعداً پسرم را به زیباترین وضعیت در خواب دیدم که بین باغها و میوه های بهشت تفریح می کرد و می گفت: به ما ملحق شو تا در بهشت با ما همراه باشی؛ چراکه

۱- صحیح ابن ماجه، آلبانی، شماره ۱۹۰.

۲- زاد المعاد، ج ۳، ص ۲۰۸.

آنچه را که خدا به ما وعده داده بود یافتیم. ای رسول خدا! به خدا سوگند! بسیار علاقمندم تا با پسر من در بهشت همراه باشم. با وجود اینکه سن من بالا است و قدرت و توانایی چندانی ندارم، اما ملاقات خدا را دوست دارم. ای پیامبر، دعا کن تا خدا به من شهادت نصیب گرداند و با فرزندم (سعد) در بهشت باشم. پیامبر نیز برای او دعا نمود و او در جنگ احد به شهادت رسید.^۱

د - وهب المزنی و برادرزاده اش ﷺ

وهب بن قابوس مزنی به اتفاق برادرزاده اش، حارث بن عقبه بن قابوس، گوسفندانی را از کوه مزینه آوردند. با ورود به مدینه متوجه این موضوع گردیدند که: مردم در رکاب رسول خدا ﷺ و در دامنه احد برای جنگ با مشرکان خارج گردیده‌اند. وهب و حارث بی‌درنگ خود را به پیامبر ﷺ در دامنه احد رساندند. با مشاهده پیروزی مسلمانان آن دو نیز به جمع‌آوری غنایم به دست آمده از مشرکان پرداختند، که ناگهان خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل با دسته‌ای از سپاهیان مشرک از پشت سر به مسلمانان حمله نمودند و موجب متفرق گرداندن مسلمانان گردیدند در هنگام زد و خورد گروهی از مشرکان از سپاه، فاصله گرفته بودند. رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی در برابر آنها می‌ایستد؟ وهب بن قابوس گفت: ای رسول خدا! من در برابر آنان ایستادگی می‌نمایم و او چنان در برابر آن دسته ایستادگی نمود و به تیراندازی پرداخت که آنان مجبور عقب‌نشینی گردیدند.

گروهی دیگر از مشرکان نیز قصد حمله داشتند. رسول خدا فرمود: چه کسی در برابر این‌ها می‌ایستد؟ مزنی بلند شد و گفت: من در برابر آنان ایستادگی می‌نمایم و چنان در مقابلشان شمشیر کشید که آنان مجبور به فرار شدند. بعد از چند لحظه گروهی دیگر از مشرکان نیز قصد حمله نمودند. باز هم رسول خدا فرمودند: چه کسی با آنها می‌جنگد؟ این بار نیز مزنی اعلام آمادگی نمود. رسول خدا ﷺ او را به بهشت مژده داد. مزنی با خوشحالی به سوی دشمن حرکت نمود و می‌گفت: به خدا سوگند نه پشیمان می‌شوم و نه معامله‌ام را فسخ می‌کنم و چنان شمشیر زد و در عمق سپاه دشمن فرو رفت که انسجام و نظم سپاه دشمن را از بین برد. دعای رسول خدا ﷺ نیز بدرقه راهش بود. آن حضرت می‌فرمود: اللهم ارحمه و او همچنان مشغول بر هم‌زدن

جمع دشمن بود و شمشیر می‌زد و دشمن بر وی کاملاً احاطه نموده بود و سرانجام به شهادت رسید. بعد از اتمام جنگ که زخمهای او را برشمردند، حدود ۲۰ زخم نیزه و شمشیر برداشته بود و همچنین او را مثله کرده بودند. برادرزاده‌اش نیز جنگید تا به شهادت رسید. عمر رضی الله عنه همواره می‌فرمود: محبوب‌ترین مرگ، نزد من مرگی است که مزنی دچار آن گردید^۱.

بلال بن حارث مزنی می‌گوید: در جنگ قادسیه در رکاب سعد بن ابی وقاص بودیم. بعد از پیروزی و تقسیم غنائم، جوانی از آل قابوس از قبیله مزینه زخمی گردید. وقتی که سعد از خواب بیدار شد، نزد وی رفتم. فرمود: بلال هستی. گفتم: آری. گفت: خوش آمدی، چه کسی همراهت است؟ گفتم: مردی است از قبیله من از آل قابوس. سعد، خطاب به جوان همراهم گفت: ای جوان! چه نسبتی با آن مزنی که در جنگ احد شهید شد، داری؟ جوان گفت: برادرزاده‌اش هستم. سعد گفت: خوش آمدی. خداوند، تو را مایه اطمینان خاطر و آرامش مؤمنان گرداند؛ چراکه من از آن مرد خاطره‌ای به یاد دارم که تا به حال از کسی ندیده‌ام. وقتی مشرکان ما را محاصره نموده بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در میان ما بود، دشمن از هر طرف حمله می‌نمود. پیامبر به مسلمانان فرمود: چه کسی مقاومت این گروه را از بین می‌برد؟ هر بار آن مزنی اعلام آمادگی می‌نمود و در برابر آنها می‌ایستاد و آنها را وادار به عقب‌نشینی می‌نمود. لحظات آخر را نیز پیامبر به وی فرمود: برو و تو را به بهشت مزده می‌دهم.

سعد گفت: من در آن روز به دنبال مزنی به راه افتادم و مانند او آرزوی شهادت داشتم. چندین بار به سپاه دشمن حمله نمودیم. دشمن او را به شهادت رسانید. من هم دوست داشتم مانند او به درجه شهادت برسم، اما اجلم هنوز نرسیده بود.

سپس سعد، سهم خود را از غنائم به آن جوان مزنی داد و او را بر دیگران ترجیح داد و فرمود: تو اختیار داری بمانی یا اینکه نزد خانواده‌ات برگردی. آن جوان برگشت و به خانواده‌اش پیوست.

سعد می‌گوید: به خاطر دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار جنازه آن مزنی ایستاد و فرمود: «رضي الله عنك فاني عنك راضي» «خدا از تو راضی باد، من از تو راضی هستم» سپس رسول خدا را دیدم که کنار قبر او روی پاهایش ایستاده است و این در حالی بود که

پاهای آن حضرت زخمی بود و ایستادن برایش دشوار بود. ایشان چادری خطدار بر او کشیدند؛ چادر کوتاه بود. رسول خدا ﷺ دستور داد با مقداری علف پاهایش را بپوشانیم.

این گونه است که با وزیدن نسیم ایمان، در درون انسان تغییر و تحول ایجاد می‌گردد؛ چنانکه وهب مزی و برادرزاده‌اش، گوسفندانشان را در مدینه رها نمودند و به صفوف جهاد با مسلمانان پیوستند؛ آنها آرزوی شهادت داشتند و خدا نیز آنها را به آرزویشان رساند.

حماسه‌ای را که مزی از خود به جای گذاشت، همواره در ذهن اصحاب باقی بود؛ چنانکه سعد بن ابی وقاص بعد از گذشت سیزده سال با شنیدن نام مردی از قبیله مزینه به یاد آن خاطره افتاد و آرزو نمود تا مانند آن مزی به ملاقات پروردگار، نائل می‌گردید.

ذ - عمرو بن جموح رضی الله عنه

عمرو بن جموح از ناحیهٔ پا دچار مشکل بود. او چهار فرزند به نام‌های معاذ، معوذ، خلاد و ابویمن داشت که با دلاورمردی و شجاعت در صحنه‌های جنگ در رکاب رسول خدا ﷺ می‌جنگیدند. قبل از شروع جنگ احد فرزندانش به او گفتند: تو معذور می‌باشی؛ پس بهتر است در خانه بنشینی. عمرو بن جموح نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و گفت: فرزندانم قصد دارند تا مانع شرکت من از جنگ گردند، اما به خدا سوگند! من می‌خواهم با این پای لنگم در بهشت قدم بزنم. پیامبر فرمود: تو را خداوند معذور قرار داده است و جهاد بر تو فرض نیست.

آن گاه رسول خدا ﷺ خطاب به فرزندانش فرمود: بگذارید شرکت کند؛ شاید خداوند او را شهید بگرداند. عمرو بن جموح رهسپار میدان نبرد شد و قبل از حرکت رو به قبله ایستاد و گفت: بارالها! مرا ناامید به خانه‌ام برنگردان. سپس در جنگ شرکت کرد و شهید شد. در آن روز علاوه بر او، برادرزاده و غلام او نیز به شهادت رسیدند و هر سه در یک قبر، دفن گردیدند!

ز - ابو حذیفه بن یمان و ثابت بن وقش رضی الله عنهما

پیامبر اکرم ﷺ بعد از آنکه تصمیم گرفت در جنگ احد شرکت نماید، حذیفه و ثابت بن وقش را برای حفاظت زنان و کودکان در مدینه گذاشت؛ چراکه آنها پیر و مسن بودند.

بعد از آنکه آنان رهسپار جنگ احد گردیدند، آنان به یکدیگر گفتند: از آنجا که اواخر عمرمان فرا رسیده است و شهادت را بر بستر نمودن ترجیح می‌دهیم بنابراین، بهتر است تا شمشیرهای خود را برداریم و به رسول الله ﷺ ملحق شویم؛ چراکه امیدواریم خدا شهادت را نصیبمان گرداند.

آن دو شمشیرهایشان را برداشتند و به میدان معرکه رفتند و کسی هم از آمدنشان خبر نداشت. ثابت بن وقش توسط مشرکان به شهادت رسید و پدر حذیفه هم از ناحیه مشرکان و هم توسط مسلمانان مورد ضربات شمشیر قرار گرفت و به شهادت رسید. حذیفه با مشاهده پدرش فریاد برآورد که دست نگه دارید؛ ولی او قبلاً به شهادت رسیده بود و مسلمانان گفتند: به خدا سوگند! ما او را نشناختیم. حذیفه گفت: خداوند شما را ببخشد و او ارحم الراحمین است. رسول خدا ﷺ نیز خونبهای او را پرداخت نمود و حذیفه آن را در میان مسلمانان صدقه کرد و این عمل او موجب تقویت جایگاه وی نزد مسلمانان و رسول خدا گردید.^۱

این روایت از طرفی بیانگر ایمان عمیقی است که در دل کسانی جای گرفته بود که حتی از شرکت در جهاد معذور بودند، اما با این شرایط، مشتاق شهادت و ملاقات پروردگار بودند و رهسپار میدان نبرد شدند. از طرفی دیگر بیانگر موضعگیری شایسته و مهم و شجاعانه حذیفه است؛ چراکه خونبهای پدرش را در میان مسلمانان تقسیم نمود و برای آنان دعای مغفرت کرد؛ همچنین از جریان فوق، این حکم شرعی استنباط می‌شود که اگر مسلمانان، فردی را به طور غیرعمد و به گمان اینکه کافر است، به قتل رساندند، پرداخت خونبهای او برعهده بیت‌المال می‌باشد.^۲

۱- همان، ج ۳، ص ۲۱۸.

۲- زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۱۸.

س - پذیرش اعمال منوط به اتمام آن است

رویدادهایی که پیش آمد، این اصل مهم را تأیید می‌نماید و اکنون ما به دو رویداد اشاره خواهیم کرد^۱:

۱ × اصیرم رضی الله عنه.

اهیرم فردی بود که هرگاه اسلام را بر وی عرضه می‌کردند، از ایمان آوردن خودداری می‌نمود. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: تلاش قوم و قبیله اهیرم در جهت اسلام آوردن وی بی‌نتیجه ماند تا اینکه جنگ احد فرا رسید.

اصیرم آمد و گفت: سعد بن معاذ کجاست؟ گفتند: در دامنه احد مشغول نبرد است. همچنین از برادرزاده‌ها خویشاوندان خود پرسید؟ گفتند: آنها نیز در جنگ احد شرکت نموده‌اند.

اصیرم وقتی با چنین رویدادی مواجه گردید، تصمیم گرفت تا ایمان بیاورد بنابراین، شمشیر و سرنیزه‌اش را برداشت و لباس جنگی پوشید و سوار بر اسب شد و وارد معرکه گردید. مسلمانان خطاب به او گفتند: صحنه مبارزه را ترک کن، اما در جواب گفت: من مسلمان شده‌ام.

سرانجام بر اثر ضربات دشمن، به شهادت رسید. مسلمانان با مشاهده او را شناختند و از او که رمقهایی بیش نداشت، پرسیدند: آیا برای دفاع از قوم خود، در جنگ شرکت نموده‌ای یا برای دفاع از اسلام؟ گفت: به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌ام و برای جهاد به اینجا آمده‌ام و افزود که دارایی من از آن محمد صلی الله علیه و آله است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از اینکه از ماجرای وی آگاهی یافت، فرمود: «او اهل بهشت است و افزود که عمل اندکی انجام داد و پاداش بزرگی دریافت نمود»^۲. او در حالی به شهادت رسید که حتی یک بار هم نماز نخوانده بود؛ چنانکه ابوهریره می‌گفت: مردی را معرفی نمائید که هیچ نمازی نخوانده و به بهشت نائل گشته است. اگر کسی نمی‌توانست جواب بدهد، می‌گفت: اصیرم بن عبدالأشهل است^۳.

۱- غزوه احد، ابی فارس، ص ۱۱۷.

۲- بخاری، جهاد، شماره ۲۸۰۸.

۳- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۰ - ۱۰۱.

۲- مخیریق (یهودی).

مخیرین با اطلاع از حرکت رسول خدا ﷺ به سمت احد جهت مبارزه با مشرکان به اطرافیان خود گفت: به خدا سوگند! شما می‌دانید که حمایت از محمد وظیفه شما است. آنها گفتند: امروز شبیه است. مخیریق گفت: هیچ تفاوتی میان ایام هفته نیست بنابراین، شمشیر و تجهیزات جنگی خود را برداشت و گفت: اگر کشته شدم، تمام دارائیم از آن محمد است. سپس جنگید تا اینکه کشته شد. رسول خدا ﷺ فرمود: «مخیریق خیر یهود»^۱ «مخیریق، بهترین فرد یهودیان است».

در مورد اسلام آوردن مخیریق نظریات مختلفی وجود دارد. ذهبی در تجرید و ابن حجر در الإصابة از واقعی نقل نموده‌اند که مخیریق مسلمان شد و از دنیا رفت.^۲ سهیلی در کتاب الروض الأنف بر این عقیده است که مخیریق ایمان آورد^۳، اما در مورد روایت فوق باید گفت که رسول خدا فرمود: «خیر یهود» یعنی بهترین فرزند یهود؛ چون یهودیان منسوب به یهود ابن یعقوب هستند.

دکتر عبدالله شقاری در کتاب الیهود فی السنة المطهرة این مسئله را بررسی نموده و به این نتیجه رسیده است که مخیریق ایمان آورد و ایمانش او را وادار نمود تا در کنار مسلمانان قرار گیرد و اموالش را در راه خدا صدقه نماید؛ زیرا از یهودیان با توجه به حرص و آزی که دارند، بعید به نظر می‌رسد که این گونه جان خود را در خطر بیندازند و اموال خود را نیز صدقه نمایند.^۴

ک - انما الأعمال بالنیات

در جنگ احد فردی به نام قزمان که شجاعت بی‌ظیری داشت، در صف مسلمانان بود. وقتی مسلمانان از رشادت وی در حضور رسول خدا ﷺ سخن گفتند، آن حضرت ﷺ فرمود: او دوزخی است. قزمان از آغاز شروع جنگ احد از شرکت در این جنگ عقب مانده بود، اما هنگامی که توسط زنان بنی‌ظفر مورد طعنه قرار گرفت، سرانجام خود را به مسلمانان رسانید و نخستین کسی بود که از مسلمانان مورد اصابت تیر دشمن قرار

۱- مغازی، واقعی، ج ۱، ص ۲۶۳ - سیره، ابن هشام، ج ۳، ص ۹۹.

۲- تجرید اسماء الصحابة، ج ۲، ص ۷۰، الإصابة، ج ۳، ص ۳۹۳.

۳- الروض الأنف، سهیلی، ج ۴، ص ۴۰۸ - ۴۰۹.

۴- الیهود فی السنة المطهرة، ج ۱، ص ۳۰۶.

گرفت. او چون شتری غران بر صف دشمن حمله‌ور شد و هفت الی نه نفر را به هلاکت رساند و خودش نیز زخمی شد. قتاده بن نعمان و بعضی از مسلمانان با مشاهده وی به او گفتند: شهادتت مبارک باد؛ چراکه امروز امتحان سختی پشت سر گذاشتی. گفت: به چه چیز مرا مژده می‌دهید؟ به خدا سوگند! من صرفاً به خاطر قوم خود جنگیدم و اگر به خاطر آنها نبود، در جنگ شرکت نمی‌کردم. آنان این مطلب را به رسول خدا ﷺ انعکاس دادند. فرمود: «انه من أهل النار، ان الله تعالى يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر»^۱. «او دوزخی است، همانا خدا این دین را توسط انسانی فاجر کمک می‌نماید».

از روایت فوق این موضوع استنباط می‌گردد که جهاد در راستای دفاع از قومیت یا به خاطر شهرت و بدون اخلاص از نظر خداوند هیچ ارزشی ندارد و این روایت بیانگر جایگاه و نقش نیت در تمامی اعمال، به ویژه جهاد است.

معجزات پیامبر در جنگ احد

۱- بهبودی چشم قتاده ﷺ

چشم قتاده ﷺ مورد اصابت قرار گرفت و از حدقه درآمد. رسول خدا ﷺ با دست مبارک خود چشم وی را سرجایش برگردانید و چنان بهبود یافت که از چشم دیگر هم بهتر و تیزبین‌تر شد تا آنجا که چشم دیگرش گاهی به درد می‌آمد، اما آن چشمش هرگز به درد نیامد.

روزی فرزندش نزد عمر بن عبدالعزیز رفت، عمر از وی سؤال نمود: شما کی هستید؟ او در جواب گفت:

أنا ابن الذي سألت على الخد عينه فردت بكف المصطفى احسن الرد
 فعاتد كما كانت لاول امرها فيا حسنها عيناً ويا حسن ما خد
 «من فرزند کسی هستم که چشمش بر گونه‌اش افتاده است، سپس با دست مصطفی به بهترین وجه به حالت اولش برگردانیده شد و چه چشم زیبایی شد».

عمر بن عبدالعزیز در جواب او سخنی دارای این مضمون گفت:
 گیرم که پدر تو بود فاضل از فضل پدر، تو را چه حاصل

۱- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۹۹ - غزوه احد دراسة دعوية، ص ۱۱۳.

سپس وی را اکرام نمود و به او جایزه‌ای داد^۱.

۲- هلاک شدن اُبی بن خلف

ابی بن خلف در مکه هرگاه با رسول خدا ﷺ روبرو می‌شد، می‌گفت: من اسبی دارم که هر روز آن را پرورش می‌دهم و روزی تو را در حالیکه سوار بر آن هستم خواهم کشت. رسول خدا فرمود: ان شاء الله من تو را خواهم کشت.

در جنگ احد وقتی که رسول خدا در دره‌ای از دره‌های احد با یارانش نشسته بود، اُبی خود را به وی رساند و گفت: تا تو را نکشم، رهایت نخواهم کرد. همراهان پیامبر گفتند: اجازه بدهید ما کارش را تمام کنیم؟ رسول خدا فرمود: بگذارید بیاید. وقتی که نزدیک شد، پیامبر از حارث بن صمه سرنیزه‌ای گرفت. اطرافیان اُبی به سرعت پراکنده شدند. رسول خدا ﷺ سرنیزه را برگردن او فرود آورد که بر اثر آن از اسب افتاد و در خاک غلطید. اُبی بن خلف با این زخم سطحی نزد یاران خود برگشت و گفت: محمد، مرا کشت. آنها گفتند: تو دچار وحشت شده‌ای؛ زخم چندان عمیق نیست.

ابی بن خلف به قومش گفت: محمد در مکه به من هشدار داده است که تو را می‌کشم. به خدا سوگند! اگر آب دهانش را هم به سوی من بیندازد، من کشته می‌شوم. آنها هنوز به مکه نرسیده بودند که در موضع «سرف»^۲ اُبی بن خلف به هلاکت رسید^۳.

ماجرای فوق بیانگر نمونه بارزی از شجاعت رسول خدا ﷺ است؛ زیرا در حالی که اُبی بن خلف از سر تا نوک پا مسلح و زره‌پوش بود، رسول خدا ﷺ توانستند از شکاف کوچکی بین گردن و پیراهن زرهی‌اش سرنیزه را بگذرانند و گردنش را مورد هدف قرار دهند و این نشانه قدرت و دقت هدفگیری رسول خدا است. از طرفی نیز این ماجرا بیانگر معجزه رسول خدا ﷺ است که در مکه از مرگ اُبی توسط خود خبر داده بود.

نکته دیگر اینکه مشرکان نیز بر صداقت رسول خدا باور داشتند و بر اینکه آنچه پیامبر بگوید، تحقق خواهد یافت نیز اذعان داشتند، اما با این وصف به علت لجاجت و پیروی از خواهشات نفس حاضر به پذیرفتن اسلام نبودند^۴.

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۵.

۲- در شش مایلی مکه واقع است.

۳- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۹۳ - ۹۴.

۴- التاريخ الإسلامي - حمیدی، ج ۵، ص ۶۹.

حسان بن ثابت رضی اللہ عنہ این حادثه را در نظم خویش این گونه بیان کرده است:

لقد ورث الضلالة عن ابيه ابي يوم بارزه الرسول
 أتيت اليه تحمل رم عظم وتوعده وأنت به جهول^۱

«او گمراهی را از پدرش به ارث برده است وقتی که با پیامبر مبارزه نمود. به سوی او با پاره‌ای استخوان می‌آیی و در حالی که جایگاه او را نمی‌شناسی تهدیدش می‌کنی.»

۱- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۹۴.

فصل سوم

رویدادهای بعد از جنگ

گفتگوی ابوسفیان با پیامبر و یارانش

براء رضی الله عنه می‌گوید: ابوسفیان از بالای تپه‌ای به سوی مسلمانان نگاه کرد و گفت: آیا محمد زنده است؟

پیامبر فرمود: جواب او را ندهید. دوباره پرسید: آیا ابن ابی قحافه زنده است؟ پیامبر فرمود: جوابش را ندهید. دوباره سؤال نمود: آیا ابن خطاب زنده است؟ بعد از آن خودش گفت: معلوم می‌شود همه کشته شده‌اند؛ چراکه اگر زنده می‌بودند، پاسخ می‌دادند.

عمر رضی الله عنه که تاب و تحمل او تمام شده بود، فرمود: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا! خداوند این‌ها را جهت رسوایی تو زنده نگه داشته است.

ابوسفیان گفت: زنده باد «هبل».

پیامبر از یاران و اصحابش خواست تا در جوابش بگویند: الله أعلى و أجل «خدا از همه بالاتر و بزرگ‌تر است».

ابوسفیان گفت: لنا العزى و لالعزى لكم «بت عزا از آن ماست و شما از آن محروم هستید».

پیامبر فرمود جوابش را بدهید! اصحاب گفتند: چه بگوئیم؟

فرمود بگوئید: الله مولانا ولا مولى لكم «خدا مولای ما است و شما مولا ندارید».

ابوسفیان گفت: امروز انتقام کشته‌شدگان بدر را از شما خواهیم گرفت؛ چراکه نتیجه جنگ یا پیروزی و یا شکست است. و افزود که کشته‌شدگان شما به دستور من مثله نگردیده‌اند، اما ناراحت هم نیستم^۱.

در روایتی دیگر نیز آمده است که عمر گفت: «کشته‌شدگان ما و شما هرگز برابر نیستند، جایگاه کشته‌شدگان ما بهشت و جایگاه کشته‌شدگان شما دوزخ می‌باشد»^۱.
از سئوالات ابوسفیان در مورد پیامبر، ابوبکر و عمر چنین برمی‌آید که مشرکان به خوبی به نقش این افراد در پایداری اسلام و استوار بودن اساس و نظام دولت اسلام اطلاع داشتند و ظاهراً معتقد بودند با مرگ این افراد اسلام سیر نزولی خود را طی خواهد نمود.

علل سکوت پیامبر اکرم ﷺ در مقابل سخنان ابوسفیان نیز این بود که وی را غافلگیر نمایند به این صورت که ابتداء به وی جواب ندادند و خواستند وی به اوج غرور و تکبر خود برسد و سپس ناگهان وی را از حقیقت ماجرا با شجاعت تمام مطلع ساختند.

ابن قیم در مورد این ماجرا می‌گوید: رسول خدا ﷺ زمانی به اصحاب و یارانش دستور داد تا درصدد مقابله با ابوسفیان برآیند که ابوسفیان نسبت به خدایان باطل خویش به اوج غرور و افتخار رسید؛ چراکه با این عمل، عظمت توحید و عزت مسلمانان نمایان گردد و ثابت شود که خداوند متعال مغلوب نمی‌شود و سپاه خداوند نیز همواره پیروز خواهند بود.

سؤال مهم در عملکرد پیامبر با ابوسفیان این است که چرا هنگامی که ابوسفیان از زنده بودن پیامبر و ابوبکر و عمر سؤال نمود، رسول خدا اجازه مقابله اصحاب را با او صادر ننمود؟ علت این امور را می‌توان این‌گونه بیان نمود که خشم و غضب مسلمانان هنوز فروکش نکرده بود و زخم‌هایشان تازه بود، اما هنگامی که ابوسفیان از حد تجاوز نمود و خطاب به سپاهیان گفت: مسلمانان را به شکستی عظیم دچار نموده‌اید، عمر ﷺ نتوانست خود را کنترل نماید و گفت: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا!!

واکنش عمر ﷺ علاوه بر اینکه بیانگر شجاعت ایشان در آن شرایط سخت بود، برای مشرکان نیز آزاردهنده بود و حکایت از آن داشت که سپاه مسلمانان، ضعیف و سست نشده است و خداوند متعال نیز دشمنان را توسط مؤمنان خوار و زبون می‌گرداند.

مهم آنکه زنده بودن این سه نفر، بعد از اینکه ابوسفیان و قوم او تصور نابودی آنها را داشتند، در تضعیف روحیه دشمن اثراتی عمیق‌تر از آن گذاشت که در ابتدا به سئوالات او پاسخ داده می‌شد.

ابوسفیان تمام تلاش خویش را در جهت تضعیف نمودن سپاه اسلام به کار بست و خبر نابودی پیامبر و یارانش را به سپاه خویش اعلام می نمود و رسول خدا ﷺ نیز صبر می کرد تا اینکه عمرؓ در برابر ابوسفیان قد علم نمود و پاسخش را داد. سکوت پاسخ ندادن در مرحله اولیه و پاسخ دادن در مرحله دوم بهترین گزینه‌ای بود که عمرؓ در برابر ابوسفیان اتخاذ نموده بود؛ چراکه پاسخ ندادن به ابوسفیان در ابتدا نوعی تحقیر و اهانت به وی بود، اما هنگامی که تصور نمود پیامبر و نیروهای اصلی سپاه اسلام کشته شده‌اند، بسیار مغرور و متکبر گردید که در آن شرایط، جواب‌دادنش بزرگ‌ترین اهانت و تحقیر به وی محسوب می گردید. بنابراین، پاسخ دادن عمر مخالف با دستور رسول خدا نبود. آخر الامر اینکه گزینه‌ای بهتر از سکوت نخست و پاسخ‌دادن در مرحله بعدی وجود نداشت.^۱

بازدید رسول خدا ﷺ از وضعیت شهدا

بعد از اینکه ابوسفیان و سپاهش میدان جنگ را ترک نمودند، رسول خدا ﷺ به بررسی یارانش پرداخت. بعد از اینکه تعدادی از آنان از جمله: حمزه، مصعب، حنظله، سعد بن ربیع و دیگران را مشاهده نمود، فرمود: من بر این‌ها گواه هستم. کسی در راه خدا زخمی نمی‌شود، مگر اینکه روز قیامت چنان حشر می‌شود که زخمش رنگ خون و بوی آن، بوی مشک دارد؛ بس هر کدام بیشتر قرآن حفظ دارد، ابتدا او را در قبر بگذارید.^۲

جابر بن عبدالله می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ هر دو نفر از شهدای احد را با هم در یک چادر می‌گذاشت؛ سپس سؤال می‌نمود: کدام یک بیشتر قرآن حفظ کرده است؟ اگر به یکی اشاره می‌شد، آن را در لحد مقدم می‌نمود و می‌فرمود: من روز قیامت بر این‌ها گواه هستم و دستور داد تا با خونشان دفن شوند و علاوه بر آن نه بر آنها نماز خواند و نه آنان را غسل داد»^۳.

پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا شهدای احد در مکان‌هایی که به شهادت رسیده‌اند، دفن شوند و کسانی که نیز به مدینه انتقال داده شده بودند، برگردانیده شوند.^۴

۱- زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۰۲-۲۰۳.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۹.

۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۳۰۷۹.

۴- سنن نسائی، به شرح سیوطی و حاشیه سندی، کتاب الجنائز، باب این بدفن الشهید؟ ج ۴، ص

رسول خدا ﷺ وقتی حمزه بن عبدالمطلب را با وضعیت مثله نمودن، مشاهده نمود، چنان گریست که نزدیک بود از حال برود و فرمود: «اگر صفیه غمگین نمی شد و این عمل من برای آیندگان سنت قرار نمی گرفت، جسد حمزه را رها می نمودم تا پرندگان و درندگان از آن استفاده نمایند و چنانچه خداوند مرا بر قریش مسلط بگرداند، ۳۰ نفر از آنان را مثله خواهم نمود».

مسلمانان نیز با مشاهده غم و اندوه پیامبر به خاطر از دست دادن عمویش گفتند: اگر برقریش دست یابیم، چنان آنها را مثله خواهیم کرد که هرگز عرب نظیر آن را مشاهده نکرده باشند^۱.

آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ﴿۱۲۶﴾﴾
[النحل: ۱۲۶].

«اگر انتقام گرفتید، چنان انتقام بگیرید که با شما معامله شده است و اگر صبر نمایید، برای صابران بهتر است».

در این غزوه نیز مشرکان به اعمال وحشیانه‌ای اقدام نمودند و شکم بسیاری از شهدا را پاره و بینیها، گوش‌ها و آلات تناسلی آنان را قطع کرده بودند^۲. با این وجود رسول خدا و یارانش صبر نمودند و تعالیم قرآنی را پذیرفتند و رسول خدا ضمن اینکه صبر و گذشت نمود، کفاره سوگند خود را ادا نمود و از مثله کردن نهی کرد.

ابن اسحاق با استناد به روایت سمره بن جندب از وی چنین نقل می‌نماید: «رسول خدا ﷺ در تمامی اوقات، ما را به صدقه‌دادن توصیه و از مثله نمودن نهی می‌نمود»^۳.

دعای پیامبر در غزوه احد

رسول خدا ﷺ نماز ظهر را به جهت خون زیادی که از بدنش بیرون آمده بود، نشسته خواند و یارانش نیز نشسته به وی اقتدا نمودند. بعد از ادای نماز، رسول خدا ﷺ جهت دعا و حمد و ثنا به دلیل مصیبتی که به آن دچار گردیده بودند، به درگاه خداوند متعال

روی آورد و به یارانش گفت: «صف‌هایتان را راست بگیرید تا ثناء خدا را به جای آورم.» آنان پشت سر رسول خدا صف بستند و پیامبر دعا‌های ذیل را که بیانگر عمق ایمانش می‌باشد، به درگاه خداوند عرضه داشت^۱:

«اللهم لك الحمد كله، اللهم لا قابض لما بسطت، و لا باسط لما قبضت، و لا هادي لما أضللت، و لا مضل لمن هديت، و لما معطي لا منعت، و لا مانع لما أعطيت، و لا مقرب لما باعدت، و لا مبعد لما قربت، اللهم ابسط علينا من بركاتك و رحمتك و فضلك و رزقك، اللهم إني أسألك النعيم المقيم الذي لا يحول و لا يزول، اللهم اني أسألك النعيم يوم الغلبة و الأمن يوم الخوف، اللهم عائد بك من شر ما أعطيتنا و شر ما منعت. اللهم حبب إلينا الإيمان و زينه في قلوبنا و كرهه إلينا الكفر و الفسوق و العصيان و اجعلنا من الراشدين. اللهم توفنا مسلمين و أحينا مسلمين و ألحقنا بالصالحين غير خزايا و لا نادمين و لا مفتونين، اللهم قاتل الكفرة الذين يكذبون رسلك، و يصدون عن سبيلك، و اجعل عليهم رجزك و عذابك، اللهم قاتل الكفرة الذين اتوا الكتاب إله الخلق»^۲. رسول خدا بعد از آن به مدینه برگشت^۳. عملکرد پیامبر اکرم ﷺ بیانگر امر مهمی بود که ایشان درصدد آن بود که آن را به امتش تعلیم دهد تا آنها نصرت و توفیق را از خداوند بخواهند و بدانند که دعا در شرایط پیروزی و شکست امری ضروری و حتمی است و دعا علاوه بر آنکه مغز عبادت است از مهم‌ترین ابزار جهت دفع نابسامانیها و دست‌یافتن به مقاصد عالی است و دعا، وسیله‌ای است که انسان را با خالقش مرتبط می‌گرداند و در نتیجه بر چنین فردی آرامش، سکون و ثبات نازل شده و خداوند وی را از قوت روحی فوق‌العاده زیادی بهره‌مند می‌گرداند و این فرد قله‌های معنویت را می‌پیماید.

رسول خدا ﷺ در پایان جنگ با ابهت تمام، مسلمانان را در صفوف منظمی قرار داد تا با خدای خود راز و نیاز نماید. این موضعگیری مهمی است که حکایت از ایمان عمیق دارد و از عبودیت کامل در برابر رب العالمین پرده برمی‌دارد. یقیناً این امر از

۱- السيرة النبوية، ابی شهبه، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.

۳- السيرة النبوية الصحيحة، ج ۲، ص ۳۹۴.

مهم‌ترین صحنه‌های عبودیت است که مقام عابد و معبود در آن تجلی پیدا می‌نماید.^۱

بررسی وضعیت و جهت گیری دشمن

رسول خدا ﷺ بعد از اینکه مشرکان، صحنه جنگ را ترک کردند، علی ﷺ را جهت بررسی وضعیت دشمن به تعقیبشان فرستاد و فرمود: دشمن را تعقیب کن که درصدد انجام چه امری هستند و چه هدفی را دنبال می‌نمایند. اگر اسبها را مهار کرده و بر شتران سوار شده‌اند، بیانگر این است که آنان قصد مکه را دارند و اگر بر اسبها سوار شده‌اند و شتران را می‌رانند، اراده مدینه را دارند و به خدا سوگند اگر اراده حمله به مدینه را داشته باشند در برابرشان خواهم ایستاد.

علی می‌گوید: من به تعقیب آنان پرداختم و دیدم که اسبها را مهار کرده و شتران را سوار شده‌اند و به سوی مکه حرکت نموده‌اند.^۲ علی ﷺ برگشت و این خبر را به پیامبر ﷺ رساند.

ماجرای فوق بیانگر نکات و درسهای آموزنده‌ای است: نخست آگاهی پیامبر و مراقبت دقیقش نسبت به تحرکات دشمن و قدرت فوق‌العاده‌اش در سنجش امور و از همه مهم‌تر قدرت عالی معنوی وی که اگر اراده مدینه را داشته باشند، به مبارزه آنها خواهد پرداخت. نکته دیگری که در این ماجرا نهفته است، اعتماد پیامبر به علی ﷺ و همین طور شجاعت علی است که در این شرایط حساس اگر دشمن به وجود وی پی می‌برد، قطعاً در کشتنش درنگ نمی‌کردند.^۳

رسول خدا ﷺ بعد از پایان جنگ، همچنان در میدان جنگ باقی ماند و به بررسی وضعیت زخمیان و شهدا پرداخت و دستور دفن شهدا را صادر نمود. به ثنا و ستایش پروردگارش پرداخت و علی را جهت بررسی وضعیت دشمن به تعقیب آنها فرستاد. تمام این امور بدان جهت انجام گرفت تا رسول خدا ﷺ از این طریق، پیروزی‌ای که در این غزوه مسلمانان به آن نائل شده بودند، حفظ نماید و این یکی از سنن الهی در جنگ است. خداوند متعال عوامل پیروزی و شکست را بیان نموده است که هرکس، عوامل پیروزی را مورد استفاده قرار دهد و صادقانه بر خدا توکل نماید، خدا او را پیروز

۱- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینة، محمد فیض‌الله، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۴۱.

۳- غزوه احد، ابی‌فارس، ص ۹۵-۹۶.

می گردانند. و خداوند می فرماید:

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ [الفتح: ۲۳].

«این سنت خدا است که قبلاً هم گذشته و (در آینده) شما سنت خدا را غیر قابل تغییر خواهید دید».

غزوه حمراء الأسد

در بعضی روایات آمده است که رسول خدا ﷺ همچنان به تعقیب اخبار مشرکان بعد از اینکه به مکه رسیدند، پرداخت و از این سخن ابوسفیان که سپاهیان را سرزنش کرده بود که چرا کار محمد و یارانش را یکسره نکرده‌اید، اطلاع یافت.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: زمانی که ابوسفیان با یارانش در بازگشت از احد به «روحاء»^۱ رسیدند، ابوسفیان گفت: نه محمد را کشتید و نه زنانشان را اسیر کردید.

این سخن ابوسفیان به رسول خدا ﷺ رسید و این بیانگر آن است که آن حضرت بعد از جنگ همچنان پیگیر احوال دشمن بود.^۲

پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از اینکه قریش قصد بازگشت به مدینه را دارند، با افرادی که در جنگ احد شرکت کرده بودند، به تعقیب دشمن پرداخت و تا حمراء الأسد آنان را تعقیب نمود.

ابن اسحاق می‌گوید: غزوه احد، روز شنبه نیمه‌های شوال به وقوع پیوست و روز بعد، رسول خدا ﷺ اعلان نمودند که اراده تعقیب دشمن را دارد و صرفاً کسانی می‌توانند شرکت کنند که در جنگ احد حضور داشته‌اند. جابر بن عبدالله که در جنگ احد شرکت نکرده بود، اما با اجازه پیامبر توانست شرکت کند. اقدام پیامبر اکرم ﷺ در جهت حرکت به این غزوه، به خاطر تهدید دشمن و اینکه بدانند که مسلمانان ضعیف نگردیده‌اند.^۳

یاران پیامبر اکرم ﷺ نیز به ندای جهاد لبیک گفتند و حتی مجروحان نیز آماده شدند. فردی از بنی عبدالمطلب می‌گوید: من و برادرم در غزوه احد شرکت نمودیم و هر دو زخمی شده بودیم. وقتی که منادی رسول خدا، تعقیب دشمن را اعلام نمود، ما به

۱- «روحاء» در مسیر مدینه به مکه در ۷۳ کیلومتری واقع شده است.

۲- مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۶، ص ۱۲۱.

۳- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۵۰.

یکدیگر گفتیم چگونه امکان دارد از شرکت در رکاب رسول خدا محروم شویم. به خدا سوگند! ما حیوانی جهت سوارشدن نداشتیم و هر دو به شدت زخمی بودیم، اما برای جنگ خارج شدیم و من زخم نسبت به برادرم سبک تر بود. هرگاه او توان راه رفتن را نداشت، من او را به دوش می‌گرفتم و بدین صورت همگام با دیگر مسلمانان پیش رفتیم.^۱

رسول خدا، راه حمراء الأُسد را در پیش گرفت و در آنجا سه شبانه روز اقامت گزید و دشمن را به مبارزه طلبید، اما آنها جرأت نکردند تا با مسلمانان روبرو شوند. پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا برای کثرت نشان دادن مسلمانان در نقاط مختلف آتش روشن کنند؛ چنانکه در پانصد نقطه آتش روشن نمودند.^۲

معبد بن ابی معبد خزاعی نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد. پیامبر اکرم ﷺ به وی دستور داد تا خود را به ابوسفیان برساند و او را تهدید نماید. معبد در روجاء به ابوسفیان رسید و ابوسفیان، از اسلام آوردنش خبر نداشت. ابوسفیان از وی سؤال نمود: چه خبرداری؟ معبد گفت: محمد و یارانش در این صددند تا علیه شما قیام نمایند و در سپاهی بی‌نظیر حرکت نموده‌اند و کسانی که در جنگ احد شرکت نکرده بودند، نیز به آنها پیوسته‌اند. ابوسفیان گفت: باید چه اقدامی انجام دهیم؟ معبد گفت: به نظر من تا پیشقراولان سپاه اسلام از پشت این تپه به شما حمله نکرده‌اند، این جا را ترک نمایید.^۳

ابوسفیان گفت: ما تصمیم قطعی گرفته‌ایم تا کار آنها را یکسره کنیم. معبد گفت: من تو را از این عمل باز می‌دارم و به خدا سوگند! دیدن سپاه، مرا به سرودن این ابیات واداشت:

کادت تهد من الاصوات راحلتی	اذ سالت الارض بالجرود الالبابیل
تردی بأسدکرام لاتنابله	عنداللقاء ولا میل معازیل
فظلت عدوا اظن الارض مائلة	لما سمو برئیس غیر مخذول
فقلت: ویل ابن حرب من لقائکم	اذا تغطمط البطعاء بالجلیل
الی نذیرٌ لاهل البسل ضاحیه	لکل ذی أُرْبَةٍ منهم ومعقول

۱- همان.

۲- غزوه احد، ابی فارس، ص ۱۴۴ به نقل از الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۴۳.

۳- زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۴۵.

من جيش احمد و خش قنابله و ليس يوصف ما انذرت بالقييل^۱
 «از آن همه انسان و سروصدهایشان نزدیک بود، مرکب من بانگ برآورد...
 سیل عظیم شیرمردانی بود که هنگام رویارویی، بی اسلحه و ترسو نیستند و از بذل
 هیچ چیزی دریغ نمی‌ورزند...»

زمین هم به فرمان آنها است؛ چون فرماندهی شکست‌ناپذیر دارند... با خود گفتم
 وای به حال کسانی که قصد جنگ علیه او را دارند...
 من هر آن کسی را که ذره‌ای عقل و شعور دارد، از سپاه محمد، بیم می‌دهم.
 سپاهی که با زبان نمی‌توان حقیقت آن را بیان داشت».

این اشعار باعث شد تا ابوسفیان و همراهانش منصرف شوند؛ البته ابوسفیان
 خواست با راه انداختن جنگی روانی، این شکست و فرار خود را مخفی بدارد، به همین
 منظور نامه‌ای با کاروان عبدالقیس که به قصد تجارت عازم مدینه بود، به رسول خدا
 فرستاد و در آن نامه متذکر شد که ابوسفیان و سپاهش تصمیم قطعی دارند تا به
 منظور ریشه‌کن کردن مسلمانان به مدینه حمله نمایند. ابوسفیان به کاروان مزبور
 وعده داد هرگاه در بازار عکاظ به مکه باز گشتند، به آنها کشمش بدهد.

کاروان فوق در حمراء الأسد با رسول خدا و مسلمانان ملاقات نمود و پیام ابوسفیان
 را به آنها رساند. پیامبر و یارانش در جواب گفتند: «حسبنا الله ونعم الوكيل»^۲.

مسلمانان همچنان در اردوگاه خود باقی ماندند، اما قریش، از معرکه گریختند.
 مسلمانان بعد از اینکه مشرکان از معرکه گریختند، با روحیه‌ای قوی که طعم
 شکست و نتیجه سستی را زدوده بودند، با عزت و غرور تمام وارد مدینه شدند و
 پیروزی مشرکان را به شکست تبدیل نمودند و شادمانی منافقان و یهود مدینه را خنثی
 کردند. قرآن نیز به این جنگ سرد، اشاره نموده و قسمت‌هایی از آن را ذکر کرده
 است^۳؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ
 وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^(۱۷۲) قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۵۱.

۲- تاریخ الإسلام، ذهبی - مغازی، ص ۲۲۶.

۳- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینه، ص ۱۴۲.

فَزَادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱۷۲﴾ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۳﴾ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۷۴﴾ [آل عمران: ۱۷۲-۱۷۵].

«کسانی که به دعوت خدا و رسول بعد از اینکه زخمی شده بودند، لبیک گفتند، برای محسنین و پرهیزکاران آنها پاداش بزرگ است. کسانی که مردم به آنها گفتند: دشمنانتان برای شما صف‌آزایی نموده‌اند، از آنها بترسید. بعد از این خبر، ایمان آنها افزوده شد و گفتند: خداوند برای ما کافی است و او بهترین کارساز است. آنها با فضل و نعمت الهی برگشتند، بدون اینکه دچار شکستی بشوند. رضایت الهی را دنبال کردند و خداوند دارای فضل بزرگ است. این شیطان است که از دوستانش می‌ترساند؛ از آنها نترسید، از من بترسید اگر ایمان دارید».

قبل از بازگشت پیامبر به مدینه، شاعری به نام ابوعزه جمحی به اسارت مسلمانان درآمد. او قبلاً در جنگ بدر اسیر شده بود و پیامبر وی را مشروط بر اینکه علیه مسلمانان شمشیر نکشد، آزاد نمود، اما او بار دوم در احد نیز در برابر مسلمانان ایستاد و دستگیر شد. این بار هم از رسول خدا خواست تا وی را ببخشد. پیامبر فرمود: به خدا سوگند هرگز دوباره به تو فرصت داده نخواهد شد تا در مکه با غرور بگویی: محمد را دو بار فریب دادم؛ مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.

این عمل رسول خدا ﷺ نوعی سیاست شرعی بود؛ زیرا این شاعر از مفسدان فی الارض و داعیان فتنه بود که آزادی وی می‌شد تا بار دیگر علیه مسلمانان اقدام نماید و غیر از ابوعزه کسی دیگر از مشرکان به اسارت مسلمانان درنیامد.^۱ براساس آیات قرآنی در جنگ احد هفتاد تن از مسلمانان به شهادت رسیدند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿أَوْلَمَّا أَصَبْتُمْ مُمْسِبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا فُلْتُمْ أَلَىٰ هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۶۵﴾ [آل عمران: ۱۶۵].

«آیا هنگامی که به مصیبتی دچار شده‌اید و حالا که پیروزی مضاعفی کسب نموده‌اید، می‌گویید این شکست از کجاست؟ بگو: از جانب خود شما است و خداوند بر هر چیز قادر است».

شأن نزول آیه فوق جهت تسلی مسلمانان به خاطر شهادت عزیزانشان در احد می‌باشد.

ابن عطیه می‌گوید: در جنگ احد هفتاد تن از مسلمانان توسط مشرکان به شهادت رسیده بودند همان‌گونه که مسلمانان در جنگ بدر هفتاد تن از مشرکان را کشته و هفتاد تن را نیز اسیر کرده بودند^۱. تعداد کشته‌شدگان مشرکان در روز احد نیز بیست و دو تن بود^۲.

اهدافی که رسول خدا ﷺ در تعقیب مشرکان به سوی حمراء الأسد دنبال می‌نمود، عبارت بودند از:

- ۱- کسانی که در احد شرکت داشتند، احساس شکست ننمایند.
- ۲- خاطرنشان ساختن این موضوع به دشمن که مسلمانان در هر حال به ندای خدا و پیامبر پاسخ مثبت خواهند داد.
- ۳- جرأت‌دادن به صحابه در مبارزه با دشمن.
- ۴- یادآوری این موضوع به دشمن که شکست در جنگ احد، آزمایش و حکمت الهی بوده است و گرنه آنها قوی بودند و این شکستها بر روحیه قوی آنان تأثیری نخواهد گذاشت^۳.

حرکت رسول خدا ﷺ به سوی حمراء الأسد، بیانگر اهمیت استفاده از جنگ روانی است تا از این طریق بتوانند بر روحیه دشمن، ضربه‌ای وارد نمود؛ به همین دلیل سپاه اسلام سه شبانه‌روز در حمراء الأسد اقامت گزید و به دستور رسول خدا در نقاط مختلف، آتش روشن نمودند تا دشمن تصور کند که تعداد مسلمانان چندین برابر شده است؛ چنانکه آنها چنین تصور نمودند و از معرکه گریختند^۴.

ابن سعد می‌گوید: «پیامبر به اتفاق یارانش به حمراء الأسد رسید. مسلمانان در آن شب در پانصد نقطهٔ مختلف آتش روشن کردند. خبر لشکرکشی مسلمانان در همه جا پیچید و از این طریق دشمنانشان شکست خوردند»^۵.

۱- المحرر الوجیز، ابن عطیه، ج ۳، ص ۴۱۱.

۲- مرویات غزوه احد، باکری، ص ۳۶۷ - ۳۶۹.

۳- فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۵۱۹.

۴- غزوه احد، ابی‌فارس، ص ۵۱.

۵- الطبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۴۹.

مشارکت زنان مسلمان در جنگ احد

جنگ احد، اولین غزوه‌ای بود که زنان مسلمان در آن شرکت نمودند. زنان، نقش مهمی در آبدادن مجاهدان و پانسمان زخمیان داشتند. در این جنگ، شجاعت و صداقت ایمان زنان مسلمان بروز نمود. آنها هر چند به قصد آبدادن تشنه‌کامان و مداوای زخمیان شرکت کرده بودند، اما برخی جهت دفاع از رسول خدا ﷺ در برابر ضربات سهمگین دشمن نیز ایستادگی نمودند.

زنانی که در احد شرکت نمودند عبارتند از: ام‌المؤمنین، عایشه، ام‌عمار، حمه بنت جحش الأسدیة، ام‌سلیط، ام‌سلیم و تعدادی از زنان انصار^۱.

ثعلبه بن ابی مالک رضی الله عنه می‌گوید: «روزی عمر رضی الله عنه چادرهایی بین زنان مدینه تقسیم نمود. در پایان، یک چادر خوب باقی ماند. برخی از حاضران گفتند: این چادر را به دختر رسول الله (یعنی ام‌کلثوم که دختر علی و همسر عمر بود، بده) عمر گفت: ام‌سلیط انصاری که با پیامبر بیعت نموده است، حق تقدم دارد. او در جنگ، مسئولیت حمل آب برای مجاهدان را برعهده داشت^۲.

الف - آبدادن مجاهدان

انس رضی الله عنه می‌گوید: روز احد، افراد از اطراف پیامبر پراکنده شدند. در آن روز عایشه بنت ابی بکر و ام‌سلیم را دیدم که مشک‌ها را آب می‌کردند و به پشت می‌گذاشتند و با سرعت خود را به مجاهدان می‌رساندند و دوباره باز می‌گشتند و این عمل را چندین بار تکرار کردند^۳.

کعب بن مالک می‌گوید: در روز احد، عایشه و ام‌سلیم بنت سلمان را دیدم که مشک‌های آب را به پشت حمل می‌کردند و حمه بنت جحش به تشنگان آب می‌داد و زخمیان را مداوا می‌نمود. ام‌ایمن نیز به مجروحان آب می‌داد^۴.

۱- مسلم، کتاب الجهاد، باب غزوة النساء، شماره ۱۷۷۹.

۲- بخاری، کتاب المغازی شماره ۴۰۷۱.

۳- بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوة النساء، شماره ۲۸۸۰.

۴- المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۴۹.

ب - مداوا و رسیدگی به مجروحان

از انس بن مالک روایت است که رسول خدا ﷺ در غزوات، ام‌سلیم و تعدادی از زنان انصار را با خود می‌برد و آنها به مداوای مجروحان و آب‌دادن تشنگان می‌پرداختند.^۱ عبدالرزاق از زهری چنین روایت می‌نماید: «زنان، در صحنه‌های جنگ در رکاب رسول خدا ﷺ حضور داشتند و مجروحان را مداوا می‌نمود و به مجاهدان نیز آب می‌دادند»^۲.

ربیع بنت معوذ می‌گوید: ما همراه رسول خدا در جنگ شرکت داشتیم و مجاهدان را آب می‌دادیم و مجروحان را مداوا می‌نمودیم و شهدا را به مدینه می‌رساندیم و در روایتی می‌گوید: ما در جنگ شرکت داشتیم. به مجاهدان آب می‌دادیم و به آنان خدمت می‌نمودیم و زخمیان و کشته‌شدگان را به مدینه می‌رساندیم.^۳

ابی حازم می‌گوید: از سهل بن سعد که از زخم رسول خدا مورد سؤال قرار گرفت، شنیدم که می‌گفت: به خدا سوگند من دقیقاً کسی را که زخم رسول خدا را شستشو می‌داد و کسی که آب می‌ریخت و داروئی را که ایشان را با آن معالجه کردند، به یاد دارم و افزود که فاطمه، زخم را می‌شست و علی آب می‌ریخت و چون خون متوقف نمی‌گردید، فاطمه قطعه حصیری برداشت و آن را سوزاند و بر زخم رسول خدا گذاشت تا اینکه خون متوقف گردید.^۴

ج - دفاع از اسلام و پیامبر خدا با شمشیر

در جنگ احد غیر از ام‌عمار، نسیمه مازنی، کسی دیگر از زنان وارد کارزار نگردید. حمزه بن سعید از مادر بزرگش که خود در جنگ احد برای آب‌دادن مجاهدان شرکت داشت، چنین نقل می‌کند: از پیامبر شنیدم که می‌گفت: امروز عملکرد ام‌عمار، از فلانی و فلانی (تعدادی از مردان) بهتر بود. او در آن روز با شدت تمام در حالی که کمرش را بسته بود، می‌جنگید. او در آن روز سیزده زخم برداشت. من در هنگام وفاتش از کسانی بودم که در غسل وی شرکت داشتم؛ بدنش سیزده زخم برداشته بود.

۱- مسلم، کتاب الجهاد و السیر، غزوة النساء، شماره ۱۷۷۹.

۲- البخاری، فتح الباری، ابن حجر، ج ۶، ص ۹۲، شماره ۲۸۸۰.

۳- بخاری، کتاب الجهاد و السیر، شماره ۲۸۸۲، ۲۸۸۳.

۴- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۰۷۵.

مادربزرگ حمزه می‌گوید: من در جنگ احد شاهد ضربهٔ ابن‌قمئه بر شانهٔ ام‌عمارہ بود و آن عمیق‌ترین زخمش بود که تا یک سال آن را مداوا می‌نمود.

بعد از اتمام جنگ، پیامبر از مسلمانان خواست تا به سوی حمراء‌الأسد حرکت کنند. ام‌عمارہ نیز لباسهایش را پوشید، اما شدت زخم و خونریزی او مانع حرکت وی گردید و در آن شب تا صبح به پانسمان زخمهای او مشغول بودیم.

پیامبر اکرم ﷺ بعد از بازگشت از حمراء‌الأسد، هنوز به خانه نرسیده بود که برادر ام‌عمارہ، عبدالله بن کعب مازنی، را جهت اطلاع از احوالش نزد وی فرستاد.^۱ او خبر سلامتی خواهرش را به پیامبر رساند و ایشان خوشحال شدند.^۲

استاد حسین باکری در مورد شرکت ام‌عمارہ در جنگ می‌گوید: در مورد مشارکت زنان با مردان در جنگ احد شرکت ام‌عمارہ قطعی است، اما شرکت سایر زنان را نمی‌توان حتمی دانست و مشارکت ام‌عمارہ نیز اضطراری بود؛ زیرا وی در شرایطی پیامبر را مشاهده نمود که تمام اطرافیانش پراکنده شده بودند و این شرایط اقتضا می‌نمود که آن شیرزن، به دفاع از رسول خدا ﷺ بپردازد.^۳

دکتر اکرم ضیاء عمری دربارهٔ مشارکت زنان در جنگ احد می‌گوید: براساس روایات، استفاده از حضور زنان جهت مداوا و خدمت به مجروحان در شرایط خاص جائز است؛ مشروط بر اینکه احتمال بروز فتنه نباشد و با صیانت و حجاب لازم شرکت نمایند و اگر چنانچه از طرف دشمن مورد تعرض قرار گرفتند، جایز است از خویش دفاع نمایند؛ اگرچه جهاد فقط بر مردان فرض است، اما در صورت تهاجم دشمن به دیار مسلمانان، جهاد بر تمامی ساکنان آن دیار فرض می‌شود.^۴

استاد محمد احمد باشمیل می‌گوید: جنگ احد، اولین جنگ در اسلام بود که زنان مسلمان در آن شرکت داشتند و با مشرکان به مبارزه پرداختند؛ البته تنها یک زن در نبرد شرکت نمود و به دفاع از پیامبر پرداخت. از طرفی نیز این امر به اثبات است که زن مزبور به قصد جنگ شرکت نکرده بود و مانند مردان مسلح نبود. هدف اصلی وی از شرکت در جنگ، مشاهده وضعیت مسلمانان از نزدیک و در صورت لزوم مساعدت

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲- المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.

۳- مرویات غزوه احد، ص ۲۵۴.

۴- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۳۹۱.

مسلمانان در مداوا و آبدادن زخمیان بود و از طرفی نیز این زن از نظر سنی دوران جوانی را گذرانیده بود و شوهر و دو تا از فرزندانش نیز در جنگ شرکت داشتند. برخوردار بودن ام‌عمار از چنین خصوصیتی، بر اثر تربیت دینی و اخلاقی‌ای بود که ام‌عمار از آن برخوردار بود که به هیچ‌وجه زنان نظامی عصر حاضر که مهم‌ترین امتیازشان، یکسان بودن آنان با مردان در لباس و پوشش فتنه‌انگیز و فریبنده آنان می‌باشد، نمی‌توان با آن زن صحابی بزرگوار مقایسه نمود؛ همانطور که نمی‌توان مردان این زمان را در شهامت، استقامت، عفت و مردانگی، با مردان آن زمان مقایسه نمود. تمام مردانی که در غزوهٔ احد شرکت داشتند، گزیدهٔ امت اسلامی، رمز شرافت و شهامت، الگوی مردانگی و استقامت بودند.

بنابراین، نمی‌توان مشارکت یک زن را در غزوهٔ احد از جنبهٔ شرعی اصلی در نظر گرفت و جواز استخدام زن را که دوشادوش مردان بجنگد، برآن قیاس نمود. بدیهی است که چنین قیاسی، قیاس مع‌الفارق بوده و قطعاً باطل است.^۱

درس‌هایی از صبر زنان صحابه

الف - صفیه بنت عبدالمطلب

زمانی که برادرش، حمزه، در غزوه احد به شهادت رسید، صفیه برای آخرین دیدار جسد برادرش در کنار آن ایستاد. این در حالی بود که مشرکان، گوشها، بینی وی را قطع کرده و شکمش را پاره کرده بودند. رسول خدا ﷺ به فرزند صفیه، زبیر بن عوام، گفت: خودت را به صفیه برسان و نگذار چشمش به جسد مثله‌شدهٔ برادرش بیفتد! زبیر خطاب به مادرش گفت: مادر! رسول خدا از شما خواسته است تا برگردی! صفیه گفت: برای چه؟ من از مثله‌شدن برادرم مطلع هستم و از آنجا که این امر برای رضایت خداوند انجام گرفته است بنابراین، صبر خواهم کرد و آن را برای آخرتم ذخیره محسوب می‌کنم. زبیر نزد رسول خدا ﷺ آمد و موضوع را برایش تعریف کرد. آن حضرت فرمود: مادرت را به حال خود بگذار! صفیه کنار جسد برادر خود ایستاد و برایش دعای مغفرت کرد.^۲

۱- غزوه احد، محمد باشمیل، ص ۱۷۱ - ۱۷۳.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۸.

ب - حمنه بنت جحش

پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه از دفن یارانش فارغ شد، به اتفاق مسلمانان، به سوی مدینه بازگشت و در مسیر راه، حمنه بنت جحش با رسول خدا روبرو شد. پیامبر به وی فرمود: مصیبتت را به خدا بگذار! حمنه گفت: منظورت چه کسی است؟ پیامبر فرمود: دایی ات حمزه بن عبدالمطلب کشته شد.

حمنه گفت: «انالله وانا الیه راجعون» خداوند وی را بیامرزد و شهادت مبارکش باد. دوباره پیامبر فرمود: مصیبتت را به خدا بگذار! حمنه گفت: منظورت چه کسی است؟ پیامبر فرمود: همسرت، مصعب بن عمیر، کشته شد. حمنه گفت: وای بر من! و بی تابی نمود.

رسول خدا ﷺ خطاب به صحابه فرمود: شوهر از جایگاه خاصی نزد همسر برخوردار است؛ چون وی از خبر شهادت دایی و برادرش زیاد غمگین نشد، اما از خبر شهادت شوهرش بی تابی نمود.

پیامبر اکرم ﷺ از حمنه پرسید: چرا این قدر بی تابی نمودی؟ گفت: وقتی یتیمی فرزندان را تصور نمودم، وحشت وجودم را فرا گرفت. رسول خدا ﷺ برای وی و فرزندان او دعا خیر نمود و از خدا خواست تا عوض خوبی برایشان عنایت نماید.^۱ حمنه بعد از مدتی با طلحه بن عبیدالله ازدواج نمود و صاحب دو فرزند به نام محمد و عمران گردید.^۲ محمد بن طلحه از همه بیشتر به فرزندان مادرش رسیدگی می نمود.^۳

ج - المرأة الدیناریه

سعد بن ابی وقاص می گوید: رسول خدا ﷺ با زنی از بنی دینار که شوهر برادر و پدرش را در جنگ احد از دست داده بود، روبرو شد. وقتی خبر شهادت آنها را به وی دادند، گفت: رسول خدا ﷺ در چه حالی است؟ گفتند: ای ام فلان! الحمدلله رسول خدا حالش خوب است. گفت: پیامبر را به من نشان دهید تا ببینم. بعد از اینکه چشمش به

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۴۷ - غزوه احد دراسة دعويه، ص ۲۳۶.

۲- الإصابه، ج ۸، ص ۸۸، شماره ۱۱۰۶۰.

۳- غزوه احد، ابی فارس، ص ۱۰۹.

رسول خدا ﷺ افتاد، گفت: کل مصیبه بعدک جلال «هر مصیبتی بعد از سلامتی تو آسان است»^۱.

آری ایمان، وقتی در دل جای گیرد، این گونه نتیجه می‌دهد.

د - ام‌سعد بن معاذ، کبشه بنت عبید خزرجی

رسول خدا ﷺ بر اسبش سوار بود و سعد بن معاذ لگام اسبش را در دست داشت. مادر سعد بن معاذ دوان‌دوان به سوی پیامبر آمد. سعد گفت: مادرم می‌آید. پیامبر فرمود: خوش آمده است.

مادر سعد نزدیک آمد و با دقت رسول خدا ﷺ را نگاه کرد و گفت: با وجود سلامتی و عافیت شما مصیبت‌ها آسان است.

پیامبر شهادت فرزندش عمرو بن معاذ را به وی تسلیت گفت و فرمود: خانواده‌هایشان را بشارت بده که همه شهدا به اتفاق هم در بهشت هستند و در حق بازماندگانشان شفاعت می‌کنند. تعداد آنها هفت نفر بود.

مادر سعد گفت: ای رسول خدا! برای بازماندگان آنان دعا کن!

پیامبر فرمود: بارالها، غم را از دلشان بزدا، مصیبتشان را جبران نما و پاداش خوبی به بازماندگان آنان عنایت فرما^۲.

۱- البدایة والنهائة، ج ۴، ص ۴۸.

۲- مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۳۱۵ - ۳۱۶.

فصل چهارم

درسها، پندها و نتایج جنگ احد

قرآن کریم به توصیف کامل غزوهٔ احد پرداخته است و تصویری را که قرآن از غزوهٔ احد ارائه می‌دهد، به مراتب زنده‌تر و روشن‌تر از آنچه در روایات آمده است، می‌باشد؛ چراکه شیوهٔ آیات قرآنی هم اطمینان‌بخش، بشارت‌دهنده، پندآموز و هم سرزنش‌کننده است و هر دو بخش به گونه‌ای بسیار زیبا و قوی ارائه شده‌اند.

قرآن کریم از خصوصیات درونی سپاه پیامبر سخن می‌گوید و این امتیازی است که تنها قرآن از آن برخوردار است و کتابهای سیرت دارای چنین خصوصیتی نیستند؛ چراکه قرآن از خصوصیات درونی قلوب مسلمانان سخن گفته است و از نکاتی پرده برداشته است که مسلمانان خودشان نیز از آن اطلاع ندارند. با تدبر و تفکر در آیات نازل شده در مورد غزوهٔ احد، می‌توان به دقت، عمق و فراگیری قرآن در این موضوع پی می‌برد.

در آیات نازل شده شهید سیدقطب می‌گوید: دقت قرآن در فراگیری موضعگیریها، حرکتها، احساسات و فرورفتن به ژرفای نفس و تمایلات نهان آن بی‌نظیر است. در تصویری که آهنگ زیبای قرآن نشان می‌دهد، چنان شادابی و تازگی به چشم می‌خورد که با احساسات درونی به گونه‌ای عمیق و ناگستنی همسو و هماهنگ است و احساسات بیننده هیچ‌گاه توان اینک در برابر توصیف و بیان قرآن جامد باشد، ندارد؛ چراکه توصیف قرآن، توصیفی است زنده، با نشاط، مؤثر، و دارای پیام^۱.

شیوهٔ رسول خدا ﷺ در تربیت امت، اقامهٔ دولت و تمکین دین خدا انعکاسی از مفاهیم قرآن کریم دربارهٔ زندگی دنیا است؛ مفاهیمی که سراسر وجود، احساسات و افکار پیامبر را در بر گرفته است؛ به همین دلیل رسول خدا ﷺ در جبران شکست

پیش آمده در احد، بر نهج قرآن کریم حرکت می نماید. که به برخی از نکات مهم در شیوه قرآن اشاره می نمائیم:

یادآوری سنتهای الهی به مؤمنان و دعوتشان به مقامات والای ایمان

خداوند می فرماید:

﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾^{۱۳۷} هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾ [آل عمران: ۱۳۷-۱۳۹].

«قبل از شما روند سنتهای الهی گذشته است. در زمین مسافرت نمائید و بنگیرید، عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بوده است. این بیانی است برای مردمان و هدایت و پندی است برای پرهیزگاران؛ پس سست نشوید و غمگین نباشید. شما بالا دست هستید، اگر ایمان داشته باشید».

آیات فوق بیانگر این است که خداوند در مصیبت غزوه احد، مسلمانان را در مسیر آماج و سوسه های شیطان رها نکرده است؛ بلکه آنها را با چنین آیاتی روح بخش به آنچه مایه قوت و ثباتشان هست، رهنمون کرده است و با توجیهاات و ارشادات خویش از درد و رنجشان کاسته است.^۱

قرطبی می گوید: آیات فوق موجب تسلی خاطر مؤمنان را فراهم آورد.^۲

در آیات گذشته دعوت به تأمل و اندیشیدن در سرگذشت امتهای گذشته و کسانی که دعوت خدا و رسول را تکذیب نموده بودند، مورد تأکید قرار گرفته و هلاکت و نابودی آنها به سبب کفر، ظلم و فسقشان تصریح شده است.

تعبیر قرآن در آیات فوق با لفظ «کیف» که حکایت از استفهام دارد، آمده است و منظور به تصویرکشیدن وضعیت اقوام موردنظر است که برای مؤمنان حامل درس و پندهایی است؛ زیرا آنها اقوامی بودند که خداوند به آنها در زمین قدرت و نعمت فراوان ارزانی داشته بود، اما آنان به دلیل ناسپاسی و به سبب سرکشی و غرورشان به عذاب الهی گرفتار شدند.^۳

۱- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- تفسیر القرطبی، ج ۴، ص ۲۱۶.

۳- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۱۹۱.

تسلی مؤمنان و بیان حکمت الهی در غزوه احد

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِن يَمَسُّكُمُ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَادَا لَهَا بَيْنَ
التَّائِبِينَ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ﴾^{۱۳} وَلِيَمِصَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ ﴿۱۴﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ
تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۵﴾ وَلَقَدْ
كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۱۶﴾ [آل
عمران: ۱۴۰-۱۴۳].

«اگر به شما جراحتی رسیده است، به آنها نیز جراحتی مانند آن رسیده است. این روزها را در بین مردم به صورت دست بدست می‌گذرانیم تا خداوند مؤمنان را جدا سازد و خداوند برخی از شما را به عنوان قربانی و شهید انتخاب می‌نماید و خداوند، ستمکاران را دوست ندارد. تا خدا مؤمنین را خالص و کافران را نابود گرداند.»

آیا گمان می‌کنید به جنت می‌روید، بدون اینکه خداوند تشخیص ندهد کسانی را که جهاد می‌کنند و تشخیص ندهد صابران را. قبل از روبرو شدن با مرگ آن را شما آرزو می‌نمودید، الآن با آن مواجه شدید و به‌سوی آن نظاره‌گر هستید». قرآن از مؤمنان خواسته است که قتل و جرح نباید در وجودشان اثر منفی گذارد و مانع جهادشان علیه دشمن گردد؛ زیرا اگر مؤمنان در جنگ بدر با شکستی مواجه شده‌اند، دشمنانشان در بدر نیز به چنین شکستی دچار گردیدند. آنان با عقاید باطل و عاقبت نافرجامشان در جنگ با شما سست نشدند بنابراین، شما که از حق و حسن عاقبت برخوردارید، نباید دچار ضعف و سستی شوید.^۱

زمخشری می‌گوید: اگر مشرکان در جنگ احد برخی از افراد مسلمانان را به شهادت رسانده‌اند، شما نیز در جنگ بدر تعدادی از آنها را کشته‌اید. آنها از شکستی که در بدر خوردند، ضعیف نشدند؛ پس سزاوار است که به شما احساس ضعف و سستی دست ندهد.^۲

۱- تفسیر الرازی، ج ۹، ص ۱۴.

۲- تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۶۵.

عبدالله بن عباس می‌گوید: جنگ احد نقطهٔ مقابل جنگ بدر بود؛ چراکه در احد مسلمانان به شهادت رسیدند و در بدر رسول خدا ﷺ بر مشرکان غالب گردید.^۱

در آیه ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ﴾ جواب شرط محذوف است و تقدیر عبارت چنین است که اگر دچار زخم و شکست شده‌اید، صبر نمایید و برای مبارزه جدید تصمیم قطعی بگیرید؛ زیرا دشمنان قبل از این با چنین شکستی دچار گردیدند.

آیه ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ بیانگر سنت جاری الهی در جهان برای تسلیت مؤمنان در غزوهٔ احد است.^۲

قرطبی در تفسیر آیه ﴿وَلْيَعْلَمْ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ می‌گوید: منظور این است که تبادل شکست به خاطر شناخت مؤمن از منافق تحقق یافته است.^۳

ابن کثیر در تفسیر آیه ﴿وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾ می‌گوید: یعنی در راه خدا کشته می‌شوند و به خاطر رضای او جانشان را فدا می‌سازند.^۴

خداوند متعال آیهٔ کریمه فوق را با جمله ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ پایان داد و بعد از آن به دو حکمت دیگر که در غزوه احد اتفاق افتاد اشاره کرد و فرمود: ﴿وَلِيَمْحِصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمَحَقَ الْكٰفِرِينَ﴾^(۱۶) تمحیص به معنای تصفیه و یا به معنای امتحان و آزمون است و یمحق از محق به معنای از بین بردن و نابود کردن است.

طبری در مورد معنای آیه فوق چنین می‌گوید: تا خداوند کسانی را که با خدا صادقانه عهد بستند، بیازماید و آنها را در راه از بین بردن مشرکان مورد آزمایش قرار دهد و مؤمنان مخلص و واقعی، از منافقان جدا شوند.^۵

ابن کثیر در مورد آیه ﴿وَلِيَمْحِصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ می‌گوید: یعنی اگر دارای گناه هستند، گناهانشان را مغفرت نماید و اگر دارای گناه نیستند، درجاتشان را به میزان مصیبتی که با آن دچار شده‌اند، بیفزاید.

۱- تفسیر الرازی، ج ۴، ص ۱۰۵.

۲- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳- تفسیر القرطبی، ج ۴، ص ۲۱۸.

۴- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۰۸.

۵- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۰۷.

آیه ﴿وَيَمْحَقُ الْكَافِرِينَ﴾ یعنی کافران بعد از دستیابی به پیروزی، دچار سرکشی و غرور می‌شوند و این امر موجب هلاکت، نابودی و فنای آنها می‌شود^۱. یعنی یکی از دلایل شکست مؤمنان در جنگ احد این بود که خداوند، مؤمنان را از گناهان پاک و تصفیه نماید و آنها را از منافقان جدا گرداند و از طرفی دیگر کفار را نیز به سبب غرور و تکبر آنان نابود گرداند.

خداوند حکمت شکست مؤمنان در جنگ احد را چنین بیان نموده است.

۱- اظهار علم خداوند برای مؤمنان.

۲- نائل گردانیدن برخی از مؤمنان به نعمت شهادت که صاحبش را به والاترین درجات می‌رساند.

۳- پاک‌گردانیدن مؤمنان و جدا نمودن آنان از منافقان.

۴- نابودی و ریشه‌کن کردن تدریجی کفار^۲.

در ادامه آیات فوق، خداوند می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ

الصَّابِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۲].

«ای کسانی که در جنگ احد شکست خورده‌اید؛ آیا چنین می‌پندارید که وارد بهشت شوید. چنانچه کسانی وارد شدند که کشته شدند و بر زخمها صبر کردند. بدون اینکه شما راه آنها را انتخاب نمائید و بدون اینکه مانند آنها صبر کنید. خیر. چنین چیزی ممکن نیست تا اینکه خداوند مجاهدان شما و صبر پیشه‌کنندگان را شناسائی نکند».

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: دخول بهشت برای شما فراهم نخواهد شد مگر اینکه مورد آزمایش قرار گیرید و خداوند مجاهدان و صابران در برابر دشمن را ببیند^۳.

در ادامه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾

[آل عمران: ۱۴۳].

ابن کثیر در ترجمه این آیه می‌گوید: ای مؤمنان! قبل از این، آرزوی رویارویی با

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۰۹.

دشمن را داشتید و در اشتیاق چنین روزی بودید و دوست داشتید در برابرشان از خود صبر و شکیبایی نشان دهید؛ اکنون آن روز فرارسیده است و شما به مقصدتان رسیده‌اید؛ پس در برابر دشمن ایستادگی نمایید و بجنگید^۱.

کیفیت جبران اشتباهات

شیوه خطاب آیتی که در جنگ بدر نازل شد، با اسلوب خطاب آیات نازل شده در احد کاملاً متمایز بود؛ چراکه اسلوب آیات نازل شده در احد، اسلوبی نرم و ملایم بود بنابراین، شیوه قرآن در محاسبه فرد پیروز و کامیاب شدیدتر از محاسبه شکست خوردگان است؛ چنانکه در مورد جنگ بدر می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّىٰ يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾﴾ [الأنفال: ٦٧-٦٨].

«برای هیچ پیامبری جایز نیست که دارای اسیرانی باشد و از این طریق (آزاد کردن اسیران و قبول نمودن فدیة) در سرزمین، قتل و خونریزی راه اندازد. آیا کالای دنیا را می‌خواهید و خداوند آخرت را اراده دارد؟ خداوند غالب و حکیم است. چنانچه دستوری از جانب خداوند از قبل به شما می‌رسید، حتماً در برابر آنچه به شما رسیده است، عذابی بزرگ بر شما نازل می‌شد».

در مورد احد می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ ۗ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ ۗ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّن بَعْدِ مَا أَرْسَلْنَاكُمْ مَّا حُجِبُونَ ۖ مِّنكُمْ مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۗ ثُمَّ صَرَفْنَا عَنْهُمْ غَيْبًا ۗ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٢﴾﴾ [آل عمران: ١٥٢].

«آن گاه که آنها را داشتید به اذن خداوند از پا در می‌آوردید، خداوند به وعده خویش وفا نمود تا اینکه سست شدید و در امر (مقاومت و رها کردن سنگرها) با هم اختلاف نمودید و نافرمانی کردید. بعد از اینکه خداوند به شما نشان داد آنچه را که دوست داشتید، بعضی از شما اراده دنیا را داشت و برخی از شما اراده آخرت را؛ سپس شما

را از آنان (پیروزی بر دشمن) بازداشت تا شما را بیازماید. خداوند از (کوتاهی) شما صرف نظر نمود و خداوند بر مؤمنان دارای فضل و مرحمت است.»
در این شیوه قرآنی، حکمتی عملی و تربیتی نهفته است که برای اهل تربیت و ارشاد از اهمیت خاصی برخوردار است.^۱

بیان نمونه‌هایی از مجاهدان امتهای گذشته

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَكَايْنٍ مِّن نَّبِيِّ قَتَلَ مَعَهُ رِيبِيَّوْنَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا أَسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٦﴾ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٤٧﴾ فَكَاتَبَهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤٨﴾﴾ [آل عمران: ۱۴۶-۱۴۸].

«چه بسا پیامبرانی که همراه آنان مردان خدایی فراوان مبارزه می‌کردند. پس در برابر آنچه به آنها در راه خدا رسید، نه سست و نه ضعیف شدند و خداوند صابران را دوست دارد. تنها سخنشان این بود: خداوندا، گناهان ما را بخش و از تندرویهایمان صرف نظر فرما، کام‌هایمان را استوار گردان و ما را بر قوم کافر پیروز گردان. خداوند پاداش دنیا و پاداش نیکوی آخرت را از آن آنان گردانید، خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

ابن کثیر می‌گوید: خداوند در این آیات و آیات گذشته به سرزنش کسانی می‌پردازد که در جنگ احد شکست خوردند و با شنیدن خبر کشته‌شدن پیامبر، میدان جنگ را رها کردند.^۲

خداوند نیز به بیان نمونه‌هایی از مجاهدان امتهای گذشته می‌پردازد که تعدادشان زیاد بود و در راه خدا در رکاب پیامبرشان حرکت می‌کردند و در برابر مصیبتها و شکست‌ها سست نمی‌شدند و از ادامه جهاد دست نمی‌کشیدند و با صبر و استقامت به مبارزه ادامه می‌دادند بنابراین، شرح حال این آیات به آن دسته از مسلمانان می‌پردازد که از شایعه قتل پیامبر دچار ضعف و سستی شدند و خداوند متعال به شرح حال

۱- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینة، ص ۱۳۷.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۱.

ربانیین گذشته و آنچه آنها در چنین شرایطی اظهار می نمودند، می پردازد تا مسلمانان آنان را الگو قرار دهد؛ چنانکه می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۷].

مجاهدان با وجود اینکه افرادی ربانی بودند، اما علل اصلی شکست را به خود نسبت دادند و این در حقیقت نوعی تحقیر نفس و اعتراف به تقصیر است و آنان استغفار از گناهان را بر طلب ثبات و اقدام در برابر دشمن مقدم کردند و از آنجا که خواسته هایشان از خداوند متعال، کاملاً از روی طهارت، پاکی و خضوع بود بنابراین، نصرت و امداد الهی به سراغشان آمد: ﴿فَكَاتَبَهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۸]. و با این عملکردشان، ثواب هر دو جهان را کسب نمودند؛ یعنی، پیروزی و غنیمت در دنیا و پاداش نیک در آخرت. بدین جهت آنها بهترین الگو برای مسلمانان مجاهد قرار گرفتند و خداوند متعال ثواب آخرت را با صفت «حسن» ذکر نمود که اشاره به فضل و ارجحیت و تقدم ثواب آخرت بر پاداش دنیا دارد^۱.

مخالفت با دستور پیامبر موجب شکست لشکر اسلام گردید

اثبات این موضوع در مخالفت تیراندازان با دستور رسول خدا و ارتکاب آن اشتباه نافرجام که منجر به تغییر تمام معیارها و وقوع خسارتهای عمیق گردید، مشخص می گردد.

اهمیت اطاعت از امیر و فرمانده در جنگ احد بعد از کنار کشیدن عبدالله بن ابی و دیگر منافقان که تأثیری بر صفوف مسلمانان نگذاشت، آشکار می گردد اما اشتباهی که تیراندازان در پی مخالفت دستور رسول خدا ﷺ که هر کدام برای انجام مأموریت خاصی در نظر گرفته شده بود، مرتکب شدند، موجب گردید تا خداوند متعال دشمن را بر آنان مسلط گرداند و به سبب نافرمانی از دستورات فرمانده خسارتهایی به آنان وارد شد که فراگیر بود و دعوت اسلامی در نخستین مرحله از حیات خویش دچار شکست گردید.

۱- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۲۰۴.

برخی از رویدادهایی که در جنگ احد اتفاق افتاد

مسلمانان با اطاعت از دستورات رسول خدا ﷺ و عمل نمودن به توجیهات فرمانده خود، عبدالله بن جبیر، به پیروزی رسیدند و مخالفت از دستورات پیامبر و رها نمودن کوه جهت جمع‌آوری غنایم موجب شکست آنان را فراهم آورد.^۱

چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوَنَ عَلَيَّ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَبِكُمْ فَأَتَيْبَكُمُ غَمًّا بَغِيرَ لَيْكِيْلًا تَخْرَنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمُ وَلَا مَا أَصَبَكُمُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [آل عمران: ۱۵۳].

«آن‌گاه که پراکنده می‌شدید و می‌گریختید و بر کسی توجه نمی‌کردید و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد؛ پس در برابر غم، خدا نیز شما را دچار غم نمودید. این بدان خاطر بود که دیگر برای آنچه از دست داده‌اید و برآنچه به شما رسیده است، غمگین نشوید و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.»

شیخ محمد بن عثیمین می‌گوید: نتیجه اطاعت نکردن و سرپیچی از دستور رسول خدا ﷺ بود که برخی از صحابه در حالی که در راه اعتلاء کلمه‌الله مبارزه می‌نمودند با پیروزی اولیه مسلمانان تصور نمودند که دشمن شکست خورده است و جایگاهی را که پیامبر به آنها دستور داده بود که آن را رها نکنند، ترک نمودند و دشمن نیز از پشت سر بر آنها یورش آورد و آن آزمون سخت به وقوع پیوست. خداوند متعال در مورد این موضوع می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّوهُم بِأُذُنَيْهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّن بَعْدِ مَا أَرْسَلَكُم مَّا نُحِبُّونَ مِنكُمْ مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُمْ مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُم عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۲].

معصیت مزبور که موجب گردید پیروزی قریب‌الوقوع به شکست تبدیل شود، صرفاً یک معصیت بود آن هم در حیات رسول خدا ﷺ. بدیهی است که معاصی، نتایج وخیمی به دنبال خواهند داشت؟.

بنابراین، می‌توان گفت: یکی از نتایج کثرت معاصی، تسلط ظالمین بر یکدیگر است و به میزان ظلمی که انسان‌ها بر خود روا می‌دارند، خداوند متعال اسباب عزت و پیروزی را از آنها سلب می‌نماید.^۱

اطاعت از ولی امر و فرمانده بعد از اطاعت خدا و رسول است؛ خداوند می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«از خدا و رسول و صاحبان امر اطاعت نمائید. اگر در موردی اختلاف نمودید، آن را به سوی خدا و رسول برگردانید، اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، این برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

علما بر این عقیده‌اند که: «آیه فوق در مورد عموم مردم، اعم از نظامیان و غیره نازل شده است و آنان را موظف ساخته است تا از اولیاء امور در همه مسائل و به ویژه امور نظامی پیروی کنند».^۲

اطاعت از ولی امر، یکی از واجبات دینی است که ائمه دین آن را در باب عقاید ایمانی ذکر نموده‌اند.^۳

اطاعت از ولی امر در تربیت امت و تأسیس دولت اسلامی از جایگاه خاصی برخوردار است که ذیلاً به برخی از این نکات اشاره می‌نمائیم:

۱- اطاعت از دستورات الهی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (۵۹)

«ای مؤمنان! از خدا و رسول او اطاعت نمائید و از صاحبان امر خود حرف‌شنوی داشته باشید. هرگاه در چیزی دچار اختلاف شدید، آن را به خدا و پیامبرش برگردانید. اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، این بهتر و خوب‌ترین مرجع است».

۱- الطاعه و المعصيه و اثرهما فی المجتمع، محمد بن عثيمين به نقل از غزوه احد، ص ۲۱۱.

۲- مجموع الفتاوى، ج ۲۸، ص ۲۴۶.

۳- بدائع السالك في طبائع الملك، ابن ارق، ج ۱، ص ۷۷.

۲- اطاعت از ولی امر، وسیله است نه هدف. وسیله جهت تنفیذ شریعت الهی در زمین و اثبات حق و اقامه امر به معروف و نهی از منکر جهت اثبات برتری این امت و اعتلاء کلمه توحید و اختصاص یافتن عبادت به خداوند.

۳- ایجاد وحدت بین مسلمانان؛ زیرا اختلاف، سبب از هم‌پاشیدگی اوضاع دینی و دنیوی مسلمانان می‌شود.^۱

۴- وجود ولی امر یکی از دلایلی است که مسلمانان در اظهار دین و اطاعت از پروردگار به موفقیت بهتری دسترسی پیدا نمایند.

۵- سعادت دنیا در این اصل نهفته است.

براساس مسائل ذکرشده اهل سنت معتقد است که شورش علیه پیشوایان و والیان امر، هرچند مرتکب ظلم شوند، امری ناجایز است و علیه آنها دعای بد نمی‌کنیم و از اطاعت آنها دست نمی‌کشیم. اطاعت آنها را اطاعت خدا و فرض می‌دانیم؛ البته تا زمانی که به معصیت دستور ندهند و برای صلاح و عاقبت آنها دعا می‌کنیم.

خطرهای ترجیح دنیا بر آخرت

آیات و احادیث متعددی از ظاهر فریبنده دنیا و اثرات سوء آن بر انسان، سخن به میان آورده و از حرص و آزمندی برحذر داشته است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْبِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿۱۴﴾﴾ [آل عمران: ۱۴].

«حب شهوات از قبیل زن، فرزند، گنجینه‌های طلا و نقره، اسبهای علامت‌گذاری شده، چهارپایان و کشاورزی برای مردمان آراسته گردانیده شده است. این است کالای زندگی دنیا و نزد خدا بهترین جای بازگشت است.»

پیامبر خدا نیز در احادیث متعددی، امت را و خصوصاً داعیان را از گرفتار شدن در دام دنیا به خاطر اثرات سوئی که دارد، برحذر داشته است.

ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ان الدنيا حلوة خضرة وان الله مستخلفكم فيها فينظر كيف تعملون، فاتقوا الدنيا، واتقوا النساء، فان اول

فتنة بني اسرائيل كانت في النساء»^۱. «همانا دنیا شیرین و سرسبز است و خداوند شما را در دنیا، جای داده است تا بنگرد شما چگونه عمل می‌نمائید. بنابراین، از دنیا و از زنان پرهیز نمائید؛ زیرا اولین فتنه‌ای که بنی‌اسرائیل به آن دچار شدند، از طریق زنان بود». ابن عباس می‌گوید: در جنگ احد وقتی که مشرکین شکست خوردند تیراندازان با مشاهده شکست اولیه مشرکان به یکدیگر گفتند: «خودتان را به پیامبر و مردمان برسانید تا در جمع غنایم از شما سبقت نگیرند. برخی گفتند: بدون اجازه پیامبر اکرم ﷺ مکان خود را رها نخواهیم کرد»^۲. آن گاه این آیه نازل شد:

﴿مِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ [آل عمران: ۱۵۲].

«برخی از شما خواهان دنیا و برخی خواهان آخرت هستید».

طبری می‌گوید: هدف از ﴿مِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا﴾ مال غنیمت است.

ابن مسعود می‌گوید: من تصور نمی‌کردم کسی از یاران رسول خدا اراده دنیا را داشته باشد، تا اینکه در روز احد این آیه نازل شد^۳.

حوادثی که در جنگ احد اتفاق افتاد، درس مهمی برای داعیان می‌باشد و بیانگر این است که بسا اوقات فزون‌طلبی، راهش را به درون دل‌های اهل ایمان می‌گشاید، بدون اینکه آنها متوجه باشند؛ در نتیجه دنیا و دارائی‌های آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند و دستورات صریح شریعت را مانند تیراندازان با توجیهاتی خاص نادیده می‌انگارند و دستورات قطعی را به فراموشی می‌سپارند. انسان مؤمن در حالی که از انگیزه‌های درونی خود به خصوص از دنیاطلبی و ترجیح آن بر خواسته‌های ایمان غافل است، مرتکب چنین اعمالی می‌شود.

بنابراین، داعیان همواره می‌بایست به بررسی خصوصیات درونی خود بپردازند و به دنیا، قبل از اینکه بین آنها و دستورات شرع حائل شود و آنها را با توجیهات بیجا به مخالفت دستورات شرع وادار نماید، گرایشی نداشته باشند^۴.

۱- مسلم، شماره ۲۷۴۲.

۲- تفسیر طبری، ج ۳، ص ۴۷۴.

۳- مرجع سابق.

۴- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۱۹۷.

میزان ارتباط با دین

ابن کثیر می‌گوید: بعد از شکست مسلمانان در جنگ احد و همچنین شهادت عده‌ای از مسلمانان، شیطان ندائی سرداد که محمد کشته شده است. ابن قمئه هم خود را به مشرکان رساند و گفت: من محمد را کشته‌ام؛ در حالی که فقط توانسته بود سر رسول خدا ﷺ را زخمی نماید و بسیاری از مسلمانان نیز تصور نمودند که رسول خدا به شهادت رسیده است و از آنجا که قرآن، به موضوع کشته‌شدن بسیاری از انبیاء پرداخته است بنابراین، آنها در مورد رسول خدا نیز چنین حادثه‌ای را بعید نمی‌دانستند و بدین صورت دچار ضعف و سستی گردیدند؛ چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد فقط یک پیامبر است که قبل از او پیامبرانی گذشته‌اند. آیا اگر وی وفات نماید یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ هر کس به عقب برگردد، به خدا ضرری وارد نمی‌نماید و خداوند شاکرین را پاداش خواهد داد».

در تفسیر این آیه گفته‌اند: پیامبران برای همیشه در بین اقوامشان باقی نمی‌مانند؛ بلکه هر موجودی باید طعم مرگ را بچشد و وظیفه پیامبران ابلاغ رسالت الهی است که آن را به انجام رسانده‌اند و طبیعی است که جاوید ماندن پیامبران از مستلزمات رسالت نیست. خداوند در آیه فوق در رد کسانی که بر اثر خبر مرگ یا قتل پیامبر دچار ضعف و سستی گردیدند، می‌فرماید:

﴿أَفَإَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾.

«آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به پشت سر برمی‌گردید و عقب‌نشینی می‌نمائید و از جهاد دست می‌کشید»؟.

سپس می‌افزاید:

﴿وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾.

«هر کس عقب‌نشینی بکند، به خدا ضرری نمی‌رساند و خدا بندگان شاکر را پاداش می‌دهد».

شاگردین کسانی هستند که در هر حال ثابت قدم می‌مانند^۱.
 علت اصلی مصیبت واردشده به مسلمانان در جنگ احد، این بود که آنان این گونه فکر می‌کردند که ایمان و عقیده و دعوت به سوی خدا با بودن رسول خدا ﷺ نماد اصلی خود را پیدا خواهد نمود و ارتباط بین عقیده یعنی ایمان به خداوند متعال به عنوان یگانه معبود و جاودانگی رسول خدا ﷺ برای همیشه در بین آنها بر اثر محبتی که مغلوب عواطف و احساسات بود، پدید آمده بود. بنابراین ارتباط بین رسالت جاویدان و رسول خدا ﷺ به عنوان بشری که روزی مرگ به سراغش می‌آید، موضوعی بود که سبب شد تا یاران رسول خدا ﷺ در آن شرایط سخت روز احد دچار وحشت و سردرگمی و حیرت شوند. در حالی که متابعت از رسول خدا ﷺ مستلزم وجوب اقتدا به وی در تحمل سختی‌ها و تلاش مستمر جهت نشر رسالت و تبلیغ دعوت و نصرت حق می‌باشد. و از نظر رسالت اسلامی، این شیوه اقتدا موردنظر است و اهمیت دارد و همین امر در ساختار مسیر دعوت و نشر آن در جهان و اعلاهی کلمه‌الله مهم‌ترین اساس و پایه محسوب می‌شود و پیروی علمی و عملی از سنتهای رسول خدا اساسی‌ترین عامل جهت ثبات و وحدت جامعه اسلامی و به خصوص داعیان الهی می‌باشد^۲.

ابن قیم می‌گوید: غزوه احد از نظر روانی زمینه‌ساز رحلت رسول خدا ﷺ بود که خداوند یاران آن حضرت را از اینکه بعد از درگذشت وی عقب‌نشینی نمایند، نکوهش نمود؛ چراکه آنها موظفند تا بر دین و توحید پیامبر ثابت قدم باشند و در راه آن بمرند یا کشته شوند؛ زیرا آنها خدای محمد را پرستش می‌کنند و خدای محمد با مردن و کشته‌شدن او، از بین نمی‌رود. بنابراین، وفات رسول خدا ﷺ نباید آنها را از دین برگرداند و در هیچ جایی رسول خدا ﷺ به خلود و جاوید ماندن توصیف نشده است.

مرگ، امری حتمی است

مرگ، امری حتمی است که همه موجودات باید با آن روبرو شوند؛ به همین دلیل خداوند کسانی را که از فریاد شیطان متأثر شدند و از دینشان برگشتند، توبیخ و سرزنش نمود و فرمود:

۱- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲- محمد رسول الله، صادق عرجون، ج ۳، ص ۶۱۶.

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

شاكرين، كسانى هستند كه قدر نعمت را دانستند و تا لحظه مرگ بر آن ثابت قدم ماندند. آثار و پیامدهای این خطاب، با وفات پیامبر اکرم ﷺ نمایان گردید؛ چراکه برخی مرتد شدند و از پایداری در راه اسلام خودداری نمودند، اما شاكرين بر دین خود ثابت قدم ماندند و خدا نیز آنان را با پیروزی بر دشمن و اعطای فرجام نیک، نصرت نمود.^۱

قرطبی می گوید: این آیه ادامه نکوهش شکست خوردگان احد می باشد؛ یعنی، آنها حتی با کشته شدن پیامبر اکرم ﷺ، نباید دچار ضعف و شکست بشوند؛ زیرا دین خدا با مرگ انبیاء پایان نمی پذیرد.^۲

این نظریه، نظریه ای مطلوب است؛ چراکه دیدگاه کسانی که در گذشته این گونه تصور می کردند که اسلام با وفات پیامبر به پایان رسیده است و همچنین کسانی که ظهور اسلام و دعوت اسلامی را به پیامبر اکرم ﷺ منحصر کرده بودند، دیدگاهی باطل بوده و هست و علاوه بر آن متوجه قدر و عظمت این دین نگردیده اند؛ زیرا گسترش دین و پیروزی آن بر سایر ادیان، به اقتضای سنت الهی بوده است و سنت الهی هیچ گاه تغییر نمی پذیرد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۗ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳].

«او ذاتی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا این دین را بر سایر ادیان پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان نپسندند».

پس علت پیروزی و غلبه دین اسلام بر سایر ادیان، حقانیت و هدایت بشری آن می باشد.^۳

۱- زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۲۲.

۳- مرض النبی و وفاته و اثر ذالک علی الامه، خالد ابوصالح، ص ۲۰ به نقل از غزوه احد دراسة دعویه، ص ۱۹۱.

این خطاب در ابتدای غزوه احد به خاطر فرضیه‌ای متوجه صحابه شد و در زمان وفات رسول خدا ﷺ عملی گردید. «با وفات پیامبر خدا ﷺ ابوبکر صدیق در حالی که سوار براسب بود، از منزل خود رهسپار مسجدالنبی شد و بدون اینکه با کسی سخنی بگوید، وارد حجره عایشه گردید و سراغ رسول خدا را گرفت و ملحفه را کنار زد و پیشانی آن حضرت را بوسید و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، هرگز خداوند تو را دوبار نمی‌میراند. مرگی که برای تو مقدر بود، همین است که به آن گرفتار شده‌ای»^۱.

ابن عباس می‌گوید: ابوبکر در حالی از حجره بیرون آمد که عمر مشغول صحبت کردن با مردم بود. ابوبکر گفت: ای عمر! بنشین! عمر نشست. مردم متوجه ابوبکر شدند و عمر را رها کردند. ابوبکر، این آیه را خواند:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^(۱۴۴)

ابوبکر به مردم گفت: هر کس از شما محمد را می‌پرستید، او اکنون وفات یافته است و هر کس خدا را می‌پرستد، خدا زنده است و نخواهد مرد.

ابن عباس می‌گوید: گویا تا آن وقت مردم از نزول این آیه اطلاع نداشتند بنابراین بلافاصله به تلاوت آن پرداختند. همچنین می‌گوید: سعید بن مسیب به من خبر داد که عمر ﷺ می‌گفت: به خدا سوگند! بعد از تلاوت ابوبکر چنان وحشت‌زده شدم، که پاهایم توان تحمل بدنم را نداشت و آن وقت یقین کردم که رسول خدا ﷺ وفات نموده است.^۲

برخورد پیامبر اکرم ﷺ با تیراندازان خطاکار و منافقان خیانتکار

الف - تیراندازان

پیامبر اکرم ﷺ تیراندازانی را که در غزوه احد، در اجتهاد خود دچار اشتباه شدند، از صف مجاهدان بیرون نگردانید و به دلیل ضعف و کمبود تجربه‌ای که داشتند به مذمت آنان پرداخت؛ بلکه با گذشت، ترحم و بردباری، ضعفشان را پذیرفت و خداوند متعال نیز تمام شرکت‌کنندگان در احد را با وجود اینکه برخی از آنها مرتکب اشتباهات

۱- البخاری، کتاب المغازی، باب مرض رسول الله و وفاته، شماره ۲۲۵۲.

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۵۲.

عظیمی گردیده بودند که خسارتهای سخت و عمیقی را در پی داشت، مشمول گذشت خویش گردانید و از اشتباهات و نتایج این اشتباهات صرف نظر نمود:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ أَخَذْتُم مِّنْهُم مَّا بَدَّكُمْ وَمَا نَرَاكُمْ بِمُبِينٍ ۚ وَإِذَا فَشَلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۗ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٢﴾﴾ [آل عمران: ۱۵۲].

«خداوند به وعده خویش با شما وفا نمود. آن گاه که آنها را به اراده خداوند از پا درمی آورید تا اینکه سست شدید و در امر (ماندن در سنگرها و نماندن) اختلاف نمودید و نافرمانی نمودید؛ بعد از اینکه خداوند به شما نشان داد آنچه را دوست داشتید، برخی از شما اراده دنیا داشتید و برخی اراده آخرت، سپس خداوند شما را از آنها منصرف گردانید تا شما را بیازماید و خداوند شما را بخشید. خداوند بر مؤمنان دارای فضل و رحمت است.»

نکته مهم دیگری که بعد از عفو الهی در قضیه احد، حائز است، موضعگیری رسول خدا ﷺ است که در دل افراد مزبور آثار عمیقی به جا گذاشت؛ چراکه آنها تصور می کردند کسی که از نتیجه تلخ اشتباهاتشان از همه بیشتر متحمل خسارت گردیده است، رسول خدا ﷺ است بنابراین، بعد از عفو الهی که شامل حال آنها شده بود، آنان به گذشت پیامبر نیز احتیاج داشتند. به همین دلیل خداوند متعال از پیامبر خواست که از آنان گذشت نماید و آنها را در امور مشارکت دهد:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ۗ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٣﴾﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«بنابر رحمت الهی است که شما برای آنها نرم شده‌ای. اگر خشن و سخت دل می بودی، از اطرافت پراکنده می شدند؛ آنها را ببخش و برایشان طلب مغفرت نما و در امر با آنها مشورت کن. هر وقت اراده نمودی، بر خدا توکل کن؛ خداوند متوکلین را دوست دارد.»

ب - خیانت ابن سلول منافق

هدف عبدالله بن سلول و سپاه همراه وی که تعداد آنان سیصد نفر می‌رسید، ایجاد نوعی اضطراب و بی‌نظمی در سپاه اسلام بود تا از این طریق روحیه مجاهدان تضعیف و دشمن تشویق و تقویت گردد. او با این عمل خویش خواست تا سرنوشت اسلام را تغییر دهد بنابراین، وقتی عبدالله بن حرام کوشید تا وی را از این عمل منصرف گرداند، او و همراهانش نپذیرفتند.^۱

در مورد این گروه، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصْبَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۶﴾ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿۳۷﴾﴾ [آل عمران: ۱۶۶-۱۶۷].

«آنچه در روز رویارویی دو گروه به شما رسید، به اذن خدا است تا خداوند مؤمنان را مشخص گرداند و نیز برای این بود که منافقان را مشخص گرداند. منافقانی که چون به آنها گفته شد بیایید در راه خدا بجنگید یا دفاع نمائید، گفتند: اگر ما جنگ می‌دانستیم از شما پیروی می‌کردیم. آنها در آن روز به کفر تا ایمان نزدیک‌تر بودند. به زبان آن چیزی را می‌گویند که در قلبشان نیست، خداوند دانایتر است به آنچه پنهانش می‌دارند».

با وجود حساس بودن شرایط و نیاز مسلمانان به دلیل کمبود نفرات و کثرت سپاه قریش، پیامبر اکرم ﷺ، منافقان مزبور را به حال خود واگذار نمود و به آنها اهمیتی نداد و صرفاً به رسوایشان در برابر مردم اکتفاء نمود^۲ و این شیوه در توییح و توهین ابن سلول اثر بسزایی داشت. ابن سلول بعد از اینکه از بازگشت پیامبر از حمرالاسد اطلاع یافت، ازاده نمود تا مردم را بر اطاعت از پیامبر تشویق نماید:

امام زهری می‌گوید: از آنجا که عبدالله بن ابی در بین قومش از جایگاه خاصی برخوردار بود، همواره می‌کوشید تا این جایگاه خود را حفظ نماید، بر این اساس، روزهای جمعه وقتی که رسول خدا ﷺ به ایراد خطبه می‌پرداخت، در پایان بلند می‌شد

۱- غزوه احد دراسه دعوییه، ص ۲۱۹.

۲- همان، ص ۲۲۰.

و می‌گفت: ای مردم! این پیامبر خدا بین شما است؛ خداوند شما را به وسیله او پیروز، بزرگواری و عزیز گردانیده است. او را یاری کنید و سخنش را بشنوید و از او اطاعت نمایید! اما با ارتکاب خیانتی که در جنگ احد انجام داد، خواست تا سخنانش را تکرار نماید، اما مسلمانان جامه‌اش را کشیدند و گفتند: ای دشمن خدا! با آنچه در احد مرتکب شدی، شایستگی گفتن چنین سخنانی را نداری؛ سرچایت بنشین!

او در حالی که صف‌ها را می‌شکافت و از مسجد بیرون می‌شد با خود می‌گفت: گویا مرتکب شری شده‌ام؛ چراکه من خواستم از او حمایت کنم. وقتی چند نفر از انصار با او روبرو گردیدند، گفتند: چه شده است؟ گفت: بلند شدم تا از او حمایت کنم، چند نفر از یارانش لباسهایم را کشیدند و مرا توبیخ کردند، گویا سخنان بدی گفتم. آنها گفتند: خودت را به پیامبر برسان تا برایت طلب مغفرت نماید. او گفت: به خدا سوگند! از او طلب مغفرت نمی‌خواهم.^۱

احد، کوهی که او را دوست داریم و او نیز ما را دوست دارد

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشاهده کوه احد، فرمود: «هذا جبل یحبنا و نحبه»^۲ این کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم. جمله فوق بیانگر احساس دقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ چراکه وی دستاوردهای مسلمانان را از این کوه، با قابلیت‌هایی که خداوند در این کوه نهفته بود مقایسه نمود و به شفاف‌ترین وجه احساسات خود را در قالب جمله فوق بیان داشت آیا این وجدان زنده و احساس دقیق یکی از نمونه‌های بارز وفاداری نیست؟

به درستی کسی که به احسان سنگ بی‌جانی اعتراف می‌نماید و از اخلاق والای انسانی جنبه‌ای را به آن نسبت می‌دهد که جز اهل شعور دارای فضل، کسی دیگر به آن متصف نیست، شایسته است تا کوچک‌ترین احسان هیچ انسانی را نادیده نگیرد؛ چراکه وفایش به جمادات به حدی رسیده است که دقیق‌ترین و ظریف‌ترین تعابیر را در حقشان به کار می‌گیرد بنابراین، میزان وفایش به انسانی که اهل وفا باشد، به مراتب بیشتر از این خواهد بود.^۳

۱- البدایة والنهایة، ۴، ص ۵۳.

۲- صحیح البخاری، المغازی، شماره ۴۰۴۸.

۳- التاریخ الإسلامی، ج ۵، ص ۱۹۸.

حدیث نبوی فوق در برگیرنده معانی فراوانی است که بخشی از آن را حمیدی و مطالبی را نیز استاد صالح الشامی بیان نموده است:

انسان‌ها بین مصیبت و زمان و مکان وقوع آن به گونه‌ای ارتباط برقرار می‌نمایند و این شیوه بعد از اسلام نیز رواج داشته است. شاید برای اجتناب از همین گمان جاهلی بود که رسول خدا نسبت به کوه احد که در دامنه آن لشکر اسلام دچار شکست شد، فرمود: کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست می‌داریم. بر اساس این فرمایش رسول خدا ﷺ مسلمانان با مشاهده کوه احد، به جای نفرت و احساس نحوست، با دید عزت و محبت به آن خواهد نگرست تا همه بدانند که مکان و زمان، مخلوق خداوند هستند و هیچ نقشی در حوادث پدید آمده ندارند؛ چراکه همه امور به دست خداست و شهادت در راه خدا ارزش محسوب می‌گردد نه مصیبت و چگونه کوه احد، عزیز و دوست داشتنی نباشد در حالی که سیدالشهدا و هفتاد تن از بهترین یاران رسول خدا را در دامنه خود جای داده است.^۱

حضور فرشتگان در احد

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: روز احد دو نفر را مشاهده نمودم که لباسهای سفید به تن داشتند و از رسول خدا ﷺ دفاع می‌کردند؛ یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ آن حضرت ایستاده بود و تا آن روز چنین انسان‌هایی را ندیده بودم. (آنها جبرئیل و میکائیل بودند)^۲.

از حضور فرشتگان در احد مبنی بر دفاع از رسول خدا ﷺ تنها این موضوع به اثبات رسیده است؛ زیرا برای امداد الهی سه شرط وجود دارد که عبارت‌اند از: ۱- صبر ۲- تقوا ۳- هجوم دشمنان و چون شرایط فوق تحقق نیافت، امداد الهی نیز صورت نگرفت. خداوند می‌فرماید:

﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آئِلٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ ﴿۱۲۴﴾ بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آئِلٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿۱۲۵﴾﴾ آل عمران: ۱۲۴-۱۲۵.

۱- معین السیره النبویه، ص ۴۲۷.

۲- مسلم، کتاب الفضائل، باب فی قتال جبرئیل و میکائیل، ج ۴، ص ۱۸۰۲.

«آن گاه که تو (پیامبر) به مومنان گفتی: آیا شما را کافی نیست که پروردگارتان با سه هزار فرشته فرستاده یاربتان کرد؟ آری! اگر بردباری داشته باشید و صبر نمائید و از خداوند بترسید و آنان هم بر شما هجوم آورند، خداوند شما را با پنج هزار فرشته نشاندار، یاری خواهد نمود».

اصول شکست و پیروزی در پرتو آیات سوره انفال و آل عمران

سوره انفال از غزوه بدر و سوره آل عمران از جنگ احد جهت تعلیم و آگاهی مفهیمی همانند قضا و قدر، مرگ و زندگی، شکست و پیروزی، سود و زیان، ایمان و نفاق و غیره به تفصیل سخن گفته است.

یکی از مفهیمی که اصحاب و یاران رسول خدا در خلال رویدادهای بدر و احد و سوره‌های انفال و آل عمران فراگرفتند، اصول شکست و پیروزی است که قرآن به تفصیل به آن پرداخته است که می‌توان آنها را در نکات ذیل ذکر نمود:

الف: پیروزی و موفقیت در ابتداء و انتها بدست خداست نه بدست کسی دیگر و او به هر کس بخواهد، می‌بخشد و از هر کس بخواهد، سلب می‌نماید و همین طور رزق، أجل و غیره؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۱۰].

«خدا، امداد را تنها برای مژده‌دادن به شما و آرامش پیدا کردن دل شما قرار داده است وگرنه پیروزی جز از جانب خدا میسر نیست. همانا خداوند غالب و با حکمت است».

ب - اگر خدا در تقدیر گروهی پیروزی و موفقیت را نوشته است، هیچ قدرتی در دنیا نمی‌تواند مانع آن شود و همچنین اگر شکست را برای گروهی مقدر نموده است، هیچ قدرتی نمی‌تواند جلوی آن شکست را بگیرد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۰].

«اگر خداوند شما را پیروز گرداند، هیچ نیرویی بر شما غلبه نمی‌کند و اگر خداوند شما را رها گرداند، چه کسی است که غیر از خدا شما را نصرت دهد. مؤمنان باید برخداوند توکل نمایند».

ج - نصرت الهی دارای اصول و ضوابط ثابتی است و انسان‌ها موظفند این اصول و مبانی را شناسایی و در زندگی خویش اجرا نمایند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ۷].

«ای مؤمنان، اگر خدا را نصرت نمائید، خداوند نیز شما را نصرت می‌کند و قدمهایتان را ثابت می‌گرداند».

بدیهی است که نصرت الهی با پذیرفتن دستورات او و استقامت و جهاد در راه او تحقق می‌یابد.

د - وحدت کلمه و وحدت صفوف، اساس پیروزی است و اختلاف کلمه به منزله شکست و نابودی است:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [الأنفال: ۴۶].

«و از خدا و پیامبرش اطاعت نمائید و با یکدیگر نزاع نکنید که ضعیف می‌شوید و شوکت شما از بین می‌رود و صبر را پیشه سازید که خدا با صابران است».

ه - اطاعت و نافرمانی و سرپیچی نکردن از دستورات الهی، در موفقیت و پیروزی نقش بسزائی دارد و نافرمانی و سرپیچی از دستورات الهی موجب شکست و نابودی می‌گردد.

و - محبت دنیا و فزون‌طلبی یکی از راههای سلب امداد و نصرت الهی است:

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلْنَاكُمْ مَّا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ﴾ [آل عمران: ۱۵۲].

ز × کمبود افراد و تجهیزات نظامی، باعث شکست نمی‌شود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۳].

«خداوند شما را در بدر پیروز گردانید، در حالی که شما ناچیز بودید؛ پس از خدا بترسید تا شکر وی را به جای آورید».

ح - آمادگی روحی و مادی جهت مبارزه با دشمن الزامی است^۱؛ چنانکه خداوند می فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَعَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ [الأنفال: ۶۰].

«برای مبارزه با آنان تا آنجا که می توانید از نظر قدرت (مادی و معنوی) و اسبهای ورزیده آماده نمائید تا با این طریق موجب ترس و هراس دشمن خدا و دشمن خویش را و کسانی دیگر را که شما آنها را نمی شناسید و خداوند آنها را می شناسد، فراهم آید. آنچه در راه خدا خرج می کنید، پاداش کامل آن به شما داده می شود و بر شما ظلم نمی شود».

ط - استقامت در جنگ و صبر در رویارویی با دشمن، یکی از مهم ترین عوامل پیروزی است؛ چنانکه خداوند می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الأنفال: ۴۵].

«ای مؤمنان، هرگاه با دسته ای روبرو شدید، ثابت قدم باشید و خداوند را به کثرت ذکر کنید تا رستگار شوید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ﴾ [الأنفال: ۱۵].

«ای مؤمنان! هنگامی که با جمع کافران روبرو شدید، به آنان پشت نکنید».

ی × مؤثرترین عامل برای دستیابی به ثبات و استقامت در جنگ، ذکر زیاد با توجه قلب به سوی خدا و استمداد از او و توکل بر خدا و اعتماد نمودن بر اسباب و تجهیزات نظامی است^۲.

چنانکه خداوند می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الأنفال: ۴۵].

۱- فقه السيرة النبوية، غضبان، ص ۴۶۱ - ۴۶۲.

۲- همان، ص ۴۶۳.

«ای مؤمنان، هرگاه با دسته‌ای روبرو شدید، استقامت نموده و خداوند را به کثرت یاد نمائید؛ شاید رستگار شوید».

فضیلت شهدا و نعمت‌های جاویدانی که از آن برخوردارند

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: بعد از به شهادت رسیدن شهدای احد، خداوند ارواح آنها را در چینه‌دانه‌های پرندگان سبز قرار داد و آنها در نهرها و باغستان‌های بهشت به گشت و گذار و خوردن میوه‌ها مشغول هستند. این پرندگان به چراغهای طلایی در زیر عرش پناه می‌برند. آنها هنگامی که به این خورد و نوش پاک و استراحتگاه زیبا دست می‌یابند می‌گویند: ای کاش! برادرانمان از فرجام نیک ما خبر می‌داشتند و از جهاد و مبارزه دست نمی‌کشیدند.

خداوند می‌فرماید: من این را به اطلاع آنها می‌رسانم. بنابراین، این آیات نازل گردید^۱:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ ﴿۱۶۹﴾
 فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۷۰﴾ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۱﴾﴾ [آل عمران: ۱۶۹-۱۷۱].

«کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندارید. آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. از آنچه خداوند از فضل و نعمتش به آنها داده است، خوشحالند و به کسانی که پشت سر آنها مانده‌اند و به آنها ملحق نشده‌اند، مژده می‌دهند که ترس و هراسی برایشان نیست و آنان اندوهگین نخواهند شد».

واحدی در تفسیر آیات فوق از سعید بن جبیر چنین نقل می‌کند:

حمزه بن عبدالمطلب و مصعب بن عمیر بعد از اینکه در غزه احد به شهادت رسیدند و به نعمت‌های الهی نائل گشتند، گفتند: کاش برادرانمان می‌دانستند و بیشتر در جهاد می‌کوشیدند! خداوند فرمود: من وضعیت شما را به آنها اطلاع می‌دهم؛ سپس این آیات نازل گردید.

امام بخاری از مسروق روایت می‌نماید که ما از عبدالله بن مسعود در مورد این آیه پرسیدیم و گفت: ما نیز در این مورد از رسول خدا ﷺ جویا شدیم. آن حضرت فرمود: ارواحشان در چینه‌دان پرندگان سبز رنگ است؛ آنها معلق به چراغ‌های عرش می‌باشند و در هر جا از بهشت بخواهند، گردش می‌نمایند آنها از خدا چنین خواستند: بارالها! ارواح ما را به اجسادمان برگردان تا باری دیگر در راه تو کشته شویم، اما چون خداوند می‌دانست که نیازی به بازگرداندن آنها نیست، آنان را به حال خودشان رها نمود.^۱

تهاجم تبلیغاتی علیه مشرکین

مهم‌ترین رسانه تبلیغاتی عهد نبوی، سرودن اشعار بود. شعرای مشرکان بعد از بدر موضعگیری دفاعی داشتند و مرثیه می‌خواندند، اما در احد کوشیدند تا پیروزی خود را بزرگ جلوه دهند و این پیروزی را یکی از افتخارات خویش می‌دانستند. اما در برابر این غرور پوشالی مشرکان که افرادی چون هییره بن ابی‌وهب، عبدالله بن زبیری، ضرار بن خطاب و عمرو بن عاص آنها فرماندهی می‌کرد، از شاعران مسلمان، حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه نیز در رد حملات مشرکان سکوت نکردند.^۲

قصیده‌های حسان بن ثابت چون صاعقه بر مشرکان فرود می‌آمد. او از شجاعت مسلمانان که توانسته بودند، فرماندهان مشرکان را به قتل برسانند، سخن می‌گفت و مشرکان را که نتوانستند از پرچم خود دفاع کنند و آن را رها کردند و سرانجام به دست‌زنی افتاد، مورد نکوهش قرار داد و آنها را به بزدلی توصیف نمود. قصاید اهانت‌آمیز حسان، مشرکان را به یاد ذلت و بزدلی‌ای انداخت که در آغاز معرکه به آن دچار شده بودند تا از این طریق به پیروزی‌ای که نهایتاً به آن دست یافتند، مغرور نشوند.^۳

اشعار حسان در مورد زنی به نام عمره بنت علقمه حارثیه که پرچم سپاه مشرکان را بدست گرفت، از این قرار بود:

إذا عضل سقیت إلینا کانها جدابة شرك معلمات الحواجب
اقمنا لهم طعناً مبرراً منکلاً وحزنناهم بالضرب من کل جانب

۱- مسلم، کتاب الإمارة، باب ارواح الشهداء فی الجنه، ج ۳، ص ۱۵۰۲.

۲- معین السیره، ص ۲۵۲-۲۵۳.

۳- التاریخ الإسلامی، ج ۵، ص ۲۱.

فلولا لواء الحارثية اصبحوا يباعون في الاسواق بيع الجلائب
 «وقتی که قبیله عضل به سوی ما فرستاده شد، به مثابه بچه آهوانی در دام افتاده و مشخص بودند. بر آنها ضربات مهلک و نابود کننده وارد کردیم و با ضربات از هر طرف آنها را نگران ساختیم. و چنانچه پرچم حارثیه نمی بود، آنها چون کالاهای فروشی در بازار فروخته می شدند».

غلام حبشی بنی طلحه نیز چون پرچم را از حارثیه به قصد جنگ گرفت، تا کشته شد. در این مورد حسان می گوید:

فخرتم باللواء وشرفخر لواء حين رُدَّ الي صُواب
 جعلتم فخرکم فيه بعبد و الام من يطأ عقر التراب
 ظننتم والسفيه له ظنون وما إن ذاك من امر الصواب^۱

«به پرچم افتخار نمودید و چه افتخار بدی است که پرچم شما بدست صواب سپرده شد. به پرچمی افتخار نمودید که آخر الامر به دست غلامی افتاد؛ در حالی که او پست ترین فردی است که بر خاک، قدم نهاده است.

شما پنداشتید و انسان نادان همواره در پندار بسر می برد، اما عاقبت صواب چه شد»؟.

کعب بن مالک نیز در رد بعضی از شعرای قریش چنین سروده است:

ابلق قريشاً وخير القول اصدقه والصدق عند ذوي الألباب مقبول
 أن قد قتلنا بقتلانا سراتكم اهل اللواء ففيما يكثر القيل
 ويوم بدر لقيناكم لنا مداد فيه مع النصر ميكال و جبريل
 ان تقتلونا فدين الحق فطرتنا والقتل في الحق عندالله تفضيل
 وان تروا امرنا في رأيكم سفها فرأي من خالف الإسلام تضليل^۲

«به قریش برسان و بهترین سخن صادق ترین آن است؛ چراکه راستی نزد اهل خرد، همواره مقبول است. ما در برابر کشته شدگان خویش، سرداران و پرچمداران شما را

۱- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۷.

۲- همان، ص ۱۶۴.

کشتیم؛ پس چرا سخنان بیهوده‌ای بر زبان می‌آوردید؟ ما روز بدر با امداد الهی و پیروزی‌ای که میکائیل و جبریل در آن نقش داشت، با شما روبرو شدیم. اگر ما را بکشید، دین حق فطرت ماست، کشته شدن در راه حق نزد خداوند فضیلت و برتری است.

اگر شما بنا بر تصوراتان، دین ما را نابخردی می‌دانید؛ پس دیدگاه کسانی که با اسلام مخالفند، سراسر گمراهی و تباهی است.»

یکی از شگفت‌انگیزترین قصائدی که در این جنگ سرد سروده شده است، قصیده ضرار بن خطاب است که قبل از مسلمان شدن به پیروزی رسول خدا و مهاجران در بدر افتخار می‌نمود. بنابراین، چنین می‌سراید:

فان تظفروا في يوم بدر فانما	باحمد امسي جدكم وهو ظاهر
وبالنفر الأخيار هم أولياؤه	يحامون في اللاواء والموت حاضر
بعد ابوبكر وحمزه فيهم	وبد عن علي وسط من انت ذاكر
و يدعي ابوحفص وعثمان منهم	وسعد اذا ما كان في الحرب حاضر
اولئك لا من نتجت من ديارها	بنوالأوس والنجار حين تفاخر ^۱

«اگر در بدر پیروز شدید، علتش وجود احمد رضی الله عنه است که حامی شما بود و او همیشه پیروز است. همین طور پیروزی‌تان به خاطر وجود بهترین افرادی بود که دوستان احمد بودند و در شرایط اضطراری و مرگ‌آفرین از پرچم دفاع می‌کردند.

اگر آن را به یاد آوری، ابوبکر و حمزه و همین طور علی نیز در جمعشان بود. آنها کسانی بودند که از نسل بنی‌نجار و اوس نبودند که به آنها افتخار کنند.»

ضرار بن خطاب با توجه به معیارهای جاهلی، پیروزی مسلمانان را نیز بر اثر مسائل طایفه‌ای و قبیله‌ای دانست، اما کعب رضی الله عنه در جواب او این گونه سرود:

وفينا رسول الله والأوس	له معقل منهم عزيز وناصر
وجمع بنى النجار تحت لوائه	يمسون في المأزى والنقع ثائر

در ادامه افزود:

وكان رسول الله قد قال اقبلوا فولوا وقالوا: انما انت ساحر
 لأمر اراد الله ان يهلكوا به وليس لأمر همه النار زاجر
 ويوم بدر اذ نرد وجوههم جبريل تحت لوائنا ومحمد
 «رسول خدا میان ما بود و قبيلة بنی‌اوس و فردی قوی و نیرومند چون معقل در
 کنار او بود. طایفه بنی‌نجرار زیر پرچمش بودند و با وجود اینکه گرد و غبار همه جا را
 فراگرفته بود، آنان به سوی جنگ می‌شتافتند.
 پیامبر از همه خواسته بود که دین اسلام را بپذیرند، اما مشرکان سرپیچی کردند و
 گفتند تو ساحری بیش نیستی. خداوند بنا بر حکمتی خواست تا آنها هلاک شوند و
 آنچه را خدا بخواهد که در آتش بسوزد، چاره‌ای جز آن نیست. روز بدر وقتی که
 چهره‌های آنها (مشرکان) را برمی‌گرداندیم، پرچمدار ما محمد و جبرئیل بود».
 مؤلف کتاب عقد فرید می‌گوید: این قطعه فخرآمیزترین شعری است که تا به حال
 عرب آن را سرود، است.^۱

بخش دهم:

مهم‌ترین رویدادهای فاصلهٔ احد و

خندق

فصل اول

تلاش مشرکان جهت فروپاشی و تضعیف حکومت اسلامی

بعد از شکستی که مشرکان در جنگ بدر متحمل گردیدند، درصدد فرصتی مناسب بودند تا این شکست را جبران نمایند بنابراین، جنگ احد برای دشمنان دولت اسلامی، روزنه امیدی برای جبران این شکست محسوب می‌گردید. از نتیجه این جنگ، مشرکان عرب استنباط نمودند که مبارزه با مسلمانان و غلبه بر آنان کار چندان محالی نیست. به همین جهت آنان درصدد حمله به مدینه و نابودسازی مسلمانان برآمدند. نخست بنو اسد به دولت نوپای اسلامی چشم طمع دوخت و همچنین خالد بن سفیان هزلی برای حمله به مدینه آماده می‌شد و بنی‌عضل و قاره به فریب‌دادن مسلمانان جرأت کردند و همین‌طور عامر بن طفیل، قاریان و داعیانی که در امان بودند، به قتل رسانید و یهود بنی‌نضیر درصدد ترور رسول خدا ﷺ برآمدند، اما رسول خدا ﷺ در برابر همه این تلاشهای مذبحخانه، با شجاعت و فراست و برنامه‌ریزی دقیق ایستادگی نمود.

مواجهه بنی‌اسد با دولت اسلامی

جاسوسانی که رسول خدا ﷺ در شبه‌جزیره عربستان گسیل داشته بود، خبر آمادگی بنو اسد بن خزیمه به فرماندهی طلیحه اسدی را، که قصد حمله به مدینه به امید دست‌یافتن به دارائیهای آن و حمایت از قریش در تجاوز بر مسلمانان داشت، رساندند.

رسول خدا ﷺ بعد از اطلاع از این امر، گروهی متشکل از صد و پنجاه نفر مهاجر و انصار را به سرپرستی اباسلمه بن عبدالأسد مخزومی به سوی بنی‌اسد فرستاد^۱ و فرمود: قبل از آنکه افراد آنها بر تو حمله کنند، بر آنها یورش ببر^۱.

ابوسلمه، به سوی بنی‌اسد حرکت نمود و بسیاری از گوسفندان و چهارپایانشان را به غنیمت گرفت و با پیروزی تمام در حالی که دشمن را سراسیمه و پراکنده گردانیده بود، به مدینه بازگشت.

ابوسلمه از پیشگامان دعوت اسلامی بود که بعد از بازگشت به مدینه بر اثر عفونت زخمی که از احد برداشته بود، درگذشت.^۱

نکاتی که در این سریه وجود دارد عبارتند از:

۱- تاکتیک جنگی به موقع و حساب شده رسول خدا ﷺ موجب گردید که دشمن غافلگیر گردد؛ زیرا آنها چنین می‌پنداشتند که مسلمانان بعد از شکست در احد نخواهند نتوانست بلافاصله آن را جبران نمایند، اما هجوم سوارکاران ابوسلمه آنها را کاملاً غافلگیر کرد و از جانب مسلمانان به گونه‌ای دچار رعب و وحشت گشتند که تصور حمله به مدینه را به فراموشی سپردند.

۲- نکته دیگر، دقت مسلمانان در تعیین انتخاب زمان جنگ و حفظ اسرار نظامی است که با وجود مسافت طولانی، قبل از اینکه دشمن نقشه خود را عملی سازد، موجب شکست نقشه آنان گردیدند.

یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی مسلمانان در این سریه، دقت عمل آنان بود که تأثیر عمیقی در روحیه دشمن به جا گذاشت و برای آنان که مسلمانان توان هرگونه حمله غافلگیرانه را در هر شرایط و زمانی دارند و دشمن اذعان نمود که هیچ گاه از تهاجم مسلمانان در امان نیست. بنابراین، درصدد ایجاد صلح با مسلمانان برآمدند.^۲

خالد بن سفیان هذلی و مقاومت عبدالله بن انیس رضی الله عنه در برابر او

خالد بن سفیان هذلی در عرفات به جمع‌آوری جنگجویان بنی‌هذیل پرداخت و جهت تقویت قریش علیه مسلمانان و دفاع از عقاید فاسد آنها و چشمداشت به ثروت مدینه آماده می‌گردید.

رسول خدا ﷺ، عبدالله بن انیس جهنی را که از اصحاب بزرگوار او بود، جهت قتل خالد هذلی فرستاد.^۳

۱- قراءه سیاسیة للسيره النبویه، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۲- فقه السیره، غزالی، ص ۲۷۴.

۳- التاریخ الإسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۲۳.

۴- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۱۳.

عبدالله بن انیس این ماجرا را این گونه بیان می‌کند:

رسول خدا ﷺ مرا به حضور طلبید و فرمود: «به من خبر رسیده است که خالد بن سفیان، مردم را برای جنگ علیه من تحریک می‌نماید.» او الآن در عرنه است، خودت را به او برسان و او را به قتل برسان. گفتم: ای پیامبر ﷺ مشخصات او را برایم بیان کن تا او را بشناسم.

فرمود: «با دیدنش لرزه بر اندام تو خواهد افتاد.»

شمشیرم را به گردن آویختم و راهم را ادامه دادم تا اینکه به آنجا رسیدم. او جایی برای استراحت همراهانش جستجو می‌نمود.

نماز عصر فرا رسیده بود. وقتی او را دیدم، با توجه به مشخصاتی که رسول خدا ﷺ گفته بود، او شناختم. به خاطر ترس از فوت نماز در حالی که ایستاده بودم و به سوی او می‌رفتم، نمازم را با اشاره خواندم؛ چون به او رسیدم گفتم: این مرد کیست؟ گفتم: عربی هستم. شنیده‌ام که می‌خواهی علیه این مرد (محمد) قیام کنی، می‌خواهم با تو همکاری کنم. گفتم: آری! من چنین اراده‌ای دارم.

مقداری با وی قدم زدم، وقتی که آماده شدم با شمشیرم او را از پا در آوردم و در حالی فرار کردم که همراهانش برای او گریه می‌کردند.

زمانی که به مدینه رسیدم، رسول خدا ﷺ مرا دید و فرمود: این چهره سرخ‌رو باشد. گفتم: او را کشتم. پیامبر فرمود: راست می‌گویی؟

سپس رسول خدا ﷺ با من برخاست و وارد منزلش گردید و عصایی را به من داد و فرمود: ای عبدالله! این عصا را نزد خود نگه‌دار! عصا را در دست گرفتم و در میان مردم آمدم. گفتند: این چیست؟

گفتم: عصایی است که رسول خدا ﷺ به من داده است.

گفتند: بهتر آن است که نزد پیامبر برگردی و علت را از ایشان سؤال نمایی؟ من نزد رسول خدا رفتم و گفتم: چرا این عصا را به من داده‌ای؟ فرمود: تا در روز قیامت نشانه‌ای داشته باشی. روزی که صاحبان عمل نیک کم خواهند بود.

عبدالله آن عصا را با شمشیرش یکجا نمود و همواره در دستش بود تا اینکه مرض وفاتش فرا رسید. دستور داد تا عصا را با کفتش یکجا نمایند و آنها چنین کردند و عصا را با وی دفن نمودند.

درسها و نتایج برگرفته از ماجرای فوق

۱- دقت تاکتیک جنگی

رسول خدا ﷺ نسبت به مسائل امنیتی حساسیت شدیدی نشان می‌داد؛ به همین دلیل تحرکات دشمن را زیر نظر می‌گرفت و راه‌حل مناسب جهت رفع مشکلات و بحرانها در زمان لازم ارائه می‌نمود؛ چنانکه در ماجرای فوق به خالد بن سفیان فرصت نداد تا با افزایش نفراتش تقویت شود و رشد نماید؛ بلکه فتنه را در نطفه خنثی گردانید و امت اسلام را از عواقب این خطر تهدیدکننده نجات داد.

۲- فراست رسول خدا ﷺ در انتخاب افراد

رسول خدا ﷺ در گزینش افراد و شناخت صلاحیت‌ها و استعدادها از فراست بسیار والایی برخوردار بود. وی برای اجرای هر امری، به انتخاب افراد شایسته اقدام می‌نمود. مثلاً برای فرماندهی فردی را انتخاب می‌نمود که دارای نظر صائب و تصرف درست و شجاعت باشد. برای دعوت و تعلیم نیز فردی را انتخاب می‌نمود که از علم فراوان، اخلاق نرم و مهارت در جذب افراد برخوردار باشد و برای ارسال پیام به پادشاهان و امرا فردی را انتخاب می‌نمود که برخوردار از زیبایی ظاهری، فصاحت در گفتار و ذهنی خلاق باشد و برای انجام عملیات استشهادی نیز فردی را انتخاب می‌نمود که از شجاعت بالا، قدرت قلب و خونسردی برخوردار می‌بود^۱؛ چنانکه عبدالله بن اُنیس جهنی را برای اجرای عملیات فوق انتخاب نمود؛ چراکه ایشان دارای قلبی قوی و مطمئن، یقینی راسخ و ایمانی قوی بود و علاوه بر آن به منازل قوم مذکور نیز آگاهی داشت^۲.

۳- پاداش عملیات استشهادی، پاداشی اخروی بود

برخلاف ارتشهای امروزی که به انجام‌دهنده چنین عملیاتی پاداش مادی هنگفتی تعلق می‌گیرد، عملیات فوق صرفاً پاداش اخروی داشت بنابراین، پاداش عبدالله بن اُنیس به مراتب برتر و ارزشمندتر از کالای ناچیز دنیوی بود و افراد کمی به چنین افتخاری رسیده‌اند^۳.

۱- التاریخ الإسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۲۷.

۲- غزوه احد، محمد باشمیل، ص ۳۱.

۳- السرایا البعوث النبویة، ص ۱۵۹-۱۶۰.

یاران رسول خدا و انسان‌های پرهیزگار این امت، هیچ‌گاه در انتظار پادشاهی مادی نبودند و اگر پادشاهی مادی هم به آنها تعلق می‌گرفت، چندان ارزشی نزد آنها نداشت و آنها صرفاً به پادشاهی اخروی چشم دوخته بودند به همین دلیل پادشاه عبدالله بن انیس فقط چوبدستی‌ای بود که روز قیامت به عنوان گواه و نشانی، در دست خواهد داشت و این امر بیانگر مقام والای این صحابی در آخرت است.^۱

۴- احکام فقهی این موضوع

ماجرای فوق متضمن برخی احکام و مسائل فقهی است. یکی از آنها مسئله «صلاه طالب» است؛ یعنی، نماز فردی که به تعقیب دیگران می‌پردازد. علامه خطابی می‌گوید: در مورد نماز طالب (تعقیب کننده) اختلاف نظر وجود دارد. جمهور اهل علم می‌گویند: اگر فردی مورد تعقیب قرار گرفته است، خواندن نماز با اشاره جایز است و اگر دیگران را مورد تعقیب قرار داده است، اگر سوار است پیاده شود و نمازش را با ادای رکوع و سجده بخواند.^۲ ابن منذر نیز همین نظریه را می‌پذیرد.^۳ اما امام شافعی شرطی را در نظر گرفته است که دیگران به آن اشاره نکرده‌اند، او می‌گوید: اگر تعداد تعقیب‌کنندگان کمتر از تعقیب‌شدگان است و در بین آنها فاصله نیز ایجاد شده است و تعقیب‌کنندگان بیم برگشت تعقیب‌شدگان را دارند، پس با اشاره نماز بخوانند. خطابی می‌گوید: در واقعه عبدالله بن انیس برخی از این شرایط دیده می‌شود.^۴ علامه بدرالدین عینی در عمده‌القاری دیدگاه فقهاء را در این مسئله به تفصیل بیان کرده و گفته است: نزد امام ابوحنیفه اگر انسان مورد تعقیب قرار گرفته باشد، می‌تواند نمازش را هنگام حرکت بخواند، اما اگر دیگران را مورد تعقیب داد، با اشاره خواندن نماز جایز نیست. امام مالک و برخی از فقهای مالکیه می‌گویند: در این باره، حکم طالب و مطلوب یکی است و آنها می‌توانند بر مرکب خود با اشاره نماز بخوانند. دیدگاه اوزاعی و امام شافعی نیز همانند دیدگاه امام ابوحنیفه است. نظر عطاء و حسن و ثوری و احمد و ابی‌ثور رحمهم الله نیز چنین است؛ البته از امام شافعی

۱- التاریخ الإسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۲۹.

۲- السرایا والبعوث النبویة، ص ۱۶۰.

۳- همان.

۴- معالم السنن، خطابی، ج ۲، ص ۴۲.

نظریه‌ای دیگر نیز منقول است که اگر طالب بیم آن را داشت که مطلوب از چنگش فرار نماید، با اشاره نماز بخواند و در غیر این صورت نمی‌توان نماز را با اشاره خواند.^۱

۵- جواز اجتهاد در زمان رسول خدا ﷺ

اجتهاد عبدالله در خواندن نماز در هنگام خوف و ترس به اشاره و تأیید رسول خدا ﷺ بیانگر جواز اجتهاد در زمان رسول خدا است.^۲

۶- برخی از دلایل نبوت

آن حضرت مشخصات خالد بن سفیان هذلی را قبل از اینکه او را ببیند، برای عبدالله توصیف نمود. در روایتی که واقدی آن را بیان نموده است، آمده است که عبدالله با تعجب از رسول خدا ﷺ سؤال کرد: «تاکنون در مقابل، هیچ کس لرزه بر اندام من نیفتاده است.

پیامبر فرمود: آری، ولی این امر تو را در جهت شناخت او کمک خواهد نمود.^۳ عبدالله بن انیس، خالد را چنان دید که پیامبر توصیف کرده بود و می‌گوید: «هنگامی که خالد را دیدم، ترسیدم و لرزه بر اندام من افتاد و گفتم: صدق الله و رسوله»^۴.

۷- اشعار عبدالله بن انیس در مورد قتل خالد هذلی

ترکت ابن ثور کالحوار و حوله	نوائح تفری کل جیب مقدد
تناولته والظعن خلفی وخلفه	بأبيض من ماء الحديد المهند
أقول له والسيف يعجم رأسه	أنا ابن أنیس فارساً غیر قُعدد
وقلت له خذها بضربة ماجد	حنيف علی دين النبي محمد
وكنت اذا هم النبي بكافر	سبقت اليه باللسان وباليده ^۵

۱- عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۶۳.

۲- السریا و البعوث، ص ۱۶۱.

۳- عون المعبود، عظیم آبادی، ج ۴، ص ۱۲۹.

۴- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۵۳۲.

۵- بیهقی دلائل النبوة (۴۱/۴).

«آن گوساله را فریادزنان ترک نمودم در حالی که زنان نوحه‌گری اطراف او را گرفته بودند. هنگامی که با شمشیر سرش را شکافتم، گفتم: من شهسوار عرب، ابن انیس، هستم و این ضربه‌ای است از طرف انسان بزرگواری که بر دین محمد است. هرگاه رسول خدا ﷺ قصد کشتن کافری را دارد، من با دست و زبان خود به قتل آن مبادرت می‌ورزم».

خیانت دو قبیله عضل و قاره و حادثه رجیع

در مورد دلایل فرستادن وفد رجیع روایات مختلفی وجود دارد. با وجود اینکه بخاری علت فرستادن این وفد را جمع‌آوری اطلاعات از دشمن می‌داند^۱، روایات مستند و صحیح دیگری علت آن را درخواست و فدی از قبیله عضل و قاره می‌دانند که به مدینه آمدند و گفتند: «برخی از افراد طایفه ما مسلمان شده‌اند بنابراین، تعدادی از قاریان قرآن را برای یادگیری احکام و خواندن قرآن نزد ما بفرست»^۲. و گویا قبیله هذیل برای گرفتن انتقام خالد بن سفیان هذلی، به چنین توطئه‌ای اقدام نمودند.

واقعی بر این عقیده است که بنولحیان که تیره‌ای از هذیل بودند، نزد طایفه عضل و قاره رفتند و برای آنها پاداشی در نظر گرفتند و از آنها خواستند که نزد رسول خدا بروند و از وی درخواست تعدادی از یارانش را جهت آموزش مسائل دینی بکنند. تا آنها با تحویل دادن اصحاب رسول خدا ﷺ به کفار مکه، صاحب ثروتی عظیم گردند^۳.

پیامبر اکرم ﷺ نیز بنابر درخواست دو طایفه مذکور و فدی متشکل از ده صحابی را به سرپرستی عاصم بن ثابت بن افلح با آنها فرستادند^۴. تعداد افراد مسلح بنولحیان که به دویت نفر می‌رسید، در مکانی بین مکه و مدینه بر آنها حمله کردند و آن ده نفر صحابه به تپه‌ای پناه بردند و از هر طرف مورد محاصره قرار گرفتند؛ بنولحیان در ابتدا به آنها امان دادند، اما فرمانده مسلمانان از پذیرفتن امان کفار امتناع ورزید و گفت: من

۱- بخاری، شماره ۴۰۸۶.

۲- مغازی، واقعی، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۳- همان.

۴- بخاری، شماره ۴۰۸۶.

نذر کرده‌ام که هیچ گاه عهد مشرکان را نپذیرم^۱. عاصم در حالیکه با آنها می‌جنگید اشعار ذیل را زمزمه می‌نمود:

ما عَلَّتِي وانا جلد نابل التَّبَلُّ والقوس لها بلابل
 تزل عن صفحتها المعابل الموت حق والحياة باطل
 وكل ما حَمَّ الاله نازل بالمرء والمرء اليه آئل
 ان لم أفاتلكم فامِّي هابل^۲

«هیچ مشکلی ندارم در حالی که قوی و تیرانداز هستم و این امری طبیعی است که تیروکمان، وحشت و اضطراب می‌آفرینند...

سرنیزه‌های پهن از کمان جدا می‌شود... و مرگ حق است و زندگی باطل... خواست و اراده خدا در مورد انسان اجرا می‌گردد و انسان به سوی او برمی‌گردد... مادرم حيله‌گر باشد، اگر با شما نجنم».

عاصم تمامی تیرهایی را که در اختیار داشت، استفاده نمود؛ سپس از سرنیزه‌اش استفاده نمود تا اینکه آن هم شکست و تنها شمشیر در دستانش باقی ماند. آن گاه چنین دعا کرد: بارالها! در آغاز روز به دفاع از دین تو پرداختم؛ پس در پایان روز جسد مرا محفوظ بدار.

آنها بعد از کشتن یاران عاصم به بیرون نمودن لباسهایش می‌پرداختند. سرانجام شمشیر عاصم شکست و بعد از زخمی نمودن دو نفر و به هلاکت رساندن فردی دیگر، او نیز به شهادت رسید.

عاصم در هنگام مبارزه این شعر را زمزمه می‌کرد:

أنا ابوسليمان ومثلي رامى ورثُ مجداً معشراً كراما

«من ابوسلیمان و تیرانداز هستم که از جمع بزرگواری، مجد و شرف را به ارث برده‌ام».

زنی به نام سلافه نیز که شوهر و چهار تا از فرزنداناش را در جنگ بدر از دست داده بود، نذر کرده بود که در کاسه سر عاصم شراب بنوشد^۱؛ زیرا دو تا از فرزنداناش توسط

۱- نظرة النعيم، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲- مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۳۵۵.

عاصم کشته شده بودند. او برای این نذر صد نفر شتر جایزه گذاشته بود و عربها به ویژه طایفه بنی‌لحيان از این ماجرا اطلاع داشتند. بنابراین، آنها قصد داشتند تا سر عاصم را از تن او جدا نمایند و نزد سلافه ببرند و از جایزه فوق بهره‌مند گردند.

بعد از شهادت عاصم خداوند انبوهی از زنبورها را فرستاد تا جسد عاصم را محاصره نمایند. از این رو کسی نتوانست به جسد او نزدیک شود. آنها به گمان اینکه شب هنگام زنبورها جسد را ترک خواهند کرد، تصمیم گرفتند بعد از غروب خورشید نزد جسد برگردند، اما شب هنگام با آنکه ابری در آسمان دیده نمی‌شد، خداوند سیلی را فرستاد که جسد عاصم را به جای نامعلومی برد^۲.

آخر الامر اینکه عاصم و هفت نفر از افراد همراه وی به شهادت رسیدند و سه نفر دیگر بر اساس امانی که بنولحيان به آنها دادند، تسلیم شدند، اما دیری نگذشت که آنها پیمان خود را شکستند. بنابراین، عبدالله بن طارق استقامت ورزید و جنگید تا به شهادت رسید و دو نفر دیگر به نامهای خیب و زید بن دثنه به مکه انتقال داده شدند تا به قریش فروخته شوند^۳. این حادثه در ماه صفر سال چهارم هجری اتفاق افتاد.

خیب توسط بنو حارث بن عامر خریداری گردید تا به انتقام حارث که در جنگ بدر توسط خیب به قتل رسیده بود، او را به قتل برسانند؛ چنانکه خیب به عنوان اسیر مدتی نزد آنان ماند تا اینکه روز موعود فرا رسید. خیب از خانواده حارث جهت نظافت تیغی درخواست نمود در آن اثنا فرزند کوچکی از خانواده حارث نزد خیب رفت و خیب او را در بغل گرفت. اولیاء فرزند نگران شدند که مبادا خیب کودک را به قتل برساند. خیب که متوجه این موضوع شده بود، خطاب به آنان گفت: اگر از این امر در هراس هستید که این کودک را به قتل برسانم، چنین کاری را نخواهم نمود. بنابراین، زنی که تیغ را به خیب داده بود، همواره می‌گفت: هیچ اسیری مانند خیب ندیدم. او در حالی که به زنجیر کشیده شده بود، بعضی اوقات خوشه‌های انگور به دست داشت و می‌خورد، در حالی که در آن روزها در مکه انگوری وجود نداشت.

روزی که خیب را برای اعدام از حرم بیرون بردند، لحظه‌ای قبل از اینکه به دار آویخته شود، گفت: به من فرصت دهید تا دو رکعت نماز بخوانم. بعد از اتمام نماز

۱- همان.

۲- همان، ص ۳۵۶.

۳- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۱۴.

گفت: اگر شما تصور نمی‌کردید که از ترس مرگ به نماز روی آورده‌ام، بیشتر نماز می‌خواندم. او نخستین کسی بود که خواندن دو رکعت نماز هنگام مرگ را سنت قرار داد.^۱ او هنگام اعدام این دعا را زمزمه می‌کرد: «اللهم احصهم عدداً واقتلهم بديداً ولا تُبْقِ منهم احداً». «بارالها! آنها را یکی‌یکی بشمار و یکی بعد از دیگری به هلاکت برسان و هیچ کدامشان را باقی نگذار».

سپس این اشعار را خواند:

لقد اجمع الاحزاب حولي وألبوا	قبائلهم واستجموا كل مجمع
وكلهم مبري العداوة جاهدٌ	علی لائی فی وثاق بمضیع
وقد قربوا ابناهم ونساءهم	وقربت من جذع طويل مُنَّع
الی الله اشكوا غربتی بعد كربتی	وما أرصد الاحزاب لی عند مصرعی
فذا العرش صبرنی علی مایراد بی	فقد بضَّعُوا لحمی وقد یاس مطمعی
وقد خیرونی الكفر، والموت دونه	فقد ذرفت عینای من غیر مجزع
وما بی حذار الموت انی لمیت	وان الی ربی ایابی ومرجعی
ولست ابالی حین اقتل مسلما	علی ان شقَّ کان فی الله مضجعی
وذلك فی ذات الاله وان یثأ	یبارک علی اوصال شلوٍ ممزع
فلمست بمبد للعدو تخشعا	ولاجزعاً إنی الی الله مرجعی ^۲

«همه گروه‌ها و قبایل در اطراف من جمع شده‌اند. همه با تمام قدرت عداوت خود را نسبت به من ابراز می‌کنند؛ زیرا من در حالی که بسته شده‌ام، در اختیار آنان قرار گرفته‌ام. زنان و فرزندان‌شان را نزدیک آورده‌اند و در این صدند تا مرا به دار آویزند. از غربت و پریشانی خود و آنچه را آنها در نظر دارند، به پیشگاه خدا شکایت می‌کنم. صاحب عرش مرا به آنچه آنها می‌خواهند، صبر و تحمل دهد. گوشت بدنم را پاره‌پاره

۱- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲- زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۴۵.

کردند و از زندگی ناامیدم ساختند و انتخاب کفر و مرگ را به من سپرده‌اند. چشمانم بی‌آنکه بترسم، اشکبار گردیده است. من وقتی مسلمان کشته شوم، باکی ندارم که به کدامین پهلو در راه خدا می‌افتم و این در راه خداست و اگر بخواهد به مفاصل قطعه‌قطعه شده برکت عنایت می‌کند. و من در برابر دشمن اظهار عجز و ناتوانی نمی‌کنم. بازگشت من به سوی خداست».

ابوسفیان در این هنگام از خبیب سوال نمود که اگر تو امروز در خانه‌ات بودی و به جای تو محمد ﷺ به دار آویخته می‌شد، بهتر نبود؟ خبیب گفت: خیر. نه تنها دوست نداشتم محمد کشته شود؛ بلکه دوست ندارم حتی خاری به پای ایشان فرو رود^۱. آن‌گاه او را به دار آویختند و کسی را جهت نگرهبانی بر جسدش گماشتند؛ ولی شب هنگام عمرو بن امیه ضمری آمد و جسد خبیب را به جایی انتقال داد و دفن نمود^۲. اما زید، توسط صفوان بن امیه خریداری شد و به انتقام پدر صفوان که در بدر کشته شده بود، به قتل رسید.

ابوسفیان از زید نیز قبل از اینکه به دار آویخته شود، پرسید: تو را به خدا دوست داشتی هم اکنون محمد ﷺ به جای تو کشته می‌شد؟ زید همان پاسخ را که خبیب به او داده بود، به ابوسفیان داد.

آن‌گاه ابوسفیان گفت: من هیچ کس را سراغ ندارم، که اطرافیانش او را آن قدر دوست داشته باشند که یاران محمد او را دوست دارند^۳. رجیع که حادثه فوق به آن منسوب است، نام آبی است که این حادثه در آن اتفاق افتاده است.

درس‌ها و نتایج این حادثه

۱- نکاتی که ابن حجر ذکر نموده است

از این حدیث چنین استنباط می‌گردد که اسیر می‌تواند عزیمت و یا رخصت را بپذیرد به این که اگر اسیر بخواهد عزیمت را ترجیح دهد، می‌تواند از پذیرفتن امان کافر امتناع بورزد، هر چند که به کشته شد او بینجامد و اگر رخصت را ترجیح داد می‌تواند امان کافر را بپذیرد.

۱- همان.

۲- همان.

۳- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۴۰۰.

حسن بصری بر این عقیده است که پذیرفتن امان کافر اشکالی ندارد، اما سفیان ثوری می‌گوید: من این را نمی‌پسندم.

رعایت کردن عهد مشرکان و اجتناب از کشتن فرزندانشان و دعا جهت هدایت آنان و خواندن نماز قبل از مرگ توسط مشرکان و سرودن اشعار، بیانگر کرامت و قوت ایمان و یقین خبیب می‌باشند.

۲- تسلیم یا مبارزه تا آخرین لحظات

براساس حوادثی که در رجیع اتفاق افتاد، این موضوع اثبات گردید که اسیر هم می‌تواند از پذیرفتن امان کافر امتناع ورزد هر چند که این امتناع به کشته شدن او منجر شود. که کشته شود. مانند عاصم رضی الله عنه و نیز می‌تواند به رخصت عمل نماید و امان را بپذیرد و به این گونه از کشته شدن نجات یابد. خبیب وزید که به رخصت عمل نمودند، اما بنابر نظر صحیح، اگر شرایط برای اسیر فراهم گردد، می‌بایست از فرصت استفاده نماید و فرار بکند؛ زیرا اسیر در دست کفار مورد ستم و اهانت قرار می‌گیرد بنابراین، لازم است تا خود را از قید اسارت و بردگی نجات دهد^۱.

حادثه فوق برای مسلمانان بسیاری از مسائل را درباره پذیرفتن اسارت و یا مبارزه تا آخرین لحظات در مقابل دشمن را بیان نمود^۲.

۳- اهمیت به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

با وجود اینکه خبیب رضی الله عنه در اسارت مشرکان بسر می‌برد و هر لحظه احتمال داشت که کشته شود، بر انجام سنت نظافت موهای زائد بدن خود اهمیت قائل بود و برای این منظور تیغی به عاریه گرفت. این عمل خبیب درسی است برای کسانی که مشغول شدن به سنن و حتی واجبات را در شرایط بحرانی شایسته و لازم نمی‌دانند؛ در حالی که بین رعایت این سنتها و انجام سایر شرایع اسلام هیچ منافاتی وجود ندارد^۳.

۴- اسلام، کینه و خیانت را ریشه‌کن می‌نماید

خبیب تیغی را از یکی از زنان خانواده حارث جهت نظافت بدن خود گرفت، آن زن می‌گوید: از فرزند کوچکم غافل شدم تا اینکه او را در بغل خبیب دیدم. از این جریان،

۱- السیرة، ب.طی، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۲- الأساس فی السنة، سعید حوی، ج ۲، ص ۶۲۲.

۳- وقفات تربویه مع السیرة النبویه، احمد فرید، ص ۲۳۴.

سخت ترسیدم. او متوجه ترس من شد و گفت: می ترسی که مبادا فرزندت را بکشم؟ هرگز چنین عملی را انجام نخواهم داد.^۱

بنابراین، این عمل شگفت‌انگیز خبیب بیانگر روح عالی، صفای نفس و التزام به منهج اسلامی است؛ چنانکه خداوند می فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵].

«هیچ کس بار دیگری را به دوش نخواهد گرفت و ما عذاب نمی دهیم تا اینکه پیام‌رسانی بفرستیم».

وفای خبیب با کسانی که به وی خیانت کردند، درسی برای همه مسلمانان است.^۲ این جمله خبیب که گفت: «اگر خدا بخواهد، چنین نخواهم کرد.» در زبان عربی دارای مفهوم خاصی است؛ یعنی، انجام ندادن چنین عملی (انتقام گرفتن) در این شرایط خاص و اضطراری که بزرگ‌ترین آرزوی انسان، نجات دادن نفس او می‌باشد، ممکن نبود، اما اصلی که اجتناب از آزار بیگناهان است، مرا باز می‌دارد.^۳

براین اساس، عمل خبیب نمونه‌ای از عظمت اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ که درصدد اجرای اخلاق اسلامی در وجود خود برآمدند و از آنجا که آگاهی آنان نسبت به مسائل دینی و ایمان آنان، ایمان واقعی بود، حتی در برابر دشمنانی که بر آنها ظلم کردند، و از آنجا که آگاهی آنان نسبت به مسائل دینی و ایمان آنان، ایمان واقعی بود، حتی نیز به اخلاق اسلامی پایبند بودند.^۴

۵- میزان محبت پیامبر اکرم ﷺ در دل یارانش

یاران پیامبر اکرم ﷺ نسبت به ایشان عشق و علاقه خاصی می‌ورزیدند و از آنجا که محبت نتیجه شناخت است بنابراین آنها نسبت به پیامبر اکرم ﷺ از شناخت کاملی برخوردار بودند. بر این اساس، محبت آنان نسبت به پیامبر اکرم ﷺ محبتی عمیق و راسخ بود.^۵

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۳۲۰.

۲- معین السیره النبویه، ص ۳۲۰.

۳- ظهور و عبرت من الجهاد النبوی فی المدینه، ص ۱۵۳.

۴- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۳۸.

۵- حقوق النبی علی امته. د - محمد التمیمی، ج ۱، ص ۳۱۴.

در فاجعه رجیع از گفتگوی آرامی که بین ابوسفیان و زید بن دثمه انجام گرفت، میزان این محبت آشکار می‌شود. آنجا که ابوسفیان به وی می‌گوید: آیا دوست داری هم‌اکنون محمد به جای تو می‌بود و او به قتل می‌رسید و تو در جمع خانواده‌ات می‌بودی؟

زید می‌گوید: به خدا سوگند! نه تنها دوست ندارم که محمد کشته شود؛ بلکه دوست ندارم که حتی خاری به پایش فرو رود و من در جمع خانواده‌ام باشم.^۱

این نوع محبت، اثر ایمان است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سه خصلت در وجود هرکس یافته شوند، آن فرد حلاوت ایمان را احساس می‌نماید: ۱- کسی که محبت خدا و رسول از سایر افراد در قلبش بیشتر باشد. ۲- هر کس را دوست می‌دارد، صرفاً به خاطر خدا دوست بدارد. ۳- از نظر او برگشتن به کفر به اندازه افتادن در آتش، ناپسند باشد.^۲

۶- اشعاری از حسان در مذمت بنی‌لحیان

مسلمانان از فاجعه «رجیع» بسیار متأثر گردیدند. حسان رضی الله عنه با سرودن شعر، وضعیت مسلمانان را بیان می‌نمود و خائنان را نکوهش می‌کرد. او در نکوهش بنی‌لحیان چنین سرود:

ان سرك الغدر صرفا لامراج له فأت الرجیع فسل عن دار لحیان
قوم تواصو باكل الجار بينهم فالكلب والقرد والانسان مثلان
لوینطق التیس يوماً قام یخطبهم وکان ذا شرف فیهم وذا شان^۳

«اگر خبر خیانت خوشحالت می‌کند، پس به رجیع برو و از بنی‌لحیان بپرس. ملتی که بر خوردن همسایگان خود همدیگر را توصیه کردند و نزد آنان سگ و میمون و انسان فرقی ندارد. حتی اگر نربزی به سخن درآید او را سخنگو و پیشوای خود می‌کنند.»

۱- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینة، ص ۱۵۴.

۲- بخاری، کتاب الایمان، ج ۱، ص ۷۲، شماره ۲۱.

۳- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۷۰.

عامر بن طفیل و فاجعه بئرمعونه (۴ هـ)

عامر بن طفیل از بزرگان بنی‌عامر بود. او فردی متکبر، مغرور و جاه‌طلب بود و پیش‌بینی می‌کرد که در آینده نزدیک پیامبر اکرم ﷺ بر شبه‌جزیره عربستان غلبه خواهد نمود و به همین دلیل نزد ایشان آمد و گفت: از سه گزینه یکی را میان من و خود انتخاب کن. اول اینکه دشت و صحرا از آن تو و روستاها و قریه‌ها از آن من باشد؛ دوم اینکه مرا بعد از خود جانشین خود قرار ده و سوم اینکه با سپاهی عظیم از بنی‌غطفان به جنگ تو خواهم آمد.

پیامبر اکرم ﷺ به خواسته‌های جاهلی او ارجی ننهاد و همه را رد کرد. همچنین سردار بنی‌عامر، عموی عامر بن طفیل که ملقب به ملاعب‌الاسنه بود به مدینه آمد و هدیه‌ای تقدیم رسول خدا ﷺ نمود. آن حضرت اسلام را بر او عرضه نمود، ولی نپذیرفت. رسول خدا فرمود: من از مشرک، هدیه نمی‌پذیرم.

ملاعب‌الأسنه گفت: هر کس را به نجد بفرستی در امان من است.

رسول خدا ﷺ: افرادی را که در جمع آنها مندر بن عمرو نیز بود، فرستاد.

در نجد عامر بن طفیل، بنی‌عامر را علیه مسلمانان تحریک نمود، اما قومش امتناع ورزیدند و از شکستن عهد ملاعب‌الاسنه خودداری کردند. آن‌گاه او از بنی‌سلیم کمک خواست. آنها پذیرفتند و صد نفر مسلح به تعقیب مسلمانان پرداختند و در بئر معونه بر آنها دست یافتند و به غیر از عمرو بن امیه دیگران را به شهادت رساندند.^۱

انس رضی الله عنه می‌گوید: افرادی نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: برای یادگرفتن قرآن و سنت به افرادی نیاز داریم. رسول خدا ﷺ نیز هفتاد تن از انصار را که از قاریان مشهور بودند و دایی من «حرام» نیز در جمع آنها بود، فرستاد.

این افراد در روزها به جمع‌آوری هیزم می‌پرداختند و با پولی که از این طریق کسب می‌نمودند به تأمین مایحتاج اهل صفا و فقراء می‌پرداختند و شبها نیز به تلاوت قرآن می‌پرداختند.

قبل از اینکه آنها به مقصد برسند، دشمن کمین زده بود و آنها را به شهادت رساند. آنها در اثنای درگیری چنین می‌گفتند: بارالها! پیامبر ما را از وضعیت ما با خبر گردان. ما تو را ملاقات کردیم و از تو راضی هستیم و تو از ما راضی باش.

أنس می گوید: در حالی که مردی از پشت سر، نیزه اش را به پشت دایبی ام (حرام) فرو برد، او گفت: «فزت ورب الكعبة» به خدای کعبه که رستگار شدم. رسول الله ﷺ خطاب به یارانش در مدینه فرمود: برادرانتان به شهادت رسیدند و چنین دعا کردند و دعای آنها را بازگو نمود.^۱

درس ها و فواید فاجعه دردناک بئر معونه

۱- فداکاری و از خودگذشتگی در راه دعوت

قبلاً به ذکر خیانت هذیل و هم پیمانانش نسبت به قاریان قرآن، کسانی که رسول خدا ﷺ آنها را جهت آموزش قرآن و احکام اسلامی فرستاده بود، در غزوه رجیع پرداختیم. و در حادثه دردناک بئر معونه، عامر بن طفیل نیز نسبت به هفتاد تن از قاریان قرآن که جهت ابلاغ دعوت خدا، اعزام شده بودند، خیانت نمود.

حوادث فوق در روحیه رسول خدا ﷺ تأثیر عمیقی به جای گذاشت تا آنجا که یک ماه تمام در نماز صبح بر علیه قبائل سلیم، دعا می نمود^۲؛ چنانکه عبدالله بن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول خدا یک ماه کامل در نمازهای ظهر، عصر، مغرب، عشاء و صبح بعد از رکوع آخر، علیه طوایف بنی سلیم، رعل و ذکوان و عصیه دعاء می نمود و کسانی که به وی اقتداء کرده بودند، آمین می گفتند^۳. أنس می گوید: از آن روز خواندن قنوت آغاز شد و ما قبل از آن قنوت نمی خواندیم^۴.

آنچه در این دو حادثه مهم است اینکه این حوادث خونین باعث تضعیف روحیه مسلمانان و کنار گذاشتن دعوت و خدمت دین نشد؛ زیرا آنها می دانستند که مصلحت دعوت به مراتب بالاتر از ریختن خونها و فدا ساختن جانها است؛ چراکه هیچ دعوتی بدون جان نثاری و شهادت به پیروزی نمی رسد و صلابت و استقامت در برابر حوادث و بحرانهاست که موجب تقویت دعوت در زمین می گردد و دعوتیهایی که بدون جان نثاری و فداکاری انجام می گیرد، مانند نظریات فلسفی و خیالاتی هستند که در لابلای اوراق کتابها جا دارد و به مرور زمان از بین می روند.

۱- مسلم، الامارة، باب الثبوت الجنة للشهيد، شماره ۶۶۷.

۲- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینة، ص ۱۵۱.

۳- سنن ابی داود، الصلوة، باب القنوت فی الصلوات، ص ۱۴۴۳.

۴- بخاری، شماره ۴۰۸۸.

حادثه رجیع و بئرمعونه ما را به مسئولیت بسیار بزرگ در برابر دین خدا و دعوت الهی آشنا می‌گرداند و نمونه‌ای از فداکاری‌های عظیم اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ را به عنوان الگو در راه عقیده دین و کسب رضایت الهی معرفی می‌نماید. بدست آوردن سعادت و آسایش و مجد و سلطنت بهای هنگفتی می‌طلبد و بهای دعوت اسلامی خون پاکی است که در راه خدا جهت تحقق شرع و نظام الهی و در راستای تثبیت شعایر دینی ریخته می‌شود.^۱

۲- به خدای کعبه که رستگار شدم

آن گاه که سرنیزه دشمن پشت حرام بن ملحان رضی الله عنه را شکافت و از سینه‌اش درآمد و دستانش با خونس رنگین شده بود به سر و صورتش می‌مالید گفت: «فزت و رب الكعبه»^۲.

سخت‌ترین قلب‌ها در برابر چنین صحنه‌ای متأثر می‌شود و انسان در برابر این انسان‌های بزرگ که از ترس مرگ چهره‌هایشان متغیر نمی‌شد؛ بلکه آثار شادمانی و سرور و آرامش و اطمینان بر رخسارشان نمایان می‌گشت، احساس کوچکی و حقارت می‌نماید.^۳

این صحنه عجیب و شگفت‌انگیز که عقول انسان‌های بی‌ایمان نمی‌تواند آن را تصور نماید، جبار بن سلمی قاتل حرام بن ملحان رضی الله عنه را به مطالعه و تحقیق در مورد جمله فزت و رب‌الکعبه وامی‌دارد و موجب می‌گردد تا او اسلام را بپذیرد جبار می‌گوید: من فردی از آنها را با سرنیزه زدم، سرنیزه‌ام از سینه‌اش بیرون زد. در آن اثناء شنیدم که می‌گفت: «فزت و رب‌الکعبه...».

من در دلم گفتم: مگر من او را نکشتم؟ پس به کدام پیروزی مباحات می‌کند؟ تا اینکه شنیدم که می‌گفتند: او به خاطر شهادت در راه خدا چنین گفته است. بعد از بررسی و تحقیق متوجه شدم که واقعاً او پیروز شده است بنابراین، مسلمان شدم^۴. اما سؤال اساسی این است که آیا شهید هنگام مرگ احساس درد می‌کند یا خیر؟

۱- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینة، ص ۱۵۲.

۲- بخاری، مغازی، شماره ۴۰۹۱.

۳- التاریخ الإسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۵۰.

۴- السیرة النبویة، ندوی، ص ۲۴۳-۲۴۴ - ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۷.

رسول خدا ﷺ که از جانب خود سخن نمی گوید، در پاسخ این سؤال فرمود:
 «ما يجد الشهيد من مس القتل الا كما يجد أحدكم من مس القرصة»^۱. «ضربه‌ای
 که باعث مرگ شهید می‌شود، بیش از نیش حشره‌ای دردآور نیست».
 شهید نزد خدا دارای جایگاه والایی است. خداوند عادل پاداش روح شهید را که به
 خاطر خدا تقدیم کرده است، ضایع نمی‌گرداند؛ بلکه به وی شش پاداش عنایت
 می‌نماید که هر کدام فزون‌تر از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، می‌باشند؛ چنانکه از
 مقدم بن معد یکرب روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«برای شهید نزد خداوند شش نعمت در نظر گرفته شده است که عبارت‌اند از:

- ۱- با اولین قطره خورش، تمام گناهانش بخشیده می‌شود.
 - ۲- جایگاهش را در بهشت مشاهده می‌کند.
 - ۳- از عذاب قبر در امان می‌ماند.
 - ۴- از فرع اکبر (بازخواست قیامت) در امان می‌شود.
 - ۵- لباس ایمان به تنش در می‌آید.
 - ۶- با حور عین ازدواج می‌کند و برای هفتاد تن از بستگانش شفاعت می‌نماید»^۲.
- این پاداش علاوه بر آن افتخاری است که روز قیامت نصیب آنان خواهد گشت؛
 چراکه آنان در حالی حشر می‌شوند که زخمشان تازه و با رنگ خون و بوی مشک
 خواهد بود^۳. لازم به ذکر است که زندگی شهید با مردن پایان نمی‌پذیرد؛ بلکه نزد خدا
 به وی روزی و نعمت داده می‌شود؛ چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^(۱۱۶)
 [آل عمران: ۱۶۹].

«کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، آنها را مرده مپندار؛ آنها زنده‌اند و نزد خدا
 روزی داده می‌شوند».

۳- آگاهی نداشتن پیامبر از غیب

حوادث بئرمعونه، رجیع و غیره بیانگر آن است که رسول خدا ﷺ از امور غیبی

۱- صحیح سنن ترمذی، البانی، ج ۲، ص ۳۳.

۲- همان، ص ۱۲۹.

۳- همان، ص ۱۲۸.

اطلاعی نداشت چنانچه آیات قرآن نیز شاهد این مطلب هستند و می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۱۸۸)
[الأعراف: ۱۸۸].

«بگو من در حق خودم مالک هیچ نفع و ضرری نیستم. مگر آنچه خدا بخواهد و اگر من غیب می‌دانستم، برای خود خیر فراوان جمع می‌نمودم و هیچ‌گزندی به من نمی‌رسید. من بیم‌دهنده و مزده‌دهنده‌ای بیش نیستم برای ملتی که ایمان بیاورد.»
پس تنها خدا عالم به علوم غیب است و کسی دیگر از انبیاء و فرشتگان جز مقداری که خدا از علم غیب را به آنها آموزش داده است، نمی‌داند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾^(۱۸۹) [الجن: ۲۶].

۴- وفای عهد

عمرو بن امیه ضمری در جریان بئرمعونه اسیر شد. عامر بن طفیل با اطلاع از این موضوع که او از بنی‌ضمر است، او را آزاد کرد.

عمرو بعد از اینکه آزاد شد و به سوی مدینه رهسپار گردید در اثنای راه با دو نفر از بنی‌عامر که با رسول خدا پیمان بسته بودند، برخورد نمود و بدون اینکه از پیمان آنها با رسول خدا آگاهی داشته باشد، بعد از اینکه آنها به خواب رفتند، آن دو را به انتقام مسلمانانی که توسط طایفه بنی‌عامر به شهادت رسیده کشت. زمانی که نزد رسول خدا آمد و جریان را برای ایشان تعریف کرد، رسول خدا ﷺ فرمود: خونبهای این دو نفر که آنان را به قتل رسانده‌ای، بر عهده من می‌باشد. آن گاه پیامبر خدا، خون آن دو عامری را به خاطر رعایت پیمانی که با آنها بسته بود، پرداخت نمود، هر چند که برخی از بنی‌عامر با خیانتی که نسبت به یاران رسول خدا روا داشته بودند، در واقع آن پیمان را شکسته بودند و این عملکرد آن حضرت، بیانگر والاترین درجهٔ وفاء به عهد و پیمان می‌باشد.

هرچند پیامبر اکرم ﷺ می‌توانست به دلیل خیانتی که بنی‌عامر انجام داده بودند، عمل عمرو بن امیه را نوعی انتقام از بنی‌عامر تلقی نماید اما از آنجا که در شریعت اسلام هیچ کس به خاطر گناهی که کسی دیگر مرتکب شده است، مجازات نمی‌شود، رسول خدا ﷺ به پرداخت خونبهای آنها اقدام نمود.

توجهات ارزشمند اسلام، رسول خدا و سایر مسلمانان را موظف به رعایت اخلاقی گردانیده بود که در دنیا نظیرش وجود ندارد.^۱

۵- صحابی بزرگوار عامر بن فهیره رضی الله عنه

بعد از کشته شدن صحابه در بئر معرفه و اسارت عمرو بن امیه ضمیری، عامر بن طفیل خطاب به عمرو در حالی که به یکی از شهدا اشاره می‌کرد، گفت: این فرد کیست؟ عمرو بن امیه گفت: او عامر بن فهیره است.

عامر بن طفیل گفت: بعد از کشته شدنش دیدم که او را به سوی آسمان بلند کردند تا جایی که او را در وسط آسمان و زمین یافتیم؛ سپس به زمین بازگردانیده شد.^۲

۶- حسان بن ثابت و تحریک مردم برای قتل عامر بن طفیل

حسان بن ثابت از افراد مهم پایگاه تبلیغاتی اسلام بود که همواره علیه دشمنان، جنگ روانی به راه می‌انداخت؛ البته افرادی چون کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه نیز وی را همکاری می‌نمودند. آنها در تمام رویدادهای سیرت در رد غزلیات دشمن اشعاری سرودند که بازتاب اشعار حسان بن ثابت را در طرد کعب بن اشرف یهودی توضیح دادیم.

رسول خدا ﷺ نیز شاعران دولت اسلامی را مورد تفقد قرار می‌داد و در ادامه جهادی که آنها در آن تخصص داشتند، تشویقشان می‌نمود.

شایسته است که امروز نیز رهبران، فرماندهان، علما، فقها و اقشار مختلف دولتهای اسلامی به جایگاه شعرای اسلامی اهمیت قائل باشند و آنها را در جهاد بزرگی که مشغول هستند، تشویق نمایند.^۳

حسان بن ثابت بعد از حادثه بئر معونه، ابیاتی فراهم نمود که در آن ربیعہ بن عامر (ملاعب الأسنه) را علیه عامر بن طفیل که امان او را نادیده گرفته بود، تحریک می‌نمود و این اشعار زبانزد عام و خاص گردید:

ألا من مبلغ عني ربيعاً فما أحدث في الحادثان بعدى
ابوك ابوالفعال ابو براء وخالك ماجد حكم بن سعد

۱- التاریخ الإسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۵۰.

۲- بخاری، مغازی، شماره ۴۰۹۳.

۳- السیره النبویه الأساس فی السنة و فقهها، ج ۲، ص ۶۵۶.

بنی ام‌النین الم یرعکم وانتم من ذوائب اهل نجد
تحکم عامر بأبی براء لیخفره وما خطا کعمدا^۱

«از من به ربیع برسانید که این چه حادثه‌ای است که رخ داده است. پدر و دایی‌هایت انسان‌های بزرگواری بودند. ای فرزندان مادران نیک که شما از بزرگان نجد هستید، آیا پیمانی که بستید ارزش رعایت کردن را نداشت که عامر آن را به عمد زیر پا گذاشت».

وقتی که اشعار فوق به ربیعه بن اُبی براء رسید و زخم زبان و شعر نزد آنها از زخم تیر، شمشیر و سرنیزه دردناک‌تر بود، بلافاصله جهت گرفتن انتقام از عامر به پا خواست و ضربه شدیدی بر او وارد نمود، اما از آن ضربه وفات ننمود. قوم عامر از او خواستند تا قصاص این ضربه را بگیرد، اما او گفت: من بخشیده‌ام؛ همچنین حسان با سوز و گداز در فراق شهدای بئرمعونه و به خصوص منذر بن عمرو چنین سرود:

علی قتلی معونة فاستهلی بدمع العین سحاً غیرنزر
علی خیل الرسول غداة لاقوا منایهم ولاقتهم بقدر
أصاهم الفناء بعقد قوم تُحون عَقْدُ حبلهم بغدر
فیا لهفی لمنذر اذ تولى وأعتق فی منیته بصیر^۲

«برفراق شهدای بئرمعونه، زیاد اشک بریز. بر شهسوران رسول خدا آن صبحگاهی که با مرگ روبرو شدند و مرگ براساس تقدیر با آنها روبرو شد. توسط قومی نابود شدند که عهدشان را با مکر به پایان رساندند. افسوس بر منذر آن گاه که صابرانه به سوی مرگ شتافت».

۷- سرنوشت عامر بن طفیل عامری

خداوند دعای پیامبرش را قبول نمود؛ پیامبر علیه عامر این گونه دعا کرده بود:
«اللَّهُمَّ اكْفِنِي عَامراً^۳» «خداوندا! تو خود کار عامر را بساز!» او به بیماری صعب‌العلاجی

۱- محمد رسول الله، صادق عرجون، ج ۴، ص ۶۴.

۲- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۹.

۳- الاساس فی السنه و فقهها السيرة النبوية، ج ۲، ص ۶۳۱.

مبتلا شد که پیامبر آن را این گونه توصیف نمود: «غده کغده البعیر»^۱. «غده‌ای مانند غده شتر».

توصیف دقیقی است از طاعون که درجهٔ حرارت بدن بالا می‌رود و غده‌هایی زیر بغل و اطراف گردن بیرون می‌آید و طحال نیز بزرگ می‌شود^۲.

بدین صورت عامر بن طفیل به هلاکت رسید و آرزوی تسلط بر شبه‌جزیره عربستان و جانشینی رسول خدا را با خود به گور برد و سپاه‌یانی که به آنها افتخار می‌نمود و پیامبر را تهدید می‌کرد، وی را در خانه زنی زندانی کردند و از بیم اینکه بیماری‌اش به آنها سرایت ننماید، همه او را ترک نمودند و آن گاه فریاد برآورد که اسب مرا بیاورید و آن گاه سوار بر اسب مرد^۳.

سرانجام این جبّار سرکش در حالی که مردم از وی می‌گریختند، چون دیوانه‌ای به هلاکت رسید.

۱- السیرة النبویة، محمد صویانی، ص ۱۳۰.

۲- تعلیق الدكتور قلعجی علی الدلائل، ج ۳، ص ۳۴۶.

۳- السیرة النبویة، صویانی، ص ۱۳۱.

فصل دوم

ازدواج پیامبر با ام‌المساکین و امسلمه و رویدادهای مختلف دیگر

زینب بنت خزیمه، ام‌المساکین

زینب دختر خزیمه بن حارث هلالی و از قبیله بنی عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه بود. او را به این دلیل که به امور مساکین رسیدگی می‌نمود، ام‌المساکین نامیدند. رسول خدا ﷺ در رمضان سال سوم هجری با ایشان ازدواج نمود. ام‌المساکین بیش از هشت ماه با رسول خدا زندگی نکرده بود که در ماه ربیع‌الاول سال چهارم هجری وفات نمود و در مدینه دفن گردید.^۱

زینب دختر خزیمه قبل از ازدواج با رسول خدا، همسر عبدالله بن جحش بن رثاب بود، اما بعد از شهادت عبدالله در جنگ احد، رسول خدا ﷺ به خاطر جبران رنجی که او بر اثر شهادت شوهرش متحمل گردیده بود، با وی ازدواج نمود.^۲

ازدواج رسول خدا ﷺ با امسلمه

نام اصلی امسلمه، هند دختر اُبی‌امیه، حذافه بن مغیره قریشی است. وی قبل از ازدواج با رسول خدا، در عقد پسرعمویش، ابی عبدالله بن عبدالأسد، پسرعمه رسول خدا، بود. ابو عبدالله از طرفی برادر رضاعی رسول خدا نیز بود. امسلمه و شوهرش ابوسلمه ابتدا به حبشه هجرت کردند و از آنجا به مکه بازگشتند و سپس به مدینه هجرت نمودند.^۳

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۶۶.

۲- المفصل فی اکام المرأة، عبدالکریم زیدان، ج ۱۱، ص ۴۶۹.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۰۲.

۱- گفتگوی امسلمه با ابوسلمه

روزی امسلمه به ابوسلمه گفت: شنیده‌ام هر شوهری که بهشتی باشد و همسرش بعد از درگذشت وی ازدواج نکند، در بهشت نیز با هم خواهند بود؛ پس با هم عهد ببندیم که نه تو بعد از من ازدواج کنی و نه من بعد از تو.

ابوسلمه گفت: آیا به این وعده خویش وفادار خواهی بود؟.

امسلمه گفت: بلی

ابوسلمه گفت: پس بعد از من ازدواج کن! و سپس چنین دعا کرد: بارالها! بعد از من شوهری بهتر از من نصیب امسلمه کن تا نه موجب حزن و اندوه وی و نه موجب آزار و اذیت وی را فراهم آورد.

امسلمه می‌گوید: بعد از درگذشت ابوسلمه، با خود گفتم: چه کسی می‌تواند از ابوسلمه بهتر باشد؟.

طولی نکشید که رسول خدا ﷺ از من خواستگاری نمود^۱.

۲- دعای امسلمه هنگام درگذشت شوهرش

بعد از شهادت ابوسلمه بر اثر جراحات وارده در جنگ با مشرکان و به دلیل علاقه شدید امسلمه به وی، نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! ابوسلمه از دنیا رفت.

پیامبر فرمود: بگو! «اللهم اغفر لي وله وأعقبني منه عقبی حسنة».

«خدایا مرا و او را ببامرز و بعد از او به من جایگزینی شایسته عنایت کن».

امسلمه می‌گوید: بر اثر این دعا، خدا بهتر از ابوسلمه را نصیب من کرد؛ یعنی، با

رسول خدا ﷺ ازدواج نمودم^۲.

۳- گفتگوی رسول خدا ﷺ با امسلمه هنگام خواستگاری

عمر بن أبی سلمه رضی الله عنه می‌گوید: با اتمام عده امسلمه، ابوبکر از وی خواستگاری نمود، اما امسلمه نپذیرفت. سپس عمر از او خواستگاری نمود، امسلمه به او نیز جواب رد داد. آن گاه رسول خدا ﷺ کسی را فرستاد و از او خواستگاری نمود. امسلمه در

۱- همان، ج ۲، ص ۲۰۳ و قال المحقق: اخرج ابن سعد و رجاله ثقات.

۲- مسلم فی الجنائز، شماره ۹۱۹.

جواب گفت: به رسول خدا ﷺ بگوئید: خوش آمدید، اما من زنی معزور و دارای فرزندان زیاد هستم و کسی از اولیای من نیز حضور ندارد.

پیامبر در جوابش فرمود: «اگر دارای فرزندان زیاد هستی، خدا آنها را تکفل می‌نماید و از خدا می‌خواهم که غرور تو را از بین ببرد و هیچ یک از اولیای تو از ازدواج شما با من، ناراضی نخواهد بود»^۱.

در روایتی دیگر چنین آمده است که گفت: به سن کهولت رسیده‌ام. پیامبر در جواب وی فرمود: از نظر سنی، من از تو بزرگ‌تر هستم^۲.

آن گاه امسلمه به پسرش گفت: ای عمرا! برخیز و مرا به عقد رسول خدا ﷺ دربیآور^۳.

ابن کثیر در تحلیل این سخن امسلمه می‌گوید: منظور وی اعلان رضایت بود. بعضی از علما می‌گویند: امسلمه از فرزندش خواست تا وی را به عقد پیامبر دربیآورد؛ در حالی که فرزندش کوچک بود و صلاحیت این عمل را نداشت. ابن کثیر می‌گوید: من در این مورد به جمع‌آوری کتابی خاص اقدام نموده‌ام و به شرح و توضیح این موضوع پرداخته‌ام که عقد امسلمه توسط فرزند بزرگ وی سلمه بن ابی سلمه انجام گرفته است^۴.

۴- رسول خدا ﷺ و تجهیز خانه امسلمه

با موافقت ازدواج امسلمه، رسول خدا فرمود: «من به تو کمتر از فلانی (یکی از زنانش) نمی‌دهم! دو آسیاب دستی، دو کوزه و یک بالشت چرمی که بارش از لیف خرما است»^۵.

امسلمه بعد از درگذشت شوهرش صاحب فرزندی گردید. پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه امسلمه را به عقد خویش درآوردند، امسلمه دخترش را روی پاهایش گذاشته بود. آن حضرت به خاطر حیایی که داشت، برگشت و این برخورد چندین مرتبه تکرار

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۰۳-۲۰۴ و اسناد صحیح.

۲- الطبقات، ابن سعد، ج ۸، ص ۹۰.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۰۴.

۴- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۹۲.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۰۴.

شد^۱. اما عمار بن یاسر، برادر مادری ام سلمه متوجه این موضوع گردید، نزد خواهرش رفت و دخترش را گرفت و به خانه خود برد.

آن گاه پیامبر اکرم ﷺ، نزد ام سلمه آمد و گفت: زَنَاب کجاست؟ گفتند: او نزد عمار بن یاسر است^۲. رسول خدا ﷺ فرمود: پس من امشب را در اینجا خواهم ماند. ام سلمه می گوید: من مقداری جو با روغن، مخلوط کردم و رسول خدا شب را نزد من سپری کرد. صبح فرمود: تو شایسته اکرام هستی. اگر می خواهی من هفت شب نزد تو می مانم؛ سپس نزد سایر زنانم هفت شب می مانم^۳ و اگر می خواهی سه شب نزد تو می مانم؛ سپس نوبت زنان دیگر شروع می شود؟. ام سلمه گفت: سه شب کافی است^۴.

رسول خدا ﷺ نیز سه شب نزد ام سلمه ماند و فرمود: «للبکر سبع، و للثیب ثلاث»^۵. «نزد عروسی که باکره است، هفت شب و نزد بیوه زن سه شب باید ماند».

۵- تغییر نام بره، دختر اُبی سلمه توسط رسول خدا ﷺ

آن دختر یتیم می گوید: رسول خدا ﷺ بعد از ازدواج با ام سلمه به خانه وی آمد. نام من، بره (نیوکار) بود. مادرم نیز مرا با این نام صدا می کرد، پیامبر فرمود: «لاتزکوا انفسکم فان الله هو أعلم بالبره منکن والفاجره، سمیها زینب». «خودتان را پاک مپندارید. خداوند بهتر می داند چه کسی پاک و چه کسی ناپاک است. نامش را (زینب) بگذارید».

ام سلمه گفت: پس از این به بعد نام او زینب است^۶.

رسول خدا نامهای زیبا را دوست می داشت بنابراین، نه تنها به تغییر اسامی کودکان می پرداخت؛ بلکه از این ذوق والای نبوی پیرمردان و پیرزنان نیز بی بهره

۱- همان.

۲- حدیث حسن رواه ابن سعد، ج ۸، ص ۹۳.

۳- السیره النبویه، کما جاءت من الأحادیث الصحیحه، صویانی، ج ۳، ص ۱۳۶.

۴- حدیث صحیح، صحیح الجامع، آلبنی، ج ۲، ص ۹۱۹.

۵- الادب المفرد، ص ۸۲۱، رواه ابن اسحاق من طریق البخاری.

نمی‌ماندند؛ «چنانکه روزی شخصی نزد رسول خدا آمد که نام او شهاب بود. آن حضرت فرمود: تو هشام هستی نه شهاب»^۱.

و بدین صورت «رسول خدا ﷺ هر نامی را که مورد پسند ایشان نمی‌بود تغییر می‌داد»^۲. عایشه می‌گوید: پیرزنی نزد رسول خدا ﷺ آمد. پیامبر از وی سؤال نمود: تو کی هستی؟ او گفت: جثامه مزنی. پیامبر فرمود: تو «حسانه» هستی. سپس رسول خدا ﷺ با وی احوالپرسی نمود و قطعه گوشتی به او داد و او را اکرام نمود. وقتی که آن پیرزن رفت، گفتم: ای رسول خدا! این پیرزن را این قدر مورد توجه قرار دادی؟ فرمود: این پیرزن در زمان خدیجه، همواره به دیدن ما می‌آمد و حسن عهد از علامات ایمان است.^۳

۶- فلسفه ازدواج رسول خدا با ام‌سلمه

در تفسیر المنار فلسفه این ازدواج چنین بیان گردیده است:

فلسفه این ازدواج تنها برای خوشگذرانی مباح نبود؛ بلکه به خاطر کمالاتی بود که ام‌سلمه از آن برخوردار بود و علاوه بر آن به خاطر جبران مصیبتی بود که با شهادت شوهرش دچار آن گردیده بود.^۴

همچنین یکی دیگر از دلایل این ازدواج را می‌توان این موضوع بیان نمود که ام‌سلمه از طایفه مخزومیها، شریف‌ترین خاندان قریشی، بود که همواره در رکاب رسول خدا ﷺ پرچمدار جنگ بودند و این ازدواج سبب تألیف قلوب آنها و در نهایت باعث پذیرفتن اسلام گردید.^۵

علاوه بر آن، ازدواج فوق، بیانگر بینش عمیق رسول خدا ﷺ در ساختار و تقویت امت و ادای حقوق شهداء می‌باشد که به همسران شهدا، فرصت استفاده از منبع کمالات نبوت می‌داد.^۶

۱- همان، ص ۸۲۵، سنده حسن رواه البخاری.

۲- حدیث حسن رواه الطبرانی، ج ۱۷، ص ۱۱۹.

۳- رواه الحاکم، ج ۱، ص ۶۲- البیهقی فی شعب الأیمان، ج ۶، ص ۵۱۷.

۴- تفسیر المنار، ج ۴، ص ۳۷۲.

۵- التریبۃ القیادیة، ج ۳، ص ۳۵۶.

۶- همان، ص ۳۵۷.

ام سلمه آخرین همسر رسول خدا ﷺ بود که در سال ۶۱ هـ وفات نمود و سیصد و هشتاد و هشت حدیث از پیامبر روایت کرد که سیزده حدیث از روایات او مورد اتفاق شیخین (بخاری و مسلم) هستند و سه حدیث را فقط بخاری و سیزده حدیث دیگر را فقط مسلم، روایت کرده‌اند.^۱

ام سلمه در نشر علم و حکمت رسول خدا نقش مهمی را ایفا نمود و با وفاتش، آخرین چراغ فروزان ازواج مطهرات که همواره نور هدایت و علم، از آن منتشر می‌شد، خاموش گردید.^۲

تولد امام حسن بن علی

علامه قرطبی می‌گوید: حسن در ماه شعبان سال چهارم هجری متولد گردید و براساس این نظریه، امام حسین ﷺ قبل از اتمام یک سال از ولادت امام حسن به متولد گردید. علامه واقدی نیز همین نظریه را تأیید می‌نماید و می‌گوید: فاطمه بعد از گذشت پنجاه شب از تولد حسن، حامله گردید و علامه نووی در کتاب تهذیب با تأکید می‌گوید: امام حسن، پنجم شعبان سال چهارم هجری متولد گردید.^۳

علی ﷺ می‌گوید: بعد از تولد حسن، نام وی را «حرب» گذاشتم تا اینکه رسول خدا تشریف آورد و فرمود: فرزندانم را به من نشان دهید، آن گاه فرمود: اسمش را چه گذاشته‌اید؟ گفتم: حرب. فرمود: خیر! او حسن است.^۴

رسول خدا ﷺ آن اسم نامناسب را به نامی زیبا و دل‌انگیز تغییر داد.

ابورافع می‌گوید: وقتی که حسن به دنیا آمد، رسول خدا در گوش وی اذان گفت.^۵ همچنین او در مورد عقیقه حسن، می‌گوید: بعد از متولد شدن حسن، فاطمه گفت: آیا بهتر نیست تا دو گوسفند برای عقیقه فرزندانم ذبح کنم؟ پیامبر فرمود: خیر! سرش را بتراش و به وزن موهایش به مساکین و اصحاب صفه نقره بده. فاطمه نیز چنین نمود.^۱

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲- السیرة النبویة، آی شهبه، ج ۲ ص ۲۴۸-۲۴۹.

۳- شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۱۰.

۴- البخاری، فی الأدب، ص ۲۸۶.

۵- ابوداود، شماره ۵۱۰۵.

آن گاه رسول خدا ﷺ دو قوچ جهت عقیقه حسن ذبح نمود^۱. پیامبر در مورد عقیقه فرمود: «کل غلام مرتهن بعقیقه، یذبح عنه یوم سابعه ویحلق رأسه ویسمی»^۲. «هر نوزادی گرو عقیقه خود می‌باشد. روز هفتم برای او عقیقه ذبح کنید و سرش را بتراشید و نام او را انتخاب نمایید».

زید بن ثابت و فراگیری زبان یهود در سال چهارم هجری

خارجه بن زید بن ثابت از زید بن ثابت روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ به وی دستور داد تا زبان یهود را فراگیرد و هر وقت آنها به وی نامه می‌نوشتند، زید نامه‌های یهود را برای رسول خدا می‌خواند^۳. زید در مدت پانزده روز زبان آنها را فراگرفت. در روایتی دیگر آمده است که زید را هنگام ورود پیامبر به مدینه نزد وی آوردند و گفتند: این پسر از بنی‌نجار است و چند سوره از قرآن را حفظ دارد. رسول خدا ﷺ خوشحال شد و فرمود: «ای زید کتاب یهود را فراگیر؛ چرا که من بر آنها اعتماد ندارم.» زید می‌گوید: من تعالیم آنها را فراگرفتم و در طی پانزده شب به طور کامل در آن مهارت پیدا کردم و بعد از آن نامه‌های آنها را برای رسول خدا و نامه‌های رسول خدا را برای آنها می‌خواندم^۴.

از این روایت چنین استنباط می‌گردد که سخنگوی دولت از جایگاه خاص و مهمی برخوردار است و از آنجا که بر پیامهای صادره و وارده اطلاع دارد، بر اسرار و رموز حکومت مطلع است بنابراین، معقول نیست تا هر فردی در چنین سمتی منصوب شود. رسول خدا ﷺ نیز به دلیل حساس بودن چنین منصبی به زید دستور داد تا زبان یهود را فراگیرد^۵ و زید نیز در مدت پانزده روز این امر را انجام داد که این امر بیانگر توانایی و حافظه وی می‌باشد و ایشان از کسانی است که در زمان حیات رسول خدا قرآن را به طور کامل حفظ نمود و از مشهورترین کاتبان وحی شد. همچنین زید در زمان صدیق

۱- رواه الطبرانی، ج ۳، ص ۳۰ بسند حسن.

۲- السیرة النبویة كما جاءت فی الأحادیث الصحیحة، صویانی، ج ۳، ص ۱۰۶.

۳- صحیح الجامع، ج ۲، ص ۸۳۲.

۴- البخاری، کتاب الأحکام، شماره ۷۱۹۵.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۲۹.

۶- زید بن ثابت کاتب الوحی و جامع القرآن، صفوان داوودی، ص ۸۰-۸۱.

اکبر به تنهایی مسئولیت نوشتن قرآن را به عهده گرفت و در زمان عثمان نیز یکی از کاتبان وحی بود و باید توجه داشت که این دستور رسول خدا مبنی بر فراگرفتن زبان یهود دلیل آن است که اسلام در شرایط ضرورت و نیاز، مسلمانان را تشویق به جمع‌آوری اطلاعات و کسب دانش و علوم و زبان بیگانگان می‌کند^۱.

۱- السیرة النبویة، أبی شهبه، ج ۲، ص ۲۴۹.

فصل سوم

اخراج یهود بنی‌نضیر از مدینه

در فاصله زمانی ترور کعب بن اشرف و جنگ احد که در شوال سال سوم هجری اتفاق افتاد، یهود مدینه دچار رعب و وحشت گردیدند؛ البته شکست مسلمانان در جنگ احد، تا حدودی مشرکان و منافقان را در رسیدن به اهداف و آرزوهایشان امیدوار کرده بود و دو حادثه بئرمعونه و رجیع نیز موجب کاسته‌شدن ترس و وحشت یهودیان گردید.

بنابراین، ترس و وحشت یهود، مدتی طولانی به طول نینجامید که دوباره به شیوه‌های مختلف توطئه و دسیسه روی آوردند تا آنجا که جهت حمله به مسلمانان در صدد جمع‌آوری اسلحه و استحکام قلعه‌هایشان برآمدند و نقشه ترور رسول خدا ﷺ را طراحی نمودند.^۱

تاریخ غزوه و عوامل آن

الف - تاریخ غزوه

مؤرخان معتقداند که غزوه بنی‌نضیر در ربیع الأول سال چهارم هجری بعد از احد اتفاق افتاد. ابن قیم جوزی نظریه کسانی که معتقدند: غزوه بنی‌نضیر شش ماه بعد از غزوه بدر اتفاق افتاده است، می‌گوید: محمد بن شهاب زهري معتقد است که غزوه بنی‌نضیر شش ماه بعد از بدر به وقوع پیوست در حالی که این نظریه، نظریه‌ای نادرست است و واقعیت این است که این غزوه بعد از غزوه احد اتفاق افتاد و غزوه بنی‌قینقاع شش ماه بعد از بدر و غزوه بنی‌قریظه بعد از خندق و غزوه خیبر بعد از حدیبیه اتفاق افتاد.^۲

۱- التاریخ السیاسی و العسکری، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۲- زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۴۹.

ابن عربی می‌گوید: واقعیت این است که غزوه بنی‌نضیر بعد از احد واقع شد^۱ و ابن‌کثیر نیز همین نظریه را تایید می‌کند.^۲

ب - عوامل غزوه

عوامل متعددی موجب گردید تا پیامبر اکرم ﷺ با بنی‌نضیر برخورد نماید و آنها را وادار به ترک دیارشان گرداند. مهم‌ترین عوامل به شرح ذیل است:

۱- عهد شکنی بنونضیر

آنها متعهد شده بودند که هیچ دشمنی را علیه مسلمانان حمایت نکنند. آنها علاوه بر اینکه بر این عهد وفادار نماندند؛ بلکه با دشمنان رسول خدا ﷺ همکاری کردند. این عهدشکنی در غزوه السویق به وقوع پیوست^۳؛ چراکه ابوسفیان بعد از بازگشت از بدر نذر کرده بود تا وقتی که به مدینه یورش نبرد، هرگز استحمام نکند. بنابراین برای تحقق این منظور با دویست تن مهاجم به سوی مدینه رهسپار گردید. سردار بنی‌نضیر، سلام بن مشکم، با وی همکاری نمود و نه تنها از او پذیرائی کرد؛ بلکه او را به نکات ضعف مسلمانان آگاه ساخت.^۴

موسی بن عقبه صاحب مغازی می‌گوید: «بنی‌نضیر با قریشیان علیه رسول خدا و قلعه‌هایشان، همکاری نمودند»^۵.

۲- تلاش جهت ترور رسول خدا ﷺ .

رسول خدا ﷺ با جمعی از یاران از طریق قباء به سوی بنی‌نضیر جهت جمع‌آوری کمک برای خونبهای دو مقتول بنی‌عامر رفتند.

بنونضیر از پیامبر اکرم ﷺ به گونه شایسته‌ای استقبال نمودند، اما از طرفی دیگر نقشه ترور رسول خدا را طراحی نمودند و برنامه‌ریزی آنان از این طریق بود که سنگی از بالای دیواری که پیامبر آنجا نشسته بود، بیندازند، اما رسول خدا ﷺ از آنجائی که در حفاظت و صیانت خداوند قرار داشت، از اهداف بنی‌نضیر با خبر شد و به سرعت از آنجا

۱- احکام القرآن، ابن عربی، ج ۴، ص ۱۷۶۵.

۲- حدیث القرآن علی الغزوات، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳- غزوه سویق بعد از بدر اتفاق افتاد.

۴- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۸۴.

۵- فتح الباری، ج ۷، ص ۳۳۲.

برخاست و به سوی مدینه حرکت نمود^۱.

هدف اصلی این توطئه نافرجام تنها به قتل رساندن پیامبر اکرم ﷺ نبود؛ بلکه دولت نوپای مدینه و دعوت اسلامی را نیز مورد هدف قرار داده بود و به همین جهت رسول خدا ﷺ تصمیم گرفت تا با آنان به مبارزه پردازد و یارانش را دستور داد تا آماده مبارزه و حرکت به سوی بنی‌نضیر گردند^۲.

عوامل فوق و عوامل دیگری موجب وقوع غزوه بنی‌نضیر گردید؛ چنانکه قرآن کریم مسلمانان را به این نعمت بزرگ و چگونگی نجات پیامبرش را از مکر یهود بنی‌نضیر، خاطر نشان نموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ لَّا يَبْسُطُونَ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾﴾
[المائدة: ١١].

«ای مؤمنان! نعمت خدا را بر خود یاد کنید. آن گاه که قومی اراده نمود تا بر شما تعدی نماید. خداوند جلوی تعدی آنها را گرفت. از خدا بترسید و مؤمنان باید بر خدا توکل نمایند».

دیدگاه مفسران درباره سبب نزول آیه فوق

طبری از آیه زیاد نقل می‌نماید که رسول خدا با یارانش، ابوبکر و عمر و علی و دیگران، برای جمع‌آوری کمک جهت پرداخت خونبهای نزد بنی‌نضیر آمدند و فرمودند: ای بنی‌نضیر! ما را در جهت پرداخت این خونبها یاری نمایید.

آنها گفتند: ای اباالقاسم! تو را در این امر یاری خواهیم نمود، اما صبر کن تا از تو پذیرایی کنیم. رسول خدا و یارانش در انتظار نشستند و سردار آنان نیز به حضور پیامبر اکرم ﷺ رسید. او به یارانش گفت: فرصتی بهتر از این برایتان فراهم نمی‌شود؛ سنگی بر او بیندازید و او را به قتل برسانید. آنها سنگ بزرگی که سنگ آسیاب بود، آماده کرده بودند، اما خداوند با فرستادن جبرئیل و آگاه کردن پیامبر از این موضوع نقشه آنها را خنثی گردانید؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

۱- واقدی، ج ۱، ص ۳۶۵- تاریخ سیاسی و العسکری، ص ۱۹۰.

۲- تاریخ سیاسی و العسکری لدولة المدينة، ص ۱۹۰.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَن يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^[۱۱].

محمد بن اسحاق، مجاهد، عکرمه و دیگران گفته‌اند: این آیه در مورد بنی‌نضیر نازل شده است^۱ وقتی که ارادهٔ ترور رسول خدا را داشتند و برای این منظور سنگی را آماده کرده بودند تا از بالای دیوار بلندی بر سر رسول خدا بیندازند که خداوند، پیامبرش را از این نقشه آگاه ساخت و پیامبر و یارانش به سوی مدینه بازگشتند و این آیه نازل گردید.^۲

همچنین ابن جریر شأن نزول آیه فوق را در مورد توطئه بنی‌نضیر می‌داند و می‌گوید:

«نظریهٔ درست، نظریهٔ کسانی است که بر این عقیده‌اند که منظور از نعمت یاد شده در آیهٔ فوق، نعمت نجات رسول خدا ﷺ از توطئهٔ بنی‌نضیر است که رسول خدا جهت خونبهای دو مقتول که توسط عمرو بن امیه کشته شده بود، به آنجا رفت و علت ترجیح این نظریه آن است که خداوند بعد از این آیه به اعمال زشت و خیانت یهود نسبت به احکام خدا و پیامبران الهی پرداخته است»^۳.

دکتر محمد آل عابد نیز با نظریهٔ طبری موافق است و می‌گوید: هیچ منافاتی ندارد که آیهٔ فوق بعد از تمام رویدادهای فوق نازل شده باشد؛ زیرا یک آیه می‌تواند، چند شأن نزول داشته باشد.

مفهوم آیه نیز چنین است که ای مؤمنان! نعمت خدا را به خاطر داشته باشید که نقشه یهود را از آسیب‌رساندن به پیامبر خنثی نمود و مکر و حيله آنان را باطل نمود و پیامبر را از این نقشه شوم نجات بخشید؛ سپس مسلمانان را به تقوا و توکل وادار نمود و می‌فرماید:

﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

۱- این روایات هرچند دارای ضعف هستند، اما مجموعه آنها می‌تواند یکدیگر را تقویت نماید به کتاب المجتمع المدنی فی عهد النبوه، ص ۱۴۵ مراجعه شود.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۱.

۳- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۴۴-۱۴۵.

هشدار به بنی نضیر و محاصره آنها

الف: هشدار به بنی نضیر

در کتابهای سیره آمده است که رسول خدا ﷺ به بنی نضیر هشدار داد که تا ده روز منطقه را ترک کنند و برای این منظور محمد بن مسلمه را به سوی آنها فرستاد و به وی گفت: نزد بنی نضیر برو و به آنها بگو: پیامبر مرا به سوی شما فرستاده و دستور داده است تا از این سرزمین خارج شوید؛ زیرا شما عهد و پیمان خود را با پیامبر اکرم ﷺ شکسته‌اید و ده روز فرصت دارید؛ اگر بعد از این فرصت، کسی از شما این منطقه را ترک ننماید، او را به قتل خواهیم رساند.^۱

آنها هیچ جوابی نداشتند، اما گفتند: ای محمد! ما هرگز فکر نمی‌کردیم فردی از بنی‌اوس برای ما چنین پیامی بیاورد. محمد بن مسلمه گفت: قلبها تغییر نموده و عهدهای گذشته محو شده است. یهودیان نیز بعد از آن، چند روز ماندند و برای رفتن آماده گشتند.^۲

در این اثنا عبدالله بن ابی بن سلول، از فرصت استفاده نمود و فردی را نزد بنی نضیر فرستاد و از آنها خواست تا در منازل خود باقی بمانند و استقامت کنند و به آنها گفت: ما شما را تسلیم نخواهیم کرد؛ اگر با شما درگیری ایجاد شود، ما در کنار شما خواهیم بود و اگر شما را از دیارتان بیرون نمایند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت.^۳ بنابراین، سرزمینتان را رها نکنید؛ زیرا دو هزار جنگجویی که در اختیار دارم، با شما خواهند جنگید.^۴ یهودیان به این وعده‌های عبدالله بن ابی، اعتماد کردند و سردارشان حی بن أخطب را غرور فرا گرفت و فردی را نزد رسول خدا فرستاد و گفت: ما از منازل خود بیرون نمی‌شویم بنابراین، هر اقدامی که می‌خواهید، انجام دهید. با شنیدن این پیام، رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و مسلمانان حاضر نیز تکبیر گفتند و پیامبر فرمود: یهود آماده جنگ شده است.^۵

۱- طبقات، ابن سعد الکبری، ج ۲، ص ۵۷ - مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۷۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۵۲.

۳- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۲.

۴- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۵۳.

۵- السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۴۶.

ب - محاصره بنی نضیر و اخراج آنان از مدینه

بعد از سپری شدن ده روز فرصت داده شده، سپاه اسلام رهسپار دیار بنی نضیر شد و مدت پانزده شبانه روز آنها را محاصره کردند و رسول خدا ﷺ دستور داد تا درختانشان سوزانده شود. بنابراین، آنها با از دست دادن بنیه اقتصادی خود روحیه جنگی و مقاومت را از دست دادند و فریاد برآوردند که ای محمد! تو مردم را از فساد باز می‌داشتی؛ چه شده است که درختان را قطع می‌نمائی؟.

خداوند در دل آنها وحشت انداخت و اذعان نمودند که چاره‌ای جز رها نمودن سرزمین خود ندارند و عهدشکنی عبدالله بن ابی و حمایت نکردن بر رعب و وحشت آنان افزود بنابراین آنها فردی را نزد رسول خدا فرستادند و از ایشان تقاضای امان نمودند تا از سرزمین خود خارج شوند.

پیامبر اکرم ﷺ موافقت نمود و فرمود: «بیرون شوید در حالی که خونتان در امان است و نیز فرمود: آنها از اموالتان به جز اسلحه، هرچه می‌توانید با خود ببرید»^۱. آنها سقف و ستون‌های خانه‌هایشان را شکستند تا مسلمانان نتوانند از آنها استفاده کنند.

آنها نیز مقدار زیادی طلا و نقره با خود بودند؛ به گونه‌ای که سلام بن ابی‌الحقیق به تنهایی پوست گاوی پر از طلا و نقره حمل می‌نمود و می‌گفت: این چیزی است که ما در فراز و نشیب زندگی آماده کرده‌ایم و اگر نخل‌هایمان را به جای گذاشته‌ایم، در خیبر نخل زیادی وجود دارد^۲.

آنها اثاثیه خود را با ششصد شتر حمل نمودند و با دف و ساز و آواز بیرون شدند. بعضی عازم خیبرگردیدند و عده‌ای هم به سوی شام رفتند^۳.

محمد بن مسلمه به دستور رسول خدا ﷺ مسئولیت اخراج آنها را بر عهده داشت^۴. برخی از بزرگان‌شان که راه خیبر را در پیش گرفتند عبارت بودند از: سلام بن ابی‌الحقیق، حی بن أخطب و کنانه بن الربیع بن ابی‌الحقیق که رسیدنشان به خیبر، مردم آنجا از آنها اطاعت نمودند^۱.

۱- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۲۵.

۲- السیرة الحلبیة، ج ۲، ص ۵۶۶.

۳- همان، ص ۵۶۰ - حدیث القرآن، ج ۱، ص ۲۷.

۴- المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۳۷۴ - الیهود فی السنة المطهرة، ج ۱، ص ۳۲۱.

درسها و نتایج این غزوه

قرآن کریم در یک سوره کامل یعنی سوره حشر از غزوه بنی نضیر سخن به میان آورده است؛ چنانکه دانشمند امت، عبدالله بن عباس رضی الله عنه این سوره را به نام سوره بنی نضیر یاد می نمود. بخاری از سعید بن جبیر نقل کرده است که من به عبدالله بن عباس گفتم: سوره حشر، اما او گفت: سوره بنی نضیر.^۲

این سوره به تفصیل از غزوه بنی نضیر سخن گفته و به بیان احکام و مستحقان غنیمت پرداخته است. همچنین به ارتباط یهود با منافقان پرداخته و از حقایق درونی یهود پرده برداشته است و در اثناء بحث، مؤمنان را مورد خطاب قرار داده و آنها را به رعایت تقوا وادار کرده است و از معصیت و نافرمانی خدا نهی کرده است و سپس خداوند در مورد قرآن کریم و اسماء و صفات خود سخن گفته است. با اندیشیدن در سوره مزبور می توان به نکات ذیل را استنباط نمود:

الف - حمد و سپاس خداوند

سوره با بیان حمد و ستایش خدا آغاز می شود و خاطر نشان می سازد که جهان هستی با تمام موجودات خود (انسانها، حیوانات، نباتات و جمادات) به تمجید و بیان قداست خداوند مشغول است و همه گویای وحدانیت، قدرت، جلال و عظمت و سلطان وی هستند.^۳

چنانکه می فرماید:

﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الحشر: ۱].

«آنچه در آسمانها و زمین است، تسبیح خدا را می گویند و او غالب و با حکمت است.»

سوره با بیان این خبر آغاز شده است که همه موجودات آسمان و زمین، تسبیح خدا را می گویند و از آنچه شایسته وی نیست، او را تقدیس می نمایند و همه به عبادت و خضوع در برابر عظمتش مشغول می باشند؛ زیرا او قادر و بر هر چیزی غالب است و انجام دادن هیچ کاری برای او دشوار نیست.

۱- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲- بخاری، کتاب المغازی، باب حدیث بنی نضیر، شماره ۴۰۲۹.

۳- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۳۲۷.

خدا در آفرینش و امور خود، حکیم است. هیچ چیزی را بیهوده نیافریده است و به آنچه مصلحت نیست، دستور نمی‌دهد و هیچ عملی برخلاف مقتضای حکمت او انجام نمی‌پذیرد؛ چنانکه یکی از این موارد، حمایت رسول خدا ﷺ در برابر کفار اهل کتاب (بنی‌نضیر) است که با خیانت به پیامبر اکرم ﷺ خدا آنها را از سرزمین مورد علاقه و محبوبشان بیرون گردانید.^۱

ب - ترس و وحشت از جانب خدا است

خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُجْرِبُونَ بِيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ۚ وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ۚ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۗ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٢﴾﴾ [الحشر: ۲-۴].

«او است که کافران اهل کتاب را برای نخستین جمع‌آوری از سرزمینشان بیرون راند. شما فکر نمی‌کردید که آنها بیرون رانده شوند. آنها تصور می‌کردند که قلعه‌هایشان آنها را از مؤاخذه خدا محفوظ می‌دارد. خداوند از جایی به سراغشان آمد که فکر نمی‌کردند. در دل‌هایشان هراس انداخت، به گونه‌ای که با دستهای خود و دستهای مؤمنان، خانه‌های خود را خراب می‌کردند. ای اهل خرد، درس عبرت بگیرید. چنانچه خداوند ترک دیار را بر آنها فرض نمی‌کرد، در دنیا آنها را به عذاب سخت گرفتار می‌نمود و در آخرت برای آنان عذاب دوزخ مهیا است. این بدان جهت است که آنان با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیدند و هر کس با خدا دشمنی نماید، همانا عذاب خدا سخت است.»

از آیات فوق چنین استنباط می‌گردد که خداوند اراده نمود تا یهود بنی‌نضیر را که تمام اسباب مادی در اختیارشان بود و تصور می‌کردند که قلعه‌های محکمشان مانع از آن می‌شود تا کسی آنها را اخراج نماید، بیرون گرداند. بنابراین، خداوند برخلاف اسباب

و مسببات، شکست آنان را به گونه‌ای فراهم آورد که تصور نمی‌کردند به این گونه که خداوند قلب‌های آنان را دچار شکست و در وجود آنها رعب و وحشت ایجاد نمود. شیوه تربیتی قرآن به گونه‌ای است که در خلال رویدادها و حوادث، به ترتیب امت می‌پردازد و این شیوه کاملاً با شیوه سیره‌نگاران متفاوت است. امتیازش در آن است که حقایق را کشف می‌نماید و جوانب پنهانی قضایا را توضیح می‌دهد و همواره رویدادها را به فاعل حقیقی که رب‌العالمین است ارتباط می‌دهد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾

بیانگر این است که یهود بنی‌نضیر تمامی شرایط را محیا و تمام اسباب ظاهری را فراهم کرده بودند اما نفسهای آنان که به آن اطمینان داشتند، موجب شکست آنان را فراهم آورد؛ چراکه وحشت درون آنان را فراگرفت و ناگهان در فرصتی اندک فروپاشیدند پس شایسته است هر انسان عاقل با تفکر و اندیشه از این سوره درس بگیرد و اذعان نماید که متصرف حقیقی کائنات خداوند است و در برابر قدرت عظیم او نه اسباب توان ایستادگی دارد و نه مسببات و او بر هر چیز قادر است.

بنابراین، انسان باید ایمان آورد و به اصلاح خود پردازد؛ چراکه اصلاح همه امور انسان‌ها در گرو اطاعت از خداوند می‌باشد.

این غزوه برای امت اسلامی در تمام مراحل تاریخی آن درس و عبرت است. براساس تعالیم این غزوه راه رسیدن امت به نصرت خدا عبارت است از: بازگشت به سوی خدا؛ توکل بر او و تسلیم شدن در برابر شریعت خدا. پدیدار شدن چنین ویژگی‌هایی در وجود مسلمانان علل پیروزی مسلمانان را بر دشمنانشان، هر چند که دشمنانشان نیرومند باشند، فراهم می‌آورد و بهترین گواه این مطلب، بیرون راندن بنی‌نضیر است. در ادامه خداوند می‌افزاید: اگر آنها با بیرون راندن مجازات نشوند، در دنیا به قتل مجازات خواهند شد، اما در آخرت عذابشان، آتش جهنم است.^۱

ج - تخریب دارائی‌های دشمن

با محاصره بنی‌نضیر از جانب پیامبر اکرم ﷺ، آنها در قلعه‌های خود پناه گرفتند. رسول خدا دستور داد تا نخل‌هایشان را قطع کنند و بسوزانند. آنها فریاد زدند: ای

محمد! تو دیگران را از فساد باز می‌داشتی؛ پس چرا خودت دست به این اعمال می‌زنی؟^۱

در این مورد خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْأَلْفُسِيقِينَ﴾ [الحشر: ۵].

«هر درختی را که بریدید یا بر پایه‌های خود برجا گذاشتید، به فرمان خدا و اجازه او بوده است تا خداوند فاسقان را رسوا گرداند».

شیخ محمد ابوزهره در تشریح این آیه به تفصیل سخن گفته است که خلاصه آن بعد از بیان آراء فقهاء چنین است:

آنچه در این قضیه از مصادر شرعی و عملکرد پیامبر در جنگها استنباط می‌گردد، چنین است:

۱- نباید درختان قطع و خانه‌ها تخریب گردند؛ زیرا هدف جهاد، آزار و اذیت مردم نیست؛ بلکه هدف دفع ظلم و ستم است و احادیث زیادی بیانگر این مطلب هستند.

۲- هرگاه تشخیص داده شود که قطع درختان و تخریب خانه‌ها از نظر تاکتیک جنگی امری اجتناب‌ناپذیر است؛ مثلاً، دشمن به آن پناه می‌برد و یا از آن طریق به سپاه اسلام ضربه وارد می‌نماید، تردیدی نیست که در چنین شرایطی باید به تخریب و قطع آن پرداخت؛ چنانکه رسول خدا ﷺ در غزوه بنی‌نضیر و قلعه ثقیف چنین عمل نمود.

۳- بنابراین، نظر فقها مبنی بر تخریب خانه‌ها و کندن درختان را باید به این دلیل دانست؛ چراکه مردم عادی دشمن محسوب نمی‌شوند؛ بلکه دشمن کسی است که سلاح بدست بگیرد و بجنگد.^۲

ت - شکل‌گیری سیاست مالی دولت اسلامی

خداوند بعد از اخراج بنی‌نضیر، حکم دارائیهایی را که در این غزوه نصیب مسلمانان گردید، بیان نمود و فرمود:

۱- همان، ص ۲۷۴.

۲- خاتم النبیین، محمد ابوزهره، ج ۲، ص ۲۶۵-۲۶۹.

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الحشر: ۶].

«چیزهایی را که خداوند از دارائی ایشان به پیغمبر خود ارمغان داشته است، شما بر آن اسب ندواندید که با جنگ تصرف نموده باشید؛ بلکه خداوند، پیغمبران خود را بر هر کس که بخواهد، چیره می‌گرداند و خداوند بر هر کاری غالب است».

خداوند بیان نمود که اموال باقیمانده از بنی‌نضیر، بدون درگیری و جنگ نصیب مسلمانان گردیده است؛ زیرا مسلمانان نه اسبی و نه شتری دواندند؛ بلکه به آنجا رفتند و دشمن با صلح در قبال رفتن و ترک کردن آن سرزمین، دارائیهایشان را به پیامبر دادند. این اموال صرفاً از آن رسول خدا بود؛ به همین جهت مصرف یک سال خانواده خود را از آنها برداشت و بقیه را صرف تهیه سلاح و تجهیزات نظامی مسلمانان کرد.^۱

در ادامه خداوند به طور کلی احکام غنائم بدست آمده از کفار را بیان نموده و فرموده است:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸].

«همچنین غنائم از آن فقراء مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند. کسانی که فضل و خوشنودی خدا را می‌خواهند و خدا و پیغمبرش را نصرت می‌نمایند؛ آنها صادقان هستند».

پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه اموال بنی‌نضیر در اختیار ایشان قرار گرفت، ثابت بن قیس را فراخواند و به وی گفت: «قومت را گرد بیاور». ثابت گفت: فقط خزر جیان را؟ پیامبر فرمود: «همه انصار را» ثابت نیز همه انصار را فراخواند.

رسول خدا ﷺ نخست حمد و ثنای خدا را بیان نمود؛ سپس به بیان خدمات ارزشمند انصار در راه خدا پرداخت و خطاب به آنها فرمود: «اگر دوست دارید، این اموال را بین شما و مهاجران تقسیم کنم و اگر هم دوست دارید، آنها را به مهاجران می‌دهم تا از خانه‌های شما بیرون روند»!

سعد بن عباد و سعد بن معاذ گفتند: آنها را میان مهاجران تقسیم کنید و همچنان در خانه‌های ما بمانند. آن گاه همه انصار گفتند: ما به تقسیم خدا و رسول او راضی هستیم.^۱

رسول خدا این اموال را میان مهاجران تقسیم نمود و به غیر از ابودجانه و سهل بن حنیف که شدیداً نیازمند بودند به انصار چیزی نداد.^۲ با وجود اینکه اموال فوق صرفاً به رسول خدا ﷺ متعلق بود؛ ولی باز هم به خاطر تسلی و رضایت انصار، آنها را گرد آورد و با آنان به مشورت پرداخت و این نمونه‌ای از شیوه رفتاری و سیاسی رسول خدا است.

هدف اصلی پیامبر اکرم ﷺ از این شیوه تقسیم، کاستن مشکلات انصار بود؛ زیرا مهاجران قبل از آن در خانه‌های انصار زندگی می‌کردند؛ ولی بعد از این جریان، در منازل بنی‌نضیر سکنی گزیدند.^۳

تقسیم اموال بنی‌نضیر، تحولی عظیم در سیاست مالی دولت اسلامی به وجود آورد؛ چراکه قبل از این غزوه، غنایم جنگی به مجاهدانی که در جنگ شرکت کرده بودند، تعلق می‌گرفت، اما بعد از این غزوه، سیاست جدیدی در تقسیم غنایم پدید آمد. در این سیاست غنایم به دو قسم تقسیم می‌شدند که عبارت بودند از:

- ۱- غنایمی که مجاهدان با سرنیزه و شمشیر به دست آورده بودند؛ این غنایم بعد از اخراج سهم دولت که یک پنجم بود، در میان مجاهدان تقسیم می‌شد.
- ۲- غنایمی که بدون جنگ به دست مسلمانان افتاده است؛ این غنایم در اختیار رئیس دولت اسلامی قرار می‌گرفت تا آنها را براساس تشخیص مصلحت برای سامان دادن به اوضاع اقتصادی کشور، رفع مایحتاج فقرا، تجهیزات نظامی و تاسیس پروژه‌های مورد نیاز هزینه نماید.

خداوند متعال نیز در دو آیه فوق به بیان علل این فرامین پرداخته است:

﴿مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۷﴾﴾

[الحشر: ۷].

۱- مسلم، کتاب الجهاد، باب حکم الفیء، ج ۳، ص ۱۳۷۶، شماره ۱۷۵۷.

۲- شرح الزرقانی علی المواهب، ج ۲، ص ۸۶.

۳- السیرة النبویة، صالح شامی، ص ۲۲۲.

«آنچه خداوند از اهالی این آبادی‌ها، به پیغمبرش ارزانی داشته است، متعلق به خدا، پیغمبر، خویشاوندان پیغمبر، مستمندان و مسافران می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال، تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد. آنچه را پیغمبر به شما دستور داده است، عمل نمائید و از آنچه شما را بازداشته است، بازآئید. از خدا بترسید، خداوند سخت عذاب دهنده است.»

سیاست شریعت اسلامی می‌بایست بر این اصل استوار باشد که اموال فقط در دست اغنیاء و گروه خاصی دست به دست نگردد؛ چنانکه همه مراجع اسلامی مربوط به امور اقتصاد و دارایی به این نکته تأکید دارند که باید به تشکیل جامعه‌ای متعادل و برابر اقدام نمود که همه طبقات در آن به نوعی سهیم باشند.

بر این اساس، اگر امروز هم احکام شریعت اسلامی و برنامه‌های ویژه مربوط به امور اقتصادی مانند: زکات، نبود معاملات ربوی و نبود احتکار اجرا بشوند، همه طبقات جامعه از اقتصاد خوبی بهره‌مند خواهند بود؛ هرچند که نمی‌توان تفاوتها را از میان برداشت، اما مایحتاج تمامی افراد به قدر کفایت برآورده خواهد شد و هیچ نیازمندی در جامعه اسلامی پیدا نخواهد شد.^۱

بعد از بیان علل توزیع اموال غنیمت، خداوند، مسلمانان را به پیروی از دستورات پیامبر اکرم ﷺ و انجام ندادن آنچه وی نهی کرده است، دستور داده است و این امور را، از لوازم ایمان دانسته و همچنین آنها را به رعایت تقوا واداشته و از عذاب دردناک الهی برحذر داشته است.

خداوند می‌فرماید:

﴿مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَيْنَ السَّبِيلِ كَىٰ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۷﴾

یعنی آنچه به شما دستور داده است، آن را انجام دهید و از آنچه شما را نهی کرده است، باز آئید؛ زیرا خدا، شما را به خیر و صلاح دستور می‌دهد و از شر و فساد باز می‌دارد.

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ یعنی با پیروی از دستورات خداوند و اجتناب از آنچه نهی کرده

است، از وی بترسید.

﴿إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ یعنی عقاب و عذابش برای کسانی که نافرمانی و عصیان می نمایند، خیلی سخت است. مفسران می گویند: این آیه هر چند در مورد غنایم نازل گردیده است، اما شامل همه اوامر و نواهی می گردد.^۱

علاوه بر این، آیات زیادی وجود دارد که امت را در راستای انجام دستورات خدا و رسول موظف می گرداند؛ چنانکه در جایی دیگر می فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نمی شوند تا آنکه تو را در مسائل اختلافی خود حکم قرار ندهند، سپس از فیصله تو ناراحت نشوند و کاملاً تسلیم نگردند».

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از آنچه سکوت نموده و بیان نکرده ام، سؤال نکنید؛ زیرا امتهای قبل از شما را سئوالات زیادشان و اختلافشان به هلاکت رسانید. اگر از چیزی شما را نهی کردم، از آن اجتناب ورزید و اگر به چیزی شما را دستور دادم آن را تا آخرین حد توان، انجام دهید».^۲

ج - فضیلت مهاجران، انصار و پیروان نیک آنها

۱- فضیلت مهاجران.

آیات کریمه سوره حشر، برتری مهاجران را نسبت به دیگر مسلمانان بیان نموده است و آنها در درجه نخست قرار داده و خداوند به صداقت آنها گواهی داده است؛ چنانکه می فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸].

«غنایم از آن فقرای مهاجرینی است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شدند. کسانی که در طلب فضل و رضایت خداوند هستند و خدا و رسول را یاری می کنند، اینان واقعاً راستانند».

۱- تفسیر رازی، ج ۲۹، ص ۲۸ - صفوه التفاسیر، ج ۳، ص ۳۵۱.

۲- مسلم، کتاب الفضائل، باب توقیر ﷺ و ترک اکتار سئواله، ج ۴، ص ۱۸۳۰.

۲- فضیلت انصار.

همچنین آیات سوره حشر به فضیلت و اوصاف انصار پرداخته است و فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹].

«کسانی که پیش از آمدن مهاجران، خانه و کاشانه و ایمان را آماده کردند، دوست می‌دارند کسانی را که به سوی آنها هجرت کرده‌اند و در دل احساس نیاز به آنچه به مهاجران داده شده است، نمی‌کنند؛ هر چند که خود نیازمند باشند و مهاجران را بر خود ترجیح می‌دهند و آنان کسانی هستند که از بخل نفس در امان مانده‌اند و آنان رستگارند».

۳- فضیلت تابعین.

تابعین، کسانی هستند که از آثار و اوصاف پسندیده مهاجران و انصار پیروی نمودند و مردم را آشکارا و در باطن به پیروی از گذشتگان فرا می‌خوانند^۱.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«کسانی که بعد از آنها آمدند، می‌گویند: پروردگارا، ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان قرار مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوان هستی».

بر این اساس، سوره حشر از مهاجران، انصار و پیروان آنها چهره‌ای درخشان و به جا ماندنی ترسیم نمود.

ح - موضعگیری منافقان در مدینه

همچنین آیات کریمه سوره حشر، به بیان وضعیت منافقان و اتحادشان با یهودیان و موضعگیری آنان در برابر مسلمانان و خصوصیات اخلاقی آنها پرداخته^۲ و فرموده است:

۱- حدیث القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲- همان، ص ۲۶۴.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَتَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۱﴾ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولُنَّ الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يُصَرِّفُونَ ﴿۱۲﴾ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهَبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۱۳﴾ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۴﴾ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۵﴾ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶﴾ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿۱۷﴾﴾ [الحشر: ۱۱-۱۷].

«آیا منافقانی را ندیده‌ای که پیوسته به برادران کافر اهل کتاب خود می‌گویند: هر گاه شما را بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم آمد و هرگز به زیان شما از سخن کسی فرمانبرداری نخواهیم کرد و اگر با شما جنگ و پیکار شود، به کمک شما خواهیم شتافت و یاریتان خواهیم کرد. خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند. هرگاه اخراج شوند، با آنها بیرون نمی‌روند و اگر با ایشان جنگ و پیکار شود، به کمکشان نمی‌شتابند و یاریشان نمی‌دهند و اگر هم به کمک و یاریشان روند، پشت می‌کنند و می‌گریزند و دیگر کمک و یاری نخواهند شد. هراس شما در سینه‌هایشان بیش از هراس آنان از خداست. این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند.

یهودیان هرگز با شما به صورت دسته‌جمعی جز در پس دژهای محکم و یا از پشت دیوارها نمی‌جنگند. عداوت و دشمنی در میان خودشان شدت دارد. تو ایشان را متحد می‌بینی؛ ولی پراکنده دل بوده و هماهنگ نمی‌باشند. این بدان خاطر است که مردمان بی‌شعور و ناآگاهی هستند.

سرگذشت اینان به سرگذشت کسانی می‌ماند که چندی بیش از اینان طعم تلخ کار بد خود را چشیدند و عذاب دردناکی دارند.

و همچون داستان شیطان است که به انسان می‌گوید: کافر شو! اما هنگامی که کافر می‌گردد؛ شیطان می‌گوید: من از تو بیزار و گریزانم؛ چرا که من از خدا یعنی پروردگار جهانیان می‌ترسم».

خداوند متعال در این آیات از منافقانی چون عبدالله بن ابی و همدستان وی که به یهود بنی‌نضیر وعده همکاری داده بودند، خبر می‌دهد. ﴿لَا خَوْنِيهِمْ﴾ یعنی کسانی که با یهود عهد و پیمان برادری بسته‌اند. بنابراین خداوند، منافقان را برادران یهود تعبیر نمود؛ چراکه آنان در کفر با هم یکی هستند، هر چند که نوع کفرشان متفاوت است. ﴿لَئِنْ أَخْرَجْتُمْ﴾ یعنی به خدا سوگند که اگر شما از دیارتان بیرون کرده شوید، ما نیز همراه شما بیرون خواهیم شد. ﴿وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا﴾ و در قضیه شما سخن هیچ کسی را نمی‌پذیریم. ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ یعنی اگر مسلمانان با شما جنگیدند، ما نیز شما را علیه مسلمانان یاری می‌کنیم؛ سپس خداوند آنها را تکذیب می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ یعنی خدا می‌داند که منافقان دروغ می‌گویند.^۱
سپس خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولُنَّ الْأَدْبِرُ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ﴾.

اگر منافقان، از یهود حمایت نمایند، مسلمانان متحمل هیچ ضرر و زبانی نمی‌شوند؛ زیرا بعد از مدت زمانی اندک، هر دو گروه منافقان و یهود میدان معرکه را ترک خواهند نمود.

سپس خداوند به بیان واقعیتی مهم از خصوصیات یهود و منافقان می‌پردازد و می‌گوید:

﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾^(۱۳).

یعنی ای مسلمانان! ترس و هراسی که منافقان و یهود از شما دارند، به مراتب از ترسی که از خدا دارند، بیشتر است و آنان ملتی بی‌شعور هستند؛ چراکه نسبت به خدا و عظمت او آگاهی ندارند تا خشم و ترس او در دل‌هایشان ایجاد گردد.^۲
آن‌گاه خداوند، پرده از خصوصیات روانی یهودیان برداشته و ترسو بودن و بزدلی آنان را ترسیم نموده و فرموده است:

﴿لَا يَقْتُلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ﴾.

یعنی آنها نمی‌توانند با شما رو در رو و در میدان باز بجنگند؛ بلکه از پشت دژها و

۱- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۲۸۳.

دیوارهای محکم و در حالی که خود را استتار نموده‌اند، با شما خواهند جنگید. در ادامه، قرآن به بیان برخی از عوامل ضعف و سستی آنها پرداخته و گفته است:

﴿بِأْسِهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ﴾.

یعنی شما یهودیان را در ظاهر متحد و هماهنگ می‌بینید، اما در واقع آنها چنین نیستند؛ بلکه عداوتشان نسبت به یکدیگر خیلی شدید است. شما آنها را متحد تصور می‌کنید، اما قلبهایشان با یکدیگر فاصله دارد؛ زیرا آنها ملتی بی‌خرد هستند که از حق‌گریزان و دوستدار باطل هستند.^۱

این آیات که بیانگر ترس و اضطراب و دودستگی یهود و منافقان است، به مسلمانان شجاعت و شهامت می‌بخشید؛ سپس خداوند، مثالی دیگر برای منافقان که به یهود وعده همکاری دادند و آنها را به مقاومت تشویق نمودند، ولی به وعده خود عمل نکردند، بیان نموده است:

﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الحشر: ۱۶-۱۷].

«مثال آنها مانند شیطان است که به انسان گفت: (با خدا) کفر کن. بعد از اینکه او کفر ورزید، گفت: من از تو بیزارم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم و سرانجام هر دوی آنها برای همیشه در آتش بسر خواهند برد و این است پاداش ستمکاران» منافقان با وجود اینکه به یهود وعده همکاری دادند، اما وقتی که یهود در محاصره قرار گرفتند و عرصه بر آنها تنگ شد، آنان را رها کردند و به کام مرگ سپردند بنابراین مثال منافقان در این قضیه، مانند شیطان است که انسان را وادار به کفر می‌کند، سپس از وی فاصله می‌گیرد و می‌گوید: من از خدا می‌ترسم. و جایگاه هر دو آتش دوزخ است»^۲.

۱- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۴.

۲- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۲۸۴.

د - ارشاد مؤمنان و برحذر داشتن آنان از عذاب آخرت و بیان تفاوت عمیق اهل بهشت و دوزخ

خداوند در ادامه آیات سوره حشر می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾﴾ [الحشر: ۱۹-۲۰].

«مانند کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد؛ آنها فاسق هستند. بهشتیان و دوزخیان یکسان و برابر نیستند؛ بهشتیان رستگار و پیروز هستند».

آیات فوق، بیانگر اصل مهمی در مورد محاسبه نفس می‌باشد که انسان همواره می‌بایست به تزکیه نفس خویش بپردازد و چون مسلمانان بر دشمنانشان پیروز گشتند و مال هنگفتی نصیب آنان شد که باعث رشد اقتصاد جامعه آنان گردید، خداوند بلافاصله توجه مسلمانان را به آخرت و آمادگی برای آن جلب نمود و افراد جامعه اسلامی را به ایمان و لزوم تقوا و رعایت اوامر و نواهی الهی و توجه داشتن به آخرت واداشته است و از مسلمانان خواسته است تا با قلب و قالب به سوی آخرت روی آورند و در انجام اعمال نیک، تلاش نمایند و موانعی که در مسیر جلب رضایت الهی قرار دارد را از بین بردارند^۱ و علت اینکه قرآن، قیامت را با کلمه «غد» (فردا) تعبیر نموده است، بیانگر نزدیک بودن آن می‌باشد^۲.

خداوند، خاطر نشان ساخته که او بر همه کردار و شؤون زندگی آدمی آگاه است و این هشدار بدان جهت است تا مؤمنان همواره مراقب اعمال و رفتار خود باشند. در پایان، خداوند، تساوی بین اهل بهشت و دوزخ را نفی نموده و بیان داشته است که اهل بهشت رستگار و بهره‌مند از نعمت‌های همیشگی خداوند بوده‌اند و از عذاب الهی نجات یافته‌اند، اما اهل دوزخ، خسارت‌دیدگان واقعی هستند. بدیهی است که این وعظ و ارشاد تأثیر به‌سزائی در دل‌های مؤمنان به جا می‌گذارد و آنها را به ادامه راهشان به سوی بهشت یاری می‌کند.

۱- تفسیر السعدی، ج ۷، ص ۳۴۰.

۲- المحرر والوجیز، ج ۱۴، ص ۳۹۰.

ذ - عظمت قرآن و بیان برخی از صفات خدا

خداوند در ادامه آیات سوره حشر می‌فرماید:

﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَلْشَعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ۚ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الحشر: ۲۱].

«اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌نمودیم، کوه را از ترس خدا خاضع و شکافته شده می‌یافتی. ما این مثال‌ها را برای مردمان بیان می‌داریم؛ شاید که ایشان بیندیشند». مضمون آیه این است که اگر کوه مانند شما انسان‌ها دارای عقل و خرد می‌بود و قرآن را بر او نازل می‌نمودیم، از ترس و خشیت الهی قطعه‌قطعه می‌شد. این مثالی است برای بیان عظمت و عمق مواعظ و هشدارهای قرآن و از طرفی نیز سرزنش و توبیخی است به سنگدلی انسان و قلت خشوع و تدبر وی در مضمون آیات قرآن^۱. سپس خداوند حکمت بیان نمودن این مثالها و مشخص نمودن حرام و حلال را این می‌داند تا از این طریق مسلمانان را به اندیشیدن و تفکر در قرآن وادار نماید؛ زیرا تدبر و اندیشیدن در قرآن باعث گشودن و به دست آمدن گنجینه‌های علم و شناخت راه خیر می‌شود.

۲- در پایان سوره حشر، به بیان اسماء حسناى خدا و اوصاف کریمه وی پرداخته است:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۖ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۲۳﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ ۚ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲۴﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۵﴾﴾ [الحشر: ۲۲-۲۴].

«خداوند، ذاتی است که جز او معبودی نیست. او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت‌بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند، چیره، بزرگوار و شکوهمند، والا مقام و فرازمند است. خداوند پاک است از آنچه با وی شریک می‌گردانید. او ذاتی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نام‌های نیک و زیبا است. چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند و او غالب و با حکمت است».

بدین صورت سوره حشر با بیان اسماء و صفاتی که شایسته ذات الهی است به پایان می‌رسد تا تربیت جامعه اسلامی و تحقق عبودیت و شناخت خدا بر اساس اسماء حسنی و صفات والای وی صورت گیرد.

در ادامه خداوند خود را به داشتن علم کامل و فراگیر توصیف می‌نماید؛ علمی که مشتمل بر تمام اشیاء است؛ چه آنچه از خلق پنهان می‌باشد و چه آنچه آشکار است و همین طور به رحمت بی‌کران خود اشاره می‌نماید. رحمتی که بر همه چیز سایه افکنده و هر جنبنده‌ای را در بر گرفته است؛ سپس الوهیت کامل خود را خاطر نشان ساخته است؛ الوهیتی که خاص برای اوست و به موضوع مالکیت پرداخته؛ یعنی، مالک جهان پیدا و ناپیدا او است و همه نیازمند ایشان هستند.

﴿الْقُدُّوسُ السَّلَامُ﴾ یعنی او مقدس و مبری از هر عیب و نقص می‌باشد. ﴿الْمُؤْمِنُ﴾ یعنی تأییدکننده پیامبران در آنچه آورده‌اند به وسیله دلایل آشکار، قاطع و دلایل واضح ﴿الْعَزِيزُ﴾ کسی که نه مغلوب می‌شود و نه عاجز و ناتوان؛ بلکه بر هر چیز غالب است و همه چیز تابع اوست. ﴿الْجَبَّارُ﴾ خدایی که همه بندگان را مغلوب خود ساخته است و نواقص و کاستی‌های آنان را جبران می‌نماید.

﴿الْمُتَكَبِّرُ﴾ خدایی که عظمت و کبریایی از آن اوست؛ خدایی که از همه عیبها و ظلم و ستم پاک است. ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ این جمله به مثابه اعلامی عام است که بیانگر پاکی و قداست خدا است.

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ﴾ یعنی علاوه بر اینکه خالق همه موجودات مرئی و نامرئی است، تصویر بخش آنان نیز هم هست. ﴿لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ یعنی خداوند دارای نامهای زیاد و نیکی است که نمی‌توان آنها را شمارش نمود و جز او کسی هم آنها را نمی‌داند. آن نامها زیبا هستند؛ چون خدا آنها را پسندیده و برای خود برگزیده است و هر کس او را با آن نامها بخواند، مورد پسند و محبت خداوند قرار خواهد گرفت. ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ او عزیز و غالب و با حکمت است.^۱

شناخت اسماء حسنی و صفات الهی متضمن اقسام سه گانه توحید است که عبارت اند از:

- ۱- توحید ربوبیت.
- ۲- توحید الوهیت.
- ۳- توحید اسماء و صفات.

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ در پرتو شناخت اسماء و صفات الهی، با مفاهیم توحید آشنا گردیدند بنابراین، توحید با اشکال سه گانه اش روح ایمان، اصل و غایت آن می باشد و طبیعی است به هر میزانی که شناخت بنده نسبت به اسماء و صفات الهی افزایش یابد، به همان میزان ایمان و یقینش نیز فزونی می یابد و بدون تردید این معرفت در دل های اصحاب ریشه دوانیده بود و موجب فراهم شدن خشیت الهی و شناخت خداوند گردیده بود.^۱

س - تحریم شراب

در ربیع الاول سال چهارم هجری هنگامی که بنی نضیر تحت محاصره مسلمانان بودند، حکم تحریم شراب نازل گردید.^۲

تحریم شراب مانند بسیاری از احکام دیگر براساس سنت تدریجی انجام گرفت و با نزول آیاتی صریح در سوره مائده حرمت آن قطعی گردید و آخرین آیه ای که در این مورد نازل شد، خطاب به مسلمانان فرمود: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [المائدة: ۹۱]. آیا شما از این عمل باز می آئید؟ مسلمانان در جواب گفتند: بلی پروردگارا! ما باز آمدیم.^۳

مراحل تحریم شراب به شرح زیر می باشند:

مرحله اول:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«از تو در مورد شراب و قمار می پرسند. بگو در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم

۱- الوسطیه فی القرآن الکریم، صلابی، ص ۲۹۶.

۲- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳- الخصائص العامة للإسلام، قرضاوی؛ ص ۱۸۱.

برای مردم دارند، اما گناهشان بزرگ‌تر از منفعت آنها است. و از تو می‌پرسند که چه چیز را صدقه و انفاق بکنند، بگو مازاد (نیاز خود) را. این چنین خدا، آیات را برای شما به صورت شفاف بیان می‌کند تا شاید بیندیشید».

سید قطب (رحمته) در تفسیر این آیه می‌گوید: این نخستین گام در تحریم شراب بود و باید دانست که بسیاری از اشیاء و اعمال، خیر یا شر محض نیستند. بسا اوقات خیر با شر و شر با خیر ملتبس می‌شود، اما مدار حلال و حرام، چیرگی خیر و یا شر است. بنابراین، وقتی که در شراب و قمار گناه و بدی غالب است، پس آن دو ممنوع و حرام هستند. البته در این آیه حرمتشان تصریح نشده است.

بنابراین، یکی از شیوه‌های تربیت اسلامی و تربیت حکیمانۀ قرآنی نمود پیدا می‌نماید که می‌توان این شیوه را در جاهای متعددی از احکام، فرائض و ارشادات قرآنی مشاهده نمود و با توجه به بیان موضوع شراب و قمار به این اصل اسلامی اشاره می‌نمائیم:

هرگاه اوامر و نواهی قرآن مربوط به مسئله‌ای اعتقادی و مفهوم ایمانی باشد، اسلام در آن موضوع از همان لحظه اول نظریه نهایی و قطعی خود را اعلام می‌نماید، اما اگر اوامر و نواهی مربوط به عبادات، عادات و اوضاع پیچیده اجتماعی باشد، معمولاً اسلام در چنین مواردی با احتیاط برخورد می‌نماید و شیوه تغییر تدریجی و مدارا را در پیش می‌گیرد و نخست به فراهم نمودن زمینه‌ها و مقدماتی برای اجرای عملی حکم مزبور می‌پردازد، اما موضوع شراب و قمار، اعتیادی بود که جامعه دچار آن شده بود بنابراین، نیاز به مقدمه‌چینی و زمان داشت تا این اعتیاد از جامعه رخت می‌بست.

مرحله دوم: در این مرحله خداوند فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَايِبِ أَوْ لَمْ تُسْمِعُوا النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٤٣﴾﴾ [النساء: ۴۳].

«ای مؤمنان درحالی که مست هستید، به نماز نایستید. تا آن گاه که بدانید چه می‌گوئید و به نماز نایستید در حالی که جنب هستید تا آن گاه که غسل کنید؛ مگر اینکه مسافر باشید و اگر مریض یا مسافر بودید و یا اینکه قضای حاجت برگشتید و یا اینکه با زنان مقاربت نمودید و آبی نیافتید، با خاک تیمم کنید. چهره و دست‌هایتان را مسح کنید. یقیناً خداوند عفوکننده و آمرزنده است».

از آنجا که فاصله زمانی نمازهای پنجگانه با یکدیگر کوتاه است به گونه‌ای که نمی‌توان در فاصله دو نماز، باده نوشید و مست شد و بعد به هوش آمد، این ممنوعیت، عرصه شراب‌نوشی را تنگ می‌نمود و بدین ترتیب از حدت اعتیاد کاسته می‌شد.

مرحله سوم: عملی‌ساختن دو مرحله سابق؛ چراکه زمینه برای مرحله سوم که همان حرمت قطعی بود، فراهم گردید و این آیه نازل شد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [المائدة: ۹۱].

«شیطان می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز بازدارد؛ پس آیا از این عمل دست می‌کشید و باز می‌آئید»؟

فصل چهارم

غزوة ذات الرقاع

تاریخ، انگیزه و علت نامگذاری ذات الرقاع

سیره‌نویسان و مورخان در مورد تاریخ دقیق این غزوه اختلاف نظر دارند. امام بخاری معتقد است که این غزوه بعد از غزوة خیبر به وقوع پیوست.^۱ ابن اسحاق تاریخ وقوع این غزوه را بعد از غزوة بنی نضیر و یا بعد از غزوة خندق در سال چهارم هجری^۲ و واقدی و ابن سعد، در محرم سال پنجم هجری می‌دانند.^۳ اما ابن حجر رأی امام بخاری را ترجیح داده است؛^۴ به این دلیل که ابوموسی اشعری که بعد از فتح خیبر از حبشه بازگشته بود و ابوهزیره که مصادف با فتح خیبر مسلمان شده بود، در آن شرکت داشتند و نیز رسول خدا ﷺ در غزوة ذات الرقاع نماز خوف برگزار نمود که در عسفان یعنی سال ششم و در ایام حدیبیه مشروع گردیده بود نه در غزوه خندق.^۵

دکتر بوطی بر این عقیده است که این غزوه، قبل از واقعه خندق افتاد است.^۶ به دلیل اینکه در حدیث صحیحی وارد شده است که جابر در غزوة خندق از رسول خدا اجازه گرفت و به خانه‌اش رفت و با همسرش از گرسنگی شدید رسول خدا ﷺ سخن گفت و آنها غذای مختصری برای رسول خدا ﷺ تدارک دیدند، اما آن حضرت ﷺ با سایر اصحاب و یاران تشریف آورد و دعای برکت نمود و همه سیر خوردند؛ سپس رسول خدا ﷺ به همسر جابر گفت: «از این غذا بخور و به دیگران هدیه بده». و در روایت دیگری که

۱- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة ذات الرقاع، ج ۵، ص ۶۲، شماره ۴۱۲۸.

۲- سیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۲۵.

۳- مغازی، ج ۱، ص ۳۹۵- طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۶۱.

۴- السیره النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، د. مهدی رزق الله، ص ۴۲۴.

۵- همان.

۶- فقه السیره، بوطی، ص ۲۱۰.

صحیحین آن را روایت کرده‌اند، آمده است که رسول خدا ﷺ در غزوه ذات‌الرقاع از جابر پرسید که آیا ازدواج کرده است؟ او پاسخ داد: بلی ازدواج کرده‌ام. این روایت بیانگر آن است که رسول خدا ﷺ تا آن لحظه نمی‌دانست که جابر ازدواج کرده است. دکتر بوطی در ادامه این بحث، به ردّ دلایل ابن حجر پرداخته است بنابراین، بوطی می‌گوید: تاریخ دقیق این غزوه در سال چهارم هجرت و یک و نیم ماه پس از غزوه بنی‌نضیر بوده است و در مورد انگیزه غزوه فوق می‌نویسد: علت وقوع این غزوه، خیانت بعضی از قبایل نجد بود که هفتاد نفر از داعیان مسلمان را کشتند. بنابراین، رسول خدا ﷺ به قصد انتقام از قبیله محارب و ثعلبه که تیره‌ای از غطفان بودند، اقدام به لشکرکشی نمود.^۱

دکتر ابوفارس می‌گوید: پیکی به مدینه آمد و به مسلمانان اطلاع داد که بنی‌محارب و بنی‌ثعلبه، لشکر بزرگی تدارک دیده‌اند و قصد یورش به مدینه را دارند. بنابراین، آن حضرت ﷺ با چهارصد و یا به روایتی دیگر با هفتصد مرد جنگجو، فرصت را از آنان گرفت و در دل شهر و دیارشان بر آنان حمله نمود. دشمن که غافلگیر شده بود، زنان و اموال خود را رها نمودند و به کوه‌ها پناه بردند. هنگامی که وقت نماز فرا رسید، رسول خدا ﷺ از ترس حمله ناگهانی دشمن، نماز خوف برگزار نمود. سپس به مدینه بازگشت.^۲

این غزوه، که بیشتر بسان مانوری نظامی بود، کارساز واقع گردید و در دل دشمنان ترس و وحشت ایجاد نمود و باعث پراکندگی لشکر بزرگی که غطفان تدارک دیده بود، گردید و آنها دانستند که مسلمانان نه تنها قادر به دفع حملات دشمن از مدینه نمی‌باشند؛ بلکه آنها با دشمنان احتمالی خود آماده نبرد در سرزمین دشمن هستند.^۳

«الرقاع» یعنی قطعه‌های کوچک پارچه و علت نامگذاری این غزوه به ذات‌الرقاع، به این دلیل بود که آنها از شدت گرما، قطعه پارچه‌هایی به پاهایشان می‌بستند. بعضی می‌گویند: به خاطر اینکه قطعه پارچه‌هایی را به عنوان پرچم در دست داشتند و برخی گفته‌اند: در آنجا درختانی به همین نام وجود داشته است، اما رأی راجح همین است

۱- همان، ص ۱۹۴-۱۹۵.

۲- غزوة الاحزاب، ابوفارس، ص ۱۴.

۳- غزوة الاحزاب، محمد احمد باشمیل، ص ۷۷-۷۸.

که آنها از شدت گرما، قطعه پارچه‌هایی را زیر پاهایشان می‌بستند؛ چنانکه صحیحین این روایت ابوموسی اشعری را روایت نموده‌اند که می‌گوید: ما رهسپار غزوه‌ای شدیم. شش نفر از ما یک شتر را به نوبت سوار می‌شدیم. پاهای ما مجروح شد و ناخنهای پاهیمان افتاد؛ لذا با قطعه پارچه‌هایی پاهای خود را بستیم بنابراین، آن غزوه را غزوه ذات‌الرقاع نامیدند.^۱

مشروعیت نماز خوف و نگهبانی

۱- نماز خوف

در همین غزوه، نماز خوف مشروع گردید و خداوند روش خواندن نماز در حال رویرویی با دشمن را این‌گونه شرح داد:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَعْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدَىٰ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٠٢﴾﴾ [النساء: ۱۰۲].

«زمانی که تو در میانشان بودی و نماز(خوف) برای آنان اقامه می‌نمودی، دسته‌ای از آنها با تو به نماز بایستند و باید که اسلحه خود را با خود داشته باشند و وقتی که سجده کردند، پشت سر شما بروند و دسته دیگری که هنوز نماز نخوانده است، بیایند و با تو به نماز بایستند و احتیاط خود را کرده، سلاحهای خود را داشته باشند. کافران دوست دارند که کاش شما از سلاح و کالاهای خود غافل می‌شدید تا آنان یکباره بر شما تاخت می‌آوردند. اگر از باران ناراحت یا بیمار بودید، گناهی بر شما نخواهد بود که سلاح خود را زمین بگذارید و احتیاط خود را بدارید. بی‌گمان، خداوند برای کافران عذاب خوارکننده‌ای فراهم ساخته است.»

نماز خوف را بدین صورت خواندند که گروهی پشت سر ایشان صف بستند و گروهی در مقابل دشمن قرار گرفتند. رسول خدا ﷺ بعد از خواندن یک رکعت بر جای خود

۱- صحیح البخاری، کتاب المغازی، باب غزوة ذات الرقاع، ج ۵، ص ۱۴۵.

ایستاد تا کسانی که پشت سر ایشان بودند، یک رکعت دیگر را تنها بخوانند و نماز خود را تمام کردند و در مقابل دشمن ایستادند و گروه دوم نزد رسول خدا ﷺ آمد و پشت سر ایشان یک رکعت خوانده؛ سپس آن حضرت ﷺ برای تشهد نشستند و آنها برای اتمام نماز خود برخاستند. در پایان، رسول خدا ﷺ سلام دادند و نماز را به اتمام رساندند.^۱

و در روایتی آمده است که رسول خدا ﷺ با گروه اول دو رکعت و با گروه دوم نیز دو رکعت خواندند و بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ چهار رکعت و اصحاب و یاران ایشان دو رکعت خواندند.^۲

دکتر بوطی با توجه به این روایت‌ها می‌گوید: رسول خدا ﷺ چندین بار نماز خوف برگزار نموده است بنابراین، ممکن است گاهی به صورت نخست و گاهی به صورت دوم خوانده باشد و این نماز در منطقه نخله که با مدینه دو روز فاصله دارد، خوانده شد.^۳

برگزار نمودن نماز بدین صورت بیانگر اهمیت فوق العاده‌ای است که نماز از آن برخوردار می‌باشد؛ چراکه حتی در جهاد و معرکه و شدیدترین حالات نمی‌توان آن را ترک نمود و باید خوانده شود و بدین صورت نماز و جهاد و سایر عبادات براساس تربیت نبوی درهم آمیخته می‌شود تا امتی که براساس این تربیت رشد می‌نماید، به این موضوع پی ببرد که عبادت بخشی از جهاد و جهاد بخشی از عبادت است.^۴

۲- نگهبانی

لشکر اسلام هنگام بازگشت از غزوه، زنی از زنان مشرک را به اسارت گرفت. شوهر این زن سوگند خورده بود که باید خون یکی از سپاهیان اسلام را بریزد؛ چنانکه شبی به محل اردوی لشکر اسلام آمد. عباد بن بشر را که رسول خدا ﷺ او را با عمار بن یاسر جهت نگهبانی لشکر گمارده بود، هدف تیر قرار داد. عمار خوابیده و عباد در حال خواندن نماز بود. سه تیر یکی بعد از دیگری به عباد اصابت نمود، آنگاه او عمار را بیدار کرد. عمار گفت: چرا قبل از این مرا بیدار نساختی؟ عباد گفت: من در حال خواندن

۱- السیرة فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۴۲۵.

۲- مسلم، ج ۲، ص ۵۷۶، شماره ۳۱۱.

۳- فقه السیرة النبویة، بوطی، ص ۲۰۷.

۴- التریبۃ القیادیة، ج ۳، ص ۳۰۳-۳۰۴.

سوره‌ای در نماز بودم و دوست داشتم آن را تا پایان بخوانم. و اگر رسول خدا ﷺ حفاظت این سنگ را به من نمی‌گمارد، قبل از اینکه جانم را از دست بدهم، نمازم را قطع نمی‌کردم^۱.

از این ماجرا، نکات ذیل استنباط می‌گردد:

الف - توجه و عنایت رسول خدا ﷺ به امنیت سپاه اسلام؛ چنانکه برای این منظور دو نفر از آنها را برای نگهبانی تعیین نمود.

ب × انجام وظیفه نگهبانی در دو نوبت؛ چنانکه نگهبانان، به نوبت نگهبانی می‌دادند.

ج - میزان علاقه و محبت یک مسلمان به تلاوت قرآن. تا جایی که تلاوت قرآن مانع احساس درد می‌گردید که بر اثر اصابت تیرها به آن گرفتار شده بود.

د - احساس مسئولیت؛ چنانکه عباد، نمازش را فقط به خاطر احساس وظیفه قطع نمود و این عمل بیانگر امری مهم در مفهوم عبادت و جهاد است.

ه - انتخاب مکان مناسب از نظر استراتژی برای نگهبانی؛ چنانکه رسول خدا ﷺ بالاترین قسمت دره را برای این منظور انتخاب نمود.

و - مجاورت محل استراحت نگهبان با محل نگهبانی؛ چراکه در غیر این صورت عباد نمی‌توانست به عمار دسترسی داشته باشد که در نتیجه، احتمال بروز پیامدهای خطرناکی برای لشکر اسلام می‌رفت.

شجاعت پیامبر اکرم ﷺ و برخورد ایشان با جابر بن عبدالله

۱- شجاعت پیامبر اکرم ﷺ

در بازگشت از غزوه ذات‌الرقاع، پیامبر اکرم ﷺ و یارانش قصد قیلوله و استراحت در دره‌ای دارای درختان خاردار نمودند. هر کسی زیر درختی به استراحت پرداخت. رسول خدا ﷺ نیز در گوشه‌ای زیر درختی خوابید. جابر بن عبدالله می‌گوید: ما هنوز زیاد نخوابیده بودیم که متوجه شدیم، رسول خدا ﷺ ما را فرا می‌خواند. وقتی نزد ایشان گرد آمدیم، بادیه نشینی را در حضور ایشان دیدیم. رسول خدا ﷺ فرمود: این مرد در حالی که من خوابیده بودم، شمشیر مرا برداشته بود و گفت: چه کسی تو را از

۱- السیره فی ضوء المصادر الاصلیه؛ ص ۴۲۷.

دست من نجات می‌بخشد؟ من گفتم: خدا و اکنون او اینجا نشسته است... جابر می‌گوید: رسول خدا ﷺ او را سرزنش و تهدید نمود. اسم آن مرد بادیه‌نشین غورث بن حارث بود»^۱.

غورث پس از این جریان به رسول خدا ﷺ تعهد داد که نه با ایشان وارد جنگ شود و نه با قومی که برای جنگ با رسول خدا ﷺ برمی‌خیزد، همکاری نماید. رسول خدا ﷺ او را آزاد کرد. هنگامی که نزد قومش برگشت، گفت: «از نزد بهترین انسان روی زمین می‌آیم»^۲.

این جریان، بیانگر نبوت و شجاعت و یقین پیامبر اکرم ﷺ بر خدا و میزان بردباری و گذشت ایشان می‌باشد؛ همانطور که از نظر احکام نظامی، بر جواز پراکنده شدن لشکر در مکانی که احتمال بروز حادثه نمی‌رود، دلالت می‌کند.

این داستان، داستانی واقعی است که حکایت از اهتمام و حفاظت ویژه پروردگار از رسول خدا ﷺ دارد و یقیناً سلب توانایی از آن فرد مشرک و ایجاد رعب و وحشت در قلب او و افتادن شمشیر از دستش در حالی که قاطعانه تصمیم به قتل رسول خدا ﷺ گرفته و ظاهراً بر آن حضرت ﷺ تسلط یافته بود، معجزه‌ای بود از جانب خداوند جهت مساعدت رسول خدا ﷺ^۳؛ چنانکه خداوند به ایشان وعده داده بود:

﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷].

«خدا تو را از مردم حفاظت خواهد کرد؛ همانا خدا ملت کافر را هدایت نمی‌کند».

هدف از نگهداری و محافظتی که در آیه بیان گردیده است، این نیست که آن حضرت ﷺ در معرض شکنجه و آزار قرار نخواهد گرفت؛ چراکه سنت خداوند در مورد بندگان صالح و به ویژه داعیان این است که مورد آزار و اذیت قرار گیرند، لذا هدف از این نگهداری و محافظت، دسترسی پیدا نکردن دستهای جنایتکار جهت قتل و ترور آن حضرت می‌باشد؛ چون با این کار، رسالت و دعوت آن حضرت ﷺ که هنوز ناتمام بود، نابود می‌گردید^۴.

۱- السيرة النبوية في ضوء المصادر الاصلية، ص ۴۲۶.

۲- همان، ص ۴۲۷.

۳- فقه السيرة، بوطی، ص ۲۰۰.

۴- همان.

۲- برخورد پیامبر اکرم ﷺ با جابر بن عبدالله

جابر بن عبدالله می‌گوید: در غزوه ذات‌الرقاع سوار بر شتری ضعیف و ناتوان شرکت کردم. در بازگشت از غزوه، همراهانم از من سبقت می‌گرفتند و من از قافله عقب می‌ماندم. رسول خدا ﷺ که بعد از سپاه اسلام حرکت می‌کرد، به من رسید و گفت: چرا عقب مانده‌ای؟ گفتم: شترم مرا به این روز انداخته است. رسول خدا ﷺ فرمود: او را بخوابان. من شترم را خواباندم و آن حضرت ﷺ نیز شترش را خواباند. سپس به من گفت: چوبت را بده یا فرمود: از این درختان چوبی قطع کن. آن گاه رسول الله ﷺ چند ضربه به او زد و به من گفت: سوار شو. به خدا قسم پس از آن، شترم همگام با شتر رسول الله ﷺ راه می‌رفت. سپس رسول الله ﷺ به من گفت: آیا شترت را می‌فروشی؟ گفتم: آن را به شما هدیه می‌کنم. فرمود: خیر؛ بلکه آن را به من بفروش. گفتم: آن را قیمت‌گذاری کنید. فرمود: دو درهم و همچنان قیمت آن را بالا می‌برد تا اینکه به یک اوقیه رسید. گفتم شما راضی هستید. فرمود: بلی. گفتم: پس او از آن شماست؛ سپس از من پرسید: ازدواج کرده‌ای؟ گفتم: بلی. فرمود: با دختری باکره یا بیوه‌زنی؟ گفتم: با بیوه‌زنی. فرمود: چرا با دختری باکره ازدواج نکردی؟ گفتم: ای رسول خدا! پدرم در روز احد کشته شد و بعد از خود هفت دختر به جای گذاشته است. بنابراین، خواستم با زنی ازدواج کنم که بتواند به امور آنها رسیدگی کند. فرمود: پس ان شا الله به هدفت رسیده‌ای و افزود که وقتی به محل «صر» (سه مایلی مدینه) رسیدیم، شترانی ذبح می‌کنیم و روز را در آنجا سپری می‌نمائیم تا او مطلع بشود و خود را سر و سامان بدهد؛ چنانکه همین کار را کردیم. وقتی من به خانه رسیدم و جریان را با همسرم درمیان گذاشتم، گفت: پس از رسول الله ﷺ حرف‌شنوی داشته باش و شتر را به ایشان بده؛ چنانکه من افسار شتر را گرفتم و جلو منزل رسول الله ﷺ خوابانیدم. وقتی چشم رسول الله ﷺ به شتر افتاد، فرمود: این چیست؟ حاضران گفتند: این شتری است که جابر آن را آورده است. رسول الله ﷺ فرمود: جابر کجا است؟ آن گاه مرا فراخواند و گفت: ای برادرزاده! این شتر را بردار از آن تو باشد و به ابوهیره رضی الله عنه گفت: به جابر یک اوقیه بده. آن گاه او به من یک اوقیه و چیزی اضافه بر آن داد. دیری نگذشت که آن یک اوقیه باعث خیر زیادی در منزل ما گردید^۱.

فصل پنجم

غزوة بدر موعده و دومه الجندل

غزوة بدر موعده

ابوسفیان پس از جنگ احد قرار جنگ دیگری را در سال آینده و در مکان بدر با مسلمانان گذاشت. رسول خدا ﷺ نیز در ذیقعده سال چهارم هجری با لشکری متشکل از هزار و پانصد مرد جنگجو که پرچمدار لشکر علی بن ابیطالب رضی الله عنه بود، به میدان بدر رفت و در آنجا هشت روز در انتظار لشکر مشرکان ماند. ابوسفیان نیز با همپییمانان خود لشکری متشکل از دو هزار مرد جنگجو که پنجاه نفر از آنها اسب سوار بودند، فراهم ساخت و راهی بدر شد. وقتی آنان به مرالظهران و آبهای مجنه رسیدند، ابوسفیان طی سخنانی خطاب به لشکر خود گفت: ای قریشیان! به نظر من جنگ در این سال خشک، به صلاح شما نیست و بهتر است زمان وقوع آن را برای سالی آباد و سرسبز موکول نمایید تا شتران شما خوب فربه شوند و خود شما نیز با خوردن شیر و ماست، سرحال و بانشاط باشید. بنابراین، من برمی گردم و شما نیز برگردید.^۱

در این هنگام، مخشی بن عمرو ضمیری که قبلاً با رسول خدا ﷺ از طرف قبیله اش (بنی ضمیره) پیمان بسته بود، نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: آیا برای رویارویی با قریش به اینجا آمده اید؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بلی ای ضمیری و اگر تو نیز می خواهی عهد و پیمان را پس بگیری، اشکالی ندارد و آن گاه ما با هم به جنگ خواهیم پرداخت تا خدا در میان ما فیصله نماید. ضمیری گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله به خدا سوگند، که چنین نخواهم کرد.^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این برخورد و گفتگو، توجه همپیمان خود را به قدرت و توان رزمی مسلمانان جلب نمود. تا ضمیری متوجه این موضوع گردد که مسلمانان به خاطر

۱- غزوة الاحزاب، محمد احمد باشمیل، ص ۸۸.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۳۲.

ضعف و ناتوانی با او هم پیمان نشده‌اند؛ بلکه با وجودی که از قدرت نظامی بالایی برخوردار هستند، بنابر درخواست و میل باطنی طرف مقابل، قرارداد صلح و آشتی امضا نموده‌اند تا بدین صورت دشمن را دچار رعب و وحشت نماید.^۱

تحركات لشکر اسلام از مدینه به سوی بدر، مانور زیبا و موفقی بود و توجه دشمنان داخلی و خارجی را به قدرت و یکه‌تازی نظامی مسلمانان در منطقه جلب نمود و این امر را به اثبات رساند که اسلام از نظر نظامی در شبه جزیره عربستان گوی سبقت را از دیگران ربوده است؛ به ویژه زمانی که بزرگ‌ترین قدرت نظامی شبه‌جزیره که لشکر قریش بود، حاضر نشد برای عملی نمودن وعده خود در میدان حضور پیدا کند و با لشکر اسلام، مقابله نماید.

علاوه بر آن حملات تبلیغاتی قریش علیه اسلام، به خاطر موفقیت آنان در جنگ احد تحت‌الشعاع قرار گرفت و خنثی گردید و قریش با عقب‌نشینی از جنگ، هیبت خود را از دست داد و مورد تمسخر و استهزاء اعراب قرار گرفت و هیبت و عظمت لشکر اسلام بر دلها نشست و ثابت شد و برای همگان به اثبات رسید که شکست نسبی مسلمانان در جنگ احد، به معنای سقوط قدرت نظامی اسلام نبوده است و بدین صورت مسلمانان بدون اینکه وارد معرکه بشوند، از نظر نظامی به موفقیت و پیروزی بزرگی دست یافتند و از نظر اقتصادی نیز در بازارهای موسمی بدر که هماهنگ با تاریخ موعده جنگ بود، به داد و ستد پرداختند و منافع هنگفتی بدست آوردند.^۲

غزوة دومه الجندل

این غزوه نیز از جمله غزواتی است که برای تثبیت پایه‌های دولت اسلامی انجام گرفت. رسول خدا ﷺ اندکی بعد از غزوة بدر موعده، لشکر اسلام را به سوی سرزمین قضاعه واقع در شمال منطقه طوایف اسد و غطفان که زیر نظر دولت روم «بیزانس» بودند، فرماندهی نمود. در آنجا بازار معروفی به نام دومه‌الجندل وجود داشت که فاصله آن از مدینه ۴۵۰ کیلومتر بود. این اولین قبیله ساکن شمال بود که رسول خدا ﷺ در غزوة معروف دومه الجندل در ربیع‌الاول سال پنجم هجری وارد جنگ با آنان می‌شد.

۱- معین السیره، شامی، ص ۲۶۴-۲۶۵.

۲- تاریخ اسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۶۷.

اخبار رسیده به مدینه حاکی از آن بود که برخی از قبایل ساکن در دومه‌الجندل به کاروانهای تجاری حمله می‌کنند و به اذیت و آزار کاروانیان می‌پردازند و نیز خبر رسید که آنها قصد نزدیک شدن به مدینه و ایجاد ناامنی در آن را دارند^۱.

همان طور که قبلاً توضیح دادیم، از آنجا که دومه‌الجندل واقع در مرزهای شام بود، با مدینه منوره فاصله زیادی داشت و برای رسیدن به آنجا می‌بایست شانزده شبانه‌روز طی می‌نمودند. بنابراین، اگر مسلمانان در صدد حمله به آنان بر نمی‌آمدند، خطر جدی و زودرسی متوجه مسلمانان نبود، اما سیاست کلان و چاره‌اندیشی نظامی، مسلمانان را بر آن داشت تا به دلایل ذیل در حرکت به سوی این گردهم‌آیی قبیله‌ای و فروپاشی قدرت آن شتاب به خرج دهند:

۱- ساکت ماندن در قبال چنین حرکت و تجمعی و نشان ندادن عکس‌العمل در برابر جرائمی که مرتکب می‌شدند، منجر به افزایش قدرت آنان و ضعف و سقوط هیبت مسلمانان می‌گردید.

۲- قرار گرفتن این گروه در مرزهای شام و بر سر راه کاروانهای تجاری و ایجاد مزاحمت برای کاروانها به ضعف اقتصادی مسلمانان و سایر کاروانها و قبایل می‌انجامید که در نتیجه، اقتصاد شبه‌جزیره عربستان از رونق می‌افتاد و ناامنی و هرج و مرج به وجود می‌آمد.

۳- علاوه بر موارد ذکر شده، مهم‌تر از آن، نفوذ و تسلط مسلمانان و حکومت اسلامی در آن دیار مدنظر بود تا ساکنین منطقه و همچنین کاروانها احساس نمایند که دولتی از آنان حمایت می‌نماید که امنیت راههای تجاری را فراهم خواهد ساخت و با سارقان و اشرار مبارزه خواهد نمود.

۴- محروم ساختن و یا مایوس نمودن قریش از انعقاد هرگونه پیمان تجاری در این منطقه مهم تجاری و بازرگانی؛ چراکه قریش که بزرگ‌ترین دشمن حکومت اسلامی محسوب می‌شد، با گسترش قلمرو نظامی حکومت اسلامی در مرزهای شام و تسلط بر این مرکز بازرگانی، مرعوب قدرت مسلمانان می‌گردیدند و بر این اساس تجارت خود را در معرض خطر می‌دیدند^۲.

۱- تاملات فی سیره الرسول، محمّد وکیل، ص ۱۶۹.

۲- دراسات فی عهد النبوه، شجاع، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۵- از بین بردن رعب و وحشت رومیها از دل و اندیشه عربهای آن دیار و نیز خاطر نشان ساختن این موضوع به مسلمانان که رسالت آنها عالمی است و مختص یک سرزمین و یا یک قوم نیست.^۱

همچنین براساس نظریه ذهبی، واقدی، محمد احمد باشمیل و برخی مؤرخان، یکی از هدفهای این غزوه، بیم دادن به رومیها بود که در ده کیلومتری شهر دمشق اردو زده بودند و نیروهایشان در آستانه شهرهای شام قرار داشت. بنابراین، رسول خدا ﷺ همراه با هزار نفر از یارانش به قصد این دیار حرکت نمود و شبها این مسیر را می پیمودند و روزها به استراحت می پرداختند تا حرکت و مسیر آنان از دید جاسوسان پنهان بماند و دشمن قبل از رسیدن دشمن، از آن اطلاع نداشته باشد و فردی از بنی عذره به نام مذکور را به عنوان راهنما به همراه داشت و به راه خود ادامه داد تا اینکه به دیار دشمن رسید. آنها با نزدیک شدن لشکر اسلام، خانه و کاشانه خود را ترک نمودند و پا به فرار گذاشته بودند و چارپایان و گوسفندان آنان به غنیمت مسلمانان درآمد.

همچنین فردی از آنان به اسارت مسلمانان درآمد که او را نزد رسول خدا ﷺ آوردند. آن حضرت ﷺ از او در مورد سایر سپاه پرسید. گفت: وقتی از قدم شما مطلع شدند، پا به فرار گذاشتند. رسول خدا ﷺ اسلام را بر این شخص عرضه کرد، او نیز پذیرفت و مسلمان شد. آن حضرت ﷺ چند روزی در آنجا ماند و سپاه اسلام را به اطراف آن منطقه در تعقیب فراریان اعزام نمود، ولی موفق به دستگیری کسی نشد و سرانجام، لشکر اسلام به مدینه بازگشت. در مسیر بازگشت، آن حضرت ﷺ با عیینه بن حصن فزاری قرارداد صلح امضا نمود و عیینه از رسول خدا ﷺ اجازه خواست تا بتواند شتران و گوسفندان خود را در فاصله شصت و پنج کیلومتری مدینه بچراند.

رسیدن لشکر اسلام به دومه الجندل با توجه به مسافت طولانی و انعقاد پیمان صلح با عیینه و اجازه خواستن عیینه برای چرانیدن مواشی خود در ۶۵ کیلومتری مدینه، بیانگر قدرت فوق العاده مسلمانان در منطقه است، اما با این وجود، مسلمانان خود را موظف به ایجاد امنیت در منطقه دانستند و آنان نیز به این نتیجه رسیدند که اسلام، قدرتمندترین حکومت مرکزی است و کسی یارای مقابله با آن را ندارد و اگر کسی

چنین قدرتی می داشت، عیینه بود که می گفتند: با خشم او، ده هزار جوان جنگجو خشم می گیرد و اینک او با مسلمانان از در صلح و آشتی وارد شده بود.^۱

غزوه دومه الجندل اعلان دعوت اسلام به بادیه نشینان شمال و ساکنان نواحی جنوبی شام بود و آنها متوجه قدرت اسلام و حضور آن همان طور که قبل از آن متوجه حضور و قدرت قیصر روم و لشکریانش گردیده بودند و از طرفی طی نمودن این مسافت طولانی، به مثابه تمرینی عملی برای لشکر اسلام بود که در آینده ای نزدیک قصد لشکرکشی به سایر سرزمینها را داشت بنابراین، این غزوه را مقدمه فتوحات بعدی اسلام در سرزمین های آسیا و آفریقا شمرده اند.^۲

پیامبر اکرم ﷺ در این غزوه، اهداف مهمی را دنبال می نمود، از جمله اینکه این غزوه از یک طرف جنگی تبلیغاتی و مانور نظامی ای بود که شبه جزیره عربستان را تحت الشعاع قرار می داد و مرکز قدرت را در آن شناسایی می نمود و از طرفی دیگر جنگی تمام عیار علیه قبائل و نیروهایی بود که در حال شکل گیری بودند و احتمال می رفت در آینده به مدینه نزدیک بشوند و حکومت اسلامی را تهدید نمایند و این غزوه نیز جنگی سیاسی محسوب می گردید که زمینه گسترش قلمرو حکومت اسلامی را فراهم می ساخت.

غزوه دومه الجندل در واقع اردوی تربیتی زیبا و در عین حال طاقت فرسایی بود که رسول خدا ﷺ آن را رهبری می کرد و در رکاب ایشان یک هزار شاگرد ممتاز وجود داشت که هر لحظه مشغول فراگیری درسی بودند؛ درس طاعت و حرف شنوی، انضباط، تمرین نظامی، تحمل مشقتها و احکام فقهی (حلال و حرام). همچنین عملیات آمیخته شدن نیروهای اسلامی در قالب امت واحد و چارچوب مشخص و بیرون کردن آنها از چارچوبهای عشیره ای و فامیلی که فقط برای خدا دوستی و دشمنی بکند، هدف دیگری بود که در این غزوه بدان پرداخته شد.

علاوه بر موارد ذکر شده، این غزوه موجب بروز استعدادها و قدرت ایمان افراد و شناسایی منافقان و انسان های ضعیف الايمان قرار گرفت و برخورد رسول خدا ﷺ با هر یک از آنان بر اساس خصوصیات درونی آنان بود و بر این اساس به تربیت آنان

۱- تأملات فی سیره الرسول، ص ۱۷۰.

۲- السیره النبویه، ابی شهبه، ص ۲۵۱-۲۵۲.

می‌پرداخت تا در پرتو دستورات اسلام، نسلی را بیافریند و تربیت کند که رهبری آینده جهان بشری را به عهده بگیرد.

پیامبر اکرم ﷺ در این غزوه، سباع بن عرفطه غفاری را امیر مدینه تعیین کرد. او نه از قبیله اوس بود و نه از خزرج و نه از قریش؛ بلکه از قبیله غفار بود که عربها آنها را راهزنان حجاج می‌دانستند. بدین صورت رسول خدا ﷺ با انتخاب سباع خواستار این بود که به مسلمانان تبعیت از امیر و فرمانده را بیاموزاند و در این جریان، فرقی نمی‌کند امیر چه کسی و از چه قبیله‌ای باشد و مهم این است که او شایستگی این کار را دارد و فردی از مسلمانان است و شایسته نیست که اعمال گذشته وی را مدنظر قرار داد و اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ باید در غیاب ایشان، همان راه و روشی را اتخاذ نمایند که پیامبر اکرم ﷺ آن را پیمود که پیروی از کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ می‌باشد.

فصل ششم

غزوه بنی مصطلق

معرفی بنی مصطلق، تاریخ و انگیزه این غزوه

۱- بنی مصطلق

بنی مصطلق شاخه‌ای از طایفه خزاعه است که به پدر بزرگشان، جذیمه بن سعد بن عمرو بن ربیع‌بن حارثه بن عمرو بن منسوب هستند^۱، اما در مورد خزاعه دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد: برخی آن را از عدنانیها می‌دانند، ولی نظر اکثر علما این است که آنان از قبایل قحطان یمن هستند^۲.

۲- تاریخ غزوه

در مورد تاریخ این غزوه سه نظریه وجود دارد: ابن اسحاق و به تبعیت از وی، ابن خیاط، طبری، ابن حزم ابن عبدالبر، ابن عربی، ابن اثیر و ابن خلدون می‌گویند: این غزوه در شعبان سال ششم هجری اتفاق افتاده است^۳.

مسعودی، ابن عربی مالکی و گروهی دیگر معتقدند که این غزوه در شعبان سال چهارم هجری و موسی بن عقبه، ابن سعد، ابن قتیبه، بلاذری و ذهبی ابن قیم، ابن حجر و ابن کثیر و همچنین بسیاری از معاصران از جمله حضری، غزالی، بوطی، ابوشهبه، شیخ محمد ابوزهره، سید قطب، حسن مشاط، محمد علی صابرنی، محمد بکر آل عابد و مهدی رزق‌الله احمد می‌گویند: این غزوه در شعبان سال پنجم هـ اتفاق افتاده است، اما به دلایل ذیل می‌توان نظریه سوم را ترجیح داد:

الف - جمهور سیره‌نگاران و مورخان معاصر، آن را تأیید می‌نمایند.

ب - در شعبان سال چهارم هجری، غزوه بدر موعده اتفاق افتاد نه بنی مصطلق.

۱- حدیث القرآن عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲- مرویات غزوه بنی‌المصطلق، ص ۴۵-۵۱.

۳- صحیح السیره النبویه، ص ۳۲۹ - حدیث القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۱۲-۳۱۳.

ج - سعد بن معاذ انصاری در این غزوه شرکت داشته است؛ چنانکه در جریان واقعهٔ افک که در بازگشت از همین غزوه اتفاق افتاد، به رسول خدا ﷺ گفت: «اگر کسی که این تهمت را دامن زده است از ما اوسیه‌ها باشد، شما اجازه بدهید، خود من گردنش را بزنم و اگر از برادران خزرجی ما بود، اختیار امر را به تو می‌سپارم»^۱. و ایشان در ذیقعدۀ سال پنجم هجری بعد از غزوهٔ بنی‌قریظه وفات نمود. بنابراین، غزوهٔ بنی‌مصطلق قبل از بنی‌قریظه بوده است.

۳- اسباب و انگیزه‌های غزوه

مهم‌ترین انگیزه‌های وقوع این غزوه را می‌توان موارد زیر برشمرد:

الف - پشتیبانی بنی‌مصطلق از قریش و همکاری آنها و جمعی از حبشیان در غزوهٔ احد با مشرکان.

ب - تسلط این قبیله بر شاهراه عبور و مرور به گونه‌ای که این امر، مانعی بزرگ بر سر راه مسلمانان برای رسیدن به مکه محسوب می‌شد.^۲

ج - به رسول خدا ﷺ خبر رسید که فرمانده بنی‌مصطلق، حارث بن ابی‌ضراء، در حال فراهم ساختن لشکر بزرگی برای مقابله با مسلمانان است بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از این امر بر آنان پیشی گرفت و آنها را بر یکی از آبپاشان به نام «مریسع» که در ناحیهٔ قدید و نزدیک ساحل بود، غافلگیر و با شکست بزرگی مواجه ساخت.^۳

۴- وقایع غزوهٔ بنی‌مصطلق

پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از حرکت‌های مشکوک بنی‌مصطلق، بریده بن حصیب اسلمی را جهت خبرگیری از واقعیت امر فرستاد. بریده به دیار بنی‌مصطلق رفت و این طور وانمود کرد که برای کمک به آنها آمده است. پس از اینکه به نیت واقعی آنان پی برد، به مدینه بازگشت و رسول خدا ﷺ را در جریان کار قرار داد.

بر این اساس، پیامبر اکرم ﷺ روز دوشنبه، دوم شعبان سال پنجم هجری، همراه با هفتصد مرد جنگجو^۴ که سی نفر آنها اسب سوار بودند^۱، مدینه را به قصد بنی‌مصطلق ترک

۱- البخاری، کتاب التفسیر، سوره نور، ج ۶، ص ۹، شماره ۴۷۵.

۲- صحیح السیره النبویه، علی، ص ۳۳۲.

۳- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۳۱۵.

۴- مغازی، ذهبی، ص ۲۵۹.

نمود. بنی مصطلق از اقوامی بودند که از ظهور اسلام مطلع بودند و در جنگ احد نیز مشرکان را علیه مسلمانان یاری نموده بودند و اکنون در تدارک جنگی تمام عیار علیه اسلام مشغول بودند. بخاری^۲ و مسلم^۳ نقل کرده‌اند که رسول خدا ﷺ آنها را بر یکی از آبهایشان غافلگیر نمود. جنگجویانشان را کشت و زنان و فرزندان و اموالشان را به غنیمت گرفت که در میان اسیران، جویریة که دختر فرمانده قبیله (حارث) بود، نیز وجود داشت^۴.

ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با جویریة دختر حارث.

بعد از تقسیم اسیران غزوه بنی مصطلق، در میان آنها زنی به نام جویریة وجود داشت که دختر سردار قبیله، حارث، بود. ایشان باعث خیر و برکت بزرگی برای افراد طایفهٔ خود شد؛ چنانکه عایشه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ اسیران غزوهٔ بنی مصطلق را تقسیم می‌کرد، جویریة سهم ثابت بن قیس بن شماس شد. او با ثابت بن قیس بر سر مبلغی به توافق رسیده بود تا خود را آزاد سازد. جویریة که زنی بانمک و خوش قیافه بود، نزد رسول خدا ﷺ آمد و از ایشان برای آزادی خود کمک خواست. عایشه می‌گوید: با دیدن وی جلوی حجرهٔ خود، نگران شدم و دانستم که رسول خدا ﷺ او را زیبا خواهد دید؛ پس او وارد حجره شد و گفت: ای رسول خدا ﷺ من جویریة دختر حارث هستم و اکنون دچار این مصیبت شده و سهم ثابت بن قیس شده‌ام و ما با هم بر مبلغی به توافق رسیده‌ایم، اینک به کمک شما نیاز دارم. رسول خدا ﷺ فرمود: آیا پیشنهاد بهتری به تو بدهم؟.

گفت: بلی. رسول خدا ﷺ فرمود: آیا حاضری که مبلغ یاد شده را به ثابت بدهم و با تو ازدواج نمایم؟ جویریة این پیشنهاد را پذیرفت و گفت: ای رسول خدا ﷺ این پیشنهاد را پذیرفتم.

عایشه می‌گوید: این خبر بلافاصله در بین مردم شایع گردید. بنابراین اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ به این دلیل که آنان خویشاوندان ایشان گردیده بودند، اسیران آنان را آزاد نمودند.

۱- واقعی، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۴۳۳.

۳- مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب جواز الاغارة علی الکفار، ج ۳، ص ۱۳۵۶، شماره ۱۷۳۰.

۴- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۴۳۳.

عایشه می‌گوید: ازدواج پیامبر ﷺ با جویریة باعث آزادی حدود یکصد خانواده از بنی‌مصطلق گردید و من هیچ زنی را سراغ ندارم که این گونه باعث خیر و برکت برای قوم خود باشد^۱. آن گاه پدرش، حارث بن ابی ضرار، برای آزاد ساختن دخترش به مدینه آمد. آن حضرت ﷺ او را به اسلام فرا خواند. او نیز پذیرفت و مسلمان شد^۲. و به این ترتیب تمام قبیلهٔ مصطلق به اسلام گرویدند.

این غزوه تنها غزوه‌ای بود که بعد از آن اتمام آن، تمام قبیله اسلام را پذیرفتند، اما مهم‌ترین عامل در جریان پذیرش اسلام آنان، ایثار و خودگذشتگی اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ بود که به خاطر محبت بیش از اندازه با ایشان، دوست نداشتند که خویشاوندان یکی از همسران رسول خدا ﷺ را به عنوان برده و اسیر نزد خود نگه دارند و این ناشی از محبتی بود که آنان به پیامبر اکرم ﷺ ابراز می‌نمودند.

یکی از اهداف ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با جویریة این بود که شاید بدین وسیله قوم او به اسلام ایمان بیاورند؛ چنانکه این ازدواج پیامدهای بسیار مطلوب و مفیدی داشت که از جمله می‌توان مسلمان شدن کامل قبیله و همچنین سردارشان، حارث، را برشمرد و این ازدواج مبارک علاوه بر اینکه برای بنی‌مصطلق باعث خیر و برکت و آزادی شد، از طرفی دیگر نیز برای مسلمانان باعث خیر و برکت گردید؛ زیرا پذیرفتن اسلام از جانب قبیلهٔ بنی‌مصطلق، موجب گردید تا قریش یکی از همپیمانان اصلی خویش را از دست دهد و این امر باعث تقویت لشکر اسلام گردید^۳.

جویریة نیز همسر رسول خدا ﷺ و مادر مؤمنان شد. او در خانهٔ پیامبر اکرم ﷺ عالم و فقیه و پرهیزگار گردید و بعد از وفات آن حضرت ﷺ یکی از عاملان اصلی انتشار گنجینه‌های علوم نبوی به امت شد؛ چنانکه علمای بزرگ امت اسلامی همچون ابن عباس، مجاهد، ابویوب یحیی بن مالک و کرباب از او حدیث فرا گرفتند و آنان نیز به روایت این احادیث پرداختند.

از ویژگی‌های دیگر مادر مؤمنان، جویریة، این بود که به کثرت به ذکر و تسبیح و تقدیس خداوند مشغول بود؛ چنانکه می‌گوید: روزی بعد از ادای نماز صبح در مکانی

۱- البدایة والنهائة، ج ۴، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۲- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینه، ص ۱۹۹-۲۰۰.

که نماز گذارده بودم، نشستم. مدت زمانی طولانی از طلوع خورشید و هنگام فرارسیدن پیامبر اکرم ﷺ از خانه بیرون شد و بعد از نماز چاشت به خانه تشریف آورد. من هنوز همانجا نشسته بودم. فرمود: تو هنوز نشسته‌ای؟ گفتم: بلی. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من بعد از تو چهار کلمه را سه بار گفته‌ام که اگر هر آنچه تو از صبح تا حالا گفته‌ای با آنها وزن کرده شوند، برابری نخواهد کرد، سپس فرمود:

«سبحان الله و بجمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته»^۱.

جویریة در سال پنجاه هجری و بنابه نظریة افرادی دیگر در سال پنجاه و شش هجری وفات نموده است.^۲

سعی و تلاش منافقان برای ایجاد فتنه در میان مهاجران و انصار عادت منافقان بر این بود که از شرکت در جنگها خودداری می نمودند، اما در غزوة بنی مصطلق به دلیل پیروزیهای پی در پی مسلمانان و همچنین کسب اموال غنیمت، شرکت نمودند.^۳

آنان در کنار آبی به نام «مرسیع» پرده از کینه درونی خود نسبت به اسلام و مسلمانان برداشتند. و یکی از خصوصیات آنان این بود که هرگاه اسلام به فتح و پیروزی جدیدی می رسید، آنان نگران و خشمگین می شدند و منتظر روزی بودند که شاهد شکست و ضعف مسلمانان باشند تا عقده های درونی آنها فروکش نماید. بنابراین، وقتی مسلمانان در «مرسیع» پیروز شدند، منافقان تصمیم گرفتند تا میان مهاجران و انصار فتنه ای را دامن زنند و بعد از اینکه این شراره فتنه توسط پیامبر اکرم ﷺ خاموش گردید، اقدام به جنگ روانی دیگری علیه پیامبر اکرم ﷺ و خانواده وی نمودند و واقعه معروف «افک» را تراشیدند. زید بن ارقم رضی الله عنه که یکی از اصحاب و یاران بزرگوار می باشد و شاهد این قضیه بوده است در مورد این حادثه می گوید: من در غزوه ای مشارکت داشتم. شنیدم که عبدالله بن ابی می گوید: بر کسانی که با رسول خدا ﷺ هستند، انفاق ننمایید تا از نزد او متنفرق شوند. و افزود که اگر به مدینه بازگشتیم، عزیزترین ما، خوارترین ما را از آنجا بیرون خواهد نمود (هدف از عزیزترین، خودش و

۱- مسلم، کتاب الذکر و الدعاء، باب التسییح و النهار، ج ۴، ص ۲۰۹، شماره ۲۷۲۶.

۲- طبقات، ابن سعد، ج ۸، ص ۱۲۱.

۳- حدیث القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۱۸.

اهل مدینه و از خوارترین، پیامبر ﷺ و مهاجران بود) زید می‌گوید: من آنچه را شنیده بودم به عمویم (سعد بن عباد) گفتم و عمویم آن را به رسول خدا ﷺ گفت. آن حضرت ﷺ کسی را دنبال من فرستاد و جریان را از من پرسید. من هم برای ایشان توضیح دادم. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ کسی را نزد عبدالله بن ابی و اطرافیانش فرستاد، اما آنها سوگند خوردند که چنین سخنی نگفته‌اند. پیامبر اکرم ﷺ سخن مرا تکذیب و سخنان آنها را تصدیق نمود. زید می‌گوید: نگرانی من به اندازه‌ای بود که در عمرم آن قدر نگران نشده بودم. به خاطر این، در خانه نشستم. تا اینکه این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل گردید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنْفِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ [المنافقون: ۱].

«وقتی منافقان نزد تو می‌آیند، می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو رسول خدا هستی. در حالی که خدا می‌داند تو فرستاده او هستی و خدا گواهی می‌دهد که منافقان (در گواهی دادن خود) دروغ می‌گویند».

به دنبال آن رسول خدا ﷺ کسی را نزد من فرستاد و این آیه را بر من خواند و فرمود: ای زید! خدا سخنان تو را تأیید نمود.^۱

جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه نیز که شاهد این ماجرا بوده است، می‌گوید: «در غزوه مریسیع مردی از مهاجران به پای مردی از انصار ضربه‌ای وارد نمود. انصاری گفت: ای گروه انصار! مرا یاری نمایید. مهاجر نیز چنین فریادی برآورد. رسول خدا ﷺ که فریاد آنها را شنید، فرمود: این فریادهای جاهلی را چرا سر می‌دهند؟ ماجرا را برای ایشان توضیح دادند. فرمود: این سخنان زشت را رها نمایید.

عبدالله بن ابی (منافق) با اطلاع از این جریان، گفت: با ما چنین می‌کنند. به خدا سوگند! وقتی به مدینه برگردیم، عزیزترین ما، خوارترین را از آنجا بیرون خواهد راند. با اطلاع پیامبر اکرم ﷺ از این موضوع عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا ﷺ! اجازه دهید من گردن این منافق را بزنم. رسول خدا ﷺ فرمود: خیر، چون در آن صورت مردم خواهند گفت: محمد ﷺ اطرافیان خود را به قتل می‌رساند.^۲

۱- السيرة النبوية الصحيحة، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲- همان، ص ۴۰۹.

در روایتی دیگر آمده است که عمر رضی الله عنه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: مأموریت قتل او را به عباد بن بشر بسپار. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نپذیرفت و گفت: ای عمر! در جواب مردم وقتی بگویند: محمد صلی الله علیه و آله یاران خود را به قتل می‌رساند، چه می‌گویی؟ خیر، این ممکن نیست. ولی اعلام کن تا لشکر حرکت کند. راوی می‌گوید: و این ساعتی بود که معمولاً رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حرکت نمی‌کرد^۱.

عبدالله بن ابی بن سلول وقتی متوجه شد که زید، سخنان او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو نموده است، فوراً نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمد و سوگند خورد که چنین نگفته است. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله که در اطراف ایشان نشسته بودند، گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! شاید این پسر بچه، اشتباه شنیده است. بعد از اینکه لشکر به راه افتاد، اسید بن حضیر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! اکنون وقت حرکت نیست؛ چرا دستور داده‌ای که سپاه اسلام حرکت نماید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نمی‌دانی که فامیل شما چه گفته است؟ اسید گفت: کدام فامیل؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عبدالله ابی. اسید گفت: چه گفته است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گفته است وقتی به مدینه برگردد، هر که از ما عزیز است، ذلیل را از آنجا بیرون خواهد راند.

اسید گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! اگر می‌خواهی او را از مدینه بیرون کن؛ زیرا تو عزیزی و او خوار و ذلیل است.

سپس اسید گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! بر او سخت نگیر. بخدا سوگند شما در حالی به مدینه آمدید که قوم او می‌خواستند او را به فرماندهی انتخاب نمایند و او گمان می‌کند که شما مانع رسیدن او به این جایگاه شدید.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لشکر را در آن روز تا شب و شب را تا صبح بی‌وقفه به جلو سوق می‌داد و با شدت یافتن گرمای خورشید، در مکانی اردو زد، و بعد از اردو زدن، از فرط خستگی، همه آنان را خواب فرا گرفت. هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود تا مردم فرصت پیگیری قضیه را نداشته باشند و آن را فراموش نمایند. آنگاه سوره منافقون در مورد عبدالله بن ابی و همراهانش نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول این سوره گوش

زید بن ارقم را گرفت و گفت: خدا، آنچه را این شنیده بود، تأیید کرد^۱.
این حادثه، در سیره پیامبر اکرم ﷺ در برگیرنده نکات مهمی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

حفظ آوازه سیاسی و وحدت داخلی.

چنانکه به عمر گفت: در جواب مردم وقتی بگویند: محمد ﷺ یارانش را به قتل می‌رساند، چه می‌گویی؟! بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ آوازه سیاسی‌ای را که پیرامون وحدت صفوف اسلامی طنین انداخته بود، حفظ می‌کرد؛ زیرا برای همگان محبت فوق‌العاده اصحاب پیامبر اکرم ﷺ نسبت به ایشان به اثبات رسیده بود به گونه‌ای که، حتی رهبر بزرگ آنها ابوسفیان، می‌گفت: من تاکنون کسی را ندیده‌ام که کسی را به اندازه‌ای دوست بدارد که اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ، ایشان را دوست می‌دارند بنابراین، معقول نبود که مردم بگویند: محمد ﷺ یکی از یاران خود را کشته است. در آن صورت چنین خبری برای دشمنانی که از نفوذ به داخل صف‌های منسجم اهل مدینه مایوس شده بودند، خوشایند بود و آنها را امیدوار می‌کرد.

همچنین آن حضرت ﷺ به جای موضعگیری منفی در مقابل نقشه‌ها و دسیسه‌های عبدالله بن ابی برای تضعیف وحدت و یکپارچگی مسلمانان و احیای شعارهای جاهلی، به موضعگیریهایی مثبت روی آورد که می‌توان به این موارد اشاره نمود:

الف - از همان لحظه لشکر را به حرکت واداشت و پیوسته آن روز را تا شب و شب را تا صبح و تا نزدیکی ظهر روز بعد به راهشان ادامه دادند و هنگامی که اردو زدند، از فرط خستگی، مردم را خواب فراگرفت و بدین صورت شراره آتشی را که عبدالله بن ابی افروخته بود، خاموش کرد و فرصت شعله‌ور شدن آن را گرفت.

ب × پیامبر اکرم ﷺ برای حفظ وحدت مسلمانان، در مقابله با نقشه‌های ابن سلول به زور و اسلحه متوسل نشد؛ زیرا ابن سلول در میان مسلمانان، بستگان زیادی داشت که ممکن بود با کشتن او، احساساتشان برانگیخته شود و آنان درصدد انتقام برمی‌آمدند و در نتیجه صف‌های منسجم مسلمانان دچار تفرقه و انحطاط بزرگی می‌گردید. ضمن اینکه در این کار (قتل عبدالله بن ابی) هیچ مصلحتی عاید اسلام و مسلمانان نمی‌شد بنابراین، حکمت شرعی و سیاسی اقتضا می‌نمود که قضیه به نحو

مطلوب و مسالمت‌آمیز و سعه صدر حل گردد.^۱ و این فرزانی در حل قضیه فوق برگرفته از رسالت و نبوت آن حضرت ﷺ بود^۲ تا امت وی بعد از ایشان در قضایای بزرگ به ایشان اقتدا نماید.

این مدارا و تسامح در مقابل سرکرده منافقان، آخر الامر منفعت اسلام و مسلمانان را در برداشت؛ چنانکه بعد از آن هرگاه حادثه‌ای به وجود می‌آمد، اطرافیان عبدالله، او را مقصر می‌دانستند و سرزنش می‌کردند و از پیامبر اکرم ﷺ اجازه می‌خواستند که او را به قتل برسانند، اما پیامبر اکرم ﷺ اجازه نمی‌داد و او را معاف می‌نمود؛ چنانکه روزی پیامبر اکرم ﷺ، آثار سیاست حکیمانه‌اش را برای شمشیر حق (عمر) خاطر نشان ساخت و گفت: «ببین عمر! اگر من آن روز به مشوره تو او را می‌کشتم، امروز این قدر خوار و حقیر نبود؟» عمر گفت من می‌دانستم که عملکرد رسول خدا از عملکرد من بهتر و با برکت‌تر است.^۳

ما بر او ترحم و با او به نیکی رفتار می‌نماییم.

عبدالله بن ابی، فرزند مؤمن و مخلصی به نام عبدالله بن عبدالله داشت. او هنگامی که متوجه قضایا شد و از نزول سوره منافقین اطلاع یافت، نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ! من شنیده‌ام که شما قصد کشتن پدرم را دارید، اگر واقعاً چنین است، این مأموریت را به من واگذارید، من سرش را از تنش جدا می‌نمایم و خدمت شما می‌آورم؛ چرا که به خدا سوگند! خزرجیان می‌دانند که هیچ کس به اندازه من با پدرش محبت نمی‌ورزد. اگر شما این مأموریت را به کسی دیگر واگذارید، آن گاه می‌ترسم که با دیدن قاتل پدرم، نتوانم بر خود مسلط شوم و حس انتقام، مرا به کشتن او وا دارد و در نتیجه با کشتن انسان مسلمانی در مقابل کافری مستحق عذاب خدا بشوم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خیر. ما با پدرت تا وقتی که با ما است به نیکی رفتار می‌نماییم.^۴ و هنگامی که مسلمانان در نزدیکی مدینه قرار گرفتند، عبدالله در مقابل پدرش ایستاد و او را توقیف کرد و گفت: به خدا سوگند تا رسول خدا ﷺ اجازه ندهد،

۱- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینه، ص ۲۰۲.

۲- فقه السیره النبویه، بوطی، ص ۴۰۹.

۳- السیره النبویه، ابی‌شهبه، ج ۲، ص ۲۵۷.

۴- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۱.

نخواهم گذاشت که وارد مدینه شوی. تا اینکه رسول خدا ﷺ آمد و عبدالله بن ابی اجازه ورود به مدینه خواست. آن حضرت ﷺ به او اجازه داد، پس از آن عبدالله نیز به پدرش اجازه داد تا وارد مدینه گردد.^۱

نمونه کامل ایمان

نمونه کامل ایمان در برخورد عبدالله با پدر منافقش نماد پیدا می‌کند. او محبت خدا و رسول وی را بر محبت و خشنودی پدرش مقدم می‌دارد.^۲ عبدالله در نشان دادن احساسات ایمان و فداکردن عاطفه پدری و فرزندی، نمونه‌ای است که نظیر ندارد. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ نیز با عفو و رحمت بی‌نظیری، احساسات پاک عبدالله را پاسخ داد و فرمود: با پدرت تا وقتی با ما است، به نیکی رفتار می‌کنیم. چه جلال و عظمت و عفو و بخشش پیامبرانه‌ای^۳! او با این برخورد حکیمانه احساسات عبدالله و آتش خشم او را فرو نشاند.^۴

از بین بردن تعصبات جاهلی.

تعصبات جاهلی را نمی‌توان در قبیله جستجو نمود و گاهی ممکن است اشتراکات دیگری نیز باعث بروز تعصبات جاهلی بشود. بنابراین، در حالی که کلمات «مهاجر» و «انصار» در قرآن بیان شده است و مورد ستایش قرار گرفته‌اند، اما وقتی این دو کلمه، منشأ تعصب قرار گرفتند و یکی از مهاجران، فریاد «یا للمهاجر» و آن فرد انصاری، فریاد «یا للانصار» سر داد، رسول خدا ﷺ فرمود: این شعارهای جاهلی را چرا سر می‌دهند؟ و وقتی متوجه شد که دو نفر با هم درگیر شده و این فریادها را سر داده‌اند، فرمود: این شعارها را ترک نمایید؛ چراکه این‌ها فریادهای زشتی است؛ پس شایسته بود که آنها فریاد «یا للمسلمین!» «مسلمانان! به دادم برسید» سر می‌دادند تا مسلمانان به یاری کسیکه حقیقت ضایع شده بود می‌شتافتند، بدون اینکه مهاجر بودن یا انصاری بودن او مدنظر باشد.

این امر در برگیرنده پیام بزرگی برای داعیان است تا درصدد از بین بردن تعصبات جاهلی برآیند، خواه این تعصبات را چه بر اساس قبیله یا عواملی دیگر مانند: جنسیت،

۱- الولاد و البراء فی الاسلام، قحطانی، ص ۲۰۹.

۲- محمد رسول الله، صادق عرجون، ج ۳، ص ۱۶۳.

۳- السیره النبویه، ابی‌شهبه، ج ۲، ص ۲۵۷.

۴- محمد رسول الله، محمد عرجون، ج ۳، ص ۱۶۲.

مذهب، حزب، رنگ، زبان و غیره ایجاد گردد تا فقط دوستی و همکاری بین مسلمانان بر اساس اخوت اسلامی باقی بماند که خداوند به آن توجیه نموده و معتبر قرار داده است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«همانا مؤمنان، با هم برادر هستند».

و همیشه همکاری بین مسلمانان، بگونه‌ای باشد که خواستار حق باشند، نه باطل و با متجاوز همکاری ننمایند.^۱

چنانکه رسول خدا ﷺ، شعار جاهلی «انصر اخاك ظالما او مظلوما» «برادرت را یاری کن، خواه ظالم باشد یا مظلوم» را این گونه تعدیل نمود که اگر ظالم است، مانع او از ظلم نمودن باش. و بدین صورت رسول خدا ﷺ تعصبات را از شعارهای جاهلیت برشمرد.

بنابراین، وظیفهٔ علما و داعیان در از بین بردن تعصبات جاهلی از جامعهٔ اسلامی براساس دستور پیامبر اکرم ﷺ امری دشوار است، ولی غیرممکن نیست و با توجه به اهمیت این مسئله می‌بایست به آن توجه ویژه‌ای مبذول داشت تا ریشه‌های آن از جوامع اسلامی برکنده شود.^۲

رهنمودهای قرآن کریم به جامعهٔ اسلامی بعد از غزوهٔ بنی‌مصطلق

سورهٔ منافقون بعد از غزوهٔ بنومصطلق و در مسیر بازگشت از آن نازل گردید. در سنن ترمذی آمده است: «فلما أصبحنا قرأ رسول الله ﷺ سورة المنافقين»^۳ «هنگامی که صبح کردیم، رسول خدا ﷺ سورهٔ منافقون را بر ما تلاوت نمود».

این سوره به طور مفصل در مورد منافقان سخن گفته و به بعضی حوادث و سخنان آنها اشاره نموده و دروغهای آنان را برملا ساخته است و در پایان، مسلمانان را از سرگرم شدن با زینت زندگی دنیا برحذر داشته و آنان را به انفاق در راه خدا تشویق کرده است. این سوره در مجموع حاوی نکات ذیل می‌باشد:

۱- المستفاد من قصص القرآن للدعوة و الدعاء، ج ۲، ص ۳۰۱-۳۰۲.

۲- همان.

۳- السنن الترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب و من سورة المنافقون، ج ۵، ص ۴۱۵.

۱- در نخستین آیات این سوره، خصلت‌های اخلاقی منافقان بیان گردیده است و پرده از دروغ‌پردازیهای آنان برداشته شده است و به بیان اوصاف و حالات آنان می‌پردازد؛ چنانکه در آغاز سوره ادعای دروغین آنان مبنی بر ایمان آنان و سوگندهای دروغین و ضعف و بزدلی و دسیسه‌هایشان علیه پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان و بازداشتن مردم از راه خدا، مورد بحث قرار گرفته است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿۱﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۳﴾ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿۴﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَعْفِفْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوْ أُرْءَوْسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿۵﴾﴾ [المنافقون: ۱-۵].

«هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی. خداوند می‌داند که تو فرستاده خدا می‌باشی؛ ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند.

آنان سوگندهای خود را سپری قرار داده‌اند و از راه خدا باز می‌دارند، ایشان چه کار بدی می‌کنند!

این به خاطر آن است که ایمان آورده‌اند و سپس کافر شده‌اند؛ پس بر دل‌هایشان مهر نهاده شد و ایشان دیگر نمی‌فهمند.

هنگامی که ایشان را می‌بینی، پیکر و قیافه‌اش تو را می‌گیرد و به شگفت می‌آورد و هنگامی که به سخن در می‌آیند به سخنانشان گوش فرا می‌دهی، آنان انگار تخته‌هایی هستند که تکیه داده شده باشند. هر فریادی را بر ضد خود و هر آوازی را به زبان خویش می‌پندارند.

آنان دشمنان‌اند؛ پس از آنها بر حذر باش. خدا آنها را نابود بکند، چگونه از حق برمی‌گردانند.

چون به آنان گفته شود: بیاید تا پیغمبر خدا برایتان آموزش بخواهد سرهای خود را تکان می دهند و مستکبرانه روی می گردانند و می روند».

۲- آیه های بعدی از تمرد و اصرار آنان بر باطل و سربلندی از فرمان کسی که آنها را به سوی حق دعوت می دهد، سخن به میان آورده و سخنان زشتی را که بر زبان می آورند، به تفصیل بیان داشته است به ویژه آنچه در غزوهٔ بنومصطلق گفتند مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ و مسلمانان را از مدینه طرد خواهند نمود و عزت از آن ایشان است و سایر اقوال نادرستی که ابراز داشتند^۱. چنانکه می فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأُ رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ
وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿۵﴾ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۶﴾ هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ
عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا ﴿۷﴾ وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
لَا يَفْقَهُونَ ﴿۸﴾ يَقُولُونَ لِنِ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ
الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۸﴾﴾ [المنافقون: ۵-۸].

«هنگامی که به آنها گفته می شود بیاید تا رسول خدا برایتان آموزش نماید، سرهای خود را تکان می دهند و مستکبرانه روی برمی گردانند و می روند. برای آنان یکسان است چه آموزش بخواهی چه نخواهی. هرگز خدا ایشان را نخواهد بخشید. خدا قطعاً مردمان فاسق را هدایت نمی دهد. آنان کسانی هستند که می گویند: به آنانی که نزد رسول الله ج هستند، بذل و انفاق نکنید و چیزی ندهید تا پراکنده شوند و بروند. غافل از اینکه گنجینه های آسمانها و زمین از آن خدا است ولیکن منافقان نمی فهمند. می گویند: اگر به مدینه برگردیم عزیزترین ما ذلیل ترین را از آنجا بیرون خواهد راند. در حالی که عزت از آن خدا و رسولش و مومنان است؛ ولی منافقین نمی دانند».

۳- سپس سوره با فراخوان مسلمانان به پرهیز از سرگرم شدن به زینتهای دنیا و مشابهت با منافقان به پایان می رسد و آنان را به صدقه و انفاق که نشانهٔ ایمان به روز واپسین است، تشویق می نماید و آنان را به این امر فرا می خواند که قبل

از اینکه مرگ فرا رسد و فرصت از دست برود، این عمل را انجام دهند. همچنین آیات این سوره، مسلمانان را به طاعت و بندگی خدا و تلاوت قرآن، ذکر، نماز و انجام دادن سایر فرایض فرا می‌خواند و آنها را از اینکه به سبب مشغولیت زیاد به امور زندگی و فرزندان، از ادای حقوق خدا بازمانند و مانند منافقان که به سبب بخل ورزی، گفتند: بر کسانی که نزد رسول خدا ﷺ هستند، انفاق نکنید... بر حذر می‌دارد و به این موضوع می‌پردازد که هر کس به خاطر مشغولیت با مال و رسیدگی به امور فرزندان از دستورات خدا غافل شد، از جمله زیانکاران است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِيكُمْ ءَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٩﴾ وَأَنْفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَقْتُ وَأَكُن مِّنَ الصَّٰلِحِينَ ﴿١٠﴾ وَلَن يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾﴾ [المنافقون: ۹-۱۱].

«ای مومنان! اموالتان و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نکند. کسانی که چنین کنند، ایشان زیانکارند. از چیزهایی که به شما دادیم، بذل و بخشش و صدقه و احسان کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما در رسد و بگوید: پروردگارا! چه می‌شود اگر مدت مرا کمی به تاخیر اندازی و زنده‌ام بگذاری تا احسان و صدقه بدهم و در نتیجه از زمره صالحان و خوبان شوم. و خداوند هرگز مرگ کسی را به تاخیر نمی‌اندازد، هنگامی که اجلس فرا رسیده باشد. خداوند کاملاً آگاه است از کارهایی که انجام می‌دهید».

بدین صورت این سوره با بر شمردن یکی از خصوصیات منافقان؛ یعنی، مشغول شدن به زینت‌های زندگی دنیوی از مؤمنان می‌خواهد تا از این خصلت دوری گزینند.^۱ بر این اساس جامعه مدنی بر پایه رویدادها و حوادث شکل گرفت و قرآن کریم به آموزش و رهنمود آن پرداخت و پیامبر اکرم ﷺ نیز بر آن اشراف داشت.

۱- التفسیر المنیر، ج ۲۸، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۲- حدیث القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۴۳.

حادثه افک و تلاش بیهوده منافقان برای خدشه دار ساختن حیثیت خانوادگی پیامبر اکرم ﷺ

توطئه منافقان در برانگیختن شعارهای جاهلی و ایجاد تفرقه بین صفوف منسجم یاران پیامبر اکرم ﷺ، با شکست مواجه گردید بنابراین درصدد طرح ریزی حادثه جدیدی برآمدند و این بار حیثیت و آبروی پیامبر اکرم ﷺ و خانواده ایشان را مورد هدف قرار دادند.

مؤرخان، سیره نویسان و محدثان اتفاق نظر دارند که حادثه افک در مسیر بازگشت از غزوه بنی مصطلق رخ داد. این جریان را امام بخاری و مسلم به تفصیل ذکر کرده اند و عایشه، ام المؤمنین، این ماجرا را این گونه بیان می نماید:

عایشه می گوید: هرگاه پیامبر اکرم ﷺ قصد سفری می نمود در میان زنان خود قرعه می انداخت و قرعه به نام هر کس می افتاد، او را با خود می برد. این بار در غزوه (بنی مصطلق) قرعه به نام من بیرون آمد و در این وقت حکم حجاب نازل شده بود بنابراین، من داخل کجاوه بر مرکب خود می نشستم.

بعد از اینکه از غزوه فارغ شدیم و برگشتیم، نزدیک مدینه اردو زدیم. هنوز شب بود که اعلام حرکت نمودند. من برای اجابت مزاج به گوشه ای رفتم. وقتی می خواستم به طرف مرکب خود بیایم، متوجه شدم که گردن بند من پاره شده و مهره هایش ریخته است؛ من مشغول جمع آوری آنها شدم. در آن اثنا، کسانی که مسئول حمل کجاوه من بودند، حسب معمول به گمان اینکه من داخل آن هستم، کجاوه را بر روی شترم گذاشتند. و چون من هنوز جوان بودم و زنان در آن وقت به خاطر نداشتن غذای کافی لاغر اندام و سبک بودند بنابراین، آنها متوجه خالی بودن کجاوه نگردیدند و شتر را همراه کاروان به حرکت درآوردند. من نیز بعد از اینکه گردن بند خود را پیدا نمودم، به محل کاروان آمدم و متوجه شدم که کاروان رفته است و اثری از آن نیست و چون می دانستم که اگر آنها متوجه قضیه بشوند، برمی گردند، در همانجا نشستم و سپس به خواب رفتم. صفوان بن معطل سلمی که پشت سر لشکر مانده بود، هنگام صبح، که هنوز هوا روشن نشده بود، به محل کاروان رسیده بود و از دور متوجه گردیده بود که چیزی جا مانده است. وقتی نزدیک می آید، مرا که قبل از حکم حجاب دیده بود، می شناخت و من با شنیدن «اِنَّالله و اَنَاالله راجعون» از زبان ایشان، بیدار شدم و خود را پوشاندم. عایشه می گوید: به خدا سوگند! او حتی یک کلمه با من حرف نزد فقط مکرر

«انا لله» می‌گفت و شترش را خواباند و من بر آن سوار شدم. او پیاده جلو شد و من سوار بر شتر، پشت سر ایشان تا به لشکر که در گرمای ظهر در جایی اردو زده بود، رسیدیم. پس از آنجا ماجرا شروع شد و کسی که این جریان را رهبری می‌کرد، عبدالله بن ابی سلول بود.

۱- پخش بهتان در مدینه

عایشه می‌گوید: وقتی به مدینه رسیدیم، من به مدت یکماه بیمار شدم و در حالی که مردم مشغول داستان افک بودند، من بدون اطلاع از همه چیز (در خانه بستری بودم) البته رفتار رسول خدا ﷺ مرا به شک می‌انداخت؛ چون آن محبت و مهربانی سابق را از ایشان نمی‌دیدم، فقط به خانه می‌آمد و می‌گفت: حالت چطور است و سپس برمی‌گشت. تا اینکه حال من بهتر شد. شبی با مادر مسطح برای قضای حاجت بیرون شدم. در آن وقت ما فقط شبها برای این منظور بیرون می‌رفتیم، و هنوز به ساختن دستشویی کنار خانه‌های خود عادت نکرده بودیم و این کار را عربها عیب می‌دانستند. در بازگشت به خانه، پای مادر مسطح به دامن جامه‌اش گیر کرد و افتاد و گفت: وای! بمیرد مسطح. من گفتم: تو به مردی که در معرکه بدر حضور داشته است؛ چنین می‌گویی؟ گفت: چقدر تو ساده‌ای! مگر نشنیده‌ای چه گفته است؟ گفتم: چه گفته است؟ آنگاه او ماجرای افک را مفصل برایم تعریف نمود. از آن لحظه بیماری‌ام شدت گرفت. به خانه‌ام برگشتم. رسول خدا ﷺ آمد (و سلام کرد) و گفت: حالت چطور است؟ گفتم: اجازه می‌دهی نزد پدر و مادرم بروم؟ و هدفم این بود که در مورد این ماجرا واقعیت را از زبان آنها بشنوم. رسول خدا ﷺ به من اجازه داد؛ پس نزد پدر و مادرم رفتم. به مادرم گفتم: مادرا! مردم درباره‌ی چه چیزی سخن می‌گویند؟ گفت: دخترم، آرام باش. به خدا سوگند! هر زنی هوو داشته باشد و شوهرش او را دوست بدارد، در مورد او سخنانی گفته می‌شود. گفتم: سبحان الله! این سخن واقعیت دارد؟. پس آن شب را تا صبح گریستم و یکسره اشک ریختم و لحظه‌ای نخوابیدم.

۲- مشاوره با برخی از اصحاب و یاران

بعد از اینکه وحی در این مورد به تأخیر افتاد، رسول خدا ﷺ با علی ابن ابیطالب و اسامه بن زید در مورد جدایی از من به مشورت پرداخت، اسامه گفته بود: ای رسول خدا ﷺ! ما در مورد خانواده‌ی شما جز خیر و نیکی چیزی سراغ نداریم. اما علی به آن

حضرت ﷺ گفته بود: خداوند به شما گنجایش داده است و زنان دیگری غیر از این یک زن وجود دارند. سپس گفته بود که اگر از این کنیز دربارهٔ او سؤال کنی، واقعیت را خواهد گفت. آن گاه رسول خدا ﷺ از بریره سؤال کرده بود که آیا از عایشه با مورد مشکوکی مواجه شده است؟ بریره گفته بود: نه به خدا سوگند! من هیچ مورد مشکوک و شبهه‌آمیزی از او سراغ ندارم، جز اینکه می‌دانم او دختری کم سن و سال است که در حال خمیر کردن آرد، خواب می‌رود و گوسفندی می‌آید و آرد را از جلوی او می‌خورد.

آن گاه رسول خدا ﷺ در حالی که از عبدالله بن ابی بن سلول به شدت ناراحت گردیده بود، از روی منبر خطاب به مسلمانان فرمود: چه کسی خیال مرا از طرف مردی راحت می‌کند که آزارش حتی به زندگی خانوادگی‌ام سرایت کرده است و در مورد مردی سخن می‌گویند که من از او جز نیکی سراغ ندارم و هیچ‌گاه بدون حضور خودم به خانه‌ام نیامده است.

سعد بن معاذ می‌گوید: ای پیامبر اکرم ﷺ! اگر از اوس باشد، من خیال شما را راحت می‌کنم و گردنش را می‌زنم و اگر از برادران خزرجی باشد باز هم شما هر دستوری بدهید، اجرا خواهیم کرد.

۳- پیامدهای فتنهٔ افک

عایشه می‌گوید: با این سخن سعد بن معاذ، سردار خزرج یعنی سعد بن عباده به خشم آمد. او مردی صالح بود، اما تعصب نژادی بر او چیره گشت و گفت: دروغ می‌گویی و اگر از خزرج باشد، تو او را نخواهی کشت و اگر او را بکشی، کشته خواهی شد.

اسید بن حضیر که پسرعموی سعد بود، برخاست و در جواب سعد بن عباده گفت: ما او را خواهیم کشت و تو که از منافقان دفاع می‌نمایی، شاید خودت هم منافق هستی و بدین صورت سخنان تندی میان افراد اوس و خزرج رد و بدل شد و نزدیک بود به جان یکدیگر بیفتند؛ ولی پیامبر اکرم ﷺ که بر روی منبر بود، آنها را به سکوت و آرامش فراخواند و جریان را تمام کرد.

عایشه می‌گوید: کار من فقط گریه شده بود. صبح یکی از روزها که دو شب متوالی و یک روز کامل گریه کرده بودم و لحظه‌ای نخوابیده بودم، پدر و مادرم بر بالین من آمدند. آنها گمان می‌کردند که گریه جگرم را پاره خواهد کرد. در حالی که آنها بر بالین

من نشسته بودند، زنی از انصار اجازه ورود خواست. به او اجازه داده شد. آن زن نیز در کنارم نشست و با من می‌گریست. در آن اثناء، پیامبر اکرم ﷺ وارد شد، سلام کرد و نشست و این اولین باری بود که بعد از شایع شدن این خبر، نزد من می‌نشست.

۴- گفتگوی رسول خدا ﷺ با عایشه درباره مسئله افک

عایشه می‌گوید: یک ماه بود که وحی بر آن حضرت ﷺ نازل نشده بود. پیامبر اکرم ﷺ! به من گفت: ای عایشه! در مورد تو به من خبرهایی رسیده است. اگر تو واقعاً بی‌گناه هستی، پس به زودی خداوند بی‌گناهی تو را اثبات خواهد کرد، اما اگر مرتکب گناهی شده‌ای، پس استغفار و توبه کن؛ زیرا بنده وقتی گناهی مرتکب شود و بعد از آن به خدا روی آورد، خدا نیز گنااهش را می‌آمرزد. هنگامی که سخنان رسول خدا ﷺ به پایان رسید، اشکهایم تمام شد، حتی قطره‌ای نمی‌چکید.

به پدر و مادرم گفتم: جواب رسول خدا ﷺ را بدهید. گفتند: به خدا سوگند! ما نمی‌دانیم چطور جواب او را بدهیم. آن گاه خودم در حالی که زن جوانی بیش نبودم و هنوز زیاد بر قرآن مسلط نبودم، گفتم: به خدا سوگند! اکنون که شما این جریان را شنیده‌اید و آن را باور کرده‌اید، اگر من خود را از آن بری بدانم، در حالی که خدا می‌داند از آن بری هستم، شما از من نخواهید پذیرفت و اگر بدان اعتراف کنم در حالی که خدا می‌داند چنین نبوده است، شما خواهید پذیرفت. جواب من همان سخن یعقوب است که گفت:

﴿وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾﴾ [یوسف: ۱۸].

«و پیراهنش را با خون دروغین آوردند (یعقوب) گفت: بلکه نفسهای شما کار زشتی را در نظرتان آراسته است. پس (کارمن) صبر جمیل است و خداست که از او در مقابل آنچه می‌گویید، یاری خواسته می‌شود».

این را گفتم و بر بسترم دراز کشیدم.

عایشه می‌گوید: چون من یقین داشتم که از این گناه بری هستم، می‌دانستم که خداوند مرا از آن تبرئه خواهد کرد؛ ولی نمی‌دانستم که برائت من در قرآن به صورت آیاتی که برای همیشه تلاوت خواهد شد، نازل می‌شود. احتمال می‌دادم که خداوند تبرئه مرا در خواب پیامبرش ﷺ به او اعلام می‌دارد.

۵- نزول وحی و تبرئه عایشه

عایشه می گوید: به خدا سوگند! هنوز رسول خدا ﷺ از جایش تکان نخورده بود و هیچ یکی از کسانی که داخل خانه بودند، خارج نشده بودند که وحی بر آن حضرت ﷺ نازل گردید و آثار نزول وحی برایشان پدیدار شد و عرقها از چهره اش مانند دانه مروارید سرازیر گردید؛ پس از اینکه آثار وحی برطرف گردید، رسول خدا ﷺ خندید و اولین سخنی که بر زبان آورد، این بود که فرمود: ای عایشه! خدا نیز تو را تبرئه کرد.

عایشه می گوید: مادرم گفت: بلند شو، دستهای پیامبر اکرم ﷺ را بیوس. گفتم: خیر؛ بلکه من فقط شکر خدا را به جای می آورم.

این آیات نازل گردید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا نَحْسَبُهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَعُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾﴾ [النور: ۱۱-۲۰].

«کسانی که این تهمت بزرگ را پرداخته و سرهم کرده اند، گروهی از خود شما هستند، اما گمان مبرید که این حادثه برایتان بد است؛ بلکه این مسئله برایتان خوب است. هر کدام از آنها به گناه کاری که کرده است، گرفتار می آید و هر کسی که بخش عظیمی از آن را به عهده داشته است، عذاب بزرگ و مجازات سنگینی را دارد. چرا هنگامی که این تهمت را می شنوید، نمی بایست مردان و زنان مومن نسبت به خود گمان

نیک بودن را نیندیشند و نگویند: این تهمت بزرگ، آشکار و روشنی است. چرا آنان نمی‌بایست چهار شاهد را حاضر بیاورند تا بر سخنان ایشان گواهی دهند؟ اگر چنین گواهانی را حاضر نمی‌آوردند، آنان برابر حکم خدا دروغگو بودند.

اگر فضل و مرحمت خدا در دنیا و در آخرت شامل حال شما نمی‌شد، هر آینه به سبب خوض و فرورفتن‌تان در کار تهمت، عذاب سخت و بزرگی گریبانگیرتان می‌گردید.

در آن زمان که به استقبال این شایعه رفتید و آن را از زبان دیگران می‌قایید و با دهان چیزی پخش می‌کردید که علم و اطلاعی در مورد آن نداشتید و گمان می‌بردید این مسئله کوچک و ساده‌ای است، در حالی که در پیش خدا بزرگ بوده است.

چرا نمی‌بایستی وقتی که آن را می‌شنوید می‌گفتید: ما را نرسد که زبان بدین تهمت بگشاییم. سبحان الله! این بهتان بزرگی است.

خداوند نصیحتتان می‌کند که اگر مسلمان هستید، هرگز چنین کاری را تکرار نکنید.

خداوند این آیات را برای شما بیان می‌دارد و خدا بس آگاه و حکیم است.

بیگمان کسانی که دوست می‌دارند گناهان بزرگی در میان مؤمنان پخش کنند، ایشان در دنیا و آخرت شکنجه و عذاب دردناکی دارند. خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید».

۶- موضعگیری ابوبکر رضی الله عنه در آفرینندگان حادثه افک

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از نزول تبرئه عایشه گفت: به خدا سوگند! که بعد از این به مسطح چیزی نخواهم داد. او همواره به مسطح به خاطر اینکه مردی بینوا و از خویشاوندانش بود، کمک می‌نمود. آن گاه این آیه نازل گردید:

﴿وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفُضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَيَلِصَفَحُوا ۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۲۲].

«کسانی که از شما اهل فضیلت و فراخی نعمت هستند، نباید سوگند بخورند که بذل و بخشش خود را از نزدیکان و و مستمندان و مهاجرین در راه خدا باز می‌گیرند. باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست نمی‌دارید که خدا شما را بیامزد؟ و خدا آمرزگار مهربان است».

ابوبکر بعد از نزول این آیه گفت: بلی، من می‌خواهم که مورد آمرزش قرار گیرم. بنابراین، از دادن کمک مالی به مسطح دریغ نورزید و گفت: آن را هیچ گاه قطع نخواهم کرد.

عایشه می گوید: رسول خدا ﷺ از همسرش، زینب بنت جحش، در مورد من سؤال کرده بود. او گفته بود: ای رسول خدا ﷺ «من گوش‌ها و چشم‌هایم را از عذاب خدا بازمی‌دارم و در مورد او جز خیر چیز دیگری نمی‌دانم. عایشه می‌گوید: زینب از میان سایر همسران رسول خدا ﷺ با من رقابت می‌کرد و خداوند به خاطر تقوایی که داشت او را حفاظت کرد، اما خواهرش، حمنه، که همواره به خاطر زینب با من درگیر بود، از کسانی بود که در این شایعه شرکت داشت.^۱

حادثه افک، حلقه‌ای از زنجیره شکنجه‌ها و آزارهایی بود که پیامبر اکرم ﷺ از طرف دشمنان دین با آن مواجه بود، اما خداوند بر پیامبرش ﷺ و بر مؤمنان لطف و مرحمت نمود و بطلان این بهتان بزرگ را آشکار ساخت. و تاریخ نیز موضعگیری یاران پیامبر اکرم ﷺ را در مقابل این جریان به خوبی ثبت و ضبط نموده است تا این ماجرا برای همیشه درسی برای مسلمانان باشد که اگر مشابه این جریان برایشان رخ دهد، الگوی آنان، موضعگیری یاران پیامبر اکرم ﷺ باشد. گرچه نزول وحی منقطع شده است، ولی این درس برای همیشه و برای نسلهای آینده باقی خواهد ماند.

مهم‌ترین آداب و احکام برگرفته از آیات افک

علمای اسلام از آیاتی که در مورد حادثه افک نازل گردید، احکام و آداب زیادی استنباط نموده‌اند که می‌توان مهم‌ترین آنها را در چند مورد زیر برشمرد:

۱- اثبات تبرئه عایشه صدیقه توسط آیات صریح قرآن که تا قیامت تلاوت خواهند گردید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ﴾.

۲- حکمت خداوند مقتضی این امر بود که این جریان را که ظاهراً شر محض بود، در حق خانواده ابوبکر، به خاطر صبری که در پیش گرفتند، به خیر محض و پاداش بزرگی تبدیل نماید.

﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾

۳- مؤمنان باید نسبت به یکدیگر گمان نیک داشته باشند.

﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾.

۱- بخاری، کتاب التفسیر، باب «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ» ج ۶، ص ۶، شماره ۴۷۵۰.

۴- تکذیب کسانی که حادثهٔ افک را آفریدند و کسانی که آن را پذیرفتند و پخش کردند.

﴿لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ ﴿۱۳﴾.

۵- بیان فضل و لطف خداوند در حق مؤمنان:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾.

۶- وجوب تحقیق و بررسی هر سخن قبل از نشر آن.

﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ ﴿۱۴﴾.

۷- نهی شدید از ارتکاب چنین گناه بزرگی و از تکرار مجدد آن.

﴿يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ﴿۱۵﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۶﴾.

۸- نهی از پخش کارهای فحش و ناشایست در میان مؤمنان.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ﴿۱۷﴾.

۹- نهی از پیروی نقشه‌های شیطان به این دلیل که به نابودی انسان می‌انجامد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ ﴿۱۸﴾ [النور: ۲۱].

«ای مومنان! از گامهای شیطان پیروی مکنید و هر کس از گامهای شیطان پیروی بکند، همانا او به کارهای زشت و ناپسند دستور می‌دهد و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نمی‌بود، هیچ یک از شما ابداً تزکیه نمی‌شد، ولی خدا هر کس را بخواهد تزکیه می‌کند و خدا شنوا و دانا است.»

۱۰- تشویق به انفاق بر نزدیکان گرچه در حق انسان بدی کرده باشند.

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ﴾

وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا نُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۳﴾.

۱۱- میزان غیرت خداوند به خاطر مؤمنان صادق و دفاع از آنها و تهدید و نفرین کسانی که آنها را بهتان می‌زنند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿۲۵﴾﴾
[النور: ۲۳-۲۵].

«کسانی که زنان پاکدامن بی‌خبر ایماندار را به زنا متهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت خدا دور و عذاب عظیمی دارند.

در آن روزی که علیه آنان زبان و دست و پای ایشان بر کارهایی که می‌کردند، گواهی می‌دهند. در آن روز خداوند جزای واقعی آنان را بی‌کم و کاست بدیشان می‌دهد و آگاه می‌گردند که خداوند حق آشکار است».

زمخشری در تفسیر این آیات می‌گوید:

با بررسی قرآن و همچنین بررسی تهدیدهایی که از جانب خداوند متوجه بندگان معصیت کار او می‌گردد به این موضوع پی ببریم که هیچ یک از این تهدیدها به غلظت و شدت تهدیدهایی که در مورد بهتان عایشه بیان گردیده است، وجود ندارد و در مورد هیچ حادثه و گناهی و حتی در مورد عذاب‌های شدید و رویدادهای خطیر قیامت، با این لحن سخن نگفته است. در اینجا به روش‌های مختلف، تهدیدها و وعیدهای مختلفی را بیان داشته است. به گونه‌ای که هریک از آنها در جای خود عذاب کافی و مستقلى است و اگر آیه‌ای دیگر در مورد آنان نازل نمی‌کرد، همین یک آیه کافی بود که می‌گوید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ﴾.

که در آن پاداش کسانی که حادثه افک را آفریدند و ساز و برگ دادند، این

گونه بیان گردیده است:

- مورد لعنت خدا در دنیا و آخرت هستند.
- در آخرت دچار عذاب بزرگی می‌شوند.
- در آنجا اعضای جسمشان علیه آنها گواهی خواهد داد.

- خداوند در آنجا پاداش کامل جرمشان را به آنها خواهد داد.^۱
- ۱۲- بیان یکی از سنت‌های الهی که خداوند مردان پاک را نصیب زنان پاک و زنان پاک را نصیب مردان پاک می‌گرداند؛ چنانکه می‌فرماید:
- ﴿الْحَبِیْتُ لِلْحَبِیْثِ وَالْحَبِیْثُونَ لِلْحَبِیْثَاتِ وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِیْنَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ ۗ اُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَّرِزْقٌ کَرِیْمٌ﴾ [النور: ۲۶].
- ۱۳- در مورد حادثه افک، مردم با توجه به موضعگیری‌های متفاوت چهار گروه بودند.
- ۱- گروهی که نه این جریان را تصدیق و نه تکذیب نمودند و جز سخن نیک چیزی بر زبان نیاوردند که افراد را همین گروه تشکیل می‌داد.
- ۲- گروهی که شدیداً مخالف با این جریان بود و آن را تکذیب نمود. مانند ابویوب انصاری و همسرش که صراحتاً گفتند: این دروغ و بهتانی بیش نیست.
- ۳- گروه سوم کسانی بودند که نه تصدیق کردند و نه تکذیب. البته آنرا بعید نمی‌دانستند و مجالسشان با سخن در مورد این جریان گرم بود و آنها حرف‌زدن در مورد این جریان را گناه تلقی نمی‌کردند، که می‌توان، حمنه بنت جحش، مسطح بن أثاثه و حسان بن ثابت را از همین گروه قلمداد نمود.
- ۴- گروه چهارم کسانی بودند که این حادثه را آفریده بودند و آن را تبلیغ می‌کردند و در رأس آنها عبدالله بن ابی بن سلول ملعون قرار داشت که قرآن در وصف او می‌گوید: «تَوَلَّى کِبْرَهُ».

قرآن نیز به این گروه‌بندی اشاره نموده و گروه دوم را ستوده و بیان نموده است که باید همه مسلمانان همین موضع را در پیش می‌گرفتند:

﴿لَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا اِفْكٌ مُّبِیْنٌ﴾ [النور: ۱۲].

در مورد موضعگیری گروه سوم، قرآن می‌فرماید: نباید آنها چنین موضعی اتخاذ می‌نمودند:

﴿اِذْ تَلَقَّوْنَهُ وَّ بِالْاَسْبَتِیْكُمْ وَتَقُولُوْنَ بِاَفْوَاهِكُمْ مَّا لَیْسَ لَکُمْ بِهٖ عِلْمٌ وَّ تَحْسَبُوْنَهُ هَیْئًا وَّهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیْمٌ﴾ و لَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَّا یَكُوْنُ لَنَا

۱- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۱، ص ۳۸۶ به نقل از تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۲۳.

أَنْ تَتَكَلَّمُ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ ﴿۱۵﴾ [النور: ۱۵-۱۶].

علاوه بر آن قرآن سوابق نیک این گروه را متذکر شده است؛ چنانکه وقتی ابوبکر سوگند خورد که دیگر بر مسطح که از نزدیکانش بود انفاق نمی کند، قرآن هجرت و ایمان او را یادآور شد و فرمود:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۲﴾﴾ [النور: ۲۲].

در مورد گروه چهارم یعنی عبدالله بن ابی و طرفداران وی، در قرآن، اشاره به این شده است که بر کفر خواهند مرد و خداوند توبه ایشان را نخواهد پذیرفت و در دنیا و آخرت مورد لعن و نفرین قرار خواهند گرفت؛ چنانکه می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿۲۵﴾﴾ [النور: ۲۳-۲۵].

فوائد، احکام و درسهای برگرفته از حادثه افک و غزوه بنی مصطلق

۱- بشر بودن پیامبر اکرم ﷺ

حادثه افک به لطف حکمت الهی باعث بروز و پاکسازی شخصیت پیامبر اکرم ﷺ از هرگونه شائبه‌ای گردید؛ چراکه اگر وحی مسئله‌ای شخصی و ذاتی بود، شایسته نبود که پیامبر اکرم ﷺ یک ماه کامل در آن رنج و مصیبت بسر برد. بنابراین، برای همگان واضح شد که رسول خدا ﷺ بشری است که نبی خدا است و هنگامی که وحی الهی، شائبه‌هایی را که در مورد عایشه به وجود آمده بود، برطرف گردانید، رابطه صمیمانه پیامبر اکرم ﷺ و عایشه، همانند گذشته ادامه یافت و همه بعد از آن رنج و مصیبت جانکاه، خوشحال و شادمان شدند و یقیناً اگر وحی در مورد براءت عایشه نازل نمی‌گشت، پیامبر اکرم ﷺ همچنان در مورد همسر گرامی خود متردد و آزرده خاطر می‌ماند، اما خواست و اراده خداوند بر این بود تا از خلال این حادثه، حقیقت وحی و

نبوت ایشان را به مردم تفهیم نماید.^۱

۲- حد قذف (بهتان) و اهمیت آن در محافظت وجهه و آبروی مسلمانان

جامعه اسلامی در خلال وقایع و رویدادها، مراحل رشد و تکامل خویش را می‌پیمود؛ چنانکه با وقوع حادثه افک، خداوند احکامی را مشروع گردانید تا به حفظ آبرو و شخصیت انسان‌ها کمک نماید. برای این منظور سوره نور نازل گردید که در مورد زشت بودن عمل زنا و حد زناکاران و حکم زن و شوهری که یکدیگر را به زنا متهم نمایند و حد کسی که انسان‌های پاکدامنی را متهم به زنا کند و چهارگواه ارائه ننماید، به تفصیل سخن گفت.^۲

اسلام عمل زنا را حرام قرار داده و برای زناکار نیز مجازاتی سنگین وضع نموده است و هر کردار و گفتاری را که معمولاً به زنا می‌انجامد، نیز حرام قرار داده است. از جمله: اشاعه فحشا و بهتان زدن را ممنوع کرده است. تا جامعه را از واژه‌ها و بحث‌هایی که به اشاعه فحشا کمک می‌نماید، پاکسازی کند؛ زیرا تکرار این سخنان و مباحث، باعث تحریک انسان‌های ضعیف‌النفس می‌شود و به آنها جرأت گناه می‌دهد.

بنابراین، برای کسی که انسان پاکدامنی را متهم به زنا می‌کند، مجازاتی همانند هشتاد ضربه شلاق، در نظر گرفته است و علاوه بر آن، گواهی چنین شخصی نیز پذیرفته نمی‌شود، مگر اینکه صادقانه توبه نماید؛ چنانکه رسول خدا ﷺ پس از نزول این آیات، بر مسطح، حسان و حمنه که در اشاعه جریان افک شریک بودند، حد قذف اجرا کرد^۳ و در مورد حد زدن عبدالله بن ابی، چیزی روایت نشده است^۴ و روایاتی که در مورد حذف قذف عبدالله بن ابی ذکر شده‌اند، روایاتی ضعیف هستند که نمی‌توان به آن استناد نمود.^۵

ابن قیم فلسفه اجرا نمودن حد بر عبدالله بن ابی را چنین بیان نموده است:

الف - حد، کفاره گناهان است و چنین انسان خبیثی شایسته نیست که گناهانش تخفیف یابند. همان بس که او در آخرت به عذاب بزرگ تهدید شده است.

۱- السیره النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۴۴۱.

۲- حدیث القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۵۷.

۳- محمد بن اسحاق، ترمذی و قرطبی بر این عقیده‌اند.

۴- تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۲۰۱.

۵- مرویات غزوة بنی المصطلق، ص ۲۴۲.

- ب × می‌گویند او با هوشیاری، به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده بود که از او به عنوان یکی از افراد پخش‌کننده این شایعه یاد نمی‌گردید.
- ج - از آنجا که حد بدون گواه و یا اعتراف خود شخص، اجرا نمی‌شود، او نه اعتراف کرد و نه کسی از اطرافیانش علیه او گواهی داد.
- د - شاید مصلحت بزرگ‌تری مدنظر بود همان طور که در مورد قتلش در نظر گرفته شد و آن تألیف قلوب مسلمانانی بود که اقوام و خویشان عبدالله بودند. در پایان می‌گوید: ممکن است همه این موارد مدنظر بود^۱.

۳- عذر خواهی حسان بن ثابت از عایشه

در روایات به تصریح بیان شده که همه کسانی که در اشاعه جریان افک شریک بودند، به جز عبدالله بن ابی، توبه نمودند. از جمله حسان که از عایشه عذرخواهی نمود و در مدح ایشان سرود و گفت:

رایتك وليغفرلك الله حرة من المحصنات غير ذات غوائل
 حصان رزان ماترن بريه و تصيح غرثي من لحوم الغوافل
 وإن الذي قد قيل ليس بلائق بك الدهر بل قيل امرى متناحل
 فان كنت اهجوكم كما بلغوكم فلا رفعت سوطي إلى اناملي
 فكيف وودى ما حيت ونصرتي لآل رسول الله زين المحافل
 وان لهم عزاً يرى الناس دونه قصاداً، وطال العز كل التطاول^۲

«خدا تو را بیامرزد که تو را آزاده و پاکدامن یافتم.

پاک و باوقار هستی که کوچک‌ترین شبهه‌ای در مورد تو درست نیست و آنچه در مورد تو گفته شده است، به هیچ وجه شایسته تو نیست؛ بلکه سخن مردی دروغگو بود. من اگر به شما ناسزا گفته‌ام، انگشتانم توان بلند کردن شلاقم را نداشته باشد. دوستی و حمایت من از آل پیامبر همیشه زینت بخش محافل بوده است؛ آنها به عزت و مقامی رسیده‌اند که هیچ کس نمی‌تواند به مقام عزت آنان برسد.

۱- زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۲- تاریخ الاسلام، ذهبی، ص ۲۸۱.

۴- احکامی که در غزوه بنی مصطلق به استنباط رسید

جواز یورش غافلگیرانه بر ملتی که قبلاً به اسلام دعوت داده شده بودند و جواز قرار دادن آزادی به عنوان مهریه؛ چنانکه آزادی جویره را مهریه او قرار داد و مشروعیت قرعه‌کشی بین همسران در سفر و جواز برده‌گیری از عرب‌ها از جمله احکامی است که در گیرودار غزوه بنی مصطلق مشروع گردید.

علما بر این عقیده‌اند که اگر کسی عایشه را بعد از تبرئه توسط نص قرآن، باری دیگر او را متهم به چیزی امری بنماید که قبل از آن به متهم شده بود، کافر است؛ چراکه به مخالفت با نص قرآن برخاسته است.^۱

از جمله احکامی که در این غزوه مباح قرار داده شد، مسألهٔ عزل زنان (جلوگیری طبیعی) بود؛ چنانکه وقتی صحابه در این مورد از رسول خدا ﷺ پرسیدند، فرمود: «اشکالی ندارد؛ زیرا هر موجود زنده‌ای که تا فرارسیدن قیامت قرار است به وجود بیاید، به وجود خواهد آمد»^۲. براین اساس، جمهور علما با توافق زن آزاده معتقد به جواز عزل هستند.^۳

همچنین آیهٔ تیمم در همین غزوه نازل گردید که این حکم بیانگر جایگاه عظیم نماز می‌باشد که به هیچ وجه نمی‌توان آن را ترک نمود؛ حتی اگر آب هم نباشد، باید بر خاک تیمم کرد و نماز خواند. همان طور که در حالت ترس و نبود امنیت نیز باید اقامه گردد.^۴

۱- شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۵، ص ۶۴۳.

۲- السیرة النبویة الصحیحة، عمدی، ج ۲، ص ۴۱۵.

۳- نیل الاوطار، شوکانی، ج ۶، ص ۲۲۲-۲۲۴.

۴- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینه، ص ۲۱۰-۲۱۱.

بخش یازدهم:
غزوة احزاب

فصل اول

تاریخ غزوه، انگیزه و رویدادهای آن

۱- تاریخ غزوه

جمهور سیره‌نگاران و غزوه‌نویسان معتقدند که غزوهٔ احزاب در ماه شوال سال پنجم ه اتفاق افتاده است، به جز واقدی و ابن سعد که می‌گویند: در ماه ذیقعدۀ سال پنجم ه اتفاق افتاده است. از زهری، مالک بن انس و موسی بن عقبه نقل شده است که گفته‌اند: غزوهٔ احزاب در سال چهارم ه اتفاق افتاده است^۱،^۲.

ابن حزم نیز به طور قطعی تاریخ وقوع آن را سال چهارم ه دانسته است به دلیل شرکت ابن عمر در این غزوه که پانزده ساله بود؛ چراکه در غزوهٔ احد که به اتفاق در سال سوم ه اتفاق افتاد، پیامبر اکرم ﷺ ایشان را که چهارده سال سن داشت، برگردانید.

بیهقی و ابن حجر، این اختلاف سنی ابن عمر را این گونه توجیه نموده‌اند که در جنگ احد تازه به سن چهارده سالگی رسیده بود و در غزوهٔ خندق روزهای آخر پانزده سالگی را پشت سر می‌گذاشت که این رأی، مؤید نظر جمهور است^۳.

ابن قیم نیز در تأیید رأی جمهور می‌گوید: این غزوه براساس صحیح‌ترین اقوال در شوال سال پنجم ه اتفاق افتاد؛ زیرا کسی در این مطلب اختلافی ندارد که در سال سوم ه یعنی در غزوهٔ احد، مسلمانان و مشرکان با هم قرار جنگ برای سال آینده گذاشتند که مشرکان خشکسالی را بهانه قرار دادند و سال آینده درموضع مقرر حضور پیدا نکردند و سال بعد یعنی پنجم ه در یورش همگانی به جنگ مسلمانان آمدند^۴.

۱- السیره النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۴۴۴.

۲- البدایة والنهاية، ج ۴، ص ۱۰۵.

۳- همان.

۴- زادالمعاد، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲- انگیزه‌های غزوه احزاب

یهود بنی‌نضیر بعد از اخراج از مدینه و استقرار در مدینه، در حالی که قلبه‌ایشان مملو از کینه و نفرت مسلمانان بود، به فکر انتقام از مسلمانان افتادند و برای این منظور نقشه‌هایی طراحی نمودند و در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید قبایل مختلف عرب را برای جنگ با مسلمانان برانگیخت و برای اجرای این نقشه شوم، جماعتی مرکب از سلام بن ابی‌الحقیق، حی بن أخطب، کنانه بن الربیع، هوده بن قیس و ابوعماره تشکیل دادند.^۱

این گروه در مأموریتی که به آنان محول گردیده بود، خویش تا حد زیادی موفق گردید و توانست قریش را که از محاصره اقتصادی تحمیلی دولت اسلامی رنج می‌برد و قبیله غطفان را که چشم به مال و نعمت مدینه دوخته بود و بسیاری از قبایل دیگر را برای حمله به مدینه آماده کند.

این گروه یهودی به مشرکان مکه گفتند: دین شما از دین محمد بهتر است و شما نزدیک‌تر به حق هستید؛ چنانکه خداوند این مطلب را در قرآن بیان نموده و فرموده است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾
 أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
 أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِيبِ وَالظَّلْعُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
 هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ
 اللَّهُ فَلَن نَّجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾﴾ [النساء: ۴۹-۵۲].

«مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشان را پاک می‌شمارند؛ بلکه خدا است که کسانی را که بخواهد، پاک می‌دارد و بدیشان به اندازه نخ هسته خرما هم ظلم نمی‌شود. بنگر که چگونه به خدا دروغ می‌بندند و همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد، آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از دانش کتاب بدیشان رسیده است. چگونه به بتان و شیطان ایمان می‌آورد و درباره کافران می‌گوید: اینان از مسلمانان بر حق‌تر و راه‌یافته‌تراند. آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را نفرین نموده است و هر که را که خداوند نفرین کند، کسی را نخواهد یافت که یاری‌کننده او باشد.»

استاد «ولفسنون» یهودی به این اشتباه بزرگ تاریخی یهودیان اشاره می‌نماید و می‌گوید: «آنچه هر انسان مؤمن به خدای یگانه، چه یهودی و چه مسلمان، را می‌آزارد، گفتگویی است که بین برخی از یهودیان با بت‌پرستان قریش اتفاق افتاد که در نتیجه این مذاکره، یهودیان، دین بت‌پرستی قریش را از دین پیامبر اسلام ﷺ برتر دانستند»^۱. این دیدگاه یهودیان، اسباب خوشحالی قریش را فراهم آورد و برای جنگ آمادگی بیشتری اعلام نمود و به اتفاق گروه یهودی برای یورش به مدینه موعدی مقرر کردند.^۲

همچنین یهودیان بنی‌نضیر با سران اعراب غطفان، قرارداد نظامی متحدی علیه مسلمانان امضا نمودند که مهم‌ترین بندهای آن عبارت بود از:

الف - غطفان باید شش هزار جنگجو داشته باشد.

ب - بعد از پیروزی باید یهودیان محصول خرمای یک سال خیبر را به غطفان بدهند.^۳

بعد از امضای این پیمان‌نامه، یهودیان با ده هزار مرد جنگجو که چهار هزار آنها از قریش و هم‌پیمانانشان و شش هزار دیگر از غطفان و هم‌پیمانانشان بودند، به قصد حمله بر مدینه به راه افتادند و نزدیک مدینه اتراق کردند.

مسلمانان و پیگیری اخبار احزاب

از آنجا که سیستم امنیتی دولت اسلام نیز همواره در حال آماده‌باش بود و تحرکات دشمنان خود را زیر نظر داشت، اخبار مربوط به احزاب را پیگیری و تحرکات یهودیان را از روزی که از خیبر حرکت کرده بود، کنترل می‌نمود و حتی از جزئیات مذاکرات آنها با قریش و غطفان آگاهی یافت؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از این توطئه، به فکر نقشه‌هایی جهت دفاع از پایتخت اسلام برآمد و با تشکیل جلسه‌ای اضطراری از سران اصحاب در این مورد نظرخواهی نمود و در پایان پیشنهاد سلمان فارسی را پذیرفت که گفت: ای رسول خدا ﷺ! در سرزمین ما عادت بر این است که اگر اسب سواران بخواهند وارد منطقه‌ای بشوند، ما پیشاپیش، در اطراف شهر خود کانالی حفر

۱- تاریخ اليهود فی بلاد العرب، ولفسون، ص ۱۴۲.

۲- همان، ص ۳۱۰.

۳- غزوة احزاب، محمد احمد باشمیل، ص ۱۴۱.

می‌نماییم، آیا شما دوست دارید این کار را انجام دهید^۱؟ آن گاه با جمعی از یاران خود بیرون شد تا مکان مناسبی از نظر دفاعی برای حفر کانال در نظر بگیرند.

واقدی می‌گوید: آن حضرت ﷺ سوار بر اسبی با جمعی از مهاجران و انصار، در اطراف مدینه به تفحص پرداختند تا ناحیه‌ای را که بیشتر در معرض هجوم دشمن است، برای حفر خندق تعیین نمایند. سرانجام تصمیم بر این گرفته شد که کوه «سلع» به عنوان پشتوانه دفاعی در قسمت پشت قرار داده شود و از «مذا» تا تپه ذباب و تا قلعه «راتج»^۲ کانال حفر گردد.

حفر خندق در ناحیه شمال شهر به خاطر آن بود که این ناحیه بیشتر از نواحی دیگر در معرض هجوم دشمن قرار داشت؛ زیرا نواحی دیگر به طریقی محفوظ بودند و دشمن به راحتی نمی‌توانست از آنجا وارد مدینه شود؛ مثلاً؛ وجود خانه‌های مسکونی در ناحیه جنوب در کنار هم سد محکمی در مقابل دشمن محسوب می‌شد؛ همچنین در شرق و غرب مدینه دو منطقه سنگلاخ قرار داشت که به عنوان دو حصار طبیعی به شمار می‌رفتند و نیز قلعه‌های بنی‌قریظه در جنوب شرقی مدینه، پشتوانه دفاعی محکمی برای لشکر اسلام محسوب می‌گردید و علاوه بر آن بنی‌قریظه در قراردادی که با دولت اسلام منعقد کرده بودند، متعهد شده بودند که از قلمرو جغرافیایی آنان کسی بر مدینه حمله ننماید و هیچ دشمنی را علیه پیامبر اکرم ﷺ کمک نکنند.^۳

از ریزنی و حساسیتی که برای تعیین مکان خندق انجام گرفت، اهمیت مکان مناسب برای استقرار نیروها و تأثیر آن در رسیدن به پیروزی آشکار می‌شود.

نقشه حفر خندق گامی مهم، پیشرفته و تازه بود که قبل از آن اعراب با چنین شیوه دفاعی‌ای آشنایی نداشتند. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که در تاریخ عرب و اسلام، پیامبر اکرم ﷺ نخستین کسی بود که در جنگ، از حفر خندق استفاده نمود و با این حرکت غافلگیرانه توانست نقشه دشمنان متحد را ناکام سازد، اما پنهان ساختن نقشه حفر خندق و سرعت انجام کار آنان در عملی کردن این پروژه توسط مسلمانان به موفقیت آمیز بودن آن کمک زیادی کرد و در حفر خندق و این شیوه جدید دفاعی، باعث تضعیف روحیه جنگجویان دشمن و باعث پراکندگی نیروهای آنان گردید.

۱- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۴۴۴ - الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۶۶.

۲- یکی از قلعه‌های یهود بود.

۳- العبقریة العسکریة فی غزوات الرسول، ص ۴۴۲.

اهتمام پیامبر اکرم ﷺ به جبهه داخلی

۱- پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از رسیدن دشمن به نزدیکی مدینه و تصمیم مبنی بر رهسپار شدن به سوی خندق، دستور داد که زنان و کودکان را در قلعه بنی حارثه گرد بیاورند تا از هرگونه خطر احتمالی دشمن مصون باشند. این عملکرد پیامبر اکرم ﷺ تأثیری عمیق بر روحیه سربازان اسلام گذاشت؛ زیرا آنان از ناحیه زنان و فرزندانشان آسوده خاطر بودند و برای آنان دغدغه‌ای فکری جز نبرد با دشمن باقی نماند. در غیر این صورت طبیعی بود که زنان و فرزندان، ذهن جنگجویان را به خود مشغول می‌ساخت و روحیه آنان را تضعیف می‌نمود که در نتیجه شکست لشکر اسلام قطعی بود.

۲- یکی از رویدادهای زیبای این غزوه که باعث تقویت جبهه داخلی می‌شد، مشارکت پیامبر اکرم ﷺ در کار حفر خندق بود؛ چنانکه ابن اسحاق می‌گوید: از براء شنیدم که می‌گفت: روز حفر خندق، پیامبر اکرم ﷺ را دیدم که خاک‌ها را از داخل خندق بیرون می‌آورد و خاک زیادی بر جسم ایشان که دارای موهای زیادی بود، نشسته بود^۱.

آن حضرت ﷺ با همتی عالی که تنبلی و سستی در آن راه نداشت، همگام با یارانش در حفر خندق مشارکت نمود و آنها با الگوبرداری از این اسوه حسنه، نهایت تلاش خود را جهت تحقق این پروژه انجام دادند.

۳- آن حضرت ﷺ در خوشی‌ها و غم‌های یاران خود مشارکت داشت و ترجیح می‌داد که مشکلات بزرگ را به تنهایی تحمل نماید؛ چنانکه در همین غزوه کار به جایی رسید که از شدت گرسنگی سنگ بر شکم خود بست و بعد از سه روز وقتی برای صرف غذای اندکی توسط جابر بن عبدالله دعوت گردید، ترجیح داد که این غذای اندک را نیز با مشارکت یاران خود صرف کند. که در بحث ولیمه جابر بن عبدالله، به این موضوع خواهیم پرداخت.

۴- تقویت روحیه سربازان و خوشحال ساختن آنان

حفر خندق در شرایط دشواری انجام گرفت. هوا خنک بود؛ باد شدیدی می‌وزید؛ مردم از نظر معیشتی در مضیقه بودند و ترس و یورش ناگهانی دشمن به اضافه مشکل جانکاه کردن و خاک‌برداری خندق که صحابه با دست‌هایشان می‌کنند و خاک‌ها را بر پشت حمل می‌نمودند و به بیرون منتقل می‌کردند، از جمله مشکلات مهم این غزوه بود که تلاش و جدیت را الزامی می‌کرد؛ اما پیامبر اکرم ﷺ در چنین شرایطی فراموش

۱- بخاری، کتاب مغازی، باب غزوة الاحزاب، ج ۵، ص ۵۷، شماره ۴۱۰۶.

نکرد که این‌ها همچون سایر انسان‌ها، به تبع انسان بودن نیاز به استراحت دارند، همان طور که نیاز به کسی دارند تا آنها را با سخنان خود، دلگرم و شاد بگرداند. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ کلمات رجزآمیز ابن رواحه را تکرار می‌کرد و می‌فرمود:

اللهم لولا الله ما اهتدينا ولا تصدقنا ولا صلينا
فانزلن سكينه علينا وثبت الاقدام ان لا قينا
ان الا عادى قد بغوا علينا وإن ارادوا فتنة ابينا

«اگر خدا نمی‌بود، ما هدایت نمی‌شدیم و صدقه نمی‌دادیم و نماز نمی‌خواندیم. پس بر ما آرامش نازل کرد و هنگام رویارویی با دشمن، ما را ثابت قدم و استوار بدار. دشمنان با ما بغاوت کردند و ما از فتنه‌گری ابا ورزیدیم.»
و با این بیت آخری صدایش را بالا می‌برد^۱.

نحن الذين بايعوا محمداً على الاسلام ما بقينا ابداً
«ما با محمد بیعت کرده‌ایم تا برای همیشه بر اسلام بمانیم.»
و یا به جای مصرع آخر می‌گفتند: تا همیشه در جهاد بسر ببریم.
و رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

اللهم ان الخير خیر الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة^۲

«بارالها! خیر واقعی همان خیر آخرت است؛ پس مهاجران و انصار را بیامرز.»
این مزاحها و نشاط‌آفرینیها در آن شرایط دشوار علاوه بر اینکه مشکلات اصحاب و یاران پیامبر اکرم را تقلیل می‌داد، به آنها نیز روحیه و نشاط می‌بخشید تا هر چه بهتر و سریع‌تر حفر خندق را قبل از رسیدن دشمن، به اتمام برسانند.^۳
۵- در نظر گرفتن شرایط لشکر و در صورت نیاز اجازه دادن به کسانی که اجازه رجوع می‌خواستند

برخورد اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ با ایشان بسیار مؤدبانه بود بنابراین، هنگام بروز مشکلات که قصد داشتند به خانه‌هایشان برگردند، با اجازه و هماهنگی پیامبر

۱- بخاری، کتاب مغازی، باب غزوة الخندق، ج ۵، ص ۵۷، شماره ۴۱۰۶.

۲- مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب غزوة الاحزاب، ج ۳، ص ۱۴۳۲، شماره ۱۲۹.

۳- القيادة العسكرية في عهد الرسول، ص ۴۸۲.

اکرم ﷺ این کار را انجام می‌دادند و بعد از برطرف شدن آن مشکل و به دلیل رغبت زیاد به خیر و پاداش الهی، بلافاصله نزد پیامبر اکرم ﷺ برمی‌گشتند و ایفای وظیفه می‌نمودند؛ چنانکه این آیه در وصف آنان نازل گردید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [النور: ۶۲].

«همانا مؤمنانی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، هرگاه با او در امری اجتماعی بسر می‌برند، نمی‌روند؛ مگر اینکه از او اجازه بگیرند. همانا آنهایی که از تو اجازه می‌گیرند، به خدا و رسولش ایمان دارند. پس وقتی که از تو اجازه خواستند برای بعضی از مشاغل خود؛ پس به هر کس می‌خواهی از آنان اجازه بده و برای آنها طلب آمرزش بکن؛ همانا خدا بخشنده و مهربان است.»

براساس این آیه، پیامبر اکرم ﷺ می‌توانست به کسانی که به خاطر برخی ضرورتها اجازه رجوع به خانه‌های خود می‌خواستند، اجازه بدهد و هم می‌توانست با توجه به مصلحت و شرایط، اجازه ندهد.^۱

۶- تعیین صحابه برای نگهبانی

آن حضرت ﷺ چند نفر از صحابه را برای گشت‌زنی از نواحی مختلف خندق تعیین نمود تا مانع پیشرفت کسانی گردند که قصد نفوذ به داخل خندق را دارند. آنها نیز به ایفای وظایف خود پرداختند و در مقابل هرگونه هجوم دشمن جهت نفوذ به داخل خندق ایستادند. تا جایی که روزی از سحرگاه تا بخشی از شب آینده پیوسته به مقاومت ادامه دادند. طوری که در این وسط چهار نماز از مسلمانان فوت گردید که قضای آنها را به جای آوردند و علی ابن ابی‌طالب با مجموعه‌ای از صحابه توانست از نفوذ عکرمه بن ابی جهل به داخل خندق جلوگیری به عمل آورد؛ همچنین او در مقابل قهرمان قریش، عمرو بن عبدود، ایستاد و او را از پای درآورد.^۲

۱- احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۱۴۱۰.

۲- فقه السیره غضبان، ص ۵۰۴.

گروهی از انصار نیز به سرپرستی عباد بن بشر^{رضی الله عنه} محافظت می نمودند فرماندهی جنگ نیز برعهده پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} بود و تمامی امور مربوط به جنگ زیر نظر ایشان انجام می گرفت. نقشه جنگ بدست ایشان بود و بر اجرای آن نظارت داشت که می توان این نقشه و اجرا را این گونه خلاصه کرد:

الف × آن حضرت^{صلی الله علیه و آله} بعد از مشورت و رایزنی، دستور به حفر خندق در قسمت شمال مدینه داد؛ زیرا این ناحیه، تنها ناحیه‌ای بود که بیشتر در معرض هجوم دشمن قرار داشت.

ب × آن حضرت^{صلی الله علیه و آله} حفر خندق را در میان صحابه تقسیم‌بندی نمود، بدین صورت که هر چهل ذراع را به ده نفر سپرد.

ج × آن حضرت^{صلی الله علیه و آله} بر کار حفر خندق اشراف داشت بنابراین، کسی نمی توانست شانه خالی بکند، مگر اینکه ضرورتی پیش می آمد و با اجازه رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} می رفتند و برمی گشتند.

د × آن حضرت^{صلی الله علیه و آله} محل نگهبانی هر یک از مجموعه‌ها را مشخص نموده بود و به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده بود که حتی یک وجب از خندق در شبانه‌روز خالی از نگهبان نبود. علاوه بر این پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} در جایگاه فرمانده کل، هر لحظه بر لشکر اشراف داشت و آنها را تشویق می نمود و این امر موجب تقویت روحیه آنان می گردید.

ه - آخر الامر اینکه پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} با فرزندی و سیاستی که داشت، توانست اوضاع آشفته را سامان بخشد و مسلمانان را بعد از اینکه لشکر متحدین در آستانه ورود به مدینه قرار گرفتند و مدینه و اطراف آن با خطری جدی روبرو شده بود، از تنگنایی که در آن به سر می بردند، نجات بدهد و یقیناً کنترل نیروهای مقاومت، توسط پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} یکی از اسباب پیروزی در این معرکه محسوب می گردد.

فصل دوم

در شدت و تنگا قرارگرفتن مسلمانان

با آنکه مسلمانان، همه جوانب احتیاط را رعایت نمودند و آمادگی لازم را برای دفاع از مدینه و اسلام در مقابل لشکر قریش و همپیمانان آنان داشتند، ولی سنت الهی چنین اقتضا می‌نماید که پیروزی بدون فداکاری و تحمل مصایب میسر نگردد بنابراین، مسلمانان در غزوه خندق با مصیبت‌های بزرگ و طاقت‌فرسایی مواجه گردیدند که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- نقض پیمان نامه بنی قریظه و قصد حمله بر مسلمانان از داخل

مسلمانان از خیانت یهود بنی قریظه که در جنوب مدینه سکونت داشتند، در هراس به سر می‌بردند؛ زیرا در آن صورت می‌بایست با دو دشمن روبرو می‌شدند؛ لشکر قریش و همپیمانان آنها از جلو و یهود بنی قریظه از پشت سر و سرانجام سرکرده یهودیان بنی نضیر در متقاعد ساختن کعب بن اسد، سرکرده یهودیان بنی قریظه، برای شرکت در جنگ علیه مسلمانان موفق گردید.

خبر همکاری بنی قریظه با قبایل عرب در میان صحابه شایع گردید بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ که از قبل از عهدشکنی یهودیان اطلاع داشت و احتمال می‌داد بنی قریظه بر عهد و پیمان خود ثابت نخواهند بود، زبیر بن عوام، مرد کارهای بزرگ، را برای بررسی این موضوع فرستاد. زبیر بعد از تحقیق و بررسی به پیامبر اکرم ﷺ گفت: آنها قلعه‌های خود و نیز راه‌های ورودی به مدینه را پاکسازی و حیوانات خود را جمع‌آوری نموده‌اند.^۱

پیامبر اکرم ﷺ پس از اثبات خیانت آنان، سعد بن معاذ، سعد بن عباد، عبدالله بن رواحه و خوات بن جبیر را فرستاد و به آنها فرمود: بروید و بررسی کنید که آیا اخباری که از آنها به ما می‌رسد، واقعیت دارد یا خیر و در صورت واقعیت داشتن این امر، خبر

آن را به گونه‌ای به من برسانید که بقیه متوجه نشوند، اما اگر برعهد خود پایبند بودند، این خبر را به طور علنی برای همه اعلان نمایید.^۱

بعد از بررسی اوضاع، آنان متوجه شدند که خبر خیانت بنی قریظه واقعیت دارد. آن گاه نزد پیامبر اکرم ﷺ برگشتند و گفتند: عضل و قاره. (این‌ها در قبیلهٔ هذیلی بودند که با اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ خیانت و پیمان‌شکنی کرده بودند) آن حضرت ﷺ کاملاً متوجه قضیه شد.^۲

پیامبر اکرم ﷺ با حفظ ثبات و جوانمردی و با استفاده از وسایل موجود، تقویت روحیهٔ گردید؛ چنانکه در مانوری نظامی، سلمه بن اسلم را با دویست نفر و زید بن حارثه را با سیصد نفر مرد جنگجو جهت حراست و نگهبانی از مدینه اعزام نمود، تا بدین صورت بنی قریظه را دچار رعب و وحشت بگرداند.

در همین اثناء بنی قریظه برای پیوستن به قبایل عرب آماده می‌شدند و پیشاپیش این لشکر، خرما، جو و انجیر زیادی که بیست شتر آنها را حمل می‌کرد، به عنوان توشه برای قبایل عرب فرستادند که خوشبختانه این محموله به دست مسلمانان افتاد و نزد پیامبر اکرم ﷺ آورده شد.^۳

۲- تشدید محاصرهٔ مسلمانان و حضور پیدا نکردن منافقان

قبایل عرب پس از پیوستن بنی قریظه، حلقهٔ محاصرهٔ مسلمانان را تنگ‌تر کردند و آنها را در وضعیتی دشوار قرار دادند؛ چنانکه قرآن، حالت اضطراب و وحشت مسلمانان را این گونه بیان می‌نماید:

﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾﴾ [الأحزاب: ۱۰-۱۱].

«به خاطر بیاور زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پایین به سوی شما آمدند و زمانی را که چشم‌ها (از ترس) خیره شده و جان‌ها به لب رسیده بود و گمان‌های گوناگونی درباره خدا داشتید. در آن وقت مؤمنان آزمایش شدند و سخت به اضطراب افتادند.»

۱- السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۳، ص ۱۹۹.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۹۵.

۳- السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۳۲۳.

همچنین قرآن به توصیف یقین کامل مسلمانان به کمک پروردگارشان می‌پردازد و فرموده است:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۲۲].

«و هنگامی که مؤمنان احزاب را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده بودند و حقا که خدا و رسولش راست گفتند. و این سختیها جز ایمان و تسلیم شدن آنان نمی‌افزاید».

منافقانی نیز که در لشکر اسلام حضور داشتند، به خاطر ترس شدیدی که دامنگیر آنان شده بود، یکی بعد از دیگری و به بهانه‌های مختلف، عقب‌نشینی می‌کردند تا جایی که معتب بن قشیر گفت: محمد ﷺ به ما وعده گنجینه‌های قیصر و کسرا را می‌داد و حالا ما می‌ترسیم برای دستشویی بیرون شویم و برخی دیگر از آنان به بهانه اینکه خانه‌هایشان بی‌سرپرست است، اجازه بازگشت خواستند و رفتند؛ چنانکه قرآن کریم تصویر دقیقی از موضعگیری آنان ارائه داده^۱ و فرموده است:

﴿وَإِذْ قَالَتْ طَافِقَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾ [۱۳] ﴿وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سِيلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا﴾ [۱۴] ﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ إِلَّا الذُّبْرَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا﴾ [۱۵] ﴿قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [۱۶] ﴿قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِن أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [۱۷] ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [۱۸] ﴿أَشْحَٰةٌ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالْسِّنَةِ حِدَادٍ أَشْحَٰةٌ عَلَى الْخَيْرِ أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ [۱۹] ﴿يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا﴾

وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْا لَوْ أَتَتْهُم بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَن آثَابِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٣﴾ [الأحزاب: ۱۳-۲۰].

«و به یاد آورید زمانی را که گروهی از آنان (منافقان) گفتند: ای اهل یثرب! اینجا جای ماندن نیست، برگردید. گروه دیگری از آنان از رسول الله ج اجازه خواستند و گفتند: خانه‌های ما بدون حفاظ و ناستوار است؛ در حالی که چنین نبود و فقط می‌خواستند فرار کنند.

و اگر احزاب از جوانب مدینه وارد شوند و آنها پیشنهاد نمایند که از دین برگردید، به سرعت می‌پذیرند و جز مدت کمی برای انتخاب این پیشنهاد درنگ نخواهند کرد. در حالی که قبلاً با خدا عهد بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و نگریزند.

و در مورد عهد و پیمان خدا مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.

بگو: چه کسی می‌تواند شما را در برابر ارادهٔ خدا حفظ کند، اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد؟ آنان غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری برای خود نخواهند یافت. خداوند کسانی را به خوبی می‌شناسد که مردم را از جنگ باز می‌داشتند و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: به‌سوی ما بیایید و جز مقداری کمی دست به جنگ نمی‌بازیدند. آنان نسبت به شما بخیل هستند و هنگامی که لحظات بیم و هراس فرا می‌رسد، می‌بینی به تو نگاه می‌کنند؛ در حالی که چشمانشان بی‌اختیار در حدقه به گردش درآمده است، همسان کسی که دچار سكرات موت بوده و می‌خواهد قالب تهی کند، اما هنگامی که خوف و هراس نماند، زبانهای تند و تیز خود را بی‌ادبانه بر شما می‌کشایند و برای گرفتن غنایم، سخت حریص و آزمندند. آنان هرگز ایمان نیاوردند و لذا خدا اعمال ایشان را باطل و بی‌مزد می‌کند و این کار برای خدا آسان است.

آنان گمان می‌کنند لشکریان احزاب نرفته‌اند و اگر احزاب بار دیگر برگردند، ایشان دوست می‌دارند در میان اعراب بادیه‌نشین، صحرانشین شوند و اخبار شما را جویا شوند. اگر آنان در میان شما می‌ماندند، جز مقدار کم و ناچیزی نمی‌جنگیدند».

این آیات در برگیرنده نفاق و ترس و اضطرابی است که منافقان را فرا گرفته و آنان را نسبت به خدا، بدگمان ساخته بود که در چنین شرایط دشواری اعتمادشان نسبت به او سلب گردید و به جای تواضع و پناه بردن به خدا، گستاخ‌تر گردیدند و به این هم بسنده نکردند؛ بلکه به بهانهٔ اینکه خانه‌هایشان بی‌سرپرست است، میدان را خالی نمودند و دیگران را نیز به این کار تشویق کردند.^۱

مشرکان نیز به حملات خود جهت نفوذ به داخل خندق و عبور از آن افزایش دادند و هر شب تعدادی زیادی از آنان در اطراف خندق دور می‌زدند و تلاش‌های بی‌وقفه و مذبحانه‌ای را انجام می‌دادند تا بتوانند راهی به داخل خندق باز نمایند؛ چنانکه خالد بن ولید با دسته‌ای از سوارکاران، تلاش زیادی نمود تا از ناحیه تنگ‌تر خندق یورش غافلگیرانه‌ای بر مسلمانان انجام دهد، ولی اسید بن حضیر با دویست نفر از صحابه، تحرکات او را زیر نظر داشتند و دفع نمودند. در این درگیریها، طفیل بن نعمان توسط وحشی (قاتل حمزه) شهید گردید. او از آن طرف خندق، طفیل را با نیزه‌ای نشانه گرفته بود.^۱

همچنین سعد بن معاذ، توسط تیری که حبان بن عرقه شلیک کرده بود، زخمی شد. سعد پس از اینکه زخمی شده بود، چنین دعا کرد: بارالها! اگر جنگ با قریش ادامه دارد، مرا زنده نگهدار؛ زیرا من دوست دارم با ملتی بجنگم که پیامبرت ﷺ را تکذیب نمودند و از شهر خود بیرون کرده‌اند و اگر جنگ با قریش پایان یافته است، پس این زخم را باعث شهادت من بگردان، ولی قبل از آنکه مرا بمیرانی، چشمانم را با نابودی بنی‌قریظه خنک بگردان.^۲ خداوند نیز دعای این بنده صالح را پذیرفت و سرنوشت بنی‌قریظه را او تعیین کرد.

دسته بزرگی از مشرکان نیز متوجه مقر پیامبر اکرم ﷺ شدند و حملات خود را آنجا متمرکز ساختند. مسلمانان آن روز از خود حماسه بی‌نظیری نشان دادند و پیوسته تا شب جنگیدند، طوری که هم پیامبر اکرم ﷺ و هم صحابه فرصت خواندن نماز عصر را نیافتند. بعد از اینکه شب همه جا را فرا گرفت و مشرکان به خیمه‌هایشان برگشتند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خدا خانه‌ها و قبرهایشان را پر از آتش نماید، ما را چنان به خود مشغول ساختند که نماز وسطی قضا گردید».^۳

۱- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۲، ص ۴۲۴.

۲- مسلم، کتاب الجهاد والسیر، باب اخراج الیهود، ج ۳، ص ۱۳۸۹، شماره ۱۷۶۹.

۳- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، ج ۵، ص ۵۸، شماره ۴۱۱۱.

۳- تلاش پیامبر اکرم ﷺ جهت کاهش دامنهٔ محاصره و قرارداد صلح با عطفان و شایعه‌پراکنی در صفوف دشمن

۱- حسن سیاست رسول خدا ﷺ در این نمایان می‌شود که ایشان از میان احزاب، به قبیلهٔ عطفان پیشنهاد صلح داد تا در مقابل مالی که به آنها داده می‌شود، میدان جنگ را ترک نمایند و به سرزمین خود برگردند؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ نیک می‌دانست که عطفان هیچ‌گونه انگیزهٔ سیاسی و عقیدتی در جنگ با مسلمانان ندارد؛ بلکه هدف آنها رسیدن به اموال و دارایی مدینه است (به اضافه آنچه یهودیان به آنها وعده داده بودند). اما دیگر قبایل عرب یعنی یهودیان و قریش، اهدافی سیاسی و عقیدتی داشتند و می‌خواستند با این جنگ، به موجودیت اسلام و مسلمانان پایان بدهند.

بنابراین، برخی از عطفانیها بی‌درنگ پیشنهاد پیامبر اکرم ﷺ را پذیرفتند^۱. از جمله عیینه بن حصن و حارث بن عوف که دو تن از فرماندهان عطفان بودند، مخفیانه از خندق عبور نمودند و با پیامبر اکرم ﷺ وارد گفتگو شدند و تصمیم گرفته شد قراردادی نوشته شود که مهم‌ترین بندهای آن عبارت بودند از:

الف - این قرارداد فقط متعلق به عطفان است نه سایر احزاب.

ب - عطفان دست از هر عملیاتی ضد مسلمانان، بردارد.

ج - عطفان به محاصرهٔ مدینه پایان بدهد و نیروهای خود را به عقب‌نشینی وادار سازد.

د - مسلمانان در قبال این عقب‌نشینی، یک سوم محصولات این سال مدینه را به عطفان بدهند.

سرداران عطفان، بند آخر این قرارداد را نپذیرفتند و خواستار نصف محصولات مدینه شدند، ولی پیامبر اکرم ﷺ نپذیرفت، اما سرانجام آنها راضی شدند و با گروهی از ریش سفیدان قبیلهٔ خود نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند^۲.

تن دادن رهبران عطفان برای صلح پیشنهادی در قبال یک سوم محصول مدینه، انگیزهٔ درونی آنان را برای مشارکت در جنگ مشخص می‌نماید و پیامبر اکرم ﷺ با

۱- غزوة الاحزاب، محمد احمد باشمیل، ص ۲۰۱.

۲- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۴۷۷.

آشکار ساختن انگیزه درونی احزاب از شرکت در جنگ علیه مسلمانان، باعث تضعیف روحیه آنان گردید.^۱

پیامبر اکرم ﷺ در این مذاکرات و در مقابله با بحرانها از شیوه و منهجی استفاده نمود تا این شیوه برای نسل آینده امت اسلام الگویی تربیتی قرار گیرد که بتوانند در چنین بحرانهایی از آن استفاده نمایند، اما قبل از امضای قرارداد فوق پیامبر اکرم ﷺ از صحابه در این مورد نظرخواهی نمود. آنها به اینکه بخشی از محصولات کشاورزی مدینه به غطفان داده شود، اعتراض نمودند؛ چنانکه سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفتند: ای پیامبر اکرم ﷺ! آیا این کاری است که براساس دیدگاه شما دوست دارید انجام گیرد و یا اینکه اگر دستور خداوند است چاره‌ای جز تن دادن به آن وجود ندارد. یا اینکه کاری است که شما به خاطر ما مجبور شده‌اید، انجام دهید؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من فقط به خاطر شما این کار را انجام می‌دهم؛ چراکه تمامی قبایل عرب علیه شما یکپارچه شده‌اند بنابراین، خواستم اتحاد آنان را از هم بپاشم. سعد بن معاذ گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ! قبل از اینکه به اسلام مشرف گردیم، ما نیز مانند این‌ها، به خدا شرک می‌ورزیدیم و بتها را می‌پرستیم و خدا را نمی‌شناختیم و او را نمی‌پرستیدیم، با این وجود این‌ها به یک دانه میوه مدینه چشم نمی‌دوختند؛ مگر اینکه در مهمانی نصیبشان می‌شد یا می‌خریدند. اکنون که خدا ما را با اسلام گرامی داشته و با تشریف‌آوری شما به ما قدرت و عزت بخشیده است، چگونه مالهای خود را به آنها خواهیم داد؟ بنابراین، ما چنین قراردادی را لازم نمی‌دانیم. به خدا سوگند! جز شمشیر چیز دیگری به آنها نخواهیم داد تا خدا میان ما و آنها فیصله نماید. رسول خدا ﷺ فرمود: این شما و این هم آنها.

آن‌گاه معاذ، پیمان‌نامه را پاره نمود و گفت: هر کاری که می‌خواهید، انجام دهید.^۲ نپذیرفتن قرارداد توسط این دو پیشوای انصار، همان‌طور که شرح آن گذشت، کاملاً براساس رعایت حریم خدا و رسول او ﷺ انجام گرفت؛ زیرا آنها بعد از اینکه اذعان نمودند که این دستور خدا و پیامبرش ﷺ نیست؛ بلکه پیامبر اکرم ﷺ تنها به خاطر آنها این کار را انجام می‌دهد، آن را لغو نمودند و نپذیرفتند و پیامبر اکرم ﷺ نیز با شنیدن

۱- القيادة العسكرية في عهد الرسول، ص ۴۱۳.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۱۰۶.

سخنان سعد که از آن بوی ایمان و قدرت ایمانی به مشام می‌رسید، خوشحال شد و پیمان‌نامه را لغو نمود.^۱

منظور پیامبر اکرم ﷺ از اینکه فرمود: «تمامی قبایل عرب علیه شما متحد شده‌اند» از هم‌پاشیدن صف واحد دشمنان بود که از این عملکرد، نکات ذیل استنباط می‌گردد:

- مسلمانان باید تلاش نمایند تا راه نفوذ به داخل صف‌های دشمن را بیابند.
- هدف استراتژی فرمانده نیروهای اسلامی حتی‌المقدور، منصرف ساختن بخشهایی از نیروی دشمن از جنگ باشد و فرماندهی کل نباید رایزنی، مشورت و مصلحت دور و نزدیک را از یاد ببرد.^۲

- مشورت گرفتن از صحابه در چنین موقعیت حساسی، بیانگر شیوهٔ فرماندهی آن حضرت ﷺ و اهمیت مشورت بویژه در امور نظامی است که این امور مربوط به تمامی گروهها است؛ پس این مسئله می‌بایست در شورا مطرح گردد و نباید فقط یک نفر در آن اظهار نظر نماید؛ حتی اگر آن یک نفر پیامبر اکرم ﷺ باشد؛ مگر اینکه رأی و نظر او برگرفته از وحی و دستور الهی باشد.^۳

- پذیرفتن رأی صحابه در لغو قرارداد صلح با غطفان، بیانگر توانایی و ارادهٔ قوی فرماندهٔ لشکر اسلام است؛ چراکه این فرمانده به افراد تحت نظر خویش اعتماد دارد و به آنها شخصیت می‌دهد و هر یک از این دو گروه قدرشناس زحمات گروه متقابل هستند. و فرمانده به رأی آنان و آنان به رأی فرمانده احترام قائل هستند، اما صلحی که پیامبر اکرم ﷺ خواست با غطفان امضاء نماید، از سیاستی شرعی که در آن مصلحتها و مفساد بررسی می‌شوند و براساس آنها فرمانده کل تصمیم می‌گیرد، سرچشمه می‌گرفت.^۴

پیامهای موضعگیری صحابه در قبال این صلح

الف - تأکیدی است به شجاعت ادیبانه‌ای که اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ هرگاه ایجاب نماید، در مورد مسائل مربوط به جماعت مسلمانان، ابراز می‌دارند.

۱- تاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۱۲۵.

۲- الأساس فی السنة، ج ۲، ص ۶۸۷.

۳- العبقریه العسکریه فی غزوات الرسول، ص ۴۱۴.

۴- القيادة العسکریه فی عهد الرسول، ص ۴۱۴.

ب - بیانگر جوهرهٔ مسلمانان و حقیقت ارتباط آنان با خدا، پیامبر اکرم ﷺ و اسلام است.

ج - همچنین بیانگر روحیهٔ و ایمان قوی مسلمانان است که آمادگی رویارویی با هر نوع بحران را با صبر و بردباری دارند و دشمن را هرچند که قوی و تعداد جنگجویانش زیاد باشد، ضعیف و کم می‌پندارند.

۲- شایعه پراکنی در صفوف دشمن

پیامبر اکرم ﷺ برای تضعیف و از هم‌پاشیدن نیروهای احزاب از سلاح تبلیغات روانی و شایعه پراکنی استفاده نمود؛ زیرا آن حضرت ﷺ از اختلافاتی که در میان صفوف احزاب وجود داشت، آگاهی داشت بنابراین، سعی نمود آنها را شناسایی و ابراز نماید تا ریشه‌دار و عمیق بشوند.

قبلاً به این موضوع اشاره نمودیم که با سران غطفان مذاکره نمود و با آزمند ساختن آنان به مال، روحیهٔ آنان را تضعیف کرد و در این مرحله نیز خداوند یکی از غطفانی‌ها را که نعیم بن مسعود غطفانی نام داشت، هدایت نمود و او اسلام را پذیرفت. نعیم گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ «خویشاوندانم از مسلمان شدن من اطلاعی ندارند بنابراین، شما هر دستوری بدهید، من آماده‌ام. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: تو یک نفر از ما هستی، تا می‌توانی آنها را شکست بده. زیرا جنگ یعنی فریبکاری»^۱.

نعیم براساس دستور پیامبر اکرم به ایجاد بدگمانی و شایعه‌پراکنی در میان صفوف دشمن پرداخت و شیوهٔ او این گونه بود که از یک طرف یهودیان را تحریک کرد تا از قریش گروگان بخواهند تا به محاصرهٔ مسلمانان پایان ندهند و از طرفی به قریش گفت: یهود بنی‌قریظه از شما گروگان می‌طلبند تا به محمد بدهند و در مقابل آن، دوباره با او صلح بنمایند.^۲

آخر الامر اینکه تبلیغات نعیم بن مسعود موفقیت‌آمیز بود؛ چراکه توانست در میان صفوف احزاب بدگمانی ایجاد نماید و اعتماد آنها را نسبت به یکدیگر سلب نماید.

اسباب موفقیت نعیم بن مسعود عبارت بودند از:

الف - اسلام خود را آشکار نساخت و بدین صورت اعتماد آنها را جلب نمود.

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲- السيرة النبوية الصحيحة، ج ۲، ص ۴۳۰.

ب - سرنوشت یهودیان بنی قینقاع و بنی نضیر را برای یهود بنی قریظه یادآور شد و آنها را در صورت استمرار مخالفت با پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان به آینده‌ای خطرناک هشدار داد؛ چنانکه این هشدار در دل یهود کارساز واقع شد و باعث دودلی و تغییر افکار آنان گردید.

ج - او هر یک از دو طرف (قریش و یهود بنی قریظه) را به کتمان مذاکرات و روابط خود با آنها متقاعد ساخت؛ زیرا در صورت آشکار شدن روابط او با دو طرف، پرده از چهرهٔ واقعی او برداشته می‌شد و مأموریتش به اتمام نمی‌رسید.
بدین صورت نعیم بن مسعود، نقشی اساسی در شکست احزاب ایفا نمود^۱.

۱ - القيادة العسكرية في عهد الرسول، ص ۴۷۷.

فصل سوم

مدد و نصرت پروردگار و توصیف قرآن از جریان احزاب

متوسل شدن آن حضرت ﷺ به خدا و مدد و نصرت پروردگار

عادت پیامبر اکرم ﷺ، این بود که به خدا بسیار متوسل می‌شد و دعا و زاری می‌نمود و از او کمک می‌خواست و در غزوه‌ها این امر بیشتر نمود پیدا می‌کرد. هنگامی که مسلمانان در غزوه احزاب سخت تحت فشار قرار گرفتند و تاب و تحمل آنان پایان پذیرفت و وحشت بر آنان مسلط شد، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا ﷺ! آیا در این مورد چیزی هست که ما بگوئیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بلی. بگوئید: «اللَّهُمَّ اسْتِرْ عَوْرَاتِنَا وَأَمِنْ رِوَعَاتِنَا»^۱ «بارالها! عورات ما را حفاظت کن و هراس دل‌های ما را برطرف ساز».

همچنین در صحیحین روایتی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ بر شرکت‌کنندگان در غزوه احزاب دعا کرد و گفت: ای خدایی که کتاب را نازل کرده‌ای! و زود به حساب می‌رسی، نیروهای احزاب را شکست بده. بارالها! آنها را شکست بده و خوف و ترس را بر دل‌های آنان حاکم گردان.^۲

خداوند دعای پیامبرش ﷺ را مستجاب نمود و طلیعه‌های فجر پیروزی آشکار گردید. خداوند با ایجاد اختلاف و بدگمانی در دل کافران، ترس و وحشت انداخت و پس از آن باد تند و سردی وزید و خداوند لشکریانی از جانب خود فرو فرستاد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا

عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾ [الأحزاب: ٩].

«ای مومنان! نعمت خدا را بر خویشتن به یاد بیاورید آن گاه که لشکریان (دشمن) نزد

۱- مسند الامام احمد، ج ۴ ص ۱۸.

۲- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الاحزاب، ج ۵، ص ۵۹، شماره ۴۱۱۴.

شما آمدند و ما بر آنان باد تند و لشکریانی فرستادیم که شما آنها را نمی‌دیدید و خدا به آنچه عمل می‌کنید، بیناست».

قرطبی می‌گوید: این باد شدید، معجزه پیامبر اکرم ﷺ بود؛ زیرا حد فاصل میان مسلمانان و کافران فقط خندق بود، ولی با این حال مسلمانان از باد تندی که وزید، در امان ماندند و به دنبال آن خداوند، فرشتگان را فرستاد. آنها میخها و ریسمانهای خیمه‌ها را برکنند و آتشیایشان را خاموش نمودند و دیگهایشان را وارونه کردند و اسبها و مرکبهایشان بی‌زمام رها گردیدند و فرشتگان در نواحی مختلف لشکر، تکبیر می‌گفتند و ترس و وحشت عجیبی بر آنان مسلط گردید، به گونه‌ای که هر یک از سران دسته‌ها، افراد زیردست خود را فرا می‌خواندند و آنان را به کمک نمودن فرامی‌خواندند.^۱

پیامبر اکرم ﷺ دوست داشت که برای صحابه و همچنین مسلمانان بعدی روشن شود که شکست لشکر احزاب که متشکل از ده هزار مرد جنگجو بود، توسط مسلمانان اتفاق نیفتاد؛ بلکه خداوند آنها را شکست داد؛ چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٦﴾﴾

از ابوهریره رضی الله عنه نیز روایت است که پیامبر اکرم ﷺ می‌گفت: «لا اله الا الله وحده، اعز جنده، و نصر عبده، و غلب الاحزاب وحده فلا شيء بعده».^۲

«هیچ معبود به حقی جز خدای یگانه نیست، او لشکر خود را پیروز گردانید و بنده خود را یاری کرد و لشکریان احزاب را به تنهایی نابود ساخت».

پیامبر اکرم ﷺ همزمان با دعا و التماس از پروردگار، استفاده از اسباب فتح و پیروزی را نیز از یاد نبرد و تمام سعی و تلاش خود را جهت تضعیف دشمنان و فروپاشی آنان مبذول داشت بنابراین، طلب یاری از خدا و التماس زیاد به درگاه ایشان با استفاده از اسباب پیروزی منافاتی ندارد.^۳

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۴۴.

۲- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، ج ۵، ص ۵۹، شماره ۴۱۱۴.

۳- فقه السیره النبویه، غضبان، ص ۵۰۳.

بر این اساس پیامبر اکرم ﷺ با استفاده از اسباب، به ما می‌آموزد که زاری و تضرع و کمک خواستن از خدا و اخلاص عمل را نباید فراموش نکنیم؛ زیرا اسباب هنگامی موجب موفقیت و پیروزی انسان می‌گردد که نصرت و مدد خدا پشتوانه این اسباب قرار گیرند و پیامبر اکرم ﷺ هیچ گاه در زندگی از دعا، زاری و متوسل شدن به خدا غافل نبود.^۱

پیگیری اوضاع لشکر احزاب توسط پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ، پیگیر اوضاع لشکر احزاب بود و دوست داشت از جدیدترین اخبار دشمن مطلع بشود. بنابراین، فرمود: آیا کسی هست که برود و خبری از این قوم برای ما بیاورد تا اینکه در بهشت همراه من باشد؟^۲ پیامبر اکرم ﷺ این مطلب را سه مرتبه تکرار نمود و چون با این روش ترغیب‌آمیز کسی حاضر نشد بنابراین، با روش حاکمانه به یکی از سربازانش فرمود: ابوحنظله! برخیز و خبری از این قوم برای ما بیاور و آنان را علیه ما نشوران.^۳

عملکرد پیامبر اکرم ﷺ در برگیرنده این جنبه تربیتی است که یک فرمانده موفق هنگام اعزام نیروهایش به جایی، می‌بایست از ترغیب و تشویق استفاده نماید؛ مگر اینکه ضرورت ایجاب نماید تا به روش حاکمانه متوسل بشود.

حنظله می‌گوید: من (در آن هوای سرد و خنک) به راه افتادم (هوا به قدری مطبوع شد که) گویا داخل حمام قدم می‌زدم. در آنجا ابوسفیان را مشغول گرم کردن خودش دیدم. تیری در کمان گذاشتم و سینه او را نشانه گرفتم، اما به یاد سخن رسول خدا ﷺ افتادم که فرمود: آنها را علیه ما نشوران. و اگر نه می‌توانستم او را با یک تیر از پای درآورم. سپس از آنجا برگشتم و باز هم احساس می‌کردم داخل حمامی قدم می‌زنم تا اینکه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدم، احساس نمودم هوا سرد است. آن گاه آنچه دیده بودم، برای ایشان بازگو کردم. پیامبر اکرم ﷺ گوشه عبای خود را بر روی من انداخت. من تا صبح همانجا خوابیدم. وقتی صبح شد، رسول خدا ﷺ فرمود: پر خواب! برخیز.^۴

۱- فقه السیره، بوطی، ص ۲۲۲.

۲- مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوة الاحزاب، ج ۳، ص ۱۴۱۴، شماره ۱۷۸۸.

۳- همان.

۴- همان.

نکات نهفته در داستان حدیفة

۱- میزان شناخت پیامبر اکرم ﷺ در مورد شخصیت‌های برجسته: چنانکه ایشان حدیفة را از میان دیگران برای کار تجسس و خیرگیری از اوضاع دشمن فرستاد؛ چون او علاوه بر اینکه شجاع و دلیر بود، انسان ماهر و زیرکی نیز بود که می‌توانست بر مشکلات پیروز گردد.

۲- انضباط نظامی‌ای که حدیفة بدان متصف بود: چنانکه بعد از اینکه فرصت مناسبی برای کشتن فرمانده کل نیروهای احزاب یافت، به خاطر دستور پیامبر اکرم ﷺ که فرموده بود: آنها را علیه ما نشوران، تیری را که به سوی او هدف گرفته بود، از کمان بیرون آورد و منصرف شد.^۱

۳- کرامات اولیاء: چنانکه حدیفة با حرکت برای تجسس از وضعیت نیروهای احزاب، خنکی و سردی هوا را احساس نمی‌کرد و گویا داخل حمامی قدم می‌زد و تا پایان مأموریتش این حالت بر او حاکم بود و به تحقیق این کرامتی است که خداوند بر بندگان مؤمن خود ارزانی می‌نماید.^۲ یقیناً این جز کرامت حدیفة چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

۴- برخورد ملاطفت‌آمیز و همراه با مهربانی پیامبر اکرم ﷺ با حدیفة: چنانکه حدیفة با بازگشت از انجام مأموریت مهم خود و رساندن اخبار به پیامبر، آن حضرت ﷺ عباى خود را که بر آن نماز می‌خواند، بر روی حدیفة که احساس سردی شدیدی می‌کرد، انداخت تا اینکه وقت نماز فرض رسید، آن گاه با جمله‌ای که از آن لطف، محبت و شیرینی می‌تراوید، او را بیدار ساخت و فرمود: ای پر خواب! برخیز.^۳

چه راست فرموده است قرآن کریم در وصف پیامبر اکرم ﷺ آنجا که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«او نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است.»

۵- به فرزاندگی و بداهه در گفتار و کردار صحابه رضی الله عنهم پی می‌بریم، آن گاه که

۱- فقه السیرة النبویة، غضبان، ص ۵۰۵- السیرة لنبویه، ابی‌فارس، ص ۳۶۷.

۲- السیرة النبویة، ابی‌فارس، ص ۳۶۷.

۳- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینه، ص ۲۴۶.

براساس روایت زرقانی، ابوسفیان اعلام کرد که هر یک از شما دست همنشین خود را بگیرد و او را شناسائی نماید تا بیگانه‌ای وارد صفوف ما نشود. حذیفه می‌گوید: بلافاصله دستم را روی همنشین سمت راست خود گذاشتم و گفتم: تو کی هستی؟ گفت: معاویه بن ابی‌سفیان. سپس دست بر روی کسی که در سمت چپم نشسته بود گذاشتم و گفتم: تو کی هستی؟ گفت: عمرو عاص هستم...^۱.

بدین صورت او بر آنان پیش دستی نمود و اگر چنین نمی‌کرد، احتمال بروز خطر برای ایشان حتمی بود که بر اثر آن جان خود را از دست می‌داد.^۲

غزوة احزاب و نتایج آن در قرآن

قرآن، در مورد غزوة احزاب به تفصیل سخن گفته است و این دو غزوه (احزاب و بنی‌قریظه) را به ثبت رسانیده است و قرآن مسائل جاودانه‌ای را که گذر زمان و مکان، آنها را فرسوده نمی‌نماید بیان می‌دارد و این هم از همان نوع است؛ زیرا مسلمانان دائماً از طرف دشمنان مورد تهاجم نظامی قرار خواهند گرفت؛ گاهی از بیرون بر آنان یورش خواهند برد و گاهی از داخل شهر و دیارشان مورد حمله قرار خواهند گرفت و از آنجا که در گذر تاریخ حوادثی چون حادثه احزاب و بنی‌قریظه تکرار خواهند شد، قرآن آنها را ثبت نموده است تا مسلمانان در صورت تکرار این جریان، از رویدادهای گذشته در رویارویی با آن استفاده نمایند.

با دقت و تدبر در قرآن کریم، مهم‌ترین مسائلی که از غزوة احزاب استنباط می‌گردد، عبارتند از:

۱- یادآوری مؤمنان به نعمتهای الهی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾﴾ [احزاب: ۹].

۲- ارائه تصویری شگفت‌انگیز از مصیبت و بحرانی که با آمدن نیروهای احزاب دامنگیر مسلمانان شده بود:

۱- شرح الرزقانی، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- معین السیره، ص ۲۹۳.

﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾ [الأحزاب: ۱۰].

۳- پرده برداری از نیت‌های شوم منافقان و اخلاق زشت و بزدلی و عذر تراشی و عهدشکنی آنها:

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [الأحزاب: ۱۲].

۴- تشویق مؤمنان در هر زمان و مکانی به تاسی از گفتار، کردار، جهاد و اوصاف پیامبر اکرم ﷺ تا به این گفته الهی جامه عمل ببوشانند که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

۵- ستایش از مؤمنان به خاطر موضعگیری‌های کارآمد آنان که با ایمان راستین و وفای به پیمان خدا با نیروهای احزاب روبرو شدند و جنگیدند.

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳].

«درمیان مومنان مردانی هستند که در وعده خود با خدا راست بودند؛ پس برخی از آنان به پیمان خود وفا نمودند (و شهید شدند) و برخی نیز در انتظاراند و هیچ‌گونه تغییری در پیمان خود ندادند».

۶- بیان یکی از سنت‌های تغییرناپذیر الهی که عبارت است از: اختصاص فرجام نیک برای مؤمنان و شکست برای دشمنانشان؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾ [الأحزاب: ۲۵].

«خداوند، کافران را با دلی لبریز از خشم و غم بازگرداند و در حالی که به هیچ‌یک از نتایجی که در نظر داشتند، نرسیده بودند. خداوند مومنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت و خداوند نیرومند و چیره‌است».

۷- احسان خداوند بر بندگان با ایمانش، آنجا که آنها را بر بنی‌قریظه در دزهای تسخیرناپذیرشان، بدون درگیری جنگی، پیروز گردانید و در دل‌هایشان رعب و

وحشت انداخت به گونه‌ای که به فیصله خدا و رسولش ﷺ گردن نهادند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَلَهُرُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٢٦﴾ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطْفُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾﴾ [الأحزاب: ۲۶-۲۷].

«خداوند کسانی از اهل کتاب را که احزاب را پشتیبانی کرده بودند، از اژدهایشان پایین کشید و به دل‌هایشان ترس و هراس انداخت، گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید و زمینها و خانه‌هایشان و دارایی آنان و همچنین زمینی را که هرگز بدان گام نهاده بودید، به چنگ شما انداخت. بی‌گمان خداوند بر هر چیزی توانا است.»

غزوه احزاب از غزوه‌های مهمی بود که مسلمانان، علیه دشمنانشان به نبرد پرداختند و در آن نتایج مهمی را رقم زدند. از جمله:

- پیروزی مسلمانان و شکست و پراکنده شدن و بازگشت زینبار آنان در حالی که تمام آرزوهای آنان به یأس و ناامیدی تبدیل گردید.

- تغییر موقعیت جنگی به نفع مسلمانان، آن‌گاه که حالت تهاجمی جایگزین حالت دفاعی گردید؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ به این مطلب اشاره کرد و فرمود:

«از این پس ما به جنگ آنان خواهیم رفت و آنان به جنگ ما نخواهند آمد»^۲.

- کشف چهره واقعی بنی‌قریظه و کینه درونی آنها نسبت به مسلمانان که منتظر فرصت بودند و پیمانشان را با پیامبر اکرم ﷺ در دشوارترین شرایط زیر پا گذاشتند.

- غزوه بنی‌قریظه یکی از نتایج غزوه احزاب بود؛ چراکه در غزوه احزاب یهودیان بنی‌قریظه در این شرایط دشوار عهد و پیمان خود را با پیامبر اکرم ﷺ شکستند بنابراین پیامبر اکرم ﷺ غزوه بنی‌قریظه را ترتیب داد تا آنان را به سوی این عمل زشتشان برساند^۳.

۱- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۲، ص ۴۹۰-۴۹۱.

۲- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، ج ۵، ص ۵۸، شماره ۴۱۰۹.

۳- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۲، ص ۴۴۲.

شکست بنی قریظه

بعد از اتمام غزوهٔ خندق، پیامبر اکرم ﷺ و صحابه سلاحها را به زمین گذاشتند، اما خداوند به ایشان دستور داد تا به کارزار با بنی قریظه پردازند. پیامبر اکرم ﷺ بلافاصله یارانش را امر نمود تا به سوی بنی قریظه، رهسپار شوند و به آنان اطلاع داد که خداوند جبرئیل را فرستاده است تا دژهای آنان را بلرزاند و در دل‌هایشان رعب و وحشت بیندازد و به آنها دستور داد که نماز عصر را در مسیر راه نخوانند؛ بلکه در محل بنی قریظه بخوانند.^۱

مسلمانان، بیست و پنج روز، بنی قریظه را در محاصره قرار دادند^۲، اما با طولانی شدن مدت محاطره و در تنگنا قرار گرفتن آنان از نظر معیشت، تصمیم گرفتند تا خود را تسلیم نمایند و از پیامبر اکرم ﷺ خواستند تا سعد بن معاذ را در مورد آنان حکم قرار دهد. و انتظار داشتند که به خاطر عهده‌ی که بین آنها و قبیلهٔ اوس در زمان جاهلیت بود، سعد بر آنان ترحم نماید. آن گاه سعد را در حالی که به خاطر تیری که در غزوهٔ احزاب به او اصابت کرده بود و زخمی بود، آوردند. سعد این گونه داوری نمود که جنگجویانشان کشته شوند و زنان و فرزندان‌شان اسیر گردند و مال‌هایشان تقسیم گردد. پیامبر اکرم ﷺ حکمیت سعد را پذیرفت و فرمود: به حکم خدا قضاوت نمودی.^۳

آن گاه گودالهایی را حفر نمودند و حدود چهارصد نفر از آنان را گردن زدند و تنها کسانی که عهدشکنی ننموده و یا مسلمان شدند، نجات یافتند و اموال و زنان‌شان در میان مسلمانان تقسیم گردید.

و این پاداش منصفانهٔ کسانی بود که عهدشکنی نمودند و با مسلمانان خیانت کردند. جزای آنان از جنس عملشان داده شد؛ چون آنها با عهدشکنی خود و همکاری با نیروهای احزاب، جان، مال و زنان و فرزندان مسلمانان را در معرض نابودی و اسارت قرار دادند بنابراین، با آنان برخورد به مثل کردند.^۴

در میان کشته‌شدگان بنی قریظه فقط یک زن وجود داشت؛ چنانکه عائشه می‌گوید: در حالی که مردان بنی قریظه در بازار مدینه کشته می‌شدند، زنی از زنان‌شان نزد من

۱- بخاری، کتاب المغازی، باب مرجع النبی للاحزاب، ج ۵، ص ۶۰، شماره ۴۱۱۹.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۳۷۳.

۳- بخاری، کتاب المغازی، باب مرجع رسول الله من الاحزاب، ج ۵، ص ۶۱، شماره ۴۱۲۲.

۴- السیره النبویه الصحیحة، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۱۷.

نشسته بود و از هر بابی سخن می‌گفت و می‌خندید. ناگهان صدایی شنیدیم که می‌گفت: فلانی کجا است؟ نام او را می‌گرفت. گفت: به خدا، این نام مرا گرفت. گفتم: وای بر تو، مگر تو چه کار کرده‌ای؟ گفت: من فردی را به قتل رسانده‌ام. (او سنگ آسیابی بر روی خلاد بن سوید انداخته و او را کشته بود.) آن گاه او را بردند و گردنش را زدند. عایشه می‌گوید: من هنوز شوخیها و خنده‌هایش را به خاطر دارم.^۱

بعد از نابودی بنی‌قریظه، مدینه از وجود خبیث یهودیها کاملاً پاکسازی گردید و تنها مسلمانان باقی ماندند و جبهه داخلی اسلام از عناصر خطرآفرین کاملاً پاکسازی شد و از آنجا که قریش به وجود یهودیان در مدینه، امیدوار بودند بنابراین، این آرزوی آنان به یأس و ناامیدی بدل گشت. منافقان نیز تکیه‌گاه خود را از دست دادند؛ چراکه همیشه از طرف یهودیان تغذیهٔ فکری می‌شدند.^۲

تخلیه و پاکسازی جبههٔ داخلی حکومت اسلامی از وجود انسان‌های ناپاک، یکی از برنامه‌های مهم رسول خدا ﷺ بود که تحقق پذیرفت و برای امت به عنوان درسی همیشگی باقی ماند.

۱- همان، ص ۳۷۷.

۲- سیره الرسول، دروزه، ج ۲، ص ۷۶ به نقل از دراسات فی عهد النبوه، شجاع، ص ۱۵۳.

فصل چهارم

فوائد دروس‌ها و عبرت‌ها

معجزه‌های حسی پیامبر اکرم

در خلال حادثه حفر خندق، معجزه‌های حسی فراوانی برای پیامبر اکرم ﷺ اتفاق افتاد. از جمله: زیاد شدن غذایی که جابر بن عبدالله تدارک دیده بود. جابر می‌گوید: ما روز خندق جزو حفرکنندگان کانال بودیم، ناگهان با تخته سنگ محکمی روبرو شدیم. جریان را به پیامبر اکرم ﷺ گفتیم. ایشان وارد کانال شد و در حالی که بر شکمش سنگی بسته بود، کلنگ را برداشت و ضربات محکمی به تخته سنگ زد و آن را خرد نمود.

جابر می‌گوید: گفتم: ای پیامبر اکرم ﷺ! اجازه بدهید من به خانه خود بروم. آنگاه به همسرم گفتم: پیامبر اکرم ﷺ را در حالتی طاقت فرسا از گرسنگی دیدم؛ آیا چیزی برای خوردن داری؟ گفت: اندکی جو و یک بزغاله داریم. جابر می‌گوید: بزغاله را ذبح کردم و جو را آرد نمودم و بعد از اینکه گوشتها را داخل دیگ بر روی آتش گذاشتیم، نزد پیامبر اکرم ﷺ برگشتم و گفتم: من خوراک اندکی تدارک دیده‌ام، شما و یک نفر یا دو نفر برای صرف غذا تشریف بیاورید. آن حضرت ﷺ از من پرسید که غذایتان چقدر است؟ مقدار غذایم را گفتم. فرمود: غذای خوب و زیادی است و به من فرمود: نان را از تنور و دیگ را از روی آتش تا من نیامده‌ام، برندار. آن گاه خطاب به صحابه رضی الله عنهم فرمود: برخیزید. چنانکه تمامی مهاجران و انصار به راه افتادند. جابر به خانه‌اش برگشت و به همسرش گفت: وای بر تو! پیامبر اکرم ﷺ با تمام مهاجران و انصار می‌آیند، همسرش گفت: آیا پیامبر اکرم ﷺ از تو در مورد غذا پرسید؟ جابر گفت: بلی. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ به یارانش فرمود: وارد شوید بدون اینکه برای یکدیگر مزاحمت ایجاد نمایید.

آن گاه به تقسیم نان و غذاها پرداخت، همه خوردند و سیر شدند و هنوز مقداری غذا باقی ماند. پیامبر اکرم ﷺ به همسر جابر گفت: خودت بخور و به دیگران نیز هدیه

بده؛ زیرا مردم دچار گرسنگی شده‌اند.^۱

همچنین دختر بشیربن سعد می‌گوید: مادرم، عمره دختر رواحه، مشتی خرما به من داد و گفت: این‌ها را به پدرت و دایه‌ات (عبدالله بن رواحه) بده. من آنها را برداشتم و به راه افتادم، وقتی از کنار پیامبر اکرم ﷺ گذر نمودم، فرمود: دخترک! با خود چه داری؟ گفتم: مقداری خرما است که مادرم برای پدر و دایه‌ام فرستاده است. گفت: آنها را به من بده. دخترک می‌گوید: من آنها را داخل دو دست پیامبر اکرم ﷺ ریختم؛ به گونه‌ای که دست‌های ایشان پُر نشد. آن‌گاه ایشان قطعه پارچه‌ای خواست و آن را پهن نمود و خرماها را روی آن ریخت و به کسی گفت: اهل خندق را برای صرف غذا دعوت کن؛ چنانکه همه کسانی که در حفر کانال شرکت داشتند، آمدند و از آنها خوردند و خرماها به جای اینکه کمتر بشوند، بیشتر می‌شدند، به گونه‌ای که از لبه‌های پارچه به زمین می‌ریختند.^۲

این دو واقعه عینی علاوه بر اینکه بیانگر نقش زن مسلمان و مشارکت او در جهاد حکایت دارند، از معجزات حسی پیامبر اکرم ﷺ به شمار می‌روند.

پیامبر اکرم ﷺ و یارانش بر اثر گرفتاری به دلیل حفر کانال، از کار و کسب و تهیه خوراک باز مانده بودند. بنابراین، دچار گرسنگی شدیدی شدند تا جایی که سنگ به شکم می‌بستند، لذا زنان مسلمان، مردان را تا جایی که بر ایشان ممکن بود، در تهیه غذا، مساعدت می‌نمودند.^۳

یکی از دیگر از نشانه‌های نبوت که هنگام حفر خندق آشکار شد، خبری است که آن حضرت ﷺ خطاب به عماربن یاسر، در حالی که داخل کانال مشغول کار بود، داد؛ چنانکه فرمود: تو را گروهی یاغی خواهند کشت؛ همانگونه که این مسئله اتفاق افتاد و ایشان در جنگ صفین و در میان لشکریان علی بود که توسط لشکر معاویه کشته شد.^۴ همچنین هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به تخته سنگ محکمی که مانع پیشرفت کار حفر خندق شده بود، سه ضربه محکم زد، بعد از ضربه نخست، فرمود: «الله اکبر»!

۱- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، ج ۵، ص ۵۵، شماره ۴۱۰۱.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۱.

۳- المرأة فی العهد النبوی، ص ۱۷۵.

۴- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۴۴۸.

کلید گنجینه‌های شام را به من دادند. به خدا سوگند! من کاخ‌های سرخ آنان را می‌بینم؛ سپس با ضربهٔ دوم فرمود: «الله اکبر» کلید گنجینه‌های فارس را به من دادند. به خدا سوگند! قصر سفید مدائن را می‌بینم. و با ضربهٔ سوم، فرمود: «الله اکبر» کلید گنجینه‌های یمن را به من دادند. به خدا سوگند! هم اکنون دروازه‌های شهر صنعاء را می‌بینم.^۱

تمامی مژده و بشارت‌ها و فتوحاتی که پیامبر اکرم ﷺ از آن در حالی سخن می‌گفت که مسلمانان در مدینه تحت محاصرهٔ دشمن قرار داشتند و ترس و گرسنگی بر آنان حاکم بود، بعدها تحقق یافت.^۲

بین تئوری و واقعیت

مردی از ساکنان کوفه به حذیفه بن یمان گفت: ای ابا عبدالله! آیا شما پیامبر اکرم ﷺ را دیدید و همراه او بودید؟ گفت: بلی. پرسید: چه کار می‌کردید؟ گفت: تلاش فراوان می‌نمودیم. آن مرد گفت: به خدا سوگند! اگر ما همراه پیامبر اکرم ﷺ می‌بودیم، نمی‌گذاشتیم، ایشان روی زمین راه برود؛ بلکه او را بر شانه‌های خود می‌گذاشتیم. حذیفه گفت: ای برادرزاده! کاش هنگام حفر خندق، حضور می‌داشتی و ما را می‌دید.^۳ سپس جریان مأموریت خود برای خبرگیری از اوضاع لشکر احزاب را یادآور گردید... این تابعی با یکی از یاران پیامبر اکرم ﷺ یعنی حذیفه ملاقات نموده و مدعی است که اگر زمان پیامبر اکرم ﷺ را درک می‌کرد، می‌توانست کارهایی انجام دهد که صحابه ﷺ نتوانستند، انجام دهند؛ ولی واقعیت این است که تئوری با واقعیت با هم متفاوتند.

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ به تبع بشر بودن، قدرتی مافوق قدرت بشری نداشتند، اما با این وجود تا حد ممکن از بذل جان، مال و هر نوع تلاشی در راه اسلام دریغ نوزیدند؛ پس مصداق اصلی این گفتهٔ پیامبر اکرم ﷺ را می‌توان در وجود آنان یافت که فرمود: «بهترین انسان‌ها، انسان‌های دوران من هستند» و همچنین خاطر نشان ساخت که عمل هیچ کس با عمل آنان برابری نخواهد کرد.

۱- همان، ص ۴۴۹.

۲- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۵.

نسلهای بعدی مسلمانان وقتی دیده به جهان گشودند، اسلام همه جا را فراگرفته بود، بنابراین، در سایهٔ بدون اینکه به مصیبت و آزمایشی دچار شوند، با خاطری آسوده زیستند. این نسلها نیاز مبرم به بررسی تاریخ گذشتهٔ اسلام دارند تا با جهالت، گمراهی و کفر آن روزگار و همچنین تلاشها و مجاهدتها و اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ آشنا شوند.^۱

سلمان از ما (اهل بیت) است^۲

در جنگ خندق هر یک از دو گروه مهاجران و انصار ادعا می نمودند که سلمان از ما است آن گاه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.^۳

افتخاری که سلمان از جانب پیامبر اکرم ﷺ کسب نمود، بیانگر آن است که سلمان جزو مهاجران می باشد؛ زیرا اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ جزو مهاجران هستند.^۴

نماز وسطی

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خدا خانهها و قبرهایشان را مملو از آتش کند؛ چرا که آنها ما را هنگام نماز وسطی مشغول ساختند تا اینکه خورشید، غروب کرد.^۵

برخی از علما با استدلال به این حدیث، گفته اند: مراد از نماز وسطی، نماز عصر است. همانطور که برخی مانند اوزاعی و مکحول به جواز تأخیر نماز در جنگ معتقد هستند.^۶

دکتر بوطی می گوید: در این غزوه نماز عصر از پیامبر اکرم ﷺ فوت گردید و ایشان آن را بعد از غروب خورشید خواندند و در روایات دیگری نیز آمده است که اگر از کسی بیش از یک نماز فوت شد، آنها را بعد از اتمام وقت، به ترتیب بخواند و از این احادیث، مشروعیت ادای نمازهای فوت شده اثبات می گردد و دیدگاه کسانی که بر این عقیده اند که مشروعیت به تأخیر انداختن نماز به خاطر اینگونه عذرها، با نازل شدن حکم نماز

۱- معین السیرة، شامی، ص ۲۹۱.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۷.

۳- همان و آلبانی این حدیث را در جامع الصغیر، از احادیث ضعیف می داند.

۴- تاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۱۰۸.

۵- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، شماره ۴۱۱۱.

۶- الاساس فی السنة، ج ۲، ص ۶۸۲.

خوف، منسوخ شده است، درست است اما این حکم نمی‌تواند ناسخ ادای نمازهای فوت شده باشد، زیرا در مورد این مسئله حکمی نازل نگردیده است بنابراین، همچنان بر حکم خود باقی است.^۱

حلال و حرام

قریش در مقابل دریافت جسد عمرو بن عبدود (که در غزوهٔ احزاب کشته شده بود)، فدیة فرستادند، پیامبر اکرم ﷺ به یارانش فرمود: «جسد پلید او را به آنها تحویل دهید و فدیة او نیز پلید است.» بنابراین، چیزی از آنان نپذیرفت.

این دستور پیامبر اکرم ﷺ هنگامی صادر گردید که مسلمانان از نظر اقتصادی در تنگدستی مضیقۀ سختی بودند و گویای این امر است که مرز حلال و حرام در اسلام، مرز حساسی است. بنابراین، نمی‌توان بین این عملکرد پیامبر اکرم ﷺ و تلاش‌هایی که مسلمانان امروزی برای حلال کردن و توجیه معاملات ربوی انجام می‌دهند ارتباط برقرار نمود.^۲

شجاعت حفیه، عمۀ پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ زنان و کودکان را در قلعه‌ای خالی از سکنه اسکان دادند تا از گزند دشمن در امان باشند و در نتیجه، مسلمانان با خاطری آسوده، به رویارویی دشمن پردازند، اما پس از آنان عهدشکنی فردی را جهت بررسی قلعه‌ای که زنان در آن نگهداری می‌شدند، فرستادند، تا این موضوع را بررسی نماید که آیا می‌توان در آن نفوذ کرد یا خیر.

عمۀ پیامبر اکرم ﷺ؛ صفیه، با مشاهدهٔ آن فرد یهودی چوب بزرگی در دست گرفت و از قلعه پایین آمد و ضربهٔ محکمی بر سرش فرود آورد و او را از پا در آورد.

این عملکرد عمۀ پیامبر اکرم ﷺ باعث شد که یهودیان از محاصرهٔ این قلعه خود که تنها زنان و کودکان در آن بسر می‌بردند خودداری نمایند؛ چرا که آنان بر این گمان بودند که قلعه توسط لشکر اسلام پاسداری می‌شود و محاصرهٔ آن کار دشواری است.^۳

۱- فقه السیره النبویه، ص ۲۲۳.

۲- معین السیره، ص ۲۹۴.

۳- الرحیق المختوم، ص ۲۸۳-۲۸۴.

همچنین این عملکرد بیانگر این است که زن در مواقعی که کسی به دفاع از او نپردازد، می‌تواند از خود دفاع نماید.^۱

تکذیب ترسو بودن حسان

در ادامه همین جریان در روایت ضعیفی آمده است: هنگامی که آن مرد یهودی در اطراف قلعه به جستجو و اطلاع از وضعیت مسلمانان پرداخته بود صفیه بن حسان که در آنجا حضور داشته است می‌گوید: من می‌ترسم، این مرد یهودی به اسرار ما پی ببرد و یهودیان را در جریان بگذارد، پیامبر اکرم ﷺ و یارانش نیز مشغول معرکه هستند؛ پس او را به قتل برسان. حسان می‌گوید: ای دختر عبدالمطلب! تو می‌دانی که من از عهده این کار بر نمی‌آیم. آن گاه صفیه، ستون خیمه‌ای را به دست گرفت و آن مرد یهودی را از پای در آورد؛ سپس به حسان گفت: و ساز و برگ او را بردار؛ چون او مرد است و من نمی‌توانم این کار را انجام بدهم. حسان در جواب گفت: ای دختر عبدالمطلب! من نیازی به ساز و برگ او ندارم.^۲

دلایل نادرست بودن این ماجرا:

- ۱- از نظر سند، فاقد اعتبار است و نباید براساس چنین روایت ضعیفی، به ساحت صحابی بزرگواری که عمرش در راه دفاع از پیامبر اکرم ﷺ و دعوت ایشان صرف شده است، خدشه وارد کرد.
- ۲- اگر حسان تا این حد ترسو و بزدل می‌بود، می‌بایست دشمنانش که او همواره آنها را با اشعارش هجو می‌نمود به ویژه سران کفر که او آنها را در اشعارش، بد و ناسزا می‌گفت و پیامبر اکرم ﷺ نیز او را تأیید می‌نمود، در مذمت او اشعاری می‌سرودند و ترسو بودنش را یادآور می‌شدند.^۳

نخستین بیمارستان نظامی مسلمانان

مسلمانان، اولین بیمارستان نظامی را در غزوه احزاب تأسیس نمودند. چنانکه آن حضرت ﷺ خیمه‌ای جهت مداوای مجروحان در صحن مسجد النبی نصب نمودند و بعد از اینکه معرکه آغاز گردید، زنی به نام رفیده اسلمی انصاری را رئیس آن

۱- المستفاد من قصص القرآن للدعوة الدعاء، ج ۲، ص ۲۴۶.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۳۶۵.

۳- غزوة الاحزاب، ابوفارس.

بیمارستان تعیین کردند. بنابراین، ایشان اولین پزشک نظامی در اسلام محسوب می‌شوند.^۱

در سیرهٔ ابن هشام آمده است که سعد بن معاذ را در خیمهٔ زنی به نام رفیدهٔ اسلمی، در مسجد پیامبر اکرم ﷺ بستری کردند. این زن، به مداوای مجروحان بی‌سرپرست می‌پرداخت و پیامبر اکرم ﷺ به بستگان سعد، فرمود: «او را در خیمهٔ رفیدهٔ نگهداری کنید تا من از نزدیک احوال او را جویا شوم»^۲.

مسلمان به طور ناآگاهانه، مرتکب گناه می‌شود، اما بلافاصله توبه می‌نماید

بنی قریظه، ابولبابه را که هم‌پیمان آنها بود، طلبیدند و از او در مورد اینکه یا به حکم خدا و رسولش ﷺ گردن نهند و تسلیم بشوند، نظرخواهی کردند. ابولبابه (که می‌دانست پیامبر اکرم ﷺ آنها را به قتل خواهد رساند) با اشارهٔ دست به گردنش، آنها را متوجه ساخت که کشته خواهند شد. اما بلافاصله پشیمان شد و به مسجد پیامبر اکرم ﷺ پناه آورد و خود را به امید پذیرش توبه، به یکی از ستونهایش بست.

او شش روز در همان وضعیت در مسجد سپری نمود و فقط هنگام نماز، همسرش می‌آمد و او را باز می‌کرد، سپس دوباره نزد همان ستون می‌رفت و خود را می‌بست.^۳ و تعهد کرده بود تا توبه‌اش پذیرفته نگردد، خود را باز نکند.

ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: در سحرگاه متوجه خندهٔ پیامبر اکرم ﷺ شدم. سؤال کردم، چرا می‌خندید؟ فرمود: توبهٔ ابولبابه پذیرفته شد. گفتم: آیا به ایشان مژده بدهم؟ فرمود: اگر می‌خواهی، به او مژده بده. ام سلمه می‌گوید: هنوز حکم حجاب نازل نشده بود. من از دروازهٔ حجرهٔ خود صدا زدم و گفتم: ابولبابه! مژده‌ات باد، خداوند توبه‌ات را پذیرفت. ام سلمه می‌گوید: مردم به سوی او هجوم بردند تا بازش کنند، اما او نپذیرفت و گفت: باید پیامبر اکرم ﷺ مرا با دستان خود باز بکند. آن‌گاه که پیامبر اکرم ﷺ برای نماز صبح آمد، او را باز کرد.^۴ و این بعد از اعتراف به گناه و توبهٔ نصوحی بود که ابولبابه کرد و خدا توبه او را پذیرفت. آنچه از این داستان استنباط می‌گردد و می‌بایست به آن توجه گردد

۱- المستفتیات الاسلامیة، دکتر عبدالله سعید، ص ۴۳.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۶۳.

۳- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۲۸۶.

۴- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۶۳.

اینکه ابولبابه بعد از آنکه بر اثر یک لغزش، راز جنگ خطرناکی را فاش ساخت، با اینکه پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان از آنچه او گفته بود اطلاعی نداشتند و یهودیان هم کسی را از این راز مطلع نساختند و ابولبابه نیز می‌توانست آن را کتمان نماید، ولی این کار را نکرد؛ زیرا می‌دانست که خداوند ناظر عمل او بوده است و حقی را یادآور گردید که پیامبر اکرم ﷺ بر عهده او داشت افتاد بنابراین، شدیداً ترسید و به گناه خود اعتراف نمود و بدون اینکه منتظر بماند، بلافاصله خود را مجازات نمود. این عملکرد ابولبابه، مصداق این فرموده خداوند است که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾﴾ [النساء: ۱۷].

«بی‌گمان خدا تنها توبه کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی به کار زشت دست می‌یازد و سپس هر چه زودتر بر می‌گردند. خداوند توبه و برگشت آنها را می‌پذیرد و خداوند آگاه و حکیم است.»

عملکرد ابولبابه حاوی این امر است که شایسته است هر فردی به گناهان خویش رسیدگی نماید و انجام چنین امری فقط از انسان مؤمنی که ایمان، عمیقاً در وجودش ریشه دوانیده باشد، ممکن است؛ چرا که ایمان مانع گناه و فساد می‌گردد.

پیامبر اکرم ﷺ و یارانش از پذیرفته شدن توبه ابولبابه، بسیار خوشحال گردیدند به گونه‌ای که هر یک از آنها می‌خواست این مژده را به او برساند و درنهایت با اجازه رسول الله او را امسلمه از این مژده با خبر ساخت خداوند در مورد ابولبابه، آیه‌ای نازل کرد و فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾﴾ [الأنفال: ۲۷].

«ای مؤمنان! به خدا و پیغمبرش و همچنین به امانت‌های خود خیانت مکنید؛ در حالی که شما می‌دانید.»

در مورد توبه ابولبابه، این آیه نازل گردید:

﴿وَعَاخِرُونَ اَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَعَاخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٠٢﴾﴾ [التوبة: ۱۰۲].

«و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف نمودند. آنها عمل نیک را با عمل بد در آمیختند. امید است که خدا توبه آنان را بپذیرد، همانا خدا بخشنده مهربان است»^۱.

فضائل سعد بن معاذ

فضایل و بزرگواری سعد بن معاذ رضی الله عنه مواضع مختلف این غزوه، آشکار گردید که این امر بر فضیلت ایشان نزد خدا و رسولش صلی الله علیه و آله دلالت می‌نماید. برخی از این موارد عبارت‌اند از:

- پذیرفتن دعای سعد هنگامی که از خدا چنین خواست: «بارالها! تو می‌دانی که پسندیده‌ترین عمل نزد من آنست که با ملتی بجنگم که پیامبرت صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده و از شهرش بیرون کردند. اگر باز هم قرار است با آنان بجنگیم، پس مرا زنده نگهدار و ...» چنانکه دعایش پذیرفته شد و زخمش بهبود یافت^۲ تا اینکه غزوهٔ بنی قریظه حکم قرار داد. او نیز بدون اینکه در راه خدا به ملامت ملامت کننده‌ای توجه بنماید، در مورد آنان، حکمیت نمود که این از ایمان عمیق وی سرچشمه می‌گرفت^۳.

- هنگامی که سعد برای تعیین سرنوشت بنی قریظه آورده شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به انصار فرمود: به‌سوی سردار خود برخیزید^۴. و بدین صورت از حماسه آفرینیها و شجاعت‌های سعد تقدیر به عمل آورد و او را سید نامید و دستور داد: به احترام او برخیزند^۵.

بعد از آنکه در مورد بنی قریظه حکم خدا به اجرا در آمد، سعد دست به دعا برداشت و گفت: بارالها! گویا جنگ ما با آنان (قریش) به پایان رسیده است، اگر این گونه است؛ پس همین زخم را باعث مرگم قرار ده^۶؛ چنانکه دعایش پذیرفته شد و

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۶۲.

۲- فقه السیرة، بوطی، ص ۲۲۸.

۳- تاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۱۷۰.

۴- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۶۳.

۵- صور و عبرمن الجهاد النبوی فی المدینه، ص ۲۶۵ از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از برخاستن

زخمش باز شد و خونریزی کرد و در همان شب، وفات یافت^۱. رحمت حق نثار سعد بن معاذ باد.

محتوای دعای سعد حامل این امر است که این بزرگ مرد تاریخ در زندگی دارای رسالت است و احساس وظیفه می‌نماید بنابراین، نه تنها خواهان شهادت است؛ بلکه دوست دارد تا آخرین لحظه زندگی خویش پیگیر جهاد و مبارزه باشد و خود را مسئول یاری رساندن به اسلام و دعوت اسلامی می‌داند^۲.

به همین خداوند تمامی سوگندهای وی را بر آورده می‌سازد. او هم در آسمان و هم در زمین از منزلت خاصی برخوردار است و خدا می‌خواست سرنوشت بنی قریظه را بدست سعد ﷺ بن معاذ رقم زند.

سعد ﷺ به زندگی دنیا چشم ندوخته بود و اگر او زنده است به خاطر جهاد و مبارزه و یاری پیامبر اکرم ﷺ زنده است و اینک که جهاد با دشمنان اصلی پیامبر اکرم ﷺ یعنی قریش و بنی قریظه پایان یافته است، علاقه‌ای به زنده ماندن و آرزویی بهتر از شهادت در راه خدا ندارد؛ چنانکه پس از متحقق شدن مهم‌ترین آرزوی سعد ﷺ که قتل یهود بنی قریظه بود، آخرین و محبوب‌ترین آرزوی ایشان که شهادت در راه خدا بود، با باز شدن زخمش، نیز تحقق پذیرفت^۳. بعد از شهادت، بستگانش او را به خانه‌اش منتقل کردند. پیامبر اکرم ﷺ و یارانش با عجله خود را به آنجا رسانیدند و آن حضرت ﷺ فرمود: شاید فرشتگان بر ما سبقت گیرند و او را مانند حنظله غسل بدهند.

پیامبر اکرم ﷺ وقتی به آنجا رسید، مردم را مشغول غسل دادن جنازه وی دید و مادرش نیز گریه می‌کرد و می‌گفت:

ویل ام‌سعداً سعداً حزامه وجداً

می‌کند و می‌گوید: تأسف مادر سعد ﷺ برای فرزندش این است که از جدیت و هوشیاری او محروم گردید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: نوحه خوانان دروغ می‌گویند به جز مادر سعد ﷺ.

۱- فقه السیره، بوطی، ص ۲۲۸.

۲- التریبۃ القیادیة، ج ۳، ص ۷۰.

۳- همان، ص ۷۴.

آن گاه جنازه او را در بقیع تشییع نمودند. اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ گفتند: ما جنازه‌ای سبک‌تر از جنازهٔ سعد ﷺ ندیده‌ایم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: فرشتگان خدا او را حمل می‌کنند.^۱

در سنن نسائی به نقل از ابن عمر ﷺ آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این بندهٔ صالح (سعد ﷺ) که عرش خدا به خاطر او بلرزه در آمد و دروازه‌های آسمان گشوده شدند و در جنازه‌اش هفتاد هزار فرشته که قبل از آن بر زمین نیامده‌اند، شرکت نمودند، در قبر فشار داده شد، سپس رها گردید.^۲

پیامبر اکرم ﷺ نیز در آخرین لحظاتی که سعد ﷺ جاننش را به جان آفرین تسلیم می‌نمود، بر بالین او حاضر شد و فرمود: خدا به تو بهترین سردار قومت پاداش نیکو بدهد. تو به آنچه وعده داده بودی عمل کردی، اکنون خدا نیز به آنچه وعده داده است، باید عمل نماید.^۳

پیامبر اکرم ﷺ همواره از سعد ﷺ به نیکی یاد می‌کرد و او را در حضور یارانش می‌ستود تا دیگران با جوانمردیهای سعد ﷺ آشنا شوند و او را الگوی خود قرار دهند؛^۴ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: عرش الهی با مرگ سعد ﷺ به لرزه در آمد.^۵

در روایتی، براء بن عازب ﷺ می‌گوید: به پیامبر اکرم ﷺ ردایی ابریشمین هدیه داده شد. صحابه ﷺ آن را با دست لمس می‌کردند و از لطافتش شگفت زده شدند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شما از لطافت این شگفت زده شده‌اید؟ شالهای بهشتی سعد ﷺ به مراتب از این، لطیف‌تر و نرم‌تر است.^۶

سعد ﷺ با این تمام اوصاف و محاسن و فداکاری در راه دین خدا، باز هم از فشار قبر در امان نماند؛ چنانکه هنگامی که جنازهٔ او را به قبرستان بردند، چهار نفر به نامهای: حارث بن اوس، اسید بن حضیر، ابونائله و سلمه بن سلامه ﷺ داخل قبر رفتند و پیامبر

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲- همان، ص ۲۹۵ - نسائی، ج ۴، ص ۱۰۰.

۳- همان، ص ۲۸۸.

۴- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۱۷۱.

۵- مسلم، فضائل الصحابة، ص ۱۹۱۵، شماره ۲۴۶۶.

۶- مسلم، فضائل الصحابة، ص ۱۹۱۶، شماره ۲۴۶۸.

اکرم ﷺ در کنار قبر ایستاده بود. بعد از اینکه جنازه را در قبر گذاشتند، چهره پیامبر اکرم ﷺ دگرگون شد، آن گاه سه بار تسبیح گفت و صحابه ﷺ نیز با ایشان تسبیح گفتند، به گونه‌ای که صدای آنان در بقیع پیچید. سپس سه بار تکبیر گفتند. و هنگامی که فلسفه این عمل از ایشان پرسیده شد، فرمود: قبر بر او فشار آورد و اگر کسی از فشار قبر نجات می‌یافت، سعد ﷺ باید نجات می‌یافت و افزود که بعداً خداوند آن فشار را از ایشان بر طرف ساخت.^۱

آری، سعد بن معاذ ﷺ سردار جوان و رشیدی بود که قومش را به اسلام فراخواند و آنان نیز اسلام را پذیرفتند.

و در سی و هفت سالگی جام شهادت را نوشید. او مردی بی‌نظیر و بی‌مانند بود؛ زیرا رشادتها و موضع‌گیری‌های بزرگ مردانه‌ای که او از خود نشان داد، معمولاً بعد از چهل سالگی بروز می‌نمایند، چنانکه قرآن نیز به این موضوع اشاره نموده و فرموده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ [الأحقاف: ۱۵].

پس بی‌جهت نیست که این سردار جوان این گونه مورد توجه خدا و پیامبرش ﷺ قرار گرفته است که عرش الهی با مرگش به تکان می‌آید.^۲

سعد ﷺ مردی بلند قامت سفید پوست، خوش چهره و دارای چشمان و محاسن زیبایی بود.^۳ رحمت خدا نثار سعد بن معاذ ﷺ باد.^۴

قتل حی بن اخطب و کعب بن اسد

۱- قتل حی بن اخطب

عبدالرزاق در مصنف خود با سند متصل از سعید بن مسیب برخی از جریان غزوه احزاب و بنی‌قریظه را ذکر نموده است که در بخشی از آن می‌گوید: بعد از اینکه خداوند، انسجام لشکر احزاب را متلاشی ساخت، حی بن اخطب نیز پا به فرار گذاشت تا اینکه به منطقه‌ای به نام «روحاء» رسید. در این منطقه به یاد عهد و پیمانش با

۱- التریبۃ القیادیة، ج ۴، ص ۷۷ به نقل از مسند امام احمد، ج ۶ ص ۱۴۱.

۲- القیادة الربانیة، ج ۴، ص ۷۸.

۳- سیر أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۹۰.

۴- مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۷۱، شماره ۹۷۳۷.

بنی قریظه افتاد و برگشت و به آنها پیوست و همراه با بنی قریظه در حالی که دستانش بسته بود، احضار گردید. حی به پیامبر اکرم ﷺ گفت: به خدا سوگند! من خودم را به خاطر دشمنی با شما سرزنش نمی‌کنم ولی می‌دانم کسی را که خدا وسایل خواری او را فراهم آورد. خوار می‌شود. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ دستور داد گردنش را بزنند.^۱ همچنین گفته‌اند که او قبل از اجرای حکم اعدام، رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! در تقدیر بنی اسرائیل، حوادث خونینی نوشته شده است و خواست خدا همین است و اشکالی ندارد. آن گاه به زمین نشست و گردنش زده شد.^۲

قتل حی بن أخطب، درس‌ها و فوائد

الف - توطئه نافر جام

حی بن أخطب کسی بود که قریش و سایر قبایل عربی و یهودی را برای جنگی تمام عیار با پیامبر اکرم ﷺ برانگیخت و یهودیان بنی قریظه را نیز به عهدشکنی با پیامبر اکرم ﷺ متقاعد ساخت، اما این توطئه‌ها و نقشه‌ها، برای او نتیجه‌ای معکوس در برداشت و با ذلت و خواری به مرگ او انجامید.

خداوند، ستمکاران را مهلت می‌دهد، اما از آنان غافل نیست بنابراین مؤاخذه آنان بسیار سخت و دردآور خواهد بود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَلِيمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲].

«عقاب پروردگار تو این چنین است. هرگاه که شهرها و آبادی‌هایی را مؤاخذه نماید که ستمکار باشند، به راستی عقاب خدا دردناک و سخت است.»

ب - جهالت و تعصب در مواقع سختی

خطا و باطل است، اما غرورش او را وادار ساخت که به گناه و باطل خود فخر نماید و خود را در معرض هلاک قرار دهد. و به قتلگاه بیاید تا او را به هلاکت برسانند و این امر نشأت گرفته از این موضوع بود که او تابع خواهشات نفسانی و امیال غریزی خویش بود نه تابع پروردگار. خداوند می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ

وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [الجنائیه: ۲۳].

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۷۱، شماره ۹۷۳۷.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۶۵.

«هیچ دیده‌ای کسی را که هوی و هوس خود را به خدایی خود گرفته است و با وجود آگاهی، خدا او را گمراه ساخته است و بر گوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است؟ پس چه کسی جز خدا می‌تواند او را راهنمایی کند؟ آیا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید».

ج - کسی را که خدا خوار کند، خوار می‌شود

خداوند، کسی را که خوار نماید، هیچ کس یافت نمی‌شود که او را یادی کند و عذاب خدا را از او بر طرف سازد؛ چنانکه خدای سبحان می‌فرماید:

﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۰].

«اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد و اگر خوارتان گردانید، کیست که پس از او شما را یاری دهد؟ و مومنان باید تنها بر خدا توکل کنند و بس».

سرچشمه اصلی عداوت و دشمنی حی با پیامبر اکرم ﷺ از کینه‌درونی او نشأت می‌گرفت بنابراین، حی در آخرین لحظات زندگی خود به صراحت گفت که خداوند هیچ گاه او را یاری نداده است؛ زیرا او تابع پروردگار خویش نبود؛ بلکه همواره از امیال و هوس‌های شیطانی تبعیت می‌نمود و به درگیری و مبارزه با مومنان برخاسته بود بنابراین، خداوند او را خوار و ذلیل گردانید و کسی را که خدا خوار و ذلیل بکند، هیچ قدرتی در زمین و آسمان پیدا نمی‌شود که از او دفاع نماید؛ چون فقط خواست و اراده خدا نافذ می‌شود نه خواست و اراده دیگران؛ چنانکه خداوند می‌فرماید^۱:

﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنعام: ۱۷].

«اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را بر طرف سازد و اگر خیری به تو برساند، هیچ کس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند؛ چرا که او بر هر چیزی توانا است».

۲- قتل کعب بن اسد قرظی

بعد از به هلاکت رساندن حی بن اخطب، سر کردهٔ بنی قریظه، کعب بن اسد، به قتلگاه آورده شد. و قبل از اینکه او را به هلاکت برسانند، سخنان زیر، میان او و پیامبر اکرم ﷺ رد و بدل گردید.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: تو کعب بن اسد هستی؟

گفت: بلی، ای ابوالقاسم!

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آیا سخنان ابن خراش را از یاد برده‌اید که مرا تأیید می‌کرده و شما را به پیروی از من دعوت می‌کرده است و گفته بود که اگر او را دیدید، سلام مرا به او برسانید؟

کعب گفت: سوگند به تورات که چنین است که او گفته بود و اگر طعنهٔ یهود نبود که می‌گویند: کعب از شمشیر ترسید، من به تو ایمان می‌آوردم، ولی این کار را نمی‌کنم و همچنان بر دین یهود می‌مانم.

آن گاه پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا گردنش را بزنند.^۱

سیره نویسان بر این عقیده‌اند که یهودیان بنی قریظه، دسته دسته به قتلگاه آورده می‌شدند. آنهایی که باقی می‌ماندند از سرکردهٔ خود، کعب بن اسد، می‌پرسیدند چه برخوردی با ما خواهند کرد؟ کعب در پاسخ گفت: هیچ گاه شما از عقل و خرد خود استفاده نکردید، مگر نمی‌بینید که همچنان شما را به بیرون می‌طلبند و کسانی که بیرون می‌روند، بر نمی‌گردند؟ به خدا سوگند! شما را خواهند کشت.^۲

کعب با وجود این که به حقانیت دین اسلام پی برده بود، اما به خاطر ترس از طعنهٔ یهودیان اسلام را نپذیرفت بنابراین، از این موضوع می‌توان به میزان تعصب وی نسبت به دین باطلش (یهودیت) و به جهالت و حماقت او پی برد و آخر الامر اینکه کعب به خاطر ریا و حب تعریف و تمجید، کفر را بر ایمان، مرگ را بر زندگی و آتش دوزخ را بر بهشت ترجیح داد.^۳

۱- الیهود فی السنة المطهرة، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲- همان

۳- الصراع مع الیهود، ج ۲، ص ۱۱۵.

شفاعت ثابت بن قیس رضی الله عنه درباره زبیر بن باطا و خواهرش، سلمی بنت قیس درباره رفاعه ابن سموال

۱- شفاعت ثابت بن قیس در حق زبیر بن باطا

ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: زبیر بن باطای یهودی در جنگ بعثت با من همکاری داشته است، می‌خواهم احسان او را جبران نمایم، بنابراین، او را به من ببخشید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: او را به تو ببخشیدم.

ثابت رضی الله عنه می‌گوید: من نزد زبیر رفتم و گفتم: ای ابا عبدالرحمن! مرا می‌شناسی؟ گفت: مگر مرد، برادرش را فراموش می‌کند؟ گفتم: می‌خواهم به خاطر کمکی که در جنگ بعثت به من نمودی، احسان تو را جبران کنم. گفت: پس این کار را بکن؛ زیرا انسان بزرگوار، احسان را جبران می‌نماید. گفتم: پیامبر اکرم ﷺ تو را به من بخشیده است. آن گاه ثابت رضی الله عنه او را از اسارت آزاد کرد.

زبیر گفت: شما زن و بچه‌هایم را اسیر کرده‌اید و کسی نیست که از من نگهداری کند، همچنین باغ مرا تصرف نموده‌اید، ثابت رضی الله عنه نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و زن و بچه‌های زبیر را آزاد نمود و نزد او آورد و گفت: اکنون مسلمان شو تا سالم بمانی. زبیر گفت: با دیگر بستگان من چه کار کردید؟^۱ ثابت رضی الله عنه گفت: آنها کشته شدند و شاید خداوند تو را به خاطر کار خیری باقی گذاشته است. زبیر گفت: ای ثابت رضی الله عنه تو را به خدا و به خاطر همان کمکی که در جنگ بعثت، به تو کردم، مرا به آنها ملحق سازید؛ زیرا زنده ماندن بعد از آنان لطفی ندارد. ثابت رضی الله عنه می‌گوید: نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم و جریان را گفتم. پیامبر اکرم ﷺ دستور قتل او را صادر نمود.^۲

۲- شفاعت سلمی بنت قیس درباره رفاعه سموال

ام‌منذر، سلمی خواهر سلیط بن قیس و خاله پیامبر اکرم ﷺ بود. ایشان از جمله کسانی هستند که رو به هر دو قبله نماز خوانده‌اند.

فردی از یهودیان بنی قریظه به نام رفاعه بن سموال قرظی به او پناهنده شد. سلمی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، رفاعه را به من

۱- اليهودی فی السنة المطهرة ج ۱، ص ۳۷۲.

۲- همان، ص ۳۷۳.

ببخش. او می‌گوید: از این پس نماز می‌خوانم و گوشت شتر می‌خورم. پیامبر اکرم ﷺ پناهندگی او را پذیرفت و رفاعه را آزاد نمود.^۱

این جریان بیانگر این مطلب است که زن در اسلام از جایگاهی مهم برخوردار است و اسلام به رأی و دیدگاه او احترام قائل است و پناه دادن وی معتبر است؛ پس زن در دین اسلام دارای ارزش است و با او در کارهای خیر همکاری می‌شود.^۲

فرهنگ اختلاف

صحابه رضی الله عنهم در مورد سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «نماز عصر را قبل از رسیدن به محلهٔ بنی قریظه نخوانید»^۳. دچار اختلاف شدند. بعضی از این سخن، چنین فهمیدند که هدف آن حضرت رضی الله عنه شتاب و عجله برای رسیدن به مقصد قتل از غروب آفتاب است. از این رو، این دسته نماز عصر را در مسیر راه و در وقتش خواندند. و گروهی از آنان به خاطر رعایت ظاهر حدیث، از خواندن نماز، قبل از رسیدن به بنی قریظه خودداری نمودند. وقتی پیامبر اکرم ﷺ از ماجرا مطلع گردید، هیچ کدام از آنها را سرزنش ننمود. این عملکرد پیامبر اکرم ﷺ دلالت بر اصلی از اصول شریعت بزرگ دارد و آن عبارت است از: جواز اختلاف در برداشت و مسائل فرعی و معذور و مأجور دانستن هر کدام از دو طرف متخاصم؛ همان طور که این قضیه بیانگر مشروعیت اجتهاد در استنباط احکام شرعی نیز می‌باشد؛ پس اختلاف در مسائل فرعی، امری است که از آن راه گریزی وجود ندارد.^۴ (البته این بدان معنی نیست که به اختلاف راضی باشیم و مسائل را در میزان کتاب خدا و سنت پیامبر رضی الله عنه بررسی و موازنه ننمائیم)^۵.

خلاصه اینکه بعضی از صحابه رضی الله عنهم نهی پیامبر اکرم ﷺ را حمل بر حقیقت نمودند و به فوت شدن نماز عصر توجهی نکردند و این نهی خاص را بر نهی عام ممنوعیت تأخیر نماز مقدم شمردند.^۶

۱- همان.

۲- الصراع مع الیهود، ج ۲، ص ۱۱۶.

۳- البخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۶۰، شماره ۴۱۱۹.

۴- فقه السیره، بوطی، ص ۲۲۶.

۵- مترجم.

۶- المستفاد من قصص القرآن ج ۲، ص ۲۸۶.

حافظ ابن حجر بعد از بیان این فرموده پیامبر اکرم ﷺ که می‌فرماید: «هرگاه مجتهدی اجتهاد نمود و اجتهادش درست بود، برای او دو اجر در نظر گرفته می‌شود و اگر اجتهاد او خطا بود برای او یک اجر در نظر گرفته می‌شود» می‌نویسد:

دلایل رأی هر مجتهد مطلقاً صواب است؛ چرا که فقط در اینجا سرزنش ننمودن کسی که در مسئله‌ای تلاش خود را نموده و اجتهادی کرده است، ذکر شده است و از آن چنین استدلال می‌شود که چنین فردی گنهکار شمرده نمی‌شود؛ زیرا خلاصه این ماجرا از این قرار بود که برخی از صحابه رضی الله عنهم نص شرعی را حمل بر حقیقت کردند و به فوت شدن نماز توجه ننمودند، اما گروهی از آنان نهی منصوص را حمل بر غیر حقیقت نمودند و گمان کردند که کنایه از شتاب کردن برای رسیدن به بنی قریظه است. بنابراین، جمهور امت از این حدیث استدلال به مجتهد کرده‌اند؛ چرا که پیامبر اکرم ﷺ هیچ یک از این دو گروه را سرزنش ننمود و اگر مرتکب گناهی می‌گردیدند، پیامبر اکرم ﷺ آنان را از این گناه باز می‌داشت.^۱

تقسیم غنایم و مسلمان شدن ریحانه بنت عمرو

۱- یاران پیامبر اکرم ﷺ به جمع‌آوری اموال به دست آمده از بنی قریظه پرداختند این اموال عبارت بود از: حدود هزار و پانصد شمشیر، دو هزار نیزه، سیصد زره، هزار و پانصد کمان و تعداد زیادی گوسفند و شتر و اسباب خانه و ظروف بی‌شماری. اموال منقوله مانند: سلاح و وسایل و غیره در میان مجاهدان تقسیم گردید. یک پنجم غنایم حق خدا و رسولش ﷺ بود و بقیه در میان آنان بدین صورت توزیع شد که به اسب سوار سه سهم و به بقیه یک سهم داده شد. مقدار زیادی شراب نیز از بنی قریظه بدست آمد که مسلمانان آنها را بیرون ریختند و کسی از آنها استفاده ننمود و سهم کسانی که در این غزوه شهید شده بودند به وارثان آنها تعلق گرفت و برخی از زنانی که در غزوه به نوعی شرکت داشتند همانند حقیه ام‌عمار، ام‌سلیط، ام‌علاء سیمرا و ... نیز، به گونه‌ای از غنایم برخوردار گردیدند.^۲

زمین‌های به جا مانده از بنی قریظه فقط به مهاجران اختصاص داده شد که زمین‌های انصار را که تا کنون در دست آنها بوده است و از محصولات آن استفاده

می نمودند، به صاحبشان برگردانند.^۱

خداوند در این مورد می فرماید:

﴿وَأَوْزَتْكُمْ أَرْضَهُمْ وَوَدَيْرَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَّوْهُا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرًا ﴿٢٧﴾ [الأحزاب: ۲۷].

«و زمین‌ها و دیار و اموال آنها را به شما داد و زمین را که هنوز پا در آن نگذاشته‌اید و خدا بر هر چیزی قادر است.»

استاد دروزه در مورد ﴿أَرْضًا لَّمْ تَطَّوْهُا﴾ می گوید: مفسران گفته‌اند: این آیه به فتح خیبر مژده می‌داد و مسلمانان را به زمین‌های دیگری که در تصرف آنان خواهد آمد، نوید می‌داد اما معنای اصلی آیه این است که مراد، آن بخش از زمین‌های بنی قریظه است که مقداری از خانه‌های آنان فاصله داشت و مسلمانان تا آنجا نرسیدند و بدون جنگ و محاصره، آنها را بدست آوردند.^۲

همچنین پیامبر اکرم ﷺ برخی از زنان و کودکان یهودیان را که جزو خمس متعلق به ایشان بودند، به سعد بن عباده رضی الله عنه دادند تا آنها را به شام ببرد و بفروشد و با پول بدست آمده از قیمت آنان، سلاح و شمشیر بخرد تا در جنگ علیه دشمنانشان از آنها استفاده نمایند؛ همچنین سعد بن زید را با تعدادی اسیر به نجد فرستاد تا با فروختن آنها، اسلحه فراهم کند.^۳

مسلمان شدن ریحانه.

ریحانه دختر عمرو بن خنافه یکی از زنانی بود که در غزوه بنی قریظه به اسارت در آمد. پیامبر اکرم ﷺ خواست بعد از اینکه او مسلمان شود با ایشان ازدواج نماید، اما در ابتدا ریحانه متردد شد و مدتی بر دین خود ماند تا اینکه خداوند شرایط را مهیا نمود و مسلمان گردید. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ او را به خانهٔ ام‌منذر فرستاد تا ایام قاعدگی خود را در آنجا سپری نماید. بعد از اتمام این مدت، پیامبر اکرم ﷺ نزد او رفت و گفت: اگر دوست داری تو را آزاد می‌کنم و با تو ازدواج می‌نمایم یا اینکه باید همچنان به عنوان کنیز نزد من باقی بمانی. ریحانه اظهار داشت که دوست دارد به عنوان کنیز تحت

۱- الصراع اليهود، ج ۲، ص ۹۸.

۲- سيرة الرسول، عزه دروزه ج ۲، ص ۲۰۲.

۳- الصراع مع اليهود، ج ۲، ص ۹۸.

سرپرستی پیامبر اکرم ﷺ بماند^۱.

تبلیغات اسلامی در غزوهٔ احزاب

هر یک از شاعران صحابه رضی الله عنهم به نوبهٔ خود، سرودهای جهادی زیبایی سرودند که در این اشعار موقف مسلمانان را در غزوه، بیان نمودند. که به اختصار آن را ذکر می‌نماییم.

از جمله کعب بن مالک رضی الله عنه چنین سرود:

وسائله تسائل ما لقینا ولو شهدت رأتنا صابرين
وكان لنا النبی وزیر صدق به نعلو البریه اجمعینا
نقاتل معشراً ظلموا وعقوا وکانوا بالعداوه مرصدینا
اگر سؤال کننده‌ای به آنچه ما با آن روبرو شدیم، دچار می‌گردید، ما را جزو
صبرکنندگان می‌یافت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرپرست راستین ما بود و به وسیلهٔ او ما بر همه مردم دنیا برتری داریم.

ما با جماعتی می‌جنگیم که ستم و نا فرمانی کرده‌اند و با دشمنان در کمین ما بوده‌اند.

و در یکی از اشعارش چنین گفت:

جاءت سخینه کی تغالب رهبا فلیغلبن مغالب الغلاب
«گروه ضعیفی بر پروردگار خود را داشت. پیروز شود کسی که می‌خواهد خدا را شکست دهد».

ابن هشام می‌گوید: از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کعب بن مالک رضی الله عنه بعد از سرودن مصراع آخر فرمود: ای کعب! خدا از تو به خاطر این سخنت تشکر نمود^۲.

۱- همان، ص ۹۹.

۲- السیره النبویه، ابن هشام ج ۳، ص ۲۸۶.

بخش دوازدهم:
رویدادهای مهم در فاصله غزوه
احزاب و حدیبیه

فصل اول

ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب دختر جحش رضی الله عنها

با استمرار اعزام دسته‌های جنگی و تثبیت حکومت و گسترش سیطره آن در شبه جزیره عربستان، حرکت ساختار تشریحی و اجتماعی امت اسلامی در حال تکامل بود؛ چنانکه نظام فرزند خواندگی از هم پاشیده شد؛ حجاب اسلامی فرض گردید، و وجوب التزام به پیروی خدا و پیامبرش ﷺ همواره تأکید می‌شد و با عرفهای مخالف شریعت الهی، مبارزه می‌گردید. از جمله در ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب دختر جحش در سه‌ها، عبرتها و حکمت‌های فراوانی وجود دارد که داستان ازدواج ایشان از این قرار است:

نام و نسب زینب دختر جحش رضی الله عنها

او زینب دختر جحش، خواهر عبدالله بن جحش است.

مادرش، امیمه بن عبدالمطلب، عمه؛ پیامبر اکرم ﷺ و خواهر حمزه رضی الله عنه بود.^۱ می‌گویند: نام زینب بره بوده است و پیامبر اکرم ﷺ نام زینب را برای او انتخاب نمود.^۲ زینب از اولین زنان مهاجر و انسانی پرهیزگار، روزه‌دار، شب زنده‌دار و بسیار اهل صدقه و بخشش بود؛ چنانکه عایشه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از همسرانم او که دستش درازتر است قبل از همه به من خواهد پیوست (می‌میرد). همسران پیامبر اکرم ﷺ دست‌های یکدیگر را مقایسه می‌کردند تا ببینند دست کدام یک از آنها درازتر است. آن گاه متوجه شدیم که دست زینب به خاطر بذل و بخششی که داشت از همه درازتر بود.^۳

۱- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۷۲.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۸۴۹.

۳- صحیح مسلم باب فضائل الصحابة، ج ۴، ص ۱۹۰۷، شماره ۲۴۵۲.

عایشه صدیقه زینب را می‌ستود و می‌گفت: هیچ زنی را با ایمان‌تر از زینب ندیدم و یا اینکه در تقوا، صداقت، صله رحم و صدقه دادن بر او پیشی بگیرد.^۱

ازدواج زینب رضی الله عنها با زید بن حارثه رضی الله عنه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن بود تا معیارهای پوشالی و موروثی را از بین ببرد و نظام طبقاتی جاهلی را از هم بپاشد تا مردم در اسلام همچون دندان‌های شانه، مساوی بوده و معیار برتری فقط تقوا باشد.

بردگان آزاد شده در جامعه جاهلی، جزو انسان‌های طبقه پائین محسوب می‌گردیدند. زید رضی الله عنه پسر خوانده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جزو همین طبقه بود. بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواست، دختر عمه خود را که از طبقه شریف جامعه محسوب می‌شد، به عقد زید رضی الله عنه در بیاورد و عملاً امتیازات طبقاتی را نابود سازد بنابراین، این کار را از خانواده خود آغاز نمود؛ چرا که این گونه مسائل در جامعه جاهلی بقدری عمیق و ریشه دوانده که کسی غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا در به پایان بخشیدن به آن نبود.

و شاید یکی از فلسفه‌های این ازدواج، زمینه‌سازی برای تشریح این قانون بود که نمی‌توان نقش این ازدواج را در حفظ توازن جامعه کمتر از نقش و اهمیت وضع تشریح این قانون دانست.^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصاً نزد زینب بنت جحش رفت و با او در مورد ازدواج با زید رضی الله عنه سخن گفت. زینب گفت: من حاضر به ازدواج با او نیستم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، شما با او ازدواج کنید. زینب گفت: در این مورد فکر خواهم کرد. آنگاه آیه‌ای نازل گردید که:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«هیچ مرد و یا زن مومنی در کاری که خدا و رسولش داوری کرده باشند، اختیاری از خود ندارند».

زینب گفت: ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تو دوست داری، او همسر من باشد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بلی. زینب گفت: پس من نمی‌خواهم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نافرمانی کنم بنابراین،

۱- همان، ص ۱۸۹۲، شماره ۲۴۴۲.

۲- قضایا نساء النبی والمومنات، حفصه بنت عثمان الخلیفی، ص ۲۰۵.

او را به عنوان همسر خود می‌پذیرم^۱.

بدین صورت زید ﷺ که از او به عنوان زید ﷺ فرزند محمد ﷺ یاد می‌شد با زینب ازدواج نمود و به همسرش ده دینار و شصت درهم و چادری و ملحفه و زرهی و مقداری گندم و خرما به عنوان مهریه داد^۲.

طلاق زینب رضی الله عنها

به اقتضای حکمت الهی، زید ﷺ و زینب در زندگی مشترک خود به تفاهم نرسیدند و بعد از گذشت مدتی، زید ﷺ تصمیم به طلاق زینب گرفت. زید ﷺ در این مورد با پیامبر اکرم ﷺ گفتگو نمود. آن حضرت ﷺ به او اجازه طلاق نداد بلکه ایشان را به مدارا و ادامه زندگی مسالمت‌آمیز تشویق می‌نمود. تا اینکه خداوند به زید ﷺ اجازه طلاق داد. آن گاه او بعد از یک سال زندگی مشترک، زینب را طلاق داد^۳.

بنابراین، زید ﷺ بعد از یک سال از زندگی مشترک خود با زینب وقتی متوجه این قضیه شد که همسرش علاقه‌ای به ادامه زندگی با او ندارد، او نیز که انسانی بزرگواری بود و نمی‌خواست خواسته‌های دیگران را قربانی امیال خود بگرداند، از ادامه زندگی با زینب خسته شد و اراده نمود تا او را طلاق دهد. برای این منظور به پیامبر اکرم ﷺ مراجعه می‌نمود، اما ایشان می‌فرمود: «همسرت را نگهدار و از خدا بترس»^۴.

ابن کثیر می‌گوید: در این مورد، ابن ابی حاتم و ابن جریر روایاتی را از برخی از بزرگان سلف نقل نموده‌اند که چون به صحت نرسیده‌اند، از ذکر آنها خوداری می‌کنیم^۵.

فلسفه ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب دختر جحش

پسر خواندگی از جمله مسائلی بود که در میان اعراب به قدری ریشه دوانیده بود که از بین بردن آن پیامدهای ناگواری را در بر داشت.

۱- جامع البیان طبری، ج ۲۲، ص ۱۱.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۹.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۱.

۴- قضایا نساء النبی والمومنات، ص ۲۰۹.

۵- تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۹۱.

این مسئله هم در مکه و هم در مدینه رواج داشت و مردم پسر خوانده را فرزند حقیقی خود به شمار می‌آوردند. بنابراین، خداوند می‌خواست این مسأله برای مردم واضح گردد که این‌ها فرزندان حقیقی آنها نیستند و این فقط یک ادعا است و واقعیت ندارد؛ چنانکه خداوند فرمود:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جُوفِهِ ۖ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ أَلْيَٰى تَظْهَرُونَ مِنهِنَّ أُمَّهَاتِكُمْ ۖ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ ۖ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٤﴾﴾ [الأحزاب: ۴].

«خداوند دو دل را در دورن کسی قرار نداده است و هرگز همسرانتان را با اظهار «ظهار» مادران شما نمی‌سازد و فرزند خواندگانتان را فرزندان حقیقی شما نمی‌نماید این سختی است که شما به زبان می‌گویید. خداوند حق می‌گوید و به راه راست راهنمایی می‌کند».

سپس خداوند خاطر نشان ساخت که عدل و انصاف و نیکوکاری حکم می‌کند که این نوع فرزندان را به پدران حقیقی آنان نسبت دهید:

﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ۖ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا ءَابَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ ۚ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ ۚ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ۖ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٥﴾﴾ [الأحزاب: ۵].

«آنها را به نام پدرهایشان بخوانید که این کار نزد خدا منصفانه‌تر است. اگر پدرانشان را نشناختید، پس برادران دینی و یاران شما هستند و اگر در این مورد دچار اشتباه شدید، گناهی بر شما نیست ولی آنچه را که دلتان می‌خواهد (گناه است) به هر حال خدا آمرزنده و مهربان بوده و هست».

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «تا قبل از نزول این آیه ما زید بن حارثه رضی الله عنه را به عنوان زید بن محمد رضی الله عنه صدا می‌کردیم تا اینکه قرآن ما را از این کار نهی کرد»^۱. علاوه بر آن قرآن فرمود: اگر شما اسم پدران واقعی آنان را نمی‌دانید، پس این‌ها برادران دینی و زیردستان شما هستند و آنها را با این عناوین بخوانید. بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زید رضی الله عنه می‌گفت: «تو برادر و غلام آزاد شده‌ای ما هستی»^۱

یعنی تنها مومنان با یکدیگر برادرند؛ چنانکه خداوند می فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱
[الحجرات: ۱۰].

«فقط مومنان برادران همدیگرند؛ پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

نصوص دیگری نیز نازل گردید که پسر خواندگان را از انتساب خود به غیر پدران حقیقی خود منع می کرد و آن را حرام اعلام می نمود^۲؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: نفرین خدا و فرشتگان و مردم بر کسی که خود را به سوی فردی غیر از پدر واقعی خود منتسب بکند. و افزود که از چنین انسانی هیچ نوع عبادتی پذیرفته نمی شود^۳. بنابراین، شریعت اسلام برای اثبات نسبت فرزندان، هم خوابی با زنی که در عقد انسان و یا کنیز او می باشد، شرط قرار داده است و روابط جنسی زمان جاهلیت را مردود شمرده و فرموده است: فرزند متعلق به کسی است که بر فراش او متولد می شود و پاداش زناکار، سنگسار است^۴؛ یعنی، عقد صحیح باعث ایجاد نسب می شود نه زنا و اگر طریق زنا فرزندی متولد شود، زناکار می بایست، سنگسار گردد^۵.

مسئله پسر خواندگی در میان اعراب، مسئله‌ای دیرینه بود که پیامبر اکرم ﷺ به وسیله ازدواج با مطلقه زید رضی الله عنه یعنی زینب، عملاً آن را نابود کرد^۶. بنابراین، فلسفه ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب رضی الله عنها خیلی آشکار و شفاف است چنانکه قرآن می فرماید:

﴿لَئِنْ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي زَوْجِ أَدْعِيَابِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطْرًا﴾
[الأحزاب: ۳۷].

«تا برای مؤمنان در ازدواج با همسران فرزندان خود مشکلی نباشد بعد از اینکه آنها با آنان نیاز خود را به پایان بردند (و طلاقشان دادند) فرمان خدا باید انجام شود».

۱- بخاری باب الصلح، ج ۲، ص ۲۶۷ شماره ۲۶۹۹.

۲- قضایا نساء النبی والمومنات، ص ۱۸۹.

۳- بخاری باب فضائل المدینه، ج ۲، ص ۴۱۱، شماره ۳۱۷۲.

۴- بخاری باب الحدود ج ۴، ص ۲۵۴، شماره ۶۸۱۸.

۵- علاقة الاباء بالابناء فی الشریعة الاسلامیة، معاد الصانع، ص ۵۲-۵۳.

۶- معین السیره، ص ۳۱۱.

اما شایعه کفار و منافقان و پیروان آنها مبنی بر اینکه پیامبر اکرم ﷺ به زینب علاقمند شده بود و هنگامی که زید ﷺ متوجه این موضوع گردید او را طلاق داد، روایتهای دروغینی است که نسبت آنها به پیامبر اکرم ﷺ نوعی تعرض به ساحت مقدس نبوت است؛ چنانکه امام ابن العربی، به این نوع روایات جواب داده و گفته است: اینکه می‌گویند: آن حضرت ﷺ با دیدن زینب او را پسندید ... سخنی مردود است؛ زیرا زینب همیشه در کنار پیامبر اکرم ﷺ بود و چون فرضیه حجاب نازل نشده بود، آن حضرت ﷺ همواره او را می‌دید؛ پس چگونه ممکن است زنی که از نزدیکان ایشان است و همیشه در کنار هم زندگی می‌کنند، یکباره و آن هم بعد از ازدواج، قلب پیامبر اکرم ﷺ را تسخیر نماید؟ علاوه بر آن قلب پاک آن حضرت از این گونه آایشهای فاسد خیلی بدور بود. بنابراین، امکان چنین امری چگونه ممکن است در حالیکه خداوند به ایشان چنین دستور داده بود:

﴿لَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ﴾ [الحجر: ۸۸].

«و چشمانت را به آنچه از زینت‌های دنیا به برخی از آنان داده‌ایم، مدوز.»

زنان، برترین زینت زندگی دنیا هستند که نباید چشم به آنها دوخت. بنابراین چنین امری برای پیامبر اکرم ﷺ حتی در مورد زنان مطلقه بعید است؛ پس چگونه ممکن است به زنی که شوهر دارد، با چنین دیدی نگاه کند؟

و هدف از ﴿تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾ آن طور که برخی پنداشته‌اند، محبت نسبت به زینب نیست و اگر چنین چیزی می‌بود، خدا آن را آشکار می‌کرد؛ بلکه هدف آیه، همان امر ازدواج با زینب است که پیامبر اکرم ﷺ برای از بین بردن رسم پسر خواندگی به این امر اقدام نمود^۱.

ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب

بعد از اینکه زید ﷺ، زینب را طلاق داد و عده او تمام گردید، پیامبر اکرم ﷺ به زید ﷺ گفت: ﷺ نزد زینب برو و از او برای من خواستگاری کن. زید ﷺ می‌گوید: من نزد زینب رفتم و او را انسانی بزرگ پنداشتم و گفتم: مژدهات باد، زینب! پیامبر اکرم ﷺ از

تو خواستگاری نموده است. زینب گفت: من تا از پروردگارم استخاره نکنم، این کار را نخواهم کرد. پس برخاست و به نماز ایستاد. طولی نکشید که آیات قرآن نازل شد و پیامبر اکرم ﷺ به ازدواج با زینب مأموریت یافت. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ به خانه زینب آمد^۱. و به او چهارصد درهم مهریه داد و با او ازدواج نمود. و این ازدواج طبق روایات مشهور، در سال پنجم هـ اتفاق افتاد، اما بیهقی می‌گوید: این ازدواج بعد از غزوه بنی قریظه به وقوع پیوست^۲.

پیامبر اکرم ﷺ در ولیمه این ازدواج، گوسفندی ذبح کرد و یارانش را برای صرف غذا دعوت نمود^۳.

بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ به دستور پروردگارش، با زینب دختر جحش ازدواج نمود. که این ازدواج در برگیرنده درسها و فوائد زیادی بود. از جمله این که عبارتند از:

۱- کسی که زینب برای پیامبر اکرم ﷺ خواستگاری نمود، همسر سابقشان، زید ﷺ بود. ابن حجر می‌گوید: این شفاف‌ترین نکته‌ای بود که در این جریان اتفاق افتاد. زیرا همسر سابقش شخصاً از او برای پیامبر اکرم ﷺ خواستگاری نمود. تا کسی گمان نبرد که وی بدون اینکه راضی باشد، مجبور به طلاق شده است و از طرفی برای پیامبر اکرم ﷺ نیز بی‌رغبتی زید ﷺ نسبت به همسر سابقش بیش از پیش آشکار می‌گردید^۴.

همچنین فلسفه دیگر این قضیه در این نماد پیدا می‌کند که نباید نفرت و عداوت و طلاق زوجین مانع از خیرخواهی نسبت به یکدیگر باشد؛ بلکه باید اخوت ایمانی همچنان حفظ گردد؛ چنانکه زید ﷺ بعد از جدایی و طلاقی که خود زینب باعث آن شده بود، نزد او رفت و او را برای پیامبر اکرم ﷺ خواستگاری نمود و گفت: زینب! مژده‌ات باد.

۲- آیاتی که در این مورد نازل گردید، پیامبر اکرم ﷺ را به این دلیل که زید ﷺ را به ادامه زندگی با زینب توصیه و تأکید می‌نمود، سرزنش کرد؛ زیرا ایشان از طریق

۱- مسلم باب النکاح، ج ۲، ص ۱۰۴۸ شماره ۱۴۲۸.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۱۴۷.

۳- فتح الباری ابن حجر ج ۸، ص ۵۲۴.

وحی الهی اطلاع یافته بود که زید رضی الله عنه زینب را طلاق خواهد داد و ایشان با زینب ازدواج خواهند کرد. اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ترس سخن مردم که خواهند گفت: محمد صلی الله علیه و آله با مطلقه پسر خود ازدواج کرده است، از ابراز این مسئله خودداری نمود و زید رضی الله عنه را به ادامه زندگی و تفاهم با همسرش توصیه می نمود. انس بن مالک رضی الله عنه و همچنین عایشه رضی الله عنها می گویند: اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می توانست بخشی از قرآن را کتمان نماید، این آیه را کتمان می نمود که می فرماید:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَخُفِيَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب: ۳۷].^۱

«یادآور شو زمانی را که به کسی که خداوند بدو نعمت داده بود و تو نیز بدو لطف کرده بودی، می گفستی: همسرت را نگاهدار و از خدا بترس تو چیزی را در دل پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می سازد و از مردم می ترسیدی؛ در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.»

شیخ عبدالرحمن سعدی در تفسیر این آیه: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾ می گوید: یعنی کسی که خدا، نعمت اسلام را به او ارزانی داشته است و تو نیز با آزاد کردن و تعلیم و تربیت، بر او انعام کرده ای، هنگامی که نزد تو آمد و در مورد طلاق همسرش با تو مشورت نمود و تو در حالی که خیرخواه و دلسوز او بودی، با اینکه دوست داشتی با زینب رضی الله عنها ازدواج نمایی، اما زید رضی الله عنه را بر خود ترجیح دادی، و به تفاهم و ادامه زندگی و رعایت تقوا در مورد همسرش توصیه نمودی.^۲

سید قطب می گوید: آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آشکار نکرده بود، در حالی که می دانست خدا آن را آشکار می کند، آگاهی او به ازدواج با زینب بود. و این مسئله، امری صریح و تبعیدی نبود و گر نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیان آن اندکی درنگ نمی نمود. بلکه قضیه ای بود که خداوند از وقوع آن در آینده نزدیک به ایشان خبر داده بود. بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لزومی نمی دید که قبل از فرا رسیدن وقت موعود، مردم را مطلع سازد. تا اینکه خداوند، زمینه آن را با طلاق دادن زید رضی الله عنه فراهم کرد و تا آن لحظه نه او چیزی

۱- بخاری باب التوحید ج ۴، ص ۳۸۸ شماره ۷۴۲۰ - مسلم کتاب الایمان، ج ۱، ص ۱۶۰، شماره ۱۷۷.

۲- تفسیر السعدی، ج ۳، ص ۱۵۴.

می دانست و نه زینب که در آینده چه چیزی اتفاق خواهد افتاد. زیرا عرف حاکم بر جامعه، زینب را مطلقاً پسر محمد ﷺ به شمار می آورد^۱.

۳- آیه ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا﴾ این آیه بیانگر شأن و منزلت والای زید ﷺ است؛ زیرا او تنها صحابه‌ای می‌باشد که نام او در کلام خدا ذکر گردیده است.

سهیل ﷺ می‌گوید: تا قبل از نزول این آیه، زید را زید بن محمد صدا می‌کردند، اما بعد از نزول این آیه:

﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۵].

«آنها را به نام پدرانشان صدا کنید».

زید ﷺ گفت: من زید بن حارثه هستم و بر خود حرام کرد که به نام زید بن محمد صدا کرده شود.

بعد از اینکه چنین افتخار بزرگی از او سلب گردید و روحیه‌اش تضعیف شد، خداوند، نصیب او کرد افتخاری که هیچ یک از یاران پیامبر اکرم ﷺ مشمول این افتخار نگردیدند و آن اینکه خداوند نام او در قرآن ذکر نمود. و نام او تا قیامت در کلام خدا تلاوت خواهد شد. بدین صورت خداوند، در صدد دلجویی از زید ﷺ برآمد و در مقابل افتخار انتساب به محمد ﷺ او را از افتخار دیگری بهره‌مند ساخت.

پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که به ابی بن کعب ﷺ فرمود: خدا به من دستور داده است تا فلان سوره را بر تو بخوانم»، اشک شادی ریخت و گفت: آیا خدا نام مرا ذکر کرده است؟ پس چه احساسی خواهد داشت کسی که نام او در آیات قرآنی برای همیشه در دنیا توسط مؤمنان و در بهشت توسط بهشتیان تلاوت می‌شود؟ و خداوند نیز نام او را همیشه ذکر می‌نماید؛ زیرا قرآن، کلام ازلی خدا است که تا ابد باقی خواهد ماند.

بنابراین، نام زید ﷺ در صحیفه‌های مکرم وجود دارد و توسط فرشتگان مقرب تلاوت می‌گردد و این ویژگی بعد از ذکر نام‌های برخی از انبیاء، مخصوص زید ﷺ است.^۲

۱- فی ضلال القرآن، ج ۵، ص ۲۸۶۹.

۲- تفسیر القرطبی، ج ۱۴، ص ۱۹۴.

۴- ازدواج با زینب به دستور خدا بود و خداوند او را به عقد پیامبر اکرم ﷺ در آورد؛ چنانکه این مطلب در کلام خدا تصریح شده است آنجا که می‌فرماید:

﴿زَوَّجْنَاكَهَا﴾ «ما او را به عقد تو در آوردیم ...» و این، امر برای زینب شرافت و افتخاری عظیم محسوب می‌گردید که همواره به آن افتخار می‌کرد و حقاً که شایسته این افتخار بود. چنانکه انس رضی الله عنه می‌گوید: زینب بر سایر همسران پیامبر اکرم ﷺ فخر می‌کرد و می‌گفت: شما را خانواده‌هایتان به عقد پیامبر اکرم ﷺ در آورده‌اند ولی مرا خدا از فراز هفت آسمان به عقد او در آورده است.^۱ و در روایت دیگری آمده است که زینب علاوه بر افتخار بر سایر زنان پیامبر اکرم ﷺ می‌گفت: «خداوند نکاح من را در آسمان بسته است»^۲.

و شاید این افتخار بزرگ به خاطر آن نصیب زینب گردید که بدون هیچ علاقه‌ای و فقط به خاطر اطاعت از دستور پیامبر اکرم ﷺ با زید رضی الله عنه ازدواج نمود.^۳

۵- در ولیمه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ در ازدواج با زینب تدارک دید و صحابه رضی الله عنهم را برای صرف غذا دعوت نمود، معجزه‌ای دیگر که عبارت بود از ازدیاد خوراک، آشکار گردید. همچنین در اثنای همین ولیمه، آیه حجاب نازل شد و آداب ضیافت بیان گردید.

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه ازدواج نمود، به خانه‌اش رفت. مادرم، ام‌سلیم، غذایی آمیخته از خرما، روغن و کشک تهیه کرد و در ظرفی گذاشت و به من داد و گفت: این‌ها را نزد پیامبر اکرم ﷺ ببر و سلام مرا به او برسان و بگو: این غذای اندکی است که مادرم آن را برای شما فرستاده است. هنگامی که نزد پیامبر اکرم ﷺ رسیدم، فرمود: آنها را بر زمین بگذار و برو فلانی و فلانی و هر کس را که دیدی دعوت کن. انس رضی الله عنه می‌گوید: من کسانی را که آن حضرت ﷺ آنان را نام برده بود و همچنین هر کس را که می‌دیدم، دعوت می‌کردم. از انس رضی الله عنه پرسیدند: تعداد شما چند نفر بود؟ گفت: حدود سیصد نفر بودیم.

۱- بخاری باب و کان عرشه علی الماء ج ۴، ص ۳۸۸ شماره ۷۴۲۰.

۲- قضایا نساء النبی والمومنات، ص ۲۱۸.

۳- همان.

انس ﷺ می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: انس! ظرف را بیاور. آن گاه طبق دستور پیامبر اکرم ﷺ دسته‌های ده نفری یکی بعد از دیگری می‌آمدند و در اطراف ظرف حلقه می‌زدند و غذا می‌خوردند تا سیر می‌شدند و با این ترتیب همه غذا خوردند. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ به من گفت: ظرف را بردار. انس ﷺ می‌گوید: نمی‌دانستم اکنون که آنرا برداشته‌ام، غذای بیشتری داشت یا قبلاً که آن را گذاشته بودم؛ سپس برخی از کسانی که غذا خوردند، همچنان در خانه پیامبر اکرم ﷺ نشستند و مشغول گفتگو بودند. آن حضرت ﷺ نیز تشریف داشت و عرووش نیز رو به دیوار نشسته بود. آنها با این کار، برای پیامبر اکرم ﷺ ایجاد مزاحمت کردند آن حضرت ﷺ برخاست و بیرون رفت و از خانه‌های دیگرش سرکشی نمود و برگشت و آنها همچنان نشسته بودند. آن گاه آنها احساس کردند که برای پیامبر اکرم ﷺ مزاحمت ایجاد نموده‌اند، بنابراین فوراً از آنجا برخاستند و رفتند. بعد از این موضوع، آیه حجاب نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُدْزَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرِ نَظْرِينَ إِنَّهُ وَلَٰكِنَّ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَسْنِفِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَجِئُ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَجِئُ مِنْ أَحَقٍّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَآءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجُجَهُ مِنْ بَعْدِهِ ۗ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿۵۳﴾﴾ [الأحزاب: ۵۳].

«ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر، بدون اینکه به شما اجازه داده شود، داخل نشوید. وقتی وارد شوید که برای صرف غذا به شما اجازه داده شود. آن هم مشروط به اینکه به موقع وارد شوید. نه اینکه از مدتی قبل بیایید و در انتظار پخت غذا بنشینید. ولی هنگامی که دعوت شدید، وارد شوید و زمانی که غذا می‌خورید پراکنده گردید. و به گفتگو ننشینید. این کار شما پیغمبر را آزار می‌داد اما او شرم می‌کرد، ولی خدا از بیان حق شرم نمی‌کند. هنگامی که از زنان پیامبر چیزی از وسایل منزل به امانت خواستید از پس پرده از ایشان بخواهید، این کار برای پاک‌دل‌های شما و آنان بهتر است. شما حق ندارید پیغمبر خدا را آزار دهید و هرگز حق ندارید که بعد از مرگ او همسرانش را به همسری خویش در آورید. این کار نزد خدا (گناهی) بزرگ است.»

با نزول آیه حجاب، پیامبر اکرم ﷺ همسرانش را به التزام و رعایت حجاب دستور داد.

نزول حکم حجاب اعلان موافقت با رأی عمر بن خطاب رضی الله عنه بود، چنانکه انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانهٔ تو هر انسان نیکوکار و بد کار می‌آید. بنابراین، اگر شما همسران خود را امر به حجاب می‌نمودید، بهتر بود. آن گاه آیهٔ حجاب نازل گردید.^۱

با نازل شدن این آیه، حجاب بر همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشروع گردید و هدف از حجاب، پوشانیدن جسم در مقابل بیگانگان و گفتگو نمودن با آنان است و اگر کسی به خاطر ضرورتی می‌خواهد با آنها سخن بگوید، این کار را از پشت پرده انجام دهد.

پس از نزول این آیه، پدران، فرزندان و محارم زنان گفتند: ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیا این حکم شامل ما هم می‌گردد؟ خداوند در پاسخ آنها، این آیه را نازل کرد:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيءِ آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَآتَقِيْنَ اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾ [الأحزاب: ۵۵].

«بر آنان گناهی نیست که با پدران، فرزندان، برادران، فرزندان برادران، خواهران و با زنان مسلمان و بردگان خود روبرو باشند. و از خدا بترسید که قطعاً خدا بر هر چیزی حاضر و ناظر است.»

همچنین در مورد خانه‌نشینی و فرهنگ گفتگوی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله، این آیات نازل گردید:

﴿يٰۤاَيُّهَا النِّسَاءُ اتَّقِيْنَ اللّٰهَ لَسَنَّ كَاٰحِدٍ مِّنَ النِّسَاءِ اِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِيْ فِيْ قَلْبِهٖ مَّرْضٌ وَّقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ﴿۳۲﴾ وَقرْنَ فِيْ بُيُوْتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِ وَاقْمِنَ الصَّلٰوةَ وَعَاتِيْنَ الزَّكٰوةَ وَاَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗٓ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿۳۳﴾﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۳].

«ای همسران پیغمبر! شما مثل هیچ یک از زنان (عادی) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید صدا را نرم و نازک نکنید که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند؛ بلکه به صورت شایسته و عادی سخن بگویید. و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید. خدا قطعاً می‌خواهد

پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

جمهور مفسران می‌گویند: گر چه این آیه خطاب به همسران پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است، ولی حکم آن عام و همه زنان مسلمان مشمول این آیه می‌گردند و اگر زنان پیامبر اکرم ﷺ را به طور خاص ذکر نموده است، به دلیل منزلت و مقام والای آنان نزد پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد.^۱

امام قرطبی در تفسیر خود می‌نویسد: این آیه زنان را ملزم به خانه‌نشینی می‌کند و اگر چه خطاب به زنان پیامبر ﷺ است، اما از نظر حکم شامل همه زنان می‌باشد. زیرا علاوه بر آن، دلایل زیادی در شریعت وجود دارد که زنان را به خانه‌نشینی و خارج نشدن از منزل جز برای ضرورت توصیه می‌نماید.^۲

خداوند در قرآن، مسائل مربوط به زنان مسلمان را به تفصیل بیان نموده است و آنها را به پایین انداختن نگاه‌ها، حفاظت فرجها و آشکار نساختن مواضع زینت: گردن، ساق، ساعد، مو و غیره به غیر از محارم امر نموده است.^۳ این موارد در سوره نور بیان گردیده است و در سنت نبوی نیز زنان به رعایت حجاب و پاکدامنی و دوری از بدحجابی امر شده‌اند.

موارد ذکر شده برخی از درسها و حکمتهایی بود که از ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب استنباط می‌گردد.

زینب در سال بیست هجری و در سن پنجاه و سه سالگی چشم از جهان فرو بست و اولین همسر پیامبر اکرم ﷺ بود که بعد از وفات آن حضرت ﷺ به ایشان پیوست.^۴ از ایشان یازده حدیث نبوی نقل شده است.^۵ که پنج حدیث در کتب سته روایت شده است^۶ و در دو حدیث از آنها بخاری و مسلم اتفاق نموده‌اند.^۷

۱- السنة النبوية، ابی شهبه، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲- تفسیر قرطبی ج ۱۴، ص ۱۷۹.

۳- همان.

۴- طبقات الکبری ج ۸ ص ۱۱۵.

۵- تلخیص المفهوم، ابن جوزی، ص ۳۷۰.

۶- تحفة الاشراف، مزی، ج ۱۱، ص ۳۲۱-۳۲۳.

۷- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۱.

فصل دوم

اکنون ما به جنگ آنها می‌رویم و آنان به جنگ ما نخواهند آمد^۱

پیامبر اکرم ﷺ هیچ گاه از نیروهایی که با قریش علیه مسلمانان وارد جنگ می‌گردیدند، غافل نبود. و بعد از غزوهٔ خندق آشکارا اعلام کرد که گام بعدی، جنگ با قریش است؛ زیرا اوضاع به نفع مسلمانان تغییر یافته بود و آنها بیش از پیش آمادهٔ نبرد و جهاد بودند. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ در صدد گسترش قلمرو اسلام، به قبایل اطراف مدینه بر آمد. زیرا این مسئله او را در جنگی که با قریش در پیش داشت، کمک می‌کرد؛ به گونه‌ای که در طول سال (ششم هجری) دو غزوه و چهارده سریه به مناطق مختلف فرستاد که هدف این حرکت‌ها و مانورها، تضعیف توان رزمی قریش بود؛ چرا که با گسترش نفوذ اسلام، دایرهٔ محاصرهٔ قریش تنگ‌تر می‌شد و در این صورت هم پیمانان خود را از دست می‌داد.^۲

موفقیتی که پیامبر اکرم ﷺ و یارانش در غزوهٔ احزاب و بنی قریظه کسب نموده، موجب گردید که آنان استفاده مطلوب را در برنامه‌ریزی علیه دشمنانشان بنمایند؛ چنانکه دایرهٔ تحریم اقتصادی قریش را تنگ‌تر نمودند و دسته‌های زیادی را جهت تعقیب قبایلی که در احزاب شرکت داشتند یا به داعیان خیانت کردند و یا دشمنی خود را با اسلام اعلام نموده بودند، اعزام کردند. تحركات نظامی اسلام در این دوره این گونه بود:

سریهٔ محمد بن مسلمه ﷺ به سوی قبیله قرطاء

قبیله‌های عشایری نجد از بدوی‌های مشرکی بودند که میزان دشمنی آنان با اسلام و مسلمانان بیشتر از سایر قبایل بود؛ زیرا از تعداد و توان رزمی بالایی برخوردار بودند؛

۱- صحیح البخاری، باب المغازی، ج ۵، ص ۵۸ شماره ۴۱۱.

۲- دراسات فی عهد النبوة، شجاع، ص ۱۳۹.

چنانکه قبایل نجد ستون فقرات لشکر احزاب را تشکیل می‌داد.

بر این اساس نخستین لشکر نظامی پیامبر اکرم ﷺ بعد از غزوهٔ احزاب، متوجه قبایل نجد گردید. و اوایل ماه محرم سال پنجم ه. و بعد از فراغت از غزوهٔ بنی قریظه^۱، دسته‌ای متشکل از سی نفر به سرپرستی محمد بن مسلمه رضی الله عنه برای یورش بر قبیلهٔ بنی قرطاء در هفت مایلی مدینه اعزام گردید^۲.

آنان سحرگاه بر آنها حمله کردند و ده نفر را کشتند و بقیه نیز مجبور به فرار گردیدند. و مسلمانان، با شتران و گوسفندان زیادی بود، به مدینه برگشتند^۳.

در مسیر بازگشت نیز ثمامه بن أثال، سردار بنی حنیفه، را دستگیر کردند و به مدینه آوردند و او را در حالی که نمی‌شناختند به ستون مسجد بستند. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ او را دید، فرمود: ای ثمامه! فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟ ثمامه گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! سخن خوبی دارم، اگر مرا به قتل برسانی، کسی را کشته‌ای که مستحق کشتن است و اگر بر من منت نهی، بر کسی منت گذاشته‌ای که سپاسگزار است و اگر مال می‌خواهی، هر چه دوست داری طلب کن. پیامبر اکرم ﷺ او را به حال خود گذاشت و رفت، تا اینکه روز بعد به او گفت: ای ثمامه! فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟ گفت: من سخنی جز آنچه دیروز بیان نمودم، ندارم. روز سوم نیز پیامبر اکرم ﷺ سخن خود را تکرار کرد. ثمامه نیز در جواب خود همان سخن سابقش را گفت: آن گاه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ثمامه را آزاد کنید. ثمامه به سوی نخلهائی که نزدیک مسجد بودند، رفت و در آنجا غسل نمود، سپس به مسجد برگشت و شهادتین را بر زبان آورد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! بخدا سوگند! هیچ چهره‌ای نزد من مبعوض‌تر از چهرهٔ شما نبود، ولی اکنون محبوبترین چهره نزد من چهرهٔ شما است. و هیچ دینی مبعوض‌تر از دین شما و هیچ شهری مبعوض‌تر از شهر شما نبود ولی اکنون دین و شهر شما محبوب‌ترین دین‌ها و شهرها نزد من هستند. و افزود که افراد تو در حالی مرا دستگیر نمودند که من برای عمره به مکه می‌رفتم، اکنون چه کار کنم؟ پیامبر اکرم ﷺ به او تبریک گفت و دستور داد که برای عمره برود.

۱- صلح الحریبیه، بالشمیل، ص ۲۴.

۲- تاریخ اسلام، ذهبی ص ۳۵۱.

۳- مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۶ شماره ۱۷۶۴.

هنگامی که ثمامه به مکه آمد، گفتند: تو بی دین شده‌ای! گفت: بی دین نشده‌ام. بلکه توسط محمد ﷺ که پیامبر خدا است، مسلمان شده‌ام و به خدا سوگند! تا پیامبر اکرم ﷺ اجازه ندهد، از این پس دانه‌ای گندم از یمامه به سوی شما فرستاده نخواهد شد.^۱ ثمامه سوگندش را عملی ساخت تا اینکه سران قریش به پیامبر اکرم ﷺ نامه نوشتند و خویشاوندی با آن حضرت ﷺ را واسطه قرار دادند و از ایشان خواستند که به ثمامه دستور دهد تا راه حمل توشه به مکه را باز نماید.^۲ بنابراین پیامبر اکرم ﷺ به او نامه نوشت و دستور داد که راه را باز کند. ثمامه بی‌درنگ به دستور سرور و پیامبر خویش راه محصولات غذائی را به سوی مکه باز کرد و بدین صورت اهل مکه از تنگی معیشت نجات یافتند.^۳ این داستان حاوی درس‌ها و فواید زیادی است از جمله:

- ۱- جواز زندانی کردن انسان کافر در مسجد.
- ۲- جواز منت گذاشتن بر انسان کافر و تأثیر عفو بر گناهکار؛ چنانکه قلب ثمامه بعد از اینکه پیامبر اکرم ﷺ او را بصورت رایگان آزاد کرد، متحول شد، به گونه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ که تا لحظه‌ای پیش، مبعوض‌ترین فرد نزد او بود، به محبوب‌ترین چهره نزد او تبدیل گردید.
- ۳- غسل کردن هنگام مسلمان شدن.
- ۴- احسان، بغض را از بین می‌برد و به جای آن محبت می‌آفریند.
- ۵- کافری که قبل از مسلمان شدن قصد انجام کار خیری داشته است، بعد از مسلمان شدن می‌تواند به انجام آن اقدام نماید.
- ۶- خوش‌رفتاری با کسی که امید به مسلمان بودن او می‌رود به ویژه با فردی که ممکن است مسلمان بودن او باعث اسلام آوردن اطرافیانش گردد.^۴
- ۷- اسلام، تاثیری بسزا در رفتار مسلمانان خواهد گذاشت و او در تصرفات خود صلاح اسلام و مسلمانان را مدنظر قرار می‌دهد؛ چنانکه ثمامه جلوی صادرات گندم را به مکه گرفت تا اینکه از پیامبر اکرم ﷺ اجازه صدور آن را گرفتند.

۱- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲- همان.

۳- السیرة الحلبي، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴- صحیح السیرة النبویة، ص ۳۸۶-۳۸۷.

۸- شایسته است که انسان بعد از پذیرش اسلام به روابط خود با دنیای کفر پایان بخشد و فقط پایبند مقتضیات ایمان باشد.^۱

سریه نظامی ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه به سوی سیف البحر

اعزام دسته نظامی ابو عبیده رضی الله عنه ادامه سیاست نظامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جهت تضعیف و محاصره اقتصادی قریش به شمار می‌رود. آن حضرت صلی الله علیه و آله لشکری متشکل از سیصد سوارکار را به فرماندهی ابو عبیده رضی الله عنه جهت تعرض به یکی از کاروان‌های تجاری قریش، فرستاد. این لشکر در حالی که به سوی ساحل دریا پیش می‌رفت، توشه‌اش تمام شد. ابو عبیده رضی الله عنه دستور داد تا باقیمانده توشه را نزد او بیاورند و مقدار کمی خرما که باقی مانده بود، او به صورت جیره‌بندی روزانه چند خرما به آنها می‌داد تا اینکه نوبت به یک دانه خرما در روز رسید.

با وجود اینکه لشکر، دچار گرسنگی شدیدی گردیده بود، اما به این دلیل که از روحیه والا و قوی‌ای برخوردار بودند و به راهشان ادامه دادند. و سعی می‌کردند با همان یک عدد خرما وقت بیشتری را سپری کنند.^۲ چنانکه جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: «ما آن یک عدد خرما را مانند بچه‌ها می‌مکیدیم و بر آن آب می‌نوشیدیم و بدین صورت یک روز را با آن سپری می‌کردیم»^۳.

وهب بن کیسان رضی الله عنه از جابر رضی الله عنه پرسید که این یک عدد خرما برای شما چه ارزشی داشت؟ جابر رضی الله عنه گفت: ما قدر آن یک دانه خرما را وقتی احساس کردیم که دیگر وجود نداشت.^۴

جابر رضی الله عنه می‌گوید: بعد از آن ما برگهای درختان را با آب می‌خوردیم. تا اینکه قیس فرزند سعد بن عباده رضی الله عنه که از خانواده سخاوتمند بود، سه وعده خوراک به لشکر داد که در هر وعده‌ای سه شتر ذبح کرد. ولی سرانجام ابا عبیده رضی الله عنه او را از ادامه این کار منع کرد.^۵

۱- همان، ص ۳۸۷.

۲- السرایا والبعوث النبویة، ص ۱۱۸.

۳- صحیح مسلم، شرح نووی ج ۳، ص ۸۴.

۴- فتح الباری، ج ۸ ص ۷۷.

۵- فتح الباری، ج ۸، ص ۷۸.

خداوند در حالی که آنها شدیداً گرسنه و درمانده بودند، ماهی بزرگی برایشان از دریا بیرون افکند؛ چنانکه جابر رضی الله عنه می گوید: ما در کنار ساحل به راه خود ادامه دادیم، که از دور چیزی شبیه تپه در کنار ساحل دیدیم. نزدیک رفتیم متوجه شدیم که ماهی بسیار بزرگی به نام عنبر است.

ابوعبیده رضی الله عنه گفت: این خود مرده‌ای است؛ سپس گفت: خیر؛ بلکه ما فرستادگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در راه خدا هستیم و در مزیقه قرار گرفته‌ایم؛ پس بخورید. جابر رضی الله عنه می گوید: لشکر سیصد نفری ما تا یک ماه از آن می خورد. و از روغن چشمانش مشکیزه پر می کردیم. و به اندازه لاشه گاو، قطعه‌هایی از گوشت آن جدا می نمودیم. و سیزده نفر از ما داخل حلقه چشم آن نشستند. و یکی از استخوان‌های پهلوی آن را نصب کردند به قدری بلند بود که بلندترین ما سوار بر شتری از زیر آن عبور می کرد و از گوشت آن با خود به مدینه آوردیم و جریان را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتیم. فرمود: روزی‌ای بوده است که خدا نصیب شما کرده است. آیا چیزی از آن با خود همراه دارید که ما بخوریم. ما نیز مقداری از گوشت آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دادیم و ایشان از آن خوردند.^۱ این سریه قبل از صلح حدیبیه اتفاق افتاده است، بنابراین، تاریخ وقوع آن را نمی توان براساس دیدگاه ابن سعد در رجب سال هشتم هجری دانست.^۲

ابن سعد و واقدی می گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این سریه را به سوی طایفه جهینه سازماندهی کرد.^۳

ابن حجر می گوید: این نظر با آنچه در بخاری آمده است که آنها به سوی کاروان قریش رفته بودند، تعارض ندارد؛ زیرا احتمال دارد که برای هر دو منظور اعزام شده باشند و شاید هدف اصلی آنها جهینه بوده است و قصد تعرض به کاروان قریش را نداشته‌اند و تنها قصد آنها این بوده است که آن را از تعرض جهینیان نجات بدهند.^۴ چنانکه در صحیح مسلم تصریح شده است که این دسته به سوی جهینه اعزام شده بود.^۵

۱- شرح مسلم نووی، ج ۱۳، ص ۸۷.

۲- المجتمع المدني، عمری، ص ۱۲۵.

۳- المغازی، ج ۲، ص ۷۷۴- السیرة النبویة علی ضوء مصادر الاحلیة، ص ۴۸۰.

۴- همان.

۵- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۳۷.

درس‌ها و فوایدی که در این ماجرا عبارت نهفته است از:

۱- رفتار حکیمانه ابو عبیده رضی الله عنه در جمع‌آوری توشه‌های باقیمانده و تقسیم مساوی آنها در میان مجاهدین و این درسی بود که از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرا گرفته بود.

۲- سخاوتمندی قیس بن سعد رضی الله عنه در چنین شرایط دشواری جهت تخفیف مصیبتی که لشکر به آن گرفتار شده بود. چنانکه در روایت واقدی آمده است که او شترانی را که ذبح می‌کرد، از یک مرد جهینی قرض می‌گرفت. آن گاه ابو عبیده رضی الله عنه او را سرزنش کرد و گفت: می‌خواهی زیر بار قرض بروی، در حالی که هیچ مالی برای پرداخت آن نداری^۱.

قیس رضی الله عنه گفت: ای ابو عبیده رضی الله عنه آیا به نظرت پدرم که قرضهای مردم را پرداخت می‌نماید و حامی ورشکستگان است و به گرسنگان غذا می‌دهد، خرماهایی را که من در مقابل آن برای مجاهدان غذا تهیه کرده‌ام نخواهد داد؟ چنانکه سعد رضی الله عنه با اطلاع از این موضوع، چهار تا از باغهایش را به فرزندش هدیه نمود که فقط یکی از آنها نزدیک هفت تُن محصول داشت^۲.

۳- مسئله حلال و حرام.

مسلمانان با وجود اینکه در گرسنگی شدیدی به سر می‌بردند تا جایی که روزانه به یک دانه خرما اکتفا می‌نمودند و بعد از آنکه همان یک دانه خرما میسر نبود، به برگهای درختان روی می‌آوردند، از کنار مردی از جهینه گذشتند که مال و شتران زیادی داشت؛ چنانکه فرزند سعد رضی الله عنه از او شترانی خرید و ذبح کرد، اما به هیچ وجه این لشکر بزرگ در این فکر نیفتاد که شتران آن مرد جهینی را به زور تصاحب نمایند و ذبح کنند و بخورند، آن گونه که قبل از اسلام مرسوم بود؛ زیرا آنها اکنون حاملان دین خدا بودند، دینی که یکی از اهداف آن حفاظت از مردم و مالهایشان بود و آنها کسانی بودند که در میان مال حلال و حرام فرق می‌گذاشتند و این را از برنامه جهانی رب‌العالمین فرا گرفته بودند^۳.

۱- معین السیره، ص ۳۲۳- السرایا و البعوث النبوی، ص ۱۱۹.

۲- معین السیره، ص ۳۲۳ به نقل از شرح زرقانی ج ۲، ص ۲۸۲.

۳- همان، ص ۳۲۴.

۴- جواز خوردن حیوان مردار دریا.

این جریان دلالت بر این دارد که خود مرده دریا حلال است و مشمول این آیه نمی‌شود که می‌فرماید: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ﴾ [المائدة: ۳]. «خود مرده و خون بر شما حرام کرده شد». بلکه مشمول این حکم خداوندی می‌شود که می‌فرماید: ﴿أُجِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ﴾ [المائدة: ۹۶]. یعنی شکار و خوراک دریا برای شما حلال است.

ابوبکر صدیق، عبدالله بن عباس و جمعی از صحابه رضی الله عنهم بر این عقیده‌اند: که «مراد از صید، شکار دریا و از طعام، خود مرده دریا است». چنانکه در سنن از ابن عمر رضی الله عنهما روایت مرفوع و موقوفی نقل شده است که برای ما دو چیز خود مرده و دو نوع خون حلال است. دو خود مرده، ماهی و ملخ و دو خون، طحال و کبدند و خوردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از گوشت ماهی‌ای که صحابه رضی الله عنهم از ساحل در بازگشت از غزوه سیف البحر آورده بودند، دلیل حلال بودن خود مرده دریا است.^۱

نووی معتقد است این جریان دلالت بر استحباب سخت‌گیری در بعضی اشیاء مشتبه دارد.^۲

۵- احکامی که امام نووی در مورد این جریان ذکر نموده است.

نووی می‌گوید: این حدیث بیانگر جواز بستن راه دشمنان اسلام و ترور و به غنیمت گرفتن اموال آنها است و احکامی دیگر نیز از آن استنباط می‌شود. و آن اینکه: هر لشکری باید امیری داشته باشد تا آن را کنترل و هدایت نماید؛ افراد سپاه نیز باید از امیر خود تبعیت نمایند و امیر باید بهترین آنها باشد. از این رو مستحب است وقتی چند نفر اراده مسافرتی را می‌نمایند، می‌بایست، یکی را از میان خود امیر مقرر کنند. همچنین مستحب است که توشه‌های خود را به خاطر ایجاد برکت یک جا جمع کنند.^۳

سریه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه به سوی دومه الجندل

این سریه به دروترین نقطه شبه جزیره عربستان اعزام شد و مسیری را طی نمود که تا آن زمان دسته‌های نظامی اسلامی چنین مسیری طولانی را طی ننموده بودند.

۱- السیره فی ضوء مصادرها الاصلیه، ص ۴۸۰.

۲- شرح النووی علی مسلم، ج ۱۳، ص ۸۶.

۳- شرح النووی علی مسلم، ج ۱۳، ص ۸۶.

دومه الجندل در نزدیکی مرزهای شام و در قلب صحرای عربستان واقع شده بود و ساکنانش به خاطر همسایگی با مسیحیان روم، مسیحی شده بودند و یکی از اهداف اعزام نیرو به آنجا، گوش مالی دادن به امپراطوری روم بود.

فرماندهی این سریه را عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه، یکی از ده یار بهشتی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر عهده داشت. عبدالرحمان از پیشگامان و ستون‌های دعوت اسلامی به شمار می‌رفت و از آن جا که سریه دو هدف مهم یعنی، جهاد در راه خدا و دعوت به دین اسلام را تعقیب می‌نمود بنابراین، مناسب بود که امیر آن از مسلمانان صدر اسلام انتخاب گردد^۱.

عبدالله بن عمر رضی الله عنه در مورد این سریه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را طلبید و گفت: آماده شو که تو را امروز یا فردا با دسته‌ای به جایی اعزام خواهم نمود. ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: من مواظب بودم که نماز فجر را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بخوانم تا بشنوم که به عبدالرحمن رضی الله عنه چه چیزی توصیه می‌نماید. بنابراین صبح زود هنگام در آنجا حضور پیدا کردم. ابوبکر، عمر و افرادی از مهاجران و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در آنجا دیدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عبدالرحمن رضی الله عنه دستور داده بود که شب هنگام به سوی دومه الجندل حرکت نماید و آنها را به اسلام فرا خواند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دیدن عبدالرحمان بن عوف در نماز فجر، گفت: چرا تو از همراهانت باز مانده‌ای؟ ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: همراهان ابن عوف رضی الله عنه که هفتصد نفر بودند، شب هنگام و بوقت سحر، مدینه را به سوی دومه الجندل ترک کرده بودند. عبدالرحمن رضی الله عنه گفت: ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله! دوست داشتم در حالی که لباس سفر پوشیده‌ام، آخرین نماز را پشت سر شما بخوانم.

ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: عبدالرحمن رضی الله عنه عمامه‌ای بر سرش پیچیده بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را پیش روی خود نشانید و عمامه‌اش را باز کرد و عمامه‌ای سیاه رنگ با دستان خود بر سر او بست و دو سر آن را درمیان شانه‌هایش آویزان کرد و گفت: ای ابن عوف رضی الله عنه! این گونه عمامه ببند. و در حالی که شمشیر عبدالرحمن رضی الله عنه به گردنش آویزان بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به نام خدا، در راه خدا حرکت کن و با کافران به مبارزه پرداز. و در غنیمت خیانت مکن؛ عهد شکنی نکن و از کشتن کودکان خودداری کن. ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستش را دراز کرد و گفت: ای مردم! از پنج چیز قبل

از اینکه عذاب خدا شما را فرا گیرد، بپرهیزید: هر قومی که در پیمانۀ کاهش داده است، خدا آنها را با خشکسالی و کمبود میوهها مؤاخذه نموده است تا توبه کنند و هر قومی که عهدشکنی کرده است، خدا دشمنان آن قوم را بر آنها چیره ساخته است و هر ملتی که از پرداخت زکات سر باز زده است، خدا درهای آسمان را بر روی آنها بسته است به گونه‌ای که قطره‌ای آب از آن نچکیده است. و اگر رعایت حال غیر انسان‌ها را نمی‌کرد، قطره‌ای از آن نمی‌چکید و در هر ملتی که زنا و فحشا رواج یافته است، خدا آنها را دچار بیماریهای ناعلاج کرده است. و هر ملتی که قرآن را معیار اصلی زندگی خود قرار نداده‌اند، دچار تفرقه شده است. و برخی توسط برخی دیگر عذاب داده شده‌اند.^۱

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: آن گاه عبدالرحمن رضی الله عنه به راه افتاد و به لشکریان خود پیوست و رهسپار دومه الجندل گردید. و هنگامی که به آنجا رسید، مردم آن دیار را به اسلام فراخواند. و تا سه روز منتظر پاسخ آنها ماند. روز سوم مردی به نام اصبع که سردار کلبی‌ها و مسیحی بود، مسلمان شد. عبدالرحمن رضی الله عنه خبر مسلمان شدن او را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشت و از آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز اجازه خواست که در آنجا ازدواج نماید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جوابش نوشت که با تماضر، دختر اصبع، ازدواج کند. عبدالرحمن رضی الله عنه با دختر اصبع ازدواج نمود و او را با خود به مدینه آورد. واقدی می‌گوید: این سریه در شعبان سال ششم هاتفاق افتاد.

درسها و فواید این سریه

۱- رفتار متواضعانه و شفقت‌آمیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یارانش، چنانکه عمامۀ عبدالرحمن رضی الله عنه را با دستان خود بر سرش بست که این برخورد، باعث تقویت روحی آنها می‌شد و انگیزه خدمت به دین را در وجود آنان قوی‌تر می‌کرد؛ زیرا محبت و احترام متقابل فرمانده و زیر دستانش، از عوامل مهم موفقیت و رسیدن به هدف است.^۲

۲- لشکری که عبدالرحمن رضی الله عنه آن را فرماندهی آن را بر عهده داشت، کاروان ایمان و عقیده بود و در حالی پا به صحرای گسترده نهاد که حامل شریعت

۱- سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، شماره ۴۰۱۹.

۲- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۵۶۰-۵۶۱.

خدا به سوی بندگان خدا بود. و اهداف اصیل جهاد را دنبال می‌کرد. زیرا جهاد آنها به خاطر محمد ﷺ و یا به خاطر بر افراشتن پرچم قبیله، وطن و رهبر خود نبود؛ بلکه آنها پرچم خدا را به دوش گرفته بودند و در جهت کسب رضای او می‌جنگیدند. و محمد ﷺ از دیدگاه آنان فقط بنده و پیام‌آور خدا بود، پس حزب خدا است که با باران عقیده توحیدی، این صحرای تشنه را سیراب می‌نماید^۱. و در حالی پیش می‌روند که شعارشان این است:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۶۳﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو نماز، عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست، که پروردگار جهانیان است».

بنابراین، آنها فقط با کسانی می‌جنگند که به خدا کفر ورزیده‌اند.

واحياناً على بكر اخينا اذا لم نجد الا اخانا

پس هدف اصلی این لشکر این نیست که براساس معیارهای جاهلی بجنگد؛ بلکه هدف آن است، این است تا با کسانی که به خدایشان کفر ورزیده‌اند، بجنگد.

۳- بر حذر داشتن عبدالرحمن ﷺ از خیانت در غنیمت و شکستن عهد و کشتن کودکان بیانگر فرهنگ والای جهاد است؛ زیرا جهاد، به خاطر احقاق حق و از بین بردن باطل مشروع شده است؛ پس نباید کسی از آن، سوء استفاده نماید و مطابق دلخواه خود در آن دخل و تصرف کند. بنابراین، می‌بایست مجاهدان دارای دو ویژگی مهم یعنی قدرت و خشونت و از طرفی دیگر از عاطفه و شفقت والایی برخوردار باشد^۲.

۴- عبدالرحمن بن عوف ﷺ یکی از سرداران امت اسلامی و از بزرگ‌ترین دعوتگران بود. او بردبار، حکیم، با تجربه و با سابقه بود. بنابراین، تمام تلاش و کوشش او بر این بود تا مردم سرزمینی که به سوی آنها اعزام شده بودند، مسلمان بشوند؛ چنانکه موفق گردید سردار آن سامان را برای پذیرفتن اسلام متقاعد سازد. و با این امر به موفقیت بزرگی نائل گردید.

۱- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۱۸۴.

۲- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۱۸۴.

۵- موفقیت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در راستای مسلمان گرداندن سردار بنی کلب در دومه الجندل یاد و خاطره جعفر رضی الله عنه جهت مسلمان گرداندن پادشاه حبشه، نجاشی و مصعب بن عمیر رضی الله عنه جهت مسلمان گرداندن سرداران اوس و خزرج را در اذهان زنده می گرداند. در مدینه این سه نفر از شخصیت های بزرگ و پیشگامان دعوت اسلامی هستند که در تأسیس نخستین مدرسه اسلامی در مکه نقش بسزایی داشتند.

عبدالرحمن رضی الله عنه با وجود اینکه از جنگ های سابق حدود بیست زخم بر بدن داشت به گونه ای که بر اثر آنها می لنگید، اکنون راهی دورترین نقطه شبه جزیره عربستان می شد تا مرکزی جدید برای اسلام و عقیده توحیدی بنا نماید؛ زیرا در آینده، وجود چنین مرکزی برای مسلمانان احساس می گردید تا از آنجا توطئه رومی ها و اعراب رضی الله عنهم را خنثی سازند.^۱ بدین صورت برای اولین بار حاکمیت اسلام در نقطه دور دستی بر قرار گردید و مسلمانان و نصارا در کنار هم و با هم زندگی می کردند. مسلمانان بر اساس احکام اسلامی و غیر مسلمانان با پرداخت جزیه به زندگی خود ادامه دادند و این اولین تجربه ای بود برای یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آینده قرار بود به سوی عراق، شام، فارس و روم مهاجرت نمایند این سرزمین ها را فتح نمایند تا مردم این نواحی بر این امر واقف گردند که اساس و شالوده این عقیده بر پایه گفتگو پیش می رود نه با شمشیر. و همچنین خاطر نشان سازد که مبادی اسلام دارای قدرت ذاتی فوق العاده ای است که نور و روشنی آن، جوامع تاریک جاهلی را در می نوردد.^۲

۶- ازدواج عبدالرحمن رضی الله عنه با دختر سردار دومه الجندل باعث تحکیم روابط رهبر جدید و مسلمانان دومه الجندل با حکومت اسلامی مدینه می شد. و این امر یکی از سیاست های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرماندهانش بود که با دختران سرداران قبائل ازدواج می نمودند و با ایجاد روابط خانوادگی، میان آنان و اسلام پیوندی ناگسستی ایجاد می نمودند؛ به گونه ای که آنان از حامیان اسلام قرار می گرفتند و دشمنی آنان به دوستی با اسلام مبدل می گردید.^۳

۱- التریبه القيادية، ج ۴، ص ۱۷۴.

۲- همان، ص ۱۷۵.

۳- التاريخ الاسلامی، حمیدی، ج ۶، ص ۱۸۶.

تأدیب خیانت کاران و غزوه بنی لحيان و غابه

بعد از بازگشت و پراکندگی لشکر احزاب، وضعیت دفاعی مسلمانان به وضعیت هجومی تبدیل گشت. بنابراین، وقت آن رسیده بود که در صدد دفع خیانتکاران بنی لحيان که در رجیع به خیب و همراهانش ﷺ خیانت کردند و آنها را شهید نمودند، برآیند؛ لذا پیامبر اکرم ﷺ در ربیع الاول سال ششم هجری با دویست نفر از صحابه ﷺ، رهسپار آن نواحی گردید^۱.

الف - فریبکاری با دشمن

سرزمین بنی لحيان در فاصله دویست مایلی مدینه واقع شده بود. و از آنجا که آن حضرت ﷺ شیفته انتقام خون پاک شهیدانی بود که قربانی خیانت این قوم شده بودند، او و یارانش ﷺ این مسیر طولانی و مشقت بار را متحمل شدند.

رسول الله ﷺ در این غزوه نیز طبق معمول، این طور وانمود کرد که به سوی شمال رهسپار است؛ در حالی که منطقه بنی لحيان در ناحیه جنوب واقع شده بود. بنابراین، اعلام نمود که به جنگ اهل شام می رود، حتی کسانی که در رکاب ایشان بودند، بعد از آنکه پیامبر اکرم ﷺ در اثنای راه و بعد از بیست مایل پیشروی به سوی شمال مسیرش را بسوی بنی لحيان تغییر داد، متوجه هدف اصلی شدند.

آن حضرت ﷺ مسیر لشکر را از منطقه‌ای به نام «بتراء» به سوی غرب تغییر داد و پس از اندکی پیشروی به سوی غرب، جهت آن را به سوی مقصد اصلی یعنی جنوب تغییر داد^۲.

ب - فرار افراد طائفه بنی لحيان قبل از رسیدن لشکر اسلام

با وجود استفاده پیامبر اکرم ﷺ از تاکتیک و روشی خاص، از طرفی دیگر بنی لحيان نیز به خاطر خیانتی که انجام داده بودند، کاملاً مواظب حرکات مسلمانان بودند و همه جا، جاسوسانی را گمارده بودند تا تحرکات لشکر اسلام را کنترل نمایند. بنابراین، خبر قدوم لشکر اسلام به آنها قبل از خود لشکر رسید، لذا پای به فرار گذاشتند و به کوه‌های اطراف پناه بردند.

۱- السیره النبویه فی ضوء مصادرها الاصلیه، ص ۴۶۸.

۲- صلح الحدیبه، باشمیل، ص ۳۴-۳۵.

پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه به محل سکونت دشمن رسید، دو روز در آنجا اردو زد و دسته‌هایی را جهت تعقیب فراریان به نواحی مختلف فرستاد، اما اثری از آنها دیده نشد. سپس پیامبر اکرم ﷺ در حالی که در دل‌های دشمنان خود ترس و اضطراب ایجاد نموده بود، به مدینه برگشت.^۱

ج - ایجاد رعب و وحشت برای مشرکان مکه

از آنجا که این منطقه در نزدیکی مکه واقع شده بود، پیامبر اکرم ﷺ فرصت را غنیمت شمرد و تصمیم گرفت با حرکتی نمایشی، مشرکان مکه را به رعب و وحشت بیندازد. برای این منظور راه مکه را در پیش گرفت و بعد از اینکه به وادی «عسفان» رسید، در آنجا اردو زد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را با ده نفر سوار به اطراف مکه فرستاد. ابوبکر و همراهانش رضی الله عنهم راه مکه را در پیش گرفتند تا اینکه در نزدیکی مکه به «کراع غمیم» رسیدند. قریش از آمدن ابوبکر رضی الله عنه مطلع شدند و گمان کردند که محمد صلی الله علیه و آله قصد حمله به آنان را دارد بنابراین، ترس و وحشت شدیدی دامنگیر آنها شد و پیامبر اکرم ﷺ نیز که چنین هدفی را دنبال می‌نمود، و از آنجا به مدینه برگشت.^۲

د - ترحم بر شهدا

با رسیدن لشکر اسلام به وادی «گران» یعنی محلی که تعدادی از صحابه رضی الله عنهم توسط خائنان به شهادت رسیده بودند، پیامبر اکرم ﷺ در حق آنان دعا و به حال آنان ترحم نمود.

غزوهٔ غابه

هنوز چند روزی از بازگشت پیامبر اکرم ﷺ از غزوهٔ بنی لحيان نگذشته بود که عینیه بن حصن فزاری با گروهی از سواران غطفان به جنگلی در نزدیکی‌های مدینه حمله کرد و ذر بن ابی ذر را کشت. و همسر او را اسیر نمود و حدود بیست شتر را نیز به غارت برد.

پیامبر اکرم ﷺ فوراً با پانصد نفر از یارانش در حالی که سعد بن عبادہ رضی الله عنه و سیصد نفر از بستگانش را به نگهبانی مدینه گمارد، به تعقیب آنان پرداخت^۳ و در دامنهٔ کوهی

۱- همان، ص ۳۶.

۲- همان، ص ۳۷.

۳- عیرن الاثر، ابن سید الناس، ج ۲، ص ۷۲-۷۳.

در نزدیکی آب ذی قرد، بر دشمن مسلط گردید و برخی از آنان را کشت و شتران را پس گرفت.^۱

رویداد مهم این غزوه، اثبات قهرمانی بی نظیر صحابی بزرگوار، سلمه بن اکوع رضی الله عنه است که او نیز در آنجا از شتران بیت المال نگهداری می نمود. سلمه رضی الله عنه که تیراندازی ماهر بود، قبل از رسیدن سواران پیامبر اکرم ﷺ دشمن را هدف تیرهای خود قرار داده و مشغول ساخته بود، به گونه‌ای که توانسته بود به تنهایی تعدادی از شتران را از آنها پس گیرد.^۲

همسر ابن ابی ذر نیز که به اسارت در آمده بود، توانست سوار بر یکی از شتران پیامبر اکرم ﷺ از دست دشمن بگریزد و خود را به مدینه برساند و نذر کرده بود که اگر سالم به مدینه برسد، شتری را که بر آن سوار است، قربانی کند. وقتی نذر خود را به پیامبر اکرم ﷺ گفت، آن حضرت ﷺ لبخندی زد و فرمود: بد پاداشی به آن می دهی. بر آن سوار شده و از دست دشمن نجات یافته‌ای، آیا پاداش آن کشتن است؟ سپس فرمود: وفا به نذر مالی که از آن تو نیست لازم نمی باشد.^۳ آن گاه پیامبر اکرم ﷺ بعد از پنج روز به مدینه برگشت.^۴

این غزوه از مهم‌ترین غزوه‌هایی به شمار می‌رود که پیامبر اکرم ﷺ بعد از غزوه احزاب و بنی قریظه و قبل از غزوه خیبر شخصاً در آن حضور داشت و به تأدیب اعراب نجد پرداخت. و پس از این غزوه نیز حمله‌های متعددی برای سرکوب ساختن و تأدیب مشرکان انجام گرفت که برخی موفقیت‌آمیز بودند و عده‌ای هم با شکست مواجه شدند. و مهم‌ترین آنها، دسته نظامی عکاشه بن محسن اسدی رضی الله عنه معروف به «سریه غمر»^۵ بود.

پیامبر اکرم ﷺ او را در ربیع الاول سال ششم هجری به سوی بنی اسد فرستاد. آنها قبل از رسیدن عکاشه رضی الله عنه و همراهانش فرار کرده و به کوه‌های اطراف پناه بردند. مسلمانان دویست شتر به غنیمت گرفتند و به مدینه بازگشتند.^۶

۱- التاريخ السياسي العسكري، ص ۳۲۷.

۲- صلح الحديبية، ص ۴۳.

۳- همان ص ۴۵.

۴- التاريخ السياسي والعسكري، ص ۳۲۷.

۵- غمر نام آبی از بنی اسد است.

۶- تاريخ طبري، ج ۲، ص ۶۴۰.

یکی دیگر از سربدهای مهمی که در این فرصت اتفاق افتاد سربده محمد بن مسلمه انصاری رضی الله عنه به محله‌ای به نام «ذی قصه» بود که با هدف فراری دادن بنی ثعلبه از غارت مواشی اهل مدینه اتفاق افتاد. محمد بن مسلمه رضی الله عنه در ربیع الثانی سال ششم هجری با گروه اندکی از مسلمانان بر آنها حمله نمود. تعداد بدویها صد نفر بود. آنان یکدیگر را مورد هدف قرار دادند و با یکدیگر به مبارزه پرداختند. سرانجام همراهان محمد بن مسلمه رضی الله عنه به شهادت رسیدند و خودش زخمی شد و نتوانست خود را به مدینه برساند تا اینکه توسط یکی از مسلمانان به مدینه آورده شد.^۱

بعد از سربده محمد بن سلمه انصاری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابو عبیده رضی الله عنه را جهت انتقام خون شهدا، با دسته‌ای چهل نفری به منطقه مسکونی بنی ثعلبه فرستاد. آنها در آنجا به کسی دسترسی پیدا نکردند، فقط تعدادی از مواشی آنها را به غنیمت گرفتند و به مدینه آوردند.^۲

در جمادی الاول سال ششم، زید بن حارثه رضی الله عنه با صد و هفتاد سوار برای بار دوم به «عیص» جهت تعرض به کاروان قریش که از شام می‌آمد، اعزام گردید. آنها به این قافله رسیدند و محموله آن را به غنیمت گرفتند و بعضی از افراد قافله از جمله داماد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی ابوالعاص و مادرش را که خواهر خدیجه رضی الله عنها بود، اسیر نمودند.^۳

همچنین در شعبان همین سال، دسته‌ای متشکل از صد نفر به فرماندهی علی رضی الله عنه برای سرکوب ساختن بنی سعد بن بکر که جهت یاری رساندن به یهودیان خیبر جمع شده بودند، اعزام گردید؛ چنانکه علی رضی الله عنه بر آنان حمله برد و مقداری از حیوانات و مواشی آنان را به غنیمت گرفت و به مدینه بازگشت.^۴

هدف این سربده، تأدیب تمامی دشمنانی بود که قصد یاری رساندن به یهودیان را داشتند؛ زیرا همه دریافتند که هرگونه تحرک آنها زیر نظر چشمان تیزبین دولت مردان مدینه قرار دارد و آنها همه چیز را کاملاً کنترل می‌نمایند.^۵

۱- التاریخ السیاسی و العسکری، ص ۳۲۸.

۲- واقدی ج ۱، ص ۵۵۱.

۳- محمد رسول الله محد رضا ص ۲۴۵-۲۴۶.

۴- التاریخ السیاسی و العسکری، ص ۳۳۰.

۵- معین السیره، ص ۳۲۵.

اعزام این دسته‌ها و متلاشی ساختن گردهم‌آبی دشمنان، علاوه بر اینکه برای مسلمانان در تمامی ادوار درسی بزرگ بوده است؛ بیانگر اهمیت کنترل اخبار و وضعیت دشمنان نیز می‌باشد، چنانکه پیامبر اکرم ﷺ توسط عناصر مختلف مانند دسته‌های اطلاعاتی، مسلمانانی که هنوز قومشان از مسلمان شدن آنها بی‌خبر بودند و کسانی که رابطهٔ حسنه با مسلمانان داشتند، پیشاپیش از تحرکات و اوضاع دشمنان خود باخبر می‌شد. بنابراین، هیچ‌گاه دشمنان نتوانستند، آن حضرت ﷺ را غافلگیر سازند؛ پس باید مسلمانان امروزی نیز با تأسی از پیامبر اکرم ﷺ همواره مواظب تحرکات و نقشه‌های شوم دشمنان خود باشند و بی‌تفاوت ننشینند.^۱

سریهٔ کرز بن جابر فهري ﷺ به سوی عربین

در شوال سال ششم هـ. گروهی از طائفهٔ عُکل و عربنه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و مسلمان شدند. سپس به پیامبر اکرم ﷺ گفتند: ما دامدار بوده‌ایم و با کشاورزی و زمین سر و کار نداشته‌ایم آب و هوای مدینه را ناسازگار یافتند.

پیامبر اکرم ﷺ چند شتر و یک چوپان در اختیار آنها گذاشت و به آنها فرمود: از شیر آنها بنوشند و از ادرارشان بر بدن خود بمالند. آنان بعد از اینکه به حره رسیدند، چوپان را کشتند و شتران را در پیش گرفتند و فرار نمودند.

وقتی پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از این ماجرا، کسانی را دنبال آنها فرستاد و دستگیرشان کرد و دستور داد تا چشمانشان را بیرون بیاورند و دست و پای آنها را قطع نمایند و در همان سرزمین سنگلاخ رها شوند تا بمیرند. قتاده ؓ می‌گوید: بعد از آن پیامبر اکرم ﷺ از مثله کردن منع فرمود.^۲

ابوقلابه ؓ می‌گوید: «این قوم هم دزدی کرده بودند و هم مرتکب قتل شده و بعد از مسلمان شدن کافر شده بودند و با خدا و رسولش ﷺ به جنگ برخاستند»^۳.

جمهور مسفران می‌گویند: آیهٔ زیر در مورد همین قوم نازل گردید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُجَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا

۱- الاساس فی السنه، ج ۲، ص ۷۱۲.

۲- السیره النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۴۷۸.

۳- همان.

أَوْ يُصَلِّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ
خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾ [المائدة: ۳۳].

«کیفر کسانی که با خدا و پیغمبرش می‌جنگند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند، این است کشته شوند، یا به دار زده شوند، یا دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود، و یا اینکه به جایی تبعید گردند و یا زندانی شوند. این رسوایی آنان در دنیا است و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است.»
بنابراین، حکم این آیه برای همیشه باقی است و سزای راهزن، چه مسلمان باشند چه کافر، قطع کردن یک دست و یک پا می‌باشد.

اما مسئله منسوخ شدن حکم مثله کردن و یا نهی از آن، ارتباطی با این جریان ندارد؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ با بیرون آوردن چشمان آنها قصد مثله کردن نداشت؛ بلکه از آنها قصاص به مثل می‌گرفت؛ زیرا آنان نیز چشمان چوپان را بیرون آورده و آن را کشته بودند^۱.

در این سریه حکم راهزنی و جنگ با خدا و رسول مشخص ﷺ گردید و خداوند سزای چنین کسانی را با قوی‌ترین حرف در چهار چیز خلاصه کرد که عبارتند از: قتل، اعدام، قطع دست و پای برعکس و تبعید؛ چرا که آنها همزمان مرتکب چهار گناه شده بودند که عبارت بود از: جنگ با خدا و رسول ﷺ و کوشش برای ایجاد فساد در زمین بوسیله قتل و ایجاد ترس و وحشت و غصب اموال آنها به زور.

همچنین خداوند خاطر نشان ساخت که این افراد در دنیا و آخرت مورد سرزنش و نکوهش قرار خواهند گرفت و هیچ قدر و منزلتی نخواهند داشت. و در پایان این سوره، خداوند کسانی را که توبه نمایند و به کارهای زشت و ناپسند اقدام ننمایند، به رحمت بی‌پایان خویش وعده می‌دهد و می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾
[المائدة: ۳۴].

«مگر کسانی که قبل از اینکه بدست شما بیفتند، توبه بکنند؛ پس بدانید که خداوند بخشنده مهربان است.»

بدین صورت دولت نوپای اسلامی، همزمان به قضایای سیاسی، نظامی، اجتماعی و اخلاقی می‌پرداخت تا از خلال آن، جامعه تکامل ساختاری را بییماید.

فصل سوم

پاکسازی منطقه از وجود دشمنان تحریک‌کننده

سریه عبدالله بن عتیک رضی الله عنه برای قتل سلام بن ابی الحقیق

ابورافع سلام بن ابی الحقیق از یهودیان بنی نضیر و از دشمنان سرسخت اسلام بود که همواره اعراب را بر ضد دولت اسلامی بر می‌انگیخت. او از کسانی بود که در آماده‌سازی زمینه جنگ احزاب نقش مهمی داشت. بنابراین، وجود این شخص برای اسلام خطرناک بود و باید با او برخورد قاطعی صورت می‌گرفت.^۱

۱- رهسپار شدن سریه عبدالله رضی الله عنه به سوی خیبر و ورود به آن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردانی از انصار را به فرماندهی عبدالله بن عتیک رضی الله عنه به سوی ابورافع فرستاد. ابورافع در خیبر، قلعه‌ای داشت (که به احتمال قوی در میان چندین قلعه در یک چهار دیواری قرار داشتند) عبدالله رضی الله عنه و همراهانش هنگام غروب آفتاب به آنجا رسیدند. او به همراهانش گفت: شما بنشینید، من نزد دربان می‌روم و سعی می‌کنم وارد قلعه بشوم. عبدالله رضی الله عنه در همان نزدیکی وانمود کرد که برای قضای حاجت نشسته است. وقتی چشم دربان به او افتاد، گفت: ای بنده خدا، اگر قصد ورود را داری، زود باش؛ چرا که می‌خواهم دروازه را ببندم. عبدالله رضی الله عنه در حالی که چادرش را بر خود پیچیده بود، وارد شد و در گوشه‌ای به کمین نشست تا اینکه دربان، درب را بست و کلیدها را به میخی آویزان کرد. عبدالله رضی الله عنه در فرصتی مناسب، کلیدها را برداشت و در را گشود.^۲

۱- قراءة سیاسیة للسیرة، النبویة، محمد قلعجی، ص ۲۱۲.

۲- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۴۶۵.

۲- قتل ابورافع

ابوعتیک رضی الله عنه و همراهانش وارد قلعه شدند و در انتظار فرصت مناسبی برای قتل این یهودی خبیث بودند؛ چنانکه در صحیح بخاری آمده است که عبدالله بن عتیک رضی الله عنه می‌گوید: مردانی تا پاسی از شب نزد ابورافع بودند و از هر دری سخن می‌گفتند. او در بالا خانه منزلش بود. بعد از اینکه همراهانش او را تنها گذاشته و رفتند، من بالا رفتم و دروازه‌ها را یکی بعد از دیگری می‌بستم تا اینکه نزدیک او رسیدم. او در خانه‌ای تاریک در کنار همسرش خوابیده بود. به خاطر اینکه بدانم که کجا خوابیده است، صدایش کردم و گفتم: ابورافع! گفت: تو کی هستی؟ عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: من با شمشیرم بر او حمله کردم، اما چون ترسیده بودم، شمشیرم به او اصابت نکرد. او فریاد برآورد و من از اتاق بیرون آمدم. و بعد از اندکی درنگ دوباره برگشتم و با تغییر صدا گفتم: ابورافع چه خبر است؛ چرا فریاد بر می‌آوری؟ گفت: مادرت به عزایت بنشیند، اکنون کسی با شمشیر بر من حمله کرد. عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: من فوراً ضربه‌ای با شمشیر خود به او زدم و او را از پای در آوردم، ولی هنوز کاملاً نمرده بود. بنابراین، زبانه شمشیر را روی شکمش گذاشتم و آن را فشار دادم، تا اینکه دانستم که مرده است؛ سپس دروازه‌ها را یکی بعد از دیگری گشودم و چون متوجه پله آن ساختمان نگردیدم، افتادم و ساق پایم شکست. عمامه‌ام را باز کردم و با آن پای خود را محکم بستم و به راه افتادم تا این که به دروازه قلعه رسیدم. با خود گفتم: از اینجا بیرون نمی‌شوم تا اینکه مطمئن گردم که او را کشته‌ام. بامدادان صدایی شنیدم که از بالای دیوار قلعه خبر مرگ تاجر بزرگ حجاز را اعلام می‌دارد.

ابوعتیک رضی الله عنه می‌گوید: از آنجا به راه افتادم و به همراهان خود پیوستم و گفتم: ابورافع کشته شد، هر چه سریع‌تر اینجا را ترک کنیم. به راه افتادیم و خود را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رساندیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پایت را پهن کن. آن گاه دست مبارکش را بر آن کشید و پایم چنان خوب شد که هرگز احساس درد نکردم^۱. و در روایت دیگری از بخاری آمده است که عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: بار دوم نیز موفق به قتل او نگردیدم و فریاد کشید و خانواده‌اش نیز بیدار شد؛ سپس بار سوم با تغییر صدا و گویا که به کمکش آمده‌ام گفتم: ابورافع! اینجا چه خبر است؟ و در حالی که به پشت خوابیده بود،

شمشیرم را در شکمش فرو بردم^۱.

در کتابهای سیره ذکر شده است که همسر ابورافع برخاست و فریاد بر آورد. عبدالله خواست او را نیز از پای در آورد، اما از آنجا که پیامبر اکرم ﷺ از کشتن زنان و کودکان نهی کرده بود، از این کار منصرف شد^۲. همچنین روایتهای برخی از کتابهای سیره حاکی از آن است که تمامی همراهان عبدالله در قتل ابی رافع شرکت داشته‌اند و هر یک مدعی بوده است که او ضربه نهایی را زده است.

درسها و فواید این سیره

۱- تمامی افراد این سریه، از طائفه خزرج بودند. و با این کار می‌خواستند با برادران اوسی خود که کعب بن اشرف را کشته بودند، به رقابت بپردازند؛ زیرا سعی و تلاش هر کدام از این دو طائفه این بود که در راه خیر و اعتلای نام خدا از دیگری سبقت بگیرد و این رقابت و مسابقه برای کسب مال دنیا نبود؛ بلکه هدف آنان کسب رضایت خدا و پیامبرش ﷺ و رسیدن به سعادت ابدی و اخروی بود^۳.

کعب بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: یکی از نعمتهایی که خداوند پیامبر اکرم ﷺ را از آن بهره‌مند ساخت، رقابتی بود که دو طائفه اوس و خزرج به آن می‌پرداختند. آنها دائماً در خدمت به پیامبر اکرم ﷺ و اسلام با همدیگر به رقابت می‌پرداختند؛ به گونه‌ای که هر اقدامی که قبیله خزرج برای خدمت به پیامبر اکرم ﷺ و اسلام انجام می‌داد، قبیله اوس نیز در صدد اجرای آن امر بر می‌آمدند^۴.

۲- اهمیت یادگیری زبان دشمن: از آنجا که عبدالله رضی الله عنه زبان و لهجه مخصوص یهودیان را می‌دانست، توانست وارد قلعه بشود؛ سپس وارد خانه ابورافع گردید و او و همسرش را صدا زد و آنها نیز او را بیگانه تصور نکردند. پس شایسته است که مسلمانان و به ویژه کسانی که مسئولیت اطلاع‌رسانی را بر عهده دارند، زبان بیگانگان و به خصوص زبان دشمنان خود را بیاموزند تا براساس

۱- همان، ص ۳۴، شماره ۴۰۴۰.

۲- شرح المواهب اللدنیه، ج ۲، ص ۱۶۸.

۳- التاریخ الاسلامی، ج ۶، ص ۱۷۷.

۴- السیره النبویه، ابن حشام، ج ۶، ص ۱۷۷.

- نقشه و طرحی اساسی، لشکر اسلام را ساماندهی نمایند.^۱
- ۳- رمز موفقیت عبدالله بن عتیک رضی الله عنه در قتل ابورافع: موارد زیر را می‌توان از مهم‌ترین عوامل موفقیت عبدالله رضی الله عنه برشمرد: یکی اینکه تنها وارد قلعه شد، دیگری اینکه توانست حساسیت دربان را بدون اینکه با او روبرو شود؛ بلکه به بهانه قضای حاجت پشت به سوی او کرده بود، از بین ببرد و همچنین اینکه در گوشه‌ای کمین کرد و جای آویزان کردن کلیدهای دروازه را مشخص کرد و بعداً در فرصتی مناسب به آنها دسترسی پیدا نمود.^۲
- ۴- عنایت ویژه خدا نسبت به اولیاء خود: چنانکه این صحابی بزرگوار بعد از انجام مأموریت موفقیت‌آمیز، دچار سانحه گردید و پایش شکست. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارکش را بر پای او کشید که بر اثر آن پایش به حالت سابق خود برگشت و گویا اصلاً دچار سانحه نشده بود.^۳
- ۵- ابن حجر می‌گوید: از جمله فوائد این حدیث می‌توان، جواز ترور مشرکی که دعوت اسلام به او رسیده است، ولی بر شرک خود اصرار می‌ورزد و همچنین کشتن کسی که با دست و زبان و مال خود علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به تبلیغات می‌پردازد و نیز جواز تجسس از اهل حرب و گفتن سخن مصلحت‌آمیز و تعرض افراد کم علیه دشمن زیاد استنباط نمود.^۴
- ۶- عبدالله بن انیس رضی الله عنه با اینکه از پیشگامان انصار و از نخستین مجاهدانی بود که اسلام را پذیرفت و از شرکت‌کنندگان در بدر بود و در جهت هر دو قبله نماز خوانده بود. به جای اینکه فرمانده این سریه باشد، همانند یکی از سربازان این سریه، به ادای مسئولیت می‌پرداخت و او کسی است که به تنهایی برای کشتن سفیان بن خالد هذل مأموریت یافت.
- سفیان که در نزدیکی مکه سکونت داشت، سرگرم تدراک نیرو برای حمله به مدینه بود. عبدالله بن انیس رضی الله عنه او را در شهر و دیار و داخل خیمه‌اش به قتل رساند و بعد از

۱- الصراع مع اليهود، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲- همان، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۳- البخاری، المغازی، شماره ۴۰۲۹.

۴- فتح الباری، ج ۷، ص ۳۴۵.

آن فرار نمود و نزد پیامبر اکرم ﷺ برگشت؛ پس با وجود اینکه خصوصیات یک قهرمان در وجود او نهفته بود، اما پیامبر اکرم ﷺ او را فرمانده این سریه جهت قتل ابورافع تعیین نکرد.

بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ از این عمل، هدف تربیتی مهمی را دنبال می‌نمود که نمی‌توان برای آن همانندی پیدا نمود؛ چرا که طبق قوانین حاکم در امور نظامی دنیا، پستهای نظامی به افرادی واگذار می‌گردد که از سابقهٔ بیشتری برخوردار باشند، اما روش تربیتی پیامبر اکرم ﷺ با روش دیگران متفاوت است. او با قرار دادن فرماندهان و قهرمانان بزرگ، تحت سرپرستی افرادی دیگر، در این صدد بود تا فرماندهان دیگری بسازد که آنان با استفاده از تجربهٔ این‌ها، عملاً فرماندهی را تمرین بکنند؛ چنانکه بارها اتفاق افتاده است که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما همانند دو سرباز عادی در لشکرهای بزرگ، انجام وظیفه کرده‌اند.^۱

سریهٔ عبدالله بن رواحه رضی الله عنه به سوی یسیر بن رزام یهودی

در شوال سال ششم هجری پیامبر اکرم ﷺ اطلاع یافت که امیر یهودیان خیبر، یسیر بن رزام، در تلاش است تا یهودیان شمال و همچنین مشرکان و طوایف غطفان را متحد سازد و به مدینه حمله نماید. لذا پیامبر اکرم ﷺ عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را به سرکردگی سی سواره نظام که عبدالله بن انیس رضی الله عنه نیز در میان آنان بود به خیبر فرستاد. آنها نزد یسیر رفتند و گفتند: ما را پیامبر اکرم ﷺ دنبال تو فرستاده است و می‌خواهد تو را امیر خیبر بنماید. او پذیرفت و با سی نفر از قومش به اتفاق عبدالله رضی الله عنه و همراهانش راهی مدینه شد؛ بدین صورت که دو نفر بر یک مرکب سوار شدند. یک یهودی و یک مسلمان و یسیر پشت سر عبدالله بن انیس رضی الله عنه سوار بود. در مسیر راه یسیر از رفتن نزد پیامبر اکرم ﷺ پشیمان گردید. بنابراین، دست به شمشیر عبدالله بن انیس رضی الله عنه برد، اما عبدالله رضی الله عنه متوجه این موضوع گردید و فوراً شمشیر را به دست گرفت و ضربه‌ای به پای او زد و آن را شکست. یسیر با عصای سرکجی که داشت، ضربهٔ محکمی بر سر عبدالله رضی الله عنه زد و سرش را زخمی کرد. بدین ترتیب هر یک از مسلمانان به فرد یهودی ای که با او سوار بود، حمله کردند و آنها را کشتند. و از بین آنها، یک نفر که فرار نمود، جان سالم بدر برد.

۱- التریبة القيادية، ج ۴، ص ۱۴۸.

هنگامی که مسلمانان نزد پیامبر اکرم ﷺ بازگشتند، آن حضرت ﷺ بر زخم عبدالله بن انیس ﷺ آب دهان انداخت که بر اثر آن بهبود یافت.^۱

درسها و فوائد این سریه

۱- پیامبر اکرم ﷺ در این صدد بود که با مذاکره، به قتل و خونریزی با یهودیان خاتمه دهد، اما از آنجا که دل‌های یهود، همواره مملو از کینه‌توزی ﷺ و مسلمانان است، آنها با اقدامات نابخردانه خود، مسیر مذاکرات را به قتل و خونریزی تبدیل نمودند و نقشه‌ای کشیدند که سرانجام خود قربانی آن شدند.

۲- سال ششم هجری سالی پر عملیات بود؛ به گونه‌ای که در تمامی ماه‌های این سال، یک یا چند سریه برای سرکوبی دشمن و یا متلاشی نمودن گردهم‌آیی آنها و یا ترور سران کفر، اعزام می‌گردید و شعار مسلمانان این بود: ما به جنگ آنها می‌رویم و آنان هرگز به جنگ ما نخواهند آمد.

بدین صورت حزب خدا پیروزمندانه در حالی که نام خدا و پرچم دین خدا را در دست داشت و حامل ارزشهای جاودانه و بلندی بود، پیش می‌رفت و با هر طاغوتی که مانع پیشروی او می‌گردید، به مبارزه می‌پرداخت. بنابراین، تمامی اعمال آنان برای کسب رضایت پروردگار انجام می‌گرفت و آنان از نظر فکری، نظامی، سیاسی، اخلاقی و دینی به مرحله‌ی والایی رسیده بودند.^۲

۱- السیره النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۴۷۷.

۲- التریبۃ القیادیة، ج ۴، ص ۱۸۹-۱۹۲.

بخش سیزدهم:
فتح مبین (صلح حدیبیه)

فصل اول

تاریخ و انگیزه این غزوه و حرکت پیامبر اکرم ﷺ به مکه

پیامبر اکرم ﷺ و یارانش در اولین دوشنبه ذیقعدة سال ششم هجری^۱ جهت ادای عمره، مدینه را به قصد مکه ترک کردند.^۲ و انگیزه آن، خوابی بود که پیامبر اکرم ﷺ دیده بود که او و یارانش در مکه عمره به جای می‌آورند. آن حضرت ﷺ مژده این خواب را به یارانش داد. این مژده، موجب خوشحالی آنان به ویژه مهاجران که دلپاشان به سوی وطن و زادگاهشان پر می‌کشید را فراهم ساخت.^۳

بنابراین همه آنها برای چنین زیارت بزرگی آمادگی خود را اعلام نمودند. همچنین پیامبر اکرم ﷺ از بادیه‌نشینان و قبایل برای شرکت در این سفر دعوت به عمل آورد. دولت اسلامی نیز از روابط اهل مکه که در قسمت جنوب مدینه واقع شده بود و اهل خیبر که در ناحیه شمال آن واقع بود، بی‌خبر نبود. بنابراین، وقت آن رسیده بود که این روابط سیاسی شکسته شود و از طرفی دیگر اعراب می‌دانستند که کعبه در انحصار قریش نیست؛ بلکه به همگان تعلق دارد؛ پس نباید قریش مانع حضور محمد ﷺ و یارانش از زیارت کعبه گردند.^۴

پیامبر اکرم ﷺ بر خلاف معمول، خبر این سفر را اعلام نمود و دیری نپایید که در میان تمامی قبایل آوازه سفر عمره آن حضرت ﷺ و یارانش پیچید. و پیامبر اکرم ﷺ با اعلان این خبر این هدف را دنبال می‌نمود که تمامی قبایل و اعراب بدانند که ایشان به قصد ادای عمره می‌روند و قصد جنگ ندارند.

۱- المجموع، نووی، ج ۷، ص ۷۸.

۲- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۳۴.

۳- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۲، ص ۴۹۵ - السیرة النبویة، نووی، ص ۲۷۳.

۴- قرائة سیاسة للسیرة النبویة، ص ۲۱۳-۲۱۴.

و پیامبر اکرم ﷺ و یارانش برای تحقق این امر، لباس‌های عادی خود را از تن بیرون آوردند و لباس مخصوص احرام پوشیدند و از ذوالحلیفه نیت احرام بستند و به گردن حیوانات قربانی قلاده آویزان کردند و کوهان آنها را رنگین نمودند.^۱ آن حضرت ﷺ به خاطر احتیاط، بشر بن سفیان خزاعی رضی الله عنه را جهت جمع آوری اخبار و تجسس فرستاد. واقدی می‌گوید: «آن حضرت ﷺ عباد بن بشر را به همراه جماعتی متشکل از بیست نفر انصار و مهاجر را پیشاپیش لشکر، جهت مطمئن شدن از امنیت مسیر و همچنین برای پیگیری اخبار دشمن، اعزام نمود».^۲

پیامبر اکرم ﷺ هنوز از ذوالحلیفه حرکت نکرده بود که براساس پیشنهاد عمر بن خطاب رضی الله عنه افرادی را به مدینه جهت تهیه و حمل سلاح فرستاد.^۳ و هدف پیامبر ﷺ از این امر، در نظر گرفتن جانب احتیاط بود؛ زیرا دشمن کاملاً مسلح بود و هیچ گونه تضمینی وجود نداشت که مسلمانان از حمله آنها در امان باشند. و همچنین این عملکرد، بیانگر سنت استفاده از اسباب است که همواره پیامبر اکرم ﷺ آن را رعایت می‌نمود تا امتش در این مورد از او تبعیت نمایند.^۴

رسیدن پیامبر اکرم ﷺ به «عسفان»

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به «عسفان» رسید، بشر بن سفیان خزاعی رضی الله عنه نزد ایشان آمد و گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ قریش از ورود شما مطلع شده‌اند و آنها در حالی که پوست پلنگ به تن کرده‌اند و زنان و کودکان خود را همراه دارند، همه سوگند خورده‌اند که نگذارند شما به زور وارد مکه بشوید.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: وای بر قریش! جنگ، آنان را نابود کرده است. چه می‌شد اگر میان من و مردم مانع نمی‌شدند. در آن صورت اگر مردم، مرا نابود کردند، این آن چیزی است که آنها می‌خواهند و اگر خدا مرا پیروز بگرداند، آنها نیز وارد اسلام بشوند، بدون اینکه چیزی از دست بدهند و اگر چنین نمی‌کنند تا می‌توانند بجنگند. آنها چه

۱- مرویات الحدیبیه، ص ۵۵.

۲- مغازی واقدی، ج ۲، ص ۹۷۴.

۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۲.

۴- القيادة العسكرية فی عهد الرسول، ص ۴۸۹.

گمان کرده‌اند؟ به خدا سوگند! من به خاطر چیزی که بدان فرستاده شده‌ام خواهم جنگید، حتی اگر تنها بمانم.

سپس آن حضرت ﷺ از صحابه ﷺ در مورد پیشروی به سوی مکه به مشورت پرداخت. آنها گفتند: همچنان به راهمان ادامه بدهیم و چنانچه آنها درصدد جلوگیری ما از زیارت کعبه برآمدند، با آنها بجنگیم. ابوبکر ﷺ گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ ما بدون اینکه جنگ را آغاز کنیم به راه خود ادامه بدهیم، اگر آنها جنگ را آغاز کردند، آن گاه بجنگیم. پیامبر اکرم ﷺ رأی ابوبکر ﷺ را که حجتی قوی بود، پذیرفت و به یارانش دستور پیشروی به سوی مکه داد.^۱ پیامبر اکرم ﷺ با مشاهده نزدیک شدن سواران قریش، در «عسفان» نماز خوف برگزار نمود.

تغییر مسیر و اردو زدن در حدیبیه

از آنجا که پیامبر اکرم ﷺ هدف رویارویی با سوارکاران قریش را نداشت، لذا هنگامی که اطلاع یافت که خالد بن ولید با تنی چند از سواران قریش، قصد حمله به مسلمانان را دارند به راهنمایی مردی از اسلم، راه اصلی را ترک نمود و راهی صعب العبور و کوهستانی را در پیش گرفتند تا اینکه به ناحیه پایین مکه در حدیبیه فرود آمدند. در این مکان، پیامبر اکرم ﷺ همراهانش را به توبه و استغفار وادار نمود و آنها نیز چنین کردند و فرمود: این همان دستوری است که به بنی اسرائیل هنگام ورود به بیت المقدس داده شد که آنها آن را تحریف کردند.^۲

خالد بن ولید و همراهانش با اطلاع از این موضوع که کاروان مسلمانان به دروازه‌های مکه رسیده است. بنابراین فوراً به مکه بازگشتند و اهل مکه را از این ماجرا مطلع نمودند و آنها را برای آماده شدن جهت برخورد با مسلمانان برانگیختند؛ چرا که اردو زدن لشکر اسلام در حدیبیه، ترس و وحشت عجیبی مکه را فرا گرفت و آنها خود را در معرض یک خطر جدی می‌دیدند.^۳

محمود شیت می‌گوید: حرکت مخفیانه مسلمانان به گونه‌ای که بیان گردید، از روی ترس نبود؛ زیرا کسی که ترس و واهمه داشته باشد، به جای نزدیک شدن به مرکز

۱- ملامح الشوری فی الدعوة الاسلامیة، عدنان نحوی، ص ۱۶۰.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۸.

۳- السیرة النبویة، ابی فارس، ص ۳۷۴.

دشمن، با آن فاصله می‌گیرد؛ چرا که نزدیک شدن به خطوط مقدم دشمن، باعث بروز خطر جدی می‌گردد و احتمال پیروز شدن را کاهش می‌دهد.^۱

در کتاب اقتباس النظام العسکری فی عهد الرسول ﷺ آمده است: این تاکتیک پیامبر اکرم ﷺ بیانگر آن است که فرمانده توانا و دانا باید لشکر خود را از جاهایی که احتمال خطر می‌رود، دور نگه دارد.^۲

قصواء خسته نشده است؛ بلکه کسی که فیل را از حرکت بازداشته بود، آن را بازداشته است

شتر پیامبر اکرم ﷺ، قصواء در نزدیکی حدیبیه رسید، به زمین نشست. صحابه رضی الله عنهم گفتند: قصواء خسته شده است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: قصواء خسته نشده است و چنین عادتی ندارد. بلکه کسی که فیل (ابرهه) را از پیشروی به مکه باز داشته بود، او را نیز باز داشته است. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ آن را حرکت داد و از پیشروی به سوی مکه باز آمدند و در ناحیه پایانی حدیبیه نزد چاهی کم آب اردو زدند.

دیری نگذشت که آب چاه تمام شد و مردم به پیامبر اکرم ﷺ شکایت بردند. آن حضرت رضی الله عنه طبق روایتی تیری بیرون کرد و به آنان داد تا آن را داخل چاه بیندازند و طبق روایتی مقداری آب در دهان کرد و سپس آن را در دلوی ریخت و دستور داد تا آن را در چاه بریزند. پس از این امر، چشمه‌های داخل چاه جوشیدن گرفت و آب چاه زیاد شد، و مشکل بی‌آبی برطرف گردید.^۳ ابن حجر معتقد است که هر دو مورد اتفاق افتاد؛ یعنی، همزمان هم آب دهان در آن ریخت و هم تیری در آن شلیک کرد.^۴

درسها و عبرت‌ها نهفته شده در خوابیدن شتر پیامبر اکرم ﷺ و پیشروی نمودن آن به سوی مکه

۱- وقوع هر امری در این دنیا، وابسته به به اراده خداست؛ چنانکه شتر پیامبر اکرم ﷺ بدون اینکه آن حضرت رضی الله عنه بخواهد، به زانو نشست و تلاش صحابه رضی الله عنهم

۱- الرسول القائد، شیت خطاب، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۲- السیرة النبویة ابی فارس، ص ۳۷۴ به نقل از النظم العسکریة، ص ۲۵۸.

۳- الفتح، ج ۱۴، ص ۷۵۸ شماره ۳۵۷۷.

۴- همان، ج ۱۱، ص ۱۶۴، شماره ۲۷۳۱-۲۷۳۲.

و ادار نمودن او به حرکت برای ادامه مسیر به سوی خانه کعبه به جایی نبرد؛ چرا که خدا چیز دیگری اراده نموده بود.^۱

۲- ابن حجر از این گفته پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «آن را، بازدارنده فیل از پیشروی باز داشته است»^۲. چنین استدلال کرده است که از نظر جنبه‌های عام، تشبیه دو چیز بلامانع است، گر چه از نظر جنبه خاص با هم تفاوت زیاد داشته باشند، پس تشبیه کردن توقف قصواء با توقف فیل فقط در این بود که خداوند، از حرم خود حفاظت به عمل می‌آورد چنانکه فیل ابرهه را از پیشروی به سوی مکه به خاطر اینکه آنها اهل باطل بودند، بازداشت و اما اینکه شتر پیامبر اکرم ﷺ را از پیشروی باز داشت، گر چه ایشان بر حق بود، به خاطر حکمتی بود که خدا، آن را اراده نموده بود.^۳

۳- حکمت خداوند متعال، چنین اقتضا می‌نمود که بین پیامبر اکرم ﷺ و اهل مکه جنگی اتفاق نیفتد. به ویژه در این سفر و حکمت‌های این مسئله، این امر به اثبات رسید که برخی عبارتند از:

الف- ورود مسلمانان با زور، به گونه‌ای که باعث خونریزی و قتل و غارت می‌شد، امری بود منفعت هیچ یک از این دو گروه را در پی نداشت و خدا هم این را نمی‌خواست.

ب- احتمال این می‌رفت که در صورت حمله به مکه، نادانسته به برخی از مسلمانان مستضعف که در آنجا ساکن بودند، آسیبی برسد؛ چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُمْ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيْبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الفتح: ۲۵].

«اینان همان‌هایی هستند که کفر ورزیده‌اند و از ورود شما به مسجد الحرام جلوگیری کرده‌اند و نگذاشته‌اند قربانی‌هایی که با خود نگاه داشته‌اید، به قربانگاه برسد. اگر مردان و زنان مؤمنی را لگدمال نمی‌کردید که شما آنها را نمی‌شناسید و ناآگاهانه

۱- صلح الحديبية، ابی فارس، ص ۴۳.

۲- فتح الباری، ابن حجر، ج ۶، ص ۲۶۰.

۳- همان، ص ۶۱.

ضرری به شما نمی‌رسید (خداوند مانع این جنگ نمی‌شد) تا خدا هر که را خواهد غرق رحمت خود سازد. اگر (کافران و مؤمنان ضعیف) از یکدیگر جدا می‌بودند، کافران را به عذاب دردناکی گرفتار می‌کردیم».

ج- خداوند می‌دانست کسانی که امروز در مقابل پیامبر اکرم ﷺ موضع‌گیری نمودند و مانع از ورود ایشان به مکه هستند، به زودی اسلام را خواهند پذیرفت و حاملان رسالت الهی به سوی جهانیان خواهند بود^۱.

مذاکرات بین پیامبر اکرم ﷺ و مشرکان مکه

پیامبر اکرم ﷺ جهت تفهیم قریش و متقاعد ساختن آنها به اینکه ایشان به هدف زیارت خانه‌ی خدا آمده‌اند و قصد جنگ و دعوا ندارند، نهایت سعی و تلاش خود را ایفا نمود. بنابراین، قریش بعد از اطمینان این امر، سفیرانی را برای مذاکره با پیامبر اکرم ﷺ درباره‌ی این موضوع فرستادند.

۱- هیئت خزاعی به سرپرستی بدیل بن ورقاء

قبلاً بیان گردید که بدیل بن ورقاء با گروهی از خزاعیها که رازداران پیامبر اکرم ﷺ بودند، آنان را از عزم جدی قریش مبنی بر ممانعت از ورود آنان به مکه آگاه نمودند اما پیامبر اکرم ﷺ آنان را متقاعد ساخت که به قصد ادای عمره آمده است و قصد جنگ ندارد و فرمود: کاش قریش که اکنون جنگ، توان آنها را از بین برده است، دست از لجاجت و عناد بر دارند و واکنش و عکس‌العمل سایر مردم را با ما ببینند و اگر آنان لجاجت و عناد خود را ترک نمایند، ناگزیر خواهیم جنگید، گر چه تنها بمانم.

آنها نزد قریش رفتند و گفتند: ای جماعت قریش! شما در مورد محمد ﷺ عجولانه قضاوت می‌کنید. او برای جنگ نیامده است؛ بلکه تنها قصد زیارت خانه‌ی خدا را دارد. قریش گفتند: حتی اگر برای زیارت هم آمده باشد، ما او را نخواهیم گذاشت؛ چرا که اعراب نگویند که محمد ﷺ با توسل به زور وارد مکه شده است^۲.

سرانجام فرزاندگی سیاسی پیامبر اکرم ﷺ اقتضا نمود که با آنان پیمان صلح ببندد که این کار فواید زیادی داشت از جمله:

۱- صلح الحدیبیه، ص ۴۵.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۰.

الف- صلح با قریش آسایش خاطر مسلمانان از ناحیه دشمن اصلی می‌شد. و زمینه تاختن بر قبایل دیگر و یهودیان را فراهم می‌ساخت.

ب- پیامبر اکرم ﷺ علاقمند بود که مذاکره با قریش متحقق شود، تا به وسیله سفر، سخنان آنها را بشنود و سخنان خود را به گوش آنها برساند و صرفاً برای دلجویی آنها و کاهش دادن میزان دشمنی و تضعیف روحیه جنگی آنان به چنین امری اقدام نمود.

ج- پیامبر اکرم ﷺ علاقمند بود که خزاعه که هم پیمانان جاهلیت بنی‌هاشم بودند، درک نمایند که آنها از قدرت و نیروی فوق‌العاده‌ای برخوردار است و این امر، آنها را بر پایبند بودن پیمانشان وادار می‌ساخت.

د- بازتاب این جریان که پیامبر اکرم ﷺ برای زیارت خانه کعبه آمده است و قریش مانع ایشان شده‌اند، از نظر تبلیغاتی به نفع مسلمانان و زیان قریش تمام می‌شد و باعث می‌گردید که خردمندان قبایل، پیامبر اکرم ﷺ را در این قضیه به نفع پیامبر اکرم ﷺ قضاوت نمایند.

ه- مشرکان مکه به سخنان بدیل خزاعی اعتماد نکردند؛ زیرا آنها می‌دانستند که خزاعه هم‌پیمان با پیامبر اکرم ﷺ است و بیشتر از مسلمانان جانبداری خواهد نمود.^۱

و- اولین پاسخ پیامبر اکرم ﷺ به بدیل، حاکی از مهربانی و نرمی در رسیدن به طاعت و بندگی خدا بود. بنابراین از بغض و دشمنی که نسبت به آنها داشت، سخن به میان نیاورد. زیرا می‌خواست بدون برخورد با هیچ‌گونه مانعی به عبادتی که نیت کرده بود، برسد.^۲

۲- عروه بن مسعود ثقفی سفیر قریش

از آنجا که قریشیان بدیل خزاعی را هم‌پیمان پیامبر اکرم ﷺ می‌دانستند، لذا سخنان او، قریشیان را متقاعد نمود و به اطمینان خاطر نرسیدند بنابراین، عروه بن مسعود ثقفی، پیشنهاد کرد تا از جانب آنها با پیامبر اکرم ﷺ به مذاکره پردازد؛ چنانکه امام بخاری داستان عروه را چنین نقل نموده است: عروه برخاست و گفت: ای قوم! آیا شما پدران من نیستید؟ گفتند: بلی. گفت: مگر من فرزند شما نیستیم؟ گفتند: بلی. گفت: آیا مرا نیز متهم به خیانت می‌کنید؟ گفتند: خیر. گفت: شما می‌دانید که من

۱- صلح الحدیبی، ابی فارس، ص ۶۷.

۲- همان، ص ۶۸.

اهل عکاظ را به خاطر اینکه با من همکاری نکردند، رها ساختم و با زن و فرزندانم و کسانی که از من تبعیت می نمودند، نزد شما آمده ام و اکنون پیامبر اکرم ﷺ حامل پیغامی شایسته است بنابراین، آن را بپذیرید و بگذارید من با او مذاکره کنم. آنها پذیرفتند عروه را خدمت پیامبر اکرم ﷺ فرستادند عروه نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و با او وارد مذاکره شد. پیامبر اکرم ﷺ همان پاسخی را که به بدیل داده بود، به عروه ثقفی داد. عروه گفت: ای محمد ﷺ اگر تو درصدد نابودی قومت بر آیی، تا کنون هیچ یک از اعراب این کار را نکرده است و مردانی هم که پیرامون تو را گرفته اند، از قبایل مختلف هستند و فکر نمی کنم که تا آخر در کنارت بمانند و استقامت بورزند.

ابوبکر رضی الله عنه که سخنان او را می شنید گفت: برو و فرج لات (اسم بت آنها بود) را بمک. آیا ما فرار خواهیم کرد و او را تنها خواهیم گذاشت؟^۱

عروه گفت: او کیست؟ گفتند: ابوبکر رضی الله عنه است. عروه گفت: به خدا سوگند! اگر احسان تو نبود، پاسخت را می دادم.

عروه با این سخنانش می خواست، مسلمانان را مغلوب جنگی روانی نماید و روحیه آنان را تضعیف نماید و اعتماد موجود بین پیامبر اکرم ﷺ و یارانش را، از بین ببرد^۲، غافل از اینکه این ترندها در مقابل ایمان قوی ریشه دار و صفوف به هم پیوسته و نقشه های دقیق مسلمانان، ناکام خواهد ماند. عروه از قدرت و تصمیم جدی قریش مبنی بر جنگ سخن می گفت. او بارها چنین تبلیغاتی روانی را تجربه کرده بود و در آن موفق شده بود. ولی این بار بدون هیچ گونه موفقیتی، برگشت.

از جمله رخدادهای شگفت انگیزی که در مذاکره عروه با پیامبر اکرم ﷺ اتفاق افتاد، برخورد مغیره بن شعبه رضی الله عنه با عروه بود که بیانگر نقش ایمان در دلها است که از انسانی شیطان صفت، انسانی شریف و بزرگوار می آفریند. مغیره رضی الله عنه که در زمان جاهلیت، به خوردن شراب و راهزنی می پرداخت، بعد از اینکه مسلمان شد، به انسانی مؤمن و متعهد تبدیل گردید و اینک در حالی که چهره اش را پوشانیده بود، در کنار پیامبر اکرم ﷺ ایستاده و از ایشان نگهبانی می داد. او برادرزاده عروه بود. از آنجا که در میان اعراب مرسوم بود که هنگام مذاکره با کسی، دست به محاسن آن شخص می بردند و آن را می گرفتند، عروه نیز

۱- بخاری، کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد، ج ۳، ص ۲۳۷، شماره ۲۷۳۲.

۲- منهج الاعلام الاسلامی فی صلح الحدیبیه، سلیم حجازی، ص ۱۳۱-۱۳۲.

در اثنای مذاکره، چند بار دست خود را به محاسن پیامبر اکرم ﷺ برد. مغیره ﷺ که شمشیر به دست داشت و ایستاده بود، با پشت شمشیر به دست عمویش زد و گفت: دست به محاسن پیامبر اکرم ﷺ زن و اگر نه دستت را با این شمشیر قطع خواهم کرد. پیامبر اکرم ﷺ از برخورد این برادرزاده مؤمن و عموی مشرک تبسم نمود. عروه که او را به خاطر پوشیده بودن چهره‌اش نمی‌شناخت، گفت: ای محمد ﷺ او کیست و این چه عملی است که از یاران تو می‌بینم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: او برادرزاده‌ات، مغیره ﷺ است. عروه گفت: تو چنین می‌کنی ای خائن! طائفهٔ ثقیف را برای همیشه با ما دشمن کردی. به خدا! من تازه از حساب همان خیانت سابق تو فارغ شده‌ام^۱.

بدین صورت عروه در مذاکرهٔ خود با پیامبر اکرم ﷺ شکست خورده نزد مشرکان بازگشت و آنان را از برخورد مسلحانه با پیامبر اکرم ﷺ بر حذر داشت و گفت: ای قوم! من با پادشاهان مختلفی مانند کسرا، هرقل و نجاشی ملاقات داشته‌ام، به خدا! اطرافیان هیچ یک از آنها آن قدر که اطرافیان محمد ﷺ را شیفته و مطیع او دیدم، تا کنون مطیع آنان ندیدم. آنها نمی‌توانستند در چشمان او نگاه بکنند. و صدای خود را نزد او بلند نمی‌کردند و با اشاره‌اش به انجام امور مبادرت می‌ورزیدند. آنها آب دهان و همچنین آب وضوی او را نمی‌گذاشتند به زمین بیفتد و آن را برای تبرک به جسم خود می‌مالیدند. من در آن قوم قاطعیت یافتم. اگر شما راهی جز شمشیر فرا روی آنها نگذارید، به آن روی خواهند آورد و هنگامی که رهبرشان را خطری تهدید نماید، هیچ چیزی حتی وجود آنان در برابر محمد ﷺ ارزشی نخواهد داشت. به خدا آنها در هیچ شرایطی حاضر نیستند او را تنها بگذارند؛ پس نصیحت مرا به خاطر داشته باشید؛ زیرا من می‌ترسم که شما مغلوب او بشوید؛ چرا که او مردی است که به خاطر تعظیم خانهٔ خدا آمده است و در اینجا قربانی ذبح می‌کند و بر می‌گردد.

سران قریش گفتند: ای ابویعفور! از تو انتظار شنیدن چنین سخنانی را نداشتیم و اگر کسی غیر از تو چنین سخنانی می‌گفت، او را ملامت می‌نمودم، اما به پیامبر اجازه نخواهم داد که احتمال به طواف خانه خدا بپردازد و سال آینده برای طواف به مکه بیاید^۲.

۱- مغیره ﷺ در زمان جاهلیت با گروهی همراه شده بود و در اثنای راه، آنها را کشت و مال‌هایشان را تصاحب نمود. بخاری، کتاب الشروط، ج ۳، ص ۲۳۸ شماره ۲۷۳۲.

۲- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۵۹۸.

جنگی روانی که عروه آن را ایجاد نموده بود، نتیجه معکوس داد و تأثیر آن در جبهه داخلی قریش آشکار گردید؛ زیرا بعد از اینکه عروه سیمای صادق یاران پیامبر ﷺ و محبت، اطاعت، آمادگی، روحیه قوی و توان رزمی آنان را مشاهده نمود و نزد قریش برگشت، مشاهدات خود را برای آنها بازگو کرد و آنها را از جنگ با مسلمانان بر حذر داشت و این امر باعث تضعیف روحیه قریشیان گردید.

آخر الامر اینکه پیامبر اکرم ﷺ به موفقیت بزرگی از نظر سیاسی، تبلیغاتی و نظامی دست یافت و توانست در تصمیم قاطع و آرای یکپارچه ملت قریش، ضعف و پراکندگی به وجود آورد.^۱

۳- حلیس بن علقمه سفیر قریش

پس از شکست مذاکرات عروه با پیامبر اکرم ﷺ قریش، حلیس بن علقمه کنانی را نزد ایشان فرستادند. آن حضرت ﷺ با اطلاع از این امر فرمود: او از قومی عبادت‌گذار است بنابراین، حیوانات قربانی را در معرض دید او قرار دهید^۲ و دستور داد تا همه با صدای بلند، «لبیک» بگویند.

حلیس با مشاهده شتران قربانی که قلاده به گردن آنها آویزان بود از همان جا نزد قریش برگشت و بر آنان اعتراض کرد که چرا نمی‌گذارند شتران قربانی را به قربانگاه بیاورند و ذبح نمایند و زائران بیت الله الحرام که در لباس احرام به سر می‌برند و لبیک می‌گویند، وارد مسجد الحرام بشوند.

او به صراحت، این موضع‌گیری قریش را ظالمانه توصیف کرد و این امر را یادآور گردید که در این زمینه هیچ گونه کمکی به آنها نخواهد کرد.^۳ و بدین صورت جبهه داخلی قریش، با شکستی جدید مواجه گردید و بخش بزرگی از نیروهای خود را از دست داد؛ زیرا حلیس، سردار احابیش بود که هم‌پیمان قریش بودند.

سران قریش به حلیس گفتند: آنچه تو از محمد ﷺ و یارانش مشاهده کرده‌ای، صحنه‌ای ظاهری بوده و واقعیت چیزی دیگر است. پس بهتر است ما را به حال خود

۱- بخاری، کتاب الشروط، شماره ۲۷۳۱-۲۷۳۲.

۲- منهج الاعلام الاسلامی فی صلح الحدیبیه، ص ۱۴۵.

۳- منهج الاعلام الاملامی فی صلح الحدیبیه، ص ۱۰۸.

واگذاری تا در این مورد چاره‌ای بیندیشیم^۱.

این امر بیانگر میزان بصیرت و آگاهی و شناخت پیامبر اکرم ﷺ است که به خصوصیات شخصیت‌های مهم مکه آگاهی داشت و با هر کدام از آنان براساس خصوصیات اخلاقی آنان، برخورد می‌نمود؛ چنانکه با دیدن حلیس، فرمود: او کسی است که مقدسات را تعظیم می‌نماید. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ از این ویژگی حلیس، هدف اصلی خود را از آمدن به مکه بیان نمود.

حلیس، از سرداران معروف اعراب و شخصیتی ممتاز بود و پیامبر اکرم ﷺ با این عملکرد توانست نظریه این سردار بزرگ را به نفع خود تغییر دهد؛ به گونه‌ای که او در مقابل قریش ایستاد و آنها را به خاطر برخوردشان با ایشان سرزنش نمود.

۴- مکرز بن حفص سفیر قریش

یکی از سفیران اعزامی قریش برای مذاکره با پیامبر اکرم ﷺ مکرز بود؛ چنانکه امام بخاری نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ با مشاهده مکرز، فرمود: او مکرز و مردی فاجر است. مکرز در حال مذاکره با پیامبر اکرم ﷺ بود که سهیل بن عمرو وارد آن مجلس گردید. آن حضرت ﷺ فرمود: «قد سهل لکم من أمرکم» «کار شما با آمدن سهیل، آسان شد»^۲. داستان سهیل را در صفحات بعدی به تفصیل بیان خواهیم کرد.

سفیران اعزامی پیامبر اکرم ﷺ به سوی قریش و به اسارت در آمدن برخی از مشرکان

پیامبر اکرم ﷺ نیز تصمیم گرفت سفیری نزد قریش بفرستد تا این امر را به اثبات برساند که آنان برای جنگ نیامده‌اند و فقط قصد تعظیم و طواف خانه کعبه را دارد و بعد از ذبح نمودن قربانی‌های خودشان، به مدینه بر می‌گردند و برای این منظور، خراش بن امیه خزاعی را سوار بر شتری نزد قریش فرستاد. هنگامی که خراش وارد شهر مکه شد، آنها به او حمله کردند و شترش را پی کردند و خواستند او را به قتل برسانند ولی طایفه احابیش مانع شدند و او را نجات دادند. آن گاه خراش نزد پیامبر اکرم ﷺ برگشت و ماجرا را برای ایشان بیان نمود.

۱- مغازی واقدی، ۲ ص ۶۰۰.

۲- بخاری، کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد، ج ۳، ص ۲۳۹، شماره ۲۷۳۲.

آن‌گاه پیامبر اکرم ﷺ تصمیم به اعزام سفیر دیگری جهت مذاکره با قریش و متقاعد ساختن آنان گرفت و برای این منظور، عمر بن خطاب ؓ را انتخاب نمود. عمر ؓ گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ «دستور شما را اطاعت می‌نمایم^۱، اما به نظر من بهتر است، عثمان ؓ را بفرستید؛ زیرا از طایفه او افراد زیادی در مکه وجود دارد و او نزد آنان محترم و محبوب است و کسی نمی‌تواند به او آسیبی برساند، اما از طایفه من کسی در آنجا نیست و می‌ترسم که مرا به قتل برسانند.

پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد عمر ؓ را پذیرفت و عثمان ؓ را فرستاد و گفت: نزد قریش برو و به آنها بگو که ما برای جنگ نیامده‌ایم؛ بلکه به قصد تعظیم و رعایت حرمت خانه خدا و برای طواف آن آمده‌ایم و با خود قربانی آورده‌ایم و بعد از انجام مناسک قربانی به مدینه بر خواهیم گشت.

عثمان ؓ بر اساس ماموریتی که به او محول گردیده بود، به سمت مکه حرکت نمود. وقتی به مکانی به نام «بلدح» رسید، گروهی از قریش را در آنجا دید. گفتند: کجا می‌روی؟ گفت: مرا پیامبر اکرم ﷺ به سوی شما فرستاده است. او شما را به سوی خدا و اسلام فرا می‌خواند، تا همه تابع اسلام گردید؛ زیرا به زودی خدا دینش را پیروز و پیامبرش ﷺ را غالب می‌گرداند و یا اینکه دست از دشمنی با او بر دارید و بگذارید که دیگران با او چه می‌کنند؛ پس اگر بر او پیروز شدند، شما هم به آرزویتان می‌رسید و اگر پیامبر اکرم ﷺ بر آنها پیروز شد، آنگاه شما دو راه پیش‌رو دارید یا اینکه اسلام را می‌پذیرید و یا اینکه همه یکپارچه با او به جنگ و مبارزه بر می‌خیزید؛ البته جنگ شما را نابود کرده و بهترین‌های شما را از نابود ساخته است ... عثمان ؓ به گفتگوی خود با آنها ادامه داد و سخنانی بر زبان آورد که برای آنها خوشایند نبود. سرانجام پاسخ آنها این بود: ای عثمان ؓ آن چه را گفتی، شنیدیم. به خدا چنین نیست که تو پنداشته‌ای، ما به هیچ وجه نخواهیم گذاشت او با توسل به زور وارد مکه بشود. برگرد و به او بگو که هرگز چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد.

آن‌گاه از میان آنان، ابان بن سعید بن عاص برخاست و به عثمان ؓ خوش آمد گفت و او را پناه داد؛ چنانکه عثمان ؓ با حمایت او وارد شهر مکه شد و نزد تمامی

سران قریش رفت و با آنها مذاکره کرد اما پاسخ تمام آنها این بود که به خدا! هرگز به او اجازه نمی‌دهیم وارد مکه بشود.^۱

مشرکان به عثمان رضی الله عنه پیشنهاد کردند تا کعبه را طواف نماید، اما عثمان رضی الله عنه نپذیرفت.^۲ همچنین او نزد مسلمانان مستضعف مکه رفت و به آنها مژده فتح و پیروزی داد.^۳ آنها نیز سلام و پیغام فرستادند.

در جریان مذاکرات، روابط مسلمانان و مشرکان عادی شده بود، آنها در میان صفوف یکدیگر می‌رفتند و باهم ملاقات می‌کردند. تا اینکه درگیری مختصری توسط دو نفر آغاز شد و به سنگ‌اندازی و شلیک تیر به سوی همدیگر منجر گردید و باعث شد که هر کدام از دو گروه، افرادی را از گروه مقابل به اسارت بگیرند چنانکه قرآن نیز به این جریان اشاره کرده و فرموده است:

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾ [الفتح: ۲۴].

«او بود که دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در وادی مکه کوتاه نمود. بعد

از اینکه شما را بر آنان چیره ساخته بود و خدا به آنچه عمل می‌کنید آگاه است.»
امام مسلم در مورد سبب نزول این آیه روایتی نقل کرده است که حدود هشتاد نفر از مشرکان مکه از کوه تنعیم بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش رضی الله عنهم فرود آمدند و قصد حمله غافلگیرانه به آنها را داشتند، اما قبل از اینکه موفق به حمله بشوند، توسط مسلمانان دستگیر شدند و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده شدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را بخشید و آزاد کرد. آن گاه این آیه نازل گردید.^۴

سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: روابط ما با مشرکان عادی شد و نزد همدیگر می‌رفتیم و با هم می‌نشستیم؛ چنانکه من برای استراحت زیر درختی دراز کشیده بودم که چهار نفر از مشرکان مکه به آنجا آمدند. و سخنانی در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند که برای من خوشایند نبود. بنابراین با اعتراض، از آنجا برخاستم و آن طرف‌تر زیر درختی دراز

۱- زاد المعاد، ج ۳، ص ۲۹۰- السیرة النبویة، ج ۳، ص ۳۴۴.

۲- همان.

۳- زاد المعاد، ج ۳، ص ۲۹۰.

۴- مسلم، کتاب الجهاد و السیر، ج ۳، ص ۱۴۴۲.

کشیدم. آنها شمشیرهای خود را به درخت آویزان کردند و زیر آن خوابیدند. دیری نگذشت که یکی از مسلمانان بانگ برآورد و گفت: ای مهاجران! این زمین ﷺ کشته شد. سلمه ﷺ می‌گوید: من فوراً شمشیر خود را برداشتم و نزد آن چهار نفر رفتم و در حالی که خواب بودند، شمشیرهایشان را نیز برداشتم و گفتم: به خدا اگر سر بلند کردید، چشمهایتان را با نوک شمشیرم بیرون خواهم آورد؛ سپس آنها را نزد پیامبر اکرم ﷺ آوردم. عمویم، عامر ﷺ نیز مکرز عبلاتی را دستگیر نموده بود نزد پیامبر اکرم ﷺ آورده بود. و جمعاً حدود هفتاد نفر از مشرکان دستگیر شده بود. پیامبر اکرم ﷺ همه را بخشید و آزاد کرد^۱. آن‌گاه این آیه نازل گردید:

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٤١﴾﴾

ابن کثیر می‌گوید: تسلط پیدا نکردن مشرکان بر مسلمانان، منتی بود که خدا بر مسلمانان ارزانی داشت و آنها را از گزند مشرکان نجات داد و باز داشتن مؤمنان از نیز صلی را موجب گردید که برای مؤمنان، عافیت و خیر دنیا و آخرت را در برداشت^۲.

«کف» یعنی بازداشتن، جلوگیری کردن و گرفتن دست کسی.
«بطن مکه» جمهور مفسران در مورد این قول خداوند: برآنند که مراد از بطن مکه، همان حدیبیه می‌باشد که نزدیک‌ترین مکان به مکه است^۳.

بیعت الرضوان

هنگامی که به پیامبر اکرم ﷺ خبر رسید که عثمان رضی الله عنه توسط مشرکان مکه کشته شده است، ایشان یاران خود را فرا خواند و از آنان بر جنگ و مبارزه و مرگ بیعت گرفت^۴. آنها بی‌درنگ با او بیعت کردند و آماده کارزار شدند، به جز فردی از منافقان به نام جد بن قیس که از بیعت خودداری نمود^۵. در روایت دیگری از بخاری آمده

۱- شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۱۷۶.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۹۲.

۳- التنویر و التحریر، ج ۲۶، ص ۱۸۴.

۴- بخاری، شماره ۴۱۶۹.

۵- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۴۸۶.

است که از آنها بیعت بر صبر و استقامت گرفت^۱ و در روایت مسلم آمده است که بیعت برقرار نمودن از جنگ فرار گرفت^۲ که این سه مورد با همدیگر تعارضی ندارند؛ زیرا بیعت گرفتن بر مرگ، مستلزم صبر و استقامت است^۳.

نخستین کسی که با ایشان بیعت کرد، ابوسنان عبدالله بن وهب اسدی رضی الله عنه بود؛ سپس تمامی مسلمانان حاضر بیعت کردند و سلمه بن اکوع رضی الله عنه سه بار بیعت کرد^۴. در پایان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست راست خود را بلند کرد و گفت: این دست عثمان رضی الله عنه است و آن را بر دست دیگر خود گذاشت^۵.

تعداد اصحابی که زیر درخت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کردند، هزار و چهارصد نفر بود^۶.

قرآن نیز از این بیعت سخن به میان آورده و فضل کسانی را که در آن شرکت داشتند، بیان نموده است که برخی از این آیات را ذکر می‌نماییم.

۱- خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾﴾
[الفتح: ۱۰].

«بی‌گمان کسانی که در بیعه الرضوان با تو پیمان می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند و در اصل دست خدا بالای دست آنان است. هر کس پیمان‌شکنی کند، به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند و آن کس که در برابر پیمانی که با خدا بسته است، وفادار بماند و آن را رعایت بدارد، خدا پاداش بسیار بزرگی به او عطا می‌کند».

در این آیه، کسانی که در بیعت رضوان شرکت داشته‌اند، مورد تحسین و تجلیل قرار گرفته‌اند و خداوند بیعت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بیعت با خدا دانسته است که این بیانگر شأن و منزلت والای شرکت‌کنندگان در این بیعت است.

۱- صحیح بخاری، شماره ۴۱۹۶.

۲- صحیح مسلم، شماره ۱۸۵۶.

۳- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۴۸۶.

۴- زاد المعاد، ج ۳، ص ۲۹۱.

۵- صحیح السیرة النبویة، ص ۴۰۴.

۶- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۴۸۲.

ابن قیم می گوید: در این سخن خدا، بیندیشید که می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾

وقتی آنها دست خود را بر دست پیامبر اکرم ﷺ که سفیر و نماینده مستقیم خدا است، گذاشتند، گویا با خدا بیعت کردند و دست خدا هم از فراز آسمانها و عرش، بالای دستهای آنان قرار گرفته بود.^۱

۲- همچنین خداوند، به صراحت اعلام داشته که از آنان راضی است:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾﴾ [الفتح: ۱۸-۱۹].

«به تحقیق، خداوند از مومنانی که با تو زیر درخت بیعت کردند، راضی شد و آنچه را در دل‌های آنان بود، دانست؛ پس برای آنان آرامش نازل نمود و پیروزی نزدیکی پاداششان داد. همچنین غنیمت‌های فراوانی که بدست خواهند گرفت و خدا غالب و با حکمت است.»

در این آیات، خداوند به پیامبرش ﷺ اعلام داشت که ای محمد ﷺ! خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بر مبارزه، استقامت و مرگ بیعت کردند، راضی شد؛ زیرا خدا از آنچه درون سینه‌ها نهفته است، آگاه است و دانست که این‌ها از صمیم قلب و با نیت صادق با تو بیعت کردند.

﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ پس خدا به آنان آرامش و استقامت بخشید و پیروزی نزدیکی را که فتح خیبر است، به عنوان پاداش به آنها عطا نمود.

طبری در مورد آیه ﴿وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا﴾ می گوید: خدا به عنوان پاداش کسانی که زیر درخت با پیامبر اکرم ﷺ بیعت کردند، از آنان خشنود گردید و به آنها آرامش و استقامت بخشید و آنان را به پیروزی نزدیکی مزده داد؛ چنانکه دیری نگذشت که خیبر فتح گردید و پس از آن همواره شاهد پیروزی و موفقیت و نعمت بودند تا اینکه مکه فتح شد و پس از آن شهرها و مناطق دیگری فتح گردید و مسلمانان پیشرفت‌های مسلمانان روز به روز افزایش یافت بنابراین وعده خداوند تحقق یافت آنجا

که فرمود: ﴿وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا﴾^۱.

۳- خداوند، شرکت کنندگان بیعت الرضوان را ملزم به کلمه تقوا که همان کلمه توحید است ساخته و خاطر نشان کرده است که آنها اهل این کلمه بوده و شایستگی آن را داشته‌اند. چنانکه می‌فرماید:

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الفتح: ۲۶].

«آن‌گاه که کافران، تعصب و نخوت جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند، خدا اطمینان‌خاطری بهره‌ پیغمبرش و بهره‌ مومنان کرد. همچنین خدا، ایشان را بر روح ایمان ماندگار کرد و آنان از هر کسی دیگر سزاوارتر برای پروا از خدا و برازنده‌ آن بودند و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری تواناست».

برخی از فضائل شرکت‌کنندگان بیعت الرضوان را از دیدگاه قرآن بیان نمودیم، اما احادیث زیادی نیز در این باره وجود دارد که به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

الف - جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز حدیبیه خطاب به مسلمانان گفت: «شما بهترین افراد روی زمین هستید.» جابر رضی الله عنه می‌گوید: تعداد ما در آن روز هزار و چهارصد نفر بود و اگر چشمانم می‌دید، جای درخت را به شما نشان می‌دادم.^۲ این حدیث، بیانگر فضل و برتری شرکت‌کنندگان بیعت الرضوان است و در آن زمان این فضیلت شامل تعداد زیادی از مسلمانان در مدینه و مکه نگردید.

برخی از این روایت به برتری علی رضی الله عنه بر عثمان رضی الله عنه استدلال می‌نمایند می‌گویند: علی رضی الله عنه در بیعت الرضوان شرکت داشت اما عثمان رضی الله عنه در این بیعت حضور نداشت بنابراین، علی رضی الله عنه بر عثمان رضی الله عنه برتری دارد، اما استناد چنین استدلالی باطل است؛ زیرا اولاً این بیعت به خاطر انتقام خون عثمان رضی الله عنه گرفته شد؛ ثانیاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست خود را به نمایندگی از عثمان رضی الله عنه بر دست دیگرش گذاشت و بیعت کرد بنابراین، عثمان رضی الله عنه نیز در این بیعت فضایی را کسب نمود که دیگران از آن بهره‌مند گردیدند.^۳

۱- تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸۵-۸۶ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۲- مسلم، ج ۳، ص ۱۴۸۵.

۳- فتح الباری، ج ۷، ص ۴۴۳.

ب - جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: ام‌مبشر به من خبر داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد حفصه فرمود: «انشاء الله هیچ کدام از شرکت‌کنندگان بیعت الرضوان وارد دوزخ نمی‌شوند. حفصه گفت: خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ یعنی همه شما وارد آن می‌شوید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾ ۷۱ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا
وَوَدَّرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾ ۷۲ [مریم: ۷۱-۷۲].

«همه شما وارد آن خواهید شد و این قضیه‌ای حتمی نزد پروردگارت می‌باشد. سپس ما پرهیزگاران را نجات داده، ستمکاران را در آن ذلیلانه رها می‌سازیم.»

نووی می‌گوید: علما در مورد این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: انشاء الله هیچ کدام از آنها وارد دوزخ نمی‌شود، گفته‌اند: این بدان معنا است که قطعاً هیچ یکی از آنها وارد دوزخ نخواهد شد و کلمه انشاء الله، به خاطر تبرک گفته شده است نه به خاطر شک و تردید. و در جواب استدلال حفصه رضی الله عنها که گفت: خداوند فرموده است:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند در ادامه این آیه فرموده است: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾. در اینجا ما به نوعی مناظره و سؤال و جواب علمی بر می‌خوریم؛ زیرا هدف حفصه تردید سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبود بلکه هدف وی فهم این آیه بود؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدف این آیه را عبور بر پل صراط دانست که روی دوزخ نصب شده است. آن گاه دوزخیان به داخل آتش می‌افتند و بهشتیان با عبور از آن، وارد بهشت می‌شوند.^۱

ج - امام مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایتی نقل می‌کند که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیبیه به ما گفت: هر کسی که از شما از این گردنه (حدیبیه مشرف به مکه) عبور بکند، گناهانش مانند گناهان بنی اسرائیل بخشوده خواهد شد.

جابر رضی الله عنه می‌گوید: نخستین دسته‌ای که از آن عبور نمود، سوارکاران ما (خزرج) بودند، بعد از آن تمامی مردم از آنجا عبور کردند. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گناهان همه شما بخشیده شد به جز صاحب شتر سرخ. جابر رضی الله عنه می‌گوید: او مردی بود که

دنبال شترش می‌گشت. ما نزد او رفتیم و گفتیم: بیا تا پیامبر اکرم ﷺ برای تو طلب آموزش نماید. گفت: به خدا برای من یافتن شترم بهتر از دعای سرور شما است^۱. این حدیث بیانگر فضیلت بزرگی است شرکت‌کنندگان بیعت حدیبیه به آن نائل آمدند و آن عبارت از مغفرت و آمرزش الهی است که آنان به خاطر اخلاص و اطاعت خدا و رسول ﷺ مستحق آن گردیدند^۲.

شرکت‌کننده‌گان صلح در حدیبیه دارای ویژگیهای مهمی هستند. چرا که آنها بهترین افراد امت محمد ﷺ بودند که خدا از آنان راضی شده بود و هیچ کدام از آنها به دوزخ راه نخواهد یافت. و آنان از اهل بدر و کسانی بودند که در جهت هر دو قبله نماز خواندند.

با تأمل در تعداد افراد مهاجران شرکت‌کننده در این غزوه به این نتیجه خواهیم رسید که تعداد آنها در غزوه بدر، هشتاد و سه نفر بود، اما در این غزوه تعداد آنان به هشتصد نفر رسیده بود و علت آن مسلمان شدن و گرویدن جوانان قبایل اطراف مدینه به جامعه اسلامی دانست؛ چرا که آنان با پذیرش اسلام، زیر پرچم پیامبر اکرم ﷺ در می‌آمدند و در سفر و حضر، در رکاب ایشان علم و عمل و اخلاص و آموزشهای نظامی را می‌آموختند. از جمله این قبایل می‌توان به قبیله اسلم و غفار اشاره نمود؛ زیرا ابوذر غفاری ﷺ که از پیشگامان دعوت اسلامی است، بعد از اینکه مسلمان شد و به عنوان دعوتگر دین اسلام نزد قوم خود برگشت، بعد از غزوه احد با هفتاد خانواده از آنها به مدینه آمد. همچنین بریده بن حصیب اسلمی ﷺ که با پیامبر اکرم ﷺ (در مسیر هجرت و) قبل از رسیدن ایشان به مدینه ملاقات نمود، با هفتاد نفر از افراد قومش مسلمان شد^۳.

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۴-۲۱۴۵.

۲- عقیده اهل السنة و الجماعة، ج ۱، ص ۲۱۲.

۳- التریبة القيادية، ج ۴، ص ۲۱۴.

فصل دوم

صلح حدیبیه و بازتاب آن

مذاکره سهیل بن عمرو با پیامبر اکرم ﷺ

قریش با اطلاع از بیعت الرضوان و تصمیم پیامبر اکرم ﷺ و یارانش مبنی بر رویارویی با آنان، سهیل بن عمرو را با گروهی جهت مذاکره نزد آن حضرت ﷺ فرستادند^۱. پیامبر اکرم ﷺ با مشاهده به سهیل فرمود: آنها او را برای صلح فرستاده‌اند^۲. سهیل از شخصیت‌های بارز قریش و سیاستمدار و فردی تیزبین و سخنور و اندیشمند توانائی بود.

بعد از بازگشت عثمان رضی الله عنه هر دو گروه در مورد بندهای صلح با یکدیگر گفتگو و مذاکره نمودند. مسایل و بندهای زیادی مطرح گردید، اما سرانجام بر قراردادی که فقط چند بند را در بر می‌گرفت، صلح نمودند. همچنین بعد از نوشتن قرارداد برخی از بندهای این قرارداد مورد اعتراض سهیل قرار گرفت و توسط پیامبر اکرم ﷺ اصلاح گردیدند.

آن حضرت ﷺ به کاتب خود، علی رضی الله عنه، دستور داد تا بنویسد: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل بن عمرو گفت: من رحمان را نمی‌شناسم، بنویس: «باسمك اللهم» صحابه رضی الله عنهم به سخنان سهیل اعتراض نمودند و گفتند: باید نام رحمان نوشته شود، اما پیامبر اکرم ﷺ از آنجا که پیامبر اکرم ﷺ تمایل به صلح داشت و خشونت را نمی‌پسندید، فرمود: اشکالی ندارد، بنویس: «باسمك اللهم».

سپس پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا بنویسند: «هذا ما اصطلح عليه رسول الله ﷺ» یعنی: «این قرارداد صلحی است که توسط پیامبر اکرم ﷺ، نوشته شده است».

۱- التاریخ السیاسی و العسکری، ص ۳۳۹-۳۴۰.

۲- مغازی، واقدی، ص ۶۰۲-۶۰۵.

گفت: اگر ما تو را پیامبر اکرم می‌دانستیم، با تو مخالفت نمی‌کردیم و افزود که ای محمد ﷺ! چرا از نوشتن نام خود و پدرت خودداری می‌نمایی و نام دیگری را ترجیح می‌دهی؟^۱ این مرحله نیز اعتراض مسلمانان را برانگیخت، اما پیامبر اکرم ﷺ به کاتب خود گفت: بنویس این قرارداد صلحی است که محمد بن عبدالله ﷺ آن را نوشته است. همچنین پیامبر اکرم ﷺ با آنان توافق نمود که اگر کسی از مشرکان به صف مسلمانان پیوست، او را برگردانند، اما اگر فردی از مسلمانان به صف مشرکان پیوست، او برگردانده نشود.

آن حضرت ﷺ تمامی این بندها را که ظاهراً به نفع مشرکان بودند، پذیرفت؛ چرا که ایشان مصلحت‌های مهم‌تری را مدنظر داشت. ضمن اینکه در پذیرفتن شرایط مذکور، مرتکب گناهی نشده بودند؛ زیرا «بسم الله» و «باسمك اللهم» در واقع با هم تفاوتی ندارد؛ همچنین توصیف نمودن آن حضرت ﷺ به رسول بودن به معنی سلب این صفت از ایشان نیست و نوشتن محمد بن عبدالله ﷺ نیز خلاف واقع نبود.

همچنین پیامبر اکرم ﷺ در مورد حکمت پذیرفتن این بند عهدنامه که مسلمانان را موظف می‌نمود تا مشرکانی که به آنان پیوسته‌اند، بازگردانند و مشرکان در برابر مسلمانانی که به آنان پیوسته‌اند، وظیفه‌ای ندارند، فرمود: هر کس از ما به آنها پیوست، خدا او را از ما دورتر نماید و هر کس از آنها نزد ما آمد و برگردانیده شد، به زودی خداوند فرجی خواهد بخشید که آنها نیز در انتخاب دین خود آزاد باشند.^۲

مفاد این عهدنامه عبارت بود از این بندهای دهگانه:

۱- «باسمك اللهم».

۲- این قرارداد صلحی است که محمد بن عبدالله ﷺ آن را با سهیل بن عمرو منعقد نموده است.

۳- براساس این قرارداد تا ده سال مسلمانان و قریش در حالت صلح به سر خواهند برد.

۴- از این پس هر کس از یاران محمد ﷺ به مکه برای حج یا عمره و یا تجارت بیاید، مال و جانش در امان خواهد بود و همچنین اگر فردی از قریش به

۱- همان، ص ۶۱۰.

۲- المستفاد من قصص القرآن للدعوة والدعاة، ج ۲، ص ۳۴۲.

مدینه بیاید و یا از آنجا گذر نماید، در امان خواهد بود.

۵- هر کس از قریشیان بدون هماهنگی با اولیای خود به محمد ﷺ پیوست، باید برگردانیده شود، اما اگر کسی از یاران محمد ﷺ آیین قریشیان را پذیرفت، قریشیان ملزم نیستند که آنان را بر گردانند.

۶- براساس این قرارداد، قریش و پیامبر اکرم ﷺ رازداران یکدیگر گردیدند بنابراین، نباید ما که رازدار همدیگریم، نه مال یکدیگر را به سرقت ببریم و نه بر همدیگر خیانت کنیم.

۷- قبایل دیگر در پیوستن به محمد ﷺ و یا به قریش آزاد هستند. (چنانکه طایفه خزاعه به پیامبر اکرم ﷺ و طایفه بنی بکر به قریش پیوستند.)

۸- امسال محمد ﷺ و یارانش بر می گردند و سال آینده برای سه روز وارد مکه می شوند و در این مدت، اهل مکه شهر را ترک می کنند و هر یک از مسلمانان مجاز خواهد بود که با خود سلاح یک سوارکار را همراه داشته باشد و بعد از آن حق ورود به مکه را ندارند.

۹- قربانیهایی که مسلمانان همراه خود آورده اند به جایگاه برده نشود و در آنجا ذبح نگردد.

۱۰- بر این قرارداد گواهانی از مسلمانان و همچنین گواهانی از مشرکان تعیین گردیدند که مسلمانان عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن سهیل بن عمرو، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه و علی بن ابیطالب ﷺ اجمعین.

و مشرکان عبارت بودند از: مکرز بن حفص و سهیل بن عمرو^۱. این عهدنامه با توجه به مذاکراتی که صورت گرفت و شرایطی که در آن اتخاذ گردید و پیامبر اکرم ﷺ نیز مفاد آن را پذیرفت، اساس و پایه ای برای قراردادهای اسلامی و نمونه بی نظیری از قراردادهای دولتی محسوب می شود.

این عهدنامه در حالی منعقد گردید که توان نظامی مسلمانان از قریش قوی تر بود و قادر به پذیرفتن شرایط دشمن بودند و توانایی مبارزه را با آن داشتند؛ چنانکه اکثر یاران پیامبر اکرم ﷺ از این صلح ناراضی بودند، اما در مقابل عملی که پیامبر اکرم ﷺ

۱- المعاهدات في الشريعة الإسلامية والقانون الدولي، د. محمد الدیک، ص ۲۷۰-۲۷۱.

انجام داده بود، چاره‌ای جز تسلیم و پذیرش نداشتند. زیرا می‌دانستند که تصرفات ایشان از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد. حتی آن حضرت ﷺ در مقابل پرخاشگری و سخت‌گیری‌های سفیر طرف مقابل از خود نرمی، مهربانی و بزرگواری نشان می‌داد تا به هدف نهایی خود که اسلام نیز در پی تحقق آن است، برسد که عبارت بود از: صلح و صفا و حفاظت خونها تا شاید این قوم براساس واقعیت‌های موجود، حق را بپذیرند و کلام خدا را بشنوند. و دعوت وارد مرحلهٔ جدیدی گردد که پیشروی آن براساس مذاکره و ملاقات با مردم صورت گیرد.

با دقت و تأمل در مفاد این عهدنامه نتایج زیر حاصل می‌گردد:

- ۱- عهدنامه با نام خدا آغاز گردید؛ چنانکه مقررات بین المللی نیز می‌گوید: عهدنامه می‌بایست با کلماتی آغاز گردد که مورد اتفاق هر دو طرف باشد. در اسلام نیز عهدنامه‌ها با نام خدا آغاز می‌گردد؛ زیرا او نگهبان و حسابگر و ناظر تمامی اعمال است و از نیتها و راز دلها آگاه است. و نام خدا، کلمه‌ای مقدس است که محبت آن در قلب همهٔ مؤمنان و حتی در قلب کسانی که التزامی به دین و معتقدات ندارند، این محبت وجود دارد. گرچه اخیراً بعضی از بی‌خردان تلاش مذبحخانه‌ای انجام داده‌اند تا به جای نام خدا، نام ملت و وطن را در سرآغاز بنویسند، اما کسی که به خدا ایمان دارد، نام هیچ کس را بر نام خدا ترجیح نخواهد داد.
- ۲- بعد از نام خدا، نام دو طرف عهدنامه نوشته شد؛ چنانکه قوانین بین‌المللی نیز بر این امر اتفاق نظر دارند که در قراردادها پس از نوشتن سرآغاز، نام دو طرف قرارداد نوشته شود.
- ۳- سپس اسباب و انگیزهٔ عهدنامه که همان صلح و آتش بس بود، درج گردید که این بند را قوانین بین‌المللی نیز تأیید می‌نماید.
- ذکر اصل قرارداد و شروط آن؛ چنانکه در عهدنامهٔ پیامبر اکرم ﷺ این امر رعایت گردید، از قوانین بین‌المللی است.
- ۴- این عهدنامه بیانگر جواز پیشنهاد صلح از طرف رهبر مسلمانان است؛ گرچه دشمن در ابتدا آن را پیشنهاد نکند.
- ۵- صلح کردن با مشرکان به گونه‌ای که ظاهراً به ضرر مسلمانان باشد، اما در واقع مصلحت‌های بزرگ‌تری مدنظر باشد، بلامانع است.^۱

- ۶- خداوند صلح حدیبیه را فتح (پیروزی) نامید و این صلح، هم فتح و هم گشایش بود؛ چرا که دیدگاه‌های آنان نسبت به یکدیگر تغییر پیدا کرد. صورت ظاهری این صلح به گونه‌ای طراحی شده بود که برای مسلمانان ناخوشایند بود، اما در واقع عزت و نصرتی برای آنان محسوب می‌شد؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ می‌دانست که پس از پذیرفتن این شرایط ناگوار، شرایط مساعد و خوبی فراهم خواهد شد.^۱
- ۷- آنها بر این امر اتفاق کردند که قبایل در پیوستن به دو طرف این عهدنامه آزاد هستند؛ چنانکه قبایل خزاعه و کنانه از این فرصت استفاده نمودند و هر کدام به یکی از دو طرف قرارداد پیوست. و به وضعیت نامطلوبی که چندین سال در میان آنها حاکم بود، پایان دادند^۲ و این امری است که امروز هم در میان قوانین بین‌المللی در روابط دولتها وجود دارد.
- ۸- در پایان، با قید کردن نام برخی از افراد دو طرف به عنوان شاهدان این ماجرا، به صلح‌نامه رسمیت داده شد؛ چنانکه براساس قوانین بین‌المللی نیز در پایان قراردادها مهر و امضاء دو طرف ثبت می‌شود.
- ۹- از وساطت سردار احابیش، حلیس بن علقمه، به جواز واسطه قراردادن شخص ثالث در انعقاد قراردادها پی می‌بریم و امروز قانون بین‌المللی نیز این را تأیید می‌نماید؛ چنانکه در انعقاد صلح میان دو کشور از دولت دیگری که بی‌طرف، است استفاده می‌شود.
- ۱۰- صلح‌نامه و یا هر قرارداد دیگری می‌بایست در دو نسخه نوشته شود و هر نسخه‌ای از آنها باید در اختیار یکی از این دو طرف نگهداری شود؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ و نماینده قریش نیز به این امر مبادرت ورزیدند.^۳

داستان ابوجندل رضی الله عنه و وفا به عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

از مهم‌ترین نتایجی که صلح حدیبیه در بر داشت وفای به عهد بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره الگویی بی‌نظیر بود و جدیت و صداقت عمل و پرهیز از فریب کاری را عملاً به نمایش گذاشت.

۱- المعاهدات فی الشریعة الاسلامیة، ص ۲۷۲.

۲- صلح الحدیبیة، با شمیل، ص ۲۸۰.

۳- المعاهدات فی الشریعة الاسلامیة، ص ۲۷۳.

با بررسی داستان ابوجندل، وفای به عهد پیامبر اکرم ﷺ مشخص می‌گردد؛ چرا که بعد از انعقاد قرارداد صلح و قبل از نوشتن آن، ابوجندل ﷺ که فرزند سهیل بن عمرو بود، در حالی که پاهایش با زنجیر بسته بود، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و به مسلمانان پیوست.

سهیل با دیدن فرزندش برخاست و او را با زنجیرهایش بدست گرفت و گفت: ای محمد ﷺ! قرارداد ما قبل از آمدن او پایان یافته و منقذ شده است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: راست می‌گویی. ابوجندل ﷺ فریاد برآورد و گفت: ای مسلمانان! من به سوی مشرکان برگردانیده می‌شوم تا مرا به خاطر دینم اذیت و آزار نمایند. آن حضرت ﷺ به ابوجندل ﷺ دلداری داد و فرمود: نمی‌خواهیم عهد و پیمانی که با آنها بسته‌ایم، نقض کنیم. و افزود که ای ابا جندل ﷺ! صبر را پیشه کن و پاداش خود را از خدا به خواه، انشاء الله خدا برای شما مستضعفان راهی خواهد گشود^۱.

به درستی که جریان ابوجندل ﷺ درسی بزرگ و با اهمیت برای مسلمانان و پیامبر اکرم ﷺ بود که آنها از این آزمایش پیروز و سر بلند بیرون آمدند و توانستند در حالی که برادر دینی آنان در زنجیر کشیده می‌شد و خون از پاهایش می‌چکید و به سوی شکنجه‌گاه و زندان برده می‌شد، بر عواطف و احساسات خود غالب آیند.

ابوجندل ﷺ بر اساس دستور پیامبر اکرم ﷺ صبر را پیشه ساخت و پاداش خود را از خدا طلبید و مصداق این سخن پروردگار قرار گرفت که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ ۗ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۝﴾^۲

[الطلاق: ۲-۳].

«هر کس که از خدا بترسد، او برایش راه‌حلی پیدا خواهد کرد و از جایی که انتظار نداشته، روزی‌اش می‌دهد و هر که بر خدا توکل نماید، خدا او را بسنده است. همانا خدا فرمان خود را به انجام می‌رساند و هر چه را بخواهد، بدان دسترسی پیدا می‌کند. خدا برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای قرار داده است.»

بنابراین، هنوز یک سال از صلح حدیبیه نگذشته بود که ابوجندل ﷺ و برخی از مسلمانان مستضعف توانستند از دست مشرکان فرار کنند و به ابوبصیر ملحق شوند و

به عنوان نیرویی توانا بر سر راه کاروان‌های تجاری در مسیر شام قرار گرفتند و برای آنها ایجاد مزاحمت نمایند. که در این مورد به تفصیل سخن خواهیم گفت.

احترام پیامبر اکرم ﷺ به اعتراض کنندگان صلح حدیبیه

بعد از انعقاد عهدنامه و قبل از نوشتن آن، گروهی از مسلمانان نسبت به مفاد آن اعتراض نمودند، آیا مسلمانان کسانی را که از قریش، اسلام را بپذیرند، به قریش برگردانند، اما قریش ملزم نیست که مسلمانانی که به قریش روی می‌آورند، برگردانند. به ویژه نسبت به بندهایی که پیامبر اکرم ﷺ را ملزم می‌ساخت و همچنین نسبت به توافقی که براساس آن مسلمانان باید از همان جا به مدینه بر می‌گشتند، بدون اینکه به طواف کعبه پردازند. طبیعی بود که پذیرفتن این بندهای غیرمنصفانه بر مسلمانان دشوار بود و بیش از همه، عمر بن خطاب، اسید بن حضیر و سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہم مخالفت خود را ابراز داشتند؛ چنانکه عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: مگر شما پیامبر اکرم ﷺ نیستید؟ آن حضرت رضی اللہ عنہ فرمود: بلی. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: بلی. گفت: مگر آنها مشرک نیستند؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بلی. عمر رضی اللہ عنہ گفت: پس چرا ما این همه ذلت و زبونی را در دین خود بپذیریم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من پیامبر خدا هستم و او را نافرمانی نمی‌کنم^۱. و طبق روایتی فرمود: من بنده و فرستاده خدا هستم. از دستور او سرپیچی نمی‌کنم و او هم مرا ضایع نمی‌کند^۲.

عمر رضی اللہ عنہ گفت: مگر شما به ما وعده ندادید که کعبه را طواف خواهیم نمود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آری ولی من نگفتم که حتماً امسال آن را طواف خواهیم کرد. آن گاه عمر رضی اللہ عنہ نزد ابوبکر رضی اللہ عنہ رفت و سخنان خود را تکرار کرد. ابوبکر رضی اللہ عنہ در مقام نصیحت به عمر رضی اللہ عنہ گفت: من گواهی می‌دهم که او پیامبر خدا است و قضاوتش نیز حق است و خدا او را ضایع نخواهد کرد^۳.

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ که تازه آرام گرفته بودند با جریان ابوجندل رضی اللہ عنہ و برگردانیدن وی به سوی مشرکان باری دیگر در حالتی بر آشفته و معترض و نزد پیامبر

۱- معین السیره، ص ۳۳۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳۴.

۳- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۶.

اکرم ﷺ مراجعه کردند. آن حضرت ﷺ این بار نیز با حوصله سخنان آنها را شنید و آنان را متقاعد ساخت که این صلح به صلاح آینده اسلام و مسلمانان است و موجب پیروزی آنان را فراهم خواهد ساخت^۱ انشاء الله به زودی خدا برای ابوجندل ﷺ و امثال او راهی به سوی آزادی می‌گشاید؛ چنان که آن چه پیامبر اکرم ﷺ فرموده بود به تحقق پیوست.

نحوهٔ رویارویی پیامبر اکرم ﷺ با اعتراضات اصحاب و یارانش، بیانگر آن است که آن حضرت ﷺ به آراء اطرافیان خود احترام قائل بود و به آنها حق اعتراض می‌داد. تا رهبران کشورهای اسلامی در طول تاریخ با اطرافیان و رعایای خود این گونه برخورد نمایند تا آنها به ابراز رأی و اعتراض خود بپردازند؛ چرا که چنین امری، اسباب رشد جامعه و تکامل آن را فراهم می‌آورد.

همچنین به میزان آزادی بیان و اندیشه در منطق پیامبر اکرم ﷺ پی می‌بریم. بنابراین در جامعهٔ اسلامی بیان نمودن رأی و اندیشهٔ امری آزاد تلقی می‌گردد و افراد جامعه می‌توانند به استیضاح حاکم دولت اسلامی بپردازند و از او انتقاد کند و این کار نه کفر و نه کوششی برای براندازی نظام محسوب می‌شود که کیفر آن سیاه چالهای زندان باشند^۲.

بیرون شدن از لباس احرام و پیشنهاد ام سلمه رضی الله عنها

پیامبر اکرم ﷺ بعد از نوشتن عهدنامه، خطاب به اصحاب و یاران خویش فرمود: برخیزید و قربانی‌ها را ذبح کنید و سر بتراشید. این را سه بار تکرار کرد، اما کسی از آنها اقدام به این کار نکرد بنابراین ﷺ وارد خیمه‌اش شد و نگرانی خود را به ام سلمه گفت. ام سلمه به آن حضرت ﷺ پیشنهاد کرد که نخست خود شما چنین کنید. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ در ملاعام، شترش را قربانی کرد و سرش را تراشید و بعد از آن صحابه رضی الله عنهم در قربانی کردن و تراشیدن سر بر یکدیگر سبقت گرفتند^۳.

بعضی از آنان سر تراشیدند و برخی موهای خود را کوتاه نمودند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: رحمت خدا بر کسانی باد که سرهای خویش را تراشیده‌اند. صحابه رضی الله عنهم گفتند:

۱- صلح الحديبيه، باشمیل، ص ۲۷۰.

۲- غزوة الحديبيه، ابی فارس، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۳- بخاری، کتاب الشروط، ج ۳، شماره ۲۷۳۲.

پس آنهایی که موهای خود را کوتاه نموده‌اند چی؟ پیامبر اکرم ﷺ دوباره فرمود: رحمت خدا بر کسانی باد که سرهای خویش تراشیده‌اند. این سؤال و جواب تا سه مرتبه تکرار شد، در پایان پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بر کوتاه کنندگان نیز رحمت خدا باد^۱. پیامبر اکرم ﷺ اقدام به قربانی شتری از ابوجهل نمود که حلقه‌ای نقره‌ای در بینی داشت و با این کار در این صدد بود تا مشرکان را عصبانی نماید^۲.

درسها و عبرتهای این حادثه

۱- رام سلمه از روحیه صحابه ﷺ متوجه این موضوع گردید که آنها این دستور پیامبر اکرم ﷺ را به حساب رخصت و استحباب گرفته‌اند و آن را امری واجب نمی‌دانند چرا که پیامبر اکرم ﷺ که همیشه در کارهای خیر بر دیگران سبقت می‌گرفت، هنوز در احرام به سر می‌برد و قربانی ذبح نکرده بود. بنابراین، به پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد داد تا عملاً قبل از دیگران به این امر اقدام نماید؛ چنانکه وقتی پیامبر اکرم ﷺ قربانی ذبح نمود و سر تراشید، صحابه ﷺ بی‌درنگ در حالی که از یکدیگر سبقت می‌گرفتند، از احرام بیرون شدند و قربانی ذبح نمودند.

همچنین از این داستان علاوه بر اینکه استحباب نظرخواهی از زن عاقل و اندیشمند استنباط می‌گردد جایگاه رفیع زن در اسلام نیز مشخص می‌گردد و این بر خلاف تبلیغات غیرمنصفانه‌ای است که می‌گویند: در اسلام حقوق زن رعایت نشده است. چرا که پیامبر اکرم ﷺ به عنوان حاکم جامعه اسلامی مشورت همسرش را پذیرفت و به آن ارج نهاد^۳.

۲- اهمیت الگوی عملی: چنانکه یاران پیامبر اکرم ﷺ قبل از اینکه آن حضرت ﷺ وارد میدان عمل دستور ایشان را عملی نساختند، اما پس از اینکه به اشاره ام سلمه به آنچه دستور داده بود، جامعه عمل پوشاند، تمامی آنها فرامین ایشان را عملی ساختند. بنابراین، نمی‌توان ارائه الگوی عملی در امور را انکار نمود^۴.

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۸.

۲- همان، ص ۳۴۹.

۳- المعاهدات فی الشریعة الاسلامیه، ص ۲۷۳.

۴- تاملات فی السیرة النبویة، محمد السید الوکیل، ص ۲۱۱.

۳- حکم کسی که بعد از اراده حج و عمره، از آن باز داشته شود: عملکرد پیامبر اکرم ﷺ بعد از اتمام قرارداد صلح، بیانگر حکم کسی است که از حج و یا عمره باز داشته می‌شود پس افرادی که با مشکل و یا مانعی مواجه می‌گردند می‌بایست، قربانی خود را ذبح نمایند و از حالت احرام بیرون بیایند. و از نظر جمهور علما، کسی که حج و عمره نافله‌ای اراده کرده است و با مشکلی مواجه می‌شود، لازم نیست که قضای حج و عمره را به جای آورد، اما حنفیها معتقد هستند که قضای آن لازم و ضروری است به این دلیل که تمامی افرادی که در این سفر با پیامبر اکرم ﷺ بودند، سال آینده در عمره القضا شرکت داشتند به جز کسانی که وفات کرده و یا شهید شده بودند^۱.

بازگشت به مدینه و نازل شدن سوره فتح

پیامبر اکرم ﷺ تصمیم گرفت از حدیبیه به سوی مدینه حرکت نماید، در این اثنا، سوره فتح بر او نازل گردید و خداوند فرمود:

﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قَوْلٌ مِّنْ يَمَلِكُ لَكُمْ مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١١﴾﴾ [الفتح: ۱۱].

«به زودی متخلفین (از جهاد) به تو خواهند گفت: به خاطر مشغولیت با مال‌ها و فرزندان خود نتوانستیم با شما بیاییم. پس برای ما طلب آمرزش نمایید. با زبانهای خود چیزهایی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست. بگو: اگر خدا بخواهد به شما ضرر یا فایده‌ای برساند، چه کسی جلوی آن را خواهد گرفت، بلکه خدا به آنچه عمل می‌کنید آگاه است.»

پیامبر اکرم ﷺ بعد از نازل شدن این آیات، بسیار خوشحال گردید و فرمود: دیشب بر من سوره‌ای نازل گردید که از آنچه خورشید بر آن طلوع می‌کند، برایم محبوب‌تر است^۲. صحابه رضی الله عنهم به آن حضرت رضی الله عنه تبریک گفتند و پرسیدند درباره چه نازل شده است؟ آن گاه این آیه نازل گردید:

۱- فقه السیره، بوطی، ص ۲۴۳.

۲- البخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الحدیبیه، ج ۵، ص ۸۰، شماره ۴۱۷۷.

﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۵].

«تا خدا مردان و زنان مومن را وارد باغ‌هایی بنماید که زیر آنها نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند ماند و تا خدا گناهانشان را نابود گرداند و این نزد خدا رستگاری بزرگی است».

بعد از نزول این آیه، اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ نزد ایشان رفتند. ایشان سوار بر مرکب خود در محلی به نام «کراع غمیم» ایستاده بود و سوره فتح را برای آنان تلاوت می‌نمود و فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ [الفتح: ۱]. مردی گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ! آیا این فتحی است؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آری، به خدا سوگند این فتحی است^۱. بر این اساس غم و ناراحتی یاران پیامبر اکرم ﷺ به هلهله و شادی تبدیل شد و آنها به این نتیجه رسیدند که در هر صورت باید تسلیم امر خدا و پیامبرش ﷺ گردید؛ چرا که این امر، به نفع آنان و دعوت اسلامی خواهد بود^۲.

قرآن در سوره فتح از حادثه بزرگ حدیبیه سخن گفت و به شیوه‌ای خاص به بیان رویدادهای این غزوه پرداخت؛ چنانکه صلحی را که در حدیبیه اتفاق افتاد، با آنکه جنگی در آن رخ نداد، فتح بزرگ نامید.

با توجه به اسباب نزول سوره فتح، در می‌یابیم که این سوره بعد از صلح حدیبیه و در مسیر بازگشت به مدینه نازل گردیده است؛ یعنی، بعد از آنکه پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان وقایع تلخ و تجربه‌های بزرگی مانند، آمدن برای انجام عمره، بر خورد با مشرکان، بیعت رضوان و صلحی که برای همگان ناخوشایند بود، کسب کرده بودند.

قرآن این صلح، را فتحی آشکار نامید و پذیرفتن این صلح را از جانب پیامبر اکرم ﷺ، امری درست دانست. همچنین قرآن بیان می‌دارد که توفیق الهی شامل حال مسلمانان شد که به آنها صبر و حوصله و تحمل داد که آخر الامر صلح را پذیرفتند و از پیامبر اکرم ﷺ پیروی نمودند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [الفتح: ۴].

۱- سنن ابی داود، معالم السنن، کتاب الجهاد، شماره ۲۷۳۶.

۲- السيرة النبوية الصحيحة، ج ۲، ص ۴۴۹.

«او بود که در دل‌های مومنین آرامش انداخت تا ایمانشان افزایش یابد و خدا دارای لشکریانی در آسمان‌ها و زمین است و خدا دانا و با حکمت است بدین صورت قرآن بیان می‌داد که خدا، سکینه و آرامش نازل کرد تا آنها فضل خدا را از یاد نبرند و همواره شکرگزار او باشند».

همچنین قرآن به بیعت صحابه با پیامبر اکرم ﷺ بر مرگ، اشاره نمود و آن را تحسین کرد و بیعتی با خدا داشت چنانکه می‌فرماید:

بدین صورت به ویژگی قرآن در بیان نمودن رویدادهای غزوه‌ها پی می‌بریم؛ چراکه قرآن در خلال بیان آن، به بیان حقایق نیز می‌پردازد و عقاید را تصحیح می‌نماید و نفوس را تربیت می‌کند و پرده از چهره‌های منافقین برمی‌دارد و مسلمانان را به فتحی قریب مژده می‌دهد و عذر کسانی را که نتوانسته‌اند در غزوه شرکت نمایند، بیان داشته و عذر بعضی از آنان را موجه دانسته است؛ سپس در حالی که مسلمانان موفق به ادای عمره نشدند و در مسیر بازگشت به مدینه بودند، خداوند به بیان این موضوع پرداخت که خواب پیامبرش به واقعیت پیوسته است. و به زودی محقق خواهد شد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّعْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُخْلِقِينَ رِءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۲۷].

«خداوند خواب را درست به پیامبرش نشان داده است، یقیناً شما به خواست خدا با امنیت در حالی که سرهایتان را تراشیده یا کوتاه نموده‌اید وارد مسجد الحرام خواهید شد. ولی خداوند چیزهایی می‌دانست که شما نمی‌دانستید و به همین خاطر فتح نزدیکی (صلح حدیبیه) پیش آورد».

و سوره را با توصیف پیامبر و اصحابش به خصلت‌های پسندیده پایان داد و فرمود:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ ﴿۲۸﴾ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۸-۲۹].

«خداست که پیامبر خود را همراه با رهنمون و آیین راستین فرستاده است تا آن را بر همه آیین‌ها پیروز گرداند. کافی است که خدا گواه باشد. محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سر سخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است، این، توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد به گونه‌ای که بزرگان را به شگفت آورد تا کافران را به سبب آن خشمگین کند خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند، آموزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

آیات کریمه فوق، سیمای واقعی اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ را به تصویر کشیده است. قرآن با اسلوبی شگفت‌انگیز و خاص، تصاویری از حالت‌های مختلف این جماعت برگزیده را به نمایش گذاشته است که عبارت‌اند از:

۱- آنها در تصویر نخست ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ معرفی شده‌اند؛ یعنی، در مقابل کفار، قوی و سرسخت و در مقابل همدیگر مهربان و نرم‌خو هستند؛ در حالی که کفار کسی جز پدران، برادران و نزدیکان آنها نیستند؛ ولی آنان در جهت رضای الهی از آنان بریده‌اند اما در مقابل، نسبت به یکدیگر به خاطر وحدت دین و عقیده و اخوت اسلامی، مهربان‌اند.

۲- در تصویر دوم به ﴿رُكَّعًا سُجَّدًا﴾ توصیف شده‌اند، گویا این حالت همیشگی آنها است؛ چرا که رکوع و سجده بیانگر عبادت است و آنها در همه حال تسلیم خدایند؛ پس در عبادت به سر می‌برند و گویا همه وقت در رکوع و سجده هستند.

۳- در تصویر سوم، حالت درونی آنها به نمایش گذاشته شده است: ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ این تصویر بیانگر احساسات درونی آنها است؛ یعنی، بزرگ‌ترین آرزو و هدف آنان، کسب رضایت الهی است.

۴- تصویر چهارم، سیمای ظاهری و آثار عبادت آنان را به نمایش می‌گذارد: ﴿سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ یعنی بر اثر سجده و عبادت، چهره‌هایشان نورانی گردیده است و آنان را به فروتنی و صفا و محبت واداشته است و در چهره‌های آنان اثر کبر و غرور یافت نمی‌شود.

ویژگی‌ها و خصوصیات‌ی که از اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ در قرآن بیان گردیده است، در تورات و انجیل نیز بیان گردیده است: چنانکه در تورات آمده است: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾ همچنین خداوند، ذکر خیر آنها را در انجیل نیز بیان داشته است ﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ﴾ و در آنجا محمد ﷺ و اطرافیانش به کشتزاری تشبیه شده‌اند: ﴿كَزَرْعٍ أُخْرِجَ شَطْئُهُ﴾ مانند کشتزاری که خوشه بیرون زده و تنومند و قوی باشد.

این زراعت به اندازه‌ای زیبا و نیکو است که در نظر کارشناسان زراعت (مؤمنان) زیبا و جذاب جلوه می‌نماید ﴿يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ﴾ و آنها را شگفت زده می‌نماید، اما در دل کافران، خشم، کینه و نفرت می‌آفریند. ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ و آنها با دیدن پیامبر و اصحابش ناراحت و پریشان می‌شوند.

بدین صورت خداوند ویژگیهای این جماعت برگزیده را برای همیشه در کتاب خود ثبت کرده است تا نمونه و الگویی برای نسل‌هایی باشد که خواستار تحقق بخشیدن ایمان در زندگی خود می‌باشند.

و مهم‌تر از تمامی موارد ذکر شده پاداشی است که خداوند به آنها وعده داده و آن عبارت است از وعده مغفرت و اجر بزرگ: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

سید قطب می‌گوید: بار دیگر پس از گذشت چهارده قرن دوست دارم آن نسل برگزیده را مشاهده کنم و به تماشای مردان نیکبختی بنشینم که رضایت و خشنودی پروردگار نصیب آنان گردید و با چشمان خود، اعتبار خود را در میزان خدا می‌دیدند و می‌شنیدند که خدا از آنان خشنود شده و آنها را چنین گرامی داشته است.

دوست دارم به آنان بنگرم که از حدیبیه به سوی مدینه رهسپار شده‌اند و در اثنای راه این سوره نازل می‌شود و برآنان تلاوت می‌گردد؛ چه حال و هوایی دارند! چه احساسی به آنها دست داده است! به یکدیگر می‌نگرند و آثار این نعمت‌ها را در سیمای همدیگر می‌خوانند^۱.

پس از صلح حدیبیه، اصحاب پیامبر در یافتند که دعوت اسلامی وارد مرحله جدید و افق گسترده‌تری شده است بنابراین، می‌بایست این دین در چارچوب صلح و امنیت،

بیشتر پیش روی و ترقی می نمود تا آنها در جنگ و مبارزه و با گذشت روزها، شاهد پیامدهای مثبت صلح حدیبیه می شدند که مهم ترین آنها عبارت بود از:

۱- قریش با امضاء نمودن قرارداد صلح با مسلمانان، عملاً به کیان دولت اسلامی اعتراف نمود به گونه ای که بعد از آن، قبایل اطراف و دیگر اعراب نیز، به دولت اسلامی به عنوان قدرتی مهم می نگریستند.

۲- این صلح باعث ایجاد رعب و وحشت در دل های مشرکان و منافقان گردید به گونه ای که اکثر آنها به پیروزی حتمی اسلام در آینده ای نزدیک، یقین پیدا کردند. بنابراین، برخی از چهره های مطرح قریش مانند خالد بن ولید و عمرو بن عاص اسلام را پذیرفتند. همچنین بادیه نشینان پیرامون مدینه، نزد رسول الله ﷺ آمدند و به خاطر شرکت نمودن در این غزوه عذر خواهی کردند.

۳- این صلح و آرامش، فرصت خوبی برای معرفی و تبلیغ اسلام فراهم نمود و باعث پیوستن قبایل متعددی به اسلام شد، چنانکه امام زهری می گوید: اسلام قبل از صلح حدیبیه به چنین پیروزی بزرگی دست نیافته بود؛ زیرا قبلاً آنها فقط در میدان جنگ با مردم روبرو می شدند، ولی اکنون آنها در حالت صلح با مردم ملاقات و گفتگو می نمودند و سعی می کردند آنها را در مورد پذیرفتن اسلام، متقاعد سازند؛ چنانکه تعداد افرادی که در این دو سال به اسلام گرویدند، به اندازه؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ در غزوه حدیبیه با هزار و چهارصد نفر شرکت کرد، اما دو سال بعد با ده هزار نفر جهت فتح مکه رهسپار گردید.^۱

۴- مسلمانان بعد از اینکه از ناحیه دشمن اصلی خود (قریش) احساس امنیت نمودند، متوجه یهودیان و قبایل دیگر شدند؛ چنانکه بعد از صلح حدیبیه، غزوه خیبر اتفاق افتاد.

۵- مذاکرات صلح باعث شد که هم پیمانان قریش، با مواضع مسلمانان آشنا گردند و به آنها تمایل پیدا کنند؛ چنانکه حلیس بن علقمه بعد از دیدن شتران قربانی مسلمانان و صدای لبیک گفتن آنها، نزد قریش برگشت و نظرش را این گونه مطرح کرد که نباید مسلمانان از طواف خانه خدا باز داشته شوند.

۶- صلح حدیبیه، زمینه ساز آمادگی برای غزوه موته گردید که گامی جدید برای نشر و تبلیغ دعوت اسلامی به خارج از شبه جزیره عربستان بود.

- ۷- صلح حدیبیه برای پیامبر اکرم ﷺ این فرصت را فراهم ساخت تا به پادشاهان فارس، روم و قبطی‌ها نامه بنویسد و آنها را به اسلام دعوت نماید.
- ۸- صلح حدیبیه راه را برای فتح مکه باز کرد؛ چنانکه ابن قیم می‌گوید: این صلح روزنه‌ای برای فتح بزرگی بود که خدا در آن، پیامبر و یارانش را سر بلند نمود و مردم دسته دسته وارد اسلام شدند و این سنت الهی است که پیشاپیش وقایع بزرگ، مقدماتی را فراهم می‌سازند.^۱

ابوبصیر و فرماندهی جنگ‌های تاکتیکی

بعد از گذشت چند روز از صلح حدیبیه، ابوبصیر عتبه بن اسید، توانست از چنگال مشرکان مکه فرار نماید و در مدینه به پیامبر اکرم ﷺ پیوندد. قریش بلافاصله دو نفر را برای بازگرداندن او نزد رسول الله ﷺ فرستادند. آن حضرت ﷺ به ابوبصیر گفت: ما بر این امر با آنان تعهد امضاء نموده‌ایم و شایسته نیست که پیمان خود را نقص نمائیم. بنابراین، تو نزد آنها برگرد انشاءالله به زودی خداوند راهی برای شما خواهد گشود.

ابوبصیر گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ «تو مرا نزد مشرکان قریش می‌فرستی تا مرا به خاطر دینم شکنجه کنند؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ابوبصیر! با این‌ها برو، انشاءالله خداوند برای تو و امثال تو راه نجات را خواهد گشود.^۲

ابوبصیر با آن دو نفر به راه افتاد و مشاهده این صحنه، مسلمانان را نیز نگران ساخته بود، اما آنان چاره‌ای نداشتند؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ در وفا به عهد و پیمان بسیار پایبند بود؛ چنانکه قرآن نیز در بسیاری از آیات در مورد وفا به عهد تاکید می‌ورزد:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [النحل: ۹۱].

«و به عهد خدا وقتی که پیمان بستید، وفا کنید و سوگندها را بعد از بسته شدن آنها نقض ننمایید، در حالی که خدا را کفیل یکدیگر قرار داده‌اید. همانا خداوند می‌داند که چه می‌کنید».

۱- زاد المعاد، ج ۳، ص ۳۰۹.

۲- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۲.

همچنین می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴].

«به عهدها وفا نمایید؛ زیرا در مورد عهد و پیمان مورد بازخواست قرار خواهید گرفت».

بنابراین، وفا به عهد نزد مسلمانان، قانونی کلی از قوانین اسلام محسوب می‌گردد که عمل به آن واجب می‌باشد.^۱

پیامبر اکرم ﷺ بر اساس پیمانی که بسته بود، ابوبصیر را برگردانید، اما هنگامی که ابوبصیر به ذوالحلیفه رسید، به یکی از آن دو نفر گفت: برادرم! شمشیرت واقعاً بُرنده است؟ او گفت: بلی و شمشیرش را به ابوبصیر داد و گفت: نگاه کن. ابوبصیر شمشیر را از نیام بیرون کرد و در فرصت مناسب، ضربه‌ای بر آن شخص وارد کرد و او را کشت. وقتی نفر دوم این وضعیت را دید، فرار نمود و نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و گفت: دوست شما، رفیق مرا به قتل رسانید. لحظه‌ای بعد، ابوبصیر در حالی که شمشیر بر دوش داشت وارد شد و گفت:

ای پیامبر اکرم! شما به وعده خود عمل کردید و مرا به آنها سپردید، اما خدا مرا نجات داد و از ترس دین خود از رفتن با آنها خودداری نمودم.^۲ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مادرش به عزایش بنشیند، اگر تنها نبود عجب جنگ افروزی است»^۳ وقتی این را شنید، دانست که پیامبر اکرم ﷺ باز هم او را تحویل آنها خواهد داد. بنابراین، از مدینه خارج شد و خود را به سیف‌البحر رسانید.^۴ بعد از مدتی، مسلمانان مستضعف ساکن در مکه با اطلاع از ابوبصیر و سخن پیامبر اکرم ﷺ که گفته بود: «عجب جنگ افروزی است اگر کسی با او همراه می‌شد» یکی بعد از دیگری از مکه به قصد سیف‌البحر فرار می‌کردند و به ابوبصیر می‌پیوستند؛ چنانکه ابوجندل بن سهیل نیز به او پیوست و به تدریج گروهی مبارزه طلب تشکیل دادند و برای کاروانهای بازرگانی قریش به شام، مزاحمت ایجاد می‌کردند و اموال آنها را می‌ربودند.

۱- منهج الاعلام الاسلامی فی صلح الحدیبیه، ص ۳۲۹.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳ ص ۳۵۳.

۳- البخاری، کتاب الشروط فی الجهاد، ج ۳، ص ۲۴۱، شماره ۴۷۳۲.

۴- همان.

سرانجام، قریش مجبور شدند در پیامی به پیامبر اکرم ﷺ بگویند: تو را به خدا و به حق خویشاوندی! ابوبصیر و همراهانش را نزد خود فراخوان و اگر به مدینه بیایند، ما کاری به کار آنها نخواهیم داشت. بدین صورت قریش از شرایط سخت و حساسی که در حدیبیه مقرر کرده بودند، کوتاه آمدند و از آنجا که آنان در صدد دستیابی به قدرت و عزت بودند بنابراین، خداوند آنها را خوار و زبون گردانید.^۱

پیامبر اکرم ﷺ نیز کسی را نزد آنها فرستاد و آنان را به مدینه فرا خواند.^۲ آنها که حدود هفتاد الی هشتاد نفر بودند^۳ به مدینه آمدند و با آمدن آنها قدرت و توان رزمی مسلمانان شدت یافت. البته رئیس این گروه، ابوبصیر، نتوانست با آنها بیاید زیرا نامه پیامبر اکرم ﷺ هنگامی به دست او رسید که آخرین روزهای زندگی خود را سپری می کرد.

داستان ابوجندل و ابوبصیر و رنجها و مشقتهایی که آنان در راه دین و آرمان خود متحمل شدند و اخلاص، جهاد و استقامت آنان تا جایی که توانستند مشرکان مکه را به زانو در بیاورند، الگویی عملی و مناسب جهت استقامت و تلاش در امر عقیده می باشد. همان طور که از این داستان نتیجه می گیریم که گاهی برای یک فرد امری میسر است که برای گروه و جماعت میسر نیست؛ چنانکه ابوبصیر و همراهانش توانستند ضربه ای به مشرکان مکه وارد نمایند که برای دولت اسلامی به خاطر پیمانی که بسته بود، امکان تحقق بخشیدن چنین ضربه ای میسر نبود.

اقدام ابوبصیر و همراهانش، امری نامشروع نبود؛ چرا که تقریر (سکوت) پیامبر اکرم ﷺ بدان مشروعیت می بخشید و برای ابوبصیر و همراهانش راهی جز اتخاذ همین شیوه مبارزه باقی نمانده بود.

از آنجا که آنها در مکه تحت شکنجه و آزار مشرکان بودند و اجازه هجرت و پیوستن به مدینه را نیز نداشتند. بنابراین، مجبور به فرار و سپس اتخاذ استراتژی ای بودند که بتوانند مشرکان مکه را تحت فشار و ناامنی قرار بدهند و از این طریق به مطالبات خود برسند و شاید آنها این شیوه مبارزه خود را از فحوای کلام پیامبر اکرم ﷺ، استنباط نمودند^۴ که فرمود: «عجب جنگ افروزی است اگر کسی همراه او می شد»^۱.

۱- محمد رسول الله، صادق عرجون، ج ۴، ص ۲۸۱.

۲- البخاری، کتاب الشروط، ج ۳، ص ۲۴۱، شماره ۴۷۳۲.

۳- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۴۵۱.

۴- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۴۵۲.

انسان ژرف بین، با بررسی این وقایع، به توجه و عنایت ویژه پروردگار نسبت به اصحاب پیامبر اکرم ﷺ، پی می برد که آنها نخست اسباب توجه الهی به سوی خود را فراهم نمودند، آن گاه خداوند نیز آنها را شایسته توجه و عنایت خویش در آورد؛ چنانکه در آیات متعددی در قرآن صفات کسانی که شایسته توجه و عنایت خدا، هستند بیان شده است. از جمله می توان به این آیات اشاره نمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸].

«خدا با کسانی است که پرهیزگار بوده و نیکوکار باشند».

﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶].

«در زمین بعد از اصلاح آن فساد مکنید و خدا را با ترس و امید بخوانید. همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است».

﴿وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ [الطلاق: ۲].

«و کسی که از خدا بترسد، خدا برای او راه حلی خواهد گشود».

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنکبوت: ۶۹].

«و کسانی که در راه ما تلاش می کنند، ما آنها را به راههای خود راهنمایی می کنیم و خدا با نیکوکاران است».

از آنجا که صحابه دارای صفات و خصلت های یاد شده در آیات فوق بودند بنابراین، مشمول عنایت و توجه الهی قرار گرفتند و بر این اساس این نتیجه استنباط می گردد که در هر زمان و مکان دیگری که شخص یا ملتی، دارای این صفات و خصلتها باشد، یقیناً مشمول توجه و عنایت پروردگار قرار خواهد گرفت و این وعده خدا است که هرگز خلاف آن ممکن نیست.^۲

امتناع پیامبر اکرم ﷺ از بازگرداندن زنان مهاجر

برخی از زنان مسلمان که در سرزمین کفر (مکه) زندگی می کردند، تصمیم به هجرت گرفتند و به مدینه آمدند. در پیشاپیش زنان مهاجر، ام کلثوم، دختر عقبه بن ابی

۱- بخاری، کتاب الشروط، ج ۳، ص ۲۴۱، شماره ۴۷۳.

۲- غزوة الحدیبیه، حکمی، ص ۳۲۰.

معیط، قرار داشت. این‌ها بعد از صلح حدیبیه هجرت نمودند. بنابراین، مشرکان مکه خواستار بازگشت آنها به مکه شدند. آن‌گاه خداوند، این آیات را در مورد آنان نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهْجِرَاتٍ فَاْمَتَّحُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاثُهُمْ مَّا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنكِحُوهُنَّ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَءَسْأَلُوا مَّا أَنفَقْتُمْ وَلَيْسَ ءَسْأَلُوا مَّا أَنفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«ای مؤمنان! وقتی زنان مؤمن هجرت نموده نزد شما آمدند، آنها را بیازمایید. خدا بهتر از ایمان آنها آگاهی دارد. اگر شما آنها را مؤمن تشخیص دادید، پس آنان را نزد کفار برنگردانید. چرا که آنان برای کافران و کافران برای آنان حلال نیستند و به شوهران کافرشان آن چه را که هزینه کرده‌اند، بدهید و بر شما گناهی نیست که با آنان ازدواج نمائید. به شرط اینکه مهریه آنان را پرداخت کنید و آنها را در بند (نکاح) کافران نگذارید. و شما از کافران هزینه زنان مرتد خود را جویا شوید و آنها از شما هزینه زنان مسلمان خود را جویا شوند. این دستور خداست و خدا دانا و با حکمت است.»

ابن عباس می‌گوید: امتحان آنها عبارت بود از اقرار به یگانگی خدا و رسالت پیامبر خدا ﷺ و آیه: ﴿لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ بیانگر حرام بودن زنان مسلمان بر شوهران مشرکشان می‌باشد؛ چنانکه قرطبی می‌گوید: پس آن چه آنها را بر شوهرانشان حرام می‌ساخت، مسلمان شدن آنها بود، نه هجرتشان^۱.

ابن کسر در مورد آیه ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنكِحُوهُنَّ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾ می‌گوید: قرآن خطاب به مسلمانان فرمود: ازدواج با این زنان مهاجر، بلامانع است به شرطی که مهریه آنان را بپردازید. وعده آنان به اتمام رسیده باشد^۲.

﴿وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ﴾.

«آنها را همچنان به حساب نکاح با کافران نگه ندارید؛ بلکه با مسلمان شدن، در میان آنها تفرقه و جدایی افتاده است.»

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۶۳.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۵۱.

مفسران در مورد آیه:

﴿وَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ مَا أَنْفَقْتُمْ﴾

می‌گویند: برخی از زنان مسلمان، مرتد شده و نزد کافران برگشته بودند و تعدادی از زنان مشرکان، مسلمان شده و به مدینه آمده بودند. آن گاه خداوند به خاطر رعایت انصاف فرمود: شما مهریه زنانی را که نزد شما آمده‌اند، به شوهرانشان برگردانید و این حکم به اجماع امت، مخصوص همان حادثه مشخص بود و بعد از آن جنبه عملی پیدا نمی‌نماید و ابن عربی نیز بر این عقیده است.^۱

سپس قرآن در مورد آن دسته از مردان مسلمانی که زنانشان مرتد شده و به کافران پیوسته بودند و شوهرانشان توانایی حق خود را نداشتند، فرمود: از اولین مال غنیمتی که بدست می‌آوردید، حق از دست رفته آنها را بپردازید.^۲

در مورد این قسمت از عهدنامه که در آن مقرر گردیده بود که اگر فردی از مشرکان به مسلمانان پیوست، باید به مکه برگردانیده شود، بین مشرکان و پیامبر اکرم اختلاف نظر به وجود آمد؛ چرا که مشرکان، زنان مهاجر را نیز مشمول این بند می‌دانستند، اما پیامبر اکرم ﷺ شامل گردیدن زنان مهاجر را به دلیل اینکه صیغه‌ای که در بند مذکور قید شده بود، مذکر است، قبول نداشت و خداوند نیز موقف پیامبر اکرم ﷺ را تأیید و آیات فوق را نازل کرد که مضمون آن این بود که هیچ یکی از زنان مهاجر که بعد از صلح حدیبیه هجرت کرده‌اند، به مکه بازگردانیده نشود.^۳

استاد محمد عزه دروزه می‌گوید: چنین به نظر می‌رسد که برخی از زنان مسلمان که قبل از صلح حدیبیه موفق به هجرت نشده بودند، فرصت را غنیمت شمردند و بعد از صلح حدیبیه، مخفیانه به مدینه هجرت نمودند. بستگان آنها بر اساس مفاد قرار داد صلح، به تعقیب آنان پرداختند و خواهان بازگشت آنها شدند. آن گاه آیات فوق نازل گردید و بازگردانیدن زنان مهاجر را ممنوع اعلام کرد.

در مورد این مسئله که آیا در صلح‌نامه یادی از زنان مهاجر شده بود یا خیر، نظریه‌های متعددی وجود دارد و قول راجح این است که در آنجا صیغه مذکر قید شده

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۶۸ - حدیث القرآن الکریم، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۵۲.

۳- غزوة الحدیبیة، ص ۱۷۸.

بود که مشرکان آن را شامل زنان نیز می‌دانستند، اما پیامبر اکرم ﷺ آن را شامل زنان نمی‌دانست تا اینکه این آیات نازل گردید و خداوند به طور قطع حکم بازگردانیدن آنان را بلامانع دانست.^۱

استاد غزالی می‌گوید: «مسلمانان از بازگرداندن زنان مهاجر به مکه امتناع ورزیدند که دلیل آن می‌تواند یکی از این دو امر باشد: یا بند مذکور در صلح‌نامه را مخصوص مردان می‌دانستند و یا اینکه آنان بر این باور بودند که این‌ها تحمل شکنجه و اذیت و آزار مشرکان را ندارند و مانند ابوجندل و ابوبصیر نیز نمی‌توانند فرار کنند و به مبارزه خود به صورت تاکتیکی ادامه خواهند داد، اما مهم آن است که ممنوعیت بازگرداندن زنان مهاجر را خداوند اعلام نمود».^۲

۱- سیرة الرسول، دروزه، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲- فقه السیرة، غزالی، ص ۳۶۷.

فصل سوم

درس‌ها، فواید و عبرت‌ها

غزوه حدیبیه سرشار از درس‌های عقیدتی، فقهی، تربیتی و سیاسی است که به بررسی برخی از آنها خواهیم پرداخت:

احکام مربوط به عقیده

۱- گماردن محافظ برای رهبران اسلامی هنگام مذاکره بلامانع است

محافظت مسلحانه مغیره بن شعبه از پیامبر اکرم ﷺ هنگام گفتگو با سفیر مشرکان بیانگر مجاز بودن محافظت نمودن فرد یا افرادی در کنار رهبر مسلمانان هنگام ملاقات با سفیران کافر است و این محافظت چه برای حفاظت جان و چه برای احترام وی باشد، اشکالی ندارد و با ممنوعیتی که در حدیث آمده است که «هر کس دوست داشته باشد، مردم برای او همچون مجسمه‌هایی بایستند، جایگاه او دوزخ است^۱ کاملاً متفاوت است. همان گونه که تفاخر و اظهار بزرگی در شرایط عادی جایز نیست، در وضعیت جنگی بلامانع است^۲؛ چنانکه وقتی ابودجانه در احد به گونه‌ای متکبرانه قدم می‌زد، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این راه رفتن را خدا نمی‌پسندد مگر در چنین مکانی^۳.

۲- استحباب فال نیک گرفتن

پیامبر اکرم ﷺ در جریان صلح حدیبیه که سهیل بن عمرو و برای انجام مذاکره نزد ایشان آمد، آن حضرت ﷺ، آمدن او را به فال نیک گرفت و فرمود: «سهل امرکم» (کار شما را آسان کرد) و این حدیث بیانگر این است که فال نیک گرفتن بلامانع است^۴.

۱- ابوداود، باب، شماره ۵۲۲۹.

۲- زاد المعاد، ج ۳، ص ۳۰۴.

۳- فقه السیره، بوطی، ص ۲۴۱.

۴- زاد المعاد، ج ۳، ص ۳۰۵.

پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی نیکویی می‌فرماید: طیره (بد فالی) حقیقت ندارد و بهترین نوع آن فال است. پرسیدند فال چیست؟ فرمود: کلمه‌ای است که یکی از شما آن را می‌شنود^۱. و فرق میان این نوع فال با فال بد این است که فال نیک بر اساس گمان نیکی که بر خدا می‌رود، خوب بودن امری را ترجیح می‌دهد، اما فال بد، همیشه به بد بودن و مضر بودن اشیاء حکم می‌کند^۲.

هنگامی که نزد پیامبر اکرم ﷺ از (طیره) سخن گفتند، فرمود: بهترین نوع آن فال نیک است و آن هم نباید مسلمانان را از کاری که درصدد انجام آن بوده است، باز دارد و افزود: هر گاه یکی از شما دچار امری ناگوار گردید، بگوید: بارالها! خیر و خوبی از جانب توست و تو نیز بدی‌ها را رفع می‌نمایی و هیچ قدرت و نیرویی در برابر توانایی تو وجود ندارد^۳.

۳- اعتقاد کفرآمیز کسانی که معتقدند به تأثیر ستارگان در بارندگی هستند

خالد جهنی می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ نماز بامداد یکی از روزهای حدیبیه را در حالی برگزار نمود که آن شب باران، باریده بود و بعد از اتمام نماز خطاب به مردم فرمود: آیا می‌دانید خدا در مورد شما چه می‌گوید؟ خدا می‌گوید: بندگان من در حالی صبح کردند که گروهی مؤمن و گروهی کافر شدند. یکی گفت: خدا به ما باران داد، او به من ایمان و به ستارگان کفر ورزید و عده‌ای که خلاف این سخن را گفتند، به من کفر ورزیدند و به ستارگان ایمان آوردند^۴.

علما در مورد این نوع کفر گفته‌اند، این امر بستگی به اعتقاد گوینده دارد؛ اگر او معتقد است که ستاره در ذات خود دارای چنین تاثیری است؛ پس او یقیناً کافر می‌شود، اما اگر می‌داند که فاعل حقیقی خدا است، اما بر اثر آنچه بر زبانها رواج دارد، چنین می‌گوید؛ پس این کفران نعمت است نه کفر حقیقی.

۱- صحیح بخاری، شماره ۵۷۵۶.

۲- سنن فتح الباری ج ۱، ص ۲۱۵.

۳- ابوداود کتاب الطب، شماره ۳۹۱۹.

۴- بخاری، کتاب الاذان، ص ۸۴۶.

احکام فقهی و اصول بر گرفته از صلح حدیبیه

۱- داستان کعب بن عجره و نزول آیه فدیة

کعب بن عجره می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ در ایام حدیبیه که ما در احرام بودیم، در کنار من ایستاد و متوجه شپش‌های سرم شد و گفت: این‌ها تو را اذیت می‌کنند؟ گفتم: بلی. فرمود: سرت را بتراش. آن گاه این آیه نازل گردید:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«پس هر که از شما بیمار بود یا ناراحتی در سر داشت (و موهای خود را می‌تراشید) پس فدیة بدهد از روزه یا صدقه و یا گوسفندی».

بعد از نزول این آیه، پیامبر اکرم ﷺ به من گفت: سه روز، روزه بگیر یا به شش نفر غذا بده و یا حیوانی قربانی کن^۱.

این آیه اگر چه در مورد کعب نازل شده است، اما حکم آن عام و شامل هر مُحرمی می‌گردد که با چنین مشکلی مواجه شود.

۲- مشروعیت خواندن نماز در منزل

ابن ماجه از ابوملیح ابن اسامه چنین نقل می‌کند: در یکی از شبها در حالی که باران می‌بارید، به مسجد رفتم. بعد از اتمام نماز، درب خانه را زدم، پدرم پرسید: کیست؟ گفتم: ابوملیح هستم. آن گاه پدرم گفت: ما با پیامبر اکرم ﷺ در حدیبیه بودیم که باران مختصری بارید، طوری که کفشهای ما خیس نشد، با این حال منادی ایشان اعلام نمود که در استراحتگاه‌های خود به ادای نماز بپردازید^۲.

۳- قضا شدن نماز صبح در بازگشت از حدیبیه

مدت اقامت مسلمانان در حدیبیه حدود ده روز واندی به طول انجامید، اما واقدی^۳ و ابن سعد^۱ می‌گویند: مدت اقامت آنها بیست روز بوده است.

۱- همان، کتاب المحصر، ص ۱۸۱۵.

۲- سنن ابن ماجه کتاب اقامة الصلاة حدیث صحیحی است که سندش متصل می‌باشد و ابن حجر نیز آن را صحیح دانسته است.

۳- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۱۶.

از ابن عائذ روایت شده که این غزوه یک ماه و نیم طول کشیده است.^۲

براساس دیدگاه‌های متفاوت در مورد مدت اقامت مسلمانان در حدیبیه، می‌توان اینگونه بیان نمود که واقدی و ابن سعد مدت اقامت آن حضرت را در حدیبیه بیان داشته‌اند؛ در صورتی که ابن عائذ مدت زمانی را که پیامبر اکرم ﷺ به قصد این غزوه، مدینه را ترک، نمود و بعد از اتمام آن به مدینه برگشت را مد نظر داشته است.

مسلمانان بعد از اینکه لباس احرام را بیرون نمودند و به سوی مدینه حرکت نمودند، شب هنگام در محلی به استراحت پرداختند و بلال را برای نگهبانی بیدار گذاشتند، اما بلال را نیز خواب فراگرفت و کسی بیدار نشد تا اینکه گرمای خورشید آنها را بیدار ساخت^۳؛ چنانکه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: در رکاب پیامبر اکرم ﷺ از حدیبیه بر می‌گشتیم. در اثنای راه، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چه کسی بیدار می‌ماند و از ما پاسداری می‌کند؟ بلال، این مسئولیت را پذیرفت. آن گاه همه خوابیدند و پیامبر اکرم ﷺ بر اثر گرمای خورشید، بیدار گردید؟ سپس دستور داد تا همان کاری را بکنیم که اگر خواب نرفته بودیم، می‌کردیم (یعنی وضو گرفتیم و نماز خواندیم).^۴ و فرمود: هر گاه قبل از ادای نماز، شما را خواب، فراگرفت یا فراموش کردید، این طور عمل کنید.^۴

این داستان در احادیث دیگری نیز بیان شده است و آنجا به جای بازگشت از حدیبیه نام مکانهای دیگری آمده است. بنابراین، آنان در این صدد بودند تا بین این روایت‌ها هماهنگی ایجاد نمایند که نووی^۵، ابن حجر^۶، زرقانی و ابن کثیر تعدد حادثه را ترجیح داده‌اند؛ حتی سیوطی معتقد است که اگر به تکرار حادثه حکم نکنیم، امکان جمع بین روایات محال است.^۷

۱- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۹۸.

۲- شرح الزرقانی علی المواهب، ج ۲، ص ۲۱۰.

۳- غزوة الحدیبیه، ص ۲۵۱.

۴- سنن ابی داود، کتاب الصلاة، ص ۴۴۷.

۵- شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۸۱-۱۸۲ غزوة الحدیبیه، ص ۲۵۸.

۶- فتح الباری، ج ۱، ص ۴۴۹- شرح الزرقانی علی الموحا، ج ۱، ص ۴۷.

۷- تنویر الحوالک، ج ۱، ص ۳۳.

۴- جواز بر قراری صلح میان مسلمانان و دشمنان

علما از جریان صلح حدیبیه به جواز صلح با دشمنان اسلام، استدلال نموده و بر این امر حکم کرده‌اند که در جریان این صلح دریافت و یا دریافت نمودن هزینه، تفاوتی ندارد، اما صلح کردن بر اساس پرداخت مالی از جانب مسلمانان به دشمنان، به اتفاق ناجایز می‌باشد؛ زیرا این صلح موجب تحقیر مسلمانان خواهد گردید و در کتاب خدا و سنت پیامبرش، چنین صلحی به ثبوت نرسیده است. مگر آنکه مسلمانان در معرض خطری جدی قرار بگیرند و راه نجاتی جز تن دادن به چنین صلحی نداشته باشند؛ در این صورت پرداخت هزینه اشکالی ندارد، همان طور که فدیة دادن در مقابل آزادی نفس خویش جایز است.

همچنین امام شافعی، احمد و بسیاری از ائمه گفته‌اند: صلح با کافران باید برای مدت مشخص باشد و مدتی هم بیش از ده سال نباشد. همان طور که پیامبر اکرم ﷺ با قریش برای ده سال قرارداد صلح امضاء کرد.^۱

امام ابوحنیفه و برخی دیگر از علما بر این عقیده‌اند که مدت صلح به مصلحتی وابسته است که رهبر مسلمانان در نظر می‌گیرد بنابراین، بیش از بیست سال نیز جایز می‌باشد.^۲ رأی امام که معتقد است چنانچه ضرورت عهدنامه میان مسلمانان و مشرکان احساس گردد، می‌توان بعد از انقضای ده سال نخست، قرار داد جدیدی امضاء نمود، را می‌توان بر سایر دیدگاه‌ها ترجیح داد.^۳ برخی از علمای متاخر با استناد به آیه زیر معتقدند که منعقد نمودن قرارداد صلح همیشگی با کفار بلامانع است.^۴ خداوند می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقْتُلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَّاءِ إِلَيْكُمْ أَلَسَلَّمْ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۹۰].

۱- فقه السيرة، بوطی، ص ۲۴۲.

۲- فتح القدیر، ج ۵، ص ۵۴۶ - غزوة الحدیبیه، ص ۲۹۴.

۳- غزوة الحدیبیه، ص ۲۹۵.

۴- آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، زحیلی، ص ۶۷۵.

«چنین منافقانی را بکشید) مگر کسانی که با گروهی پیوند پیدا می‌کنند که میان شما و آنان پیمان است و یا کسانی که به پیش شما می‌آیند و نه سر جنگ با شما دارند و نه می‌خواهند با قوم خود بجنگند و اگر خداوند می‌خواست، ایشان را بر شما چیره می‌کرد و آنان با شما می‌جنگیدند. بنابراین، اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما جنگیدند و پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید».

این گروه معتقدند که اصل روابط مسلمانان با کافران، حالت صلح است نه جنگ. و جهاد فقط برای دفاع از مسلمانان مشروع گردیده است.^۱

این عقیده را براساس دلایل ذیل، نمی‌توان درست دانست:

الف - گوینده این سخن، اجماعی را که خود نقل کرده، نقض نموده است؛ چنانکه می‌نویسد: فقها اتفاق نظر دارند که صلح باید برای مدت معینی باشد و صلح ابدی جایز نیست.^۲

ب - آیه‌ای که آنان به آن استدلال نموده‌اند، با این آیه سوره توبه منسوخ گردیده است:

﴿فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۵].

«هنگامی که ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر کجا بیابید، بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همهٔ کمین‌گاه‌ها برای به دام انداختن آنان بنشینید. اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، راه را بر آنان باز گذارید. بی‌گمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت گسترده است».

این دیدگاه را ابن جریر^۳ از عکرمه، حسن، قتاده و ابن زید نقل کرده است و قرطبی نیز آن را از مجاهد نقل نموده و گفته است: این بهترین سخن در مورد معنای این آیه است.

ج - سید قطب رحمته الله می‌گوید: اصلی را که ایشان براساس آیه ۹۰ سوره نساء استنباط کرده‌اند با آیه سوره توبه و سیرهٔ پیامبر و خلفای راشدین در بر خورد با دشمنانشان، متناقض است.

۱- همان، ص ۶۷۵.

۲- همان.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۲۴-۲۶.

د × این عقیده که مشروعیت جهاد فقط جنبه دفاعی داشته، تفکری است که اسلام، با آنان مخالف است و این تفکری است که از سایر ادیان، وارد اسلام گردیده است بنابراین به رد آن پرداخته است^۱، چرا که علت به وجود آمدن و انتشار این تفکر، شکستی است که برخی در مقابل مستشرقان به خاطر درک نمودن مراحل دعوت، متحمل آن شده‌اند.^۲

۵- سخن کلی بر کلیت خود باقی می‌ماند این اصل و قاعده فقهی با روایتی که ابن هشام از ابی عبید، نقل کرده است، تأیید می‌شود. او می‌گوید: بعضی از کسانی که در حدیبیه با پیامبر اکرم ﷺ بودند، بعد از اینکه آن حضرت ﷺ به مدینه برگشت، گفتند مگر شما نگفتید که با امنیت وارد مکه می‌شوید؟ پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ فرمود: آیا من به شما قول دادم که امسال وارد آن می‌شوید؟ گفتند: خیر. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این سخنی است که جبریل آن را به من آموخته است.

این فرموده پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر اینکه به فتح مکه و پیروزی مسلمانان در آینده‌ای نزدیک، اشاره می‌نمود، حاوی این موضوع نیز بود. که هر گاه من سخنی به شما گفتم، سخن مرا به همان صورت کلی و مطلق بپذیرید و آن را براساس دیدگاه و نظر خود، مقید و مخصوص نگردانید.^۳

۶- وجوب اطاعت از دستور پیامبر اکرم ﷺ گرچه از نظر ظاهر بر خلاف قیاس باشد و نفس آن را ناگوار بداند.

در جریان صلح حدیبیه آمده است که عمر بن خطاب و برخی دیگر از صحابه، صلح با قریش و پذیرفتن شرایط غیر منصفانه آنها را ناگوار پنداشتند اعتراض نمودند، اما بعد از مدت زمانی اندک از این عمل خود پشیمان و نگران شدند تا در مقابل دستور و تصمیم پیامبر اکرم ﷺ بر رأی و اندیشه خود تکیه نکنند و آن را ارائه ننمایند؛ چنانکه عمر رضی الله عنه همواره می‌گفت: ای مردم! رأی و نظر خود را در مقابل دین، کوچک بشمارید؛ زیرا من در جریان صلح حدیبیه و قضیه ابوجندل، تصمیم پیامبر اکرم ﷺ را با اجتهاد

۱- فی ضلال القرآن، ج ۳، ص ۱۴۳۳.

۲- غزوة الحدیبیه، حکمی، ص ۲۹۶.

۳- صدره عبر من الجهاد النبوی فی المدینه، ص ۲۹۷.

خود، رد نمودم^۱. سهل بن حنیف نیز می‌گفت: رأی و نظر خود را درمقابل دین، کوچک بدانید؛ زیرا اگر می‌توانستم در قضیه ابوجندل، پیامبر اکرم ﷺ را از تقسیم او منصرف می‌نمودم^۲. و عمر رضی الله عنه تا مدت‌ها پس از این قضیه، در حالت ترس از عذاب خدا به سر می‌برد که مبادا به خاطر مخالفت با تصمیم پیامبر اکرم ﷺ مورد مؤاخذه قرار گیرد تا جایی که می‌گفت: من پس از آن، همیشه روزه می‌گرفتم و صدقه می‌دادم و برده آزاد می‌کردم تا خدا مرا بیامرزد و به قدری از این اعمال انجام دادم که وجدانم راضی شد^۳.

بنابراین، بر تمامی مسلمانان واجب است که در برابر دستورات خدا و پیامبرش مطیع محض باشند؛ گر چه، از نظر ظاهر امر و اجتهاد خود شخص، صلاح کار چنین اقتضا نکند؛ زیرا انسان مکلف، باید معتقد باشد که خیر در چیزی است که خدا و رسولش بدان امر کرده‌اند نه آنچه عقل قاصر انسان آن را حکم می‌نماید^۴.

نمونه‌ای از تربیت نبوی

قبلاً بیان گردید که پیامبر اکرم ﷺ خطاب به یارانش فرمود: هرکس از این گردنه عبور نماید، گناهانش بخشیده می‌شوند^۵.

از این حدیث، جنبه مهمی از برنامه‌های تربیتی پیامبر اکرم ﷺ آشکار می‌گردد که می‌بایست در آن به تدبیر و اندیشیدن پرداخت پیامبر ﷺ یارانش را به بالا رفتن از گردنه مذکور، تشویق نمود و به آنها مژده داد که با این عمل، گناهانشان بخشوده خواهد شد. با دقت و تدبیر در این حدیث، مفاد ذیل استنباط می‌گردد^۶:

۱- پیامبر اکرم ﷺ در این صدد بود تا هر لحظه، توجه یاران خود را به آخرت معطوف بدارد.

۲- آن حضرت ﷺ سعی بر این داشت تا هر حرکت و عمل صحابه با انگیزه توشه‌اندوزی برای آخرت انجام گیرد. حتی در کارهای عادی و آنچه برای

۱- غزوة الحديبية، حکمی، ص ۳۱۳.

۲- همان، ص ۱۷۹.

۳- همان، ص ۳۱۳.

۴- حدائق الانوار و مطالع الاسوار، ج ۲، ص ۶۲۲.

۵- مرویات غزوة الحديبية، ص ۳۱۵.

۶- صحیح مسلم، کتاب الزکاة، ص ۵۳.

اشباع غریزه انجام می‌دادند تا جایی که فرمود: همخوابی با همسرانتان برای شما صدقه محسوب می‌شود. گفتند: ای پیامبر اکرم! ما به غریزه جنسی خود پاسخ می‌دهیم، این صدقه است؟ فرمود: آیا اگر آن را با حرام اشباع می‌نمودید، گناه‌کار نمی‌شدید؟ همین طور وقتی آن را در حلال مصرف نمایید، مستحق پاداش می‌شوید^۱. و در جایی می‌فرماید: هر آنچه شما انفاق کنید، صدقه است حتی لقمه‌ای که در دهان همسر خود می‌گذارید^۲.

این مفاهیم اگر در دل انسان مسلمان جای گیرد، زندگی او رنگ عبودیت می‌گیرد و عبادت خدا در همه جوانب حیات او جلوه می‌کند و این فراگیری همه جا آشکار می‌گردد که می‌توان مهم‌ترین آثار آن را در این دو مورد خلاصه کرد:

الف: اینکه زندگی مسلمان و اعمال روزمره‌اش رنگ خدایی و عبادی بگیرد. و تمامی اعمال خویش را در مقام بنده‌ای عبادت‌گزار و فروتن انجام دهد. با این انگیزه، انسان در این دنیا به زندگی مطلوب خواهد رسید و از نعمتهای آن بهره‌مند شود. و این چیز در نیکیهای او می‌افزاید و او را به خدا نزدیک‌تر می‌گرداند.

همچنین این عمل، او را به نیکو انجام دادن کارهای دنیوی و ادار می‌سازد؛ چرا که او این اعمال را با انگیزه خشنود ساختن خدا و دریافت پاداش اخروی انجام می‌دهد. ب: این عمل از انسان شخصیتی می‌سازد که فقط یک هدف دارد و تمامی اقدامات او برای تحقق همان هدف وی انجام می‌گیرد. هدف او کسب رضایت خدا است و برای رسیدن به این هدف سعی و تلاش می‌نماید تا به تمامی اعمال خویش، رنگ عبادی بدهد. بنابراین، از آنجا که او رضایت الهی را جستجو می‌نماید، در کارها و تصرفات او تضادی وجود ندارد^۳.

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ این گونه زیستند و این مفاهیم را در زندگی خود به حقایقی تبدیل کردند بنابراین، خدا نیز سیره آنها را برای نسلهای بعدی الگو و نمونه قرار داد^۴.

۱- مسلم، کتاب الزکاة، ص ۵۳.

۲- البخاری کتاب الوصایا، ص ۲۷۴۲.

۳- العبادة فی الاسلام، قرضاوی، ص ۶۶.

۴- مرویات غزوة الحدیبیه، حکمی، ص ۳۱۶.

بخش چهاردهم:

مهم‌ترین رویدادهایی که در فاصله

غزوه حدیبیه و فتح مکه اتفاق

افتاد

فصل اول

غزوه خیبر

تاریخ و انگیزه آن

ابن اسحاق می‌گوید: غزوه خیبر در محرم سال هفتم هاتفاق افتاد^۱ و واقعی معتقد است که در ماه صفر و یا ربیع‌الاول سال هفتم و پس از بازگشت از حدیبیه بوده است.^۲ ابن سعد تاریخ این غزوه را در جمادی الاول سال هفتم^۳ و زهری و مالک تاریخ این غزوه را در محرم سال ششم هجری می‌دانند.^۴

یهودیان خیبر تا قبل از اسکان سران یهود بنی نضیر، دشمنی خود را با اسلام آشکار ننموده بودند. بنی نضیر به خاطر اخراج از مدینه، کینهٔ مسلمانان را در دل داشتند. البته اخراج آنان از آنجا برای از هم پاشیدن قدرتشان کافی نبود؛ زیرا آنها در حالی مدینه را ترک نمودند که زنان، فرزندان و اموال خود را به همراه داشتند و کنیزانشان پشت سر آنها در حرکت بودند. دف می‌زدند و آهنگ موسیقی می‌نواختند.^۵ از چهره‌های سرشناس بنی نضیر که در خیبر ساکن شدند، می‌توان سلام ابن ابی الحقیق، کنانه بن ابی الحقیق و حی بن اخطب را نام برد.^۶

آنها چنین می‌پنداشتند که همکاری یهودیان خیبر با آنان برای مقابله با مسلمانان و گرفتن انتقام از آنان کافی خواهد بود. آنها همواره فکر بازگشت به مدینه را در سر می‌پروراندند و کینهٔ مسلمانان را در دل داشتند.

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۴۵۵.

۲- المغازی، ج ۲، ص ۶۳۴.

۳- الطبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۶.

۴- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۲.

۵- السیرة النبویة الاصلیة، ج ۱، ص ۳۱۹.

۶- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۱، ص ۳۱۹.

برای این منظور اولین اقدام آنان، تدارک غزوه احزاب بود که در آن یهود خیبر و در رأسشان سران بنی نضیر نقش اساسی در جمع‌آوری و متقاعد ساختن قریش و دیگر قبایل عرب برای حمله به مدینه ایفا نمودند؛ چنانکه موفق به جلب حمایت یهودیان بنی قریظه نیز شدند و آنها را برای خیانت و نقض عهد با مسلمانان وادار ساختند.^۱ و بدین صورت خیبر به خطری جدی برای مسلمانان و دولت نو پای مدینه تبدیل گردید. بنابراین، مسلمانان بعد از صلح حدیبیه در صدد دفع این خطر بزرگ برآمدند؛ چنانکه سوره فتح نیز که بعد از صلح حدیبیه نازل گردید، در بر گیرنده وعده الهی مبنی بر فتح خیبر بود.

خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۱۸﴾ وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۹﴾ وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿۲۰﴾ وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿۲۱﴾﴾ [الفتح: ۱۸-۲۱].

«خداوند از مومنانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی شد. و آنچه را در دل داشتند دانست. پس بر آنها آرامش نازل نمود و فتحی نزدیک پاداششان داد و غنایمی که بدست خواهند آورد و خدا غالب و با حکمت است. خداوند به شما وعده غنیمت‌های زیادی را داده که بدست خواهید آورد. ولی این یکی را (فتح خیبر) زودتر برایتان فراهم ساخت و دست تعدی مردمان را از شما بازداشت تا نشانه‌ای برای مومنان باشد و شما را به راه راست رهنمون کند و غنیمت‌های دیگری که شما بر آن، قدرت نداشته و ندارید، ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد و او بر هر چیزی تواناست.»

رهسپارشدن لشکر اسلامی به سوی خیبر

لشکر اسلام با اطلاع از این موضوع که خیبر دارای دژهای محکم و مردان جنگجو و امکانات جنگی پیشرفته‌ای است، با روحیه و ایمانی قوی در حالی که با صدای بلند

تکبیر و تهلیل می‌گفت، به سوی خیبر حرکت نمود. پیامبر اکرم ﷺ به آنان گفت: «ای مردم! شما کسی را صدا می‌کنید که شنوا و نزدیک بوده و با شما است (پس صدای خود را پائین بیاورید)»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ معمولاً برای لشکرکشی، شب را انتخاب می‌نمود؛ چنانکه سلمه بن اکوع می‌گوید: ما در رکاب پیامبر اکرم ﷺ و در شب به سوی خیبر پیش می‌رفتیم^۲.
عامر بن اکوع رجز می‌خواند و لشکر را تقویت می‌نمود و می‌گفت:

اللهم لولا أنت ما اهتدينا ولا تصدقنا ولا صلينا

خدایا اگر تو نبودى، ما هدایت نمی‌شدیم و صدقه نمی‌دادیم و نماز نمی‌خواندیم.

فاغفر فداء لك ما اتقينا وثبت الاقدام ان لا قينا

پس ما را ببخش و هنگام رویاری با دشمن قدمهایمان را استوار گردان.

والقین سکینه علینا انا اذا صیح بنا أتینا

و بر ما آرامش نازل کن تا وقتی ما را فرا بخوانند، آماده باشیم.

پیامبر اکرم پرسید چه کسی رجز می‌خواند؟ گفتند: عامر بن اکوع است. فرمود: خدا بر او رحم کند.

مردی (عمر بن خطاب) گفت: ای پیامبر اکرم! دعای شما قبول شد (او شهید گردید) اما کاش می‌گذاشتی ما بیشتر از او استفاده کنیم^۳.

هنگامی که لشکر به محلی به نام «صهباء» در نزدیکی خیبر رسید، نماز عصر را خواندند و پیامبر اکرم ﷺ خوراک طلبید. آنها آرد گندم و شیر آوردند. آن گاه دستور داد تا در آن، نان ترید کنند، سپس خود و یارانش از آن خوردند آن گاه برای نماز مغرب برخاست و فقط آب را مضمضه نمود و به ادای نماز با صحابه پرداخت و وضو نگرفت^۴.

پیامبر اکرم ﷺ عباد بن بشر را پیشاپیش به سرکردگی دسته‌ای جهت جمع‌آوری اخبار مربوط به دشمن و برای حصول اطمینان از امنیت، فرستاده بود. او در راه، با

۱- بخاری، کتاب الدعوات، شماره ۶۳۸۴.

۲- همان، کتاب المغازی، شماره ۴۱۹۶.

۳- همان، شماره ۴۱۹۶.

۴- الصراع مع اليهود، ج ۲ ص ۳۰.

مردی از قبیله «اشجع» که جاسوس یهودیان بود، برخورد کرد. عباد پرسید: تو کی هستی؟ گفت: دنبال شترهای گمشده‌ام می‌گردم. عباد گفت: آیا از خیبر خبری داری؟ گفت: بلی من تازه از خیبر آمده‌ام. در مورد اخبار چه کسانی می‌پرسی؟ عباد گفت: در مورد یهودیان از تو می‌پرسم. مرد گفت: کنانه بن ابی حقیق و هوذه بن قیس را دیدم که نزد هم‌پیمانان غطفانی خود رفته و حمایت آنان را در مقابل محصول یک سال خیبر جلب کرده و به سر پرستی عتبه بن بدر با سلاح‌هایشان به داخل دژهای خود آمده‌اند و حدود ده هزار جنگجو برای نبرد آماده ساخته بودند. آنها در دژهایی تسخیر ناپذیر قرار دارند و در آنجا توشه چندین سال را تدارک دیده‌اند و آب کافی نیز در اختیار دارند، فکر نمی‌کنم کسی بتواند به آنها دسترسی داشته باشد.

عباد با شنیدن سخنان آن شخص، با شلاقی که در دست داشت، ضربه‌ی محکمی به او زد و گفت: تو جاسوس آنان هستی راست بگو وگرنه گردنت را می‌زنم. بدوی گفت: در قلوب آنان نسبت به شما ترس و اضطراب شدیدی ایجاد گردیده است. و از رفتاری که شما با یهودیان مدینه کردید، سخت بیمناک هستند. آنها مرا مأمور نموده‌اند تا بر سر راه شما قرار بگیرم و این سخنان دور از واقعیت را به شما بگویم.^۱

پیامبر اکرم ﷺ با رسیدن لشکر اسلام به دروازه‌های خیبر، دستور به توقف آنان داد؛ سپس فرمود: بارالها! ای پروردگار آسمانها و آنچه آنها بر آن سایه افکنده‌اند و ای پروردگار زمینها و آنچه آنها را حمل نموده‌اند و ای پروردگار شیاطین و آنچه آنها گمراه کرده‌اند و ای پروردگار باده‌ها و آنچه آنها پراکنده ساخته‌اند! ما از تو خوبیهای این قریه، ساکنان آن و آنچه در آن وجود دارد را می‌طلبیم و از شر آن و ساکنانش و آنچه در آن وجود دارد، به تو پناه می‌بریم؛ سپس فرمود: به نام خدا پیش بروید و این را معمولاً هنگام داخل شدن در هر شهر و قریه‌ای می‌گفت.^۲

با رسیدن به دروازه‌های خیبر، شب فرا رسید، پیامبر اکرم ﷺ به مسلمانان دستور داد تا شب را در آنجا سپری نمایند. صبح زود خیمه‌های خود را در وادی رجیع که راه ارتباطی غطفان با خیبر بود، نصب کردند.^۳

۱- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۱۰-۶۴۱.

۲- المستدرک، ج ۲، ص ۱۰۰ حاکم آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز تایید نموده است.

۳- الصراع مع الیهود، ج ۲، ص ۴۵.

یهودیان، صبح هنگام، در حالی که ابزار کار بر دوش داشتند و به سوی زمینهای کشاورزی خود می‌رفتند، متوجه لشکر اسلام شدند و گفتند: به خدا سوگند! محمد و لشکرش است. پیامبر اکرم ﷺ گفت: الله اکبر. خیبر خراب شد. و ما هر گاه به سرزمین قومی وارد شویم، وای بر حال کسانی که قبلاً تذکر داده شده‌اند.^۱

فتح و سقوط قلعه‌ها

یهودیان با مشاهده مسلمانان، به دژها و قلعه‌های خود پناه بردند. مسلمانان، آنان را محاصره نمودند و قلعه‌ها را یکی بعد از دیگری فتح کردند. اولین قلعه‌هایی که فتح شد، عبارت بودند از: قلعه ناعم و صعب که در محله نطاه و قلعه ابونزار که در محله شق قرار داشتند. این دو محله از محله‌های شمال شرقی خیبر به شمار می‌رفتند، سپس قلعه محکم و معروف قموص را در محله کتیبه که متعلق به ابن ابی الحقیق بود و بعد از آن قلعه‌های و طیح و سلالم را فتح نمودند.^۲

مسلمانان در فتح برخی از این قلعه‌ها با مقاومت‌های شدیدی روبرو شدند. به ویژه در فتح قلعه ناعم که در کنار دیوار آن، محمود بن مسلم انصاری به وسیله سنگ آسیابی که توسط فردی به نام مرصب بر او انداخته شد، شهید گردید.^۳ فتح این قلعه ده روز به طول انجامید.^۴ و مسلمانان از فتح آن خسته شدند تا اینکه سرانجام شبی پیامبر اکرم ﷺ اعلام نمود که فردا پرچم را به دست کسی خواهد سپرد که خدا و رسولش او را دوست می‌دارند و او نیز آنها را دوست می‌دارد و توسط او، قلعه فتح خواهد شد.

مسلمانان با شنیدن این خبر، بی‌نهایت خوشحال گردیدند. آن حضرت صبح فردا بعد از نماز، علیؑ را فراخواند و پرچم را به دست او سپرد و بدین صورت قلعه توسط علی فتح گردید.^۵

علی در آن لحظه دچار چشم درد شده بود. پیامبر اکرم ﷺ چشمان او با آب دهان خیس نمود و برایش دعا کرد، فوراً بهبود یافت.^۱

۱- البخار، کتاب المغازی، شماره ۴۲۱۰.

۲- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۵۰۱.

۳- واقعی، ج ۲، ص ۶۵۷.

۴- همان.

۵- المستدرک، ج ۳، ص ۳۷.

پیامبر اکرم ﷺ قبل از اینکه علیؑ را برای فتح این قلعه بفرستند، به او گفت: نخست آنها را به اسلام فرا خواند و فرمود: «به خدا سوگند! اگر خدا توسط تو یک نفر را هدایت نماید، برایت از شتران سرخ مو بهتر خواهد بود»^۲. و هنگامی که علی پرسید و گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ با آنها بر چه اساسی بجنگم؟ فرمود: «با آنان بجنگ تا به یگانگی خدا و رسالت پیامبرش ایمان بیاورند. اگر پذیرفتند، پس مالها و جانهایشان را ایمن ساخته‌اند. مگر در مقابل حقوق خدا و حساب کارشان با خدا است»^۳.

هنگامی که مسلمانان، قلعه را محاصره نمودند، قهرمان یهود که مرحب نام داشت و باعث قتل عامر بن اکوع شده بود، مبارز طلبید. از سپاه مسلمانان، علیؑ به مصاف او رفت و او را به قتل رساند. و این امر بر روحیه یهودیان اثر ناگواری گذاشت و منجر به شکست آنها گردید^۴. در برخی روایات آمده است که علیؑ در فتح قلعه ناعم بعد از اینکه زره او توسط فردی یهودی از دست او افتاد، دروازه قلعه را از بیخ بر کند و از آن به عنوان زره استفاده نمود. باید گفت: این روایات ضعیف‌اند و نمی‌توان به آن استدلال نمود، با این وجود نمی‌توان شجاعت علیؑ را منکر شد و آنچه در مورد شجاعت ایشان در روایات صحیح آمده است ما را از این گونه روایات مستغنی می‌سازد^۵. بعد از فتح قلعه ناعم، مسلمانان متوجه فتح قلعه صعب بن معاذ شدند و آن را بعد از سه روز مبارزه فتح نمودند. در فتح این قلعه، حامل پرچم اسلام، حباب بن منذر، از خود رشادت خوبی نشان داد تا اینکه توانست آن را فتح نماید. در این قلعه، مواد غذایی و اثاثیه فراوانی بدست مسلمانان افتاد و آنها را از تنگدستی‌ای که به خاطر کمبود مواد غذایی به آن گرفتار شده بودند، نجات داد.

سپس آنان به سوی قلعه زبیر، جایی که فراریان قلعه‌های فتح شده سابق به آنجا پناه برده بودند، حرکت کردند. مسلمانان، قلعه را محاصره نمودند و آب آن را قطع کردند. ساکنان قلعه ناچار به میدان کارزار آمدند و جنگیدند و بعد از سه روز شکست خوردند و قلعه به تصرف مسلمانان در آمد و بدین صورت آخرین قلعه منطقه نطاه فتح گردید.

۱- مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۲، شماره ۲۴۰۶.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۸۷۱، شماره ۲۴۰۴-۲۴۰۵.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۸۷۲، شماره ۱۴۰۵.

۴- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۵۰۲.

۵- السیرة النبویة الصحیحه، ج ۱، ص ۳۲۴.

مسلمانان آن گاه متوجه منطقه «شق» شدند و قلعه ابی و سپس قلعه نزار را فتح کردند. و بعد از آن قلعه‌های قموص، و طیح و سلازم را که فراریان دو قلعه سابق نیز به آنها پیوسته بودند، محاصره کردند و این محاصره چهارده روز به طول انجامید. تا آنکه سرانجام آنها پیشنهاد صلح دادند.^۱

بدین صورت خیبر با تجهیزات نظامی مسلمانان فتح گردید^۲ در این اثنا ساکنان «فدک»، واقع در شمال خیبر، قبل از اینکه میان آنان نبردی صورت گیرد، به پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد صلح دادند و باغ معروف فدک را به عنوان عوض صلح به پیامبر اکرم ﷺ بخشیدند.^۳ بنابراین، فدک به پیامبر اکرم ﷺ اختصاص یافت؛ زیرا در فتح آن هیچ گونه اسب و اسلحه‌ای از جانب مسلمانان مورد استفاده قرار نگرفت. سپس مسلمانان، وادی قری را که مجموعه‌ای از چند قریه بود، به محاصره در آوردند و محاصره آن چند شب طول کشید تا اینکه آنان سلاح‌های خود را کنار گذاشتند و تسلیم شدند. مسلمانان به غنیمت‌های هنگفتی دست یافتند و زمینهای کشاورزی و نخلهای خرما را مانند زمینهای خیبر به یهودیان سپردند و آنها را در محصول شریک ساختند؛ سپس با ساکنان تیماء نیز صلح نمودند.^۴

بدین صورت تمامی قلعه‌های یهود فتح گردید و در مجموع نود و سه نفر کشته شد.^۵ و زنان و کودکان زیادی اسیر شدند. از جمله صفیه، دختر حی بن اخطب، نیز اسیر شد که پیامبر اکرم ﷺ او را آزاد نمود و با او ازدواج کرد.^۶

ابن اسحاق می‌گوید: از مسلمانان بیست نفر به شهادت رسیدند^۷ اما واقدی می‌گوید: پانزده نفر به شهادت رسیدند.^۸

۱- واقدی، ج ۲، ص ۶۵۸.

۲- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۵۰۴.

۳- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۹۹.

۴- زاد المعاد، ج ۳، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۵- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۵۰۴.

۶- صحیح مسلم، کتاب النکاح، ج ۲، ص ۱۰۴۵.

۷- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۱، ص ۳۲۷.

۸- المغازی، ج ۲، ص ۷۰۰.

شهید بادیه‌نشین، چوپان سیاه و قهرمان دوزخی

۱- شهید بادیه‌نشین

مردی از بادیه‌نشینان، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و ایمان آورد و با ایشان همراه شد. پیامبر اکرم ﷺ به برخی از صحابه توصیه کرد تا مراقب وی باشند. این بادیه‌نشین در غزوه خیبر شرکت کرد. پیامبر اکرم ﷺ از غنایم، سهمی به او داد. گفت: این چیست؟ گفتند: سهم تو از غنایم است. او آنها را برداشت و نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر اکرم این‌ها چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سهم تو از مال غنیمت است. بادیه‌نشین گفت: من به خاطر این‌ها از تو پیروی نکرده‌ام؛ بلکه از تو پیروی کرده‌ام تا در مبارزه با کفار، به من تیری اصابت کند و بمیرم و وارد بهشت گردم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اگر راست می‌گویی، خدا نیز همین طور با تو معامله خواهد کرد. او برخاست و وارد معرکه شد و بعد از مدتی، جنازه‌اش را آوردند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آیا این، همان شخص است؟ گفتند: بلی. فرمود: او در گفتار خویش صادق بود، خدا نیز با او همان طور معامله کرد.

آن گاه پیامبر اکرم ﷺ او را در ردای خود کفن نمود و بر او نماز خواند و برایش چنین دعا کرد: بارالها! این بنده‌ات در راه تو هجرت نمود و شهید شد و من بر او گواهم^۱.

۲- چوپان سیاه

برده‌ای سیاه پوست حبشی که ساکن خیبر بود، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و تعدادی گوسفند که متعلق به ارباب او بودند، همراه داشت. او از ساکنان خیبر علت حمل سلاح آنها را جویا شده بود. آنها گفته بودند که قصد جنگیدن با کسی را دارند که مدعی نبوت است. او نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: به چه چیزی فرا می‌خوانی! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: به اسلام فرا می‌خوانم و اینکه گواهی بدهی که جز خدا معبودی وجود ندارد و من فرستاده‌ او هستم و با خدا چیزی دیگر را در پرستش شریک نسازی. برده حبشی گفت: اگر من به خدا ایمان بیاورم، پاداشم چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آن گاه اگر با همین ایمان چشم از جهان فروبستی، وارد بهشت می‌شوی.

۱- نسائی، ج ۴، ص ۶۰- شرح معانی الآثار، طحاوی، ج ۱، ص ۲۹۱- حاکم، ج ۳، ص ۵۹۵- بیهقی،

ج ۴ ص ۱۵-۱۶- زاد المعاد، ج ۳، ص ۳۲۴.

آن گاه او مسلمان شد و گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ این گوسفندان، نزد من امانت هستند. آن حضرت ﷺ فرمود: آنها را از خود دور کن و چند عدد سنگ ریزه پشت سر آنها بینداز، خدا امانت تو را به صاحبشان بر می گرداند. او چنان کرد و گوسفندان نزد صاحبشان برگشتند؛ پس آن مرد یهودی دانست که غلام او مسلمان شده است.

سپس پیامبر اکرم ﷺ مردم را برای جهاد و مبارزه در راه خدا تشویق نمود و مسلمانان رویاروی یهودیان قرار گرفتند و جنگیدند. در میان کشته شدگان، جسد آن برده حبشی نیز وجود داشت. پیامبر اکرم ﷺ با مشاهده جسد او فرمود: خدا بر این بنده احسان نمود و او را به خیبر آورد. من دو حور بهشتی را بالای سر او می بینم در حالی که او یک بار برای خدا سجده نکرد.^۱

۳- قهرمان دوزخی

در میان لشکر اسلام، مردی جنگجو قرار داشت که هیچ یک از مشرکان تاب مقاومت و مبارزه با او را نداشتند؛ مگر اینکه آنان را به قتل می رساند. پیامبر اکرم ﷺ درباره آن شخص گفته بود که دوزخی است. مردی کنجکاو شد و او را تحت تعقیب قرار داد. تا اینکه او را در حالی یافت که زخمی شده بود و سرانجام بر اثر تحمل نمودن درد، نوک شمشیرش را بر سینه خود گذاشت و بر آن غلطید و خودکشی کرد. آن مرد با مشاهده این صحنه، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: گواهی می دهم که تو رسول بر حق خدایی. آن حضرت فرمود: چه خبر است؟ او آن قضیه را به آن حضرت ﷺ بازگو نمود. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: گاهی انسان، در ظاهر، اعمال بهشتیان را انجام می دهد، اما در واقع دوزخی است و گاهی فردی در ظاهراً مرتکب اعمال دوزخیان می شود، اما در حقیقت بهشتی است.^۲

آمدن جعفر و همراهانش از حبشه

جعفر بن ابی طالب و همراهان وی که به حبشه هجرت کرده بودند، روز فتح خیبر نزد پیامبر اکرم ﷺ رسیدند. آن حضرت جعفر را در آغوش گرفت و بر پیشانی او بوسه زد و گفت: نمی دانم نسبت به کدامیک از این دو حادثه بیشتر شادمان گردم، با فتح

۱- زاد المعاد، ج ۳، ص ۳۲۳-۳۲۴- السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۹.

۲- صحیح البخاری، کتاب مغازی، باب غزوة خیبر، شماره ۴۲۰۲-۴۲۰۷.

خیبر و یا با آمدن جعفر.

پیامبر اکرم ﷺ عمر و بن امیه ضمری را نزد نجاشی جهت بازگرداندن مهاجران به مدینه فرستاده بود. او آنها را سوار بر دو کشتی از راه دریا فرستاد. بازگشت آنان مقارن با فتح خیبر بود. در این سفر، ابوموسی اشعری با تعدادی از افراد قوم خود نیز با جعفر همراه بودند^۱؛ چنانکه ابوموسی می‌گوید: در یمن از هجرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه اطلاع یافتیم بنابراین، با پنجاه و اندی نفر، که من کوچک‌ترین آنها بودم، به راه افتادیم و سوار کشتی شدیم و به حبشه رسیدیم. در آنجا با جعفر آشنا شدیم و همانجا اقامت گزیدیم؛ سپس همه با هم نزد پیامبر اکرم ﷺ برگشتیم و روز فتح خیبر به ایشان پیوستیم^۲.

جعفر و همراهان وی حدود ده سال واندی در حبشه ماندند. در این مدت، بخشهای زیادی از قرآن نازل گردید که آنها از آن اطلاعی نداشتند و مسلمانان، معرکه‌هایی را پشت سرگذاشته بودند که آنها در آن شرکت نداشتند. بنابراین، برخی چنین گمان می‌کردند که مهاجران حبشه فاقد قدر و منزلتی هستند که دیگران از آن برخوردارند^۳.

ابوموسی اشعری می‌گوید: برخی می‌گفتند: ما با هجرت از مکه به مدینه بر شما سبقت گرفتیم و برتری یافتیم. از آن جمله عمرؓ بود که به اسماء بنت عمیس که نزد حفصه نشسته بود، گفت: ما با هجرت بر شما سبقت گرفتیم و به پیامبر اکرم ﷺ نزدیک‌تر هستیم. او ناراحت شد و گفت: به خدا چنین نیست. شما در رکاب پیامبر اکرم ﷺ بوده‌اید. گرسنه شما را غذا و نادان شما را پند می‌داده است؛ در حالی که ما به خاطر خدا و پیامبرش در آن سرزمین دور دست و در رنج و سختی زندگانی خویش را سپری نموده‌ایم. به خدا من قبل از اینکه آبی بنوشم و یا غذایی بخورم، مسائلی را که تو بیان داشتی، بدون کم و زیاد، از پیامبر اکرم ﷺ خواهم پرسید. را در مورد آنچه تو گفتی بدون اینکه کم و زیاد بکنم می‌پرسم. آن گاه نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و گفت: عمرؓ چنین و چنان می‌گوید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: او از شما به من نزدیکتر نیست. آنها یک بار هجرت کرده‌اند در حالی که شما اهل کشتی دوبار هجرت نموده‌اید^۴.

۱- معین السیره، ص ۳۵۳.

۲- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، شماره ۴۲۳۰-۴۲۳۱.

۳- فقه السیره، غزالی، ص ۳۵۰.

۴- کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، شماره ۴۲۳۱.

اسماء این افتخار را به تمامی مهاجران بازگو نمود^۱. چنانکه می‌گوید: آنها یکی بعد از دیگری نزد من می‌آمدند و از این حدیث می‌پرسیدند و برای آنها در دنیا هیچ چیزی محبوب‌تر از آنچه پیامبر اکرم ﷺ در مورد آنان گفته بود، وجود نداشت^۲. پیامبر اکرم ﷺ نیز آنان را با موافقت مجاهدانی که در فتح خیبر شرکت داشتند، آنان را در غنایم بدست آمده از خیبر مشارکت داد^۳.

تقسیم غنایم

۱- غنایمی که از این غزوه عاید مسلمانان گردید، بیش از سایر غزوه‌ها بود در میان آنها زمینهای کشاورزی، نخل‌های خرما، پارچه و مواد غذایی زیادی وجود داشت که می‌توان مهم‌ترین آنها را این گونه توضیح داد:

الف × مواد غذایی: مسلمانان از قلعه‌های خیبر، انواع مواد غذایی از قبیل روغن، عسل و غیره بدست آوردند که پیامبر اکرم ﷺ خوردن آنها را مباح دانست و از آنها خمس دریافت نکرد^۴.

ب - لباس: اثانیه منزل و گاو و گوسفند و شتر: یک پنجم این اموال را پیامبر اکرم ﷺ به عنوان خمس برداشت و بقیه را در میان مجاهدان تقسیم نمود.

ج - اسیران: در این جنگ زنان و کودکان زیادی به عنوان غنیمت به اسارت در آورده شد و در میان جنگجویان تقسیم گردید.

د - زمین‌ها و املاک و نخلستان‌های خیبر نیز به دو قسمت تقسیم گردیدند. که یک بخش آن به پیامبر اکرم ﷺ و مجاهدان اختصاص یافت و قسمت دیگر آن به بیت المال اختصاص یافت تا در امور و مصارف اجتماعی هزینه شود^۵.

ه - در میان اموال غنیمت، چند مصحف تورات نیز وجود داشت که به درخواست یهودیان به آنها برگردانیده شدند و مسلمانان مانند رومیها رفتار نکردند که هنگام فتح اورشلیم، کتابهای مقدس را زیر پاهای خود لگدکوب کردند یا مانند نصارا که در اندلس،

۱- فقه السیره، غضبان، ص ۵۳۵.

۲- صحیح مسلم، فضل الصحابه، شماره ۲۵۰۲-۲۵۰۳.

۳- الصراع مع اليهود، ابی فارس، ج ۳، ص ۹۶.

۴- الصراع مع اليهود، ابی فارس، ج ۳، ص ۱۴۰.

۵- همان، ص ۱۴۱-۱۴۲.

تورات را به آتش کشیدند.^۱ زمین‌های کشاورزی خیبر نیز براساس درخواست یهودیان، جهت آبیاری و کشاورزی به آنها سپرده شد و آنها در مقابل نصف محصول، خدمات کشاورزی را بر عهده گرفتند. پیامبر اکرم ﷺ آنها را مشروط بر این گذاشت که هر گاه صلاح دانست، آنها را از خیبر اخراج خواهد نمود. این شرط به خاطر آن بود تا آنها کاری نکنند که باعث ضرر مالی و یا جانی برای مسلمانان باشد، چنانکه وقتی در زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب، با عبدالله بن عمر کاری کردند که هر دو دستش از مچ در رفت و قبل از آن نیز در زمان پیامبر اکرم ﷺ عبدالله بن سهل را کشته بودند و برای عمر ﷺ خیانت آنها محرض گردید، دستور به اخراج آنان از خیبر داد.^۲

یهودیان، سعی داشتند تا جواهرات خود را از دید پیامبر اکرم ﷺ و یارانش پنهان نمایند؛ چنانکه مشکیزه‌ای پر از جواهرات که متعلق به حی بن اخطب بود و خودش در میان بنی قریظه کشته شده بود، ناپدید گشت. پیامبر اکرم ﷺ از عموی حی در مورد آن پرسید. او گفت: در گیرودار جنگ‌ها هزینه شده است. پیامبر اکرم ﷺ او را به دست زبیر بن عوام سپرد تا واقعیت را به وی بگوید. آن گاه عموی حی گفت: من حی را می‌دیدم که به این خرابه آمد و شد داشت. وقتی به آن خرابه رفتند و در آن جستجو نمودند، مشکیزه جواهرات را یافتند.^۳

پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه زمین‌های خیبر را به یهودیان واگذار نمود، عبدالله بن رواحه را هر سال می‌فرستاد تا براساس بر آورد کارشناسی، نصف محصول خیبر را جمع‌آوری نماید. یهودیان از سخت‌گیری ابن رواحه به پیامبر اکرم شکایت بردند تا جایی که به او پیشنهاد رشوه دادند تا محصول را از آنچه هست، کمتر گذارش دهد. عبدالله بن رواحه خطاب به یهودیان گفت: ای دشمنان خدا! شما می‌خواهید به من رشوه بدهید؟ به خدا سوگند! من از طرف محبوب‌ترین انسان روی زمین، نزد شما آمده‌ام و شما فرزندان میمون و خنزیر نزد من، مبعوض‌ترین انسان‌های روی زمین هستید، اما این محبت من با او و دشمنی‌ام با شما باعث نمی‌شود که در مورد شما به

۱- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۴۱۹.

۲- تاملات فی سیرة الرسول، محمد سید وکیل، ص ۲۲۸-۲۲۹.

۳- تاریخ الاسلام، ذهبی، ص ۴۲۴.

عدالت رفتار نکنم. آنها گفتند: با همین چیز آسمان‌ها و زمین ثابت و پا بر جا هستند.^۱ بدین صورت خیبر به مسلمانان تعلق گرفت و منبع مالی بسیار خوبی برای آنها شد؛ چنانکه عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: قبل از فتح خیبر هیچ گاه شکم سیر ندیدیم.^۲ بنابراین، مهاجران درختان خرماي انصار را پس دادند و وضعیت اقتصادی مسلمانان بهبود یافت.^۳

ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با صفیه دختر حی بن اخطب

بعد از فتح قلعه قموص، صفیه، دختر حی بن اخطب، به اسارت مسلمانان در آمد. پیامبر اکرم ﷺ او را به یکی از یارانش، به نام دحیه کلبی داد. مردی از مسلمانان نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ صفیه دختر سردار طایفه برای کسی جز شما شایسته نیست. ایشان پیشنهاد او را پذیرفت و به دحیه کلبی گفت: از میان زنان اسیر شده، زنی دیگر بر گیر و صفیه را به من بازگردان. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ او را آزاد کرد و مهریهٔ صفیه، همان آزادی او قرار گرفت.^۴ و بعد از اینکه دوران حیض او به اتمام رسید و مسلمانان گردید، با او ازدواج نمود.^۵

سپس وقتی آن حضرت ﷺ از خیبر به قصد مدینه حرکت نمود، در شش مایلی خیبر قصد عروسی با صفیه را داشت، صفیه نپذیرفت، اما وقتی به منطقه‌ای دورتر به نام صهباء رسیدند، ام‌سلیم او را برای شب زفاف آماده کرد و پیامبر اکرم ﷺ سه روز در آنجا اردو زد و به یارانش ولیمه داد. و از صفیه پرسید که چرا قبل از آن حاضر نشد، عروسی کند؟ صفیه گفت: با یهودیان نزدیک بودیم بنابراین، برای شما احساس خطر نمودم. پیامبر اکرم ﷺ با شنیدن این سخن صفیه خوشحال شد و به فراست وی پی برد.^۶

صفیه قبل از ازدواج با پیامبر اکرم ﷺ خوابی دیده بود؛ چنانکه بیهقی با سند صحیح از ابن عمر رضی الله عنه نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ متوجه کبودی‌ای در زیر چشم

۱- همان.

۲- بخاری، کتاب المغازی، غزوة خیبر، شماره ۴۲۴۳.

۳- معین السیره، ص ۳۵۲.

۴- السیره النبویه، ابی شبه، ج ۲، ص ۳۸۳.

۵- الصراع مع اليهود، ج ۳، ص ۱۰۱.

۶- السیره النبویه، ابی شبه، ج ۲، ص ۳۸۴.

صفیه شد. از او علت آن را جویا شد. صفیه گفت: چند روز قبل در حالی که سرم را در آغوش (شوهرم) فرزند حقیق گذاشته بودم، خواب رفتم. در خواب دیدم که قرص ماه در دامنم افتاد. وقتی خوابم را با شوهرم در میان گذاشتم، سیلی محکمی به صورتم زد و گفت: آرزوی حاکم یشرب را داری.^۱

بدین صورت، خواب صفیه به حقیقت پیوست و خدا او را با ازدواج با پیامبر اکرم ﷺ گرمی داشت و از عذاب خود نجات داد و او را به ام‌المؤمنین ملقب ساخت و در بهشت نیز او را همنشین پیامبر اکرم ﷺ گرداند^۲ آن حضرت ﷺ نیز او را بسیار گرمی و دوست می‌داشت. وقتی می‌خواست سوار بر شتر بشود، در کنار آن می‌نشست و به صفیه می‌گفت پایت را بر زانوی من بگذار و سوار شو.^۳

بنابراین، صفیه می‌گوید: هیچ کس را سراغ ندارم که دارای اخلاق بهتری از پیامبر اکرم ﷺ باشد. او می‌گوید: وقتی از خیبر پشت سر ایشان بر مرکبش نشستم، شب هنگام بود و خوابم می‌برد، ایشان با دستش سرم را می‌گرفت و می‌گفت: مواظب باش.^۴

همچنین صفیه روزی از عائشه و حفصه به پیامبر اکرم ﷺ شکایت برد. آنها گفته بودند: ما نزد پیامبر اکرم ﷺ از صفیه گرمی‌تر هستیم؛ چرا که ما عموزادگان ایشان می‌باشیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چرا تو نگفتی که من دختر پیامبر خدا، هارون و برادرزاده موسی و همسر محمد ﷺ هستم.^۵

صفیه سخت تحت تاثیر اخلاق و محبت پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفته بود و او را از پدر، برادر و خویشاوندان نزدیک خود بیشتر دوست می‌داشت؛ چنانکه در مریضی وفات پیامبر اکرم ﷺ و در حالی که همه ازواج آن حضرت پیرامون ایشان نشسته بودند، به پیامبر اکرم ﷺ گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ به خدا! من دوست داشتم به جای تو بیمار بودم. زنان پیامبر، با شنیدن سخن صفیه به یکدیگر نگریستند. آن حضرت فرمود: چرا

۱- السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۳۸ به نقل از الصراع مع اليهود، ج ۳، ص ۱۰۳.

۲- الصراع مع اليهود، ج ۳، ص ۱۲۲.

۳- السیرة النبویة، ابی شبهه ج ۲، ص ۳۸۴.

۴- السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۴۵.

۵- شرح المواهب اللدنیة، ج ۲، ص ۲۳۳.

به یکدیگر نگاه می‌کنید؟ به خدا! او راست می‌گوید^۱.

در شب زفاف پیامبر اکرم ﷺ با صفیه، ابویوب خالد بن زید انصاری خیمهٔ پیامبر اکرم ﷺ را زیر نظر داشت و تا صبح نگهبانی داد. صبح هنگام پیامبر اکرم ﷺ با مشاهدهٔ او فرمود: اینجا چه کار می‌کنی! ابویوب گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ! من از این زن که پدر و برادر و خویشاوندانش به دستور شما کشته شده‌اند، ترسیدم که مبادا به شما آسیبی برساند؛ زیرا او تازه مسلمان شده است^۲.

آن حضرت ﷺ از این عمل ابویوب بی‌نهایت شادمان شد و در حق او چنین دعا کرد: بارالها! ابویوب را در حفاظت خویش در آور؛ همان‌طور که او از من پاسداری نموده است^۳.

ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با صفیه، به خاطر مصلحت‌های بزرگی بود که از جمله می‌توان به کاهش دشمنی یهود با اسلام و جبران دردهایی که صفیه به خاطر از دست دادن افراد خانواده‌اش متحمل آن شده بود، اشاره کرد و یقیناً کسی دیگر جز پیامبر اکرم ﷺ نمی‌توانست آن‌طور که شایسته است با این بانوی بزرگ زندگی و شرافت و منزلت خانوادگی او را رعایت نماید.

ام‌المؤمنین، صفیه، زنی عاقل، بردبار و راستگو بود. می‌گویند: کنیزی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه رفت و گفت: صفیه روز شنبه را گرامی می‌دارد و با یهودیان رابطه برقرار می‌کند. عمر رضی الله عنه کسی را نزد صفیه فرستاد و از او در این مورد سوال کرد. صفیه گفت: از روزی که خدا، جمعه را به من داده است، شنبه را گرامی نداشته‌ام. و اما در میان یهودیان، خویشاوندان من وجود دارند که با آنان، صلح می‌نمایم، عمر رضی الله عنه سخن صفیه را پذیرفت. صفیه به کنیز خود گفت: چه چیزی تو را واداشت که شکایت مرا نزد عمر رضی الله عنه ببری؟ کنیز گفت: شیطان مرا به این امر وادار کرد. صفیه گفت: برو تو آزادی.

صفیه رضی الله عنها در رمضان سال پنجاه و ه و در زمان معاویه چشم از جهان فرو بست. رحمت خدا بر او باد^۱.

۱- همان.

۲- زاد المعاد، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۳۸۵.

کوشش نافرجام یهود برای مسموم کردن پیامبر اکرم ﷺ

ابوهریره می‌گوید: بعد از فتح خیبر، یهودیان به پیامبر اکرم ﷺ، گوشت زهر آلود گوسفندی هدیه دادند. آن حضرت ﷺ آنها را فراخواند و در جمع آنان گفت: من از شما سؤالی دارم، آیا پاسخ مرا می‌دهید؟ گفتند: بلی، ای ابا القاسم! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شما فرزندان چه کسی هستید؟ گفتند: ما فرزندان فلانی هستیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: دروغ گفتید، پدر شما فلانی است. گفتند: راست گفتی.

سپس فرمود: اگر از شما سؤالی بکنم، به من صادقانه پاسخ خواهید داد؟ گفتند: بلی؛ چرا که اگر دروغ بگوییم، مانند سوال اول ما به آن پی خواهی برد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اهل دوزخ چه کسانی هستند؟ گفتند: ما زمان اندکی در آن می‌مانیم؛ سپس شما جایگزین ما خواهید شد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: در آن بمانید، چرا که به خدا ما هرگز جایگزین شما نخواهیم شد.

آن‌گاه پیامبر اکرم فرمود: اکنون سؤال دیگری از شما دارم، آیا صادقانه پاسخ خواهید داد؟ گفتند: بلی.

آن حضرت ﷺ فرمود: آیا شما گوشت این گوسفند را زهر آلود ساخته‌اید؟ گفتند: بلی.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چرا چنین کردید؟

گفتند: با خود گفتیم اگر از جانب خداوند به پیامبری مبعوث شده باشی؛ پس آن به تو ضرری نمی‌رساند و اگر یک دروغگو هستی، پس از شر تو خلاص می‌شویم.^۲

مولف کتاب **بلوغ الامانی** می‌گوید: این گوسفند از طرف زنی به نام زینب بنت حارث همسر سلام بن مشکم هدیه شده بود. او از کسی پرسید که پیامبر اکرم ﷺ کدام قسمت گوسفند را بهتر می‌پسندد و بعد از اینکه دانست که آن حضرت، شانه گوسفند را بهتر می‌پسندد، همان قسمت را بیشتر زهرآلود کرد. پیامبر اکرم ﷺ نیز همان قسمت گوشت کباب شده را برداشت و در دهان گذاشت، اما فرو نبرد؛ پس آن را از دهان بیرون انداخت، اما یکی از یارانش به نام بشر بن براء که با ایشان هم خوراک

۱- همان.

۲- البخاری، کتاب الجهاد و السیر، ج ۴، ص ۷۹، شماره ۳۱۶۹.

بود، از آن لقمه‌ای فرو برد و بر اثر آن از دنیا رفت.^۱

در روایت دیگری آمده است که پیامبر اکرم ﷺ در حالی که یارانش آماده خوردن گوشت کباب شده بودند، بعد از اینکه لقمه‌ای برداشته و در دهان گذاشته بود، فرمود: دست نگه دارید. شانه گوسفند می‌گوید: زهر آلود است. آن‌گاه همه دست نگه داشتند، به جز بشر که لقمه‌ای را فرو برده بود.^۲

ابن قیم می‌گوید: آن زن یهودی را نزد پیامبر اکرم ﷺ آوردند. او گفت می‌خواستم تو را به قتل برسانم. ایشان فرمود: خدا تو را بر من چیزه نمی‌سازد. سپس پیامبر اکرم ﷺ حجامت نمود و به همه کسانی که از آن گوشت خورده بودند، نیز دستور داد تا حجامت کنند و تعدادی از آنان وفات نمودند.^۳

در مورد اینکه آن زن کشته شد یا خیر، اختلاف نظر وجود دارد، اما صحیح آن است که آن حضرت ﷺ بعد از مرگ بشر، دستور داد تا وی را به قتل برسانند.^۴ زهری که در گوشت گوسفند جاسازی شده بود، بسیار قوی بود. بنابراین، بلافاصله بشر بن براء را از پای در آورد و پیامبر اکرم ﷺ تا آخر عمر همچنان از آن رنج می‌برد. چنانکه از عایشه روایت است که پیامبر اکرم ﷺ در مریضی وفات خود فرمود: ای عایشه! من هنوز هم آثار آن سم را احساس می‌کنم و فکر می‌کنم اثر نهایی خود را اکنون برجای گذاشت.^۵

حجاج بن علاط سلمی و بازگرداندن اموال وی از مکه

انس ابن مالک می‌گوید: بعد از فتح خیبر، حجاج (که از مهاجران مکه بود) به پیامبر اکرم ﷺ گفت: من در مکه خانواده و اموالی دارم، می‌خواهم آنها را به طریقی برگردانم، آیا اجازه می‌دهی در مورد تو نزد مشرکان سخنانی بگویم؟ پیامبر اکرم ﷺ به او اجازه داد. حجاج به خانه‌اش برگشت و به همسرش گفت: دارایی و ثروت خود را جمع کن و به من بده که می‌خواهم از اموال محمد و یارانش که تاراج شده است، خریداری بکنم.

۱- بلوغ الامانی به حاشیه فتح الربانی، ج ۲۱، ص ۱۲۳.

۲- مغازی رسول الله، عروة بن زبیر، ص ۱۹۸.

۳- زادالمعاد، ج ۳، ص ۳۳۶.

۴- همان.

۵- صحیح البخاری شرح فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵۹-۱۹۶.

این سخن در مکه شایع شد و مسلمانان مکه نگران شدند و مشرکان خوشحال و شادمان گشته بودند. چون این خبر به عباس رسید، ناراحت گردید و خانه‌نشین شد و غلام خود را نزد حجاج فرستاد و گفت: تو را چه شده است! و این چه سخنانی است که از تو به من می‌رسد. به خدا آنچه خدا تو را بدان وعده داده است، بهتر از چیزی است که تو به خاطر آن اینجا آمده‌ای.

حجاج به غلام عباس گفت: به ابوالفضل سلام مرا برسان و بگو در یکی از خانه‌هایش ترتیبی بدهد تا من با او خلوت‌گزینم و به او خبری برسانم که خوشحال‌کننده است. وقتی غلام، نزد عباس برگشت، گفت: مژده‌ات باد عباس! عباس از جای خود پرید و پیشانی او را بوسه زد. غلام آنچه را حجاج به او گفته بود، بازگو کرد. عباس از خوشحالی، غلام را آزاد کرد؛ سپس حجاج آمد و به عباس خبر داد که خیبر فتح شده و پیامبر اکرم ﷺ با صفیه؛ ازدواج نموده است.^۱ و من به خاطر اموال خود و با اجازه پیامبر اکرم ﷺ آمده‌ام. آن گاه به عباس گفت: از راز آمدن من تا سه روز به کسی چیزی مگو، بعد از آن اگر خواستی بگو.^۲

همسر حجاج، جواهرات و دارائیهای او را جمع کرد و به او داد حجاج آنها را برداشت و به مدینه برگشت.

عباس بعد از سه روز نزد همسر حجاج آمد و گفت: شوهرت کجا است؟ او گفت شوهرم چند روزی است که به مدینه رفته است. سپس به عباس گفت: ابوالفضل! خدا خوارت نکند. ما نیز از آنکه شما نگران شده‌اید، ناراحت شدیم. عباس گفت: بلی، خدا مرا خوار نمی‌گرداند و خدا را شکر که جز آنچه من دوست داشتم، اتفاق نیفتاده است. خیبر فتح گردیده و پیامبر اکرم ﷺ با صفیه ازدواج نموده است و من صلاح تو را در این می‌بینم که به شوهرت بپیوندی. همسر حجاج گفت: به خدا راست می‌گویی؛ سپس عباس به مجالس قریش آمد، از کنار هر مجلس که می‌گذشت آنها می‌گفتند: ای عباس! بدنینی. عباس در جواب آنها می‌گفت: خدا را شکر بد ندیده‌ام. حجاج به من خبر داد که خیبر فتح گردیده و پیامبر اکرم ﷺ با صفیه، دختر حی، ازدواج نموده است و او به اینجا آمده بود تا اموال خود را به مدینه ببرد و به من گفته است که تا سه

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۴۵۹.

۲- تاریخ الذهبی، مغازی، ص ۴۳۹.

روز، این خبر را به کسی نگویم. بدین صورت نگرانی و پریشانی مسلمانان به مشرکان منتقل شد و مسلمانان خوشحال و شادمان گردیدند.^۱

این داستان در بر گیرنده مطالب گوناگونی است: از جمله این که جایز است انسان هنگام ضرورت به خاطر احقاق حق خود، البته به شرطی که به کسی دیگر ضرری نرساند دروغ بگوید.

برخی از احکام فقهی که در این غزوه نازل گردید

۱- حکم تحریم خوردن گوشت الاغ اهلی

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که روز خیبر پیامبر اکرم ﷺ از خوردن گوشت الاغ اهلی منع فرمودند.^۲

۲- تحریم همبستری با زنان اسیر حامله

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هر کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، زراعت دیگران را آبیاری نکند.^۳

۳- تحریم همبستری با زنان اسیر غیر حامله قبل از استبراء

پیامبر اکرم ﷺ در این باره فرمود: «هر کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، بازنی که اسیر شده است، نزدیکی نکند تا از حامله نبودن وی مطمئن گردد»^۴.

و استبراء با گذراندن یک نوبت قاعدگی به اثبات می‌رسد و نیازی به گذراندن مدت کامل نیست.

۴- تحریم ربای تفضیلی

از ابوسعید خدری و ابوهریره رضی الله عنهما روایت است که پیامبر اکرم ﷺ مردی را جهت جمع‌آوری محصولات خیبر، انتخاب کرد بود. آن مرد نزد پیامبر اکرم ﷺ خرمای

۱- المسند، امام احمد، ج ۳، ص ۱۳۸-۱۳۹ المصنف عبدالرزاق، شماره ۹۷۷۱ - السنن، بیهقی، ج ۹، ص ۱۵۱. الدلائل، ج ۴، ص ۲۶۶-۲۶۷ المجمع، هیثمی، ج ۶، ص ۱۵۴-۱۵۵ البدایة، ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۳.

۲- زاد المعاد، ج ۴، ص ۱۲۲-۱۲۳ بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۲۱۵.

۳- الطبقات، ج ۲، ص ۱۱۳.

۴- الروض الانف، ج ۴، ص ۴۱.

ممتازی تقدیم کرد. آن حضرت ﷺ فرمود: آیا همه خرماهای خیبر؛ از همین نوع هستند؟ گفت: خیر. بلکه ما یک صاع این نوع خرما را در مقابل دو الی سه صاع از خرمای نوع دیگر می‌خریم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چنین مکن؛ بلکه انواع دیگر خرما را بفروش. سپس با پول آنها این نوع خرما را خریداری کن^۱.

پس اتحاد در جنس و اختلاف در کیفیت، ربا محسوب می‌گردد و حرام است. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ راه حل مناسبی پیشنهاد نمود و فرمود: آنها را بفروش؛ سپس با پول خود آنچه را که دوست دارد و می‌پسندد، خریداری نماید^۲.

۵- تحریم فروش طلا و نقره ناخالص با طلا و نقره خالص

عباده ابن صامت می‌گوید: روز خیبر پیامبر اکرم ﷺ ما را از فروختن طلای ناخالص در مقابل سکه طلا و از فروختن نقره ناخالص در مقابل سکه نقره منع کرد و فرمود: طلای ناخالص را در مقابل سکه نقره و نقره ناخالص را در مقابل سکه طلا بفروشید^۳.

مراد پیامبر اکرم ﷺ از این حدیث این است که اگر قصد داشتید که طلای ناخالص و سکه نزده را با سکه طلای معامله کنید، باید مساوات را رعایت نمایید و هیچ کدام از این دو طرف معامله نباید کم و یا اضافه باشد.

اما در در معامله‌ای که دو طرف معامله شبیه به هم نیستند؛ یعنی در معامله طلا با نقره، مساوات هم شرط نیست و هر طور که می‌خواهید معامله کنید^۴.

۶- مشروعیت سپردن زمین برای آبیاری و کشاورزی

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ زمین‌های خیبر را به یهودیان سپرد تا در مقابل نصف محصول، به کشاورزی بپردازند^۵.

در پاسخ به این سوال که بعضی بر این عقیده‌اند که حکمت نازل گردیدن احکام مربوط به معاملات در خیبر چیست؟ شیخ ابوزهره می‌گوید: با فتح خیبر در مدینه معاملات مالی جدیدی رونق گرفتند که تا قبل از آن سابقه نداشت از جمله مسئله

۱- البخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۲۴۴.

۲- الصراع مع اليهود، ج ۳، ص ۱۳۴.

۳- السیرة النبویة، ابن هشام، الروض الانف، ج ۴، ص ۴۱.

۴- السیرة النبویة، ابن هشام، الروض الانف، ج ۴، ص ۴۱.

۵- صورو عبر من الجهاد النبوی فی المدینة، ص ۳۲۱.

آیاری و مشارکت در امر کشاورزی^۱. بنابراین احکام متعلق به این معاملات نازل گردید^۲.

۷- حلال بودن گوشت اسب

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که پیامبر اکرم ﷺ روز خیبر از خوردن گوشت الاغ منع کرد و خوردن گوشت اسب را جایز قرار داد^۳.

۹- مشارکت زنان در غزوه خیبر

امیه بنت ابی صلت از زنی غفاری روایت می کند که گفت: من و تعدادی دیگر از زنان طایفه غفار نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدیم و گفتیم: ای پیامبر اکرم! ما می خواهیم در این غزوه (خیبر) برای مداوای زخمیان و کمک به مسلمانان همراه شما بیائیم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: به امید خدا (حرکت کنید) و با فتح خیبر پیامبر اکرم ﷺ به ما نیز از مال غنیمت چیزهایی بخشید و اشاره به گردنبندها کرد و گفت: این را پیامبر اکرم ﷺ با دستان خود به گردنم انداخت و من آن را تا زنده ام از گردنم بیرون نخواهم آورد^۴. می گویند: آن گردنبندها تا هنگام مرگ بر گردن او بود و وصیت نمود که آن را با او دفن نمایند^۵.

این امر نمونه ای است برای زنان مسلمانی که در صددها تا از پادشاهان مجاهدان راه خدا بر خوردار شوند^۶.

بر این اساس زندگی پیامبر اکرم ﷺ چه در حالت صلح و چه در حالت جنگ در تعلیم و تربیت امت بر اساس مبانی عقیدتی و عبادی سپری می شد.

لازم به ذکر است که فتح خیبر، فدک، وادی القری و تیماء عامل پیامدهای بسیار مفیدی بود و تأثیری هم در قبایل مختلف به جای گذاشت. به ویژه قریش شدیداً نگران و آشفته خاطر شدند؛ زیرا آنها انتظار چنین شکستی را برای یهودیان خیبر با وجود

۱- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۲۴۸.

۲- خاتم النبیین، ج ۲، ص ۱۱۰۴ - الصراع مع الیهود، ج ۳، ص ۱۳۶.

۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۲۱۹.

۴- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۰۵.

۵- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۳۷۲-۳۷۳.

۶- فقه السيرة، غضبان، ص ۵۳۴.

اینکه آنان از ساز و برگ نظامی و دژهای تسخیر ناپذیر برخوردار بودند، نداشتند؛ همچنین دیگر قبایل عربی سخت مرعوب گشته و دست صلح و دوستی به سوی مسلمانان دراز کردند. و این امر باعث گسترش اسلام در شبه جزیره عربستان گردید و همچنین سبب بهبود اوضاع اقتصادی مسلمانان گردید.^۱

بعد از فتح خیبر، دسته‌های نظامی پیامبر اکرم ﷺ یکی بعد از دیگری به سر کردگی اصحاب بزرگ، به مناطق مختلف اعزام شدند که برخی توأم با جنگ و خونریزی و برخی مسالمت‌آمیز بودند.^۲

۱- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۵۳.

۲- السیرة النبویة، ندوی، ص ۲۲۱.

فصل دوم

دعوت پادشاهان و امرا

صلح حدیبیه، سرآغاز گسترش اسلام

صلح حدیبیه، زمینه گسترش اسلام را فراهم ساخت به گونه‌ای که علاوه بر شبه جزیره عربستان، سرزمین‌های منتهی به آن را نیز در بر گرفت و پیامبر اکرم ﷺ پس از صلح با قریش و تسلیم ساختن یهودیان شمال حجاز در خیبر، وادی قری، تیما و فدک از هیچ کوششی برای صدور اسلام به آن سوی مرزهای حجاز دریغ نورزید که می‌توان روابط دیپلماسی و ارسال پیام، به پادشاهان و امرای مناطق دیگر را دلیل این امر دانست و این تحول، نقطه عطفی در تاریخ عرب و اسلام محسوب می‌گردید؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ نمی‌خواست فقط عربها را زیر پرچم اسلام گرد بیاورد؛ بلکه می‌خواست آنان را بعد از اینکه به دین الهی گرویدند و صاحب رسالت آسمانی شدند، به عنوان پرچمداران دعوت اسلامی به سوی تمامی جهانیان بفرستد.^۱

از شیوه عمل پیامبر اکرم ﷺ در دعوت سران و پادشاهان به اسلوب و وسایل دعوت این قشر، پی می‌بریم؛ چنانکه آن حضرت با نامه‌نگاری آنان را به سوی اسلام فراخواند و این شیوه پیامدهای مطلوب و مؤثری داشت؛ چراکه برخی از سران دولتها و پادشاهان، اسلام را می‌پذیرفتند و مسلمان می‌شدند و عده‌ای اظهار علاقه و دوستی می‌نمودند و موضعگیری برخی دیگر نیز در قبال اسلام و دولت اسلامی مدینه، مشخص می‌شد و دولت اسلامی از خلال عکس‌العمل‌های مختلف سران پادشاهان در مقابل نامه‌ها، توانست عملکرد سیاسی و نظامی خود را به صورت شفاف و ممتازی اتخاذ نماید.^۲

۱- السفارات النبویة، د. محمد عقیلی، ص ۱۵.

۲- الحلاقات الخارجية الدولة الاسلامية، د. سعید الهجر، ص ۱۱۲.

متن نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ

۱- در صحیح مسلم^۱ نص‌نامه^۱ رسول خدا که پس از صلح حدیبیه توسط دحیه کلبی به هرقل، امپراتور روم، فرستاد^۲، چنین آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد بن عبدالله و رسول خدا به هرقل، بزرگ روم. سلام بر کسی که دنبال هدایت است، اما بعد. من تو را به اسلام فرا می‌خوانم. مسلمان شو تا سالم بمانی تا خداوند، دو اجر نصیب تو بگرداند و اگر رویگردان شوی؛ پس گناه پیروان تو نیز بر گردن تو می‌باشد؛ سپس این آیه را نوشت:

﴿قُلْ يَتَّهَلُّوا أَلْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾﴾ [آل عمران: ۶۴].^۳

«گو: ای اهل کتاب! بیائید به‌سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدای یگانه به‌خدایی نپذیرد؛ پس هر گاه سر بر تابند، بگوئید: گواه باشید که ما منقاد(اوامر و نواهی خدا) هستیم».

هرقل نامه‌ی پیامبر را با دقت خواند و بررسی کرد و آن طور که در صحیحین آمده است از ابوسفیان که در آنجا حضور داشت، احوال پیامبر اکرم ﷺ را جویا شد و بعد از اینکه ابوسفیان به او پاسخ داد، گفت: «اگر واقعاً آن طور است که تو می‌گویی، به زودی این سرزمین را نیز به‌تصرف خود درخواهد آورد. من می‌دانستم که او ظهور خواهد کرد، اما نمی‌دانستم که از میان شما ظهور می‌کند. اگر می‌دانستم که سالم نزد او می‌رسم، حتماً خود را به او می‌رساندم و پاهایش را می‌شستم»^۴.

۲- همچنین پیامبر اکرم ﷺ نامه^۵ کسرا، امپراتور فارس، را توسط عبدالله بن حذافه سهمی فرستاد تا حاکم بحرین آن را به کسرا بدهد^۵. وقتی کسرا نامه را

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۹۳-۱۳۹۷، شماره ۱۷۷۳.

۲- نظرة النعيم، ج ۱، ص ۳۴۴.

۳- مسلم شرح النووی، کتاب الجهاد، کتب النبی، ج ۱۲، ص ۱۰۷.

۴- مسلم، ج ۳، ص ۱۳۹۳، شماره ۱۷۷۳.

۵- شرح المواهب اللدنیة، ج ۳، ص ۳۴۱.

خواند آن را پاره کرد. پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از این جریان، علیه او دعا کرد تا خداوند کشور او را پاره پاره کند.^۱

متن این نامه براساس روایت طبری چنین آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد رسول خدا ﷺ به کسرا، بزرگ فارس. سلام بر کسی که پیروهدایت بوده به خدا و پیامبرش ایمان بیاورد و گواهی دهد به اینکه هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و من پیامبر خدا به سوی تمامی انسان‌ها می‌باشم تا کسانی را که زنده هستند، بیم دهم. مسلمان شو تا سالم بمانی و اگر نه گناه مجوسیان به گردن تو می‌باشد»^۲.

۳- نامه‌ای توسط عمرو بن امیه ضمری به نجاشی، پادشاه حبشه، فرستاد و در آن نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. از رسول خدا، محمد، به پادشاه حبشه، نجاشی. مسلمان شو. من نزد تو، خدا را ستایش می‌کنم. خدایی را که معبودی به حقی جز او وجود ندارد و او پادشاه بسیار مقدس و پاکیزه و مؤمن و نگهبان است و گواهی می‌دهم که عیسی، فرزند مریم، روح خدا و سخن او است که آن را به مریم نیک‌کردار و پاک‌دامن، القا فرمود و او بدان حامله گردید؛ پس او را از روح خود و به وسیله دمیدن آفرید. همان طور که آدم را خلق کرد و من تو را به سوی خدا یگانه که شریکی ندارد، فرامی‌خوانم تا به آنچه به من نازل شده است، ایمان بیاوری و از من اطاعت نمایی؛ چون من رسول خدا هستم. من باز هم تو را و سربازانت را به سوی الله فرا می‌خوانم و بدین صورت، پیام خدا را رساندم و نصیحت کردم؛ پس نصیحت مرا بپذیرید و سلام خدا بر کسی که از هدایت پیروی نماید»^۳.

۴- همچنین پیامبر اکرم ﷺ نامه‌ای به مقوقس، حاکم مصر، نوشت که او نیز جواب آن را فرستاد^۴، اما براساس روایت صحیح هیچ کدام از این نامه‌ها موجود نیست؛ البته این به معنی رد کردن نصوص تاریخی در این زمینه نیست؛ بلکه هدف این است که به قدری مستند نیستند که بتوان براساس آنها سیاستی

۱- البخاری مع فتح الباری، ج ۸، ص ۲۶، شماره ۴۴۲۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۵۴-۶۵۵.

۳- نصب الرایه، زیلعی حنفی، ج ۴، ص ۴۲۱ - به نقل از نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۴۶.

۴- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۴۶.

شرعی اتخاذ و پایه‌ریزی نمود^۱.

محمد بن سعد در طبقات می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ نامه‌ای به مقوقس، بزرگ قبطیها، جریح بن مینا فرزند پادشاه اسکندریه، توسط حاطب بن ابی بلتعہ فرستاد. او برخورد مؤدبانه‌ای کرد و نزدیک بود که مسلمان شود، اما این کار را نکرد و هدایایی نزد پیامبر اکرم ﷺ فرستاد که در میان آنها کنیزی به نام ماریه قبطیه بود. وقتی جواب او به پیامبر رسید، فرمود: به خاطر حکومتش از مسلمان شدن خودداری نموده است، اما حکومتش دوام نخواهد یافت^۲.

۵- همچنین در مسیر بازگشت از حدیبیه، نامه‌ای را توسط شجاع بن وهب به منذر بن حارث، حاکم دمشق، فرستاد که محتوای نامه از این قرار بود: سلام بر کسی که از هدایت پیروی نماید و ایمان بیاورد. من تو را به ایمان به خدای یگانه که شریکی ندارد، فرا می‌خوانم تا حکومت تو برای مستدام بماند^۳.

۶- همچنین آن حضرت پس از بازگشت از حدیبیه، نامه‌ای توسط هودّه بن علی حنفی، حاکم یمامه، فرستاد. هودّه به این شرط که پیامبر اکرم ﷺ او را در حکومت شریک گرداند و حق امر و نهی داشته باشد، اظهار تمایل به اسلام نمود، اما رسول خدا شرط او را نپذیرفت^۴.

۷- پیامبر اکرم ﷺ نامه‌ای نیز توسط ابوعلاء حضرمی به منذر بن ساوی عبدی، امیر بحرین، فرستاد. و براساس آنچه منابع تاریخی ذکر کرده‌اند، منذر مسلمان شد و تمامی عربهای بحرین نیز مسلمان گردیدند، اما یهود و مجوس آن دیار با ابوعلاء و منذر براساس پرداخت جزیه صلح نمودند^۵.

ابوعبید قاسم بن سلام، متن نامه پیامبر اکرم ﷺ را به منذر بن ساوی از روایت عروه بن زبیر این گونه نقل نموده است: «سپاس خدایی را که معبود به حقی جز او نیست. همانا هر کس چون ما نماز بخواند و به سوی قبله ما رو کند و ذبیحه ما را بخورد، مسلمان و در ذمه خدا و پیامبرش می‌باشد. اگر مجوسیان، مسلمان گردند،

۱- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲- البدایة والنهائة، ج ۵، ص ۳۴۰.

۳- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۵۲.

۴- نصب الرایة، ج ۴، ص ۴۲۵- اعلام السائلین، ابن طولون، ص ۱۰۵- ۱۰۷.

۵- نصب الرایة، ج ۴، ص ۴۱۹- ۴۲۰.

طبق مسلمانان با آنان رفتار خواهد شد و در غیر این صورت، باید جزیه پرداخت کنند»^۱.

در سال هشتم هجری نیز عمرو بن عاص را به عمان نزد جیفر و عبد، پسران جلندی از دی فرستاد^۲.

محتوای نامه چنین بود: «از طرف پیامبر خدا، محمد، به بندگان خدا؛ پادشاهان عمان و کسانی که از مردم بحرین با آنها هستند. اگر نماز را اقامه کردند و زکات دادند و خدا و پیامبرش را اطاعت نمودند و حق پیامبر را رعایت کردند و راه مؤمنان را در پیش گرفتند، پس آنان درامان خواهند بود و از حقوق اسلام بهره‌مند خواهند گردید. البته اموال بیت‌المال آنان به خدا و پیامبرش تعلق می‌گیرد و یک دهم خرماهایشان و نصف یک دهم حبوباتشان صدقه است و باید مسلمانان را یاری دهند و خیرخواهشان باشند و مسلمانان نیز متقابلاً چنین بکنند. سنگهای آسیاب آنها متعلق به خودشان می‌باشد، هر طور می‌خواهند، در آن تصرف نمایند»^۳.

ویژگیهای دیپلمات مسلمان

محمد شیت خطاب در کتاب سفراء النبی نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ را گردآوری نموده است و درباره ویژگیهای سفیران آن حضرت سخن به میان آورده و از خلال این بحث، شرایط و ویژگی‌های یک دیپلمات مسلمان را استنباط نموده است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱- اسلام و دعوت به آن

خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸].

«بگو این است راه من. به سوی خدا با بینش فرا می‌خوانم، (راه) من و کسی که از من پیروی می‌کند و خداوند پاک و منزّه و من از مشرکان نیستم».

۱- الاموال، ابی‌عبید، ص ۲۸.

۲- صبح الاعشی، ج ۶، ص ۳۷۶.

۳- الاموال، ابی‌عبیده، ص ۲۸ - ۲۹.

۲- فصاحت بیان و شفافیت

فصاحت گفتار و دقت در رسانیدن مطلب به مخاطبان یکی از شرایط اساسی برای یک دیپلمات و سفیر است. بنابراین، موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از خداوند خواست که برادرش هارون را به خاطر فصاحتی که داشت در رسالتش شریک بگرداند:

﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ۖ هَارُونَ أَخِي ۖ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِيَ﴾ [طه: ۲۹-۳۱].

بر این اساس، پیامبر اکرم ﷺ، سفیران و قاصدان خود را از میان اعراب اصیلی که در شبه‌جزیره عربستان و بادیه‌ها بزرگ شده بودند و از فصاحت گفتار برخوردار بودند، انتخاب می‌نمود.

۳- حسن اخلاق

سفیران پیامبر، از اخلاق والا و نیکی برخوردار بودند. همان اخلاقی که در قرآن کریم و در سنت پیامبر اکرم ﷺ بیان گردیده است و مهم‌ترین بخش آن در یک دیپلمات و سفیر مسلمان، صداقت و تواضع می‌باشد.^۱

۴- علم

علم و آگاهی تنها وسیله انتقال یک تفکر و ایدئولوژی است. بنابراین، با بررسی برخورد جعفر بن ابی‌طالب با نجاشی که پس از گفتگو با او، سوره کهیعیص را برای او تلاوت می‌نماید و با زبانی فصیح، عقیده و آئین خود را شرح می‌دهد، به انتخاب شایسته و دقت پیامبر اکرم ﷺ بیشتر پی می‌بریم.^۲

۵- صبر و استقامت

خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَّغَ فَمَا كَانَ يَنْهَى الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [الأحقاف: ۳۵].

«پس شکیبائی کن آن گونه که پیغمبران اولوالعزم شکیبایی کرده‌اند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن. روزی که ایشان چیزی را مشاهده می‌کنند که به آنها وعده داده

۱- سفراء الرسول، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲- الفقه السياسي للوثائق النبوية، خالد هفداوی، ص ۱۱۴.

می‌شد، انگار که آنان جز ساعتی از روز در دنیا نمانده‌اند. (این قرآن) ابلاغ و بسنده است. مگر جز انسان‌های گمراه و فاسق کسی دیگر هلاک می‌شود؟^۱ در حقیقت صبر، سلاح و توشهٔ همیشگی یک داعی است. با بررسی سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب بزرگش به این نتیجه خواهیم رسید که سیرهٔ آنان مملو از صبر در راه دعوت می‌باشد که می‌توان به سفر طائف اشاره نمود.

۶- شجاعت

تاریخ اسلام از شجاعت سفیران پیامبر اکرم ﷺ و از اینکه آنها از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای واهمه نداشتند، سخن به میان آورده است.

۷- حکمت

سفیرانی که پیامبر اکرم ﷺ انتخاب می‌نمود، از حکمت و بصیرت والایی برخوردار بودند؛ چنانکه عمرو بن عاص یکی از آنان بود. وقتی از او پرسیدند که عاقل کیست؟ گفت: عاقل کسی است که گمانش راست درآید و قضایای آینده را از روی قضایای گذشته تشخیص دهد. عاقل کسی نیست که خوبی را از بدی تشخیص دهد؛ بلکه عاقل کسی است که هنگام قرار گرفتن از میان دو شر، بهترین آن را انتخاب نماید.^۱

۸- زرنگی و چاره‌سازی

یک سفیر می‌بایست ابعاد سیاسی قضایا را درک نماید و زرنگ و چاره ساز باشد که این امر به ذکاوت و تیزهوشی سفیر بستگی دارد. سفیران پیامبر اکرم ﷺ از تیزهوشی و ذکاوت خاصی برخوردار بودند و قضایا و حوادث را به خوبی پیش‌بینی و ارزیابی می‌نمودند.

۹- ظاهر زیبا

سعی و تلاش پیامبر اکرم ﷺ بر آن بود که سفیرانش را از کسانی انتخاب نماید که ضمن برخوردار بودن از صفات فوق، دارای شکل و قیافهٔ ظاهری مناسبی نیز باشند.^۲ موارد ذکر شده مهم‌ترین صفات و ویژگی‌های سفیران اسلام بودند که محمود شیت خطاب آنان را برشمرده است بنابراین، شایسته است که یک سفیر مسلمان، متصف به آنها باشد و دولت اسلامی نیز آنها را ملاک انتخاب سفیران خود قرار دهد.

۱- همان به نقل از سفراء الرسول، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲- مقومات السفراء فی الاسلام حسن فتح الباب، ص ۶۰.

درسها، عبرت‌ها و فواید

۱- اریسیه‌ها

در نامه‌ای که رسول خدا به هرقل نوشت، سخن از «اریسین یا یریسین» آمده است. علما در مورد مدلول این واژه، آراء مختلفی ارائه داده‌اند که براساس مشهورترین آنها «اریسین» عبارت از اطرافیان و خدمه و گارد پادشاه بوده‌اند.^۱

ابوالحسن ندوی می‌گوید: کلمه اریسیون به پیروان «اریوس» مصری، مؤسس یکی از فرقه‌های مسیحی، اطلاق می‌شود. این فرقه نقشی مهم در تاریخ عقاید و اصلاح دینی مسیحیت داشته است و در دورانی نیز موفق به تصرف دولت بیزانس و کلیسای مسیحیت گردیده است. «اریوس» تنها کسی بود که در میان مسیحیان ندای توحیدسر داد و معتقد به تمییز بین خالق و مخلوق و به تعبیر مسیحیان بین پدر و فرزند بود.^۲

عقیده اریوس مدتی در میان مسیحیان رواج داشت و پیروانش با کسانی که معتقد به الوهیت مسیح بودند، درگیری و نبرد داشتند و مسیحیان زیادی در ولایات شرقی دولت بیزانس به این عقیده روی آوردند تا اینکه تیوسورس بزرگ، به تشکیل مجمع جهانی مسیحیان در قسطنطنیه اقدام نمود و الوهیت و فرزند بودن مسیح را اعلام نمود که در نتیجه آن، عقیده اریوس روبه انحطاط و نابودی گذاشت. اما با این وجود، گروه اندکی همچنان باقی ماند و به فرقه اریسیه مشهور گردید و شاید هدف پیامبر اکرم ﷺ از اینکه به هرقل نوشت که اگر تو از پذیرش این دین، اجتناب بورزی، گناه اریسیه‌ها به گردن تو می‌باشد، همین گروه باشد که از میان مسیحیان تنها فرقه‌ای است که نسبتاً به توحید معتقد است.^۳

ابوجعفر طحاوی ضمن سخن از این گروه، گفته است: کسانی که نسبت به این مسائل آگاهی دارند، نوشته‌اند که در میان کسانی که هرقل بر آنان حکومت می‌کرد، گروهی معروف به «اروسیه» بودند که معتقد به یگانگی خدا بودند و مسیح را بنده خدا می‌دانستند و همانند دیگر نصارا به ربوبیت و فرزندگی مسیح، معتقد نبودند و دین مسیحی را آن گونه که در انجیل بود، قبول داشتند.^۴

۱- السیرة النبویة، ندوی، ص ۳۰۴.

۲- همان، ص ۳۰۵.

۳- همان، ص ۳۰۷.

۴- مشکل الآثار، ج ۳، ص ۳۹۹.

۲- رعایت تناسب در نامه‌های پادشاهان

نامه‌های آن حضرت ﷺ به پادشاهان براساس عقاید دینی و خصوصیات درونی هر یک از آنان، متفاوت بود. به عنوان مثال چون هرقل و مقوقس، مسیحی و معتقد بودند که مسیح فرزند خدا است، در نامه‌های آنان، کلمه عبدالله را که بیانگر بنده بودن وی بود، به عنوان پسوند نام خود آورد و این گونه نوشت: «مِن مُحَمَّدِ عَبْدِاللَّهِ وَرَسُولِ اللَّهِ» اما در نامه‌ای که به کسرا فرستاد، این طور نوشت؛ بلکه نوشت: «مِن مُحَمَّدِ رَسُولِ اللَّهِ». همچنین در نامه آنها که معتقد به دین آسمانی و اهل کتاب بودند. آیه: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ﴾ [آل عمران: ۶۴]. را نوشت و در نامه کسرا که به خداوند اعتقاد نداشتند؛ بلکه او و قومش خورشید و آتش را می‌پرستیدند و معتقد به وجود دومی‌بود به نام‌های یزدان و اهریمن، یکی برای خیر و دیگری برای شر، بودند، نوشت: «مِن فَرَسْتَادَةَ خُدا بِه سَوَى تَمَامَى اِنْسَانِهَا هَسْتَم تَا هَر اِنْسَانِ زَنْدَه وَ بَا وَجْدَانَى رَا اَز عَذَابِ خُدا بَتْرَسَانَم»^۱.

واکنش پادشاهان با نامه‌ها و سفیران پیامبر اکرم ﷺ متفاوت بود؛ چنانکه هرقل و نجاشی و مقوقس برخورد مؤدبانه‌ای داشتند. به ویژه نجاشی و مقوقس از سفیران پیامبر به خوبی استقبال کردند و مقوقس هدایایی نزد رسول خدا فرستاد از جمله دو کنیز که یکی از آنان ماریه، مادر ابراهیم فرزند رسول الله، می‌باشد. اما خسرو پرویز، نامه پیامبر اکرم ﷺ را پاره کرد و گفت: به من چنین نامه‌ای می‌نویسد در حالی که او برده من است. پیامبر اکرم ﷺ نیز با اطلاع از چگونگی برخورد وی فرمود: خداوند حکومتش را پاره کند.^۲

کسرا به حاکم یمن که باذان نام داشت نوشت که آن حضرت را دستگیر و احضار نماید. باذان، مردی به نام بابویه را نزد پیامبر اکرم ﷺ فرستاد. بابویه به مدینه آمد و به پیامبر اکرم گفت: ملک الملوک به باذان طی نامه‌ای دستور داده است که تو را احضار کنند. بدین جهت من آمده‌ام تا او را نزد کسرا ببرم. پیامبر اکرم به بابویه خبر داد که خسرو توسط فرزندش، شیرویه، به قتل رسیده است.^۳

۱- السیرة النبویة، ندوی، ص ۲۹۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۰.

۳- همان، ص ۹۰-۹۱.

گفتار پیامبر اکرم ﷺ تحقق یافته بود و شیرویه بر تخت پدر مسلط شده و او راه قتل رسانده بود. این جریان در سال ۶۲۸ م به وقوع پیوست و حکومت خسروپرویز پس از به قتل رسیدن او، بازیچه دست فرزندانش گردید؛ چنانکه شیرویه نیز بعد از شش ماه حکومت، از میان رفت و در مدت کمتر از چهار سال حدود ده پادشاه بر تخت سلطنت نشستند تا اینکه همه بر یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانیان، اتفاق کردند و او بعداً با لشکر اسلام روبرو شد و آخر الامر دولت ساسانی بیش از چهار قرن حکومت در سال ۶۳۷ م توسط فاتحان مسلمان برای همیشه منقرض گردید و تمامی این تحولات، هشت سال بعد از دعای پیامبر اکرم ﷺ در مورد آنان، اتفاق افتاد.^۱

۳- محتوای مشترک نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ

با بررسی نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ به پادشاهان، حکام و سران قبایل، متوجه خواهیم شد که محتوای تمامی نامه‌های تقریباً یکی بوده است.

الف × تمامی نامه‌ها با «بسم الله» آغاز شده‌اند و بسم الله آیه‌ای از قرآن است بنابراین، نتیجه می‌گیریم که در نوشتن کتاب و نامه، مستحب است که جهت اقتدا به رسول خدا، ابتدا بسم الله نوشته شود. همچنین به جواز نوشتن آیه قرآن در نامه‌های ارسالی به کفار و خواندن توسط انسان جنب، چون کفار معمولاً جنب هستند، پی می‌بریم.

ب × همچنین از نامه‌نگاری پیامبر اکرم با کفار و پادشاهان به نتایج زیر خواهیم رسید:

- جواز فرستادن سفیر مسلمان نزد رهبران کفر؛ چراکه نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ توسط سفیران مسلمان فرستاده می‌شدند.

- جواز نامه‌نگاری با کفار در امور دینی و دنیوی.

- باید در نامه‌ها، اسم فرستنده و گیرنده قید شود و همچنین به صورت خلاصه به اسلام دعوت داده شوند.

- نباید به کافر سلام کرد؛ چنانکه پیامبر در نامه‌هایش می‌نوشت: «السلام من اتبع الهدی» یعنی: «سلام بر کسی که پیرو حق و هدایت است».

- جواز ساختن مهر؛ چراکه آن حضرت مهتری داشت که بر آن به ترتیب الله رسول محمد حک شده بود و نامه‌ها را با آن مهر می‌زد.^۱ (و در مجموع محمد رسول الله خوانده می‌شد، اما پیامبر اکرم ﷺ چون دوست نداشت نام وی قبل از نام الله نوشته شود، لذا چنین روشی اتخاذ نمود).

از انس روایت است که وقتی آن حضرت می‌خواست به رومیها نامه‌ای بنویسد، به ایشان گفتند: رومی‌ها نامه‌های فاقد مهر را نمی‌خوانند؛ پس آن حضرت انگشتری نقره‌ای که بر آن «محمد رسول الله» حک شده بود، انتخاب نمود.^۲

۴- تجلیل از انسان‌های بزرگ

بعد از اینکه باذان مسلمان گردید، پیامبر اکرم ﷺ او را از مقامش که حاکم یمن بود، بر کنار نکرد، بلکه به خاطر توانایی او در مدیریت وی، او را همچنان امیر آنجا قرارداد و این بیانگر آن است که پیامبر اکرم ﷺ شایستگیهای افراد را مدنظر داشت و مناصب حکومتی را براساس توانایی افراد به آنان واگذار می‌نمود؛ همچنین بعد از مرگ باذان، فرزندش، شهر، را به جای او گمارد.^۳

۵- جواز گرفتن جزیه از یهود

در نامه‌ای که پیامبر اکرم به منذر بن ساوی فرستاد، به بیان موضع خود در مقابل یهود و مجوسیها پرداخت و نوشت: یهودیان و مجوسیانی که دین اسلام را نپذیرند، می‌بایست جزیه پرداخت نمایند.^۴

ابن قیم و گروهی از علما معتقدند که جزیه گرفتن از هر کس خواه اهل کتاب باشد یا بت پرست و غیره، جایز است؛ زیرا جزیه گرفتن از اهل کتاب، یهود و نصارا، در قرآن و جزیه گرفتن از مجوسیان در سنت، تصریح شده است.

بنابراین، حکم کفار دیگر نیز همین است. و حکم سایر گروههای مشرک مانند حکم مجوسیان است، علت اینکه پیامبر اکرم ﷺ از بت پرستان عرب جزیه نگرفت، این است

۱- غزوة الحديبيه، ابوفارس، ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

۲- بخاری؛ باب دعوة اليهود والنصارى، - فتح الباری، ج ۶، ص ۱۰۸.

۳- غزوة الحديبيه، ابی فارس، ص ۲۴۲.

۴- همان.

که آنها قبل از نزول این حکم، مسلمان شده بودند و آیهٔ مربوط به جزیه بعد از تبوک نازل گردید.^۱

۶- جواز پذیرفتن هدیهٔ کفار

چنانکه حاکم مصر، مقوقس، با سفیر پیامبر اکرم ﷺ، حاطب بن ابی‌بلتعه، هدایایی از جمله دو کنیز و لباس و قاطری برای ایشان فرستاد و آن حضرت نیز آنها را پذیرفت.^۲

۷- نتایج نامه‌نگاری پیامبر اکرم ﷺ به پادشاهان و حکام

پیامبر اکرم ﷺ در این نامه‌نگاریها، موضعگیری فوق‌العاده‌ای در سیاست خارجی از خود به جای گذاشت که از اعتماد به نفس، ایمان و شجاعت ایشان حکایت دارد. نامه نوشتن به پادشاهانی چون هرقل، کسرا و مقوقس در آن شرایط، کار ساده‌ای نبود و در چنین شرایطی، فردی دیگر غیر از پیامبر اکرم ﷺ به خاطر پیامدهای ناگوار این نوع نامه‌ها، به خود جرأت چنین کاری را نمی‌داد، اما ایمان او به تأیید خدا و حرص و اشتیاق وی به ابلاغ دعوتش او را بر آن داشت که به چنین عملی همت گمارد. نتایجی که از این موضعگیری سیاسی، اتخاذ می‌گردد، عبارتند از:

الف × آن حضرت با این موضعگیری سیاسی، روش جدیدی جهت روابط و تعامل بین دولتها که تا قبل از آن رایج نبود؛ ایجاد نمود.

ب × دولت نوپای اسلامی، دولتی با اقتدار گردید و از حکومت‌های مشهور آن زمان گردید.

ج × پیامبر اکرم ﷺ به موضع‌گیری پادشاهان و امیران و سیاست آنان در قبال خود و دعوتش، پی برد.

د × نامه‌نگاری به خارج از جزیره‌العرب، بیانگر جهانی بودن دعوت اسلام بود که در آیات مکی از آن سخن به میان آمده است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

«ما تو را نفرستاده‌ایم مگر رحمتی برای جهانیان».

۱- زادالمعاد، ج ۵، ص ۹۱.

۲- غزوة الحدیبیه، ابی‌فارس، ص ۲۴۳.

آخر الامر اینکه نامه‌نگاری آن حضرت ﷺ به سران عرب و پادشاهان مجاور، نقطه عطفی در سیاست خارجی دولت اسلامی به شمار می‌آید که از آن پس دارای جایگاه دینی و سیاسی ویژه‌ای گردید و زمینه برای فتح مکه و ورود وفدهای عرب، برای مسلمان شدن فراهم گردید.^۱

۱- التاريخ السياسي والعسكري لدولة المدينة، ص ۳۵۱.

فصل سوم

عمرة القضاء

در ذی قعدة سال هفتم هجری، پیامبر اکرم ﷺ براساس قرارداد صلح حدیبیه، به قصد انجام عمره، رهسپار مکه شد. در این سفر، غیر از زنان و کودکان حدود دوهزار نفر ایشان را همراهی می کردند و تمامی کسانی که در صلح حدیبیه حضور داشتند، به جز آنهایی که مرده و یا در غزوه خیبر شهید شده بودند، حضور داشتند.^۱ آن حضرت و یارانش به صورت کاروانی سنگین و مهیب، از کنار آبادی‌ها، به ادامه مسیر جهت رسیدن به مکه می پرداخت. در طول مسیر و با عبور از کنار روستاها، مردم برای تماشای آنان از خانه‌هایشان بیرون می آمدند و از آنجا که همه در لباس احرام بودند و تلبیه می گفتند و قربانیهایشان نیز با قلاده و رنگهای مخصوص نشانی شده بود، منظره‌ای با وقار و بی نظیر ایجاد شده بود.^۲

احتیاط و مواظبت در مقابل قریش

پیامبر اکرم ﷺ در این سفر با خود سلاح نیز همراه داشت؛ چراکه احتمال وقع هر حادثه‌ای را می داد و مشرکان نیز چندان پایبند عهد و پیمان نبودند.^۳ قریشیان با اطلاع از ورود پیامبر اکرم ﷺ با این تعداد زیاد همراهان و با سلاحهای گوناگون، که در پیشاپیش آنان محمد بن مسلمه با ۲۰۰ اسب سوار در حرکت بود، مکرز بن حفص را با چند نفر فرستادند تا از واقعیت امر، مطلع بشوند. مکرز، پیامبر اکرم ﷺ را در بطن وادی یأجج، به گذرگاه ظهران ملاقات کرد و گفت: ای محمد! به خدا سوگند! ما تو را تاکنون عهدشکن نیافته‌ایم. تو با این همه سلاح در حرم خدا بر

۱- السیرة النبویة الصحیحة، ص ۴۶۴.

۲- منهج الاعلام الاسلامی فی صلح الحدیبیة، ص ۳۱۰.

۳- صلح الحدیبیة، ابی فارس، ص ۲۶۷.

قومت وارد می‌شوی. در حالی که قبلاً عهد کرده‌ای که وارد حرم نشوی مگر شمشیرها در نیام باشند؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ما نیز براساس همان شرایط وارد می‌شویم. مکرز، بلافاصله به مکه بازگشت و گفت: محمد با سلاح وارد نمی‌شود و بر عهد و پیمان خویش با شما پایبند است.^۱

پیامبر اکرم ﷺ سلاح‌هایش را بیرون حرم گذاشت و محمد بن مسلمه را با همان دوپست نفر، جهت پاسداری از سلاح‌ها گماشت.^۲

بنابراین، آن حضرت ضمن اینکه پایبند به عهدها و قراردادهای خود با قریش بود، از خیانت و مکر و توطئه‌ی احتمالی آنان غفلت نرزد و بدین صورت به امت اسلامی، درس آماده‌باش و هوشیاری در مقابل دشمنان را داد.

علاوه بر آن گروهی را جهت نگهبانی سلاح‌ها گماشت، تا مواظب اوضاع باشند و در ضمن به جنبه‌ای دیگر از جوانب عبادی این دین واقف گردند.^۳

ورود به مکه، طواف و سعی

پیامبر اکرم ﷺ از بطن وادی یأجج به سوی مکه ادامه مسیر داد و از گردنه‌ی مشرف به حجون وارد شهر شد. مسلمانان نیز در حالی که صدای لبیک آنان در فضا پیچیده بود، در رکاب ایشان پیش می‌رفتند و به محافظت ایشان از گزند مشرکان می‌پرداختند.^۴

این تلبیه دست جمعی و صدای لبیک مسلمانان که از مدینه تا مکه و در اثنای طواف، همه جا می‌پیچید، در واقع اعلان توحید و رسمیت دادن به شعار وحدانیت الله و بیانگر پایان یافتن دولت کفر و سقوط پرچم شرک بود و در ضمن ابراز شکر و سپاس از خداوند است که به آنها توفیق ادای چنین عبادتی را داده است. این است معنی تلبیه که می‌گوید: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ. لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ. اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ».

۱- مغازی، واقدی، طبقات، ج ۳، ص ۷۳۴- ابن سعد، ج ۲، ص ۱۲۱.

۲- صلح الحديبية، ابی فارس، ص ۲۶۸.

۳- همان، ص ۲۷۵.

۴- التاريخ السياسي والعسكري، ص ۳۵۳.

عبدالله بن رواحه در حالی که افسار شترش را گرفته بود، چنین رجز می‌خواند:
 خلو بنی الکفار عن سبيله خلو فکل الخیر فی رسوله
 «ای کافران از سر راه او دور شوید، راه را باز کنید؛ چراکه پیامبر اکرم ﷺ جامع تمام خوبی‌هاست».

یا رب انی مؤمن بقیله اعرف حق الله فی قبوله
 «پروردگارا! من به سخنان او ایمان دارم و حق خدا را در پذیرفتن رسالت او می‌دانم».

ضرباً یزیل الهم عن مقیله ویذهل الخلیل عن خلیله^۱
 «واگر نه ضربه‌ای به شما وارد خواهد شد که عقل و خرد را از شما زایل گرداند و دوست را از دوست بیگانه سازد».

کاروان عظیم پیامبر اکرم ﷺ و همراهانش با ظاهری زیبا و مهیب وارد شهر مکه شد و از میان خانه‌های مکه درحالی که صدای لبیک آنان بلند بود، به سوی کعبه پیش می‌رفتند. عده‌ای از اهالی شهر، آن طور که برخی از سیره‌نگاران و مؤرخان نوشته‌اند، بر کوه‌های اطراف مکه رفتند و از آنجا کاروان مسلمانان را تماشا می‌کردند، اما بیشتر آنان در کنار دارالندوه که در مجاورت کعبه بود، گرد آمده و نظاره‌گر پیامبر اکرم ﷺ و همراهانش هنگام ورود به مسجدالحرام بودند^۲.

مشرکان قبل از رسیدن مسلمانان، شایع کرده بودند که این‌ها را گرمای مدینه ضعیف و رنجور ساخته است. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ به خاطر تکذیب این شایعه و اثبات نادرستی این عقیده به مسلمانان دستور داد تا در سه مرحله نخست طواف، سینه‌ها را جلو بزنند و شانه‌ها را تکان بدهند، تا مشرکان به توان جسمی آنان آگاه گردند^۳.

پیامبر اکرم ﷺ در حالی که ردای احرام بر دوش انداخته بود، وارد مسجدالحرام گردید و به طواف کعبه پرداخت. صحابه نیز پشت سر ایشان به طواف پرداختند.

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۴۸۱.

۲- منهج الاعلام الاسلامی، فی صلح الحدیبیه، ص ۳۱۴.

۳- بخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۶، شماره ۴۲۵۶.

مشرکان با مشاهده این وضعیت، گفتند: شما می‌گفتید: این‌ها را گرمای مدینه ضعیف ساخته است در حالی که آنان را قوی و نیرومند مشاهده می‌نمایید.^۱

پیامبر اکرم ﷺ با این شیوه خاص ورود خویش و ردای احرام و هروله و بلند کردن صدا با تلبیه، درصدد به وحشت انداختن قریش و نمایاندن قدرت و همت مسلمانان بود؛ چنانکه مشرکان تحت تأثیر قرار گرفته و زبون شده بودند.^۲ بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ عوامل خشمگینی مشرکان را فراهم ساخت و قبل از این هم در غزوه احد به ابودجانه اجازه داد که با عمامه‌ای سرخ رنگ در انظار مشرکان خرامان راه برود تا عزت و عظمت مسلمانان را به نمایش بگذارد.

همچنین پیامبر اکرم ﷺ در غزوه حدیبیه، سوار بر شتر ابوجهل که در جنگ بدر به غنیمت گرفته شده بود، سوار می‌شد تا یادآور شکست و زبونی مشرکان در جنگ بدر باشد و اکنون در عمره القضا به مسلمانان دستور می‌دهد که سینه‌ها را جلو بزنند و شانه‌ها را بجنبانند و خرامان راه بروند تا موجبات خشم و عصبانیت و همچنین ذلت و زبونی مشرکان را فراهم سازد.^۳

بدین صورت آن حضرت جنگی روانی علیه قریش ترتیب داد و مسلمانان در مدت سه روزی که در آنجا اقامت گزیدند، پرچم توحید را برافراشتند و اذان و اقامه می‌گفتند و نمازهای پنجگانه را پشت سر پیامبر اکرم ﷺ با جماعت برگزار مینمودند و بلال با صدای رسایش ندای ملکوتی الله اکبر را سر می‌داد که همچون ساعقه‌ای آسمانی بر فرق سر مشرکان فرود می‌آمد.^۴

همچنین نگهبانان را فراموش نکرد و میزان اشتیاق آنان به طواف بیت‌الله را درک می‌نمود. بنابراین، افرادی را به جای آنان فرستاد تا نگهبان سلاحها باشند و آنها جهت سعی و طواف به بیت‌الله الحرام آمدند و بدین صورت به رعایت حقوق تمامی سپاهیان خویش پرداخت و این امر از شیوه تربیتی آن حضرت نشأت می‌گرفت.^۵

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۴۸۱.

۲- منهج الاعلام الاسلامی، ص ۳۱۵.

۳- صلح الحدیبیه، ابی‌فارس، ص ۲۸۲.

۴- همان، ص ۲۷۰.

۵- همان، ص ۲۷۷.

ازدواج با ام‌المؤمنین میمونه، دختر حارث

میمونه، خواهر زن عباس بن عبدالمطلب بود و سی و شش سال سن داشت. شوهرش، ابورهم بن عبدالعزی، وفات یافته بود. میمونه، اختیار امر ازدواج خویش را به خواهرش، ام‌الفضل، سپرده بود. ام‌الفضل این وکالت را به شوهرش، عباس، سپرده بود. عباس، میمونه را در مقابل چهارصد درهم مهریه به عقد پیامبر اکرم ﷺ درآورد. بعد از اتمام سه روز از صلح حدیبیه، کفار قریش، سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزی را نزد پیامبر اکرم ﷺ فرستادند تا مکه را ترک نمایند. آن حضرت که قصد داشت به بهانهٔ عروسی با میمونه بیشتر در مکه بماند تا میان او و قریش تفاهم بیشتری به وجود بیاید، فرمود: چه خوب بود اگر می‌گذاشتید من اینجا عروسی بکنم و شما را برای صرف غذا دعوت نمایم؟ آنها گفتند: ما نیازی به غذای تو نداریم؛ پس اینجا را ترک کن.^۱

آن حضرت پذیرفت و مکه را ترک نمود و در محلی به نام بسرف نزدیک تنعیم اردو زد و در همانجا با میمونه ازدواج و زفاف کرد. او آخرین همسر ایشان بود. همچنین میمونه بعد از سایر ازواج ایشان، در همان بسرف وفات یافت و در همانجا دفن گردید.^۲ ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با میمونه موجب ایجاد مسئله‌ای فقهی گردیده است و آن اینکه که آیا پیامبر اکرم ﷺ در حال احرام میمونه را به عقد خویش درآورده است یا خیر؟ فقها به تفصیل در این مورد سخن گفته‌اند.^۳

ملحق شدن دختر حمزه بن عبدالمطلب به کاروان مسلمانان

اسلام، موجب تغییر تفکر و خرد انسان‌ها را فراهم آورد و از افرادی که در جاهلیت، وجود دختران را ننگ و عار می‌شمردند، افرادی را تربیت نمود که به خاطر حضانت و پرورش دختر بچه‌ای یتیم با یکدیگر به رقابت پردازند؛^۴ چنانکه وقتی پیامبر اکرم ﷺ مکه را ترک نمود، دختر حمزه به دنبال آنان دوید و صدا زد: عمو! عمو! علی برگشت و دستش را گرفت و او را تحویل فاطمه داد و گفت: این دختر عمویت است او را پیش خود نگه دار و از او مواظبت نما. زید و جعفر نیز مدعی حق حضانت او شدند. علی

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۱۴، ص ۱۹.

۲- هذا الجیب محمد یا محمد، جزائری، ص ۳۷۵.

۳- فقه السیرة النبویة، بوطی، ص ۲۵۸.

۴- السیرة النبویة، ندوی، ص ۳۲۱.

گفت: من او را آورده‌ام و دختر عموی من می‌باشد. جعفر گفت: او علاوه بر اینکه دختر عموی من است، خانم من نیز خاله‌اش می‌باشد. زید گفت: او برادرزاده من است. سرانجام پیامبر اکرم ﷺ دختر بچه را به خاله‌اش تحویل داد تا از او سرپرستی نماید و فرمود: خاله، مثل مادر است. و خطاب به علی فرمود: تو از منی و من از تو. و به جعفر فرمود: تو با من در خلقت و اخلاق شبیه هستی. و به زید فرمود: تو برادر و مولای ما هستی.

همچنین علی به پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد ازدواج با دختر حمزه را داد، اما پیامبر اکرم ﷺ فرمود: او برادرزاده رضاعی من است.^۱

درس‌ها، فواید و احکام این قضیه

- ۱- خاله مثل مادر است.
- ۲- در صورت فقدان پدر و مادر، حق حضانت با خاله است.
- ۳- تزکیه نمودن جعفر بن ابی طالب با این توصیف که تو در خلقت و اخلاق شبیه من هستی.
- ۴- مقام علی که رسول خدا به ایشان فرمود: تو از من و من از تو هستیم. که اشاره به پیوند نسبی و سببی و محبت و سبقت در اسلام وی دارد.
- ۵- مقام زید بن حارثه که پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: تو برادر و مولای ما هستی؛ چراکه بین حمزه و زید، اخوت اسلامی برقرار بود. بنابراین، زید براساس این برادری قصد داشت تا حق حضانت دختر حمزه را از آن خود گرداند.
- ۶- خاله بر عمه در حق حضانت مقدم است؛ چنانکه با وجود صفیه بنت عبدالمطلب، خواهر حمزه، حق حضانت به همسر جعفر که خاله دختر بود، تعلق گرفت.
- ۷- ازدواج زن باعث سقوط حق حضانت وی نمی‌شود.
- ۸- موافقت شوهر با همسرش که می‌خواهد سرپرستی فرزندی را به عهده بگیرد الزامی است؛ زیرا همسر موظف به رعایت مصالح و منافع شوهر خود می‌باشد که با حضانت و سرپرستی فرزند کسی دیگر، برخی از این مصالح و منافع تحت الشعاع قرار می‌گیرد. بنابراین، باید موافقت شوهر جلب شود که در قضیه فوق این موافقت صورت گرفت؛ چراکه جعفر مدعی حضانت بود.

۱- بخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۰۰، شماره ۴۲۵۱.

۹- وقتی طفلی با عموی خود از پستان یک مادر شیر بخورد، برادر رضاعی او محسوب می‌شود و دخترانش برادرزادهٔ او به شمار می‌روند که نکاح با آنها حرام است.^۱

تأثیر عمره‌القضاء در شبه‌جزیره عربستان و اسلام آوردن خالد، عمرو عاص و عثمان بن طلحه

این عمره، در قریش و سایر عربهای جزیره تأثیر ژرفی به جا نهاد و دعوتی مهم بود. به ویژه اهل مکه تحت تأثیر این عمره‌ی مسالمت‌آمیز قرار گرفتند. محمود شیت خطاب می‌گوید: «عمره‌القضاء در این مدت کوتاه، در روحیه‌ی قریش تأثیر مهمی بر جای گذاشت؛ چنانکه جمع کثیری از آنها در کنار دارالندوه و عده‌ای از مکانهای مرتفع، ورود پیامبر اکرم ﷺ و همراهانش را نظاره می‌کردند. پیامبر اکرم ﷺ در حالی وارد حرم گردید که ردایی بر دوش انداخته و دست راست خود را از آن بیرون آورده بود و به همراهانش گفت: خداوند رحم بکند بر آن کسی که از خود نیرو و توانایی نشان بدهد.» سپس حجرالاسود را لمس نمود و با هروله (خرامان) طواف را آغاز نمود و یارانش نیز به انجام این مناسک پرداختند.

این شیوهٔ پیامبر اکرم ﷺ موجب گردید که قبل از ترک مکه، خالد بن ولید در میان جمعی از قریش بایستد و بگوید: اکنون برای کسی که ذره‌ای عقل و اندیشه داشته باشد، روشن گردید که محمد، ساحر و شاعر نبوده؛ بلکه آنچه می‌گفته است، کلام پروردگار جهانیان بوده است و باید صاحبان عقل و خرد از او پیروی نمایند.

ابوسفیان با اطلاع از سخنان خالد، او را به حضور طلبید و گفت: این چه سخنی است که از تو شنیده‌ام؟ خالد آنچه را که گفته بود، تکرار کرد. ابوسفیان برآشفته و خشمگین شد. عکرمه که آنجا حضور داشت فوراً جلو آمد و گفت: من نیز سخنان خالد را تأیید می‌کنم و می‌ترسم که یک سال دیگر همه اهل مکه از او پیروی کنند؛ چنانکه پس از مدت کمی، خالد بن ولید و عمرو بن عاص و نگهبان کعبه، عثمان بن طلحه، مسلمان شدند و اسلام در تمامی خانه‌های قریش به صورت مستقیم و غیرمستقیم وارد گردید. بنابراین، می‌توان گفت که عمره‌القضاء، قبل از اینکه مسلمانان، مکه را فتح

کنند، دل‌های اهل مکه را فتح نمود^۱، همچنین استاد محمود عقاد می‌گوید: اینکه عمره‌القضا زمینهٔ قناعت فکری برای دو مرد خردمند و معروف و الگو؛ یعنی، خالد بن ولید و عمرو عاص را فراهم نمود، کافی بود^۲.

مسلمان شدن عمرو بن عاص

عمرو بن عاص، ماجرای مسلمان شدن خود را این‌گونه بیان می‌نماید: بعد از بازگشت از غزوهٔ احزاب، جمعی از مردان قریش را که به رأی و سخن من ارج می‌نهادند، گرد آوردم و گفتم: به نظر من دین محمد، در حال پیشروی سریع می‌باشد و می‌بایست چاره‌ای بیندیشیم. گفتند: نظر تودر این مورد چیست؟ گفتم: به نجاشی پناه ببرید. اگر محمد پیروز شد و بر اوضاع تسلط یافت، از اینکه ما تحت تسلط او درآئیم، بهتر آن است که تحت تسلط نجاشی باشیم و اگر ملت ما بر محمد پیروز گردید، باز هم ضرری متوجه ما نخواهد بود. آنها همه به پیشنهاد من راضی شدند و گفتند: هدایایی با خود برای نجاشی ببریم و پسندیده‌ترین چیزی که نجاشی از سرزمین ما دوست داشت پوست بود. بنابراین، پوست‌های عمده‌ای برای او جمع نمودیم. وقتی نزد نجاشی رسیدیم، عمرو بن امیه ضمری را نزد او دیدیم. او را پیامبر اکرم ﷺ در پی جعفر و یارانش فرستاده بود. پس از اینکه عمرو از آنجا بیرون شد، من به همراهانم گفتم: از نجاشی می‌خواهم که اجازه دهد گردن عمرو را بزنم و اگر این خبر به مکه برسد که پیک محمد را کشته‌ام، آنان از انجام این عمل من، خوشحال خواهند شد. آن گاه نزد نجاشی رفتم و آن گونه که مرسوم بود، سجده و کرنش کردم. پادشاه به من خوشامد گفت. من هدایایی را که با خود برده بودم، تقدیم کردم؛ او بسیار شادمان شد و آنها را پسندید.

این موقعیت را مناسب دیدم و گفتم: ای پادشاه! اکنون مردی از اینجا بیرون شد که از طرف دشمن ما آمده بود. این مرد، بزرگان اشراف ما را کشته است. اگر اجازه دهید، من گردن او را می‌زنم. پادشاه با شنیدن این سخن، عصبانی شد و از شدت خشم و تعجب دستش را محکم روی بینی خود زد که من آرزو کردم ای کاش، زمین می‌شکافت و من به داخل آن فرو می‌رفتم. آن گاه عذرخواهی کردم و گفتم: اگر

۱- الرسول القائد، ص ۲۰۹ - ۲۱۰.

۲- عبقریه محمد، ص ۶۹.

می‌دانستم که این سخن، خاطر شما را آزرده می‌کند، آن را بر زبان نمی‌آوردم. گفت: تو از من می‌خواهی که پی مردی را که فرشتهٔ خدا، نزد او خبر آسمان می‌آورد، همان طور که نزد موسی آورد، به تو بسپارم تا او را به قتل برسانی؟! گفتم: واقعاً چنین است. گفت: وای بر تو ای عمرو، سخن مرا بپذیر و از او پیروی کن؛ زیرا به خدا سوگند که او بر حق است و به زودی بر مخالفینش پیروز خواهد شد؛ همان طور که موسی بر فرعون و سربازانش پیروز گردید. گفتم پس تو از من بر اسلام بیعت می‌گیری؟ گفت: بلی. آن گاه با او بر اسلام بیعت کردم؛ سپس نزد همراهانم برگشتم، اما نه با آن اندیشه‌ای که رفته بودم. ولی این راز را از آنان کتمان نمودم؛ سپس بعد از مدتی به سوی پیامبر اکرم ﷺ رخت سفر بستم. در مسیر با خالد بن ولید برخورد نمودم. گفتم: اباسلیمان! کجا می‌روی؟ گفت: به خدا سوگند که به راه راست و مستقیم دسترسی پیدا نمودم؛ چراکه این مرد پیامبر است. نزد او می‌روم تا مسلمان بشوم. گفتم: من نیز به خاطر همین امر آمده‌ام. وقتی به مدینه و نزد پیامبر اکرم ﷺ رسیدیم، خالد جلو رفت و مسلمان شد و بیعت کرد؛ سپس من جلوتر رفتم و گفتم: ای رسول خدا! من به شرطی بیعت می‌کنم که خداوند گناهان گذشتهٔ مرا بیامزد. پیامبر اکرم ﷺ، فرمود: ای عمرو، بیعت کن؛ زیرا اسلام و هجرت موجب آمرزش گناهان گذشته می‌گردند. عمرو می‌گوید: پس من بیعت کردم و برگشتم^۱. و براساس روایتی دیگر می‌گوید: وقتی پیامبر اکرم ﷺ دستش را برای بیعت دراز نمود، من دست خود را جمع کردم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای عمرو! تو را چه شده است؟ گفتم: می‌خواهم شرط بگذارم. فرمود: چه شرطی؟ گفتم: اینکه گناهانم بخشیده شود. فرمود: مگر نمی‌دانی که اسلام و هجرت و حج، تمامی گناهان گذشته را محو می‌نمایند^۲؟

اسلام آوردن خالد بن ولید

خالد بن ولید، داستان مسلمان شدن خویش را این گونه توضیح می‌دهد: وقتی نظر لطف خدا شامل حالم گردید، در دلم محبت اسلام را القا نمود و وجدانم بیدار شد. با خود گفتم: من که در هر معرکه‌ای علیه محمد شرکت داشته‌ام. و هیچ گاه از معرکه‌ای علیه او برنگشته‌ام؛ مگر اینکه موضعگیری خود را غیرمنصفانه می‌دانستم و در دل

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۴۹۴.

۲- مسلم، کتاب الایمان، باب کون الاسلام یهدم ما قبله، شماره ۱۲۱.

می‌گفتم: روزی محمد پیروز خواهد شد. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ حدیبیه رفت، من با چند اسب سوار در منطقهٔ عسفان با آنان روبرو شدم. آن حضرت نماز ظهر را با آرامش کامل و با جماعت برگزار نمود. ما در این صدد بودیم تا هنگامی که آنان در حال نماز خواندن هستند، بر آنان یورش بریم، اما این کار را نکردیم، و خوب شد که چنین نکردیم، سپس نماز عصر را بصورت نماز خوف (یعنی عده‌ای در جماعت شرکت کردند و عده‌ای نگرهبانی می‌دادند) برگزار کردند. من با خود گفتم: با این مرد نمی‌شود کاری کرد! سپس ما متفرق شدیم و ایشان نیز تغییر مسیر داد. بعد از اینکه با قریش در حدیبیه صلح نمود، با خود گفتم: چیزی باقی نگذاشته است. به کجا برویم؟ نزد نجاشی برویم؟ او از محمد پیروی کرده است و اصحابش نیز در آنجا در امن و آسایش به سر می‌برند.

آیا نزد هرقل (روم) برویم؟ پس باید نصرانی یا یهودی بشویم؟ چه کار کنم آیا همین جا در مکه بمانم؟.

این افکار ذهنم را مشوش داشت تا اینکه پیامبر اکرم ﷺ برای عمره القضاء تشریف آورد. من نخواستم آنها را ببینم. بنابراین، جای دیگر رفتم. برادرم ولید بن ولید که همراه ایشان برای عمره آمده بود، وقتی مرا در مکه نیافته بود، برایم نامه‌ای به این عنوان نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد: من باتوجه به عقل و اندیشه‌ای که تو داری، در شگفتم که چرا اسلام را درک نمی‌کنی؟ آیا فردی مثل تو باید از اسلام بیگانه بماند؟ رسول خدا از من درباره تو پرسید. گفتم: خداوند او را خواهد آورد. فرمود: نباید او از اسلام بیگانه می‌ماند! ای کاش با مسلمان‌ها بود و علیه مشرکان، چنین زحماتی را متحمل می‌شد. این برایش بهتر بود و ما او بر دیگران مقدم می‌شمردیم. برادرم، آنچه را که از دست داده‌ای دریاب؛ چراکه تو چیزهای زیادی از دست داده‌ای.

خالد می‌گوید: وقتی نامهٔ برادرم به دستم رسید، نشاطی به من دست داد و علاقهٔ من برای خروج از مکه و پیوستن به مسلمانان دو چندان شد. به ویژه از آنچه پیامبر اکرم ﷺ در مورد من فرموده بود، بسیار شادمان گشتم. در همان روزها در خواب دیدم که از سرزمین خشک و تنگی به سرزمین وسیع و آباد رفته‌ام. با خود گفتم: این خواب سرنوشت‌ساز است. بعد از اینکه به مدینه آمدم، خوابم را برای ابوبکر تعریف کردم. گفت: به معنی این است که خداوند تو را از تنگنای شرک به وسعت اسلام آورد.

وقتی تصمیم گرفتیم که از مکه بیرون شوم با خود گفتیم: چه کسی را به عنوان رفیق سفر با خود ببریم؟ در همین گیرودار با صفوان بن امیه برخورد نمودم. به او گفتم: ای اباهوب! می‌بینی که تعداد ما انگشت‌شمار است و محمد بر عرب و عجم پیروز شده است. اگر ما نزد محمد برویم و از او پیروی کنیم، چه اشکالی دارد؟ مگر نه اینکه برتری محمد، امتیازی برای عرب‌ها است؟.

صفوان جواب رد داد و گفت: اگر تمامی قریش از او پیروی کنند و من تنها بمانم، بازهم از او پیروی نمی‌کنم، البته پدر و برادرش در جنگ بدر کشته شده بودند. از او جدا شدم؛ سپس با عکرمه پسر ابوجهل ملاقات کردم و به او همان مطالبی را که به صفوان گفته بودم، به او نیز گفتم. او نیز پاسخی مشابه پاسخ صفوان به من داد؛ سپس با عثمان بن طلحه ملاقات نمودم. او دوست صمیمی من بود، اما چون نیاکانشان در جنگ بدر کشته شده بودند، خواستم تا این موضوع را با او در میان نگذارم، اما چون در حال حرکت بودم، گفتم: چه اشکالی دارد این موضوع را با او در میان بگذارم. بنابراین، آنچه را به صفوان و عکرمه گفته بودم به او نیز گفتم و افزودم که ما به روباه‌ی می‌مانیم که در سوراخی پناه برده است. اگر یک سطل آب در آن سوراخ بریزند، چاره‌ای جز بیرون شدن ندارد. عثمان پذیرفت و گفت: من نیز تصمیم داشتیم، امروز حرکت کنم و حیوان من آماده است.

خالد می‌گوید: ما با هم در یأجج قرار ملاقات گذاشتیم تا از آنجا حرکت کنیم. صبح روز بعد هنوزکه هوا تاریک بود، حرکت کردیم و در مکان مقرر با یکدیگر برخورد نمودیم. به راهنما ادامه دادیم تا اینکه به هدهه رسیدیم. در آنجا با عمرو عاص روبرو شدیم. او به ما خوشامد گفت و پرسید: کجا می‌روید؟ از او پرسیدیم که به خاطر چه کاری خارج شده است؟ گفت: به خاطر همان چیزی که شما خارج شده‌اید. گفتم: ما به خاطر اسلام و پیروی از محمد بیرون شده‌ایم. گفت: من نیز به خاطر همین امر بیرون شده‌ام. از آنجا همه با هم به سوی مدینه حرکت نمودیم تا اینکه به مدینه رسیدیم و در حره فرود آمدیم. خبر قدم ما به پیامبر اکرم ﷺ رسید. ایشان خوشحال شده بودند. من لباسهای بهتری را که همراه داشتم، پوشیدم و برای ملاقات با پیامبر اکرم ﷺ آماده کردیم. در این اثنا برادرم را دیدم. او گفت: پیامبر اکرم ﷺ از آمدن شما خوشحال شده و منتظر شما است. من نیز شتابان رفتم. ایشان را در حالت تبسم یافتیم؛ به ایشان سلام نبوت کردم. با چهره‌ای گشاده جواب سلام مرا داد. شهادت را بر

زبان آوردم و مسلمان شدم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سپاس خدایی را که تو را هدایت کرد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: با توجه به عقل و خردی که در تو سراغ داشتم، امیدوار بودم که خداوند تو را به مسیر خیر موفق بگرداند. گفتم: ای رسول خدا! من در معرکه‌های زیادی علیه شما و با حق مبارزه نموده‌ام، از خدا بخواه که مرا بیمارزد. ایشان فرمود: اسلام، تمامی گناهان گذشته را محو و نابود می‌کند. گفتم: باز هم برایم دعای مغفرت بکنید. فرمود: بارالها! خالد را به خاطر تمام کارشکنی‌هایی که علیه اسلام کرده است، عفو کن و از او بگذر؛ سپس عمرو و عثمان جلو آمدند و با ایشان بیعت کردند و اسلام آوردن ما مصادف با ماه صفر سال هشتم هجری بود و به خدا سوگند از روزی که مسلمان شدم، رسول خدا در مصائب و مشکلاتی که پیش می‌آمد، هیچ کس را بر من ترجیح نمی‌داد.^۱

درسه‌ها و فواید اسلام آوردن خالد و عمرو

الف × خشم گرفتن نجاشی در مقابل پیشنهاد عمرو، بیانگر ایمان و محبت وی با رسول خدا و مؤمنان است و این موضعگیری ایشان تأثیری مهم در اسلام آوردن عمرو داشت و بدین صورت یکی از بزرگان قریش توسط او مسلمان شد و به دلیل این امر، اجر بزرگی نصیب او خواهد گردید.

ب × مسلمان شدن عمرو، پیروزی بزرگی برای اسلام و شکستی جبران‌ناپذیر برای کفار بود؛ زیرا او عقل و سیاست و تدبیر خود را در راه پیشرفت دعوت اسلام به کار گرفت و قبل از این کفار از عقل و اندیشه او در کارهای بزرگ و پیچیده استفاده می‌کردند.^۲

ج × خالد بن ولید به خوبی حقانیت اسلام را درک نموده بود؛ چنانکه خود معترف است که بعد از هر موضعگیری علیه اسلام، بر نادرست بودن این عمل خویش و بر این امر که به زودی محمد بر دشمنانش پیروز خواهد شد، آگاه بوده است^۳ و این درس بزرگی برای کسانی است که با اسلام در ستیز و مبارزه هستند.^۴

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۳۹ - ۲۴۰ - التاريخ الاسلامی، ج ۷، ص ۹۵.

۲- التاريخ الاسلامی، ج ۷، ص ۹۰.

۳- صلح الحديبية، ابی فارس، ص ۲۶۳.

۴- التاريخ الاسلامی، حمیدی، ج ۷، ص ۹۵.

د × اهمیت دادن به انسان‌ها یکی از راه‌های مؤثر در نفوذ کردن به درون آنها و تشویق آنان جهت پذیرش اسلام است؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ به برادر خالد فرمود: نباید فردی چون خالد تاکنون از اسلام بیگانه می‌ماند و اگر مسلمان می‌شد برایش بهتر بود و ما او را بر دیگران ترجیح می‌دادیم.

این کلمات پیامبر اکرم ﷺ تأثیر بسزایی در وجود خالد گذاشت و قلب او را به سوی اسلام متحول نمود و از آنجا که آن حضرت ویژگی‌های ذاتی افراد را مدنظر داشت و استعدادها را به خوبی می‌دانست، با توجه به شایستگی‌های عقلی و رزمی‌ای که در خالد سراغ داشت، اظهار نمود که اگر او مسلمانان می‌گردید، ما از توانایی‌های وی جهت گسترش اسلام استفاده می‌کردیم. خالد که پیش از این به خاطر ماندنش در جهالت و شرک، دچار اضطراب گردیده بود، با خود گفت: اگر مسلمان بشوم نه تنها چیزی از دست نمی‌دهم؛ بلکه در آنجا نیز از استعدادهایم استفاده خواهند کرد. تمامی عوامل ذکر شده موجب گردید که از اضطراب و وسواس نجات یابد و عزمش را برای پذیرفتن اسلام جزم نماید.

آخراً امر اینکه مسلمان خالد و عمرو پیروزی بزرگی برای اسلام و شکستی برای مشرکان به شمار می‌رفت و خداوند به وسیله آنان صفحات درخشنده‌ای از جهاد و مبارزه در تاریخ اسلام به ثبت رسانید که برای همیشه در یاد و خاطره‌ها خواهد ماند^۱.

فصل چهارم

جنگ موته (هشتم هجری)

اسباب و تاریخ وقوع آن

عامل اصلی ایجاد درگیری بین مسلمانان و بیزانیسها را عربهای ساکن شام فراهم ساختند؛ چنانکه طایفه کلب که شاخه‌ای از قضاعه و در دومه‌الجندل بود، همواره سعی می‌کرد راه تجاری مسلمانان را به شام مسدود نماید و نوعی تحریم اقتصادی بر آنان تحمیل نماید و برای این منظور، مزاحمتهایی برای کاروانهای مسلمانان ایجاد می‌نمود. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ در سال پنجم هجری به قصد تأیب طایفه‌ی کلب به قصد دومه‌الجندل حرکت کرد، اما آنان قبل از رسیدن ایشان متفرق شده بودند.

همچنین مردانی از طوایف لخم و جذام، راه فرستاده پیامبر اکرم ﷺ دحیه بن خلیفه کلبی را در مکانی به نام حسمی بستند و هر آنچه با خود داشت، بردند. آن حضرت در سال ششم هجری زید بن حارثه را با گروهی جهت تأدیب آنها فرستاد. همچنین در همین سال طوایف مذحج و قضاعه برای زید بن حارثه و همراهانش که جهت تبلیغ اسلام به وادی‌القرای می‌رفتند، مزاحمت ایجاد کردند^۱.

بعد از صلح حدیبیه این موضعگیریهای جنگ افروزانه علیه اسلام شدت گرفت؛ چنانکه سفیر پیامبر اکرم ﷺ، حارث بن عمیر ازدی، توسط شرحبیل بن عمرو غسانی، حاکم بصری، که تابع حکومت روم بود، کشته شد درحالی که قبل از آن، کشتن پیک و سفیر مرسوم نبود.

همچنین حاکم دمشق، حارث بن ابی شمرغسانی، با فرستاده پیامبر اکرم ﷺ برخورد شایسته‌ای نکرد و با اعلان جنگ علیه مدینه او را تهدید نمود. هنوز مدت زمانی طولانی از این وقایع نگذشته بود که پیامبر اکرم ﷺ گروهی از مبلغان را به

سرکردگی عمرو بن کعب غفاری به منطقه‌ای به نام ذات أطلاق جهت تبلیغ اسلام فرستاد، اما آنان نه تنها دعوت مبلغان اسلام را نپذیرفتند؛ بلکه آنان را محاصره نمودند و همه را، به جز امیرشان که مجروح شده بود و خود را به مدینه رسانید و رسول خدا را از ماجرا مطلع ساخت، دیگران را به قتل رسانیدند.^۱

همچنین نصرانیان شام به سرپرستی امپراطور رم به اذیت و آزار کسانی که مسلمان می‌شدند یا به اسلام تمایل نشان می‌دادند، پرداختند؛ چنانکه والی شهر معان را که مسلمان شده بود، کشتند و والی شام نیز عربهایی را که مسلمان شده بودند، به قتل رسانید.^۲

این وقایع دردناک و به ویژه قتل سفیر پیامبر اکرم ﷺ، حارث بن عمیر ازدی، مسلمانان را بر آن داشت تا چاره‌ای برای سرکوبی مسیحیان تجاوز کار بیندیشند و انتقام خون برادرانشان را که فقط به جرم اینکه بر این عقیده بودند که الله پروردگار ما و محمد پیامبر خدا است، ریخته شده بود، بگیرند. همچنین تأدیب عربهای شام که تابع دولت رم بودند و علیه اسلام و مسلمانان جرایم هولناکی مرتکب شده بودند، نیز لازم به نظر می‌رسید تا آنان به هیبت و قدرت دولت اسلام پی ببرند و دست از مزاحمتهایی که برای داعیان و مبلغان اسلام و کاروانهای تجاری حامل لوازم ضروری از شام به مدینه ایجاد می‌کردند، بردارند.^۳

بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ در سال هشتم هجری، مسلمانان را دستور داد که برای جنگی تمام عیار آماده شوند. مسلمانان به دعوت پیامبر، لبیک گفتند و لشکر بزرگ بی‌سابقه‌ای که متشکل از سه هزار جنگجو بود، تشکیل دادند. فرماندهان نظامی این سریه به ترتیب عبارت بودند از: زید بن حارثه، جعفر و عبدالله بن رواحه^۴؛ چنانکه عبدالله بن عمر می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ در جنگ موته، زید بن حارثه را امیر مقرر کرد و فرمود: اگر زید کشته شد، پس جعفر و اگر جعفر کشته شد پس عبدالله بن رواحه امیر است.^۵

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۰۳.

۲- خاتم النبیین، ج ۲، ص ۱۱۳۹، به نقل از الصراع مع الصلیبیین، ابی‌فارس، ص ۲۰.

۳- المسلمون و الروم فی عصر النبوه، ص ۸۹.

۴- الصراع مع الصلیبیین، ص ۲۰.

۵- بخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۰۲، شماره ۴۲۶۱.

همچنین پیامبر اکرم ﷺ به لشکر اسلام دستور داد که نخست به مکانی بروند که در آنجا حارث کشته شده است و آنها را به اسلام فراخواند؛ اگر اسلام را پذیرفتند، قوانین جامعه اسلامی شامل آنان خواهد گردید؛ در غیر اینصورت با آنان به جنگ بپردازید.^۱

آن حضرت نیز هنگام اعزام لشکر، توصیه‌های مربوط به آداب جنگ در اسلام را با آنان بیان نمود^۲ و فرمود: «من شما را به تقوای الهی و به خوبی رفتار نمودن با مسلمانانی که همراه شما هستند، توصیه می‌نمایم. به نام خدا و در راه خدا با کسانی که به خدا کفر ورزیده‌اند، مبارزه کنید. عهدشکنی ننمائید. کودکان، زنان و کهنسالان و کسانی را که در عبادتگاه خود، منزوی هستند، نکشید. نخلها و درختان را قطع ننمائید و خانه‌ها را تخریب نکنید و هرگاه با دشمنان مشرک خود روبرو می‌شوید، آنها را به یکی از این سه امر فراخوانید: نخست اسلام، سپس جزیه و اگر این دو مورد را نپذیرفتند، با آنان مبارزه نمایید»^۳.

اعزام لشکر اسلام

هنگامی که لشکر اسلام آماده اعزام شد، پیامبر اکرم ﷺ و مسلمان برای بدرقه لشکر اسلام بیرون شدند و همه از خدا پیروزی و سلامتی این مجاهدان جان برکف را می‌خواستند و آنها را با این جمله اعزام کردند: «خداوند شما را حفاظت نماید و سالم و با غنیمت برگرداند»^۴.

هنگامی که مردم با عبدالله بن رواحه خداحافظی کردند، به گریه افتاد و اشکها بر گونه‌هایش جاری شد. پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به خدا سوگند به خاطر دوستی دنیا گریه نمی‌کنم؛ بلکه از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که این آیه را تلاوت می‌نمود:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ [مریم: ۷۱].

«همه شما وارد دوزخ می‌شوید (مؤمنان برای عبور و دیدن و کافران برای دخول و ماندن)، این امر حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان».

۱- السیرة الحلبیه، ج ۲، ص ۷۸۷.

۲- الصراع مع الصلیبیین، ص ۲۱.

۳- المغازی، ج ۲، ص ۷۵۷ - ۷۵۸.

۴- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۱.

به خدا سوگند نمی‌دانم که حال من بعد از ورود در آن چگونه خواهد بود. مسلمانان او را تسلی دادند و گفتند: خداوند شما را حفاظت نماید و به سلامتی برگردید. عبدالله در جواب آنان چنین سرود:

لكنی أسأل الرحمن مغفرة
وضربة ذات فراغ تقذف الزبدا

«من از خدا مغفرت می‌خواهم و ضربه‌ای کارساز که مغزها را متلاشی سازد.»

اوطعنة بیدی حران مجهزة
بحربة تنفذ الاحشاء والكبدا

حتى يقولوا اذا امروا على جدثی
ارشده الله من غاز وقد رشدا^۱

«یا زخمی به دستان محکم و کشنده با نیزه‌ای که روده‌ها و جگر را پاره بکند.»

«تا اگر بر جسدم گذر کردند، بگویند: آفرین بر این جنگجوی موفق.»

و هنگامی که عبدالله با پیامبر اکرم ﷺ خداحافظی کرد، چنین سرود:

يثبت الله ما آتاك من حسن
تثبيت موسى ونصرا كالذی نصروا

«خداوند، خوبی‌های تو را تثبیت نماید و به تو یاری رساند همان طور که خوبیهای

موسی را تثبیت نمود و او را یاری رساند.»

انى تفرست فيك الخير نافلة
فراصة خالفتهم في الذی نظروا

«من در وجودتان آثار خیر فراوانی دیدم که با تمامی کسانی که قبل از این دیده

شده‌اند، فرق می‌کند.»

انت الرسول فمن يجرم نوافله
والوجه منه فقد ازرى به القدر^۲

«تو پیامبر خدا هستی؛ پس هر کس که از خوبیهای و چهره‌ی تو محروم ماند، واقعاً

بی‌ارزش است.»

رسیدن لشکر به منطقه معان و به شهادت رسیدن فرماندهان سه گانه

لشکر اسلام با رسیدن به منطقه معان در سرزمین شام، که اکنون استانی از استان‌های اردن است، به آنان خبر رسید که عرب و عجم و مسیحیان صلیبی، صدهزار از طوایف مختلف به سرکردگی مالک بن رافله و صد هزار صلیبی اعزامی از جانب

۱- همان.

۲- مغازی رسول الله، عروه بن زبیر، ص ۲۰۴ - ۲۰۵.

هرقل روم و مجهز با سلاح‌های پیشرفته و ملبس با ابریشم آماده نبرد با آنان شده‌اند.^۱ مسلمانان که با این لشکر عظیم غافلگیر شده بودند، درمعان دو روز به رایزنی و مشورت پرداختند. برخی گفتند: کسی را نزد پیامبر اکرم ﷺ بفرستیم و کسب تکلیف کنیم. عده‌ای به فرمانده لشکر، زید بن حارثه گفتند: اکنون که آوازه ما همه جا پیچید و دشمنان را دچار رعب و وحشت نمودیم، بهتر است برگردیم؛ زیرا هیچ چیزی را نمی‌توان با عافیت مقایسه نمود.^۲

عبدالله بن رواحه برخاست و سخنانی حماسه‌آفرین ایراد نمود و روحیه جنگ و جهاد را در آنان دمید. او چنین گفت: «ای قوم! سوگند به خدا آن چیزی که شما از روبرو شدن با آن ابا می‌ورزید، همان چیزی است که شما به وسیله آن در جستجوی شهادت هستید. ما هیچ گاه براساس تعداد و قوت و کثرت افراد وارد نبرد نمی‌شویم؛ بلکه ما به قدرت دینی که خداوند ما را با آن سرافراز نموده است، وارد معرکه می‌شویم؛ پس حرکت کنید که یکی از دو خیر، در انتظار ما است: یا پیروزی و یا شهادت.

سخنان ابن رواحه احساسات مجاهدان را برانگیخت. زید، لشکر را به منطقه موته در جنوب کرک هدایت نمود و ترجیح داد که در آنجا با نیروهای دشمن وارد معرکه شود. بین دو لشکر کارزار سختی درگرفت. فرماندهان سه‌گانه لشکر اسلام، رشادتهای بزرگی از خود نشان دادند که منجر به شهادتشان گردید.^۳

زید بن حارثه با شجاعت و صف‌ناپذیری وارد صفوف دشمن شد و پرچم اسلام را درمیان نیزه‌های دشمن به اهتزاز درآورد؛ سپس جعفر پرچم را بدست گرفت و وارد صفوف دشمن شد. دشمن از هر طرف او را محاصره نمود، ولی جعفر از پای نایستاد و همچنان می‌جنگید و سرانجام از اسبش پیاده شد و پاهای آن را زد و چنین می‌سرود:

يا حبذا الجنة واقترأ بها طيبة وبارداً شرابها
«چه خوب است بهشت و چه نزدیک است و چه آب پاکي و خنكي دارد.»

والروم روم قد دنا عذابها كافرة بعيدة انسابها

«و رومیها درمانده‌اند و عذابشان نزدیک است؛ آنها ملتی کافر و بیگانه‌اند.»

۱- شرح المواهب اللدنیة، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۹۶.

۳- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۴۶۸.

«علیٰ اذ لا قیتها ضراہبا»^۱.

«بر من لازم است که در جنگ آنان را متلاشی سازم».

بعد از آن، پرچم را بدست راست گرفت آنها دست راستش را قطع کردند؛ بلافاصله پرچم را بدست چپ گرفت و هنگامی که دست چپش را نیز قطع نمودند، پرچم را با بازوهایش به سینه‌اش چسبانید تا اینکه به شهادت رسید. او هنگام شهادت، ۳۳ سال سن داشت و بر جسدش آثار ۹۰ زخم و تیر دیده می‌شد.^۲

امام بخاری با سند صحیح از ابن عمر نقل می‌کند که می‌گوید: من در آن غزوه حضور داشتم. وقتی سراغ جعفر را گرفتم، او را در میان کشته شدگان یافتیم و آثار نود و اندی ضربه بر وجودش دیده می‌شد.^۳

خداوند به پاداش دستهای از کار افتاده و به پاداش شجاعت و رشادت جعفر، دو بال به او عنایت کرد تا در بهشت به وسیله آنها پرواز نماید؛ چنانکه بخاری از ابن عامر روایت می‌کند که هرگاه عبدالله بن عمر، با فرزند جعفر روبرو می‌شد، می‌گفت سلام خدا بر فرزند کسیکه صاحب دوبرال است.^۴

بعد از به شهادت رسیدن جعفر بن ابی‌طالب، عبدالله بن رواحه‌ی انصاری پرچم را بدست گرفت و چنین می‌سرود:

«ای نفس! به خدا سوگند چه بخواهی و چه نخواهی، باید وارد معرکه بشوی.

چرا تو رفتن به بهشت را دوست نداری؟»

عمر زیادی را در آرامش سپری نمودی، مگر تو بیش از یک نطفه هستی؟»

ای نفس! اگر کشته نشوی، خواهی مرد و این همان چیزی است که آرزو می‌کردی

و اگر مانند آن دو (زید و جعفر) رفتار نمایی، راهیاب شده‌ای»^۵.

می‌گویند یکی از پسرعموهایش که در جنگ شرکت داشت، قطعه گوشتی آورد و گفت: این را بخور که در این روزها زیاد به زحمت افتاده‌ای. عبدالله آن قطعه گوشت را برداشت و با عجله یک لقمه از آن را در دهان گذاشت. در همین اثنا متوجه سر و

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۶.

۲- الصراع مع الصلیبیین، ص ۵۸.

۳- بخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۰۲، شماره ۴۲۶۱۵.

۴- همان، ص ۱۰۳، شماره ۴۲۶۴.

۵- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۷.

صدایی در جبهه جنگ شد، خطاب به خود گفت: تو هنوز در دنیا زندگی می‌نمایی. آن گاه قطعه گوشت را انداخت و پیش رفت و جنگید و به شهادت رسید و این ماجرا در آخر روز اتفاق افتاد.^۱

انتخاب خالد بن ولید توسط مسلمانان به سمت فرماندهی جنگ

بعد از شهادت عبدالله بن رواحه و به زمین افتادن پرچ لشکر اسلام، ثابت بن اقرم انصاری آن را برداشت و گفت: ای جماعت مسلمانان! از میان خود یکی را به امیر انتخاب نمایید. گفتند: تو امیر باش. گفت: من نمی‌پذیرم. سرانجام همه به فرماندهی خالد بن ولید راضی شدند.^۲

طبق روایتی چنین آمده است که ثابت به خالد گفت: اباسلیمان پرچم را بدست بگیرد او گفت: من چنین کاری نمی‌کنم؛ چراکه تو بدان شایسته‌تری؛ چون هم از نظر سنی از من بزرگ‌تری و هم در بدر شرکت داشته‌ای. ثابت گفت: ای مرد! آن را بردار. به خدا سوگند من آنرا برای تو آورده‌ام. آن گاه خالد پرچم را بدست گرفت.^۳

اکنون طرح اساسی را می‌بایست خالد طرح‌ریزی می‌نمود و مسلمانان را از کشتار جمعی نجات می‌داد؛ چراکه آنان گرفتار جنگی نابرابر شده بودند و تعداد جنگجویان دشمن ۶۶ برابر مسلمانان بود. بنابراین، بعد از اینکه خالد موقعیت جنگ را در نظر گرفت و نتایج آن را ارزیابی نمود، به این نتیجه رسید که عقب‌نشینی به صورت منظم و حساب‌شده، تنها راه حل قضیه است؛ چنانکه براساس همین طرح نقشه زیر را اجرا نمود: خالد درصدد تغییر تاکتیک برآمد و قصد داشت تا دشمن را بفریباند تا آنها فکر کنند که به مسلمانان نیروی کمکی رسیده است و بدین صورت از فشار حملاتشان کاسته شود تا عقب‌نشینی برای آنان میسر گردد. برای این منظور در تاریکی شب نیروهایش را جابجا کرد و کسانی را که در میمنه (سمت راست) لشکر بودند با کسانی که در مسیره (سمت چپ) بودند، جابجا کرد و خط مقدم را با کسانی که در پشت جبهه بودند، جابجا نمود و هنگام جابجایی، سر و صداهایی به راه انداختند که وانمود کننده قدم لشکری جدید بود و صبح زود، حملات متعددی از هر طرف به نیروهای

۱- الصراع مع الصلیبیین، ص ۶۱.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۷.

۳- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۴۹.

دشمن کرد تا آنها را دچار ترس و وحشت نماید و آنان مطمئن گردند که برای مسلمانان، نیروی امدادی رسیده است.^۱

بدین صورت نقشه خالد به موفقیت انجامید. صبح روز بعد که هوا روشن شد، جنگجویان دشمن با چهره‌های جدید و پرچم‌های جدیدی روبرو شدند و از نوع برخورد و هجوم مسلمانان پی بردند که نیروی جدیدی وارد میدان نبرد شده است. این نقشه، باعث تضعیف روحیه سربازان دشمن گردید و آنها دریافتند که نابودی لشکر اسلام، کار ساده‌ای نیست. بنابراین، از هجوم بر مسلمانان و تعقیب لشکر خودداری کردند. خالد نیز فرصت را غنیمت شمرد و قبل از اینکه دشمن متوجه اصل قضیه بشود، به دور از چشمان دشمن شروع به عقب‌نشینی کرد.

عملیات عقب‌نشینی نیز به قدری با مهارت انجام گرفت که نمی‌توان برای آن در تاریخ جنگهای قدیم، نمونه‌ای سراغ گرفت و بیشتر شبیه تاکتیکهای زمان حاضر بود.

خالد نخست دو طرف لشکر را به حمایت خط مقدم به عقب کشید؛ سپس آنها را تثبیت نمود و خط مقدم را به عقب کشید تا اینکه به عقب‌نشینی کامل دست یافت.^۲

مورخان می‌گویند: تعداد کشته‌های مسلمانان در این جنگ بیش از ۱۲ نفر نبود. خالد می‌گوید: در روز جنگ موته، نه شمشیر یکی پس از دیگری بدست گرفتم و همه شکستند و تا آخر شمشیری یمنی در دست داشتم.^۳

به هر حال می‌توان گفت که خالد با این نقشه موفقیت‌آمیز خود، مسلمانان را از کشتاری جمعی و شکستی حتمی نجات داد و این عقب‌نشینی با توجه به موقعیت خطرناک آنها، در واقع پیروزی بزرگی بود که نصیب مسلمانان گردید.^۴

معجزه پیامبر اکرم ﷺ و مطلع شدن اهل مدینه از جریان لشکر

معجزه پیامبر در مورد جریان لشکر آشکار گردید. آن حضرت که در مدینه بود، قبل از اینکه کسی خبری از آنها بیاورد، خبر شهادت زید و جعفر و ابی‌رواحه را به مردم داد و اندوهگین شد و اشک‌هایش سرازیر گردید؛ سپس آنها را از فرماندهی خالد خبر داد و

۱- البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۲۴۷ - واقدی، ج ۲، ص ۷۶۴.

۲- معارک خالد بن ولید، یابن سوید، ص ۱۷۳.

۳- بخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۰۳، شماره ۴۲۶۶.

۴- معارک خالد بن ولید، ص ۱۷۵.

او را شیر خدا نامید^۱ آن گاه کسی آمد و اخبار جنگ را به آنان رسانید و چیزی بر آنچه پیامبر اکرم ﷺ فرموده بود، نیفزود^۲.

هنگامی که لشکر نزدیک مدینه رسید، پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان به استقبال آنان رفتند. فرزندان رزمندگان نیز پیشاپیش همه به سوی پدران خود می‌رفتند. آن حضرت فرمود: بچه‌ها را در آغوش بگیرید و فرزند جعفر را به من بدهید؛ چنانکه عبدالله بن جعفر را آوردند و آن حضرت او را بر مرکب خود نشاند. مردم به سوی لشکر خاک می‌پاشیدند و می‌گفتند: شما از راه خدا فرار کرده‌اید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این‌ها فرار نکرده‌اند؛ بلکه خود برگشته‌اند^۳.

انسان از این گونه تربیت والای نبوی در شگفت می‌ماند که کودکان و نوجوانان و مردان به استقبال جنگجویان خود بروند و آنها را به خاطر اینکه در راه خدا شهید نشده‌اند، فراریان از راه خدا بخوانند و سرزنش نمایند! چه خوب بود که جوانان جوامع ما نیز که در کوچه و خیابان‌ها با قیافه‌ی زنانه بی‌هدف می‌چرخند، از این مردانگی و غیرت ایمانی عبرت بگیرند و یقیناً امت به این درجه از عزت نفس و مردانگی نمی‌رسد مگر با تربیت صحیح اسلامی‌ای که پایه‌های آن براساس راه و منهج پیامبر اکرم ﷺ استوار شده باشد^۴.

درس‌ها، فواید و عبرت‌ها

۱- اهمیت جنگ موته

این معرکه مهم‌ترین درگیری بین مسلمانان و صلیبیان مسیحی محسوب می‌گردید؛ چراکه این نخستین درگیری مسلحانه مهم بین دو گروه بود و تأثیر منفی زیادی بر آینده دولت روم گذاشت و از طرفی زمینه را برای فتح شهرهای شام توسط مسلمانان فراهم ساخت و رعب و وحشتی که از ناحیه روم بر دل‌های عرب سایه افکنده بود، برطرف گردید و علاوه بر اینکه روحیه والای سربازان اسلام برای همه آشکار گشت، برای مسلمانان نیز فرصتی فراهم آورد تا روحیه ضعیف و ناتوان سربازان رومی و

۱- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۵۵.

۳- السيرة النبوية، ندوی، ص ۳۲۸- تاریخ الذهبی، ص ۴۹۱.

۴- دروس و عبر من الجهاد النبوی، ص ۳۵۸.

تاکتیکهای جنگی آنان را شناسایی نمایند^۱.

۲- محبت شهادت، باعث جانفدایی می‌گردد

صبر و استقامت و جانفدایی فرماندهان سه‌گانه جنگ از شوق فراوان آنها به شهید شدن در راه خدا، سرچشمه می‌گرفت. تا در بهشت با انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین همنشین باشند. بهشتی که بی‌نهایت گسترده است و در آن نعمت‌هایی وجود دارد که تاکنون کسی ندیده و نشنیده و در خاطر کسی نیز نیامده است.

۳- ویژگیهای معرکه موته

تنها معرکه‌ای است که اخبار آن توسط وحی آسمانی به پیامبر اکرم ﷺ می‌رسید؛ چنانکه آن حضرت خبر شهادت سه فرمانده جنگ را به اطلاع مردم رسانید. همچنین تنها واقعه‌ای است که پیامبر اکرم ﷺ در آن، سه فرمانده را به ترتیب مقرر کرد تا یکی بعد از دیگری فرماندهی لشکر را به عهده بگیرند^۲.

۴- گرامیداشت آل جعفر توسط پیامبر اکرم ﷺ

با به شهادت رسیدن جعفر، پیامبر اکرم ﷺ نزد اسماء، بنت عمیس (همسر جعفر) آمد و گفت: فرزندان جعفر را نزد من بیاور. وقتی اسماء آنها را آورد، آن حضرت آنان را در آغوش گرفت و بوئید و بوسید و اشک از چشمانش سرازیر گردید. مادر آنان گفت: مگر از جعفر و همراهانش خبری شده است؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بلی. امروز آنان به شهادت رسیده‌اند. اسماء با شنیدن این سخن، داد و فریاد به راه انداخت. پیامبر اکرم ﷺ به مردم گفت که از خانواده جعفر فراموش نکنید. برای آنان غذا تهیه نمائید؛ چون آنها را مرگ جعفر مشغول داشته است^۳.

این جریان حاوی نکات زیر است:

الف × جواز گریستن زن به خاطر وفات شوهرش

چنانکه اسماء بنت عمیس پس از اینکه خبر شهادت همسرش، جعفر را شنید، به گریه افتاد و سر و صدا به راه انداخت. پیامبر اکرم ﷺ نیز او را از این کار منع نکرد. پس باید

۱- الصراع مع الصلیبیین، ص ۶۴.

۲- همان، ص ۶۶.

۳- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۸.

دانست که گریه‌ای که از آن منع شده است همان نوحه‌سرایبی زمان جاهلیت است که در آن به سر و صورت می‌زدند و سینه چاک می‌کردند و به کار خدا اشکال می‌گرفتند.

ب × استحباب تهیه نمودن غذا برای خانواده متوفی

پیامبر اکرم ﷺ به همسایگان خانواده جعفر دستور داد تا برای آنها غذا تهیه نمایند؛ چراکه آنان عزادار بودند و می‌بایست از اندوه و ناراحتی آنان کاسته می‌شد؛ اما متأسفانه امروزه، این سنت حسنه به بدعت سیئه‌ای تبدیل شده است و به جای درست کردن غذا برای اهل میت، همسایگان و کسانی که برای عرض تسلیت می‌آیند، منتظر درست کردن غذا توسط خانواده میت می‌مانند! این امر زشتی است که باید از آن پرهیز نمود.^۱

پیامبر اکرم ﷺ هرچند از گریه نمودن برای میت نهی ننموده است، اما از گریستن بیش از سه روز برای میت، نهی نموده است؛ چنانکه بر اسماء بنت عمیس وارد شد و فرمود: «بعد از امروز برای برادرم گریه نکنید؛ سپس فرمود: برادرزاده‌هایم را بیاور». آنها را که بسیار کودک بودند، نزد ایشان آوردند پیامبر اکرم ﷺ کسی را خواست و دستور داد که موهای سر آنها را بتراشد و فرمود: این محمد، شبیه عموی ما ابوطالب است، اما عبدالله، از نظر خلقت و اخلاق شبیه من است. آن گاه دست عبدالله را گرفت و برایش چنین دعا کرد: «خدایا جای خالی جعفر را پر کن و کسب دستان عبدالله را برکت بده. این را سه بار تکرار کرد. آن گاه مادر بچه‌ها از یتیم شدن و بی‌سرپرست بودن آنها سخن گفت. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «تو از تنگ‌دستی و فقر آنان سخن می‌گویی؛ در حالی که من ولی آنها در دنیا و آخرت هستم».^۲

این شیوه برخورد پیامبر اکرم ﷺ، بیانگر شیوه برخورد با یتیمان و فرزندان شهدایی است که جان خود را در راه سربلندی امت اسلام از دست داده‌اند.^۳

ج × ازدواج ابوبکر با اسماء بنت عمیس

بعد از اتمام عدت اسماء، ابوبکر از او خواستگاری کرد و با او ازدواج نمود؛ چنانکه محمد بن ابوبکر نتیجه همین ازدواج است و بعد از وفات ابوبکر، علی با اسماء ازدواج

۱- الصراع مع الصلیبیین، ص ۶۸.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۵۲.

۳- السيرة النبوية، ابی‌شهبه، ج ۲، ص ۴۳۰.

نمود و از او دارای فرزندان گردید^۱.

ابن‌کثیر این قصیده را از اسماء بنت عمیس نقل کرده است که در رثای شوهرش، جعفر خوانده است:

فآلیت لاتنك نفسی حزینة علیك ولاینكُ جلدی اغبرا
«سوگند خورده‌ام که هیچ گاه از غم تو رها نشوم و پوست بدنم همواره غبارآلوده بماند».

فله عینا من رای مثله فتی اکر واحمر قی الهیاج واصبرا^۲
«به خدا سوگند تاکنون چشمی، جوانی حمله‌آورتر و سخت‌تر و صبورتر از او در نبرد ندیده است».

۵- فقاقت در رهبری

رفتار صحابی بزرگوار، ثابت بن أقرم عجلانی، که پرچم را بعد از شهادت عبدالله بن رواحه بدست گرفت تا به زمین نیفتد؛ چون افتادن پرچم به معنی شکست لشکر بود و سپس در آن شرایط مسلمانان را خطاب کرد که برای خود، امیری انتخاب نمایید، درس بزرگی است برای مسلمانان که در چنین اوضاع آشفته‌ای نیز، چنین مسئله با اهمیتی را فراموش نکنیم.

در روایتی نیز آمده است که پرچم را بدست گرفت و نزد خالد رفت، او نپذیرفت و گفت تو بدان سزاوارتری. ثابت گفت: من این را برای تو آورده‌ام.

هر دو روایت بیانگر تفکر وسیع ثابت در آن شرایط حساس نسبت به سرنوشت لشکر اسلام می‌باشد. ایشان پیشنهاد برخی از که گفتند: تو امیر ما هستی، نپذیرفت؛ چراکه او بر این عقیده بود که در لشکر، افرادی مانند خالد بن ولید وجود دارند که از او برای احراز این مقام، شایستگی بهتری دارند و نیز می‌دانست که اگر امور لکشر به کسانی که شایستگی آن را ندارند، سپرده شوند، به جای اصلاح و بهبود وضعیت، می‌بایست فساد و خرابکاری اوضاع را انتظار داشت و هرگاه امور برای رضایت خداوند انجام پذیرد، نفس و حب شهرت در آن اثری نخواهند گذاشت.

۱- البدایة والنهائة، ج ۴، ص ۳۵۳.

۲- همان.

ثابت برای فرماندهی لشکر بی کفایت نبود، اما او خالد را بر خویشتن ترجیح داد؛ زیرا اگرچه هنوز از مسلمان شدن خالد سه ماه نگذشته بود، اما او در وجود خالد شایستگی‌هایی می‌دید که در خود سراغ نداشت و هدف نهایی او تنفیذ اوامر خدا به بهترین صورت ممکن بود که خالد توانایی بیشتری جهت عملی ساختن این هدف داشت.^۱

ای کاش، زمامداران و رهبران حرکت‌ها و دعوت‌های اسلامی امروز، از رفتار این صحابی بزرگوار درس می‌گرفتند و برای کسانی که تازه به دعوت و یا حرکت اسلامی پیوسته‌اند، به خاطر ترس از دست دادن جایگاه و امتیازات شخصی خود، موانع ایجاد نمی‌نمودند، اما به طور حتم کسی که قلب بیدار و گوش شنوایی داشته باشد، از این ماجرا درس خواهد گرفت.

۶- تربیت نبوی در مورد رعایت احترام فرمانده

عوف بن مالک اشجعی می‌گوید: من با زید بن حارثه در غزوه موتة شرکت کردم و مرد یمنی نیز با من بود. هنگام رویارویی با دشمنان رومی، مردی در میان رومیان بر اسبی که زینی طلائی داشت، با شمشیری آراسته به طلا سخت با مسلمانان پیکار می‌کرد. آن برادر یمنی پشت صخره‌ای کمین کرد و هنگامی آن مرد رومی نزدیک شد، با شمشیر به مچ پای حیوان زد. رومی پا به فرار گذاشت، اما مرد یمنی به او فرصت نداد بالفور بر او حمله کرد و او را از پای درآورد و اسب و شمشیرش را برگرفت. پس از پیروزی مسلمانان، خالد بن ولید کسی را دنبال آن مرد یمنی فرستاد و از آنچه بدست آورده بود، مقداری را پس گرفت. عوف می‌گوید: من نزد خالد آمدم و گفتم: مگر نمی‌دانی که پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: آنچه در جهاد از مقتول می‌ماند، به قاتل تعلق می‌گیرد؟.

گفت: این را می‌دانستم، ولی آنها برای او زیاد بود. گفتم یا آنها را برگردان و اگر نه نزد رسول خدا از تو شکایت خواهیم کرد.

عوف می‌گوید: همه ما نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتیم و من این جریان را برای آن حضرت توضیح دادم. پیامبر اکرم ﷺ به خالد گفت: چرا چنین کرده‌ای؟ خالد گفت: ای رسول خدا آنها برای او زیاد دانستم. فرمود: آنها را به او برگردان. عوف می‌گوید: من به خالد گفتم: مگر من قبلاً همین را به تونگفته بودم؟ پیامبر اکرم ﷺ سخنان مرا

شنید و فرمود: چه گفתי؟ من سختم را تکرار کردم. آن گاه ایشان عصبانی شد و به خالد گفت: آنها را برنگردان و فرمود: آیا شما فرماندهان مرا راحت نمی‌گذارید؟ سود فرماندهی آنان به شما و ضرر آن به خودشان برمی‌گردد.^۱

این موضعگیری بزرگی است از پیامبر اکرم ﷺ در حمایت فرماندهان و رهبران تا بر اثر اشتباهاتی که معمولاً بشر از آنها درامان نیست، مورد اهانت قرار نگیرند؛ چنانکه خالد بن ولید در این صدد نبودتا با این کار، ستمی بر آن مرد یمنی روا دارد؛ بلکه براساس اجتهاد چنین تصور نمود که واگذاری این اموال برای یک نفر زیاد است بنابراین، مصلحت عمومی را بر مصلحت فردی ترجیح داد و باقیمانده اموال را به سایر غنایم ملحق ساخت تا تمامی مجاهدان از آن بهره‌مند گردند و عوف بن مالک نیز اگر به خالد اعتراض نمود، به وظیفه خود عمل کرد؛ چراکه احساس می‌نمود حق آن مرد یمنی ضایع می‌شود و پس از اینکه پیامبر اکرم ﷺ حق او را پس گرفت، مسئولیت عوف تمام شده بود، اما او فراتر از انجام وظیفه شرعی قدم نهاد و خالد را تحقیر نمود. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ بر او خشم گرفت و حق فرماندهان را بر زیردستان خاطر نشان ساخت.

البته از این موضوع که پیامبر اکرم ﷺ به خالد فرمود: آنها را برنگردان، نباید چنین تصور نمود که پیامبر حق آن مرد یمنی را به خاطر جرمی که عوف مرتکب شده بود، ضایع کرد، هرگز چنین چیزی ممکن نیست و یقیناً پیامبر اکرم ﷺ آن مرد یمنی را راضی نموده است، اما ادامه ماجرا در حدیث ذکر نشده است.^۲

بنابراین، ملتی که به صاحبان فکر و اندیشه و فرماندهان خود احترام قائل نباشد، هرگز نظم‌پذیر نخواهد و این شیوه پیامبر اکرم ﷺ موجب تشکیل امتی سالم و منظم گردید. چه زیبا بود اگر مسلمانان امروزی نیز قدر و احترام یکدیگر را به تناسب تقدم در خدمت دین رعایت می‌کردند و سپس همه مشمول ویژگیهای بیان شده در این آیه می‌شدند که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۵۴].

۱- مسلم، کتاب الجهاد، ص ۱۳۷۳، شماره ۱۷۵۳.

۲- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۷، ص ۱۳۰.

«ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد، خداوند جمعیتی را خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومند هستند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خداست. خداوند آن را به هرکس بخواهد عطا می‌کند و خداوند دارای فضل فراوان و آگاه است.»

و اینکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا فرماندهان مرا راحت نمی‌گذارید؟» بیانگر افتخاری دیگری بر افتخارات خالد است که پیامبر اکرم ﷺ او را از امیران و فرماندهان خود دانسته است.^۱

۷- ایمان و اثر آن در صحنه‌های مبارزه

لشکر مسلمانان در معان توقف نمود و با در نظر داشتن مقیاسهای مادی که تعداد جنگجویان لشکر مقابل خیلی زیاد بود، جرات پیشروی نداشتند، اما هنگامی که مقیاسهای ایمانی مطرح گردید، شهادت و روحیه تازه‌ای در کالبد آنان دمیده شد. با خود گفتند: ما در جستجوی شهادت خارج گردیده‌ایم؛ پس چرا باید از این بهراسیم؟ زید ابن ارقم می‌گوید: من یتیمی بود که تحت تکفل عبدالله بن رواحه قرار داشتم و در سفر موته همراه او بودم. شبی در حالی که مسیر را به سوی دشمن می‌پیمود، شنیدم که گفت:

وجاء المسلمون و غادرونی بأرض الشام مشتهی الثواء

«مسلمانان که مشتاق خانه‌های خود هستند، آمدند و مرا در سرزمین شام تنها گذاشتند.»

زید می‌گوید: با شنیدن این شعر به گریه افتادم. او با شلاق بر کجاوه زد و گفت: چرا گریه می‌کنی؛ چرا که اگر من شهید شوم تو در حالی بر می‌گردی که هر دو طرف کجاوه از آن تو خواهد بود.^۲

با دقت و بررسی در قضایای مربوط به غزوه موته، می‌توان به معالجه شکست روحی و روانی‌ای که امت اسلام به آن گرفتار شده است، پی برد و علاوه بر این غزوه موته

۱- معین السیره، ص ۳۷۸.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴ - ۲۵.

پاسخ قانع‌کننده‌ای است به کسانی که شکست امت اسلام را ناشی از برتری مادی و پیشرفت تکنولوژی دشمنان می‌دانند. ابن‌کثیر در مورد سریهٔ موته می‌گوید: «این امر شگفت‌آور است که دو لشکر با دو اندیشهٔ متفاوت، رویاروی یکدیگر قرار گرفته‌اند. تعداد یکی از آنان که به خاطر رضایت خداوند وارد معرکه شده است، سه هزار می‌باشد در حالی که لشکر مقابل که کافر هستند، تعدادشان دویست هزار نفر است. این دو لشکر نابرابر، با یکدیگر به مبارزه پرداختند که در نتیجه، جمع کثیری از کافران کشته می‌شوند؛ در حالی که کشته‌شدگان لشکر مسلمان فقط دوازده نفر هستند. خالدی می‌گوید: من به تنهایی نه شمشیر را بر اثر درگیری با کفار عوض نمودم و یقیناً توسط این شمشیرها چندین نفر را به قتل رسیده‌اند و آن‌گاه شکسته‌اند؛ پس مسلم است که سایر قهرمانان و حاملان قرآن چه عکس‌العملی با صلیبیان کافر داشته‌اند»^۱.

۸- اشعار کعب بن مالک در رثای شهدای موته

«در شبی، غمها بر من هجوم آورد. گاهی می‌نالیدم و گاهی می‌غلطیدم. اندوهی بر من مسلط شد، بیدار ماندم و ستاره‌ها را می‌شمردم. گویا در پهلوهام، آتش پاره‌ای نفوذ کرده است. اندوهم به خاطر کسانی بود که یکی پس از دیگری در میدان موته افتادند و برنخاستند. رحمت خدا بر جوانانشان باد و بزرگانشان را نیز مشمول رحمت‌های بی‌دریغ خویش گرداند به خاطر رضایت خدا، صبر و استقامت کردند تا جانهای خود را باختند؛ از ترس اینکه به عقب رانده نشوند و مجبور به فرار نگردند. آنها پیشاپیش دیگر مسلمانان همچون شترهای نر که ملبس به ذره آهنی باشند، در حرکت بودند.

جعفر با پرچم خود پیشاپیش همه بود و صف‌های دشمن را می‌شکافت تا اینکه پس از گذشت صف‌های صعب‌العبور، نقش زمین شد.

با شهادت او، رنگ نورانی ماه تغییر یافت و خورشید نزدیک بود، کسوف نماید»^۲.
این ابیات، از ابیاتی است که مالک بن کعب در رثای شهدای موته سرود و حسان بن ثابت نیز ساکت ننشست و در مدح شهدای موته و به ویژه فرماندهان دلیری چون، جعفر و زید و عبدالله بن رواحه مرثیه‌هایی سرود.

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۵۹.

۲- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳ - ۳۴.

فصل پنجم

سریة ذات السلاسل

هنوز چند روزی از بازگشت لشکر اسلام از موته به مدینه نگذشته بود که پیامبر اکرم ﷺ لشکری به فرماندهی عمرو بن عاص به منطقه ذات السلاسل جهت سرکوبی طایفه قضاعه فرستاد. این طایفه در جنگ موته همراه سربازان روم علیه لشکر اسلام می‌جنگید. آنها پس از جنگ موته، برای خاتمه دادن به اسلام تصمیم حمله به مدینه را داشتند و برای این منظور آماده می‌شدند که پیامبر اکرم ﷺ عمرو بن عاص را با سیصد نفر مجاهد از مهاجران و انصار فرستاد تا آنها را در دیار خودشان سرکوب نمایند. هنگامی که عمرو به مکان تجمع دشمن رسید، تعداد جنگجویان دشمن را خیلی زیاد یافت بنابراین، کسی را نزد پیامبر اکرم ﷺ فرستاد و نیروی کمکی طلبید. آن حضرت بلافاصله به فرماندهی ابوعبیده بن جراح برای آنان نیروی کمکی فرستاد^۱ و مسلمانان با کفار وارد نبرد سختی شدند و عمرو بن عاص بسان شیری درنده، وارد مناطق مختلف قضاعه می‌شد و دشمن شکست می‌خورد و فرار می‌کرد و متفرق می‌شد. سرانجام لشکر اسلام پیروز شد و در ملک شام و اطراف آن، هیبت و عظمت اسلام بار دیگر احیاء گردید و قبایل زیادی با مسلمانان پیمان بستند و عده زیادی از قبایل بنی‌عبس، بنی‌مره، بنی‌ذبیان و بنی‌فزاره مسلمان شدند.

بدین صورت مسلمانان بزرگ‌ترین قدرت نظامی و اجتماعی و سیاسی در شمال دیار عرب گردیدند^۲.

۱- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۴۷۱.

۲- السیرة النبویة، ابی‌شهبه، ج ۲، ص ۴۳۲.

درس‌ها، فواید و اسرار این جنگ

۱- اخلاص عمرو بن عاص

عمرو بن عاص می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ کسی را نزد من فرستاد و فرمود: لباس‌ها و سلاح‌های خود را آماده ساز و نزد من بیا. وقتی حاضر شدم، ایشان در حال وضو گرفتن بود. هنگامی که مرا دید، گفت: می‌خواهم تو را به فرماندهی لشکری بگمارم تا با سلامت و غنیمت برگردی و امیدوارم مال خوبی بدست بیاوری. گفتم: من به خاطر کسب اموال مسلمان نشده‌ام؛ بلکه به خاطر علاقه‌ام به اسلام و همراهی پیامبر اکرم ﷺ مسلمان شده‌ام. آن حضرت فرمود: «ای عمرو! چه نیک است مال نیک برای مرد نیک»^۱. این موضعگیری عمرو، بیانگر ایمان، صداقت و اخلاص والای وی در اسلام و ملازمت پیامبر اکرم می‌باشد. آن حضرت به ایشان خاطرنشان ساخت که مال نیک و حلال نعمت خوبی در دست انسان صالح و نیک محسوب می‌شود؛ زیرا او با این مال، رضایت خدا را کسب می‌نماید و آن را در امور خیر انفاق می‌نماید و بدین وسیله باعث حفظ عفت خود و خانواده‌اش می‌گردد^۲.

۲- وحدت باعث اقتدار و اختلاف باعث ضعف می‌گردد

هنگامی که نیروی کمکی به فرماندهی ابوعبیده به ذات‌السلاسل رسید، ابوعبیده خواست تا امامت نماز را برعهده بگیرد، اما عمرو جلو آمد و گفت: تو به عنوان نیروی کمکی فرستاده شده‌ای و فرمانده منتخب لشکر من هستم و نباید تو امامت جماعت را برعهده بگیری. بعضی از مردم دخالت کردند و گفتند: تو امام کسانی باش که همراه تو آمده‌اند و ابوعبیده نیز امام کسانی بشود که همراه او آمده‌اند. ابوعبیده که انسانی خوش‌خلق و نرم‌خوی بود و نمی‌خواست در لشکر اسلام اختلاف و دودستگی به وجود آید، گفت: ای عمرو، مطمئن باش و این را بدان که آخرین سخنی که پیامبر اکرم ﷺ به من فرمود، این بود که با یکدیگر متحد باشید و سخن یکدیگر را بشنوید و با هم اختلاف نکنید، اگر تو اکنون از من اطاعت نمی‌کنی، من از تو اطاعت خواهم کرد؛ پس تو امامت نماز را برعهده بگیر^۳.

۱- صحیح السیره، ص ۵۰۸ - صححه الالبانی (رحمته) فی صحیح الادب المفرد.

۲- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۷، ص ۱۳۳.

۳- مغازی رسول الله، عروه، ص ۲۰۷ با سند ضعیف.

ابوعبیده به خوبی می‌دانست که هرگونه اختلاف و دو دستگی در جنگ، موجبات شکست حتمی آنان و پیروزی کفار را فراهم خواهد آورد، از این رو بلافاصله از این بروز اختلاف و دو دستگی جلوگیری نمود و پیرو عمرو گردید؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ به ایشان توصیه کرده بود که با یکدیگر متحد باشند^۱.

۳- احتیاط کردن عمرو به خاطر سلامت لشکر اسلام

عمرو بن عاص در سربینه ذات‌السلاسل به اثبات رساند که او فرمانده نظامی چیره‌دستی است. او سعی داشت تا لشکرش یکپارچه و متحد و سالم بماند. برای این منظور اقدامات زیر را انجام داد:

الف - پیشروی در شب

عمرو از ترس اینکه مبادا دشمن قبل از رسیدن لشکر اسلام، از قدوم آنان مطلع بشود و برای رویارویی با لشکر اسلام آماده گردند، ترجیح داد که شب‌ها به راه خود به سوی دشمن ادامه بدهند و روزها، مخفی بشوند. او علاوه بر اینکه با این کار توانست تحرکات لشکر خود را از دشمن مخفی نگه دارد و علاوه بر آن نیز توانست نشاط و توانمندی سربازان خود را برای رویارویی با دشمن تثبیت نماید؛ زیرا آنها در شدت گرمای روز، به جای تحرک، استراحت می‌نمودند و در هوای سرد و خنک شب، پیشروی می‌کردند.

ب - ممنوعیت آتش افروختن

عمرو بن عاص به لشکر خود اجازه نمی‌داد که شبها آتش بیفروزند. حتی وقتی ابوبکر با او در این زمینه سخن گفت، فرمود: هیچ کس حق ندارد آتشی بیفروزد و اگر کسی چنین بکند، من آن آتش را خاموش خواهم کرد. هنگامی که آنان به مدینه رسیدند، از دست او نزد رسول خدا شکایت بردند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چرا چنین کرده‌ای؟ گفت: «ترسیدم که مبادا دشمن در تاریکی شب متوجه تعداد اندک ما بشود و بر ما شبیخون زند». پیامبر اکرم ﷺ این عمل را مورد تأیید قرار داد^۲.

ج - ممنوعیت تعقیب دشمن

هنگامی که لشکر اسلام توانست دشمنان خود را شکست بدهد و آنها پا به فرار گذاشتند، جنگجویان مسلمان خواستند فراریان را تعقیب نمایند، اما فرمانده جنگ به

۱- غزوه الحديبيه، ابی‌فارس، ص ۲۰۹.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۵۰۹.

آنان اجازهٔ چنین امری را نداد و وقتی که پیامبر اکرم ﷺ از ایشان علت این کار را جویا شد، گفت: ترسیدم که مبادا برای دشمن نیروی کمکی بیاید و مسلمانان در دام آنان گرفتار آیند^۱. آن حضرت این عمل وی را نیز مورد تأیید قرار داد^۲.

۴- فقاہت عمرو بن عاص

عمرو بن عاص می‌گوید: در یک شب سرد در سریهٔ ذات‌السلاسل احتلام شدم. وقتی صبح شد، ترسیدم اگر غسل بکنم از شدت سرما تلف بشوم. بنابراین، تیمم کردم و با مرم نماز خواندم، هنگامی که به مدینه رسیدیم، این مسئله را به پیامبر اکرم ﷺ خبر داده بودند.

ایشان از من پرسید که ای عمرو! در حالی که جنب بودی با مردم نماز گزاردی؟ من علت غسل نکردنم را برای آن حضرت توضیح دادم و گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: ۲۹].

«خود را نکشید، همانا خداوند نسبت به شما مهربان است».

آن حضرت خندید و چیزی نگفت^۳.

از این جریان مسائل زیر استنباط می‌گردد:

الف: از این عمل عمرو و تقریر پیامبر اکرم ﷺ چنین استنباط می‌گردد که اگر آب برای جنب باعث ایجاد ضرر گردد، به جای غسل، تیمم کافی خواهد بود.

ب: اجتهاد در زمان پیامبر اکرم ﷺ نیز جایز بوده است؛ چنانکه عمرو بن عاص در آن شب سرد، براساس آیهٔ ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...﴾ اقدام به چنین اجتهادی نمود و پیامبر اکرم ﷺ هم جواز اجتهاد و هم صحت اجتهاد او را مورد تأیید قرار داد.

ج: یکی از اسباب مباح بودن تیمم، مشکل استفاده نمودن از آب در صورتی است که برای سلامتی انسان مشکل‌آفرین باشد.

د: جواز امامت فرد تیمم‌گیرنده برای کسانی که وضو گرفته‌اند و تأیید این مسئله

توسط پیامبر اکرم ﷺ.

۱- همان.

۲- القيادة العسكرية فی عهد رسول، ص ۵۴۰.

۳- صحیح السیره النبویة، ص ۵۰۹.

ه: اجتهاد عمرو، بیانگر فقاقت و قدرت عقل و تدبر و دقت استنباط حکم براساس دلایل آن می‌باشد^۱ و فقهای اسلام با دقت و تأمل در این حادثه، به مسائل زیادی دست خواهند یافت.^۲

آنچه بایسته است به آن تأمل گردد، سرعت ادراک فقهی و مطالب قرآنی توسط عمرو بن عاص است؛ چراکه سابقه اسلام آوردن وی به چهار ماه می‌رسد، اما با این وجود فهم و فقاقت وسیع و عمیق وی از علاقه شدید ایشان به دین و قرآن نشأت می‌گیرد و شاید قبل از مسلمان شدن نیز به آیاتی از قرآن که دسترسی وی به آن ممکن بوده است، دقت و تدبر داشته است که در صورت صحت این فرضیه، بیشتر به عظمت و حقانیت اسلام پی می‌بریم؛ چنانکه بسیاری از کفار قریش مخفیانه به صدای تلاوت قرآن گوش می‌دادند و آنچه باعث تأیید مطلب فوق می‌شود، مطرح نمودن این سؤال توسط عمرو بن عاص در محضر نجاشی می‌باشد که از او خواست تا نظر مسلمانان را در مورد عیسی عليه السلام جویا گردد.^۳

۵- نتایج اعزام لشکر توسط پیامبر اکرم ﷺ به شمال شبه جزیره عربستان

حمله‌های نظامی مسلمانان بعد از صلح حدیبیه متوجه شبه جزیره عربستان گردید و غرب و به ویژه جنوب غربی شبه جزیره که مکه در آن واقع شده بود، در آرامش ناشی از صلح به سر می‌برد.^۴

نیروهای اعزامی به نواحی شمال به اهداف خود نائل گردیدند؛ چنانکه به مرزهای روم رسیدند و مرزهای دولت نوپای اسلام را تحکیم بخشیدند و رعب و وحشت حکومت مرکزی را در دل‌های دشمنان ایجاد نمودند و کوششهای دشمنان را برای یورش به مدینه، ناکام ساختند، اما در مجموع سیاست آن حضرت در اعزام این نیروها، دو هدف بزرگ را تحقق بخشید:

۱- تأمین حمایت داخلی اسلام.

۲- تأمین حمایت خارجی اسلام.^۵

۱- غزوة الحدیبیه، ابی‌فارس، ص ۲۱۰.

۲- معین السیره، ص ۳۸۱.

۳- معین السیره، ص ۳۸۱.

۴- المجتمع المدنی، عمری، ص ۱۷۰.

۵- الاعلام فی صدور الاسلام، عبدالطیف حمزه، ص ۱۷۳.

بدون تردید پژوهشگران سیره پیامبر اکرم ﷺ و کسانی که با دقت، وقایع سیره آن حضرت را پیگیری می‌نمایند، به وضوح درخواهند یافت که صلح حدیبیه یکی از مهمترین دستاوردهای سیاسی و نظامی و بلکه فراتر از آن، بزرگ‌ترین معرکه بین اسلام و بت‌پرستی محسوب می‌شود؛ زیرا این صلح، از طرفی باعث تحکیم پایه‌های اسلام و از ناحیه‌ای دیگر باعث خشکاندن ریشه‌های شرک و بت‌پرستی گردید و پیروزیهای نهایی که بعد از این صلح در خیبر، موته و ذات‌السلاسل نصیب مسلمانان شد، نیز از پیامدهای مثبت صلح حدیبیه به شمار می‌آیند که تمامی این نتایج از نگرش عمیق و سیاست و بینش والای پیامبر اکرم ﷺ نشأت می‌گیرد.^۱

بخش پانزدهم:

فتح مکہ (۱ هـ)

فصل اول

دلایل فتح و چگونگی آمادگی برای خروج جهت فتح مکه

دلایل فتح مکه

۱- قریش با یاری رساندن به همپیمانان خود از قبیله بنی بکر علیه همپیمانان مسلمانان که از طایفه خزاعه بودند، اشتباه بزرگی مرتکب شدند. جریان از این قرار بود که گروهی از بنی بکر در مکانی به نام وتیر بر گروهی از خزاعه یورش بردند و حدود بیست نفر از مردان آنها را به قتل رسانیدند^۱. بنی بکر که آمادگی برای جنگ را نداشت و غافلگیر شده بود، وارد مکه شدند و به حرم پناه بردند، اما قریش نه تنها از آنان حمایت ننمودند؛ بلکه به همپیمانان خود، یعنی طایفه بنوبکر، اسلحه و اسب و نیروی انسانی دادند و آنها در حرم خدا به کشتار افراد خزاعه پرداختند^۲.

بنابراین، عمرو بن سالم خزاعی با چهل نفر از مردان این طایفه نزد پیامبر اکرم ﷺ به مدینه رفتند و عمرو، پیامبر اکرم ﷺ را با این اشعار حماسی به کمک خود فراخواند:

یا رب انی ناشد محمداً	حلف ایبنا وایبه الاتلدا
قدکتتم ولدا، وکنا والدأ	تمت اسلمنا فلم نترع یدا
فانصر هداک الله نصراً اعتدا	وادع عبادالله یأتوا مدداً
فیهم رسول الله قدتجردا	ان سیم خسفا وجهه تریدا
فی فیلق کالبحر یجری مزبدا	ان قریشاً وأخلفوک الموعدا
ونقضوا میثاقک الموکدا	وجعلوا لی فی (کداء) رُصدا

۱- واقدی، ج ۲، ص ۷۸۱-۷۸۴.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۳۹.

وزعموا ان لست ادعوا احدا وهم اذل و اقل عددا
هم بيتونا بالتوتير هجدا وقتلونا ركعاً وسجدا
«پروردگارا! من محمد را به پیمانهای نیاکانمان سوگند می‌دهم؛ شما فرزند بودید و
ما پدر (اشاره به اینکه دو تن از مادر بزرگ‌های عبدمناف از خزاعه بودند) پس به توفیق
خدا با شمشیر برهنه به یاری آنها بشتاب.

و بدان که قریش با تو خلف وعده کردند و پیمان محکمی را که با تو بسته بودند،
نقض نمودند و در منطقه کداء علیه ما کمین زدند. آنها بر ما در وتیر شیخون زدند و
ما را در حال رکوع و سجده کشتند».

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای عمرو، تو یاری داده شدی. خدا مرا یاری نکند اگر به
یاری شما برنخیزم. در همان لحظه به ابری که در آسمان پدید آمد نگاه کرد و فرمود:
این ابر به پیروزی بنی کعب مژده می‌دهد^۱.

در روایتی آمده است که پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه وقوع این جنایت برایش آشکار
و مسلم گردید، به قریش پیغام فرستاد که چون پیمانتان را با بنی بکر نقض نموده‌اید،
می‌بایست خون‌بهای کشته‌شدگان خزاعه را پرداخت نمایید وگرنه برای جنگ آماده
شوید. قرظله بن عبد عمرو بن نوفل به عبد مناف گفت: از آنجا که کسی غیر از آنان بر
دین ما باقی نمانده است، پیمان خود را با بنی بکر نقض نمی‌کنیم و خونبها نیز پرداخت
نخواهیم کرد و برای جنگ آماده‌ایم^۲ و این امر بیانگر آن است که پیامبر اکرم ﷺ نخست
قریش را به پذیرفتن یکی از موارد مسالمت‌آمیز فراخواند، اما آنان جنگ را ترجیح
دادند^۳.

۲- ابوسفیان درصدد جبران حماقت قریش برآمد و قریش، ابوسفیان را به مکه
فرستاد تا پایه‌های صلح را تحکیم بخشد و مدت آن را تمدید نماید، اما هنگامی
که ابوسفیان به مدینه آمد و این مسئله را با پیامبر اکرم ﷺ در میان نهاد، آن
حضرت به او جوابی نداد.

۱- همان، ص ۴۴ - البدایة والنهائة، ج ۴، ص ۲۷۸.

۲- المطالب العالیه، ج ۴، ص ۲۴۳، شماره ۴۳۶۱.

۳- التاريخ الاسلامی، ج ۷، ص ۱۶۴.

ابوسفیان نزد بزرگان صحابه چون ابوبکر، عمر، عثمان و علی رفت تا آنها در این مسئله وساطت نمایند، اما هیچ یک از آنان، این امر را نپذیرفتند. در نتیجه ابوسفیان، ناموفق به مکه برگشت. ابوسفیان در این سفر به قدری با بی‌مهری روبرو گردید که حتی وقتی به خانه دخترش، ام‌المؤمنین، ام‌حبیبه رفت و می‌خواست بر حصیری که پیامبر اکرم ﷺ بر آن می‌نشست، بنشیند، ام‌حبیبه حصیر را جمع کرد و گفت: این جایگاه پیامبر اکرم ﷺ است و تو مشرک و نجس هستی! ابوسفیان گفت: به خدا سوگند تو بعد از من بد شده‌ای^۱.

این موضعگیری از جانب ام‌حبیبه بعید نیست؛ چراکه او از کسانی است که دو بار هجرت نموده است؛ یک بار به حبشه و از آنجا به مدینه. او مدت‌ها قبل ارتباط خود را با جاهلیت قطع نموده بود و پدرش را بعد از گذشت شانزده سال می‌دید و باز هم او را شایستهٔ تکریم و تجلیل نمی‌دانست؛ بلکه به نظر ام‌حبیبه، او سرکرده کفر بود که سالها با پیامبر اکرم ﷺ و با اسلام جنگیده است^۲.

صحابه این گونه دوستی و دشمنی را براساس عقیده و اسلام رعایت می‌کردند و این برخورد ام‌حبیبه با پدرش که از اشراف و سران قوم بود، بیانگر قدرت ایمان او می‌باشد و نیز بیانگر سعی و تلاش فوق‌العادهٔ صحابه در اهمیت دادن به شخصیت اسلامی و عقیدتی و پرورش و رشد و نمو این شخصیت و هویت است^۳.

آخراً امر اینکه چون قریشیان، پیمان‌های خود را نقض نموده بودند، پیامبر اکرم ﷺ تصمیم به فتح مکه گرفت تا به تأدیب و تنبیه کفار قریش پردازد و زمینه چنین عملی نیز بعد از یاری خدا به خاطر امور زیر فراهم بود:

الف × قدرت یافتن و یکپارچه شدن جبههٔ مسلمانان از داخل؛ زیرا دولت اسلامی از شر یهودیان کاملاً خلاصی یافته بود.

ب × ضعف و فروپاشی جبهه دشمنان در داخل، به ویژه منافقان که شکست یهودیان، موجب ضعف آنان را فراهم آورده بود.

ج × اهتمام پیامبر اکرم ﷺ به تقویت قوای نظامی در زمان صلح با اعزام نیروها و

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۴۷۹.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۴۷۹.

۳- معین السيرة، ص ۳۹۵.

سرکوبی دشمنان اطراف باعث شده بود که مسلمانان از نظر تعداد و آمادگی رزمی بر قریش تفوق داشته باشند.

د × مسلمانان از نظر اقتصادی نیز بر قریشیان پیشی گرفته بودند؛ چون تازه خیبر را فتح نموده و غنایم فراوانی کسب بودند.

ه - گسترش اسلام در میان طوایف اطراف مدینه که این امر آرامش فرمانده در تصمیم‌گیری‌های نظامی و چگونگی مقابله با دشمنان را فراهم آورد.

و × پیمان‌شکنی قریش بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین زمینه برای فتح مکه به شمار می‌رود^۱ و برخورد پیامبر اکرم ﷺ با این قضیه، بیانگر آن است که آن حضرت همواره در انتظار فرصت‌های طلایی بود و به هیچ وجه این فرصت‌ها را از دست نمی‌داد؛ چنانکه صلح حدیبیه برای ایشان فرصت فتح خیبر را فراهم ساخت و آن حضرت بالفور آن را فتح نمود و اکنون که این پیمان شکنی زمینه فتح مکه را به وجود آورده بود و معادلات نظامی نیز به نفع مسلمانان تغییر یافته بود، باید از این فرصت طلایی استفاده می‌کرد. بنابراین، لشکری از دهها هزار مرد جنگجو فراهم ساخت که تا آن روز حجاز، لشکری به بزرگی آن ندیده بود^۲.

آمادگی برای فتح مکه

روش پیامبر اکرم ﷺ در بنای دولت و تربیت جامعه و اعزام نیروها و آمادگی برای غزوه‌ها بیانگر آن است که ایشان برای پیشبرد اهداف خویش، از اسباب مادی و معنوی، به صورت توأم استفاده می‌نمود؛ چنانکه وقتی عازم فتح مکه شد، سعی نمود این مسئله را کتمان نماید تا قریش از قدوم لشکر اسلام با خبر نشود و برای مقابله با آن مهیا نگردد و برای تحقق این منظور از اسباب زیر استفاده نمود:

۱- پنهان کاری حتی از نزدیک‌ترین افراد خود

آن حضرت بنای کار را بر پنهان کاری کامل گذاشت؛ حتی ابوبکر صدیق و عایشه که نزدیک‌ترین افراد نسبت به پیامبر اکرم ﷺ بودند، نمی‌دانستند که به کدام جهت حرکت خواهد کرد و قصد جنگ با کدام دشمن را دارد؛ چون وقتی ابوبکر از عایشه در

۱- السیره النبویه، ابی‌فارس، ص ۴۰۱.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۴۴- التاریخ السیاسی و العسکری، ص ۳۶۶.

این مورد سؤال کرد، ایشان طبق روایتی ساکت شد و چیزی نگفت و طبق روایت دیگری، اظهار داشت که در این باره از پیامبر اکرم ﷺ چیزی نشنیده است.^۱

بنابراین، از رفتار پیامبر اکرم ﷺ چنین استنباط می‌گردد که نباید فرماندهان نظامی نقشه‌های نظامی خود را با همسرانشان در میان بگذارند؛ چون ممکن است براساس حسن نیت همسران آنان، این اسرا به دیگران سرایت نماید و این موضوع مشکل‌آفرین گردد.^۲

۲- اعزام سربهای به فرماندهی ابوقتاده به بطن اضم

پیامبر اکرم ﷺ برای اینکه هدف حقیقی خود را برای اذهان عمومی مشتبه سازد، قبل از حرکت به سوی مکه، سربهای متشکل از هشت نفر را به سوی بطن اضم (یکی از دره‌های اطراف مدینه) فرستاد تا مردم گمان ببرند که لشکر اسلام قصد لشکرکشی به این منطقه را دارد. این هشت نفر بعد از اعزام به این منطقه، کسی را نیافتند و در بازگشت با رسیدن به ذی خشب (منطقه‌ای در فاصله ۳۵ کیلومتری مدینه) اطلاع یافتند که پیامبر اکرم ﷺ به مکه حرکت کرده است. آنها نیز مسیر خود را به آن سو تغییر دادند تا اینکه در محلی به نام سقیا به کاروان پیامبر اکرم ﷺ ملحق شدند.^۳

این روش حکیمانه پیامبر اکرم ﷺ الگویی است برای فرماندهان که می‌بایست با احتیاط کامل پیشروی نمایند و در انتظار عموم به گونه‌ای وانمود نمایند که دشمنان از نقشه‌های آنان اطلاع یابند تا لشکر اسلام در راه خدا و سرکوبی دشمنان دین موفق گردد.^۴

۳- اعزام افراد برای منع رسیدن خبر به دشمن

مردانی در داخل و خارج مدینه از طرف دولت اسلامی به کنترل اخبار موظف شدند تا از رسیدن خبر آمادگی لشکر اسلام به مکه جلوگیری به عمل آورند. آن حضرت افراد ناشناسی را برای این منظور گماشته بود. عمر بن خطاب مرتب از احوال آنان جويا می‌گردید و می‌گفت: هیچ فرد ناشناسی را نگذارید که به سوی مکه برود؛

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۸۲- الرسول القائد، شیت خطاب، ص ۳۳۳- ۳۳۴.

۲- القيادة العسكرية في عهد الرسول، ص ۳۹۵-۳۹۶.

۳- الطبقات الكبرى؛ ابن سعد، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴- القيادة العسكرية، ص ۴۹۸.

پس پیامبر اکرم ﷺ از طرفی به کتمان اخبار می‌پرداخت و از طرفی دیگر به کنترل راهها و مردم می‌پرداخت تا دشمن کاملاً غافلگیر شود و نتواند عکس‌العمل بازدارنده‌ای در مقابل لشکر اسلام انجام دهد^۱.

۴- دعا نمودن پیامبر اکرم ﷺ علیه قریش

آن حضرت پس از اینکه از سایر اسباب شرعی استفاده نمود، به سوی خدا با دعا و زاری متوجه گردید و گفت: «بار الها! بر گوش‌ها و چشم‌های آنان پرده‌ای قرار ده تا آنان، ما را نبینند و خبر قدوم ما را نشنوند تا ما ناگهان بر آنان فرود آییم»^۲.
روش پیامبر خدا این گونه بود که نخست از اسباب استفاده می‌نمود، اما با این وجود نیز از پروردگار با درخواست دعا و تضرع فراموش نمی‌نمود.

۵- از بین بردن کوشش حاطب در تجسس برای قریش

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ کاملاً برای حرکت به سوی مکه مهیا شده بود، حاطب بن ابی‌بلتعنه نامه‌ای به مردم مکه نوشت و آنان را در جریان تصمیم پیامبر اکرم ﷺ برای فتح مکه قرار داد، اما هنوز نامه حاطب به قریشیان نرسیده بود که خداوند، پیامبرش را از موضوع نامه مطلع ساخت. آن حضرت، علی و مقداد را فرستاد تا نامه را از زنی که حامل آن بود، پس بگیرند. آنها در دوازده مایلی مدینه در مکانی به نام روضه خاخ به آن زن رسیدند، اما او اظهار بی‌اطلاعی نمود. آن گاه علی و مقداد او را تهدید کردند که لباسهایش را بیرون خواهند کرد و در هر شرایطی، نامه را از او خواهند گرفت، آن گاه او نامه را به آنان تحویل داد.

پیامبر اکرم ﷺ حاطب را به حضور طلبید و نظریه او را در این مورد جویا شد. حاطب گفت: ای رسول خدا! در مورد من شتاب مکن. من مانند بقیه مهاجران، هیچ‌گونه نسبت قرابتی با قریش ندارم که آنها به خاطر آن، از خانواده و اموال نگهداری نمایند؛ بلکه من از همپیمانان قریش هستم. بنابراین، من به خاطر ارتداد از دین این عمل را انجام نداده‌ام؛ به این دلیل به این عمل اقدام نموده‌ام که آنان نیز رعایت حال خانواده من را بنمایند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: حاطب راست می‌گوید:

۱- همان، ص ۳۶۵.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۸۲.

عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! اجازه بده سر این منافق را از تنش جدا بنمایم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: او از اهل بدر است و خداوند در مورد اهل بدر فرموده است: «اعلموا ما شئتم فقد غفرت لكم»^۱ «هر عملی می‌خواهید انجام دهید، من گناهان شما را آمرزیدم».

آن‌گاه خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَدًا فِي سَبِيلِي وَابْتِعَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ [الممتحنة: ۱].

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خود را به دوستی نگیرید. در حالی که آنها به حقی که نزد شما آمده است، کفر ورزیده‌اند. آنها شما و پیامبر را به خاطر اینکه به خدا که پروردگارتان است، ایمان آورده‌اید، اخراج نمودند».

این آیه، حدود تعامل با کفار را مشخص نموده است. قرطبی می‌گوید: منظور از آیه:

﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ قانون کلی است که موالات و دوستی با کفار را منع می‌نماید.^۲

هدف از کفار نیز مشرکان و کافرانی هستند که با خدا و پیامبرش و مؤمنان به مبارزه برخاسته‌اند پس نباید آنها را دوست و کارساز خود قرار داد.^۳

﴿تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾ یعنی شما، آنان را از رازهای مسلمانان مطلع می‌گردانید و برای آنها دلسوزی می‌نمایید؛ در حالی که آنها به نبی و قرآن شما کافر هستند.

ابن کثیر در مورد آیه: ﴿يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ﴾ می‌گوید: هدف این آیه آن است که از این ماجرا، خاطره‌ای تلخ و زنده احیاء بنماید تا

۱- البخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الفتح، ج ۵، ص ۱۰۵، شماره ۴۲۷۴.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۵۲.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۴۶.

به هیچ وجه کسی اظهار دوستی با آنان ننماید؛ چراکه آنان پیامبر اکرم ﷺ و اصحابش را فقط به خاطر توحید و اخلاص در عبادت خدا، از دیارشان بیرون کردند؛ چنانکه ادامه این آیه بیانگر این مطلب است: ﴿أَنْ تُوْمِنُوْا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ﴾ یعنی شما گناهی جز اینکه به پروردگارتان آورده بودید، نداشتید.^۱

و منظور از آیه: ﴿إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهْدًا فِي سَبِيلِيْ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِيْ﴾ نیز این است که اگر شما به خاطر جهاد در راه من و برای کسب رضایت من بیرون شده‌اید؛ پس دشمنان من و دشمنان خود را که شما را از شهرتان بیرون رانده‌اند، به دوستی نگیرید. ابن کثیر در مورد آیه: ﴿تُسِرُّوْنَ اِلَيْهِمْ بِالْمَوْدَّةِ وَاَنَا اَعْلَمُ بِمَا اَخْفَيْتُمْ﴾ «پشت پرده برای آنان دلسوزی می‌نمایید». می‌گوید: یعنی شما این اقدامات را انجام می‌دهید؛ در حالی که من به اسرار و تمامی امور ظاهری و باطنی شما آگاهم و از افعال شما آگاهی دارم.^۲

سپس خداوند آیه فوق را این گونه به پایان می‌رساند: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيْلِ﴾ و این آیه بدین معناست که هر کس از شما مخفیانه با آن ارتباط برقرار نماید، یا نامه بفرستد، پس از راه واقعی و حقیقی دورمانده است.^۳ دکتر محمد بن بکر آل عابد می‌گوید: این آیه، زمینه‌های فتح مکه را آماده می‌نمود؛ زیرا در این آیه، خداوند مومنان را به همکاری نکردن و دوستی ننمودن با کفار موظف می‌گرداند تا براین اساس مهاجران در مقابل قریش، تحت تأثیر روابط نسبی خود با آنان قرار نگیرند و از آن متأثر نگردند.^۴

همچنین استاد سید قطب می‌گوید: با وجود رنجها و مشکلاتی که مهاجران از جانب قریش متحمل گردیدند، اما باز هم در دل‌های بعضی از آنان هنوز هم آثاری از محبت و خیرخواهی نسبت به خویشاوندان قریشی آنان وجود داشت و همچنین آروز می‌نمودند که ای کاش این خصومت که باعث درگیری و قطع ارتباط با آنان گردیده است، به پایان می‌رسید، اما خداوند می‌خواست این تمایل اندک را نیز از دل‌های آنان

۱- همان، ص ۳۴۷.

۲- همان.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۵۴.

۴- حدیث القرآن الکریم، ج ۲، ص ۵۶۸-۵۶۹.

بزداید تا محبت و دلسوزی فقط براساس دین و عقیده استوار گردد بنابراین، حوادث مختلف را پدید آورد و پس از وقوع هر حادثه‌ای، این فاصله اعتقادی را بیشتر گرداند.^۱ آنچه حاطب مرتکب شده بود، اشتباه بزرگی بود که قرآن بلافاصله به تصحیح آن پرداخت و موضعگیری مسلمانان را در مقابل دشمنانشان روشن ساخت.

با این وجود، پیامبر اکرم ﷺ با حاطب به مهربانی برخورد نمود که این برخورد، بیانگر میزان وفاداری و محبت ایشان نسبت به اصحابی است که دارای سوابق نیک هستند. آن حضرت، سابقه خوب و حضور حاطب در میدان بدر را به خاطر آورد و او را عفو نمود. برخورد پیامبر اکرم ﷺ با حاطب، نحوه نگرش در برخورد با خطاکاران را مشخص می‌سازد و به مسلمانان می‌آموزد که نخست باید سوابق و خدمات فرد خطاکار در نظر گرفته شود و بعد از آن خطاهایش را در نظر بگیرند و از آنجا که هر انسان، خطاکار است؛ پس نباید خدمات، جهاد، دعوت و خدمات علمی افراد را نادیده گرفت و این امر نه تنها در مورد کسانی صدق می‌نماید که اشتباه آنان براساس نظر علمی و اجتهادی بوده است؛ بلکه در مورد کسانی نیز که اشتباه عظیمی را مرتکب گردیده‌اند، صدق خواهد نمود.

متأسفانه امروز برخی از دانشجویان، به نقد علما و داعیان بزرگ به خاطر خطاهای اجتهادی مبادرت می‌ورزند و گاهی نیز آنان را تمسخر و استهزاء می‌نمایند و خطاهای آنان را به قدری بزرگ جلوه می‌دهند که سایر خدماتی که آنان برای اسلام و مسلمانان انجام داده‌اند را تحت الشعاع قرار می‌دهند و این در حالی است که باید نخست خدمات و خوبیهای علما و داعیان در میدان علم و دعوت بیان گردد؛ سپس انتقادات خود را با رعایت آداب نقد علمی مطرح نماید و برخورد پیامبر اسلام با حاطب بن ابی‌بلتعه نیز این گونه بود؛ چنانکه او بیش از این نه مورد سرزنش قرار گرفت و نه تنبیه شد و کسی هم به او سخن بدی نگفت.^۲

از گفتگویی که در این مورد بین عمر بن خطاب و پیامبر اکرم ﷺ اتفاق افتاد، درسها و نکات زیر حاصل می‌گردد:

۱- جاسوس باید کشته شود؛ زیرا وقتی عمر بن خطاب اجازه قتل او را خواست، پیامبر اکرم ﷺ، چیزی نگفت و فقط فرمود: او از اهل بدر است؛ یعنی، بدین

۱- فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۵۸.

۲- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۷، ص ۱۷۶.

- خاطر که از اهل بدر است، مشمول این کیفر نمی‌شود.
- ۲- شدت و سخت‌گیری عمر در مسائل مربوط به دین؛ چنانکه بلافاصله از پیامبر اکرم ﷺ خواست تا گردن حاطب را بزند.
- ۳- گناه کبیره، موجب سلب ایمان از فرد نمی‌شود؛ زیرا تجسس حاطب گناه کبیره‌ای بود، ولی با این حال او مؤمن به شمار می‌رفت.
- ۴- تأثیرپذیری عمر از سخنان پیامبر؛ چنانکه پس از اینکه بر حاطب عصبانی بود، به گونه‌ای که قصد داشت هر چه زودتر گردنش را بزند، بالفور خشم خود را فرو برد و به گریه افتاد و گفت: خداوند و رسولش بهتر می‌دانند. این بدان خاطر بود که خشم وی به خاطر خدا و پیامبر اکرم ﷺ بود و چون دانست که رضایت خدا و رسولش در صرف نظر از تنبیه حاطب و برخورد شایسته با او در مقابل سوابق جهادی او می‌باشد، موضعگیری خود را تغییر داد.^۱

اما نباید برخورد پیامبر اکرم ﷺ با حاطب، دستاویزی برای برخورد مسالمت‌آمیز با جاسوس قرار داده شود؛ چنانکه دکتر عبدالکریم زیدان می‌گوید: نباید براساس عفو که شامل حال حاطب، شد، جاسوس را عفو نمود؛ زیرا عفو او به دلیل برخوردار بودن از امتیازی بود که کسب این امتیاز، در زمانهای بعدی ممکن نخواهد بود و آن عبارت است از حضور وی در بدر؛ پس نباید این مسئله را از یاد برد.

امام مالک می‌گوید: «جاسوس مسلمان باید کشته شود» پس مسلمان بودن جاسوس، مانع قتل او نمی‌گردد؛ چنانکه علامه ابن قیم در این مورد به تفصیل سخن گفته و رأی ائمه اربعه را ذکر نموده و در پایان گفته است: رأی درست این است که حاکم و امام مسلمانان مصلحت‌اندیشی نماید و براساس آن اقدام به قتل و یا عفو او بنماید.^۲

۱- همان، ص ۱۷۶-۱۷۷.

۲- زادالمعاد، ج ۳، ص ۴۴۳.

حرکت به سوی مکه و رخداد‌های مسیر

۱- پیامبر اکرم ﷺ در دهم رمضان سال هشتم هجری، مدینه را به قصد مکه ترک نمود و ابورهم، کلثوم بن حصین غفاری را جانشین خود در مدینه گمارد.^۱

در این سفر حدود ده هزار از مهاجران و انصار در رکاب پیامبر اکرم ﷺ حضور داشتند. وقتی آنان به آبی به نام کدید رسیدند، افطار نمودند^۲ و در جحفه با عمویش، عباس بن عبدالمطلب را که با خانواده‌اش هجرت کرده بود، دید و پیامبر اکرم ﷺ با دیدن او بسیار شادمان گردید^۳ و این طور به نظر می‌رسید که وظیفه‌ی عباس به عنوان دیپلمات نظامی و اطلاع‌رسانی آن حضرت در مکه به پایان رسیده بود، به ویژه که او با دستور پیامبر اکرم ﷺ در مکه باقی مانده بود.^۴

۲- اسلام آوردن ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن امیه

ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن امیه بن مغیره از مکه خارج شده بودند. آنها در گردنه‌ی عقاب با کاروان پیامبر اکرم ﷺ برخورد نمودند. نخست اجازه خواستند تا با رسول خدا ملاقات نمایند، اما پیامبر اکرم ﷺ نپذیرفت. ام سلمه شفاعت کرد و گفت: ای رسول خدا! پسر عمو و پسر عمه و پدر زنت قصد دارند با تو ملاقات نمایند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من نیازی به ملاقات آنها ندارم. پسر عمویم باعث هتک حرمت من شده و پسر عمه‌ام در مکه علیه من سخنان زشت و زنده‌ای گفته است.

هنگامی که این خبر به آنان رسید، ابوسفیان که یکی از فرزندانش نیز با او همراه بود، گفت: من دست این فرزند خود را می‌گیرم و راه بیابان را پیش می‌گیرم تا از گرسنگی و تشنگی بمیرم. پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از این موضوع، بر او ترحم نمود و اجازه داد تا حاضر شوند. ابوسفیان اسلامش را در قالب شعر در حضور رسول خدا این گونه اعلام کرد و از گذشته عذرخواهی نمود:

لعمرك إني يوم أحمل راية لتغلب خيل اللات خيل محمد

۱- السيرة النبوية في ضوء المصادر الاصلية، ص ۵۶۰-۵۶۱.

۲- بخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۰۶، شماره ۴۲۷۶.

۳- بخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۰۶، شماره ۴۲۷۶.

۴- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۸۶- السيرة النبوية، ابی‌فارس، ص ۴۰۶.

لكالمدلج الحيران أظلم ليله فهذا أوان الحق أهدى وأهتدى
 فقل لثقيف لا اريد قتالكم وقل لثقيف تلك عندي فأوعدي
 هداني هاد غير نفسي ودلني إلى الله من طردت كل مطرد
 أفر سريعاً جاهداً عن محمد وأدعي وإن لمن أنتسب لمحمد
 هم عصبة من لم يقل بهوهم وإن كان ذا رأى يلم ويفند
 أريد لأرضيهم ولست بلاقط مع القوم مالم أهد في كل مقعد
 فما كنت في الجيش الذي نال عامراً ولا كل عن غير لساني ولايدي
 قبائل جاءت من بلاد بعيدة توابع جاءت من سهام وسردد
 وإن الذي أخرجتم وشتمتم سيسعى لكم امرئ غير مقعد^۱

«به خدا سوگند، آن روزی که من پرچم را به دست گرفته بودم تا گروه لات (اسم بتی است) بر گروه محمد پیروز شود، مانند کسی بودم که در تاریکی شب، حیران و سرگشته باشد و اکنون لحظه‌های هدایت و حق فرارسیده است.

پس به طایفه ثقیف بگو نمی‌خواهم در جنگ شما شرکت کنم و مرا هدایت‌دهنده‌ای به سوی خدا هدایت کرد. هرچند او را طرد نموده بودید و ...».

با به اتمام رسیدن اشعار وی، پیامبر اکرم ﷺ دست بر سینه‌اش زد و فرمود: تو مرا طرد نموده بودی^۲.

ابوسفیان قبل از این، پیامبر اکرم ﷺ در اشعارش هجو می‌نمود، اما عبدالله ابن امیه به ایشان گفته بود: به خدا سوگند من به تو ایمان نمی‌آورم مگر اینکه نردبانی بزنی و در جلوی چشم من به آسمان بروی؛ سپس با دستاویزی همراه چهار فرشته برگردی و بعد از آن هم فکر نکنم، من تو را تصدیق نمایم^۳.

اما با تمامی این شرایط، پیامبر اکرم ﷺ از جنایت‌های آنان چشم‌پوشی نمود و اسلام آوردن آنان را پذیرفت و این امر بر عفو و رحمت و چشم‌پوشی ایشان دلالت می‌نماید.

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۵۱۷.

۲- المستدرک، ج ۳، ص ۴۳ - مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۶۴ - ۱۶۷.

۳- ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۵ - ۳۰۰.

ابوسفیان اشعار گذشته خود را با قصیده‌ای که در مدح پیامبر اکرم ﷺ سرود، جبران کرد و بعد از آن بر مسلمان بودن خویش استوار ماند و در میداین جهاد به ویژه در حنین، رشادت‌های خاصی از خود به جای گذاشت.^۱

فرود آمدن لشکر اسلام در مرالظهران و اسلام آوردن رئیس قریش، ابوسفیان بن حرب پیامبر اکرم ﷺ به مسیرش ادامه داد تا در ۲۲ کیلومتری مکه در «مرالظهران» برای سپری نمودن شب فرود آمد. در آنجا به افراد لشکر دستور افروختن آتش داد. حدود چندین هزار آتش افروختند و عمر بن خطاب را به عنوان سرکرده نگهبانان گماشت.^۲

عباس می‌گوید: با خود گفتم: وای بر قریش. اگر پیامبر اکرم ﷺ به زور وارد مکه بشود، قبل از آنکه آنها تسلیم سپاه اسلام گردند، برای همیشه نابود خواهند شد. بنابراین، عباس بر شتر پیامبر اکرم ﷺ سوار شد و به راه افتاد تا کسی را نزد قریش نفرستد تا قبل از ورود پیامبر ﷺ به مکه، برای خود امان بگیرند.

ابوسفیان و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا نیز از مکه برای کسب اخبار مربوط به جنگ بیرون شده بودند. ابوسفیان با مشاهده آتشیهای برافروخته شده گفت: من تاکنون چنین صحنه و لشکری به این بزرگی ندیده‌ام. بدیل گفت: این لشکر خزاعه است که چنین برافروخته شده‌اند. ابوسفیان گفت: خزاعه کمتر از آن است که دارای چنین لشکر انبوهی باشد. عباس آنها را از صدایشان شناخت و گفت: ای اباحنظله! ابوسفیان گفت: تو عباسی؟ گفت: بلی. ابوسفیان گفت: چه خبر است؟ عباس گفت: وای بر تو ای ابوسفیان، این لشکر رسول خدا است. به خدا سوگند! قریش فردای بدی در پیش دارد. ابوسفیان گفت پدر و مادرم فدایت باد چاره چیست؟.

عباس گفت: به خدا سوگند! اگر به تو دست یابد، گردنت را خواهد زد. پس پشت سر من سوار شو تا تو را نزد پیامبر اکرم ﷺ ببرم و برایت امان بگیرم. ابوسفیان پیشنهاد عباس را پذیرفت و سوار شد و آن دو رفیقش برگشتند. عباس می‌گوید: او را با خود آوردم. هرگاه از کنار آتشی می‌گذشتیم، می‌گفتند: این کیست. آن گاه شتر پیامبر اکرم ﷺ را می‌شناختند و می‌گفتند: عموی رسول خدا سوار بر شتر آن حضرت است تا

۱- التاریخ الاسلامی، ج ۷، ص ۱۸۲.

۲- معین السیره، ص ۳۸۷ - طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۳۵.

اینکه از کنار عمر بن خطاب گذشتیم. او مرا شناخت بنابراین، برخاست و هنگامی که ابوسفیان را دید، گفت: این ابوسفیان دشمن خدا است؟ خدا را شکر که تو را بدون اینکه عهد و پیمانی مانع باشد، به دست ما سپرد و با شتاب نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و گفت: ای رسول خدا! این ابوسفیان است، اجازه بده گردنش را بزنم. عباس گفت: من او را پناه داده‌ام. وقتی عباس دید که عمر اصرار دارد گفت: چون او از بنی عبدمناف است این همه اصرار بر قتل او داری و اگر از بنی عدی می‌بود، چنین اصرار نمی‌ورزیدی. عمر گفت: ای عباس! چنین مگو. به خدا سوگند که از مسلمان شدن تو به قدری خوشحال شدم که اگر پدرم مسلمان می‌شد، آن قدر خوشحال نمی‌شدم؛ چون می‌دانم که مسلمان شدن تو برای پیامبر اکرم ﷺ از مسلمان شدن پدرم خوشحال کننده‌تر بود.

آن گاه پیامبر اکرم ﷺ به عباس گفت: او را امشب نزد خود نگه دار و فردا نزد من بیاور. عباس می‌گوید: صبح زود بعد او را نزد پیامبر اکرم ﷺ آوردم. آن حضرت فرمود: وای بر تو ای ابوسفیان! هنوز وقت آن نرسیده است که بدانی معبودی بحق جز الله وجود ندارد؟ ابوسفیان گفت: پدر و مادرم فدایت باد چه قدر بردبار، گرمی و رعایت‌کننده صلۀ رحم هستی. اگر جز خدا معبود بحقی وجود می‌داشت، از من حمایت می‌کرد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آیا وقت آن نرسیده است که بدانی من پیامبر خدا هستم. ابوسفیان گفت: هنوز در این مورد شبهاتی در ذهن من وجود دارد. عباس گفت: وای بر تو، مسلمان شو قبل از اینکه گردنت را بزنیم. آن گاه ابوسفیان مسلمان شد و شهادت را بر زبان خویش ابراز نمود.

ابن عباس می‌گوید: سپس من به پیامبر اکرم ﷺ گفتم: ای رسول خدا! ابوسفیان مردی است که غرور و تفاخر را می‌پسندد؛ پس برای او امتیازی قائل شو. آن حضرت فرمود: هر کس وارد منزل ابوسفیان بشود، درامان است و هر کس وارد مسجدالحرام بشود و یا خانه خود باقی بماند، درامان است.

آن گاه پیامبر اکرم ﷺ به عباس گفت: او را در تنگه وادی کوه خطم نگهدار تا سربازان خدا را ببیند. عباس می‌گوید: من طبق دستور، او را در همان جا نگه داشتم. هرگاه دسته‌ای از مسلمانان با پرچم‌هایشان عبور می‌کردند، ابوسفیان می‌گفت: این‌ها

چه کسانی هستند؟ من می‌گفتم: این‌ها مردان طایفه سلیم هستند و این‌ها مردان طایفه مزینه هستند و ... تا اینکه پیامبر اکرم ﷺ با گروه مهاجران و انصار، که چنان با زره پوشیده بودند که فقط چشمشان دیده می‌شد، رسیدند. ابوسفیان گفت: سبحان الله! این‌ها چه کسانی هستند؟ من گفتم: این پیامبر اکرم ﷺ و همراهانش از مهاجران و انصار هستند. گفت: هیچ کس نمی‌تواند در مقابل این‌ها بایستد؛ سپس گفت: ای ابالفضل! به خدا سوگند که حکومت برادرزاده‌ات، خیلی بزرگ شده است من گفتم: ای ابوسفیان! این نبوت است. گفت: پس خوب است.^۱

درس‌ها و حکمت‌های برگرفته شده از برخورد پیامبر اکرم ﷺ در این ماجرا

۱- هنگامی که ابوسفیان به دست مسلمانان گروگان گرفته شده بود و ادامه زندگی وی براساس دستور پیامبر اکرم ﷺ وابسته بود، و عمر قصد داشت تا گردن وی را بزند و عباس او را پناه داد؛ سپس روز بعد به جای سرزنش و تهدید و خوار شمردن، به اسلام فراخوانده شد، در چنین موقعیتی چنین برخورد و موضعگیری مسالمت‌آمیز و محترمانه‌ای، او را تحت تأثیر قرار داد تا جایی که خطاب به پیامبر اکرم ﷺ گفت: پدر و مادرم فدایت باد؛ تو چه قدر مهربان و بردبار هستی^۲ و ... و مسلمان شد. آن‌گاه پیامبر اکرم ﷺ براساس پیشنهاد عمویش، اعلان نمود که هر کس وارد منزل ابوسفیان بشود، در امان خواهد بود. این امتیاز به خاطر تثبیت و تقویت ایمان او بود^۳ و این برخورد پیامبر اکرم ﷺ موجب زدودن ریشه‌های کینه‌توزی از قلب ابوسفیان گردید و ابوسفیان به این نتیجه رسید که اگر مؤمن واقعی باشد و در این راستا تلاش نماید، جایگاه و منزلت گذشته خویش را نیز در اسلام از دست نخواهد داد.^۴

۲- فلسفه این امر که پیامبر اکرم ﷺ به عباس گفت: او را در کنار تنگه وادی نگه دار تا سربازان خدا را ببیند^۵، به خاطر این بود تا روحیه پیشوای مکه را

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۵۱۸ - ۵۲۰.

۲- فقه السیره النبویه، غضبان، ص ۵۶۴.

۳- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۴۰۳.

۴- قراءه سیاسیه للسیره النبویه، محمد رواس، ص ۲۴۵.

۵- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۵۲.

تضعیف نمایند تا اگر افرادی قصد مقاومت را داشته باشند، با دیدن قدرت و نظم لشکر اسلام که برای پاکسازی مکه از لوث شرک و بت‌پرستی آمده‌اند، در تصمیم‌گیری خود تجدید نظر نمایند^۱؛ چنانکه نقشهٔ پیامبر اکرم ﷺ محقق شد و ابوسفیان به میزان و عمق توانایی لشکر اسلام پی برد و اعتراف کرد که کسی یارای مقابله با چنین لشکر عظیمی را ندارد و به عباس گفت: حکومت برادرزاده‌ات خیلی بزرگ شده است که عباس در جواب گفت: این نبوت است.^۲

اراده و حکمت خدا این بود که کلمهٔ «انما النبوه» «این نبوت است» را بر زبان عباس جاری گرداند تا پاسخی باشد دائمی برای تمامی کسانی که در مورد دعوت پیامبر اکرم ﷺ گمان می‌کنند که برای احراز ملک و مال و براساس احیاء تعصبات نژادی و زبانی بوده است. این کلمه در واقع بیانگر هویت و سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد؛ زیرا تمامی اوقات ایشان در جهت تبلیغ رسالت خدا به مردم سپری می‌شد و درصد تشکیل حکومت و یا دولتی برای خویش نبود.^۳ پیامبر اکرم ﷺ به طور عمدی، اقدام به جنگ روانی و تبلیغاتی علیه قریش نمود؛ چنانکه به سربازان خود دستور داد که چندین هزار آتش برافروزند تا جایی که روشنایی آنها، فضا را منور ساخت و منظرهٔ عجیبی به وجود آورد و ترس و هراس را بر قلوب قریشیان مسلط ساخت^۴ و هدف پیامبر اکرم ﷺ از این امر، تضعیف روحیهٔ جنگجویانهٔ قریش بود تا بدون درگیری تسلیم بشوند و بدین صورت از ریختن خون جلوگیری بشود؛ چنانکه این شیوه کارآمد و هدف پیامبر اکرم ﷺ محقق گردید. اهمیت دادن پیامبر اکرم ﷺ به تضعیف روحیهٔ جنگجویان دشمن، نوعی پیشرفت نظامی محسوب می‌شود؛ چنانکه بعدها در آموزشگاه‌های نظامی به این نکته عنایت خاصی شد.^۵

۱- القيادة العسكرية في عهد الرسول، ص ۴۴۷.

۲- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۴، ص ۵۲.

۳- فقه السيرة النبوية، بوطی، ص ۲۷۵.

۴- طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۳۵.

۵- العبقريه العسكرية و غزوات الرسول، لواء محمد فرج، ص ۵۶۵.

فصل دوم

نقشه پیامبر اکرم ﷺ برای ورود و فتح مکه

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به ذی طوی رسید^۱، به مشخص نمودن وظایف پرداخت؛ چنانکه خالد بن ولید را فرمانده میانه‌راست لشکر و زبیر را به فرماندهی سمت چپ سپاه و اباعبیده را به فرماندهی دسته پیاده‌رو گماشت و به ابوهزیره فرمود تا انصار را گردآور. آن گاه خطاب به آنان گفت: ای گروه انصار! آیا افراد اوباش قریش را می‌بینید؟ گفتند: بلی. فرمود: اگر فردا در مسیر مکه برای شما ایجاد مزاحمت نمودند، آنان را به قتل برسانید و فرمود: وعده‌ی ما کوه صفا است^۲.

همچنین زبیر را سردسته مهاجران قرار داد و فرمود از ناحیه کذا و از قسمت‌های بالای مکه وارد شوید و پرچم خود را مکانی به نام حجون نصب نمایید و همانجا منتظر ما باشید و خالد را با طوایف قضاعه، سلیم و غیره فرستاد و دستور داد که از ناحیه پایین شهر وارد شود و پرچم خود را در کنار اولین خانه آنجا نصب نماید.

سعد بن عباد نیز با دسته‌ای از انصار پیشاپیش پیامبر اکرم ﷺ حرکت می‌کرد و پیامبر به همه دستور داد که آنان آغازکننده جنگ نباشند، مگر با کسانی که قصد جنگ با آنان را داشته باشند و بدین صورت با مشخص گردیدن مسئولیتها هر گروهی به مسیر تعیین شده خویش ادامه داد^۳.

نیروهای مسلمانان از جهات مختلف، بدون اینکه با هیچ گونه مقاومتی روبرو شوند، وارد مکه شدند. این گونه پیامبر اکرم ﷺ با اجرای تاکتیک نظامی فوق‌العاده‌ای، فرصت هرگونه مقاومت احتمالی را از دشمن گرفت و هر یک از دسته‌های نظامی مذکور براساس وظایف خود وارد مکه شدند و مسیر تعیین‌شده خود را تصرف کردند و فقط

۱- معین السیره، ص ۳۸۹.

۲- مسلم، باب فتح مکه.

۳- معین السیره، ص ۳۹۰.

خالد بن ولید و سپاه وی با شبه مقاومتی روبرو گردیدند^۱. این مقاومت از طرف برخی از تندروهای قریش به سرکردگی عکرمة پسر ابوجهل و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه در مکانی به نام خندمه صورت گرفت، اما در مقابل سپاه خالد، لحظاتی بیش دوام نیاوردند و متفرق گردیدند و بدین صورت مکه در تصرف سپاه اسلام درآمد^۲.

سیره‌نگاران و مورخان، دشمنی حماس ابن خالد از قبیله بنی‌بکر با مسلمانان و آمادگی وی برای جنگ را این گونه ذکر می‌نمایند:

او همیشه برای جنگ با دشمنان، مسلح بود. همسرش از او سؤال می‌کرد که برای چه چیزی آماده می‌شوی؟ می‌گفت برای جنگ با محمد و یارانش. روزی همسرش به او گفت: به خدا سوگند، فکر نمی‌کنم کسی بتواند در مقابل محمد و یارانش بایستد. حماس گفت: به خدا سوگند، من امیدوارم چند نفری از آنان غلام تو شوند و این گونه رجز می‌خواند:

ان یقبلوا الیوم فمالی علة هذا سلاح کامل و الله
و ذو غرارین سریع السلة

«اگر آنان امروز بیایند، من هیچ مشکلی ندارم. این است سلاح کامل و نیزه و شمشیر دو لبه که خیلی زود، پوست را می‌کند».

حماس با عکرمة و یارانش در مقابل خالد ایستادند، اما وقتی او میدان معرکه را خالی دید فرصت را غنیمت شمرد و پا به فرار گذاشت و بلافاصله به خانه‌اش رفت و به همسرش گفت: در را بر روی من ببند.

همسرش گفت: نتیجه آن تهدیدهایی که می‌نمودی چه شد؟ حماس در پاسخ، اشعاری سرود و عذر خود را این گونه بیان کرد:

انک لو شهدت یوم الخندمه إذفرَّ صفوان وفرَّ عکرمة
وابویزید قائم کالموتمه واستقبلتهم بالسیوف المسلمة
یقطعن کل ساعد وجمجمة ضرباً فلاتسمع الا غمغمة

۱- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینة، ص ۳۹۷.

۲- قیادة الرسول ﷺ السیاسیة والعسکریة، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

لهم نهيت خلفنا وهمهمه لم تنطقي باللوم أدنى كلمة^۱
 «اگر تو روز خندمه حضور می‌داشتی؛ آن گاه که صفوان و عکرمه پا به فرار گذاشتند و فقط ابویزید همچون ستونی استوار بود و با شمشیرهای مسلمانان ربرو می‌شدی که ساعد و جمجمه را می‌شکافتند و صدای غرش سینه‌ها و چکاچک شمشیرها را می‌شنیدی، اکنون سخنی برای سرزنش نمودن نداشتی».

قبل از ورود لشکر اسلام به مکه، در آن شهر حکومت نظامی اعلام شد و رفت و آمدها ممنوع گردید تا نیاز به درگیری و تعقیب و گریز و خونریزی احساس نشود و نیز اعلام می‌شد که هر کس به خانه ابوسفیان پناه ببرد یا وارد مسجدالحرام گردد و یا در خانه خویش باقی بماند، درامان خواهد بود.^۲

ابوسفیان نیز وارد مکه شد و با صدای بلند اعلام کرد که ای مردم، محمد با سپاهیان خویش وارد مکه گردیده است و شما توانایی رویارویی با آنان را ندارید. هر کس وارد خانه ابوسفیان بشود، در امن خواهد بود. همسرش، هند، بیرون آمد و با شوهرش گلاویز شد و گفت: بدترین کسی هستی که اول صبح نزد قومش آمده است؛ پس او را بکشید.

ابوسفیان خطاب به مردم گفت: وای بر شما فریب سخنان او را نخورید. به خدا محمد با گروه عظیم آمده است که شما مقاومت در برابر او را ندارید و هر کس که وارد خانه ابوسفیان بشود، درامان خواهد بود. آنها گفتند: خدا تو را نابود گرداند، خانه تو کافی نیست. ابوسفیان گفت: هرکس در خانه خود باقی بماند و هر کس وارد مسجدالحرام شود، نیز درامان خواهد بود. مردم نیز به خانه‌ها و به مسجد رفتند.^۳

پیامبر اکرم ﷺ نیز دوست داشت که از ناحیه کدا که در قسمت بالای مکه واقع گردیده بود، وارد شود^۴ تا آرزوی یکی از یاران خویش را به نام حسان برآورده سازد که در قصیده‌ای گفته بود، به زودی کاروان مردان خدا از کدا وارد خواهد شد و این از زیباترین قصیده‌های حسان به شمار می‌رود؛ چنانکه می‌گوید:

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۹۵.

۲- دراسة في السيرة، عمادالدين خليل، ص ۲۵۴.

۳- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۹۵.

۴- صحيح السيرة النبوية، ص ۵۲۴.

عدمنا خیلنا ان لم تروها تثیر النقع موعدها کداء
 ینازعن الاعنه مصغیات علی اکتفاها الاسل والظلماء
 تظل جیادنا متمطرات یلطمهن بالخمیر النساء
 فاما تعرضوا عنا اعتمرنا وكان الفتح وانكشف الغطاء^۱
 «اسبهای ما نابود شوند، اگر گرد و غبار را از ناحیه کداء بر نینگیزند...».

در روایتی ابن عمر علاقه و محبت پیامبر اکرم ﷺ را برای ورود از ناحیه کداء این گونه بیان می‌نماید: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ در سال فتح، وارد مکه شد، زنان با چادرهایشان بر چهره اسبان می‌زدند، ایشان با مشاهده این صحنه، تبسم کرد و به ابوبکر گفت: ای ابوبکر! حسان چه گفته بود؟ ابوبکر در پاسخ، این شعر حسان را خواند:

تظل جیادنا متمطرات تلطمهن بالخمیر النساء^۲
 «اسبهای ما پشت سرهم وارد می‌شوند و زنان با چادرهای خود به چهره آنان می‌زنند».

ورود متواضعانه، نه فاتحانه

پیامبر اکرم ﷺ در حالی وارد مکه شد که احرام نبسته بود^۳ و عمامه‌ای سیاه‌رنگ بر سر داشت و سرش را به خاطر اظهار تواضع در برابر فرامین الهی پایین نگه داشته بود. و سوره فتح را تلاوت می‌نمود^۴. پیامبر اکرم ﷺ این گونه وارد مرکز شبه‌جزیره عربستان و مرکز معنوی و سیاسی آن شد و با این رفتارش، شعار عدل و مساوات و تواضع و فروتنی را عملی ساخت؛ چنانکه اسامه بن زید را که فرزند غلام آزاد شده ایشان بود، پشت سر خود بر مرکب خویش سوار کرده بود؛ در حالی که فرزندان بنی‌هاشم و قریش آنجا زیاد بودند بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ در روز جمعه، بیستم رمضان سال هشتم هجری وارد مکه گردید^۵.

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۰۹.

۲- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۳۱.

۳- مسلم، شماره ۱۳۵۸.

۴- البخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۰۸، شماره ۴۲۱۸.

۵- السيرة النبوية، ندوی، ص ۳۳۷.

محمد غزالی در مورد چگونگی ورود پیامبر اکرم ﷺ به مکه می‌گوید: با وجود اینکه لشکر اسلام فاتحانه وارد مکه گردید و پیامبر اکرم ﷺ نیز بر شترش در حالی که عمامه سیاهی بر سر داشت، پیشاپیش آنان در حرکت بود، اما سرش را به خاطر تواضع در پیشگاه پروردگار پایین انداخته و بر زین شتر خم شده بود و کاملاً قیافه‌ای متواضعانه به خود گرفته بود؛ زیرا او با مشاهده این کاروان عظیم و مهیب که در رکاب او در حرکت بود و منتظر کوچک‌ترین اشاره‌ای از جانب او بودند تا در مکه هیچ جنبنده‌ای را باقی نگذارند، این پیروزی بزرگ او را به یاد گذشته‌ای نزدیک می‌انداخت که از مکه فراری داده شده بود و اکنون با این هیبت و نصرت الهی به مکه بازمی‌گشت. چه کرامت و لطف بزرگی از جانب پروردگار شامل حال او شده بود. بنابراین، می‌بایست هر چه بیشتر از خدا تشکر نماید و در مقابل او کرنش و سر، خم می‌نمود.^۱

پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر برخورداری از چنین دیدگاهی در برابر مردم مکه، حرکات اصحاب و یاران خویش را نیز مدنظر داشت بنابراین، وقتی این سخن پرچمدار انصار، سعد بن عباد، را شنید که خطاب به ابوسفیان گفته بود: امروز روز جنگ و خون است؛ امروز حرمت حلال می‌شود، فرمود: خیر امروز، روزی است که کعبه مورد تعظیم قرار خواهد گرفت و حرمتش به جا آورده خواهد شد.^۲

آن‌گاه پرچم را از سعد بن عباد گرفت و به فرزند او قیس بن سعد سپرد و با این عکس‌العمل حکیمانه جلوی هرگونه درگیری احتمالی را گرفت و از طرفی احساسات انصار نیز جریحه‌دار نشد؛ زیرا پرچم رابه کسی دیگر نداد؛ بلکه آن را از پدر باز گرفت و به پسر داد؛ چراکه انسان از نظر فطری نمی‌خواهد کسی غیر از فرزندش بر او برتری یابد.^۳

پیامبر اکرم ﷺ بدون هیچ‌گونه درگیری و خونریزی‌ای وارد مکه گردید و بعد از اینکه اوضاع امنیتی مکه برقرار شد، به سوی کعبه رفت و آن را طواف نمود و دور کعبه و بالای سقف و درونش حدود سیصد و شصت بت قرار داشت. پیامبر اکرم ﷺ با کمانی که در دست داشت، به آنها می‌زد و این آیه را تلاوت می‌نمود:

۱- فقه السیره، غزالی، ص ۳۷۹ - ۳۸۰.

۲- البخاری، کتاب المغازی، باب این ذکرالنبی ﷺ الراية يوم الفتح؛ ج ۵، ص ۱۰۸، شماره ۴۲۸۰.

۳- قيادة الرسول السياسيه والعسكريه، ص ۱۹۶.

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱].

«حق آمده و باطل نابود گردیده است و بار دیگر باطل برنخواهد گشت».

هر بتی را که با کمان می‌زد به چهره و یا به پشت می‌افتاد^۱ و صحنه‌ای بسیار جالب و دیدنی از نصرت و عزت و یاری خدا مجسم شده بود. معبودان باطل پیرامون کعبه، سقوط می‌نمودند^۲.

اما پیامبر اکرم ﷺ به این دلیل که در داخل کعبه، مجسمه‌ها و تصاویری وجود داشت وارد آن نشد و دستور داد تا آنها را نابود کنند و بیرون بیاورند. در آنجا دو تصویر وجود داشت که به گمان آنها متعلق به ابراهیم و اسماعیل بودند و در دستهایشان تیرهای فال‌گیری قرار داشت، آن حضرت فرمود: خدا این‌ها را بمیراند، می‌دانند که آنها هرگز چنین کاری نکرده‌اند^۳. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ وارد خانه کعبه گردید و در قسمت‌های مختلف آن تکبیر گفت و نماز خواند؛ چنانکه ابن عمر می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ و اسامه و بلال و عثمان بن طلحه وارد خانه کعبه شدند و آن را بستند و در آن مکث نمودند. بعد از اینکه از آنجا بیرون شد، از بلال پرسیدم که پیامبر اکرم ﷺ داخل کعبه چه اعمالی را انجام دادند، گفت: پیامبر اکرم ﷺ طوری ایستاد که یک ستون کعبه در طرف راست ایشان و دو ستون دیگر در طرف چپ و سه ستون دیگر پشت سر ایشان قرار داشت، آن گاه نماز خواند و خانه کعبه در آن زمان دارای شش ستون بود^۴.

کلیددار کعبه در آن زمان، عثمان بن طلحه بود. او هنوز مسلمان نشده بود. علی ﷺ می‌خواست کلید کعبه و امتیاز آب دادن حاجیان را به او بدهند، اما رسول خدا این کار را نکرد و فرمود: امروز روز نیکوکاری و وفا به عهد است و چون کلید را از عثمان بن طلحه گرفته بود، آن را به او برگردانید^۵. و این امر در حالی بود که پیامبر اکرم ﷺ قبل از مهاجرت به مدینه، پیامبر اکرم ﷺ روزی کلید کعبه را از عثمان بن

۱- فقه السیره، بوطی، ص ۲۸۲.

۲- السیره النبویه، ندوی، ص ۲۳۹.

۳- البخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۱۰، شماره ۴۲۸۸.

۴- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۶۱-۶۲.

۵- همان.

طلحه خواست، اما او این درخواست پیامبر اکرم ﷺ را با بی‌احترامی رد کرد. رسول خدا با مهربانی گفت: ای عثمان! روزی خواهی دید که این کلید در دست من خواهد بود آن را به هر کس که بخواهم، می‌دهم. عثمان گفت: آن روز برای قریش روز ذلت و هلاکت خواهد بود. پیامبر فرمود: خیر؛ بلکه روز عزت و آبادانی خواهد بود و هنگام فتح مکه که سخن پیامبر اکرم ﷺ تحقق پیدا کرده بود، عثمان فکر می‌کرد آن حضرت کلید را به کسی دیگر خواهد داد.^۱ اما رسول خدا چنین نکرد؛ بلکه خطاب به عثمان گفت: عثمان! کلیدهایت را بردار؛ چراکه امروز روز نیکوکاری و وفای به عهد است^۲ آنها را برای همیشه و نسل اندر نسل بردار و افزود که آنها را از شما پس نخواهد گرفت، مگر انسانی ظالم^۳. بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ کلیدهای کعبه را در حالی که دستهای زیادی برای دستیابی به این افتخار بزرگ دراز شده بود، به عثمان برگردانید و این است مفهوم فتح و پیروزی بزرگ در شریعت پیامبر اکرم ﷺ که براساس آن با کسانی که با او به بی‌احترامی برخورد کرده و عهدشکنی نموده و او را اذیت و آزار داده بودند، به نیکی و احترام برخورد می‌نماید.^۴

علاوه بر این، پیامبر اکرم ﷺ به بلال دستور داد که بر بام کعبه بایستد و اذان بگوید بلال بالا رفت و با صدای بلند، اذان گفت. اهل مکه ساکت و آرام به صدایی که برای آنها تازگی داشت، گوش فرا می‌دادند و شاید این امر برای آنان بسان خوابی تلقی می‌گردید. الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، این کلمات که بیانگر عظمت خدا بود، تکرار می‌شد و صدای مؤذن در فضا می‌پیچید و در دل شیاطین رعب و وحشت ایجاد می‌کرد یا باید فرار می‌کردند و یا تسلیم می‌شدند؛ چراکه راه دیگری بر ایشان باقی نمانده بود.^۵ صدایی که در فضای مکه طنین‌انداز گردیده است، صدای بلال است که چندی قبل در این شهر، زیر تازیانه‌های شکنجه‌گران با صدایی ضعیف «احد، احد» (خدا یکی است) می‌گفت، اما امروز بر سقف کعبه ایستاده است و با صدایی قوی و رسا بانگ «لا اله الا الله،

۱- المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۳۸.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۴۲.

۳- المغازی، ج ۲، ص ۸۳۸.

۴- صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینة، ص ۴۰۱.

۵- فقه السیرة، غزالی، ص ۳۸۳.

محمد رسول الله» سر می دهد و همه ساکت آرام و فروتنانه، به این ندا گوش می دهند^۱.

اعلان عفو عمومی

۱- با آنکه پیامبر اکرم ﷺ از طرف اهل مکه مورد اذیت و آزار زیاد قرار گرفته بود و از طرفی با توجه به لشکر عظیمی که همراه داشت، از قدرت انتقام گیری بالایی برخوردار بود، اما عفو عمومی اعلام کرد؛ چنانکه تمامی آنها نزد خانه خدا گرد آمده بودند و منتظر دستور پیامبر اکرم ﷺ در مورد سرنوشت خود بودند. آن حضرت فرمود: فکر می کنید با شما چه کاری خواهم کرد؟ گفتند: برخورد خوبی خواهی نمود؛ چون برادر خوب و فرزند برادر خوب ما هستی. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم» «امروز هیچ مؤاخذه ای برای شما نیست و خداوند شما را خواهد آمرزید»^۲.

این عفو عمومی تمامی زوایای زندگی آنان را از جمله حفاظت جان، مال و زمینهای اهل مکه را شامل گردید و بر آنان جزیه نیز فرض ننمود و با مکه به خاطر قداستش مانند سایر شهرهای فتح شده برخورد ننمود؛ زیرا این شهر، محل عبادت بندگان خدا و محل حرم الهی بود. بنابراین، جمهور ائمه گفته اند: فروش و اجازه دادن زمینهای مکه جایز نخواهد بود؛ بلکه اهل مکه به قدر نیازهایشان از زمینهای آنجا استفاده نمایند و بقیه متعلق به حجاج و زائران می باشد، اما گروهی از علما، معتقد به جواز فروش و استیجار زمینهای مکه هستند و دلایل قوی ای نیز در این زمینه ارائه داده اند^۳.

هدر اعلام کردن بعضی خونها توسط پیامبر اکرم ﷺ

عده ای از افراد شرور که به دشمنی با خدا و پیامبر، شهرت داشتند و احتمال می رفت در صورت زنده ماندن، فتنه هایی ایجاد نمایند، از این عفو و گذشت عمومی، محروم شدند و پیامبر اکرم ﷺ در مورد آنان از خشم و جدیتی که لازمه یک رهبر فرزانه است، استفاده نمود و دستور قتل آنان را صادر کرد و فرمود حتی اگر آنان را

۱- فقه السیره، بوطی، ص ۲۶۹.

۲- المجتمع المدني، عمری، ص ۱۷۹.

۳- همان، ص ۱۸۰.

چنگ زده به ریسمانهای کعبه یافتید، بکشید^۱.

حافظ ابن حجر می‌گوید: من نام‌های این افراد را از میان روایات مختلف جمع‌آوری نموده‌ام که عبارتند از: عبدالعزی بن خطل، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، عکرمه بن ابی جهل، حویرث بن نقید، مقیس ابن حبابه، هبارابن الأسود، دو کنیز ابن خطل به نامهای: فرتنی و قریبه، ساره، کنیز آزاد شده بنی‌المطلب، حارث ابن طلال خزاعی، کعب بن زهیر وحشی بن حرب و هند دختر عتبه^۲.

برخی از این افراد، کشته شدند و عده‌ای هم نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و مسلمان شدند و توبه کردند^۳.

سخنرانی پیامبر اکرم ﷺ صبح روز فتح و مسلمان شدن اهل مکه

در صبح روز بعد، به پیامبر اکرم ﷺ خبر رسید که همپیمانانش از خزاعه، مردی مشرک از قبیله هذیل را در قصاص مردی که آنان در گذشته از قبیله خزاعه کشته شده بودند، به قتل رسانده‌اند. پیامبر اکرم ﷺ خشمگین شد و به ایراد خطبه‌ای با این مضمون پرداخت: ای مردم! شهر مکه از روزی که خداوند، آسمان‌ها و زمین را آفریده است، دارای حرمت بوده است و تا قیامت این حرمت محفوظ خواهد بود.

بنابراین، برای کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، روا نیست که در آن خونریزی نماید، یا درخت آن را قطع کند. این شهر نه قبل از من برای کسی حلال بوده است و نه بعد از من حلال خواهد بود، فقط به مدت چند لحظه برای من حلال گردید به خاطر اینکه خدا بر اهل آن خشم گرفته بود و اکنون دوباره به همان حرمت سابق خود برگشته است و این مطلب را شما حاضرین به غائبین برسانید و اگر کسی گفت: رسول خدا در این شهر به نبرد پرداخته است شما در پاسخ بگویید: خدا آن روز برای پیامبرش حلال گردانده بود، اما برای شما حلال نگردانیده است.

ای گروه خزاعه! دست از کشتار و خونریزی بردارید؛ زیرا اگر این جنگها منفعتی دربردارند، در گذشته خونریزهای زیادی صورت گرفته است. شما مردی را کشته‌اید که من خونبهای آن را پرداخت خواهم کرد، اما پس از این اگر کسی مرتکب قتلی بشود،

۱- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۴۵۱ - تأملات فی السیرة، ص ۲۶۲.

۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۹.

۳- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۴۵۱.

اولیای دم دو راه پیش‌رو خواهند داشت: چه بخواهند قاتل را قصاص بکنند؛ چه بخواهند خونبها بگیرند.^۱

عفو و گذشت پیامبر اکرم ﷺ از اهل مکه به ویژه از برخی کسانی که آنها را مهدورالدم اعلان کرده بود، در روحیه آنان تأثیری مهم برجای گذاشت؛ به گونه‌ای که قشرهای مختلف اهل مکه از جمله: مردان، زنان و آزادگان و بردگان به اختیار خود وارد دین اسلام شدند و با نفوذ و گسترش اسلام در مکه، مردم از هر طرف، دسته‌دسته برای پذیرش اسلام، وارد مکه گردیدند و نعمت خدا کامل و شکر حق واجب گردید. پیامبر اکرم ﷺ نیز بالای کوه صفا قرار گرفت و با همه بر اسلام، فرمانبرداری و اطاعت از خدا و پیامبرش به اندازه توانایی بیعت نمود. در آن اثنا، مجاشع بن مسعود با برادرش مجالد آمد و گفت: از برادرم بر هجرت بیعت بگیر. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بعد از این، هجرت و پاداشی برای هجرت، وجود نخواهد داشت. مجاشع گفت: پس بر چه چیزی بیعت خواهی کرد؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بر اسلام و ایمان و جهاد.^۲

همچنین در روایت بخاری آمده است که فرمود: «لا هجرة بعد الفتح ولكن جهاد ونية^۳ وإذا استنفرتم فانفروا» یعنی: هجرتی که بر شما واجب بود تا از مکه هجرت نمائید، دیگر با فتح مکه واجب نیست؛ چراکه اسلام قوی شده و پایه‌هایش تثبیت گردیده است و مردم دسته‌دسته وارد اسلام می‌شوند. بنابراین، اکنون وقت جهاد و نیت است و هرگاه به راه خدا فراخوانده شدید، برخیزید.

اما هجرت از دارالکفر به دارالاسلام و از جایی که اقامه شعایر و وظایف دینی در آنجا ممانعتی وجود دارد، تا قیامت ادامه خواهد داشت و گاهی واجب خواهد بود، اما با هجرت برابری نمی‌کند همان طور که انفاق و جهاد در راه خدا تا قیامت وجود خواهد داشت، اما با انفاق و جهاد قبل از فتح مکه هرگز برابر نخواهد بود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ

۱- همان.

۲- بخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۱۴، شماره ۴۳۰۵.

۳- همان، ج ۵، ص ۱۱۵، شماره ۴۳۰۹.

بَعْدُ وَقَتَّلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسَيْنَ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾ [الحديد: ۱۰].

«چرا در راه خدا انفاق نمی‌کنید، در حالی که سرمایه‌های آسمانی و زمین از آن خدایند. برابر نیست کسی از شما که قبل از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده است. آنها دارای مرتبه بزرگ تر از کسانی هستند که بعد از فتح مکه انفاق نموده و جنگیده‌اند و به همه خدا وعده نیک داده است و خدا به آنچه عمل می‌کند آگاه است.»

بعد از اینکه بیعت با مردان تمام شد، پیامبر اکرم ﷺ نیز از زنان بیعت گرفت که در میان آنان هند با قیافه‌ای ناشناس حضور داشت. مفاد این بیعت عبارت بودند از: کسی را شریک خداوند قرار ندهید؛ دزدی نکنید؛ زنا نکنید؛ فرزندانتان را به قتل نرسانید و تهمت و نافرمانی نکنید.

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: دزدی نکنید، هند گفت: ای رسول خدا! ابوسفیان مردی بخیل است، به قدر کفایت خرج نمی‌کند آیا جایز است که از مالش بردارم؟ ایشان فرمود: به قدر کفایت جایز است که برای خرج خودت و فرزندان برداری و هنگامی که پیامبر فرمود: زنا نکنید، هند گفت: مگر زن آزاده زنا می‌کند؟ پیامبر اکرم ﷺ او را شناخت و گفت: تو هند دختر عتبه هستی؟ گفت: بلی. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: گذشته‌ها را فراموش کن تا خدا نیز گناهانت را ببخشد. بیعت با زنان، بدون مصافحه انجام می‌گرفت؛ زیرا آن حضرت هیچ زنی را به جز زنان محرم خود دست نزد؛ چنانکه روایتی از عایشه در صحیحین آمده است که می‌گوید: دست رسول خدا هرگز با دست‌زنی (بیگانه) تماس نداشته است.

و در روایت دیگری آمده است که فقط به سخن گفتن با آنان اکتفا می‌شود و می‌فرمود: سخن من با شما مانند سخن من با صد نفر شما است.^۱

اعزام خالد بن ولید به سوی بنی جزیمه

پیامبر اکرم ﷺ خالد را در شوال سال هشتم هجری قبل از حنین با سیصد و پنجاه نفر از بنوسلیم و مدلج و انصار و مهاجران به سوی بنوجزیمه فرستاد.^۲ آنها وقتی خالد را با لشکرش دیدند، سلاحهای خود را برداشتند و برای جنگ آماده شدند. خالد گفت: وای بر شما، سلاحهای خود را به زمین بگذارید، مردم همه مسلمان شده‌اند. مردی از

۱- البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۳۱۹.

۲- السرایا و البعث النبویه، ص ۲۴۸.

آنان برخاست و گفت: وای بر شما ای بنوجذیمه! این خالد است و اگر سلاحها را به زمین بگذارید، جز اسارت چیزی دیگر در انتظارتان نیست و بعد از اسارت نیز گردنهای شما را خواهد زد. به خدا سوگند من سلاح خود را به زمین نخواهم گذاشت؛ سپس به اصرار دیگران شمشیر خود را به زمین گذاشت، آن گاه خالد، اسلام را به آنان عرضه کرد، اما آنان راضی نگردیدند تا بگویند «اسلمنا» «مسلمان شدیم»؛ بلکه می گفتند: «صبأنا، صبأنا» یعنی از دین خود دست برداشتیم. خالد برخی از آنان را اسیر کرد و برخی را کشت. اصحاب پیامبر اکرم ﷺ که در رکاب خالد بودند، به این کار او اعتراض کردند؛ سپس خالد اسیران را به دست اصحاب سپرد، اما در بامداد یکی از روزها دستور داد تا هرکس اسیر خود را به قتل برساند. برخی نیز این دستور وی را پذیرفتند، اما عبدالله بن عمر وعده‌ای دیگر از کشتن اسیران خود خودداری نمودند و هنگامی که نزد رسول خدا برگشتند و آن حضرت را از ماجرا مطلع ساختند، این امر موجب ناراحتی و نگرانی ایشان گردید و دست‌هایش را به سوی آسمان بالا برد و گفت: بارالها! از کاری که خالد کرده است، بیزارم.^۱

بر اثر چنین موضوعی بین خالد و عبدالرحمن بن عوف، سخنان تندی رد و بدل شد؛ زیرا عبدالرحمن بر این عقیده بود که این رفتار خالد با جذیمه به خاطر انتقام خون عمویش، فاکه بن مغیره، بود که در جاهلیت توسط جذیمه کشته شده بود؛ چنانکه امام مسلم در روایتی به این موضوع اشاره نموده است^۲ و گفته است بر اثر این درگیری، خالد به عبدالرحمن ناسزا گفت، آن گاه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اصحاب مرا ناسزا نگویند؛ زیرا اگر شما به اندازه کوه احد در راه خدا انفاق کنید، به اندازه یک مد آنچه آنها انفاق کرده‌اند، یا نصف آن نمی‌رسد.^۳

سپس پیامبر اکرم ﷺ علی ابن ابیطالب را فرستاد تا خونبهای کشتگان جذیمه را پرداخت نماید و درصدد جبران نمودن ستمی که بر آنان رفته است؛ برآید^۴؛ چنانکه بر اثر این عملکرد حکیمانه پیامبر اکرم ﷺ، اندوه و ناراحتی آنان از جانب بنی جذیمه از

۱- السیرة النبویة، ابی‌شهبه، ج ۲، ص ۴۶۴.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸، شماره ۲۵۴۱.

۳- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۵۷۹.

۴- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۵۷۹.

بین رفت^۱.

اما دلیل اینکه پیامبر اکرم ﷺ به تنبیه و سرزنش خالد نپرداخت، بیانگر آن است که این عمل، خالد براساس اجتهاد و جهت کسب رضایت پروردگار بوده است^۲.

تخریب بتخانه‌ها

بعد از پاکسازی کعبه از لوث بتها، پیامبر اکرم ﷺ تصمیم گرفت بتخانه‌هایی را که از زمانهای بسیار طولانی مورد عبادت و تقدیس قرار گرفته بود، تخریب نماید و آثار آنان را از بین ببرد^۳. برای این منظور دسته‌هایی به اطراف مختلف شبه جزیره، اعزام گردید که عبارت بودند از:

۱- سریه خالد بن ولید به سوی عزی

خالد بن ولید با سصد اسب سوار به سوی طاغوت بزرگ قریش و سایر عرب که عزی نام داشت، رهسپار گردید. آنها وقتی به منطقه نخله رسیدند، بتخانه را تخریب نمودند و درختان اطراف آن را نیز قطع نمودند. خالد در حالی که مشغول تخریب آن بود، می‌گفت: «كفرانك لاسبحانك إني رأيت الله قد أهانك»^۴ «به تو کفر می‌ورزیم و تو را تسبیح نمی‌نماییم؛ چراکه خدا تو را نکوهش کرده است».

هنگامی که خالد برگشت، پیامبر اکرم ﷺ از وی سؤال نمود که آیا چیزی در آنجا دیده است؟ خالد گفت: خیر، چیزی ندیدم^۵. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: پس برگرد؛ چون تو هنوز کاری انجام نداده‌ای. او باین احساس که وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام نداده است، با عصبانیت برگشت. هنگامی که خدمه بتخانه او را دیدند، شناختند و دانستند که آمده است تا این دفعه کار را یکسره نماید، بنابراین، پا به فرار گذاشتند. هنگامی که خالد نزدیک آمد، زنی برهنه و ژولیده مو را آنجا نشسته دید که خاک بر سرش می‌ریخت. خالد، شمشیرش را کشید و او را کشت و نزد پیامبر اکرم ﷺ برگشت

۱- السيرة النبوية، ابي شهبه، ج ۲، ص ۴۶۵.

۲- السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية، ص ۵۷۹.

۳- معين السيرة، ص ۳۹۴.

۴- السرايا و البعوث النبوية، ص ۲۸۲.

۵- المغازی، ج ۲، ص ۸۷۴.

و ایشان را از ماجرا آگاه ساخت. ایشان فرمود: او عزری بوده است.^۱

۲- سریه سعد بن زید اشهلی به سوی مناه

مناه بت معروفی بود که در ساحل دریای سرخ، بین مکه و مدینه در نواحی قدید، واقع در منطقه‌ای به نام مشلل قرار داشت که عرب‌ها آن را تعظیم می‌نمودند و برای حج از آنجا احرام می‌بستند تا جایی که به خاطر تعظیم آن، سعی بین صفا و مروه را ترک می‌نمودند و این رسم به آنان از پدرانشان به ارث رسیده بود که اگر کسی از منطقه‌ای که بت مناه در آن واقع بود، احرام حج ببندد، نباید بین صفا و مروه سعی نماید.^۲

بعد از اینکه اوس و خزرج، اسلام را پذیرفتند و در رکاب پیامبر اکرم ﷺ به حج آمدند، ایشان را در جریان عمل گذشته خود قرار دادند، آن گاه این آیه نازل گردید:

﴿إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۵۸].

«همانا صفا و مروه از شعایر الهی هستند؛ پس هر که حج کند و یا عمره را به جای آورد، بر او گناهی نخواهد بود که آن دو(کوه) را نیز طواف نماید و هر کس خیری انجام دهد، خدا شاکر و آگاه است.»

اولین کسی که پرستش مناه و بت‌پرستی را در شبه جزیره عربستان رواج داد و به تحریف دین ابراهیم پرداخت، عمرو بن لحي خزاعی بود.^۳

آن حضرت بعد از فتح مکه، سعد بن زید اشهلی را، که تا قبل از پذیرش اسلام، مناه را تعظیم می‌نمود، با بیست اسب سوار جهت نابود ساختن آن فرستاد.^۴

هنگامی که سعد و همراهانش درصدد نابودی بت مناه برآمدند، یکی از خدمتگزاران بتخانه به آنان گفت: چه می‌خواهید؟ گفت: برای نابودی بت مناه آمده‌ایم. گفت: شما بدانید و او؛ آنگاه سعد جلو رفت و در آنجا زنی برهنه و ژولیده مو را در حالت نشسته دید که داد و فریاد می‌نمود و با دست‌هایش بر سینه خود می‌زد.^۵

۱- السرایا و البعوث النبویة، ص ۲۸۲.

۲- همان، ص ۲۸۳.

۳- السرایا و البعوث النبویة، ص ۲۸۷.

۴- همان.

۵- الطبقات، ج ۲، ص ۱۴۶.

آن مرد با فریاد گفت: مناه، مواظب باش، این‌ها نافرمانان تو هستند. اما سعد فرصت نداد و او را با شمشیرش از پای درآورد؛ سپس بر بتی که آنجا بود، حمله بردند و آن را شکستند و نزد پیامبر اکرم ﷺ برگشتند.^۱

۳- سریه عمرو بن عاص به سواع

خداوند متعال در مورد قوم نوح می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح: ۲۳].

«و گفتند: معبودان خود را ترک ننمائید، وود، سواع، یغوث، یعوق و نسرا رها نسازید». «سراع» که در این آیه، نام آن ذکر گردیده است، بتی بود متعلق به قوم نوح که به مرور زمان به دست طایفه هذیل مضر افتاده بود.^۲ آنان این بت را در مکانی نصب کرده بودند و طایفه مذکور به عبادت و تعظیم آن مشغول بودند و حتی به قصد حج به آنجا می‌رفتند.^۳

بعد از فتح مکه و پذیرش اسلام از جانب طایفه هذیل، پیامبر اکرم ﷺ، عمرو بن عاص را با دسته‌ای برای نابودی سواع فرستاد. عمرو می‌گوید: وقتی آنجا رسیدیم، با کلیددار بتخانه مواجه شدیم. گفت: برای چه اینجا آمده‌اید؟ گفتیم: پیامبر اکرم ما را فرستاده است تا بت شما را نابود سازیم. گفت: نمی‌توانید چنین بکنید؛ چراکه او جلوی شما را خواهد گرفت. گفتیم: وای بر تو هنوز در باطل بسر می‌بری؟ مگر نمی‌دانی که او نمی‌شنود و نمی‌بیند؟ سپس جلو رفتیم و بت را شکستیم و به همراهانم گفتیم: بتخانه را ویران نمایید؛ سپس به کلیددار گفتیم: دیدی چه کردیم؟ گفت: من نیز تسلیم خدا می‌شوم.^۴

اقدام پیامبر اکرم ﷺ جهت نابودسازی بتها، بیانگر این موضوع است که باقی گذاشتن آثار شرک و طاغوت پس از به قدرت رسیدن مسلمانان حتی برای یک روز هم جایز نیست؛ زیرا این‌ها مظاهر آشکار کفر و شرک و از بزرگ‌ترین منکرات هستند؛ پس شایسته نیست از آنان اثری باقی بماند.

۱- السرایا و البعوث النبویه، ص ۲۸۸. البته دکتر اکرم عمری، این روایت را از نظر حدیثی ضعیف دانسته و گفته است از نظر تاریخی اشکار ندارد؛ زیرا رسول خدا به نابود ساختن سایر بتها و بتخانه‌ها دستور دادند.

۲- همان، ص ۲۹۲.

۳- سبل الرشاد، شامی، ج ۶، ص ۳۰۳.

۴- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۷۰.

فصل سوم

درسها، فوائد و عبرتها

تفسیر سوره نصر و خبر از وفات پیامبر اکرم ﷺ

عایشه رضی الله عنها می گوید: پیامبر اکرم ﷺ خیلی زیاد «سبحان الله وجمده» می گفت و توبه و استغفار می نمود.

از ایشان علت این امر را پرسیدم. فرمود: خداوند مرا به نشانه ای در امتم خبر داده است که هرگاه آن را دیدم، کلمات بالا را زیاد بخوانم و زیاد توبه و استغفار کنم و من اکنون آن نشانه را دیدم و این سوره را تلاوت نمود:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۗ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ [النصر: ۱-۳].^۱

«آن گاه که یاری خدا و پیروزی رسید و مردم را دیدی که دسته دسته وارد دین خدا می شوند؛ پس خدا را به پاکی یاد کن و شکر او را به جای آور و طلب آمرزش کن که خدا، بسیار توبه پذیر است.»

قرطبی می فرماید:

بعد از فتح مکه، عربها گفتند: اکنون که محمد بر اهل حرم غالب گردیده است، بر کسانی که خدا آنها را از لشکر فیلها نجات داد، پس کسی توان مقابله با او را ندارد. بنابراین، آنها دسته دسته می آمدند و مسلمان می شدند.^۲

این سوره به گونه ای از نزدیک بودن وفات پیامبر اکرم ﷺ خبر می داد^۳؛ چنانکه ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: عمر رضی الله عنه همواره با بزرگانی از اهل بدر نزد من می آمد. آن گاه بعضی

۱- مسلم، کتاب الصلاة، باب ما يقال فی الركوع و السجود، ج ۱، ص ۳۵۱.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۲۰، ص ۲۳۰.

۳- حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، ج ۲، ص ۵۷۲.

به او گفته بودند: تو چرا ما را نزد کسی می‌بری که هم‌سن فرزندان ما است؟ بنابراین، او مرا روزی در جمع آنها فراخواند و از آنان پرسید که شما در مورد مفهوم ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾^۱ چه می‌گوئید؟ برخی گفتند: این آیه ما را به این دلیل که به فتح و پیروزی دست یافتیم، ما را به استغفار و ستایش الهی فرامی‌خواند، و بعضی از آنها ساکت ماندند و چیزی نگفتند. آن‌گاه عمر رضی الله عنه رو به من کرد و گفت: این عباس! تو نیز همین را می‌گویی؟ گفتم: خیر؛ بلکه خدا با این سوره، نزدیکی وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به ایشان ابلاغ نموده است؛ آن‌گاه عمر رضی الله عنه گفت: رأی من نیز در این مورد همین است.^۱

سید قطب می‌گوید: در آغاز این سوره تصویری ویژه ایجاد شده است و آن به حقیقتی اشاره دارد که تمامی حوادثی که در این جهان به وجود می‌آیند و نقش پیامبر و یارانش و هر نقل و حرکت بدان وابسته است. این تصور بویژه در جمله: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾^۲ نهفته است. بنابراین، پیروزی و نصرت از جانب خداوند است و این نصرت و پیروزی در هر زمانی و مکانی که او بخواهد و برای هر گروهی که او اراده نماید، محقق خواهد شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه در پدیدآوردن نصر و پیروزی اختیاری ندارند و این امر، تنها به اراده خدا بستگی دارد^۳ و این امر، مفهوم ایمانی عمیقی است که قرآن تلاش می‌نماید تا آن را در دل‌های مؤمنان تثبیت نماید که عبارت است از اینکه دستیابی به قدرت فقط توسط خدا و اراده او انجام می‌پذیرد و اختیار زمان و مکان و افراد مناسب برای این امر نیز در دست خداست.

موضعگیریه‌های داعیانه و محترمانه در برخورد با مردم

۱- اسلام آوردن سهیل بن عمرو

سهیل بن عمرو می‌گوید: وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مکه شد و بر آن چیره گشت، من داخل خانه خود شدم و در آن را بستم؛ سپس به فرزندم، عبدالله، گفتم: من به خاطر دشمنی که با محمد و یارانش داشته‌ام، می‌ترسم که کشته شوم؛ زیرا من

۱- البخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۲۹۴.

۲- فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۹۹۶.

در تمامی توطئه‌های قریش علیه محمد و مسلمانان شرکت داشته‌ام و در صلح حدیبیه برخورد شایسته‌ای با ایشان نداشته‌ام؛ پس هر چه زودتر برای من امان بگیر. عبدالله نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و گفت: ای رسول خدا! به پدرم امان می‌دهی؟ ایشان فرمود: بلی. او در امان خداست و از خانه بیرون شود و به اطرافیان خود فرمود: با سهیل کار نداشته باشید و افزود که او انسان شریف و خردمندی است نباید از اسلام فاصله می‌گرفت. آن‌گاه عبدالله نزد پدرش برگشت و ماجرا را به او گفت.

سهیل گفت: به خدا سوگند! او در کوچکی و بزرگی انسان مهربانی بوده و هست؛ پس از آن سهیل، متردد ماند، اما با این وجود با پیامبر اکرم ﷺ به سوی حنین رهسپار گردید تا اینکه به مکان جعرانه رسید و مسلمان شد.^۱

سخنان پیامبر اکرم ﷺ در مورد سهیل، تأثیری شگرف در او گذاشت؛ چنانکه به تعریف و تمجید پیامبر اکرم ﷺ پرداخت و بعد از چند روز مسلمان شد و در مسلمانی خویش ثابت‌قدم ماند و از خود اعمال صالحه‌ای برجای گذاشت^۲؛ چنانکه زبیر بن بکار می‌گوید: سهیل زیاد نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و صدقه می‌داد و هنگام شنیدن تلاوت قرآن به شدت می‌گریست و در جنگ یرموک سرپرستی سپاه عظیمی را به عهده داشت.^۳

۲- اسلام آوردن صفوان بن امیه

عبدالله بن زبیر می‌گوید: ... اما صفوان بن امیه پا به فرار گذاشت و به بندر شعبه رفت و به غلام خود، یسار، گفت: وای بر تو، بین چه کسی ما را تعقیب می‌کند؟ یسار گفت: عمیر بن وهب به سوی ما می‌آید. صفوان گفت: به خدا او را محمد برای قتل من فرستاده است. وقتی که عمیر به آنها نزدیک شد، صفوان گفت: آیا آنچه با من کرده‌ای بس نیست. وامهایت را پرداخت نموده و بچه‌هایت را نفقه داده‌ام و اکنون آمده‌ای تا مرا به قتل برسانی؟ عمیر گفت: فدایت شوم، من از نزد بهترین انسان‌ها نزد تو آمده‌ام.

عمیر نیز به پیامبر اکرم ﷺ گفته بود: ای رسول خدا! سردار قوم ما از ترس شما راه دریا را در پیش گرفته است و می‌خواهد خود را به دریا بیندازد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

۱- المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۴۶-۸۴۷-المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۳۸۱.

۲- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۷، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۳- سیره اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۵.

من به او پناه می‌دهم. آن گاه عمیر راه دریا را در پیش گرفت و خود را به صفوان رسانید و گفت: پیامبر اکرم ﷺ به تو امان داده است. صفوان گفت: به خدا سوگند من بر نمی‌گردم مگر اینکه تو علامتی در دست داشته باشی تا من مطمئن شوم. آن گاه عمیر نزد پیامبر برگشت و عمامه آن حضرت را به عنوان نشانی با خود آورد و به صفوان گفت: من از نزد بهترین انسانی که صلۀ رحم را به جا می‌آورد و به وعده خویش وفا می‌نماید، آمده‌ام. شرف او شرف تو است و قدرت او قدرت تو است، او فرزند پدر و مادر تو است. صفوان گفت: من می‌ترسم که کشته شوم. عمیر گفت: پیامبر اکرم ﷺ تو را به اسلام فراخوانده و برای این دوماه به تو فرصت داده است و این عمامه اوست که در روز فتح بر سر بسته بود. صفوان با مشاهده عمامه پیامبر اکرم ﷺ آن را شناخت و گفت: بلی به یاد دارم که او را بر سر بسته بود. عمیر گفت: آنگاه او با من به مکه برگشت تا اینکه نزد پیامبر آمدم. آن حضرت با یارانش مشغول خواندن نماز عصر بود. بعد از اینکه پیامبر اکرم ﷺ نماز را تمام کرد، صفوان با صدای بلند گفت: ای محمد! عمیر با عمامه تو نزد من آمده و اظهار داشته است که تو مرا به اسلام فراخوانده‌ای و یا تا دو ماه در این مورد بیندیشم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: صفوان! از مرکب پیاده شو. گفت: به خدا سوگند تا این موضوع را برایم بازگو نکنی، از مرکب پایین نخواهم آمد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من به جای دو ماه، چهار ماه به تو فرصت می‌دهم، آن گاه صفوان از مرکب پیاده شد.

سپس هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به جنگ هوازن رفت، صفوان نیز در حالی که کافر بود با پیامبر اکرم بیرون شد. آن حضرت از او یکصد زره خواست. صفوان پرسید که آیا از این امر می‌بایست اطاعت نمایم و یا اینکه اجباری در این امر نیست؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خیر؛ بلکه آنها به عنوان امانت در نزد ما می‌باشد و بعد از جنگ آنها را به تو برمی‌گردانیم. پیامبر اکرم ﷺ با بازگشت از حنین و طائف و با رسیدن به جعرانه، در حالی که صفوان در کنار ایشان بود به غنایم نگریست و کنار دره‌ای که مملو از گاو، گوسفند و شتر بود، ایستاد. صفوان به آن دره نگریست و غنایم را تحت نظر گرفت. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای صفوان! آنها تو را شگفت‌زده کرده‌اند؟ صفوان گفت: بلی. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: همه را به تو بخشیدم. صفوان گفت: به خدا سوگند کسی توانایی این بخشش عظیم را ندارد مگر اینکه پیامبر خدا باشد بنابراین، اسلام را پذیرفت.^۱

بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ با بخشیدن اموال هنگفتی به سران قریش که فقط انبیاء می‌توانند چنین بذل و بخشش عظیمی داشته باشند، دل‌های آنان را تسخیر نمود؛ چنانکه صفوان می‌گوید: به خدا! تا آن لحظه او منفورترین شخص نزد من بود، اما بعد از آن محبوب‌ترین انسان‌ها نزد من قرار گرفت^۱.

۳- اسلام آوردن عکرمه، پسر ابوجهل

عبدالله بن زبیر می‌گوید: همسر عکرمه، ام‌حکیم به پیامبر اکرم ﷺ گفت: همسرم از ترس شما به یمن فرار کرده است. آیا به او امان می‌دهی؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: او را امان دادم. آن‌گاه ام‌حکیم با غلامی که داشت، به تعقیب شوهرش پرداخت. در اثنای راه، غلام وی او را به انجام کار فحشاء فراخواند. ام‌حکیم او را امیدوار ساخت تا اینکه به محله‌ای از طایفه عک رسیدند.

ام‌حکیم از آنان کمک خواست و آنها دست و پای غلام او را بستند. آن‌گاه ام‌حکیم راه خود را به سوی ساحل ادامه داد تا اینکه به عکرمه در حالی رسید که سوار بر کشتی شده بود. هنگامی که عکرمه سوار کشتی شد، ناخدا به او گفت: بگو: «لا اله الا الله».

عکرمه گفت: من از همین فرار کرده‌ام. آن‌گاه ام‌حکیم به شوهرش گفت: من از نزد بهترین انسانی که صلۀ رحم را به جای آورد، آمده‌ام. او به تو پناه داده است و آن قدر اصرار کرد تا او را متقاعد ساخت و هر دو برگشتند. آن‌گاه از برخورد غلام رومی او را خبر داد. عکرمه وقتی به محله عک رسید، غلام را از آنان تحویل گرفت و او را کشت.

از طرفی دیگر پیامبر اکرم ﷺ به صحابه گفته بود: عکرمه در حالی که مسلمان و مهاجر است، نزد شما می‌آید. با او کاری نداشته باشید و به پدرش ناسزا نگوئید؛ زیرا ناسزا گویی به مردگان نمی‌رسد؛ بلکه باعث آزار زندگان را فراهم می‌آورد.

عکرمه در اثنای راه چندین جا اراده نمود با همسرش مباشرت نماید، اما او نپذیرفت و گفت: من مسلمان شده‌ام در حالی که تو هنوز مشرک هستی. عکرمه گفت: پس امر بزرگی تو را از من باز می‌دارد.

پیامبر اکرم ﷺ با مشاهده عکرمه، بلند شد و خوشحال گردید. ام‌حکیم نیز در کنارش در حالی که نقاب به چهره داشت، ایستاده بود. عکرمه گفت: ای محمد! این به من گفته است که تو مرا پناه داده‌ای؟ ایشان فرمود: راست می‌گوید. عکرمه گفت: پس

مرا به سوی چه چیزی فرا می‌خوانی؟ آن حضرت فرمود: به یگانگی خدا و رسالت من اقرار کن و نماز را برپادار و زکات بده و ... ارکان اسلام را برشمرد.

عکرمه گفت: به خدا سوگند! تو به سوی حق و امری نیکو فرا می‌خوانی و قبل از اینکه ما را به این امر بخوانی، از همه راستگوتر و بهتر بودی؛ سپس شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد و از پیامبر اکرم ﷺ پرسید که دیگر چه بگویم؟ آن حضرت فرمود: بگو: خدا را گواهی می‌گیرم و کسانی را که اینجا حضور دارند به اینکه من مسلمان و مهاجر و مجاهدی هستم. عکرمه آنچه را که پیامبر به او تلقین نمود، گفت؛ سپس فرمود که هر چه امروز از من بخواهی دریغ نخواهم کرد. عکرمه گفت: از تو می‌خواهم به خاطر تمام دشمنی‌هایی که با شما کرده‌ام و به خاطر تمام ناسزاگوییها و موضعگیری‌های خصمانه‌ام، برای من طلب آمرزش نمایی. آن‌گاه پیامبر اکرم ﷺ برای او طلب آمرزش نمود.

بعد از آن عکرمه گفت: ای رسول خدا! از این تاریخ به بعد هر چه برای بازداشتن مردم از راه خدا هزینه کرده‌ام، دوبرابر آن را در راه خدا هزینه خواهم کرد و دو برابر جنگی را که در مقابله با دین خدا نموده‌ام، در راه خدا خواهم نمود و بعد از آن همیشه در جنگها شرکت می‌نمود تا اینکه سرانجام در جنگ یرموک به شهادت رسید.

بعد از اسلام آوردن عکرمه، پیامبر اکرم ﷺ همسرش را با همان عقد سابق به نکاح او برگردانید.^۱

رفتار پیامبر اکرم ﷺ با عکرمه به قدری عاطفه‌آمیز بود که برای جذب او به اسلام کفایت می‌نمود؛ چنانکه ایشان ﷺ بلافاصله از جابر خواست تا به خوشامدگویی عکرمه بپردازد و طبق روایتی فرمود: خوش آمدی ای سوار مهاجر^۲. بنابراین، احساسات و عواطف عکرمه تحریک شد و دیری نگذشت که اسلام را پذیرفت.

تلاشهای همسر عکرمه، ام‌حکیم دختر حارث بن هشام، را در مسلمان شدن شوهرش، نمی‌توان نادیده گرفت. او بعد از اینکه برای شوهرش از پیامبر اکرم ﷺ پناهندگی گرفت، خود را به خطر انداخت و در پی شوهر خود به راه افتاد تا اینکه به او رسید و او را با اصرار به مکه بازگردانید و در بین راه از همبستری با همسر خود دریغ ورزید تا به او بفهماند دین اسلام، دینی عظیم و باارزش است.

۱- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۵۱ - ۸۵۳.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۸۵.

این عمل همسر عکرمه، او را وادار نمود تا به اسلام بیندیشد و به تدریج بعد از ملاقات با پیامبر و اندیشیدن در اسلام، مسلمان شد و در مسلمانی خود چنان صادق بود که وقتی پیامبر اکرم ﷺ به ایشان، پیشنهاد مال کرد، نپذیرفت و گفت: برای من از خدا طلب آمرزش کن و سوگند خورد دو برابر مالی را که در جاهلیت انفاق نموده است، در راه خدا انفاق نماید و همچنین دو برابر نبردی را که علیه اسلام جنگیده است، در راه خدا و علیه دشمنان اسلام بجنگد و به وعده‌ای که داده بود، جامه عمل پوشاند و یکی از شجاع‌ترین فرماندهان جهادی علیه دشمنان اسلام بود و سرانجام بعد از تلاش فراوان جانی و مالی در نبرد یرموک به شهادت رسید.^۱

۴- برخورد متواضعانه پیامبر اکرم ﷺ با پدر ابوبکر و اسلام آوردن وی

اسماء دختر ابوبکر می‌گوید: بعد از فتح مکه در حالی که پیامبر اکرم ﷺ داخل مسجد نشسته بود، ابوبکر، پدرش را نزد ایشان آورد. پیامبر اکرم ﷺ با مشاهده آنان، فرمود: چرا نگذاشتی پیرمرد در خانه‌اش باشد و من نزد او بروم؟ ابوبکر گفت: او باید نزد شما بیاید نه شما نزد او. پیامبر او را در مقابل خود نشاند و دست بر سینه‌اش گذاشت و فرمود: مسلمان شو. او فوراً مسلمان شد. اسماء می‌گوید: موهای پدر بزرگم سفید بود، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: رنگ موهایش را تغییر دهید.^۲

بر اساس روایتی پیامبر اکرم ﷺ مسلمان شدن پدر ابوبکر را به او تبریک گفت.^۳ این برخورد بیانگر سنت همیشگی ایشان در برابر انسان‌های سالخورده می‌باشد؛ چنانکه در حدیثی می‌فرماید: هرکس احترام بزرگان ما را رعایت نکند و به خردسالان ما شفقت نرزد، از ما نیست.^۴

همچنین می‌فرماید: از مظاهر تجلیل خدا، گرامیداشت مسلمانی است که موی سفید دارد^۵؛ همچنین آن حضرت ﷺ گرامیداشت نزدیکان و بستگان کسی را که سابقه خوبی در اسلام و خدمت به آن دارند، مسنون قرار داده است.^۱

۱- التاریخ الاسلامی، ج ۷، ص ۲۲۳ - ۲۲۵.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۵۴.

۳- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۵۷۷.

۴- سنن الترمذی، کتاب البر، باب ۱۵.

۵- سنن ابی داود، کتاب الادب، باب ۲۰.

۵- اسلام آوردن فضاله بن عمیر بر اثر عفو و بخشش پیامبر اکرم ﷺ

فضاله بن عمیر بن ملوح لیثی، بعد از فتح مکه، در این صدد بود تا پیامبر اکرم ﷺ را ترور نماید، لذا برای این منظور در حالی که پیامبر اکرم ﷺ مشغول طواف بود، به ایشان نزدیک شد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: تو فضاله هستی؟ گفت: بلی فضاله هستم. فرمود: در دلت چه می‌گذرد؟ گفت: چیزی نیست. مشغول ذکر خدا بودم. پیامبر اکرم ﷺ خندید و فرمود: استغفار کن و دستش را بر سینه او گذاشت. فضاله می‌گوید: به خدا سوگند، هنوز پیامبر دست از سینه‌ام برنداشته بود که از تمامی خلق خدا برایم محبوب‌تر شد. فضاله می‌گوید: در راه بازگشت به خانه‌ام، از کنار زنی گذشتم که همواره با او می‌نشستم و گفتگو می‌کردم. گفت: بیا با هم بنشینیم و سخن بگوئیم. فضاله نپذیرفت و چنین پاسخ گفت:

قالت هلم الی الحدیث فقلت لا یأبی علیک الله والاسلام
«و مرا به سخن گفتن و مجالست فراخواند، اما نپذیرفتم و به او گفتم: خدا و اسلام اجازه نمی‌دهد».

لو ما رایت محمداً و قبیلہ بالفتح یوم تکسر الاصنام
«اگر محمد و قومش را روز فتح که بتها را می‌شکست، می‌دیدم».

لرایت دین الله اضحی بینا والشک یغشی وجهه الاظلام^۲
«دین خدا را بسیار روشن و واضح می‌دیدم و شرک را می‌دیدم که چهره‌اش را تاریکی فرا گرفته است».

آیا در مورد حدی از حدود الهی با من سخن می‌گویی؟

عروه بن زبیر می‌گوید: زنی در فتح مکه مرتکب سرقتی شد. بستگانش نزد اسامه بن زید رفتند تا پیامبر اکرم ﷺ را از اجرای حد شرعی منصرف گردانند. هنگامی که اسامه با پیامبر اکرم ﷺ در این مورد مذاکره نمود، رنگ چهره آن حضرت تغییر یافت و بعد از عشاء خطبه‌ای ایراد کرد و بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود: امتهای گذشته به خاطر اینکه هرگاه فردی که از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بود و دزدی

۱- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۷، ص ۱۹۵.

۲- همان، ص ۲۱۳.

می‌کرد، او را رها می‌کردند و اگر ضعیفی مرتکب دزدی می‌شد، بر او حد اجرا می‌نمودند، هلاک گردیدند. به خدا سوگند! اگر فاطمه دختر محمد، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودم؛ سپس دستور داد تا دست‌زنی را که دزدی کرده بود، قطع نمایند. بعد از آن، او توبه نمود و در توبه خویش، استوار ماند و ازدواج نمود. عایشه می‌گوید: آن زن همیشه نزد من می‌آمد و من نیازهای او را به رسول خدا منعکس می‌کردم.^۱

بدین صورت ساختار تربیتی امت اسلامی ادامه می‌یافت و حدود الهی و شرعی، بدون هیچ گونه رعایت طبقاتی اجرا می‌گردید و قریش نیز به خوبی دریافتند که در مقابل شریعتی ربانی قرار گرفته‌اند که برای همه یکسان است؛ چون در این شریعت، تمامی مردم مورد خطاب پروردگار جهانیان هستند و ملاک شرف و ارزش التزام به اوامر خدا می‌باشد. این موضعگیری پیامبر اکرم ﷺ و خشم گرفتن ایشان بیانگر اهمیت والای حدود الهی است و درسی برای مسلمانان است تا احکام و حدود خدا را کوچک نشمارند و هیچ گاه در صدد شفاعت و وساطت برای اجرا نمودن حدی از حدود خدا نباشند.^۲

پناه دادن پیامبر اکرم ﷺ به کسانی که ام‌هانی آنان را پناه داده بود

ام‌هانی، دختر ابوطالب، می‌گوید: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ با یارانش در ناحیه بالای مکه فرود آمد، دو نفر از خویشان همسر (که مشرک بودند) نزد من پناهنده شدند. وقتی برادرم، علی، آنها را دید، گفت: به خدا سوگند! آنها را خواهم کشت. من در خانه‌ام را بر روی آنها قفل کردم و نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم. آن حضرت را در حالی یافتم که، دخترش، فاطمه، با پارچه‌ای او را پوشانده بود و مشغول شستشوی جسم مبارک خود بود. بعد از اینکه غسل نمود، پارچه را از دست فاطمه گرفت و دور خود پیچاند. سپس هشت رکعت نماز چاشت خواند و بعد از آن رو به من کرد و خوش آمد گفت و پرسید چرا آمده‌ای؟ من ایشان را در جریان پناهندگی آن دو مرد و عکس‌العمل علی قرار دادم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: کسی را که تو پناه داده‌ای ما نیز پناه می‌دهیم و نباید علی آنها را بکشد.^۳

۱- البخاری، المغازی، شماره ۴۳۰۴.

۲- معین السیره، ص ۴۰۲، التاریخ الاسلامی، ج ۷، ص ۲۳۳.

۳- السیره النبویه، ابن‌هشام، ج ۴، ص ۵۹ - ۶۰ - صحیح السیره، ص ۵۲۷.

پیامبران با اشاره چشم دستور نمی دهند

فردی به نام عبدالله بن سعد ابی سرح، بعد از اینکه اسلام را پذیرفت، کاتب وحی قرار گرفت، اما پس از مدتی، مرتد شد. پیامبر اکرم ﷺ بعد از ورود به مکه، او را از کسانی برشمرد که می بایست کشته می شدند، اما عبدالله نزد عثمان که برادر رضاعی پیامبر ﷺ بود، پناهنده شد. عثمان او را نزد پیامبر آورد تا برایش پناهندگی بگیرد. پیامبر اکرم ﷺ در ابتدا در پذیرفتن پناهندگی وی تأمل نمود؛ سپس پناهندگی او را پذیرفت. بعد از اینکه عثمان با پناهنده اش بیرون شد، پیامبر خطاب به یارانش فرمود: چرا هنگامی که من تأمل نمودم، او را نکشتید؟ آنها گفتند: چرا شما اشاره نکردید؟ پیامبر فرمود: پیامبران کسی را با اشاره به قتل نمی رسانند^۱ یا فرمود: شایسته نیست که پیامبر کسی را با اشاره چشم به قتل برساند^۲.

ابن هشام می گوید: بعد از آن عبدالله مسلمان گردید و در مسلمانی خویش ثابت قدم و استوار ماند و در زمان عمر و عثمان مسئولیتهایی نیز بر عهده او گذاشته شد^۳. ابن کثیر می گوید: عبدالله در حال سجده در نماز صبح یا بعد از ادای نماز صبح در خانه اش وفات نمود^۴.

با شما زندگی خواهم کرد و در میان شما خواهم مرد

ابوهریره می گوید: پیامبر اکرم ﷺ در ایام فتح، بر کوه صفا بالا رفت و روبروی کعبه ایستاد و دستهایش را بالا برد و شروع به ذکر و دعا کرد. انصار مدینه کمی پائین تر نشسته بودند؛ برخی از آنان به یکدیگر گفتند: این مرد شیفته شهر خود گشته و به قبیله خود رغبت پیدا کرده است. (و مدینه را ترک خواهد گفت). ابوهریره می گوید: آثار نزول وحی بر پیامبر پدیدار گردید و این امر را همه می توانستند در وجود ایشان احساس نمایند. لحظه ای بعد پیامبر اکرم ﷺ خطاب به انصار گفت: آیا شما چنین و چنان گفتید؟ گفتند: بلی. پیامبر فرمود: اگر من چنین عملی را انجام دهم، آن گاه اسم من چه خواهد بود؟ سپس فرمود: خیر؛ بلکه من بنده و رسول خدا هستم و به

۱- البدایة والنهائة، ج ۴، ص ۲۹۶.

۲- صحیح السیرة النبویة، ص ۵۲۸.

۳- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۵۸.

۴- البدایة والنهائة، ج ۴، ص ۲۹۶.

سوی خدا و شما هجرت نموده‌ام؛ پس با شما زندگی خواهم کرد و در میان شما خواهم مرد. ابوهریره می‌گوید: آنان گریه‌کنان به سوی پیامبر اکرم شتافتند و گفتند: به خدا سوگند! این فقط گمانی بود که در مورد خدا و پیامبرش در ذهن ما خطور نمود؛ آن‌گاه فرمود: خدا و رسولش نیز شما را تصدیق می‌نماید و عذرتان را می‌پذیرد.^۱

اسلام آوردن عبدالله بن زبیری، شاعر قریش

بعد از فتح مکه، عبدالله بن زبیری سهمی که از دشمنان سرسخت اسلام بود، فرار کرد، اما دیری نگذشت که اشعار حسان که علیه او سروده بود، به گوشش رسید. حسان در این اشعار، او را ترسو و فراری توصیف کرده بود و در بخشی از آن گفته بود:

لاتعد من رحلاً احلك بُعْضُهُ
نجران من عیش احدّ لیم^۲

از خدا می‌خواهیم که این مرد بزرگ (محمد) را برای ما زنده نگه دارد؛ کسی که خشم و غضبش تو را به نجران فراری داده است. به امید اینکه از زندگی بهره‌خوشی نبینی و مشمول خشم و عذاب الهی گردی.

احساسات زبیری با اطلاع از این اشعار، برانگیخته شد بنابراین، این اشعار او را به تفکر وادار نمود و سرانجام مشمول لطف خدا قرار گرفت و به قصد مسلمان شدن راهی مکه گردید. در مکه با پیامبر اکرم ﷺ ملاقات نمود و اسلام خود را اعلام کرد و از پیامبر خواست تا برایش طلب آمرزش نماید. آن حضرت فرمود: اسلام، موجب آمرزش گناهان گذشته می‌گردد.^۳

سپس پیامبر اکرم ﷺ او را نزدیک خود آورد و با وی مؤانست نمود و به او جامه‌ای بخشید.^۴

تمامی راویان بر این عقیده‌اند که ابن زبیری بعد از آنکه مسلمان شد، در اشعاری که سرود از کردار گذشته خود معذرت خواهی نمود.^۵

ابن عبدالبر می‌گوید: اشعاری که ابن زبیری در مدح پیامبر اکرم ﷺ سرود، ناسخ

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۵۲۹ - ۵۳۰.

۲- البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۳۰۷.

۳- المغازی، ج ۲، ص ۸۴۸.

۴- الاعلام، زرکلی، ج ۴، ص ۸۷ - الاصابه، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰۸.

۵- الصحابی الشاعر عبدالله بن زبیری، ص ۹۷.

مضمون اشعاری است که او در زمان جاهلیت سرود^۱.

ابن کثیر می‌گوید: ابن زبیری از بزرگ‌ترین دشمنان اسلام و از شاعرانی بود که با تمام نیرو به هجو مسلمانان می‌پرداخت؛ سپس خداوند بر او منت گذاشت و توبه کرد و مسلمان شد و به دفاع از اسلام پرداخت^۲ و شعر زیر از اشعار معروفی است که در مدح پیامبر اکرم ﷺ و معذرت‌خواهی از ایشان سروده است:

إني لمعتذر إليك من الذي أسدیت إذا أنا في الضلال أهيّم
فاليوم آمن بالبنی محمد قلبی ومخطيء هذه محروم
مضت العداوة وانقضت أسبابها ودعت أواصر بیننا ولوم
فاغفر فدیّ لك والدی كلاهما زللی فإنك راحم مرحوم
و...

«من از آنچه در زمان گمراهی و سرگردانی مرتکب آن شده‌ام، معذرت‌خواهی می‌نمایم و امروز قلبم به پیامبر خدا (محمد) ایمان می‌آورد که قبلاً در خطا و حرمان بوده است.

دشمنی و اسباب آن تمام شد و پیوندها و بردباری بین ما حاکم گشت؛ پس پدر و مادرم فدایت باد، لغزشهایم را ببخش؛ زیرا تو رحم‌کننده و رحم‌شونده هستی».

احکام شرعی برگرفته از فتح مکه و مکان فرود آمدن پیامبر و لشکرش

۱- احکام شرعی زیادی از خلال حوادث فتح مکه استنباط می‌گردد که عبارتند از:

الف × جواز روزه گرفتن و یا روزه نگرفتن ماه رمضان برای مسافری که در سفر غیر معصیتی بسر می‌برد؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ در این سفر تا مکانی به نام کدید روزه داشتند و آنجا افطار نمودند^۳.

ب × پیامبر اکرم ﷺ هشت رکعت نماز خفیف به عنوان نماز چاشت خواند بنابراین، گروهی استدلال کرده‌اند که این سنت مؤکده است^۴.

۱- الاستیجاب، ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۰۸.

۳- السيرة النبوية في ضوء المصادر الاصلية، ص ۵۷۴.

۴- همان.

ج × قصر نماز چهار رکعتی برای مسافر؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ نوزده روز در مکه نمازها را قصر می نمود.^۱

ه - پیامبر اکرم ﷺ مقرر نمود که فرزند از آن پدری است که در خانه او متولد شده است و کسی که مرتکب زنا گردد، باید سنگسار شود. این سخن را پیامبر اکرم زمانی فرمود که سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن زمعه در مورد نوزادی که در خانه عبدالله بن زمعه متولد گردید، با هم درگیر شدند.^۲

و × جایز نبودن وصیت بیش از یک سوم اموال؛ چنانکه سعد بن ابی وقاص در ایام بیماری خود در مکه از پیامبر ﷺ در مورد اینکه بیش از یک سوم را وصیت نماید، به مشورت پرداخت.^۳

مسائل ذکر شده برخی از احکام فقهی ای بود که از حوادث استنباط گردید.

مکان فرود آمدن پیامبر اکرم ﷺ و لشکر اسلام در مکه

آن حضرت در مکانی به نام حجون، جایی که کفار قریش، مسلمانان و بنی هاشم را تحریم کرده بودند، فرود آمد.

پیامدهای فتح مکه

برخی از پیامدهای فتح مکه عبارت‌اند از:

- ۱- مکه به تصرف مسلمانان درآمد و حکومت کفر منقرض گردید و زمینه برای چیدن نظام کفر در حنین و طائف و تمامی عالم فراهم گردید.
- ۲- مسلمانان بزرگ‌ترین نیروی نظامی شبه‌جزیره عربستان محسوب می‌شدند و با فتح مکه بزرگ‌ترین آرزوی پیامبر که مسلمان شدن قریشیان بود، برآورده شد و بزرگ‌ترین قوای نظامی در شبه‌جزیره شکل گرفت که هیچ یک از قبایل یا نیروهای متحد قبیله‌ای توانایی رویارویی با آن را نداشت و اسلام، شایستگی این را داشت که رهبری عربها را برعهده بگیرد و نیز این لیاقت را دارا بود که به حکومتهای ظالم روزگار خاتمه دهد و برای بندگان خدا آزادی را به ارمغان

۱- المجتمع المدني، ص ۱۸۵.

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۳۰۳.

۳- المجتمع المدني، عمری، ص ۱۸۶ - سنن الترمذی، ج ۳، ص ۲۹۱.

بیاورد تا بتوانند بدون هیچ مزاحمتی، خدای خود را پرستش نمایند.^۱

۳- این فتح، آثار بزرگ دینی و سیاسی و اجتماعی، برای مکه در برداشت که با توجه و تدبیر در فتح مبارک، می‌توان آثار فوق را مشاهده نمود.

آثار اجتماعی این فتح در برخورد توأم با مهر و محبت پیامبر اکرم ﷺ با مردم و سعی ایشان به جلب اعتماد آنان تبلور می‌یابد تا به وضع جدید که بر مکه حاکم گشته است، خرسند شوند؛ چنانکه معاذ بن جبل را بعد از اینکه قصد داشت تا مکه را ترک نماید، برای اقامه نماز و آموزش مسائل دینی مقرر کرد.

آثار سیاسی آن نیز برای مکه با مقرر کردن عتاب بن اسید به عنوان امیر مکه که براساس کتاب خدا در میان آنان قضاوت نماید و حق ضعیف را از قوی بگیرد و مظلوم را در مقابل ظالم یاری دهد، آشکار می‌گردد.^۲

آثار دینی فتح نیز عبارت بود از تصرف مکه زیر سلطه اسلام که بعد از آن تمامی عربها اذعان نمودند که اسلام تنها دین حقیقی و الهی است که خدا برای بندگانش انتخاب نموده و فرستاده است. بنابراین تمامی عربها دسته‌دسته به اسلام گرویدند.^۳

۴- با فتح مکه، وعده خدا مبنی بر تمکین و قدرت‌یابی مسلمانان، تحقق پیدا کرد. مسلمانانی که در راه اسلام از هیچ چیزی دریغ نداشتند و از قبل، شرایط چنین پیروزی بزرگی را محقق نموده بودند و با سنن الهی از قبیل تحمل مصیبتها، تدافع، پیشروی تدریجی و استفاده از اسباب خوی و عادت نموده بودند. هرگز نمی‌توان آن لحظه به یادماندنی را فراموش کرد که بلال حبشی بعد از اینکه در سرزمین سنگلاخ مکه و در حالی که در غل و زنجیر شکنجه داده می‌شد، در روز فتح مکه بر بام کعبه ایستاد و با صدای رسا و زیبای خود و در حالت ایمانی خاصی، کلمات اذان را تکرار می‌کرد و الله می‌گفت.

۱- قيادة الرسول السياسية والعسكرية، احمد عرموش، ص ۱۲۹.

۲- تأملات فی سيرة الرسول، ص ۲۶۶.

۳- همان، ص ۲۶۷.

بخش شانزدهم:
غزوه حنین و طائف (۸ هـ)

فصل اول

اسباب و حوادث معرکه

بعد از فتح مکه و تسلط پیامبر و مسلمانان بر آن و تسلیم قریش، طوایف هوازن و ثقیف به وحشت افتادند و گفتند: اکنون برای محمد فرصت مناسبی برای جنگ با ما فراهم گردیده است؛ پس بهتر است قبل از اینکه به ما حمله کند، ما به او حمله ببریم. برای این منظور مالک بن عوف نصری را فرمانده نیروهای خود مقرر کردند و هوازن و ثقیف و بنی هلال زیر پرچم او گرد آمدند. فقط از افراد سرشناس هوازن کعب و مالک در لشکر حضور نداشتند، اما درید بن صمه که جنگجوی مشهوری بود، حضور داشت، اما به خاطر کهولت سن نمی‌توانست بجنگد و فقط از رأی و مشورت او استفاده می‌کردند.

مالک بن عوف بر این عقیده بود که زنان و بچه‌ها و اموال را نیز با خود پشت سر لشکر ببرند تا افراد لشکر فرار نکنند. درید این نظریه را نپذیرفت و گفت: در صورت شکست، زنان و بچه‌هایتان به اسارات دشمن در خواهد آمد و رسوا خواهید شد، ولی مالک به سخنان درید توجهی نکرد.^۱

مهم‌ترین حوادث غزوه حنین

مسلمانان در پنجم شوال سال هشتم هجری به سوی حنین حرکت نمودند و شامگاه دهم شوال به آنجا رسیدند.^۲ پیامبر اکرم ﷺ عتاب ابن اسید را به عنوان جانشین خود در مکه مقرر کرد. تعداد لشکر مسلمانان دوازده هزار نفر بود، اما تعداد جنگجویان هوازن و و ثقیف دو برابر و یا بیشتر از تعداد مسلمانان بود. بعضی از مسلمانان با توجه به تعداد لشکر اسلام گفتند: امروز ما به خاطر قلت لشکر شکست

۱- السیرة النبویة، ابی‌شهبه، ج ۲، ص ۴۶۷ - السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۸۸.

۲- طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۵۰.

نخواهیم خورد و بدین صورت توجه این عده به کثرت افراد معطوف گشت^۱.

الف - تاکتیکی که فرمانده هوازن و ثقیف در پیش گرفت

مالک بن عوف تاکتیکی عالی و منظم که دارای چند مرحله بود، در پیش گرفت:

ارتقای روحیه معنوی جنگجویان.

مالک بن عوف در میان لشکر خود سخنان حماسه‌آمیز ایراد کرد و آنها را به جنگی تمام عیار تشویق و تحریک نمود و گفت: محمد تاکنون با ملت‌های بی‌تجربه و کسانی که با فنون جنگی آشنایی نداشته‌اند، جنگیده و پیروز شده است، اما این بار قضیه فرق می‌کند^۲.

به همراه بردن مالها و زنان و بچه‌های جنگجویان پشت سر لشکر.

فرمانده دستور داد که زنان و بچه‌ها و اموال جنگجویان را پشت سر لشکر با خود ببرند تا جنگجویان این گونه احساس نمایند که در صورتی که فرار نمایند، اموال و زن و فرزندان آنان به اسارت دشمن در خواهد آمد و بدین صورت به جنگ و پیشروی بپردازند؛ چنانکه انس بن مالک می‌گوید: در صف مقدم، اسب‌سواران و در صف دوم، پیاده‌نظامها و در صف سوم، زنان و بعد از آنها گوسفندان و در صف آخر چهارپایان قرار داشتند^۳.

شکستن نیام شمشیرها.

عادت عرب بر این بود که در شروع جنگ، نیام شمشیرهای خود را می‌شکستند و این بدان معنی بود که این شمشیرها به نیام باز نخواهد گشت تا اینکه به پیروزی یا مرگ برسند. بنابراین، مالک به لشکریان خود گفت که هنگام روبرو شدن با لشکر اسلام، نیامهای شمشیرهایتان را بشکنید و همه با هم و منسجم حمله کنید^۴.

کمین زدن برای غافلگیر ساختن لشکر اسلام.

مالک بن عوف، به خوبی از موقعیت استراتژی سرزمینی که قرار بود، معرکه در آنجا واقع گردد، آگاهی داشت بنابراین، لشکر را به سوی بهترین و مناسب‌ترین مکانها سوق می‌داد و براساس پیشنهاد جنگجوی ماهر، درید بن صمه، برای لشکر اسلام در چند جا

۱- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۴۹۷.

۲- مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۸۹۳.

۳- مسلم، کتاب الزکاه، باب اعطاء المؤلفه قلوبهم، ج ۲، ص ۷۳۶، شماره ۱۳۶.

۴- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۷۹ - ۱۸۰ - المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۴۸ - ۴۹.

کمین زد و اگر فضل و نصرت خدا شامل حال مسلمانان نمی‌گردید، نزدیک بود با این نقشه خود کار قوای مسلمانان را یکسره نماید.

حمله‌های هجومی و پیاپی بر مسلمانان.

یکی از نقشه‌هایی که فرمانده هوازن در صدد عملی نمودن آن برآمد، حمله‌های هجومی و مکرر بر مسلمانان بود؛ زیرا معمولاً موفقیت با لشکر مهاجم است تا لشکر مدافع و این نقشه نیز در بدو امر مثمر ثمر واقع گردید تا اینکه مسلمانان به توفیق خدا و استقامت پیامبر اکرم ﷺ توانستند، این نقشه را به نفع خود تغییر دهند و به پیروزی برسند.^۱

سازماندهی جنگی روانی علیه مسلمانان.

یکی از بندهای نقشه جنگی مالک بن عوف استفاده از سلاح معنوی و تبلیغاتی علیه مسلمانان بود. او برای این منظور دهها هزار شتر در پشت سر لشکر به راه انداخت که بر بسیاری از شتران، زنان سوار بودند تا بدین صورت بر سیاهی لشکر خود بیفزاید و رعب و وحشت بیافریند.^۲

ب - نقشه‌های پیامبر اکرم ﷺ برای سرکوبی دشمن

پیامبر اکرم ﷺ بعد از فتح مکه و با اطلاع از تصمیم جدی هوازن برای جنگ با مسلمانان، موضعگیریهای زیر را اتخاذ نمود:

فرستادن عبدالله بن ابی حدرد اسلمی جهت کسب اطلاع از نیروی دشمن.

عبدالله نزد هوازن رفت و یک یا دو روز در میان آنان ماند؛ سپس برگشت و آنچه را دیده و شنیده بود، به پیامبر اکرم ﷺ بازگو نمود.^۳

عبدالله براساس دستور پیامبر اکرم ﷺ به وظیفه خود عمل نمود و اخبار مهمی از سپاهیان دشمن کسب نمود، اما شتاب و سرعت عمل وی مانع از این گردید که کاملاً در جریان نقشه‌های هوازن قرار گیرد و باید از نقشه‌ها و به ویژه موقف استراتژیک دشمن، مطلع می‌گردید، اما کوتاهی در این امر باعث شد که دشمن در وادی کمین بزند و یکباره مسلمانان را هدف تیرهای خود قرار دهد که منجر به شکست مسلمانان

۱- القيادة العسكرية على عهد رسول الله، ص ۲۵۲.

۲- غزوة حنین، محمد احمد بائمیل، ص ۱۲۸ - ۱۳۱.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۷۳.

در مرحله نخست جنگ گردید. البته نباید این خطای نظامی را دستاویزی برای اعتراض به عصمت پیامبر اکرم ﷺ قرار داد؛ زیرا این مسئله از مسائلی نیست که توسط وحی الهی مشخص شود؛ بلکه این امر، مربوط به اجتهاد در امور نظامی می‌گردد و پیامبر اکرم ﷺ تمامی توان و نیروی خود را به کار بست تا دقیق‌ترین اطلاعات مربوط به جنگ را جمع‌آوری نماید تا بتواند نقشه نظامی مناسبی برای رویارویی با دشمن ترسیم نماید.^۱

تجهیز و آماده ساختن لشکر.

پیامبر اکرم ﷺ با ده هزار مسلمان که از مدینه با او آمده بودند و دو هزار نیروی تازه مسلمان اهل مکه لشکری برای مقاله با هوازن آماده کرد؛ چنانکه انس بن مالک می‌گوید: روز حنین طوایف هوازن و غطفان با تمامی افراد خود و حتی زنان و کودکان و اموال آمده بودند و پیامبر اکرم ﷺ نیز ده هزار مسلمان از مدینه و دو هزار از اهل مکه به همراه داشت.^۲

آن حضرت لشکرش را مجهز به سلاحهای زیادی نمود؛ چنانکه از پسر عمه‌اش، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، سه هزار نیزه عاریه گرفت و از صفوان بن امیه نیز چند زره طلبید. در حالی که این دو نفر هنوز مشرک بودند؛ چنانکه صفوان گفت: این عاریه است که باید برگردانید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: همین طور است^۳ و در روایتی آمده است که گفت: ای محمد آیا در این مورد مجبوریم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خیر بلکه به طور امانت می‌خواهم تا دوباره برگردانم؛ سپس مقداری از آنها نابود شد. پیامبر خواست به صفوان عوض بدهد، اما او نپذیرفت و گفت: من امروز به اسلام بیشتر علاقه دارم. ابوداود می‌گوید: او قبل از اینکه مسلمان شود، آنها را عاریه داده بود.^۴

پایمردی پیامبر اکرم ج و نتیجه آن.

لشکر هوازن قبل از مسلمانان به وادی حنین رسیده بود و علاوه بر آنکه مناطق اصلی آن را به تصرف خود درآورده بودند، افراد سپاه خود را نیز در دره‌ها و گردنه‌ها و درمیان درختان پراکنده ساخته بود و مسلمانان با ورود به این وادی، از هر سو هدف

۱- القيادة العسكرية على عهد الرسول، ص ۳۶۹.

۲- مسلم، کتاب الزکاة، باب إعطاء المولفة قلوبهم، ج ۲، ص ۷۳۵، شماره ۱۳۵.

۳- ابوداود، کتاب البيوع، باب تضمين العارية، ج ۳، ص ۸۲۶، شماره ۸۵۶۶.

۴- همان، کتاب البيوع والاجارت، باب تضمين العارية ج ۳، ص ۸۲۳، شماره ۸۵۶۲.

آماج تیره‌های غافلگیرانه دشمن گردیدند و صف‌های منظم آنها از هم پاشید و اکثرشان پا به فرار گذاشتند و فقط پیامبر اکرم ﷺ با گروه اندکی از یاران خود در میدان ماند و همچنان دفاع می‌کردند. عباس بن عبدالمطلب در این مورد می‌گوید:

من در روز حنین، همراه پیامبر اکرم ﷺ بودم و به اتفاق ابوسفیان بن حارث، لحظه‌ای از ایشان جدا نشدیم. آن حضرت سوار بر قاطر سفیدرنگی بود. در نخستین رویارویی مسلمانان با کفار، مسلمانان پا به فرار گذاشتند. پیامبر اکرم ﷺ قاطرش را به سوی دشمن می‌راند و من لگام آن را گرفته بودم و نمی‌گذاشتم جلو برود. پیامبر به من گفت: عباس! کسانی را که با من زیر درخت (در حدیبیه) بیعت کردند، صدا کن^۱. عباس، که صدای بلندی داشت، می‌گوید: با صدای بلند گفتم: بیعت‌کنندگان زیر درخت کجائید؟ با شنیدن صدایم، به گونه‌ای برگشتند که گاو به سوی بچه‌اش می‌دود و گفتند: لبیک، لبیک. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: کافران را به قتل برسانید.

عباس می‌گوید: سپس انصار را صدا زدم؛ سپس بنی‌حارث را که شاخه‌ای از خزرج هستند صدا زدم، رسول خدا از بالای مرکبش به قتال آنها می‌نگریست و فرمود: اکنون جنگ شدت گرفت^۲.

برخی از تأییدات غیبی در حنین

۱- فرشتگان از آسمان نازل شدند.

۲- القای رعب و وحشت در قلوب کفار^۳.

۳- رسانیدن دو مشت خاک که توسط پیامبر اکرم ﷺ به چشمهای دشمنان ریخته شد.

پیامبر ﷺ دو مشت خاک برداشت و به سوی دشمن پرتاب نمود، اما خداوند دانه‌های آن دومشت خاک را به چشمان تک‌تک افراد دشمن رسانید و موجب آسیب چشمهایشان گردید که می‌توان آن را یکی از اسباب شکست آنها محسوب نمود^۴.

۱- مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب فی غزوة حنین، ج ۳، ص ۱۳۹۸، شماره ۱۷۷۵.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۳۹۹، شماره ۱۷۷۲.

۳- صحیح السیره النبویه، ص ۵۵۹.

۴- القيادة العسكرية فی عهد رسول الله، ص ۲۵۹.

عباس می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ مشتی سنگ‌ریزه برداشت و به سوی دشمن پرتاب نمود و گفت: به پروردگار محمد سوگند که شکست می‌خورند. عباس می‌گوید: مسلمانان و کفار با یکدیگر در کشاکش جنگ بودند، اما پیامبر سنگ‌ریزه برمی‌داشت و پرتاب می‌کرد و می‌گفت: شکست خواهند خورد تا اینکه متوجه شدم که رو به شکست نهاده‌اند.^۱

تعقیب فراریان جنگ تا اوطاس و طائف

الف × ابوموسی اشعری می‌گوید: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از حنین فارغ گردید، ابوعامر را با لشکری به سوی اوطاس فرستاد. من نیز با ابوعامر بودم. با درید بن صمه و یارانش برخورد نمودیم. درید کشته شد و یارانش شکست خوردند، اما ابوعامر مورد اصابت تیری قرار گرفت که به پای وی برخورد نموده بود. من شتابان نزد او رفتم و گفتم: چه کسی تو را زد؟ به سوی کسی اشاره کرد و گفت: او مرا زد. او قاتل من است. ابوموسی می‌گوید: من او را تعقیب کردم و به او رسیدم و ضربه‌هایی با شمشیر میان ما رد و بدل شد تا اینکه او را از پای درآوردم. آن گاه نزد ابوعامر برگشتم و گفتم: خدا او را کشت. گفت: بیا تیر را در بیاور. من آن را درآوردم، متوجه شدم که از محل اصابت تیر، آب بیرون می‌آید. ابوعامر گفت: برادرزاده‌ام! سلام مرا به پیامبر برسان و بگو: برایم طلب آمرزش نماید. آن گاه او مرا جانشین خود کرد و پس از اندک زمانی وفات یافت. ابوموسی می‌گوید: هنگامی که نزد پیامبر اکرم ﷺ در خانه‌اش آمدم، او را تشکی که از سنگ‌ریزه‌ها ساخته شده بود، یافتم. من خبر وفات ابوعامر و همچنین اخبار لشکر خود را به اطلاع ایشان رساندم و گفتم که ابوعامر طلب آمرزش نموده است. پیامبر اکرم ﷺ مقداری آب خواست و وضو گرفت؛ سپس دستهایش را بالا گرفت و فرمود: بارالها! ابوعامر را ببخش. ابوموسی می‌گوید: سفیدی زیربغلش را می‌دیدم؛ سپس ادامه داد: بارالها! او را در قیامت بر بسیاری از بندگان فضیلت ده. من گفتم: برای من نیز استغفار کن. فرمود: بارالها! گناهان عبدالله بن قیس را مغفرت کن و او را در قیامت به جایگاه نیکی وارد کن.^۲

۱- مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوة حنین، ج ۳، ص ۱۳۹۹، شماره ۱۷۷۵.

۲- البخاری، المغازی، ج ۵، ص ۱۲۰، شماره ۴۳۲۳.

ب × محاصره فراریان در طائف: پیامبر اکرم ﷺ اهل طائف را تحت محاصره درآورد و از شیوه‌ها و راه‌های گوناگونی از قبیل جنگ، محاصره و شورا استفاده نمود و با راهاندازی جنگی روانی و تبلیغاتی، صفوف دشمن را متزلزل ساخت. برخی از این شیوه‌ها عبارت بودند از:

استفاده از روش جنگی جدید.

پیامبر اکرم ﷺ در محاصره طائف از سلاح‌های جدیدی استفاده نمود که قبلاً از آنها استفاده نکرده بود. این سلاح‌ها عبارت بودند از:

- منجنیق: آن حضرت در ایام محاصره ثقیف در طائف از منجنیق استفاده می‌نمود؛ چنانکه مکحول می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ بر اهل طائف، منجنیق نصب کرد.^۱
- منجنیق نوعی سلاح سنگین بود که در آن سنگهای بزرگی می‌گذاشتند و آن را پرتاب می‌کردند و اگر به دیوار یا دژ و برجی اصابت می‌نمود، آن را منهدم می‌ساخت و یا به وسیله آن آتشی پرتاب می‌گردید تا به هر چیزی که اصابت می‌کند آن را بسوزاند. این سلاح سنگین، نیاز به گروهی داشت که آن را کنترل و هدایت نمایند.^۲
- دبابه: سلاح سنگین دیگری که پیامبر در این جنگ، برای اولین بار از آن استفاده نمود، دبابه بود. دبابه آلتی جنگی است که برای شکستن حصار دشمن، وارد آن می‌شوند و به شکل اطاقک ایمنی ساخته می‌شود که چند نفر هنگام حمله به درون دژ، به خاطر حفاظت خویش در مقابل تیرهای دشمن وارد آن می‌شوند.^۳
- سیم خاردار: یکی دیگر از وسایلی که پیامبر اکرم ﷺ در محاصره طائف از آن استفاده نمود، چیزی بود شبیه سیم خاردار امروزی. بدین صورت که با ترکیب دو چوب به صورت چهار پهلو، آلتی دفاعی می‌ساختند و آن را بر سر راه اسبها و جنگجویان دشمن می‌گذاشتند تا مانع پیشروی و یا حداقل باعث کندروی آنها گردد.^۴
- مؤلفان کتب مغازی و سیره‌نویسان بر این عقیده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ در اطراف دژهای اهل طائف، از این آلت به عنوان حصار استفاده نمود.^۵

۱- ابوداود، کتاب الجهاد، باب فضل الجهاد، مراسیل ابی داود، ص ۱۸۳.

۲- المدرسة العسكرية الإسلامية، لوائ محمد فرج، ص ۴۰۷.

۳- القيادة فی عهد الرسول، ص ۴۰۵.

۴- الفن الحربی فی صدور الاسلام، لواء عبدالرؤف، عون، ص ۱۹۵.

۵- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۱۴.

این عملکرد پیامبر اکرم ﷺ برای تمامی مسلمانان و به ویژه برای رهبران امت اسلامی حاوی این موضوع است که عقل و اندیشه خود را در راستای استفاده از هر چیز جدید و مفید که خوشبختی دنیا و آخرت مسلمانان را تضمین می‌نماید، به کار بندند.

انتخاب مکان مناسب توسط پیامبر اکرم ﷺ برای جنگ.

لشکر اسلام نزدیک دژها و در مکانی باز و مورد دید دشمن اردو زد. آنان هنوز وسایل خود را به زمین نگذاشته بودند که هدف آماج تیرها قرار گرفتند و افراد زیادی زخمی شدند. آن گاه حباب بن نذر به پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد تغییر مکان داد. پیامبر نیز این امر را پذیرفت و او را مأمور ساخت تا مکان مناسبی برای انتقال لشکر تلاش نماید. حباب، بعد از آنکه مکان مناسبی را انتخاب نمود، پیامبر نیز دستور جابجایی لشکر را به آن مکان داد. که امروز در آن مکان، مسجدالطائف معروف به مسجد ابن عباس قرار دارد.^۱

استفاده از جنگ تبلیغاتی و روانی.

هنگامی که آن حضرت با مقاومت شدید اهل طائف روبرو گردید و تعدادی از مسلمانان نیز کشته شدند، دستور داد تا نخلها و باغهای انگور اهل طائف را به آتش بکشند. هدف پیامبر اکرم ﷺ از این عمل، وارد نمودن فشار روانی بر اهل طائف بود و هنگامی که متوجه شد که این عمل، روحیه مقاومت آنها را تضعیف ساخته است، از این عمل خودداری نمود و علاوه بر آن، دشمن نیز در پیامی پیامبر را سوگند داد و او را به رعایت صله رحم فراخواند تا این عمل را رها نماید. بعد از آن پیامبر اعلام داشت که هر کدام از بردگان طائف از دژ بیرون بیاید و تسلیم شود، آزاد است؛ چنانکه در پی این اعلام، حدود بیست و سه غلام که ابوبکره ثقفی نیز در میان آنان بود، از دژ بیرون شدند و به مسلمانان پیوستند و مسلمان شدند. پیامبر نیز آنها را آزاد ساخت و حتی بعد از مسلمان شدن طایفه ثقیف، آنها را برنگردانید.^۲

حکمت اتمام محاصره.

پیامبر اکرم ﷺ دست از محاصره آنها برداشت؛ زیرا آنها قدرتی نبودند که کسی از اطرافیان طائف از آنها پیروی بکند؛ بلکه قدرت مرکزی در اختیار حکومت اسلامی قرار

۱- مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۵۱۰.

داشت. بنابراین ادامه و یا اتمام محاصره آن فرقی نداشت. بر این اساس، پیامبر اکرم ﷺ با اطرافیان خود در این مورد به مشورت پرداخت^۱. نوفل بن معاویه دیلمی گفت: روباهی وارد سوراخی شده است؛ اگر شما مدتی آنجا بمانید، سرانجام بدست شما می‌افتد و اگر او را به حال خودش رها سازی، باز هم ضرری برای شما ندارد. بعد از این ماجرا، پیامبر اکرم ﷺ به ابن خطاب دستور داد تا بانگ کوچ کردن سردهد. مردم نگران شدند و گفتند: چه طور برویم در حالی که هنوز طائف فتح نشده است؟ پیامبر فرمود: پس جنگ بکنید. آنها جنگ را آغاز کردند و در نتیجه عده‌ای از مسلمانان زخمی شدند. آن گاه ایشان فرمود: ما فردا اینجا را ترک خواهیم کرد. مسلمانان از شنیدن این خبر خوشحال شدند و به جمع‌آوری وسائل و آمادگی برای کوچ کردن پرداختند و پیامبر اکرم ﷺ نیز می‌خندید^۲ و هنگامی که کوچ کردند و از دشمن فاصله گرفتند، رسول خدا فرمود: بگویید: آیون، تائبون عابدون لربنا حامدون^۳. آنها گفتند: ای رسول خدا! علیه اهل طائف دعا کن. فرمود: بارالها! ثقیف را هدایت کن و همه را بیاور^۴.

۱- دراستات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، شجاع، ص ۲۰۶.

۲- مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوة حنین، ج ۳، ص ۱۴۰۳، شماره ۱۷۷۸.

۳- زادالمعاد، ج ۳، ص ۴۹۷.

۴- مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوة حنین، ج ۳، ص ۱۴۰۳، شماره ۱۷۷۸.

فصل دوم

فرزانگی پیامبر اکرم ﷺ در برخورد با مردم

از موضعگیری‌های زیر، فقاقت پیامبر اکرم ﷺ آشکار می‌گردد

الف - بت‌پرستی بر نخواهد گشت

پیامبر اکرم ﷺ هنگام رهسپار شدن به سوی حنین، از کنار درختی که در واقع بتی متعلق به برخی از قبائل بود که آن را ذات انواط می‌نامیدند و سالی یک بار در آنجا جمع می‌شدند و حیوان ذبح می‌کردند، گذشت. برخی از کسانی که تازه مسلمان شده بودند، گفتند: ای رسول خدا! برای ما نیز ذات انواطی مانند این، قرار ده. پیامبر فرمود: الله اکبر! به خدا سوگند شما همان چیزی را گفتید که قوم موسی به او گفتند. آنها به موسی گفتند: «اجعل لنا الهاً...» «برای ما نیز معبودی قرار ده همان طور که آنان معبودانی دارند؛ سپس افزود: شما سنت و روش کسانی را که قبل از شما بوده‌اند، در پیش می‌گیرید^۱ و^۲.

این درخواست برخی از آنان، بیانگر آن است که با وجود اینکه آنان مسلمان بودند، اما هنوز تصویر کاملی از توحیدخالص در اذهان آنان، نقش نبسته بود بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ به آنان بازگو نمود که این درخواست شما شرک‌آمیز است و آنان را بدون اینکه سرزنشان نماید، از این گونه آمال برحذر داشت؛ چراکه آنان تازه اسلام را پذیرفته بودند^۳. و به آنان اجازه شرکت در جهاد را داد؛ زیرا شرکت در جهاد مشروط به این نیست که باید کاملاً عقیده انسان تصحیح شده باشد؛ زیرا جهاد عمل نیکی است که به شرکت‌کننده در آن اجر و پاداش می‌رسد؛ گرچه در برخی دیگر از امور دینی کوتاهی

۱- همان، صحیح السیره النبویه، ص ۵۶۶.

۲- السیره النبویه، ندوی، ص ۳۴۹- سنن ترمذی، الفتن، ج ۴، ص ۴۷۵، شماره ۲۱۸۰.

۳- السیره النبویه الصحیحة، ج ۲، ص ۴۹۷.

داشته باشد و به عبارتی دیگر جهاد، آموزشگاهی است که مجاهدان، آنجا عقاید و احکام و اخلاق اسلامی را فرا می‌گیرند؛ چراکه در جهاد سفرهای مختلفی صورت می‌گیرد و با انسان‌های زیادی برخورد می‌شود و زمینه بحث و تبادل افکار فراهم می‌گردد.^۱

ب - مغرور شدن به تجهیزات مانع نصرت خدا می‌شود

مغرور شدن برخی از مسلمانان به کثرت تعداد لکشر خویش، موجب گردید تا در مرحله نخست معرکه، نصرت الهی شامل حال آنان نگردد؛ چنانکه قرآن کریم در این مورد می‌گوید:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿١٥﴾﴾
[التوبة: ٢٥].

«به تحقیق که خداوند شما را در اماکن زیادی یاری کرده است و در روز حنین نیز وقتی که کثرت افرادتان شما را به شگفت انداخت. ولی (این کثرت) برای شما کاری نکرد و زمین بر شما تنگ گردید؛ سپس پا به فرار گذاشتید».

پیامبر اکرم ﷺ نیز به یارانش هشدار می‌داد که نباید آنان نسبت به تجهیزات و نیروهای خویش مغرور گردند و به آنان معانی «لا حول ولا قوه الا بالله» «هیچ نیرو و قدرتی جز قدرت خدا وجود ندارد.» و «اللَّهُمَّ بِكَ أَهْوَلُ وَبِكَ أَصْوَلُ وَبِكَ أَقَاتِلُ^۲» «بارالها! به وسیله تو نیرو می‌گیرم و حمله می‌کنم و می‌جنگم».

بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ در صورت مشاهده هرگونه انحراف رفتاری و فکری، حتی در حساس‌ترین شرایط، به توجیه و تربیت آنان می‌پرداخت.^۳

ج - تقسیم غنائم و تألیف قلوب

پیامبر اکرم ﷺ مصلحت را در این دید که غنائم بدست آمده از این جنگ را در میان تازه مسلمانان عرب تقسیم نماید. بنابراین، به سران قریش و غطفان و تمیم، اموال

۱- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۸، ص ۶۲.

۲- سنن دارمی، ج ۵، ص ۱۳۵ - مسند، امام احمد، ج ۴، ص ۳۳۳.

۳- المجتمع المدنی فی عهد النبوة، عمری، ص ۱۹۹.

هنگفتی بخشید. حتی به بعضی از آنان یکصد شتر عطا کرد که برخی از آنان عبارت بودند از: ابوسفیان بن حرب، سهیل بن عمرو، حکیم بن حزام، صفوان بن امیه، عیینه بن حصن قراری، اقرع بن حابس، معاویه و یزید دو فرزند ابوسفیان و قیس بن عدی^۱. هدف از این بخشش عظیم، تألیف قلب‌های آنان و ایجاد و پایداری محبت اسلام در دل‌هایشان بود؛ چنانکه انس بن مالک می‌گوید: برخی به خاطر بدست آوردن مال دنیا مسلمان می‌شدند، اما پس از اینکه مسلمان می‌شدند، به قدری اسلام در دل‌هایشان محبوب می‌گردید که آن را بر تمام دنیا و آنچه در آن هست، ترجیح می‌دادند^۲.

صفوان بن امیه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ به من مال می‌بخشید، اما در دل نسبت به او بغض داشتم تا اینکه قدری به من داد که از همه نزد من محبوب‌تر شد^۳.

برخی از جوانان انصار، براساس طبیعت بشری به این تقسیم معترض شدند و در این مسئله سخنانی گفتند. پیامبر اکرم ﷺ نیز به این اعتراض آنان ارج نهاد و با برخوردی حکیمانه، کدورت را برطرف ساخت و حکمت این تقسیم را برای آنان شرح داد و انصار را با خطابی ایمانی، عقلی، عاطفی و وجدانی به گونه‌ای مورد خطاب قرار داد که هرگاه در طول تاریخ، خواننده و یا شنونده مسلمانانی این جریان را بخواند یا بشنود، ناچار اشک از چشمانش سرازیر می‌شود.

جریان از این قرار بود که سعد نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! گروه انصار، از تقسیمی که شما کردید و به سران عرب و قوم خود عطایای بزرگی بخشیدید و به آنها چیزی ندادید، نگران هستند. پیامبر اکرم فرمود: ای سعد! عقیده تو در این مورد چیست؟ سعد گفت: من نیز فردی از قوم خودم هستم. ایشان فرمود: برو و قومت را در این چهار دیواری جمع کن. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ نزد آنان رفت و پس از حمد و ثنای خدا، گفت: ای گروه انصار! این چه سخنی است که از شما به من رسیده است؟ شنیدم که نگران شده‌اید. مگر شما انسان‌های گمراهی نبودید که خداوند به وسیله من هدایتتان نمود؟ مگر فقیر نبودید که خداوند شما را غنی ساخت؟ مگر با هم دشمن نبودید که خداوند به وسیله من، درمیانتان دوستی ایجاد نمود؟ آنها گفتند:

۱- معین السیره، ص ۴۲۱.

۲- مسلم، کتاب الفضائل، باب مسائل رسول الله شی قط، ج ۴، ص ۱۸۰۶، شماره ۴۳۱۲.

۳- همان، شماره ۲۳۱۳.

خدا و پیامبرش اهل فضل و احسان هستند. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ خطاب به آنها فرمود: چرا پاسخ مرا نمی‌دهید؟ گفتند: چگونه پاسخ شما را بدهیم؛ خدا و پیامبرش اهل فضل و احسان هستند؟ پیامبر فرمود: شما می‌توانید بگویید و راست هم می‌گویید که تو نزد ما در حالی آمدی که تکذیب شده بودی، ما تصدیقت کردیم؛ طرد شده بودی، ما تو را جای دادیم؛ بی‌یار و مددگار بودی، ما تو را یاری کردیم؛ فقیر و نادار بودی، ما به تو کمک کردیم. سپس افزود: ای گروه انصار، شما به خاطر چیزهای بی‌ارزشی از مال دنیا که من به برخی داده‌ام تا مسلمان بشوند، نگران شده‌اید. من به اسلام شما اعتماد دارم. آیا به این بسنده نمی‌کنید که مردم با گوسفند و شتر به خانه‌هایشان برگردند و شما با رسول خدا برگردید؟ به خدا سوگند آنچه شما با آن برمی‌گردید، از آنچه آنها با آن برمی‌گردند، بهتر است و اگر شرف هجرت نبود، من خود را یکی از انصار اعلام می‌کردم و اگر چنانچه همه مردم، راهی را در پیش گیرند و انصار نیز راه و دره‌ای را در پیش گیرند، من به همان راه و دره‌ای خواهم رفت که انصار رفته‌اند و افزود که انصار لباس اصلی، اسلام، و بقیه مردم بالاپوش آن هستند. بارالها! بر انصار و فرزندان‌شان و فرزندان فرزندان آنها رحم بفرما. راوی می‌گوید: آنها به قدری گریستند که محاسن‌شان خیس شد و گفتند: ما را بسنده می‌کند که رسول خدا از ما باشد. آن گاه رسول خدا برخاست و رفت و آنها نیز متفرق شدند.^۱

در روایتی نیز آمده است که فرمود: با شما بعد از من با بی‌مهری برخورد خواهد شد؛ پس صبر را پیشه سازید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات کنید.^۲

براساس روایات صحیحین آنچه بیان گردید، اعتراض برخی از جوانان انصار بود و همه آنها در این اعتراض و نگرانی شریک نبودند؛ چنانکه انس بن مالک می‌گوید: تنی چند از انصار معترض شدند و گفتند: خدا، پیامبرش را ببخشد که به هر یکی از قریش صد شتر می‌بخشد و ما را فراموش می‌کند؛ در حالی که خون آنها از شمشیرهای ما می‌چکد و هنگامی که این خبر به گوش پیامبر اکرم رسید، نزد آنان آمد و گفت: این چه سخنی است که از طرف شما به من رسیده است؟ بزرگان انصار گفتند: ای رسول خدا! صاحبان رأی و اندیشه، این سخن را نگفته‌اند؛ بلکه برخی از جوانان ما آن را

۱- زالمعاد، ج ۳، ص ۴۷۴.

۲- مسلم، کتاب الزکاة، باب اعطاء المؤلفه قلوبهم، ج ۲، ص ۷۳۸، شماره ۱۰۶۱.

گفته‌اند. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ به بیان حکمت تقسیمی که انجام داده بود، پرداخت^۱. ابن قیم براساس این عملکرد پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید: رهبر مسلمانان از جانب آنها نمایندگی دارد که براساس مصالح مسلمانان و یاری دین خدا در صورت اقتضای مصلحت، برای تألیف قلوب دشمن به آنها عطایائی بدهد تا مسلمانان از شر آنها درامان باشند؛ زیرا اگرچه محروم گردانیدن مسلمانان از غنیمت، مصیبتی است، اما مصیبتی که از ناحیه دشمن متوجه اسلام و مسلمانان می‌گردد، بزرگ‌تر و خطرش بیشتر است و همیشه اساس کار شریعت بر این است که مصیبت و خطر بزرگ‌تر را با پذیرفتن خطر کوچک‌تر دفع نماید و از دو مصلحت، آن را که نفعش بیشتر است، ترجیح دهد و سایر مصلحت‌های دینی و دنیوی، بر همین اصل بنا شده‌اند^۲.

هدف از تألیف قلوب این گونه افراد، تشویق کردن و آشنایی آنها به اسلام است تا از نزدیک با آن خو بگیرند و طعم ایمان را بچشند.

محمد غزالی، این نکته را با ذکر مثالی این گونه توضیح می‌دهد: در دنیا اقوام زیادی را با در اختیار گرفتن مال و ثروت، به سوی حق سوق داده می‌شوند؛ همان طور که چارپایان و حیوانات را با نشان داد مشتی علف و جو به داخل آغل می‌کشاند؛ پس برخی از انسان‌ها نیز نیازمند آن هستند که به وسیله‌ی نشان دادن چیزی به آنها، با ایمان و اسلام مأنوس شوند^۳.

پیامبر اکرم ﷺ نیز در مقابل انصار تصویر بسیار روشنی مجسم ساخت: در یک طرف ملتی است که با داشتن ایمان شاد می‌شود و در طرف مقابل قومی قرار دارد که با داشتن مال و شتران شادمان می‌گردد. در یک طرف قومی پیامبر اکرم ﷺ را پیشاپیش خود دارد و در طرف دیگر، قومی شتر و گوسفندانی در پیش دارند.

این تصویر روشن، باعث بیداری انصار گردید و آنها درک کردند که در اشتباه بزرگی بسر برده‌اند، بنابراین، حنجره‌هایشان با گریه و چشم‌هایشان با اشک و زبان‌هایشان با اعلام رضایت، از موضعگیری آنان ابراز ندامت کرد و بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ توانست با فراست و خطاب حکیمانه‌اش، انصار را خشنود و قانع سازد^۴.

۱- همان، ص ۷۳۴، شماره ۱۰۵۹.

۲- زادالمعاد، ج ۳، ص ۴۸۶.

۳- فقه السیره، ص ۴۲۷.

۴- المجتمع المدني فی عهد النبوة، ص ۲۱۹.

د - تحمل کردن خوی تند بادیه‌نشینان

پیامبر اکرم ﷺ همواره در مقابل جفا و تندخویی بادیه‌نشینان و اعراب و در مقابل طمع و خواسته‌های آنان، صبر و بردباری می‌نمود و در این زمینه نمونه‌ای یک مربی کامل بود که طبیعت و قساوت قلب و درشت‌خویی آنها را درک می‌نمود. بنابراین، سعی بر آن داشت تا با آنان به نرمی رفتار نماید و مصالح آنها را در نظر بگیرد و با هر یکی از آنان بر اساس میزان عقل و اندیشه او برخورد کند.

پیامبر هیچ‌گاه نخواست با آنان همچون پادشاهان عصر خود، حاکمانه برخورد نماید تا در مقابل او سر تسلیم فرود آورند و کرنش کنند و بین او و آنها موانع و حجابهایی باشد و هنگام ملاقات و گفتگو با او از کلمات و عباراتی استفاده کنند که بیانگر تعظیم و تجلیل او باشند؛ بلکه این نوع تجلیل را ویژه خدا می‌دانست و در میان یارانش مانند فردی چون خود آنان بود که او را به صورت عادی خطاب می‌کردند و گاهی مؤاخذه می‌نمودند و هیچ‌گاه پیامبر درباری نداشت و ملاقاتش ممنوع نبود. صحابه نیز به خاطر رعایت احترام، ایشان را با صدای آهسته مورد خطاب قرار می‌دادند و در دل محبت او را داشتند، اما بادیه‌نشینان جفاپیشه، این گونه نبودند؛ چنانکه قرآن آنها را به خاطر سوءادب و خوی تند و صدای خشن و جری بودن در خطاب با پیامبر اکرم ﷺ نکوهش نموده است!

در اینجا به نمونه‌ای از این گونه موارد و برخوردشایسته پیامبر اکرم ﷺ با بادیه‌نشینان اشاره خواهیم کرد:

بادیه‌نشین مزده پیامبر اکرم ﷺ را نمی‌پذیرد.

ابوموسی اشعری می‌گوید: من با پیامبر اکرم ﷺ همراه بودم که ایشان در مکانی به نام جعرانه که واقع بین مسیر مکه و مدینه است، فرود آمد و بلال نیز در آنجا حضور داشت. یکی از بادیه‌نشینان نزد ایشان آمد و گفت: آیا به وعده‌ای که به من دادی، وفا نمی‌کنی؟ پیامبر فرمود: «ابشر» «تو را مزده می‌دهم». بادیه‌نشین ناراحت شد و گفت: تو خیلی به من مزده داده‌ای. پیامبر اکرم ﷺ رو به ابوموسی و بلال کرد و با قیافه‌ای خشمگین فرمود: او مزده مرا رد کرد. آن‌گاه ما را به حضور طلبید. پیامبر خدا ظرف

آبی خواست و در آن دست‌ها و چهره‌اش را شست و مضمضه کرد؛ پس به آنها گفت: از این‌ها بنوشید و مقداری بر صورت و سینه‌هایتان بپاشید و مژده باد شما را. آنها ظرف را گرفتند و آنچه را که پیامبر فرموده بود، عملی کردند. ام سلمه از پشت پرده صدا زد که برای مادرتان نیز بگذارید، آنها مقداری برای او گذاشتند.^۱ سخنان اعرابی که گفتند: رضایت خدا در این تقسیم، مورد نظر نبوده است.

عبدالله بن مسعود می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ در روز حنین به برخی از مردم، مال‌های هنگفتی بخشید. به اقرع بن حابس و تعدادی دیگر از اشراف عرب، به هر یکی یکصد شتر داد. مردی اعتراض نمود و گفت: در این تقسیم، انصاف رعایت نشده است. عبدالله بن مسعود می‌گوید: من گفتم: به خدا سوگند! پیامبر را در جریان سخن تو قرار خواهم داد. آن گاه نزد ایشان رفتم و به ایشان آنچه را شنیده بودم، گفتم. پیامبر سخت ناراحت شد و رنگ چهره‌اش تغییر کرد و گفت: اگر خدا و رسولش انصاف را رعایت نکنند، چه کسی رعایت خواهد کرد؟ سپس فرمود: خدا رحمت کند موسی ﷺ را که بیش از این مورد آزار قرار گرفت، اما صبر نمود. ابن مسعود می‌گوید: با خود گفتم: بعد از این هرگز سخنی را به رسول خدا نقل نخواهم کرد.^۲ رفتار آن حضرت با طایفه هوازن بعد از پذیرش اسلام.

گروه هوازن (که در جنگ شکست خورده بودند و زن و بچه‌هایشان اسیر شده بود) نزد پیامبر اکرم ﷺ در جعرانه آمدند و اسلام خود را اعلام کردند و گفتند: ای رسول خدا! ما خویشاوند و فامیل هستیم و اکنون که ما دچار این مصیبت شده‌ایم، بر ما منت بگذار. آن گاه سخنگوی آنان، زهیر بن صرد، برخاست و گفت: ای رسول خدا! در چهاردیواری ای که اسیران نگهداری می‌شوند، خاله‌ها و دایه‌های شما هستند. کسانی که از شما نگهداری کرده‌اند و چنانچه با کسی غیر از شما، اختلاف ایجاد می‌شد، انتظار می‌رفت که بر ما ترحم نماید و آنها را برگرداند تا چه رسد به شما که پیامبر خدا و بهترین کفیل هستی؛ سپس چنین سرود:

أمن علينا رسول الله في كرم فانك المرء نرجوه و ننتظر^۳

۱- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۳۲۸.

۲- مسلم، کتاب الزکاة، باب اعطاء المؤلفه قلوبهم، شماره ۱۰۶۲.

۳- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۵۲.

«ای رسول خدا، به بزرگواری منت بگذار؛ زیرا تو مردی هستی که به او امیدواریم و از او انتظار داریم».

امنن علی نسوه قد کنت ترضعها اذ فوک یملؤه من محضها دَرَر
 «بر زانی منت بگذار که از آنها شیر خورده‌ای؛ چون دهانت از شیر خالص آنها پر از مروارید است».

پیامبر اکرم ﷺ با شنیدن این سخن گروه هوازن، فرمود: آیا زنان و فرزندان را بیشتر دوست دارید یا مال‌هایتان را؟ گفتند: مسلم است که زنان و فرزندان خود را. پیامبر فرمود: آنچه در دست من و فرزندان عبدالمطلب است، به شما بر خواهیم گرداند و افزود که بعد از اینکه نماز تمام شد، شما برخیزید و بگویید با ما توسل به رسول خدا از مسلمانان و با توسل به مسلمانان از رسول خدا می‌خواهیم که زنان و فرزندان ما را به ما تحویل بدهند. بعد از اینکه نماز ظهر تمام شد، آنها برخاستند و آنچه را که پیامبر اکرم ﷺ گفته بود، گفتند. پیامبر فرمود: آنچه به من و فرزندان عبدالمطلب تعلق می‌گیرد، از آن شما باد. مهاجران نیز برخاستند و گفتند: آنچه نیز به ما تعلق می‌گیرد، از آن رسول خدا باشد. انصار نیز برخاستند و چنین گفتند. اما تازه مسلمانان، ابا ورزیدند و گفتند: آنچه به ما تعلق می‌گیرد، تحویل نمی‌دهیم. آن گاه پیامبر خدا خطاب به آنها فرمود: زنان و فرزندان آنان را به آنها برگردانید و من در ازای آنها به شما شش سهم خواهیم داد.^۱

در روایتی دیگر نیز آمده است که پیامبر اکرم ﷺ خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: برادرانتان توبه نموده و آمده‌اند. من دوست دارم اسیرانشان را به آنها برگردانم. هر کس از شما می‌خواهد آنها را آزاد کند، اگر می‌خواهد سهمیه خود را حفظ کند، تا در اولین فرصت از غنائم بدست آمده، عوض آن را به او بدهیم نیز چنین کند. مردم هم یکصدا گفتند: ما نیز دوست داریم که آزاد گردند. پیامبر فرمود: من ندانستم که کدام یک از شما راضی است و چه کسی ناراضی است. بروید با بزرگان خود سخن بگویید تا آنها دیدگاه شما را به من بازگو نمایند. خلاصه اینکه بزرگان قوم بعد از گفتگو با آنها نزد پیامبر آمدند و گفتند: همه راضی شده‌اند و هر کس اسیر خود را آزاد نموده است.^۲

۱- همان، ص ۳۵۲ - ۳۵۳.

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۳۱۹.

اسلام آوردن طایفه هوازن، موجب سرور و خوشحالی پیامبر اکرم ﷺ را فراهم آورد و از آنها در مورد سردارشان، مالک بن عوف نضری، پرسید. آنها گفتند: او با ثقیف در طائف بسر می‌برد پیامبر وعده داد که اگر مسلمان شود و بیاید، خانواده و مال‌هایش را به او باز خواهد گردانید و علاوه بر آن، صد شتر به او خواهد بخشید؛ چنانکه مالک نیز بعداً مسلمان شد و نزد پیامبر آمد. آن حضرت او را گرمی داشت و بر قوم خودش و برخی قبایل مجاور امیر ساخت. مالک در مدح رسول خدا این گونه سروده است:

ما إن رأیت ولا سمعت بمثله فی الناس کلهم بمثل محمد
أوفی و یأعطی للجزیل اذا اجتذی و متی تشاء یخبر عما فی غد
«من تا کنون مانند محمد در میان مردم، کسی را ندیده و نشنیده‌ام که این همه با وفا و اهل بذل و بخشش بزرگ باشد و هرگاه بخواهی، به وسیله وحی، تو را از فردا باخیر می‌سازد».

سیاستی که پیامبر اکرم ﷺ در قبال دشمنانش اتخاذ کرده بود، سیاستی انعطاف‌پذیر بود و با این سیاست توانست طوایف هوازن و همپیمانانشان را به اسلام جذب نماید و از این قبیله قوی برای نابودی بت‌پرستی در منطقه استفاده نماید؛ چنانکه به سرکردگی سردار خود، مالک بن عوف، عرصه را بر ثقیف در طایف تنگ نمودند و آنها را چنان تحت محاصره قرار دادند که ناچار برخی از رهبران ثقیف مانند عروه بن مسعود ثقفی اسلام را پذیرفتند.

او در جعرانه به پیامبر اکرم ﷺ که قصد داشت مکه را به سمت مدینه ترک نماید، ملحق گردید و اسلام خود را آشکار نمود و از آنجا به طائف برگشت. او که از پیشوایان محبوب طائف بود، هنگام بازگشت، اهل طائف را به اسلام دعوت داد و در بام خانه‌اش اذان گفت: برخی او را با تیر زدند و زخمی کردند. به خانواده‌اش توصیه نمود که اگر مرد او را با شهدای مسلمانان که در محاصره طائف کشته شده‌اند، دفن کنند^۱.

انسان از بصیرت و بینش والای پیامبر اکرم ﷺ در برخورد با اقشار مختلف مردم و از سعی و تلاش مستمر ایشان برای تمکین دین خدا، در شگفت می‌ماند؛ چراکه توانست در مدت زمانی اندک، آثار بت‌پرستی و اماکن شرک‌ورزی را از مکه و اطراف آن بزدايد و اراضی تازه فتح شده را با نظم خاصی زیر سلطه دولت اسلامی درآورد؛

چنانکه عتاب بن اسید را امیر مکه تعیین کرد و معاذ بن جبل را به عنوان معلم و مفتی آنجا گماشت^۱ و مالک بن عوف را فرمانده جهادی هوازن و قبایل اطراف مقرر کرد و خود عمره به جای آورد و به مدینه بازگشت.

فصل سوم

درس‌ها، عبرت‌ها و فوائد

تفسیر آیاتی که در مورد غزوه حنین نازل شده است:

خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٧﴾﴾ [التوبة: ٢٥-٢٧].

«همانا خداوند شما را در اماکن زیادی یاری رساند و در روز حنین نیز آن گاه که تعدادتان شما را به شگفت انداخت و به شما سودی نبخشید و زمین با وجود فراخی‌اش بر شما تنگ گردید؛ سپس پا به فرار گذاشتید. بعد از آن، خدا بر پیامبر خود آرامش نازل کرد و لشکریانی فرو فرستاد که شما آنها را نمی‌دیدید و کافران را عذاب داد و این است پاداش کافران؛ سپس خدا بعد از این توبه هر کسی را که بخواهد، می‌پذیرد و خدا بخشنده و مهربان است.»

در این آیات تصویر روشن و شفافی از وضعیت مسلمانان در معركة حنین ارائه شده است به گونه‌ای که شنونده از تصویری به تصویری دیگر منتقل می‌شود؛ مثلاً، در تصویری نشان می‌دهد که مسلمانان به دلیل داشتن نیروی زیاد، مغرور و شادمان هستند و بعد از آن تصویری از شکست آنان و ناکارایی افراد، ارائه شده است؛ سپس تصویری دیگر نشانه حالت ترس و اضطراب و بی‌قراری آنها است که پا به فرار گذاشتند و عقب‌نشینی می‌کنند تا جایی که فقط پیامبر اکرم ﷺ و تعداد اندکی از یارانش در میدان ثابت می‌مانند؛ آنگاه بعد از شکست و ترس و فرار، نصرت خدا به یاری مسلمانان

می‌آید؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾^(۱)

سکینه: یعنی آرامش، رحمت و احساس امنیت و سکونی که بعد از حرکت و اضطراب می‌آید.^۱

طبری در مورد آیه ﴿وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا﴾ می‌گوید: این لشکری که در اینجا از آن سخن به میان آمده است، لشکر فرشتگان است.^۲

﴿وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ یعنی خدا کافران را به وسیله قتل و اسارت و از دست دادن مال، عذاب داد و این کافران مستحق چنین عذابی بودند؛ زیرا کفر را بر ایمان ترجیح دادند و با اهل ایمان به جنگ پرداختند.^۳

این فرموده خداوند: ﴿ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(۴) به این معناست که خداوند بعد از این تعذیب کافران، به هر کس از آنان که بخواهد رجوع خواهد کرد و به آنها توفیق خواهد بخشید تا توبه نمایند و خدا نسبت به کسی که توبه نماید، بخشنده و مهربان است؛ چراکه رحمتش وسیع و گسترده است.^۴ سیدقطب می‌گوید: ... پس دروازه بخشش و مغفرت همیشه بر روی گناهکارانی که توبه می‌نمایند، باز است. خداوند علت اشاره به معرکه حنین را به این دلیل ذکر می‌کند که مسلمانان از نصرت و یاری خداوند فراموش نمودند و به تعداد و نیروهای خود مغرور گشتند و علاوه بر آن، حقیقت دیگری را نیز یادآور می‌گردد و آن حقیقتی است که هر عقیده‌ای براساس آن شکل می‌گیرد، پس شایسته نیست شیفته کثرت تعداد افراد گردید؛ بلکه تعداد اندکی که به قضایا شناخت داشته باشند که مجذوب و برای عقیده خویش جان‌فدایی نمایند، کفایت خواهد کرد... سپس در ادامه می‌گوید: همیشه هر عقیده‌ای، براساس فداکاری و ایثار افراد زبده و مخلص پابرجا خواهد ماند.

۱- حدیث القرآن الکریم، ج ۲، ص ۵۹۸.

۲- تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۳- تفسیر المراغی، ج ۴، ص ۸۷.

۴- حدیث القرآن الکریم، ج ۲، ص ۵۹۹.

نه به وسیله کف و چرک‌هایی که با خشکیدن، از بین می‌روند و نه به وسیله علف‌های بیابانی‌ای که با سرما از بین می‌روند.^۱

غزوه حنین برای همیشه در کتاب خدا ثبت گردید تا به عنوان درسی همیشگی برای امت باقی بماند و قرآن کریم این معرکه را با بیانی ربانی بیان نموده است که مهم‌ترین ویژگی‌های آن عبارت‌اند از:^۲

الف × قرآن برای ما بیان نموده است که مسلمانان در معرکه حنین مغرور کثرت افراد خود شدند؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾ «آن‌گاه که در روز حنین، تعدادتان شما را به خود بزرگ‌بینی واداشت». سپس قرآن بیان نموده است که این کثرت سودی به حال آنان نداشت: ﴿فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا﴾.

ب × همچنین قرآن برای ما بیان نموده است که مسلمانان شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند جز پیامبر اکرم ﷺ و عده اندکی از صحابه که ثابت‌قدم ماندند:

﴿وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾.

د × قرآن این مطلب را نیز یادآور شده است که خداوند، پیامبرش را در حنین به وسیله فرشتگان یاری رساند:

﴿وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾.

و در پایان تأکید نموده است که خداوند توبه بندگان را می‌پذیرد و به هر کس که بخواهد، توفیق توبه می‌دهد:

﴿ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

اسباب شکست و عوامل پیروزی در حنین

الف - اسباب شکست مسلمانان در مرحله نخست، عبارت بودند از:

۱- اعجاب و خود بزرگ‌بینی بعضی از مسلمانان که گفتند: امروز از قلت افراد شکست نخواهیم خورد. این سخن بر پیامبر اکرم ﷺ دشوار آمد و شکست را در پی داشت.

۱- فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۶۱۸.

۲- حدیث القرآن، ج ۲، ص ۶۰۲-۶۰۳.

- ۲- شرکت عدهٔ زیاد جوانان بدون سلاح و فقط براساس شوق و رغبت جهاد.
- ۳- تعداد زیاد افراد لشکر مقابل که چند برابر مسلمانان بودند.
- ۴- مالک بن عوف قبل از رسیدن مسلمانان، لشکرش را به وادی حنین رسانید و در تنگناها و دره‌های اطراف، تیراندازی را به کمین گماشت تا مسلمانان را از هر سو، غافلگیر کنند.
- ۵- دشمن از قبل در محل استقرار یافته و به صورت منظم و آماده باش، صف بسته و آمادهٔ نبرد بود؛ در حالی که مسلمانان تازه وارد وادی می‌شدند.
- ۶- در صف جنگجویان مسلمان، افرادی وجود داشت که تازه مسلمان شده بودند و ایمان آنان ضعیف بود. بنابراین آنها قبل از دیگران، از استقامت دست برداشتند و فرار را بر استقامت و پایداری ترجیح دادند که در پی آنها، دیگر مسلمانان نیز فرار نمودند^۱.

عوامل پیروزی

از عوامل پیروزی مسلمانان در حنین می‌توان اسباب زیر را برشمرد:

- ۱- پایمردی و استقامت پیامبر اکرم ﷺ در میدان نبرد، باعث تثبیت نیروهای باقیمانده و برگشت نیروهای فراری شد.
- ۲- شجاعت فرمانده جنگ که نه تنها استقامت نمود؛ بلکه سوار بر مرکب خویش به سوی دشمن پیشروی می‌نمود تا جایی که عباس بن عبدالمطلب از ترس اینکه مبادا به رسول خدا آسیبی برسانند، لگام مرکب را گرفته بود و سرعتش را کنترل می‌نمود.
- ۳- استقامت عده‌ای از مسلمانان در کنار پیامبر اکرم ﷺ، تا بازگشت نیروهای فراری.
- ۴- سرعت بازگشت نیروهای فراری و الحاق آنها به پیامبر اکرم ﷺ.
- ۵- تغییرندادن تاکتیک به موقع دشمن که اشتباه بزرگی به نفع مسلمانان مرتکب شدند و آن اینکه نیروهای فراری مسلمانان را تعقیب ننمودند که به آنها فرصت تنفس جدید و بازگشت را داد.

۱- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۴۰۹.

- ۶- پرتاب سنگ‌ریزه‌ها توسط پیامبر به چهره‌های کفار که با پرتاب آنها فرمود: سوگند به پروردگار محمد که شکست خوردند.^۱
- ۷- استقامت و کمک خواستن از خداوند به وسیله دعا و زاری؛ چنانکه پیامبر با اصرار از خداوند علیه دشمن کمک می‌خواست.
- ۸- نزول فرشتگان و مشارکت آنان در غزوه؛ چنانکه خداوند، این مشارکت را در آیات قرآن برای همیشه به ثبت رسانیده است او در سوره توبه و فرموده است:
- ﴿وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلَّكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾.

احکام فقهی برگرفته از حوادث غزوه‌های حنین و طائف

۱- نزول این آیه و بیان حکم زنان اسیری که ازدواج کرده بودند:

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ [النساء: ۲۴].

«زنان شوهردار (بر شما حرام‌اند) مگر زنانی که اسیر کرده باشید».

قرآن بیان داشت که اسارت این زنان، باعث جدایی و فراغت بین آنها و شوهران سابقشان شده است. بنابراین، بعد از اتمام عده (با وضع حمل یا حیض)، می‌توان با آنها همبستری کرد.^۲

۲- ممنوعیت مخنث‌ها از اختلاط با زنان بیگانه؛

چون قبلاً، این کار مباح بود و این بدان خاطر ممنوع شد که ام‌سمله می‌گوید: نزد من مخنثی نشسته بود، شنیدم که به عبدالله بن امیه گفت: ای عبدالله، اگر فردا طائف فتح شد، دختر غیلان را برای خود بردار؛ چون او از جلو دارای چهار و از عقب دارای هشت برجستگی است (یعنی خوش‌اندام است). وقتی پیامبر اکرم ﷺ آمد و از جریان مطلع شد، فرمود: این‌ها دوباره حق ندارند با شما بنشینند^۳ و بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ به تثبیت سلامت اخلاق جامعه اهمیت می‌داد.

۱- مسلم بشرح النووی، ج ۱۲، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۲- السیره النبویه، ابی‌فارس، ص ۴۲۳.

۳- بخاری، کتاب المغازی، ج ۲، ص ۵۲۰.

۳- نهی از کشتن زنان، اطفال و کهنسالان و کسانی که در جنگ شرکت نداشته‌اند؛

چنانکه ابن کثیر می‌گوید: رسول خدا روز حنین از کنار جنازه زنی گذشت که خالد او را کشته بود و مردم، اطراف او جمع شده بودند. پیامبر اکرم فرمود: این زن توانایی جنگیدن را نداشت؛ سپس کسی را دنبال خالد فرستاد و توصیه کرد که زنان و بچه‌ها و خادمان را نکشد.^۱

۴- احرام عمره از جعرانه

پیامبر اکرم ﷺ در بازگشت از معرکه حنین، از مکان جعرانه، احرام عمره بست و برای کسی که از طریق طائف وارد مکه بشود، سنت است که از این مکان احرام ببندد، اما اینکه برخی از مردم از داخل مکه به جعرانه می‌روند تا از آنجا احرام ببندند، امری است که رسول خدا انجام نداده است؛ زیرا آن حضرت از بیرون تشریف می‌آورد نه اینکه از داخل به جعرانه رفت و از آنجا احرام بست و برگشت.^۲

۵- توجیه اعرابی به اینکه در عمره همان کاری را انجام بدهد که در حج انجام می‌دهد

یعلی بن منبه می‌گوید: مردی که جبه‌ای خوشبو پوشیده بود، در جعرانه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و پرسید: در عمره چه کارهایی انجام بدهم؟ آن گاه وحی بر پیامبر نازل شد. بنابراین، آن حضرت پارچه‌ای بر روی خود انداخت. یعلی می‌گوید: من دوست داشتم که آن حضرت را در حال وحی ببینم؛ پس عمر، گوشه پارچه را بلند کرد. من به پیامبر نگاه کردم و متوجه زمزمه او شدم. بعد از اینکه حالت وحی برطرف شد، پیامبر اکرم فرمود: سائلی که در مورد عمره سؤال نمود، کجا است؟ آن گاه به او گفت: رنگ و اثر خوشبویی را پاک کن و جبهات را بیرون کن و در عمره همان اعمالی را انجام ده که در حج انجام می‌دهی.^۳

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۳۶.

۲- زادالمعاد، ج ۳، ص ۵۰۴.

۳- صحيح السيرة النبوية، ص ۵۷۸.

۶- هرکس که جنگجویی از دشمن را به قتل برساند، ساز و برگ نظامی مقتول از آن او است

ابوقتاده می‌گوید: در جنگ حنین متوجه مردی از مشرکان شدم که قصد حمله بر فردی از مسلمانان را که با فردی از مشرکان درگیر بود، داشت. من با عجله به او حمله کردم. او با شمشیرش به من حمله نمود، اما من ضربه‌ای بر دستش وارد کردم و آن را قطع نمودم. او مرا گرفت و سخت فشار داد، طوری که فکر کردم کارم تمام شده است؛ سپس بی‌حال شد، من او را به قتل رساندم؛ سپس مسلمانان دچار شکست و عقب‌نشینی شدند. من نیز فرار نمودم. در آن اثنا عمر بن خطاب را دیدم. گفتم: چه شده است؟ گفت: خدا خواست که این طور بشود. آن گاه همه به سوی پیامبر برگشتند؛ سپس ایشان فرمود: هرکس شاهدهی بیاورد که فردی را کشته است، ساز و برگ نظامی مقتول را به او خواهیم داد. من نیز سعی کردم کسی را پیدا کنم که گواه من باشد، اما نتوانستم گواهی بیابم. آن گاه نزد پیامبر رفتم و جریان را با او درمیان گذاشتم. مردی از همنشینان پیامبر گفت: وسایل و سلاح مقتولی را که او می‌گوید، نزد من است، اما او را راضی کنید تا آنها از آن من باشد. ابوبکر گفت: هرگز ممکن نیست که آنها را به فردی از قریش بدهد و شیر خدا را که در دفاع از خدا و پیامبر جنگیده است، محروم سازد. ابوقتاده می‌گوید: پیامبر آنها را به من بازگردانید. و بعد از آن، من با قیمت آنها، باغی خریداری نمودم و این اولین مالی بود که در اسلام نصیبم شد.^۱

این ماجرا بیانگر حرص و علاقه ابوقتاده انصاری نسبت به سلامتی برادر مسلمانانش می‌باشد که به خاطر آن، مردی از کفار را با مجاهدت زیاد به قتل می‌رساند و نیز بیانگر موضعگیری ابوبکر صدیق برای احقاق حق ابوقتاده است که این موضعگیری بیانگر عمق ایمان و یقین ابوبکر و همچنین بیانگر میزان اهمیت وی به اخوت و برادری اسلامی می‌باشد.^۲

۷- نهی از دستبرد به اموال غنیمت

پیامبر اکرم ﷺ روز حنین از غنایم، قطعه پشمی از کوهان شتری در دست گرفت و فرمود: ای مردم! از مال غنیمت اضافه بر خمس، حتی همین مقدار برایم حلال نیست و

۱- بخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۱۹، شماره ۴۳۲۲.

۲- تاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۸، ص ۲۶.

خمس را نیز به شما برمی گردانم؛ پس اگر نخی و یا سوزنی برداشته‌اید، آن را بازگردانید و از دستبرد به مال غنیمت خودداری کنید؛ زیرا دستبرد به مال غنیمت عیب است و آتش دوزخ را در پی خواهد داشت و باعث رسوایی بزرگی در دنیا و آخرت خواهد بود.^۱

مردم پس از شنیدن سخنان پیامبر اکرم، به وحشت افتادند؛ چنانکه یک انصاری مقداری نخ را آورد و گفت: ای رسول خدا! من این را برداشته بودم که جهاز شترم را که پشتش زخمی است، اصلاح کنم. پیامبر فرمود: من حق خودم و فرزندان عبدالمطلب را می‌بخشم. انصاری گفت: خیر وقتی چنین است، من به آن نیازی ندارم. این را گفت. و آن مقدار نخ را به زمین انداخت و رفت.^۲

همچنین عقیل بن ابی طالب، سوزنی در دست داشت و نزد همسرش آمد و گفت: این سوزن را بردار، با آن لباسهایت را می‌دوزی، اما وقتی شنید که منادی پیامبر، می‌گوید: «هر چیزی از غنایم برداشته‌اید، حتی اگر نخ یا سوزنی برداشته‌اید، آنرا برگردانید.» بالفور آن سوزن را از زنش گرفت و در غنایم انداخت.^۳

شدت عمل آن حضرت در این مورد و نهی از خیانت در غنیمت با زشت جلوه دادن آن، حتی در مورد اشیاء بسیار کوچک و بی‌ارزش بیانگر یکی از مهم‌ترین آثار تربیتی در منهج نبوی است. که شایسته است یک فرد مسلمان در زندگی عملی خود از ایمان و امانت برخوردار باشد و با این رهنمودها است که جامعه اسلامی از خصلت زشت خیانت‌کاری پاکسازی می‌شود، زیرا سهل‌انگاری در خیانت‌های کوچک و ناچیز، به خیانت‌های بزرگ می‌انجامد و خیانت از پست‌ترین خصلت‌های اخلاقی است که شایسته جامعه اسلامی نمی‌باشد.^۴

۸- وفا به نذرهای دوران جاهلیت

عبدالله بن عمر می‌گوید: در بازگشت از حنین، عمر از پیامبر اکرم ﷺ در مورد نذری که در جاهلیت نیت کرده بود که اعتکاف بنشیند، پرسید؟ پیامبر او را دستور به وفای نذر داد.^۵

۱- البدایة والنهائة، ج ۴، ص ۳۵۳.

۲- همان.

۳- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۴۵.

۴- محمد رسول الله، صادق عرجون، ج ۴، ص ۳۸۷ - ۳۸۸.

۵- البخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۱۸، شماره ۴۳۳۰.

موضعگیریهای برخی از مردان و زنان صحابه

۱- انس بن ابی مرثد و نگهبانی برای مسلمانان

بعد از اتمام معرکه حنین، پیامبر اکرم فرمود: امشب چه کسی نگهبانی می‌دهد؟ انس بن ابی مرثد گفت: ای رسول خدا! من نگهبانی می‌دهم.

آن حضرت فرمود: پس سوار بر مرکب خویش شو. او سوار بر اسب خود شد و نزد پیامبر آمد. آن حضرت فرمود: وارد این دره شو تا بر فراز آن قرار گیری و مواظب باش که به خاطر غفلت تو مورد حمله دشمن قرار نگیریم.

سهیل بن حنظله می‌گوید: فردا صبح، بعد از ادای نماز، فرمود: از اسب سوار خود خیر دارید؟ آنها گفتند: خیر. خبری نداریم و آن گاه نماز را اقامه کرد و متوجه دره بود. بعد از اتمام نماز فرمود: خوش‌خبر باشید. سوار شما آمد. آن حضرت از خلال درختان دره به سوی او نگاه می‌کرد تا اینکه آمد و نزد رسول خدا ایستاد و گفت: من طبق دستور، بر فراز دره رفتم. و صبح هنگام بر هر دو ناحیه دره مشرف شدم و کسی را نیافتم. پیامبر اکرم ﷺ پرسید: دیشب اصلاً از مرکب پائین نیامدی؟ گفت: خیر مگر برای خواندن نماز و قضای حاجت. پیامبر فرمود: بهشت را بر خود واجب ساختی و از این پس اگر عملی انجام ندهی، همین (یک شب نگهبانی) برایت کافی خواهد بود.^۱

در این عملکرد پیامبر اکرم ﷺ به اهمیت افراد در منهج نبوی پی می‌بریم تا جایی که حتی در اثنای نماز نیز متوجه قدم نگهبان خود بود و این بدان خاطر تا اهمیت افراد خود را در مجتمع مشخص سازد؛ چنانکه هنگام قدم نگهبان، فرمود: خوش‌خبر باشید، سوار شما آمد و این امر، بیانگر اهمیت فرد در مجتمع اسلامی است؛ چراکه او فقط فردی برای افزایش تعداد لشکر محسوب نمی‌شود و ابزاری هم نیست که هنگام ضرورت مورد استفاده قرار می‌گیرد. این عملکرد در واقع تفسیر این آیه کلام الهی است که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰].

«ما آدمی‌زاد را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.»

همچنین این عملکرد پیامبر اکرم ﷺ ما را با شاخصی دیگر از شاخصهای منهج نبوی؛ یعنی، حفظ هوشیاری کامل و کنترل احوال و حرکات دشمن و شناسایی میزان افراد و توان آنها آشنا می‌سازد و این امر سیاست نظامی مهمی است که باید رهبران مسلمانی که برای اعتلای پرچم حاکمیت خداوند، تلاش می‌نمایند، آن را در نظر داشته باشند.^۱

اما اینکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از این پس اگر هیچ عملی انجام ندهی، همین برایت کافی خواهد بود» بیانگر اهمیت عمل آن صحابی می‌باشد؛ چراکه این گونه اعمال بزرگ باعث نابودی و محو گناهان می‌شود و هرگز هدف این نیست که اگر بعد از این عمل، فریاض و واجبات شرعی را ترک نماید، اشکالی ندارد.^۲

۲- شجاعت ام‌سلیم در غزوه حنین

انس می‌گوید: در غزوه حنین، ام‌سلیم خنجری در دست داشت. ابوطلحه به پیامبر اکرم ﷺ گفت: ای رسول خدا! این ام‌سلیم است که خنجری به دست گرفته است. پیامبر خطاب به ام‌سلیم گفت: چرا خنجر در دست داری؟ گفت آن را برداشته‌ام که اگر فرد مشرکی با من نزدیک شود، شکمش را پاره کنم. پیامبر از شنیدن این سخن خندید. سپس ام‌سلیم گفت: ای رسول خدا! این آزادشدگان قریش را به قتل برسان که باعث شکست شما شدند. آن حضرت فرمود: یا ام‌سلیم! خداوند ما را کفایت نمود و بسیار نیک عمل کرد.^۳

۳- خواهر رضاعی پیامبر، شیما بنت حارث

در میان کسانی که مسلمانان اسیر کرده بودند، شیما دختر حلیه سعديه نیز وجود داشت. او به مسلمانان گفته بود که من خواهر رضاعی رهبر شما هستم، اما آنان قبول نکرده بودند. او را به محضر رسول خدا آوردند. شیما به پیامبر گفت: آیا علامت و نشانه‌ای داری که این ادعای تو را ثابت نماید؟ گفت: بلی، جای دندانهای تو هنوز بر پشت من باقی است که وقتی تو را بر دوش خود حمل نموده بودم، مرا گاز گرفتی. پیامبر اکرم ﷺ سخنان وی را تصدیق نمود؛ آن گاه ردایش را پهن کرد و او را بر آن

۱- محمد رسول الله، صادق عرجون، ج ۴، ص ۳۶۶.

۲- التاريخ الاسلامی، حمیدی، ج ۸، ص ۱۴.

۳- مسلم، شماره ۱۸۰۹ - صحیح السیره النبویه، ص ۵۶۳.

نشاند و او را گرمی داشت؛ سپس به او گفت: اگر دوست داری نزد من بمان؛ چراکه من، تو را گرمی و دوست می‌داریم و اگر دوست داری هدایائی به تو می‌دهم و تو را نزد قومت برمی‌گردانم. شیما، پیشنهاد دوم را پذیرفت و مسلمان شد^۱. پیامبر اکرم ﷺ به او سه غلام و یک کنیز و چارپایان و گوسفندانی هدیه داد^۲.

اسلام آوردن سردسته شاعران شبه جزیره عربستان، کعب بن زهیر

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از طائف برگشت، شاعر معروف، کعب بن زهیر، که شعر را از پدرش به ارث برده بود، نزد ایشان آمد. او کسی بود که قبلاً در شعرهایش، پیامبر را هجو نموده بود، اما بعد از فتح مکه این وضعیت را نتوانست تحمل نماید و شدیداً نگران شد. برادرش، بجیر، او را تشویق نموده بود تا توبه نماید و مسلمان شود و خود را تسلیم پیامبر گرداند. و گفت: در غیر این صورت، آینده ناگواری در پیش خواهی داشت بنابراین، کعب رهسپار مدینه شد و صبح روز بعد، پس از اتمام نماز، جلوی پیامبر خدا نشست و دست در دست آن حضرت گذاشت. پیامبر او را شناخت تا اینکه خودش گفت: کعب بن زهیر توبه نموده و مسلمان شده است و از تو پناه می‌خواهد، آیا توبه او را می‌پذیری؟ مردی از انصار جلو آمد و گفت: ای رسول خدا! بگذار تا گردن دشمن خدا را بزنم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: او را رها کن؛ چراکه او مسلمان شده و توبه نموده است.

آن گاه کعب، قصیده معروف خود را در مدح پیامبر سرود و گفت:

ان الرسول لنور يستضاء به مهند من سیوف الله مسلول
فی عصبه من قریش قال قائلهم بیطن مکه لما أسلموا زولوا^۳

«پیامبر اکرم ﷺ نوری است که از آن روشنایی گرفته می‌شود و شمشیری است برهنه در میان شمشیرهای خدا در بین گروهی از قریش مکه که وقتی مسلمان شدند، از آنجا بردیدند و...».

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۶۳ - السيرة النبوية الصحيحة، ج ۲، ص ۵۰۶.

۲- السيرة النبوية، ص ۳۵۸.

۳- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۶۹ - ۳۷۱.

می‌گویند: بعد از اینکه قصیده فوق را سرود، پیامبر ردای خود را به ایشان داد که بعداً در میان خلفاء رد و بدل می‌شد.^۱ ابن کثیر می‌گوید: این قصه مشهور است، اما من آن را در کتابهای معتبر با سندی مستند نیافته‌ام.^۲

همچنین گفته می‌شود که بعد از سرودن قصیده فوق، پیامبر اکرم ﷺ به او گفت: چرا از انصار به نیکی یاد نمودی؛ چرا که آنها شایسته این نیکی هستند.^۳ و او چنین سرود:

من سره کرم الحیة فلا یزل فی منقب من صالحی الانصار
ورثوا المکارم کابرا عن کابر ان الخیار هم بنو الاخیار^۴

«کسی که در صدد دستیابی به زندگی با شرافتی است پس باید در میان گروه سواران انصار باشد. آنها شرافت را نسل به نسل به ارث برده‌اند؛ زیرا خوبان همیشه فرزندان خوبان هستند و...».

اسلام آوردن کعب بن زهیر موجب گردید که تمامی شاعرانی که مخالفان دعوت اسلامی بودند، تسلیم گردند؛ چنانکه ضرار بن خطاب، عبدالله بن زبیری، ابوسفیان بن حارث، حارث بن هشام و عباس بن مرداس بر اساس رضایت و میل قلبی و اطمینان کامل به اسلام گرویدند و پس از آن نه تنها با اشعار خود از اسلام دفاع نمود؛ بلکه با شمشیرهایشان نیز در میدان حق علیه باطل جنگیدند و تمامی این موارد از نتایج فتح بزرگ مکه بود.^۵

بعضی از پیامدهای غزوه حنین و طائف

- ۱- پیروزی مسلمانان بر دو قبیلهٔ هوازن و ثقیف.
- ۲- غزوه حنین و طائف آخرین درگیری پیامبر اکرم ﷺ با مشرکان عرب بود.
- ۳- بازگشت بسیاری از اهل مکه و عربهای اطراف با مالهای هنگفتی به خانه‌هایشان که پیامبر جهت تألیف قلوب به آنها بخشیده بود و دستیابی انصار

۱- السیرة النبویة، ابی‌شهبه، ج ۲، ص ۴۸۷.

۲- البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۳۷۳.

۳- همان.

۴- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۷ - ۱۶۸.

۵- معین السیرة، ص ۴۳۱ - ۴۳۳.

مدینه به بزرگ‌ترین نشان افتخار که همانا گواهی پیامبر به ایمان آنها و دعای آن حضرت در حق آنان و فرزندان و نوادگانشان بود و بازگشت آنها با پیامبر به سوی مدینه.

۴- اسلام آوردن جمع بزرگی از رهبران مکه و هوازن که به دشمنان بنیان براندازی برای بت‌پرستی و پرستشگاه‌های عصر جاهلیت شبه‌جزیره تبدیل شدند؛ چنانکه قبیلهٔ هوازن نقش مهمی در مبارزه و سرکوبی اهل طائف و سرانجام مسلمان شدن آنها ایفا نمود.

۵- گسترش و توسعهٔ دایرهٔ نفوذ دولت اسلامی که پس از آن پیامبر اکرم ﷺ نمایندگانی در مکه و بر هوازن گماشت و این مناطق تحت سیطرهٔ دولت اسلامی که مدینه پایتخت آن بود، درآمدند و پیامبر اکرم ﷺ پس از آن بدون هیچ ترس و واهمه‌ای، داعیان را به هر جا اراده می‌نمود، اعزام می‌نمود و مدینه پذیرای تمامی دسته‌هایی بود که از نواحی مختلف برای پذیرفتن اسلام، به آن وارد می‌شدند بنابراین، از بین بردن آثار شرک و بت‌پرستی از شبه‌جزیرهٔ عربستان بسیار سهل و آسان گردید و برای این منظور دسته‌های کوچک نظامی اعزام می‌شد. همچنین پیامبر اکرم ﷺ ادارهٔ منظمی برای جمع‌آوری اموال متعلق به زکات تشکیل داد و افرادی را برای جمع‌آوری این منظور به قبایل تحت سیطرهٔ دولت اسلامی فرستاد.^۱

۱- الاساس فی السنة و فقهها فی السیره النبویه، ج ۲، ص ۹۶۱.

فصل چهارم

مهم‌ترین وقایع از غزوه حنین تا غزوه تبوک

برنامه‌ریزی برای صدقات

پیامبر اکرم ﷺ در اواخر ذی‌قعدة که به مدینه برگشت، در نخستین برنامه‌ریزی‌های خویش، اداره‌ای منظم برای جمع‌آوری صدقات و جزیه‌ها تشکیل داد. در مکه، عتاب بن اسید را جانشین خود مقرر نمود و معاذ بن جبل را برای آموزش احکام و قرآن گماشت؛ زیرا معمولاً پیامبر اکرم ﷺ در میان قبایلی که اسلام را می‌پذیرفتند، افرادی را برای تعلیم و تربیت و تصحیح عقاید آنان می‌فرستاد و در اوایل محرم سال نهم هجری، مأموران خود را به مناطق مختلف جهت کنترل و جمع‌آوری مالهای صدقات و زکات اعزام نمود.

چنانکه بریده بن حصیب را به سوی اسلام، غفار و عباد بن بشر را به سوی سلیم و مزینه، رافع بن مکیث را به جهینه، عمرو بن عاص را به فزاره، ضحاک بن شعبان کلابی را به سوی بنی کلاب، بسر بن سفیان کعبی را به بنی کعب، ابن لتیبه ازدی را به سوی بنی ذبیان، مردی از بنی سعد بن هذیم را به سوی هذیم، مهاجر بن ابی‌امیه را به صنعاء، زیاد بن لبید را به حضرموت، زبرقان بن بدر و قیس بن عاصم را به سوی بنی سعد، علاء بن حضرمی را به بحرین و علی ابن ابی طالب را به بحرین فرستاد تا صدقات و خراج‌های آن سامان را گردآوری نمایند.^۱

همچنین آن حضرت به حسابری مأموران خویش می‌پرداخت و به بررسی درآمد و مصارف می‌پرداخت؛ چنانکه وقتی به حسابرسی ابن لتیبه پرداخت، او گفت: این‌ها مال شما است و این مقدار به من هدیه داده شده است. پیامبر اکرم ﷺ بر بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: چرا بعضی از مأموران می‌گویند: این‌ها مال شما و

این‌ها به من هدیه داده شده است؟ چرا در خانه پدر و مادرش نشست تا به او هدیه بدهند؟ به خدائی که جان محمد در دست اوست سوگند که هیچ یکی از شما از این اموال بر نمی‌دارد مگر اینکه روز قیامت در حالی حاضر می‌شود که آن چیز سوار بر گردنش خواهد بود یا شتری است که صدا می‌دهد یا گاو و گوسفندی است که بانگ برمی‌دارد؛ سپس هر دو دستش را به سوی آسمان بلند کرد و دوبار گفت: بارالها! آیا رسانیدم^۱.

همچنین می‌فرمود: هر مأموری که ما برای او حقوقی تعیین کردیم، اگر اضافه بر آن چیزی دریافت نماید، خیانت به غنیمت محسوب می‌شود.^۲

مهم‌ترین سربه‌های نظامی اعزام‌شده این مرحله

الف - سربه طفیل بن عمرو به سوی ذی‌الکفین

پیامبر اکرم ﷺ طفیل بن عمرو را از حنین، قبل از حرکت به سوی طائف برای تخریب و انهدام بت معروف عمرو بن حممه دوسی، به نام ذی‌الکفین فرستاد. و نیز از او خواست که همراه قومش به کمک لشکر اسلام به طائف بیاید. طفیل طبق دستور پیامبر اکرم ﷺ اقدام نمود و بتخانه ذی‌الکفین را منهدم ساخت و به آتش کشید و در بازگشت با چهارصد نفر از افراد طائفة خود و با سلاحهای سنگین و منجنیق به کمک پیامبر به طائف آمد.^۳

ب - سربه عبدالله بن حذافه سهمی (سربه الانصار)

علی بن ابی‌طالب می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ سربه‌ای به سرپرستی مردی از انصار فرستاد و دستور داد تا از او اطاعت نمایند اما در مسیر راه، امیر بر افراد تحت نظر خود خشم گرفت و گفت: مگر من امیر شما نیستم و پیامبر نفرمود: از من اطاعت نمائید؟ گفتند: بلی. آن گاه دستور داد که هیزم جمع کنند و آتش بزرگی برافروخت و گفت: داخل آتش شوید. بعضی تصمیم گرفتند که داخل شوند، عده‌ای گفتند: ما به خاطر نجات از آتش به پیامبر اکرم ﷺ پناه برده‌ایم.

۱- مسلم، باب محاسبه الامام عماله، شماره ۱۸۳۲ - صحیح السیره، ص ۵۷۹.

۲- التراتیب الاداریة، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳- نظرة النعمیم، ج ۱، ص ۳۸۵.

آخر الامر اینکه هیچ کسی وارد آتش نشد تا اینکه آتش خاموش گردید. بعد از آنکه پیامبر اکرم ﷺ از ماجرا اطلاع یافت، فرمود: اگر آنان وارد آتش می‌شدند تا قیامت از آن بیرون نمی‌شدند و افزود که «الطاعة في المعروف» اطاعت و فرمانبرداری در کارهای نیک است.^۱

ج - سریهٔ علی بن ابی طالب برای نابودی بتکدهٔ فلس در منطقهٔ طی

پیامبر اکرم ﷺ، علی ابن ابی طالب را با ۱۵۰ نفر از انصار برای انهدام بت اهل طی فرستاد. آنها با یکصد شتر و پنجاه اسب رهسپار آن دیار شدند. این لشکر پرچمی سیاه‌رنگ و همچنین پرچمی سفید رنگ داشت. صبحگاهان بر محلهٔ آل حاتم (بخشندهٔ معروف عرب) حمله بردند. بت آنها را منهدم ساختند و اموال و اسیران زیادی بدست آوردند. در میان اسیران، خواهر عدی بن حاتم نیز وجود داشت. و حاتم به شام گریخت.^۲

د - سریهٔ جریر بن عبدالله بجلی به سوی ذی‌الخلصه

جریر بن عبدالله می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ به من گفت: آیا خیال مرا از ناحیه ذی‌الخلصه راحت نمی‌کنی؟ گفتم: بلی. آن گاه با پنجاه اسب سوار از قبیلهٔ احمس به راه افتادم. البته خود نمی‌توانستم بر اسب ثابت بمانم. جریان را به پیامبر گفتم: ایشان دست مبارکش را بر روی سینه‌ام گذاشت و برایم چنین دعا نمود: بارالها! او را ثابت و هدایت یافته و رهنمود بگردان. و بعد از این دعای پیامبر اکرم ﷺ هرگز از روی اسب نیفتادم.

ذوالخلصه، خانه‌ای در یمن بود که در آن سنگی به نام کعبه نصب شده بود و متعلق به قبیلهٔ خشم و بجیله بود. جریر آن را منهدم ساخت و به آتش کشید. هنگامی که جریر به سرزمین یمن رسید، در آنجا با مردی برخورد نمود که با چوبه‌های تیر فال می‌زد. مردم به او گفتند: فرستادهٔ پیامبر اکرم ﷺ همین جا است. اگر از این امر اطلاع یابد، تو را خواهد کشت. او همچنان به کارش ادامه داد تا اینکه جریر نزد او آمد و گفت: یا تیرهایت را بشکن و به وحدانیت خدا ایمان بیاور و یا اینکه گردنت را می‌زنم.

۱- بخاری، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۱۲۶، شماره ۴۳۴۰.

۲- تاریخ الاسلامی، ذهبی، ص ۶۲۴.

او پذیرفت و مسلمان شد؛ سپس جریر، مردی از احمس به نام ابوارطاه را پیشاپیش نزد پیامبر فرستاد و ایشان را در جریان عملکرد خود گذاشت و هنگامی که خودش به محضر پیامبر رسید، گفت: ای رسول خدا! سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که آن بت را در حالی ترک کردم که ماند شتر گر، شده بود.^۱

اسلام آوردن عدی بن حاتم

در مباحث گذشته به توضیح این مسئله پرداختیم که خواهر عدی بن حاتم طائی، توسط مسلمانان اسیر گردید و پیامبر اکرم ﷺ او را گرامی داشت و به او لباسهایی بخشید و مخارج سفرش را برای بازگشت به شهرش نیز پرداخت نمود. او هنگامی که در شام، با برادرش ملاقات نمود، او را به رفتن نزد پیامبر به مدینه تشویق نمود. برادر با تأثر از نصیحت خواهر، راه مدینه را در پیش گرفت.^۲

ابوعبیده بن حذیفه این ماجرا را این گونه توضیح می‌دهد:

ابوعبیده می‌گوید: به من از عدی بن حاتم حدیثی رسید، با خود گفتم: عدی در نواحی کوفه زندگی می‌کند. چرا نزد او نروم و حدیث مورد نظر را از خودش نشنوم. بنابراین، نزد او رفتم و گفتم: دوست دارم، این حدیث را مستقیماً از خود شما بشنوم. عدی گفت: هنگامی که خداوند، پیامبرش را به سوی ما فرستاد، من فرار کردم تا اینکه به آخرین نقطه سرزمین اسلامی در مجاورت روم رسیدم؛ سپس از آنجا نیز متنفر شدم و با خود گفتم: نزد این مرد می‌روم؛ اگر واقعاً راست می‌گوید که پیامبر است، سخنانش را می‌پذیرم و اگر دروغ می‌گوید، باز هم برای من ضرری ندارد.

بنابراین، نزد ایشان رفتم. وقتی مردم مرا دیدند، گفتند: عدی بن حاتم است. عدی بن حاتم است. پیامبر اکرم ﷺ به من گفت: ای عدی، مسلمان شو تا سالم بمانی. گفتم: من خودم دارای دینی هستم. گفت: من دین تو را از خودت بهتر می‌دانم. گفتم: از خودم بهتر می‌دانی؟ گفت: بلی. و افزود مگر تو سرپرستی قومت را به عهده نداری؟ آنگاه از رکوسیه (مذهبی از انصارا) سخن به میان آورد^۳ و گفت: در دین تو گرفتن یک چهارم غنیمت برای تو حلال نیست.

۱- بخاری، مغازی، ج ۵، ص ۱۳۲، شماره ۴۳۵۷.

۲- التاریخ الاسلامی، ج ۸، ص ۸۱.

۳- البدایة والنهائة، ج ۲، ص ۲۵۹.

عدی می‌گوید: با شنیدن این سخنان، تسلیم شدم. آن‌گاه فرمود: شاید تو به خاطر تنگدستی کسانی که پیرامون من هستند و اینکه می‌بینی تمامی مردم یکپارچه برای دشمنی با ما بسیج شده‌اند، مسلمان نمی‌شوی؟ و افزود که منطقه حیره را می‌دانی؟ گفتم: نامش را شنیده‌ام. فرمود: به زودی زنی تنها از حیره تا مکه مسافرت می‌کند و پس از طواف خانه خدا به آنجا برمی‌گردد، بدون اینکه کسی مزاحم او بشود و به زودی گنجهای کسرا (خسروپرویز) فتح خواهد شد. من با تعجب پرسیدم: گنجهای کسرا بن هرمز؟ فرمود: آری، کسرا (خسروپرویز) فتح خواهد شد. من با تعجب پرسیدم: گنجهای کسرا بن هرمز؟ فرمود: آری، کسرا بن هرمز و این جمله را سه بار تکرار کرد و افزود که به زودی روزی فرا خواهد رسید که مردی، مال صدقه‌اش را برمی‌دارد و به جستجوی کسی می‌پردازد که این صدقه را به او بدهد، اما کسی را نمی‌یابد که این صدقه را به او بدهد.

عدی گفت: من تا کنون دو مورد از آن نویدهای پیامبر اکرم ﷺ را مشاهده نموده‌ام: یکی زنی را که از حیره تا مکه تنها می‌آید و همچنین خودم در میان کسانی بودم که بر مدائن حمله کردیم و به خدا سوگند که سومی نیز اتفاق می‌افتد؛ زیرا این‌ها گفته‌های پیامبر اکرم ﷺ است.^۱

در روایتی نیز آمده است که عدی می‌گوید: من به قصد ملاقات با پیامبر اکرم ﷺ در رهسپار مدینه شدم و هنگامی که به مدینه رسیدم، ایشان داخل مسجد نشسته بود. جلو رفتم و سلام کردم. پرسید که تو کی هستی؟ گفتم: عدی فرزند حاتم؛ پس برخاست و مرا با خود به خانه‌اش برد. در مسیر راه با پیرزنی برخورد نمود و لحظاتی با او در مورد نیازهایش سخن گفت. با خود گفتم: این مرد، پادشاهی نیست؛ سپس به راهش ادامه داد تا اینکه داخل خانه شدیم. فرشی پوستین که از لیف درخت خرما درست گردیده بود، به من داد و گفت: بر آن بنشین و گفتم شما بر آن بنشین، پذیرفت و بر روی خاک نشست. با خود گفتم: این مرد پادشاهی نیست.^۲

این داستان حاوی فوائد، درس‌ها و عبرت‌های ذیل است:

۱- عدی بن حاتم در حالی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد که هنوز در میان نبی بودن و پادشاه بودن آن حضرت مشکوک بود، اما هنگامی که تواضع پیامبر در برخورد با آن پیرزن را مشاهده نمود، یقین کرد که او پیامبر است.

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۵۸۰.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۳۶.

۲- پیامبر اکرم ﷺ در انتقاد از آئینی که عدی بدان معتقد بود، موفق بود بنابراین، عدی به رسالت آن حضرت پی برد که دین او را حتی از خود او بهتر می دانست.

۳- بعد از اینکه پیامبر اکرم ﷺ پی برد که عدی در مورد نبوت ایشان مطمئن شده است و احتمال داد که هنوز برخی موانع بر سر راه مسلمان شدن او وجود داشته باشد و ممکن است ضعف مسلمانان از نظر اقتصادی و نظامی یکی از این موانع باشد، به این موضوع پرداخت که به زودی مسلمانان در چنان آرامش و امنیتی به سر خواهند برد که یک زن با خاطری آسوده از عراق تا مکه سفر خواهد کرد و نیز به زودی امپراتوری فارس بدست مسلمانان فتح خواهد شد و مال به قدری زیاد می شود که هیچ کس بدان اعتنا نخواهد کرد. بنابراین، عدی با شنیدن این سخنان پیامبر اکرم ﷺ کاملاً مطمئن گردید و مسلمان شد.

۴- پیامبر اکرم ﷺ دعوتگری موفق بود که به خوبی مشکلات و راهکارها و موانع ضعف مخاطبان خود را می شناخت و با هر انسانی به مناسبت میزان علم و تفکر و احساسات و عواطف او برخورد می نمود؛ چنانکه با این شیوه حکیمانه توانست در دل سران طوایف و ملتها نفوذ نماید که در نتیجه آن مردم دسته دسته وارد دین خدا می شدند.^۱

۵- عدی، علامات نبوت صادقانه را در سیمای آن حضرت و در رفتار و گفتار و برخورد ایشان مشاهده نمود و مسلمان شد و از همراهی پیامبر اکرم ﷺ نیز به نتایجی رسید که یقین او رابه نبوت پیامبر چند برابر گرداند و در اسلام خود بیشتر تثبیت شد و از زندگی اشرافی ای که قومش برای او فراهم نموده بود، دست کشید.^۲

حوادث پراکنده سال هشتم هجری

ابن کثیر به نقل از واقعی می گوید: ... و در همین سال، پیامبر اکرم ﷺ عمرو بن عاص را به سوی جیفر و عمرو ابن جلدی از دی فرستاد. همچنین از مجوسیان و

۱- التاریخ الاسلامی، ج ۸، ص ۵۸-۸۶.

۲- فقه السیره، بوطی، ص ۳۲۱.

اعراب جزیه گرفت و نیز با فاطمه بنت ضحاک ازدواج کرد و از او جدا شد و در ذیحجه همین سال، ابراهیم از ماریه قبطیه همسر پیامبر اکرم ﷺ متولد گردید و این امر، موجب حسادت دیگر امهات المؤمنین گردید.^۱

در همین سال نیز دختر گرامی پیامبر اکرم ﷺ، زینب همسر ابوالعاص بن زبیب، وفات یافت. او دختر بزرگ پیامبر بود و رقیه، ام کلثوم و فاطمه به ترتیب بعد از زینب به دنیا آمده بودند.

پیامبر، زینب را زیاد دوست داشت. او مسلمان شده بود و شش سال قبل از مسلمان شدن شوهرش هجرت نمود و در راه هجرت، سقط جنین کرد و دچار خونریزی شدیدی شد و بعد از آن نیز هر چند وقت، بیماریش عود می نمود و سرانجام باعث مرگ ایشان گردید.

هنگامی که وفات یافت، پیامبر خدا بر جنازه ایشان حضور پیدا کرد و به زنانی که مسئول تجهیز ایشان بودند، دستور داد که او را سه بار یا پنج بار غسل بدهند و با آب آخرین غسل، قدری کافور مخلوط نمایند.^۲

۱- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۷۴.

۲- السيرة النبوية، ابی شهبه، ج ۲، ص ۴۹۰.

بخش هفدهم:

غزوهٔ تبوک (عسره) در سال ۹

هجری

فصل اول

تاریخ، نامها و انگیزه‌های این جنگ

پیامبر اکرم ﷺ در رجب سال نهم هجری^۱ یعنی شش ماه بعد از محاصره طائف، مدینه را به قصد غزوه تبوک ترک نمود^۲.

علت نامگذاری این غزوه تبوک این بود که لشکر مسلمانان تا چشمه‌ای به نام تبوک پیش رفت؛ چنانکه در صحیح مسلم روایتی از معاذ بن جبل آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شما فردا در وقت ظهر به چشمه‌ای به نام تبوک خواهی رسید؛ پس از آن ننشینید تا به شما پیوندم^۳.

این غزوه را نیز غزوه عسره می‌نامند؛ چنانکه قرآن درباره این غزوه می‌فرماید:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۷].

«خداوند توبه پیامبر و مهاجران و انصار را پذیرفت. آنهایی که در روزگار سختی و شرایط دشواری از پیامبر پیروی کردند. بعد از آنکه دل‌های دسته‌ای از آنان، اندکی مانده بود که منحرف بشود، بازهم خداوند توبه آنان را پذیرفت؛ چرا که خداوند بسیار رؤف و مهربان است.»

چنانکه در صحیح بخاری نیز از ابوموسی اشعری روایت شده است که می‌گوید: مرا گروهی از اطرافیانم که با پیامبر در غزوه عسره یعنی همان غزوه تبوک همراه بودند، نزد آن حضرت فرستاد تا برای آنان از ایشان، مرکب درخواست نمایم.

۱- تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۵۴۰ - ۵۴۲ - السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۶۱۴.

۲- فتح الباری، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

۳- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۸۴، شماره ۷۰۶.

بخاری نیز این غزوه را با این نام ذکر کرده است: (باب غزوه تبوک و هی غزوه العسره).^۱

عسره یعنی سختی و تنگدستی و این غزوه را به خاطر آن عسره نامیدند که مسلمانان به خاطر گرمای شدید و مسافت طولانی و نداشتن امکانات کافی، مشقتهای زیادی را متحمل شدند^۲؛ چنانکه عبدالرزاق به نقل از عمر بن عقیل، حوادث این غزوه را این گونه توضیح می‌دهد:

آنها در گرمای شدید طاقت فرسا، راه می‌پیمودند و به خاطر کمبود آب، شتران را ذبح می‌کردند تا از آبهای داخل شکم آنها کام خشکیده خود را مرطوب نمایند.^۳

چنانکه عمر فاروق در مورد میزان تشنگی آن روز می‌گوید: ما با پیامبر اکرم ﷺ در گرمای سختی به قصد تبوک حرکت نمودیم و در اثنای راه در مکانی فرود آمدیم و دچار تشنگی شدیدی شدیم؛ به گونه‌ای که اگر یکی از ما برای قضای حاجت می‌رفت، نمی‌توانست برگردد. توان نگهداری گردنهای خود را از دست دادیم؛ چنانکه برخی شترهای خود را ذبح می‌کردند و شکم‌های آنان را می‌فشردند و آنرا بر سینه و شکم خود می‌گذاشتند.^۴

همچنین این غزوه را نیز فاضحه می‌گویند یعنی رسواکننده؛ چراکه به رسوایی منافقان انجامید و نفاق آنها به خاطر شرکت نکردن در این غزوه آشکار گردید.^۵

تبوک در شمال حجاز و به فاصله ۷۷۸ مایلی مدینه واقع شده است و در آن زمان متعلق به قضاعه و تابع دولت روم بود.^۶

اسباب غزوه تبوک

مورخان اسباب و انگیزه‌های متعددی برای این جنگ یادآور شده‌اند. آنان بر این عقیده‌اند که توسط نبطی‌هایی که از شام به مدینه روغن می‌آوردند، به پیامبر اکرم ﷺ خبر رسید که رومیها لشکر بزرگی با همکاری طوایف لحم، جذام و دیگر عربها فراهم

۱- البخاری، ج ۵، ص ۱۵۰، شماره ۴۴۱۵.

۲- الصراع مع الصلیبیین، ابی‌فارس، ص ۸۳.

۳- فتح الباری، ج ۹، ص ۱۷۴.

۴- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۹۴.

۵- الصراع مع الصلیبیین، ص ۸۴.

۶- المجتمع الاسلامی، عمری، ص ۲۲۹.

نموده‌اند و قصد یورش به مدینه را دارند و دسته‌های نخست آن تا بلقا رسیده است پیامبر اکرم ﷺ بر آن شد تا بر دشمن پیشگام باشد و برای این منظور به راه افتاده‌اند.^۱ اما ابن کثیر بر این عقیده است که غزوه تبوک انگیزه‌ای جز ادای فریضة جهاد و نبرد با کفار نداشت. بنابراین، پیامبر قصد نبرد با رومیها را نمود که از سایر کفار آن زمان به پیامبر نزدیک‌تر بودند تا به این آیه جامعه عمل بپوشاند که می‌گوید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۱۲۳].

«ای مؤمنان، با کفارانی که نزدیک شما هستند، بجنگید تا از شما غلظت و درشتی ببینند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.»

اما عقیده ابن کثیر درست به نظر می‌رسد؛ چراکه مسلمانان در این آیه موظف به نبرد با تمام کافران شده‌اند، به ویژه کافران اهل کتاب که بیشتر از سائرین برای مسلمانان ایجاد مزاحمت می‌نمودند.^۲

این انگیزه با آنچه دیگر مورخان نوشته‌اند که رومیها قصد یورش به مدینه را داشتند، تضادی ندارد؛ زیرا اگر رومیها چنین عزمی بکنند، به خاطر آن است که از جانب مسلمانان تهدید می‌شدند.

از روایت عمر بن خطاب نیز چنین استنباط می‌گردد که مسلمانان به شدت از ناحیه غسان تحت تهدید وترس به سر می‌بردند؛ چنانکه عمر می‌گوید: روزی که نوبت همکار من رسید. هنگامی که از محضر پیامبر برگشت و من در خواب بودم، در خانام را محکم کوبید و گفت: اتفاق بزرگی رخ داده است. گفتم: غسان حمله کرده‌اند؟ گفت: از این هم بزرگ‌تر است و افزود که پیامبر، زنانش را طلاق داده است.^۳

انفاق در غزوه تبوک و شوق صحابه برای جهاد

از آنجا که قرار بود این غزوه در منطقه‌ای دوردست اتفاق بیفتد و لشکر اسلام از امکانات کمی بهره‌مند بود، بنابراین پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان را به انفاق در راه خدا تشویق نمود و پاداش چنین انفاقی را نیز بیان داشت.

۱- الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲- البداية والنهاية، ج ۵، ص ۳.

۳- البخاری، کتاب النکاح، باب موعظة الرجل البنته، ج ۶، ص ۱۸۰، شماره ۵۱۹۱.

بر این اساس هر یک از صحابه به اندازه توان خود انفاق کردند و در این غزوه عثمان از دیگران، گوی سبقت را ربود؛^۱ چنانکه عبدالرحمان بن حباب می‌گوید: در حالی که پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان را برای انفاق بر لشکر عسره، تشویق می‌نمود، عثمان ابن عفان برخاست و گفت: ای رسول خدا! من صد شتر با تمام تجهیزات در راه خدا انفاق می‌نمایم. پیامبر با تشویق و ترغیب ادامه داد و از مردم برای تجهیز این لشکر کمک درخواست می‌نمود. باز دوباره عثمان برخاست و گفت: من دویست شتر با تمامی تجهیزات در راه خدا انفاق می‌نمایم و برای بار سوم وقتی رسول خدا تشویق نمود و از مردم کمک درخواست نمود، عثمان برخاست و گفت: من سیصد شتر با تمامی تجهیزات در راه خدا انفاق می‌نمایم. راوی می‌گوید: پیامبر در حالی از منبر پائین می‌آمد که می‌گفت: عثمان بعد از امروز هر کاری بکند، برایش ضرری ندارد و این جمله را دو بار تکرار فرمود.^۲

در روایت دیگری عبدالرحمان بن مره می‌گوید: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ برای لشکر عسره، کمک جمع‌آوری می‌نمود، عثمان هزار دینار به پیامبر اکرم ﷺ تحویل داد. آن حضرت آنها را با دستش زیرورو می‌کرد و می‌گفت: ابن عفان بعد از این هر کاری بکند، ضرر نخواهد کرد و این سخن را چندین بار تکرار نمود.^۳

عمر رضی الله عنه نیز نصف دارایی خود را آورده بود و گمان می‌کرد بر ابوبکر پیشی گرفته است؛ چنانکه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ از ما کمک طلبید. من در آن روزها مال داشتم. با خود گفتم: امروز از ابوبکر سبقت خواهم گرفت. بنابراین، نصف دارایی خود را آوردم. پیامبر اکرم ﷺ پرسید: برای زن و بچه‌هایت چه گذاشته‌ای؟ گفتم: همین مقدار را برای آنها گذاشته‌ام. بعد از آن ابوبکر با تمام دارایی‌اش آمد. پیامبر اکرم ﷺ، از او پرسید: برای زن و فرزندان چه گذاشته‌ای؟ گفت: (اطاعت) خدا و پیامبرش را برای آنها گذاشته‌ام. با خود گفتم: هیچ گاه از تو پیشی نخواهم گرفت.^۴

۱- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۶۱۵.

۲- سنن ترمذی، مناقب، ج ۵، ص ۶۲۵-۶۲۶، شماره ۳۷۰۰.

۳- همان، شماره ۳۷۰۲ - مسند احمد، ج ۵، ص ۶۳.

۴- سنن ابوداود، الزکاة، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۱۳، شماره ۱۶۷۸.

همچنین روایت است که عبدالرحمان بن عوف، دوهزار درهم که نیمی از دارایی او را تشکیل می‌داد، کمک کرد^۱ و برخی دیگر از صحابه مانند: عباس، طلحه، محمد بن مسلمه و عاصم بن عدی نیز اموال هنگفتی، کمک نمودند^۲.

بدین صورت مسلمانان به این امر واقف گردیدند که از اموالی که در اختیار آنان قرار دارد، باید از آن استفاده نمود؛ چنانکه ثروتمندان صحابه توانستند ثابت نمایند که هر آنچه در توان داشته باشند، در راه خدمت به دین، انفاق خواهند نمود؛ انفاقی که برخاسته از میل و رغبت درونی خودشان است. مسلمانان ثروتمند، دارای تاریخ درخشانی هستند. آنان مال و اموال را در اختیار داشتند، نه اینکه آنان در اختیار اموال قرار گرفته بودند.

برای آنان همان طور که جهاد با نفس مطلوب بود، جهاد با مال نیز مدنظر بود و آنانی که تربیت شده بودند تا جانهای خود را فدا سازند، خیلی راحت حاضر بودند، اموال خود را در راه خدا فدا نمایند^۳.

از رقابت ثروتمندان صحابه در انفاق و بذل و بخشش، به تأثیر ایمان در وجود انسان‌های مؤمن پی می‌بریم؛ چراکه ایمان موجب گردید تا آنان به مسابقه و رقابت در کارهای خیر و مقاومت در مقابل غریزه‌های نفسانی وادار گردند و این یکی از عواملی است که هر ملتی برای رسیدن به پیروزی بر دشمنان خود به آن نیازمند است؛ پس بهترین کاری که باید سرلوحه برنامه مصلحان و رهبران نهضت‌های اسلامی قرار گیرد، غرس دین به معنای واقعی در وجود انسان‌ها می‌باشد^۴.

فقرا و مستضعفان صحابه نیز از انفاق مال اندکی که در اختیار داشتند، دریغ نورزیدند و با احساس شرم آنچه در بساط داشتند، تقدیم نمودند؛ چنانکه ابوعقیل، نصف صاع خرما آورد و برخی بیشتر و کمتر آوردند و مورد تمسخر منافقان قرار گرفتند. منافقان می‌گفتند: خداوند به صدقه این فرد نیازی ندارد و هنگامی که ثروتمندی مال هنگفتی می‌آورد، می‌گفتند: این به خاطر تظاهر، انفاق می‌کند؛ چنانکه خداوند عملکرد منافقان را این گونه بیان می‌نماید:

۱- السیرة فی ضوء المصادر الاصلية، ص ۶۱۶.

۲- مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳- معین السیرة، ص ۴۴۹.

۴- السیرة النبویة دروس و عبر، سباعی، ص ۱۶۱.

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ﴾ [التوبة: ۷۹].^۱

«کسانی که مؤمنان را که مشتاقانه بیش از اندازه به خیرات و صدقات می‌پردازند و مؤمنان (فقیر) را که به کمک‌های مختصری دست می‌یازند، مورد تمسخر قرار می‌دهند، خداوند ایشان را مورد تمسخر قرار می‌دهد».

بسیاری از مسلمانان فقیر که مالی برای انفاق و همچنین توشه‌ای برای شرکت در جهاد نداشتند، بسیار اندوهگین گردیدند؛ چنانکه عَلَبَه بن زید، شبی را در نماز و گریه به صبح رساند و چنین می‌گفت: بارالها! امر به جهاد نمودی و بدان تشویق کرده‌ای و من چیزی ندارم که در کنار پیامبرت در جهاد شرکت کنم. بنابراین، من حقوقم را بر هر مسلمانی که در حق من ظلمی مرتکب شده است، صدقه می‌کنم و همه را می‌بخشم. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ به او اطلاع داد که خداوند تمامی گناهانش را آمرزیده است.^۲

براساس این داستان و محتوای آن علاوه بر اینکه نشانه‌هایی از اخلاص و محبت و شوق جهاد برای نصرت دین خدا و انتشار دعوت آن در زمین مشاهده می‌شود، از لطف خدا نیز که شامل مؤمنان مستضعف گردد، نیز سخن گفته شده است.^۳

یکی دیگر از این مستضعفان به نام واثله بن اسقع، حکایت خود را این گونه بیان می‌کند: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ، مسلمانان را به سوی غزوة تبوک فراخواند، من نزد خانواده‌ام بودم. وقتی به مدینه آمدم، متوجه شدم که دسته‌هایی از صحابه بیرون شده بودند. در میان مردم به جستجو پرداختم و اعلان نمودم که چه کسی مرا بر مرکب خود سوار می‌نماید تا در عوض، سهم خود را از مال غنیمت به او بدهم؟ پیرمردی از انصار گفت: اگر تو را بر مرکب خود سوار نمایم و خوراک بدهم، سهمت از آن من است؟ گفتیم: بلی. گفت که پس به نام خدا حرکت کن. بدین صورت من با او رهسپار تبوک شدم و همسفر بسیار خوبی برایم بود. وهنگامی که خداوند، ما را از غنایم برخوردار نمود^۴، سهم من چند شتر بود؛ آنها را از نزد او آوردم تا به او بدهم. او مرتب

۱- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۶۱۶.

۲- المجتمع المدني، عمری، ص ۲۳۵.

۳- محمد رسول الله، صادق عرجون، ج ۴، ص ۴۴۳.

۴- واثله در سربیه دومة الجندل با خالد بود.

آنها را از جلو و عقب نگاه کرد؛ سپس گفت: این‌ها همان غنیمت بدست آمده است که با من شرط گذاشته بودی؟ گفتم: بلی. گفت: عجب شتران فربه و خوبی است! آن‌گاه رو به من کرد و گفت: برادرزاده‌ام! شترانت را بگیر و برو، من سهم دیگری در نظر داشتم (هدفش اجر اخروی بود).^۱

بدین صورت واثله برای برخورداری از اجر اخروی، از سهم خود در دنیا صرف‌نظر نمود، اما آن مرد انصاری نیز به این دلیل که واثله از ثواب و پاداش اخروی برخوردار گردد، او را بر مرکب خویش سوار نمود و به وی خوراک و توشه داد.

بنابراین، جامعه‌ای که براساس تعالیم الهی و سنت پیامبر اکرم ﷺ تربیت شده است، دارای چنین مفاهیم ارزشمندی است و تمامی افراد این جامعه، براساس معیارهای اصیل اسلامی تربیت شده‌اند و اعضای آن مکمل یکدیگرند.^۲

اشعریها نیز به سرپرستی ابوموسی اشعری آمدند تا پیامبر اکرم ﷺ آنها را جهت شرکت در غزوه، تجهیز نماید، اما پیامبر نتوانست آنان را تجهیز نماید و سرانجام فقط سه شتر در اختیار آنها گذاشت.^۳

آنان به قدری مشتاق شرکت در جهاد بودند که عده‌ای از فقرا و مستمندان و حتی بیماران که مشتاق جهاد در راه خدا بودند و نتوانستند شرکت نمایند، به گریه افتادند، تا اینکه خداوند این آیات را در حق آنان نازل فرمود:

﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩١﴾ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ ﴿٩٢﴾﴾ [التوبة: ۹۱-۹۲].

«همچنین گناهی نیست بر کسانی که وقتی نزد تو آمدند تا آنان را بر مرکبی سوار کنی، تو گفתי مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم. ایشان برگشتند در حالی که چشمانشان از غم، پر از اشک بود، چون چیزی نداشتند که آن را صرف جهاد کنند».

۱- جامع الاصول، شماره ۶۱۸۸- معین السیره، ص ۴۵۳.

۲- معین السیره، ص ۴۵۳.

۳- المجتمع المدني، ص ۲۳۶.

تصویر واقعی شوق و رغبت اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ برای جهاد در راه خدا بیانگر میزان نگرانی مؤمنان صادقی است که شرایط شرکت در جهاد برای آنها فراهم نبود. این‌ها گرچه به خاطر تنگدستی یا بیماری و کهولت سن، نتوانستند در جنگ حضور یابند، اما قلب آنان، همراه کاروان مجاهدان بود؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ خطاب به مجاهدان حاضر در غزوه، فرمود: اینک مردانی در مدینه هستند، که شما هر مسیر و دره‌ای را که پشت سر می‌گذارید، آنان نیز با شما حضور دارند. صحابه با تعجب پرسیدند: در حالی که آنها در مدینه هستند؟! پیامبر فرمود: در حالی که آنها در مدینه هستند و افزود: چون به خاطر عذر نتوانسته‌اند شرکت کنند.^۲

موضعگیری منافقان در غزوة تبوک

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ مردم را برای انفاق و خروج در راه خدا و به سوی غزوة تبوک فرا می‌خواند، منافقان بر این بودند تا به تضعیف روحیه مردم بپردازند و می‌گفتند: در این گرمای سخت، بیرون نروید و ... آن گاه خداوند، این آیات را نازل فرمود:

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾﴾

[التوبة: ۸۱-۸۲].

«خانه‌نشینان (منافق) از اینکه از رسول خدا واپس کشیده‌اند، شادمانند و نخواستند با مال و جان در راه یزدان جهاد و پیکار کنند و می‌گویند در گرما بیرون نشوید. بگو: گرمای آتش دوزخ خیلی بیشتر است اگر می‌فهمند؛ پس باید خیلی کم بخندند و زیاد گریه کنند. این پاداش آن چیزی است که آنها کسب نموده‌اند.»

پیامبر اکرم ﷺ در حالی که مشغول تجهیز لشکر برای اعزام به تبوک بود، خطاب به جد بن قیس گفت: ای جد! آیا در این سال برای جنگ با پادشاهان روم آماده‌ای؟ گفت: ای رسول خدا! به من اجازه بده و مرا دچار فتنه نساز؛ زیرا من در میان قوم خود

۱- السيرة النبوية في ضوء المصادر الاصلية، ص ۶۱۸.

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۳۳.

معروف به کسی هستیم که علاقه زیادی به زنان دارد و می‌ترسم که با دیدن زنان رومی، دچار فتنه شوم. پیامبر از او روبرگردانید و فرمود: به تو اجازه دادم؛ چنانکه در مورد او، این آیه نازل شد:

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَفُولُ أُنْذُنَ لِي وَلَا تَفْتِيَّ إِلَّا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ [التوبة: ۴۹].

«بعضی از آنان می‌گویند: به من اجازه بده و مرا دچار فتنه نسا.هان! آنها (با این کار خود) در فتنه افتادند و آتش دوزخ کافران را فرا می‌گیرد».

علاوه بر ایشان افراد دیگری نیز نزد رسول خدا رفتند و به دروغ، عذرهایی آوردند و اجازه خواستند. آن حضرت به آنها اجازه داد؛ آن گاه خداوند، پیامبرش را اینگونه سرزنش نمود:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾ [التوبة: ۴۳].

«خداوند تو را ببخشد؛ چرا به آنان اجازه دادی. تا برای آنانی که راست گفتند، مشخص شوند و دروغگویان را نیز بشناسی».

علاوه بر آن به پیامبر اکرم ﷺ خبر رسید که گروهی از منافقان در خانه سوایم یهودی گرد آمده‌اند تا مردم را از شرکت در جنگ بازدارند. پیامبر افرادی را مأموریت داد تا خانه سوایم را به آتش بکشند^۱.

این امر بیانگر مراقبت و اشراف کامل مسلمانان بر اوضاع و شناخت آنان از دسیسه‌ها و نقشه‌های یهودیان و منافقان بود؛ چراکه مسلمانان تمامی حرکت‌های یهودیان و منافقان را زیرنظر داشتند و از اجتماعات و محافل خصوصی آنها و آنچه در آن می‌گذشت و از نقشه‌های دروغینی که برای بازداشتن مردم از شرکت در جنگ می‌کشیدند، با خبر می‌شدند.

پیامبر اکرم ﷺ نیز برای فتنه‌انگیزان تصمیم قاطع و تندی گرفت و برای نابودی مقرر فتنه دستور به سوختن آن داد و این مأموریت توسط صحابه به اجرا گذاشته شد و این عملکرد پیامبر درس بزرگ ریاست برای مسئولان جامعه مسلمان که هرگاه با

فتنه‌انگیزان و مراکز فساد روبرو شدند، بالفور با برخوردی قاطع، مانع فعالیت‌های آنان گردند تا جامعه را از گزند این گونه مراکز و افراد مصون نگه دارند و هرگونه تردید در برخورد با این نوع افراد خسارتهای جبران‌ناپذیری به رفاه و امنیت ملی وارد خواهند ساخت.^۱

قرآن کریم به موضعگیری منافقان قبل از غزوه بدر و در اثنا و بعد از آن پرداخته است؛ چنانکه اجازه خواستن و عذرتراشی و تخلف برخی را که عبدالله بن سلول نیز از جمله آنها است بیان داشته و فرموده است:

﴿لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٤﴾﴾ [التوبة: ٤٢].

«اگر غنایمی نزدیک و سفری سهل باشد، از تو پیروی می‌کنند و با تو می‌آیند، ولی راه دور و پرمشقت برای آنها ناشدنی است و به خدا سوگند می‌خورند که اگر می‌توانستیم با شما حرکت می‌کردیم (با این کار) خویشان را تباہ می‌کنند و خدا می‌داند که آنها دروغگویند».

قرآن از موضعگیری منافقان و تخلف آنان به خاطر بعد مسافت و سختی‌های سفر سخن گفته و بیان داشته است که ای محمد! اگر آنان را برای شرکت در کاری که برایشان منفعت دنیوی و مادی می‌داشت و یا برای سفری آسان‌تر فرا می‌خواندی، به طور یقین از تو اطاعت می‌کردند و می‌پذیرفتند.

پس در این آیه، موضعگیری منافقان قبل از خروج به غزوه و انگیزه‌های این موضع‌گیری بیان گردیده است؛ سپس خداوند موضعگیری‌ای را که آنان پس از بازگشت مسلمانان از غزوه اتخاذ خواهند کرد، بیان داشته و فرموده است:

﴿وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾

این آیه قبل از بازگشت مسلمانان از تبوک نازل گردید و خداوند پیشاپیش به مسلمانان خبر داد که منافقان نزد شما خواهند آمد و به دروغ سوگند می‌خورند که

اگر می‌توانستند با شما برای جهاد بیرون می‌آمدند و می‌گویند: اگر عذر نمی‌داشتیم، هرگز از آمدن با شما تخلف نمی‌ورزیدیم.^۱

﴿يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ﴾ یعنی با سوگندهای دروغین خود را به هلاکت می‌اندازد و دنیا و آخرت خود را نابود می‌کنند؛ زیرا سوگند دروغین منجر به هلاکت می‌شود.^۲

سپس خداوند، پیامبرش را سرزنش می‌کند و می‌فرماید:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ

الْكٰذِبِينَ﴾^۳

«خدا از تو بگذرد؛ چرا به آنان اجازه دادی تا برای راستگویان از دروغگویان مشخص گردیدند».

مجاهد می‌گوید:^۴ این آیه در مورد افرادی نازل گردید که گفتند: نزد پیامبر بروید و برای شرکت نمودن در جنگ اجازه بگیرید. اگر به شما اجازه داد، شرکت نکنید و اگر هم اجازه نداد شرکت ننمائید. این‌ها گروهی از منافقان بودند که عبدالله بن ابی بن سلول، جد بن قیس و رفاعه بن تابوت نیز در میان آنها بود و تعدادشان سی و نه نفر بود و تمامی آنان، عذرهای دروغینی مطرح نمودند.^۴

این آیه کریمه شامل توبیخ مهربانانه‌ای به پیامبر اکرم ﷺ به خاطر ترک اولی است که از دادن اجازه خودداری می‌نمود تا حالت آنان بیشتر و بهتر آشکار می‌گردید.^۵ سپس خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَسْتَعِذُّنَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي

رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ [التوبة: ۴۵].

«بی‌تردید کسانی از تو اجازه می‌خواهند که به خدا و روز واپسین ایمان نمی‌آوردند و دل‌هایشان دچار شک و تردید شده و در حیرت و سرگردانی خود بسر می‌برند».

۱- حدیث القرآن الکریم، ج ۲، ص ۶۴۷.

۲- تفسیر التنویر و التحریر، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۶۰.

۴- التنویر و التحریر، ج ۱۰، ص ۲۱۰.

۵- حدیث القرآن الکریم.

این آیات، نخستین آیاتی است که به بیان حالت مؤمنان و منافقان در جنگ می‌پردازد^۱ و خداوند به بیان صفات مؤمنان می‌پردازد و بیان می‌دارد که مؤمنانی که به خدا و روز واپسین ایمان دارند، برای ترک جهاد در راه خدا، اجازه نمی‌خواهد و بهانه نمی‌تراشند؛ بلکه این خصلت زشت از خصوصیات منافقان است که بدون عذر موجه، اجازه می‌خواهند. خداوند در مورد آنان می‌فرماید: ﴿وَأَرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ یعنی در دل‌های اینان در مورد رسالت تو شک و شبهه وجود دارد ﴿فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ یعنی آنان در شک و شبهه خود متردد هستند؛ گاهی قدمی به جلو و گاهی قدمی به عقب می‌گذارند و هیچ‌گاه بر صراطی، ثابت و مستقیم نیستند.

بدین صورت غزوة تبوک از شروع آن، زمینه‌ای برای شناسایی منافقان و مؤمنان، فراهم ساخت. و دیگر راه پنهان کاری برای منافقان باقی نماند و نیز مسلمانان نیازی به مدارا با آنها نداشتند؛ زیرا منافقان با اسلوب و شیوه‌های مختلف با پیامبر اکرم ﷺ و دعوتش مقابله کردند و سعی و تلاش آنان بر این بود تا مسلمانان را متقاعد سازند تا از شرکت در جنگ خودداری نمایند؛ جنگی که خدا و پیامبرش مردم را بدان فرا خوانده بودند؛ پس لازم بود که چهره واقعی منافقان را بنمایانند تا مسلمانان درصدد خنثی نمودن نقشه‌های آنان برآیند^۲.

اعلام خروج و بسیج لشکر

در یک اعلام عمومی، حرکت لشکر اسلام به سوی تبوک آغاز گردید؛ چنانکه لشکری بالغ بر سی هزار نفر در رکاب پیامبر اکرم ﷺ رهسپار جبهه جنگ شد و قرآن کسانی را که درنگ نمودند، سرزنش نمود و فرمود^۳:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْقُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْأَخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [التوبة: ۳۸].

«ای مؤمنان! شما را چه شده است که وقتی به شما می‌گویند: در راه خدا بیرون

۱- تفسیر المراغی، ج ۴، ص ۱۲۷.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۶۱.

۳- نظرة النعيم، ج ۱، ص ۳۸۹.

شوید، سستی می‌نماید. آیا به زندگی دنیا در مقابل آخرت دل خوش کرده‌اید؛ پس (بدانید که) زندگی دنیا در مقابل آخرت بسیار اندک است».

قرآن از قشرهای مختلف امت اسلام خواست که در این جنگ شرکت نمایند و در این جنگ تفاوتی میان جوان و پیر و غنی و فقیر نیست؛ چنانکه فرمود:

﴿أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۴۱].

«چه سبک دوش هستید، چه سنگین بار، بیرون شوید و در راه خدا به وسیلهٔ مال و جانتان بجنگید، این کار برایتان بهتر است، اگر بدانید»

پیامبر اکرم ﷺ از مهاجران و انصار و سایر قبایل عرب و از اهل مکه لشکری متشکل از سی هزار نفر تشکیل داد و برخلاف معمول همیشگی که بنای کار بر پنهان‌کاری بود، در این جنگ از ابتدا هدف را مشخص نمود^۱.

بنابراین، بعضی از علما گفته‌اند که مسیر لشکر بر اساس اقتضای مصلحت، مخفی و یا آشکار می‌گردد.

از جمله اسباب و وسایلی که پیامبر اکرم ﷺ ناگزیر گردید که جهت لشکر را مشخص و برملا سازد، می‌توان به امور ذیل اشاره کرد:

۱- دوری مسافت: از آنجا که هدف پیامبر اکرم ﷺ این بود که به سوی بلاد روم لشکرکشی نماید و مسافت بسیار طولانی بود و منطقه‌ای که می‌بایست از آن عبور می‌کردند، بیابانهای بی‌آب و علف بود، از این رو لازم بود تا افراد سپاه با توجه به این مسائل توشهٔ لازم و مرکبهای مناسب تهیه نمایند تا کمبود در این مسائل منجر به عدم دستیابی به هدف مورد نظر نشود.

۲- تعداد زیاد سربازان دشمن و پیشرفته‌بودن ساز و برگ نظامی آنها: دشمنانی که پیامبر اکرم ﷺ قصد داشت به جنگ آنان برود، با دشمنانی که قبل از آن به رویارویی با آنان پرداخته بود، متفاوت بودند، چراکه آنان با لشکری قوی و با امکانات جنگی فراوان و تجربه‌ای عمیق، قصد رویارویی و نبرد داشتند^۲.

۱- الصراع مع الصليبيين، ص ۹۷.

۲- الرسول القائد، ص ۳۹۸.

۳- تنگدستی و قطعی‌ای که دامنگیر مسلمانان شده بود: این امر موجب گردید که مسیر مشخص شود تا هر کس براساس شرایط موجود، توشه راه خود و نفقه زن و بچه‌هایش را تدارک ببند.^۱

۴- نیازی به پنهان‌کاری محسوس نمی‌شد؛ چراکه در شبه‌جزیره عربستان قدرتی وجود نداشت که برای لشکر اسلام ایجاد مزاحمت و یا با آن برابری نماید و تنها رومیها و مسیحیان عربی که تحت حمایت آنها در منطقه تبوک، دومه‌الجندل و عقبه زندگی می‌کردند، هنوز تحت سیطره اسلام در نیامده بودند.^۲

به کارگیری شیوه‌های مختلف از جمله در بعضی مواقع کتمان و یا آشار ساختن نقشه‌های نظامی و جنگی که می‌بایست از جانب پیامبر اکرم ﷺ براساس اقتضای حالات یکی از آنان اتخاذ شود.^۳ مسلمانان نیز بعد از اطلاع از مسیر لشکر، با سرعت برای شرکت در آن اعلام آمادگی نمودند و رسول خدا نیز آنان را به انفاق بر لشکر تشویق می‌نمود و می‌فرمود: هر کس بر لشکر عسره انفاق نماید، جایگاه او بهشت خواهد بود.^۴

آنگاه پیامبر اکرم ﷺ محمد بن مسلمه را در مدینه به عنوان جانشین خویش مقرر نمود و علی ابن ابی‌طالب را متولی امور خانواده خویش قرار داد و منافقان این گونه شایع کردند که پیامبر اکرم ﷺ به خاطر اینکه حضرت علی در زحمت نیفتد، او را از شرکت در جنگ تبوک معاف نموده است.

بنابراین، علی سلاح خود را برگرفت و به رسول خدا در حالی که در منطقه (جرف) بود، ملحق گردید^۵ و گفت: ای رسول خدا! منافقان می‌گویند، چون شما راضی به زحمت من نبوده‌اید، مرا گذاشته‌اید. پیامبر فرمود: دروغ می‌گویند. من تو را جانشین خود در خانواده خود و خانواده‌ات گذاشته‌ام. آیا دوست نداری که جایگاه تو نسبت به

۱- البداية والنهاية، ج ۵، ص ۴.

۲- غزوة تبوک، احمد باثمیل، ص ۵۷.

۳- القيادة في عهد الرسول، ص ۵۱۰.

۴- بخاری، کتاب الفضائل، باب مناقب عثمان، ج ۴، ص ۲۴۳.

۵- زادالمعاد، ج ۳، ص ۵۲۹.

من همان جایگاه هارون نسبت به موسی باشد؟ با این تفاوت که بعد از من پیامبری مبعوث نخواهد شد^۱، آن گاه علی به مدینه برگشت^۲.

هنگامی که مسلمانان به فرماندهی پیامبر اکرم ﷺ در تنبیه الوداع گرد آمدند، پیامبر اکرم امیران و فرماندهان لشکر را انتخاب نمود و به هر دسته‌ای پرچمی داد و بزرگ‌ترین پرچم جنگ را بدست ابوبکر صدیق و پرچم دوم را به دست زبیر سپرد.

همچنین پرچم قبیله‌ای را به اسید بن حضیر و پرچم خزرج را به ابودجانه داد و به هر یکی از عشیره‌ها پرچم جداگانه‌ای داد^۳ و نگهبانی لشکر را در تبوک از روز نخست تا روزی که از آنجا برگشتند، به عباد بن بشر سپرد. او با گروه خود بر اطراف لشکر دور می‌زد و مواظف بود^۴. راهنمای پیامبر اکرم ﷺ در این غزوه، علقمه بن فغواء خزاعی بود که بر راههای تبوک به خوبی آشنایی داشت^۵.

در ارائه اطلاعات مربوط به چگونگی توزیع پرچم‌های این غزوه، نظریه واقدی با دیگران متفاوت است و او متروک الحدیث است، اما با این حال در بخش سیره‌نگاری اطلاعات بسیار ارزشمندی ارائه می‌نماید^۶.

این غزوه، پیشرفت چشم‌گیری در تعداد جنگجویان به ویژه اسب‌سواران مشاهده می‌گردد. با دقت و توجه در تاریخ آغاز دعوت اسلام و تأسیس دولت اسلامی و تشکیل قوای نظامی به این نتیجه خواهیم رسید که آنان به پیشرفت فوق‌العاده به ویژه در عرصه نظامی نایل آمدند؛ زیرا تعداد جنگجویان مسلمان بعد از آنکه در میدان بدر فقط سیصد و سیزده نفر بودند و در غزوه احد تعداد آنها به هفتصد و در احزاب به سه هزار و در فتح مکه به ده هزار و در غزوه حنین به دوازده هزار نفر رسید، در غزوه تبوک تعداد آنها به بیش از سی هزار نفر رسید.

همچنین تعداد اسب‌سواران در غزوه بدر فقط دو نفر بود و در غزوه احد نیز تعداد قابل ملاحظه‌ای نبودند، اما بعد از گذشت چند سال تعداد آنها از ده هزار اسب هم

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۵۸۹ - البخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۱۶.

۲- زاد المعاد، ج ۳، ص ۵۳۰.

۳- المغازی، ج ۳، ص ۹۹۶ - الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۶.

۴- سبل الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۶۵۲ - الصراع مع الصلیبیین، ص ۹۹.

۵- امتاع الأسماء، ج ۱، ص ۴۵۱ - شرح المواهب المدینه، ج ۳، ص ۷۲.

۶- السیره النبویه الصحیحة، ج ۲، ص ۵۳۲.

گذشت. این پیشرفت سریع حاکی از انتشار اسلام در شبه‌جزیره عربستان و به ویژه در میان صحرائشینان می‌باشد؛ چون آنها بیشتر از دیگران به اسب‌سواری و پرورش اسبها علاقمند بودند.^۱

۱- الصراع مع الصليبيين، ص ۱۰۰.

فصل دوم

حوادثی که قبل از رسیدن به تبوک اتفاق افتاد

پس از بسیج لشکر و تقسیم مسئولیت‌ها و توزیع پرچمها، لشکر بزرگ اسلام به فرماندهی پیامبر اکرم ﷺ عازم تبوک گردید و منتظر کسانی که به تأخیر افتاده بودند، نماند. واگر نام یکی از کسانی که مانده بودند، نزد پیامبر برده می‌شد، می‌فرمود: اگر خیری در او باشد، به زودی به شما خواهد پیوست و اگر غیر از این باشد، خداوند شما را از دست او راحت نموده است.^۱

ماجرای ابوذر غفاری

ابن اسحاق می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ به راهش ادامه داد. برخی از افراد در مسیر راه از لشکر عقب می‌ماندند. وقتی نزد پیامبر نام آنها برده می‌شد، می‌فرمود: اگر در او خیری باشد، خداوند او را به شما ملحق خواهد ساخت و اگر غیر از این باشد، شما از دست او راحت شده‌اید تا اینکه ابوذر به خاطر کند روی شترش به تأخیر افتاد و به رسول خدا گفتند: ابوذر عقب‌مانده است. آن حضرت طبق معمول فرمود: اگر خیری در او باشد، خداوند او را به شما ملحق خواهد ساخت و اگر غیر از این باشد، شما از دست او راحت شده‌اید. ابوذر مدتی با شترش مدارا نمود، اما زیاد منتظر نماند و وسایل خود را از روی شتر پائین آورد و بر دوش خود گذاشت و پیاده دنبال لشکر به راه افتاد. پیامبر نیز در مکانی فرود آمده بود.

هنگامی که از دور چشمشان به ابوذر افتاد، گفتند: ای رسول خدا! فردی تنها و پیاده می‌آید. رسول خدا فرمود: شاید ابوذر باشد تا اینکه نزدیک آمد، گفتند: او ابوذر است. پیامبر فرمود: خدا به ابوذر رحم کند، او تنها راه می‌رود و تنها می‌میرد و تنها حشر می‌گردد.^۲

۱- الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله ﷺ والثلاثة الخلفاء، کلاعی، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۸.

زمان سپری شد و عصر خلافت عثمان فرا رسید. ابوذر به خاطر مشکلاتی که پیش آمد، به ربه (نام جایی است) منتقل شد و در بیماری وفات خود به غلام و همسرش گفت: هنگامی که وفات نمودم، شما دو نفر مرا غسل دهید و کفن کنید و جنازه‌ام را در کنار راه بگذارید و به اولین گروهی که از آنجا می‌گذرد، بگویید: این ابوذر است. آنها نیز طبق توصیه، چنین کردند تا اینکه قافله‌ای از کوفه سر رسید و متوجه جنازه او نشدند؛ حتی نزدیک بود او را با مرکبهای خود زیر بیاورند. ابن مسعود گفت: این چیست؟ گفتند: جنازه ابوذر است. او لا اله الا الله گفت و به گریه افتاد و گفت: رسول خدا راست فرمود که ابوذر تنها راه می‌رود و تنها می‌میرد و تنها حشر می‌گردد؛ سپس از مرکبش پایین آمد و بر جنازه ابوذر نماز خواند و دفنش نمود.^۱

در این داستان درسها و عبرتهای زیادی وجود دارد از جمله اینکه:

- ۱- تحمل مشقت‌های سفر توسط ابوذر تا جایی که با حمل اساسیه خود بر پشت، پیاده خود را به کاروان پیامبر اکرم ﷺ رسانید. این امر بیانگر شوق ابوذر به جهاد در راه خدا می‌باشد.^۲
- ۲- اینکه پیامبر فرمود: خدا بر ابوذر رحم کند، او تنها راه می‌رود و تنها می‌میرد و تنها حشر می‌گردد، دلیل واضح و روشنی است بر صدق نبوت آن حضرت؛ زیرا خبر دادن از اموری که هنوز اتفاق نیفتاده است، سپس اتفاق افتادن آن امور، معجزه‌ای است که خداوند به پیامبرش بخشیده است و در سیرت پیامبر اکرم، با موارد زیادی از این قبیل برخورد می‌نماییم.^۳
- ۳- همچنین از این ماجرا به علم ابن مسعود و قوت حافظه ایشان پی می‌بریم که پس از گذشت چندین سال، با دیدن جنازه ابوذر، بالفور حدیث پیامبر را در مورد مرگ ابوذر به یاد می‌آورد.^۴

۱- همان.

۲- الصراع مع الصلیبیین، ص ۱۲۹ - التاريخ الاسلامی، حمیدی، ج ۸، ص ۱۱۴.

۳- همان. براساس نص صریح قرآن، پیامبر اکرم ﷺ علم غیب اطلاعی نداشت، مگر اموری که توسط خداوند به ایشان اطلاع داده است. (مترجم)

۴- تاریخ الاسلامی، حمیدی، ص ۸، ص ۱۱۴.

داستان ابوخیثمه

ابن اسحاق می‌گوید: بعد از اینکه پیامبر اکرم ﷺ به تبوک رسید، در یکی از روزهای گرم وقتی ابوخیثمه به خانه‌اش آمد، دید که هر یک از دو همسرش، سایه‌بانهای خود را خیس کرده‌اند، اطراف آنها آب پاشیده و برای او آب خنک و غذا تدارک دیده‌اند. ابوخیثمه نگاهی به آنها کرد و گفت: پیامبر زیر آفتاب گرم و بادهای سوزان بسر می‌برد و ابوخیثمه در سایه خنک با همسران خود، آب خنک و غذا می‌خورد. این منصفانه است؟ سپس خطاب به همسرانش گفت: به خدا سوگند تا به پیامبر نپیوسته‌ام، وارد خانه‌های شما نخواهم شد و به آنها گفت: توشه راه مرا آماده کنید. آن گاه، به قصد پیوستن به کاروان پیامبر به راه افتاد و بعد از اینکه آنان در تبوک اردو زده بودند، خود را به آنان رساند. در مسیر راه نیز با عمیر بن وهب برخورد نمود که او نیز به قصد پیوستن به لشکر اسلام به راه افتاده بود و ادامه راه را با هم رفتند. وقتی نزدیک تبوک رسیدند، ابوخیثمه به عمیر گفت: با هم نزد پیامبر برویم؛ چون من به خاطر گناهی که انجام داده‌ام، شرمنده‌ام. وقتی به پیامبر اطلاع دادند که فردی به سمت آنان می‌آید، فرمود: امیدوارم ابوخیثمه باشد و وقتی نزدیک آمد، صحابه گفتند: ابوخیثمه است و هنگامی که نزدیک پیامبر رسید، از شتر پایین آمد و سلام کرد. پیامبر فرمود: وای بر تو ای ابوخیثمه. آنگاه او ماجرا را برای رسول خدا تعریف کرد. پیامبر در مورد او سخنان نیکی بر زبان آورد و برایش دعای خیر نمود^۱. ابن هشام می‌گوید: نام ابوخیثمه، مالک بن قیس است.

او در این مورد اشعاری نیز سروده است که به چند بیت از آنها اشاره می‌نماییم:

لما رایت الناس فی الدین نافقوا أتیت التی کانت أعفَّ واکرما
 ترکت خضیباً فی العرش وصرمة صفایا کرما یسرھا قد تحمما
 وکنت اذا شک المنافق اسمحت الی الذین نفسی شطره حیث یمما^۲

«وقتی دیدم که مردم در دین، دچار نفاق شدند، من راه بهتر و پسندیده‌تر را برگزیدم و با دست راست خود با محمد بیعت نمودم و گناه و حرامی مرتکب نشدم.

۱- البدایة والنهائة، ج ۵، ص ۸.

۲- همان.

من زنان حنا بدست و خرماهای با صفائی را که سیاه شده و رسیده بودند، در سایه بانها گذاشتم.

هنگامی که انسان منافق دچار شک و تردید می‌شود، نفس من خود را به دین می‌سپارم تا به هر سو که می‌خواهد ببرد».

داستان ابوخیثمه حامل درس‌ها و عبرت‌های زیادی است از جمله:

۱- مسلمان از ضمیر و وجدانی بیدار برخوردار است

چنانکه ابوخیثمه با دیدن همسرانش که برای او آب خنک و غذا تهیه کرده بودند، بلافاصله گرما و مشقت‌هایی را به خاطر آورد که پیامبر ﷺ به آن گرفتار شده بود و بلافاصله وجدانش او را سرزنش نمود و عازم سفر و پیوستن به پیامبر گردید.

بنابراین، تنها به راه افتاد و دره‌ها و صحراها را پشت سر گذاشت تا اینکه به عمیر ابن وهب جمحی برخورد نمود که احتمالاً از مکه می‌آمد.

این ماجرا تصویری از رفتار مسلمان باتقوایی را به نمایش می‌گذارد که پس از گذراندن لحظه‌های ضعف، توبه می‌نماید و ایمانش از گذشته قوی‌تر می‌شود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^(۳۱)
[الأعراف: ۲۰۱].

«رهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند (فوراً) به یاد می‌افتند و بینا می‌شوند».

۲- میزان شناخت پیامبر اکرم ﷺ از اصحاب و یاران

هنگامی که به پیامبر اطلاع دادند که از دور کسی پیدا است، فرمود: امیدوارم ابوخیثمه باشد. این امر بیانگر شناخت عمیقی است که پیامبر اکرم ﷺ نسبت به یاران خود داشت. ایشان با توجه به سوابق و حضور هر یک از یاران خود در عرصه‌های گوناگون، به خوبی آنها را می‌شناخت؛ زیرا آن حضرت با آنان به مجالست می‌پرداخت و از نزدیک سخنان ایشان را می‌شنید و با آنها به گفتگو می‌پرداخت و در کنار او راه

می‌رفتند و زیر پرچم او به جهاد می‌پرداختند.^۱

۳- عزم راسخ و بردباری ابوخیثمه

با تصمیمی که ابوخیثمه گرفت و سپس آن را عملی ساخت، به قدرت اراده و بردباری ایشان پی می‌بریم؛ چنانکه بعد از اینکه تصمیم گرفت به پیامبر ملحق شود، بلافاصله راه سخت و دشوار و صحراهای بی‌آب و علف تبوک را در پیش گرفت و خود را به لشکر اسلام رساند.^۲

۴- سرزنش سرباز توسط فرمانده

ابوخیثمه مانند سربازی فراری و اعتراف‌کننده به گناه در مقابل فرمانده خود قرار گرفت. آن حضرت در یک جمله خطاب به ایشان گفت: وای بر تو ای ابوخیثمه! همین یک جمله برای او کافی بود؛ زیرا ضمن اینکه سرزنشی ملایم بود با خود تهدید و سرزنشهای فراوانی همراه داشت؛ یعنی نزدیک بود به هلاکت برسی. این عملکرد پیامبر درس مهمی است برای فرماندهان تا در مقابل نافرمانی و سهل‌انگاری زیردستان و سربازان خود ساکت نشینند؛ زیرا این مسئله به ضرر سرباز و حتی لشکر و گروه خواهد بود؛ بلکه به عنوان معلم، مرشد و مربی سعی در کنترل خطاها نموده و به تناسب خلافیکه صورت گرفته است، سربازان خود را سرزنش نمایند.^۳

رسیدن لشکر اسلام به تبوک

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ و لشکر اسلام به تبوک رسیدند، اثری از رومیان و قبایل عرب نیافتند و با آنکه لشکر اسلام حدود بیست روز در آنجا اقامت گزیدند، رومیان و قبایل عربی نیز که از یاری رومیان برخوردار بودند، به خود اجازه آمادگی برای نبرد با مسلمانان را ندادند، اما حاکمان شهرهای حومه‌ی شام، صلح با پیامبر و پرداخت جزیه را بر جنگ ترجیح دادند؛ چنانکه پادشاه ایله، قاطری سفید رنگ با عبایی به عنوان هدیه نزد پیامبر فرستاد و با پرداخت جزیه، مصالحه نمود.

۱- الصراع مع الصلیبیین، ص ۱۳۳.

۲- همان، ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

۳- همان، ص ۱۳۴.

همچنین پیامبر، خالد ابن ولید را با چهار صد و بیست اسب سوار به سوی دومه‌الجندل فرستاد. خالد توانست در این سفر اکیدر بن عبدالملک کندی را که پادشاه آن سامان بود و به قصد شکار بیرون شده بود، دستگیر کند و نزد پیامبر بیاورد.^۱ آن حضرت با او به پرداخت جزیه به توافق رسید.

هنگامی که برخی از مسلمانان از عبای گران قیمتی که اکیدر پوشیده بود، شگفت‌زده شدند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شما از این شگفت‌زده شده‌اید؟ به خدا سوگند لباسهایی که سعد ابن معاذ در بهشت می‌پوشد، خیلی زیباتر از این هستند.^۲ در مورد غنایمی که خالد از دومه‌الجندل به دست آورد، می‌گویند: هشتصد اسیر، هزار شتر، چهارصد زره و چهارصد نیزه بوده است.^۳

همچنین پیامبر اکرم ﷺ پیمان صلح با اهل جریبا، اذرح و مقنا امضاء نمود که براساس آن می‌بایست عربهای مسیحی جزیه پرداخت نمایند و تابع اسلام شوند و بدین صورت تنها اسلام بر امارتهای شمال شبه جزیره حکومت می‌کرد و از آن پس، از این ناحیه احساس امنیت می‌نمود.

این معاهدات، موجبات ضرر و زیان دولت روم را فراهم ساخت؛ چراکه قبلا همه این امارتها و قبایل تحت سیطره حکومت روم بودند و این ممالک، مالیات‌های سنگینی به دولت روم پرداخت می‌نمودند، اما این ممالک از زیر بار ظلم رومیها بیرون آمدند و با پرداخت مالیات بسیار اندکی تحت حمایت دولت اسلام درآمدند و این امر شکست بزرگی برای حکومت روم محسوب می‌گردید و پیامبر اکرم ﷺ با این سیاست حکیمانه‌اش توانست، از طرفی پایه‌های دولت اسلامی را مستحکم نماید و از طرفی زمینه را برای دعوت مردم به دین اسلام فراهم سازد؛ چنانکه میان مسلمانان و دولت روم سد محکمی از امارتهای تحت پیمان، ایجاد نمود که در زمان خلفای راشدین از این مناطق به عنوان مراکز اعزام نیرو به سوی اهداف دیگر استفاده می‌شد.^۴

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۴۱۲-۴۱۵.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۰.

۳- البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۱۷. در سند این روایت فردی به نام ابن‌لهیمه وجود دارد که ضعیف شناخته شده است.

۴- الصراع مع الصلیبیین، ص ۲۲۱.

توصیه‌های پیامبر اکرم ﷺ به لشکر اسلام هنگام عبور آن از کنار مساکن قوم ثمود ابوکبشه انصاری می‌گوید: در مسیر غزوه تبوک، هنگامی که به محل سکونت قوم ثمود رسیدیم، مردم به خانه‌های ویران شده آل ثمود وارد می‌شدند. پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از این موضوع، آنان را برای نماز فراخواند. راوی می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ را در حالتی دیدم که مهار شترش را گرفته بود و می‌فرمود: چرا وارد خانه‌های ملتی می‌شوید که مورد خشم خدا قرار گرفته‌اند. مردی از آنان گفت: به خاطر عبرت گرفتن. پیامبر فرمود: آیا به امری عجیب‌تر از این، شما را انداز ننمایم؟ مردی از خودتان، شما را به آنچه قبل از شما گذشته است و آنچه بعد از شما می‌آید، با خبر می‌سازد؟ پس راست بایستید و جاهای خالی را پر کنید.^۱

در روایتی، ابن عمر می‌گوید: مردم در رکاب پیامبر اکرم ﷺ وارد سرزمین قوم ثمود شدند و از چاه آبی که آنجا بود، آب برداشتند و با آن آرد، خمیر نمودند. پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از این امر، دستور داد، آبها را بریزند و آردهایی را که با آن خمیر کرده بودند، به شتران بدهند و دستور داد تا از آن آبی که ناقه × صالح × از آن می‌نوشید، آب بردارند، سپس فرمود: وارد خانه‌های کسانی که بر خویشان ستم نموده‌اند، نشوید مگر گریه‌کنان تا مبتلای عذابی که آنها شده‌اند، نگردید و دستور داد تا از آنجا با شتاب بگذرند.^۲

بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ یارانش را به پندگرفتن از دیار ثمود و اینکه متذکر بشوند که در این مکان خشم خدا بر کسانی که خدا و پیامبرش را تکذیب نمودند، نازل شده است، فراخواند بنابراین، از استفاده آب چاههای آنجا و تماشای آثار به جا مانده آنان، نهی کرد و نیز دستور داد تا گریه‌کنان و یا در حالت گریه تصنعی هرچه زودتر آنجا را ترک نمایند و اگر آنان از کنار آثار گذشتگانی که با دیدن معجزه و با دعوت پیامبران، ایمان نیاوردند و دل‌هایشان سخت‌تر شد و مورد خشم و عذاب الهی قرار گرفتند، بدون تفکر و ترس و استغفار می‌گذشتند، آن طور که ما می‌گذریم، یقیناً خود در معرض خشم خدا قرار می‌گرفتند.

۱- الفتح الربانی، ج ۲۱، ص ۱۹۵.

۲- بخاری، کتاب الانبیاء، شماره ۳۳۷۹.

خداوند، با بیان سرگذشت این ملت‌ها در قرآن، می‌خواهد تا این حوادث موجب عبرت انسان‌ها را فراهم آورد، پس دیدن آثار و دیار آنها، می‌بایست برای انسان‌ها باعث ترس بیشتر از عذاب خدا و با باعث پند و عبرت بیشتر گردد. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ هنگام عبور از چنین اماکنی، لباسش را بر خود می‌پنجد و به سرعت مرکبش می‌افزود و یارانش را نیز از وارد شدن در خانه و کاشانه گذشتگان ستمگر، منع می‌فرمود، مگر اینکه در حال گریه و استغفار از آنجا بگذرند تا آنان را غفلت و عذابی که آنها گرفتار شده بودند، نجات یابند.^۱

درگذشت صحابی بزرگوار، عبدالله ذوالبجادی

عبدالله بن مسعود می‌گوید: من در نیمه‌های یکی از شبهایی که با پیامبر اکرم ﷺ در تبوک بودم، بیدار شدم. چشمم به شعله آتشی در یکی از نواحی لشکر افتاد. برخاستم و به آنجا رفتم. در آنجا پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر و عمر را مشغول دفن عبدالله ذوالبجادی یافتم. پیامبر اکرم ﷺ داخل حفره بود و ابوبکر و عمر بیرون نزد جنازه ایستاده بودند. پیامبر فرمود: برادران را به من بدهید. آنها، او را به پیامبر دادند. پیامبر هنگامی که او را در قبر گذاشت، فرمود: پروردگارا من در حالی دیروز را شب کردم که از او راضی بودم؛ پس تو نیز از او راضی باش. ابن مسعود می‌گوید: با خود گفتم: کاش من به جای او بودم.^۲

ابن هشام می‌گوید: علت لقب‌دادن این صحابی، به ذوالبجادی این است که او وقتی مسلمان شد، از طرف قومش مورد اذیت و آزار قرار گرفت تا اینکه با یک شال توانست از نزد آنان فرار کند و به رسول خدا بیبوند. در مسیر راه، شالش را به دو نیم کرد نیمی از آن را بصورت ازار و نیمی را بصورت قمیص پوشید. بنابراین او را ذوالبجادی یعنی دارای دو شال نامیدند.^۳

۱- البخاری، کتاب الانبیاء، شماره ۳۳۸۱.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۵۹۸.

۳- السیره النبویه ابن هشام.

درسها، حکمتها و فواید این داستان

۱- برخورد مهربانانه و محترمانه پیامبر اکرم ﷺ با سربازانش

تجهیز و تدفین جنازه ذوالبجadin، بیانگر احترام خاصی است که پیامبر به یاران خود قائل بود؛ چنانکه ایشان تدفین یکی از سربازانش را که در راه خدا قدم گذاشته و جان داده است را بر عهده گرفت. ایشان همانند سایر فرماندهان نبود که جسد کشته‌های لشکرش را در میدان بگذارد تا خوراک لاشخورها گردد. این عملکرد پیامبر ﷺ امری

بی سابقه بود که در تمدنهای معروف گذشته نمی‌توان برای آن نمونه‌ای یافت و حتی در عصر کنونی نمی‌توان کسی از حکام و فرماندهان را یافت که این گونه متواضعانه جنازه یکی از افراد رعیت خود را داخل قبر بگذارند.^۱

۲- جواز تدفین میت در شب

پیامبر اکرم ﷺ جنازه این صحابی بزرگوار را در شب دفن نمود و شتاب در امر تدفین اموات مسنون است.

از آرزوی قلبی ابن مسعود نیز مبنی بر اینکه کاش او به جای آن میت بود، نتیجه می‌گیریم که غبطه خوردن برای دستیابی به امور خیر، اشکالی ندارد غبطه با حسد که امری نامشروع است، متفاوت است؛ زیرا در حسد ورزیدن، شخص زوال نعمت را از کسی دیگر آرزو می‌نماید، اما در غبطه، آرزو می‌نماید که همان نعمت نصیب او نیز گردد.^۲ بنابراین، ابن مسعود هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ میت را در حالی داخل لحد گذاشت که فرمود: بارالها! من از او راضی هستم تو نیز از او راضی باش، آرزو کرد ای کاش، او در این لحد گذاشته می‌شد^۳ و این آرزوی تمامی افرادی خواهد بود که به خدا و روز قیامت ایمان دارند.^۴

۱- المدخل الى العقيدة و الاستراتيجية العسكرية الاسلامية، ص ۲۹۹.

۲- الصراع مع الصليبيين، ص ۱۶۳ - ۱۶۴.

۳- صحیح الاسیرة النبویة، ص ۵۹۸.

۴- معین السیرة، ص ۴۵۲.

معجزاتی که در غزوة تبوک رخ داد

۱- نزول باران

هنگامی که از دیار ثمود گذشتند، وارد منطقه‌ای بی‌آب شدند به آب نیاز مبرمی پیدا نمودند؛ چنانکه از این وضعیت به پیامبر اکرم ﷺ شکایت بردند. آن حضرت شروع به دعانمودن کرد و طولی نکشید که خداوند، ابری فرستاد و باران را نازل نمود مردم آب نوشیدند و بقدر نیاز با خود برداشتند.

ابن اسحاق در ادامه این داستان می‌گوید: از محمد بن لبید، پرسیدند: آیا مردم، منافقان را می‌شناختند؟ گفت: به خدا سوگند، برادر به نفاق برادرش، پدرش و افراد اقوامش آگاهی داشت؛ چنانکه بعد از اینکه دعا پیامبر اکرم ﷺ مستجاب گردید و باران نازل شد به یکی از آنان گفتند: وای بر تو آیا بعد از این هم، شک و تردیدت برطرف نشد، گفت: ابری از اینجا می‌گذشت و به صورت اتفاقی بارید.^۱

۲- خبر دادن از ناقه گمشده پیامبر اکرم ﷺ

در اثنای مسیر تبوک، ناقه پیامبر اکرم ﷺ گم شد. صحابه در جستجوی آن برآمدند و در منزلگاه عماره بن حزم که از اصحاب بدر بود، فردی به نام زید بن لصیت که در واقع منافق بود، نیز منزل گرفته بود. زید در میان جمعی گفت: محمد چگونه پیامبری است که از آسمانها سخن می‌گوید، اما نمی‌داند شترش کجاست؟ این خبر توسط وحی به رسول خدا رسید، آن حضرت در میان جمعی که با ایشان نشسته بود و عماره نیز در آنجا حضور داشت، فرمود: مردی اکنون گفته است که محمد از آسمانها سخن می‌گوید و گمان می‌کند که پیامبر خدا است؛ پس چرا نمی‌داند شترش کجاست؟ به خدا سوگند من بیش از آنچه خداوند به من خبر می‌دهد، چیزی نمی‌دانم و اکنون به من خبر داد که شترم در فلان وادی مهارش به شاخه درختی گیر کرده است، بروید آن را بیاورید، صحابه بی‌درنگ آنجا رفتند و آن را آوردند.

وقتی عماره به منزلگاه خود برگشت، به آنها گفت: پیامبر اکرم ﷺ از سخن مردی به ما خبر داد که چنین گفته است و ... مردی از حاضران گفت: به خدا سوگند، لحظه‌ای قبل، زید این سخن را گفت: عماره بلافاصله برخاست و نزد زید رفت و با

۱- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۶ - صور و عبر من الجهاد النبوی، ص ۴۷۳.

ضربه‌ای به گردن او گفت: ای بندگان خدا! در منزلگاه من، مرد مکاری وجود داشته است و من خبر نداشته‌ام و خطاب به زید گفت: ای دشمن خدا! از اینجا بیرون شو.^۱ برخی گفته‌اند: زید بعد از آن توبه نمود و مسلمان گردید و بعضی گفته‌اند: تا آخر عمر، همچنان به اوبا شک و تردید نگریسته می‌شد.^۲

۳- خبر دادن از وزش باد

پیامبر اکرم ﷺ به یارانش خبر از وزش باد تندی را داد و دستور داد تا از خود و مرکبهای خود مواظبت نمایند. طولی نکشید که طبق فرمایش پیامبر اکرم ﷺ باد تندی وزیدن گرفت و کسانی را که ایستاده بودند، از جا برکنند و به جاههای دور انداخت^۳؛ چنانکه در صحیح مسلم به سند ابوحمید آمده است که می‌گوید: پیامبر اکرم در تبوک به ما گفت: امشب بر شما باد تندی خواهد وزید؛ چنانکه مردی هنگام وزش باد ایستاده بود، باد او را از جا بلند کرده و به کوه طی انداخته بود.^۴

نووی در شرح این حدیث می‌گوید: این حدیث بیانگر معجزه پیامبر اکرم ﷺ است که پیشاپیش از وزیدن چنین بادی خبر داده بود. همچنین از آن به خطر ایستادن هنگام وزش بادهای تند پی می‌بریم.^۵

۴- افزایش آب چشمه تبوک

معاذ بن جبل می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شما فردا به امید خدا به چشمه تبوک می‌رسید. هرکس قبل از ما آنجا رسید، از آب آن بنوشد تا من بیایم. معاذ می‌گوید: قبل از اینکه ما به آنجا برسیم، دونفر از ما آنجا رسیده بودند. آب اندکی از آنجا جاری بود. پیامبر اکرم ﷺ از آن دو نفر پرسید که آب نوشیده‌اند؟ گفتند: بلی. آن حضرت آنان را سرزنش کرد.

سپس مقداری از آب چشمه را برداشت و دست و صورت خود را در آن شست و آنها را در چشمه ریخت، چشمه جوشد و آب زیادی از آن جاری گردید.^۱

۱- اعلام النبوه، ماروی، ص ۱۰۰ - السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۷.

۲- همان.

۳- المصراع مع الصلیبیین، ص ۱۴۱.

۴- صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۵، ص ۴۲ - مختصر مسلم، شماره ۱۵۴۳.

۵- شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۴۲.

همچنین پیامبر اکرم ﷺ به معاذ فرمود: ای معاذ! شاید زنده ماندی و اینجا را پر از درخت و باغات دیدی^۲؛ زیرا منطقه تبوک و دره‌ای که چشمه در آن قرار داشت، منطقه‌ای خشک و بی‌آب و گیاه بود اما بعد از اینکه به برکت وجود پیامبر اکرم ﷺ آب آن افزایش یافت، نه تنها نیازهای لشکر را برطرف ساخت؛ بلکه پیامبر فرمود: در آینده در این مکان درختان و باغهای زیادی پدید خواهد آمد؛ چنانکه همان گونه که پیامبر فرموده بود، این امر به تحقق پیوست و تا امروز تبوک، عمده‌ترین باغها و نخلها را دارد که گواه بر صدق نبوت و رسالت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد^۳.

۵- افزایش خوراک

ابوسعید می‌گوید: در غزوة تبوک، مردم دچار گرسنگی شدیدی شدند. بنابراین، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و گفتند: اگر اجازه دهید، ما شتران خود را ذبح نماییم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اشکالی ندارد. آن گاه عمر بن خطاب نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! اگر آنها این عمل را انجام دهند، مرکبها از بین می‌رود و لشکر پیاده می‌شود. به نظر من بهتر است شما از آنها بخواهید، آنچه را از توشه آنان باقیمانده است، جمع کنند آن گاه شما بر آن دعای برکت نمایید، امید است خداوند در آنها برکت دهد؛ چنانکه پیامبر این کار را کرد و زیراندازی از پوست پهن نمود و از آنان خواست که باقیمانده توشه خود را در آن بریزند. اصحاب و یاران هر یک چیزی خدمت پیامبر اکرم ﷺ آوردند و خوراکیهای گوناگون جمع شد؛ آن گاه پیامبر بر آنها دعای برکت نمود؛ سپس به صحابه دستور داد تا ظرفهایشان را بیاورند؛ چنانکه همه لشکر ظرفهای خود را آوردند و پر کردند و خوردند و سیر شدند و هنوز هم مقداری باقی ماند. آن گاه رسول خدا فرمود: من گواهی می‌دهم که معبودی بحق جز خدای یکتا نیست و من فرستاده او هستم و افزود هر کسی که به این دو چیز معتقد باشد و شک تردیدی نسبت به آنها در دل نداشته باشد، وارد بهشت خواهد شد^۴.

۱- صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۵، ص ۴۱ - مختصر مسلم، شماره ۱۵۳۰.

۲- همان - الفتح الربانی، ج ۲۱، ص ۱۹۶.

۳- الصراع مع الصلیبیین، ص ۱۴۲.

۴- الفتح الربانی، ج ۲۱، ص ۱۹۶ - ۱۹۸.

موضع گیری منافقان در غزوه تبوک از دیدگاه قرآن

الف × عبدالله ابن عمر می گوید: مردی در غزوه تبوک، در میان جمعی گفت: من از این قاریان قرآن کسی را پرطمع تر، دروغگو تر و ترسو تر در جنگ نیافته‌ام. مردی از میان جمع به او گفت: دروغ می‌گویی و تو منافق هستی و من پیامبر اکرم ﷺ را از آنچه تو گفتی، با خبر می‌سازم؛ چنانکه این خبر به پیامبر اکرم ﷺ رسید و آیاتی از قرآن در مورد آن نازل گردید.

ابن عمر می گوید: من آن شخص را دیدم که به کجاوه شتر پیامبر چسبیده بود و در حالی که پاهایش به سنگها می‌خورد، می‌گفت: ای رسول خدا! ما حرف می‌زدیم و شوخی می‌کردیم. پیامبر فرمود: آیا با خدا و آیات و پیامبرش شوخی می‌کردی؟

در روایت دیگری قتاده می‌گوید: در حالی که کاروان پیامبر به سوی تبوک پیش می‌رفت، افرادی از منافقان که پیشاپیش پیامبر حرکت می‌کردند، با هم می‌گفتند. این مرد، محمد، گمان می‌کند قصرها و دژهای شام را فتح خواهد کرد! ولی این گمانی بیش نیست. آن گاه خداوند، پیامبرش را در جریان سخنی که آنها بر زبان آورده بودند، گذاشت. آن حضرت دستور داد که آنها را توقیف نمایند. آن گاه نزد آنان آمد و گفت: شما اکنون چنین و چنان گفتید.

چنانکه این آیات در مورد آنها نازل گردید:

﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزَؤُاْ إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَيْلَ اللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ ﴿٦٥﴾﴾ [التوبة: ٦٤-٦٥].

«و منافقان می‌ترسند که سوره‌ای درباره ایشان نازل شود و آنچه را در دل دارند آشکار سازد. بگو: هراندازه می‌خواهید مسخره کنید. بی‌گمان خدا آنچه را که بیم آن دارید، آشکار و هویدا می‌سازد و اگر از آنان بازخواست کنی، می‌گویند: بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا با خدا و آیات و پیامبرش بازی و شوخی می‌کنید؟»

استفهام در این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ أَيْلَ اللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ﴾.

پرسش انکاری است و معنی آیه چنین است: ای محمد! به این‌ها بگو: آیا جز فرمایش و احکام و آیات خدا و پیامبرش که رهنمود شما از تاریکی‌ها به سوی نور

می‌باشد، چیز دیگری نیافتید که با آن شوخی نمایید و اوقات خود را بگذرانید؟! سپس در ادامه آیات، خداوند خاطرنشان می‌سازد که این شوخی آنها، منجر به کفرشان گردیده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعُفَ عَن طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ [التوبة: ۶۶].

«عذر و بهانه‌تراشی نکنید؛ زیرا به شوخی گرفتن این موارد، کفر است؛ پس عذر بدتر از گناه نیاورید.»

ب - آزاررساندن به پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان و کوشش نافر جام ترور پیامبر خداوند در مورد این منافقان، آیات ذیل را نازل نمود:

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [التوبة: ۷۴].

«آنان به خدا سوگند می‌خورند که چیزی نگفته‌اند؛ در حالی که سخن کفرآمیز گفته‌اند و بعد از مسلمانی کفر ورزیده و قصد انجام کاری کرده‌اند که بدان دست نیافته‌اند و آنها انتقام چیزی را نمی‌گیرند مگر اینکه خدا و رسولش، آنها را به فضل و کرم خود بی‌نیاز گردانیده‌اند؛ پس اگر توبه بکنند، برای آنها بهتر خواهد بود و اگر روگردانی کنند، خدا آنان را عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهد داد و از زمین هیچ یار و مددکاری نخواهد داشت.»

ابن کثیر به نقل از ضحاک می‌گوید: این آیه در مورد گروهی از منافقان که در اثنای سفر به تبوک، قصد شبیخون‌زدن به پیامبر اکرم ﷺ را داشتند، نازل گردید^۱.

اما واحدی از ضحاک این گونه نقل می‌کند: برخی از منافقان در تبوک، پیامبر را همراهی می‌نمودند. آنها با یکدیگر به خلوت نشستند و علیه پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب و یارانش و اسلام، سخنان زشتی بر زبان آوردند. حذیفه، از این موضوع پیامبر را مطلع نمود. آن حضرت به آنها گفت: ای اهل نفاق! این چه سخنانی است که شما بر زبان

رانده‌اید؟ آنها انکار کردند و گفتند: ما هرگز چنین سخنانی نگفته‌ایم. آن گاه خداوند این آیات را نازل فرمود و انکار آنان را تکذیب نمود.^۱

قرآن، از بیان نمودن سخنان آنان خودداری نموده است؛ زیرا سخن آنان به قدری زشت و ناپسند بود که این امر مانع ذکر آن گردیده و فقط به این اکتفا نموده که فرموده است: آنها سوگند می‌خورند که آن سخن را نگفته‌اند و دروغ می‌گویند؛ چون آن سخن کفر را بر زبان آورده‌اند.^۲

همچنین آنها در بازگشت از تبوک، نقشه‌ی ترور پیامبر اکرم ﷺ در سر می‌پروراندند. چنانکه خداوند در آیه فوق فرمود:

﴿وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

«خدا و پیامبرش در حق آنان کوتاهی نکرده‌اند که آنها بخواهند انتقام بگیرند؛ جز اینکه با اعطای غنائم آنها را غنی و ثروتمند ساخته‌اند».

با این حال اگر توبه نمایند و دست از نفاق بردارند، این به نفع آنان در دنیا و آخرت خواهد بود.^۳

۱- اسباب التورول، واحدی، ص ۲۵۱.

۲- حدیث القرآن الکریم، ج ۲، ص ۶۶۵.

۳- همان، ص ۶۶۶.

فصل سوم

بازگشت از تبوک به مدینه و سخن قرآن در مورد تخلف‌کنندگان و

مسجد ضرار

پیامبر اکرم ﷺ پس از بیست روز اقامت در تبوک، عازم مدینه شد^۱ و قبل از رسیدن به مدینه، دستور به تخریب مسجد ضرار داد که منافقان آن را بنا کرده بودند. با اطلاع از خروج پیامبر اکرم ﷺ به طرف مدینه، کودکان در خارج از مدینه به استقبال ایشان رفتند. آن حضرت نخست به مسجد تشریف برد و در آنجا دو رکعت نماز خواند؛ سپس به مجالست با مردم پرداخت و متخلفان آمدند. آنها از چهار قشر بودند: عذر برخی از آنان، عذر شرعی بود و خداوند آنها را معذور ساخته بود؛ عده‌ای هیچ گونه عذری نداشتند، اما توبه نمودند و توبه آنان نزد خدا پذیرفته شد و گروهی دیگر از منافقان اطراف مدینه و عده‌ای از منافقان داخل شهر مدینه بودند که به ترتیب در مورد هر یکی سخن خواهیم گفت:

تخلف‌کنندگانی که عذر آنان عذر شرعی بود

خداوند می‌فرماید:

﴿لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(۹۱)
[التوبة: ۹۱].

«بر ناتوانان و بیماران و کسانی که چیزی ندارند که آن را صرف جهاد کنند، گناهی نیست، به شرطی که با خدا و پیغمبرش خالص باشند، بر نیکوکاران هیچ راه (سرزنشی) وجود ندارد و خدا بخشنده و مهربان است.»

در این آیات، خداوند می‌فرماید: کسانی که به دلیل داشتن عذر از شرکت در غزوه تبوک خودداری نمودند، مواخذه نمی‌شوند و مراد از ضعفا، کسانی هستند که به خاطر ناتوانی جسمی مانند کودکان و کهنسالان یا به خاطر ناتوانی عقلی مانند دیوانگان و یا به خاطر بیماری و نایبایی نتوانسته‌اند در جنگ شرکت نمایند.^۱

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ﴾.

یعنی برای آنانی که به خاطر نداشتند توشه راه نتوانسته‌اند در غزوه شرکت نمایند، نیز حرجی نیست؛ البته بعد از اینکه ﴿نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ حق را بشناسند و بدان اعتراف نمایند و دوستان خدا را دوست بدارند و با دشمنانش، بغض بورزند.^۲

طبری در مورد آیه: ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ﴾ می‌گوید: یعنی بر چنین کسانی که به خاطر نداشتن امکانات و یا نداشتن توانایی جسمی تخلف ورزیده‌اند، اما حق را می‌شناسند و بدان اعتراف دارند و خدا و پیامبرش را دوست دارند، جای اعتراضی نمی‌ماند.

﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ یعنی خداوند، گناهان این چنین متخلفانی را با مواخذه نمودند آنان را مغفرت می‌نماید و بر آنان ترحم می‌نماید.^۳

قرطبی می‌گوید: در این آیه اصلی بیان گردیده است و آن اینکه حرجی بر کسانی که توان مالی ندارند، نیست.^۴

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ﴾ [التوبة: ۹۲].

این جمله علاوه بر اینکه عطف است بر جمله سابق و از نوع خاص بر عام می‌باشد، بیانگر امتیاز ویژه این گروه نیز می‌باشد؛ یعنی، کسانی هستند که با وجود نداشتن امکانات مالی نزد تو آمدند و از تو درخواست کمک و به ویژه مرکب نمودند، تا در این سفر طولانی همراه تو باشند و در راه خدا جهاد نمایند و تو گفتی: من نیز امکاناتی ندارم که در اختیار شما قرار دهم ﴿تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾ با شنیدن این

۱- زادالمسیر، ج ۴، ص ۴۸۵.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۲۲۶.

۳- تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

۴- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۲۲۶.

سخن، آنها در حالی برگشتند که از دیدگانشان اشک می‌بارید. به خاطر اینکه نه مالی و نه مرکبی به دست آوردند تا بتوانند در جهاد شرکت نمایند.^۱

۲- متخلفانی که عذر شرعی نداشتند، اما مورد مغفرت قرار گرفتند

در مورد سرگذشت این متخلفان سه آیه در قرآن نازل شده است:

﴿وَعَاخِرُونَ أَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَعَاخِرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۰۲].

«و گروهی دیگر به گناه خود اعتراف ورزیدند. آنها عمل نیک را با عمل بد درآمیختند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد؛ همانا خدا بخشنده و مهربان است.»

مفهوم این آیه آن است که این جماعت بدون هیچ گونه عذری شرعی، از شرکت در غزوه تخلف ورزیدند، اما پشیمان شدند و مانند منافقان عذرهای دروغین نتراشیده‌اند؛ بلکه توبه نمودند و به واقعیت اعتراف کردند و امیدوار عفو و بخشش الهی شدند و اینکه فرمود: عمل نیک را با عمل بد نیامیزید؛ یعنی، این‌ها قبل از این غزوه، دارای سوابق نیکی مانند مسلمان شدن، عمل به احکام اسلام و جهاد در راه خدا بودند که با تخلف از غزوه تبوک عمل بدی بر آن افزودند و سپس با توبه و پشیمان شدن عمل نیک دیگری انجام دادند، اما اعتراف محض بدون توبه، برای جبران گناه کافی نخواهد بود؛ مگر اینکه شخص، از عمل گذشته خود توبه نماید و تصمیم راسخ بگیرد که در آینده مرتکب آن نشود و آیه ﴿عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ﴾ دلیل این امر است که اعتراف آنها با هدف و قصد توبه بوده است بنابراین، فرمود: امید است که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ زیرا او غفور و رحیم است؛ یعنی، گناهان را می‌آمرزد و بر بندگانش ترحم می‌نماید.^۲

۲- خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَاخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۰۶].

«و گروه دیگری (از متخلفان) که به فرمان خدا واگذار شده‌اند، یا خدا آنها را عذاب می‌دهد و یا توبه آنان را می‌پذیرد و خدا دانا و با حکمت است.»

۱- حدیث القرآن الکریم، ج ۲، ص ۶۷۳.

۲- تفسیر شوکانی، ج ۲، ص ۳۹۹.

مراد از این افراد، براساس روایت صحیحین، هلال ابن امیه، کعب ابن مالک و مراره بن ربیع می باشد.

این افراد با وجود اینکه قصد داشتند تا به پیامبر اکرم ﷺ ملحق شوند، اما به دلیل سستی سرانجام موفق نگردیدند به سپاه پیوندند. بنابراین، این افراد از منافقان نبودند؛ بلکه از مسلمانان مخلص بودند و هنگامی که پیامبر به مدینه آمد، این‌ها نزد آن حضرت رفتند و نه همانند دیگران عذر و بهانه‌ای مطرح کردند و نه همچون ابولبابه و غیره خود را به ستونهای مسجد بستند.

براین اساس، پیامبر اکرم ﷺ به مسلمانان دستور داد تا با آنها قطع رابطه نمایند؛ چنانکه تا پنجاه روز در همین حال بسر بردند و نمی دانستند که نتیجه چه خواهد شد.^۱

۳- خداوند می فرماید :

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [التوبة: ۱۱۸].

«و توبه آن سه نفری را هم می پذیرد که (حکم آنان) به تأخیر انداخته شد تا اینکه زمین با وجود گستردگی اش بر آنان تنگ آمد و جانشان به لب رسید و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز برگشت به خدا وجود ندارد. سپس خدا بدیشان پیغام توبه داد تا آنها به سوی او برگردند. همانا خدا پذیرنده توبه و مهربان است.»

این سه نفر عبارت بودند از: هلال ابن امیه، کعب ابن مالک و مراره ابن ربیع.^۲ که به شرح سرگذشت آنان خواهیم پرداخت.

۳- متخلفان منافق اطراف مدینه

در مورد این‌ها خداوند می فرماید:

﴿وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۰].

«عذرخواهان اعراب آمده‌اند تا بدیشان اجازه داده شود و در خانه نشسته‌اند و به خدا و پیغمبرش دروغ گفته‌اند. به افراد کفر پیشه آنان عذاب بسیار دردناکی خواهد رسید.»

۱- تفسیر آلوسی، ج ۱۱، ص ۱۷.

۲- حدیث القرآن الکریم، ج ۲، ص ۶۷۷.

این آیه بیانگر آن است که برخی از اعراب، عذر و بهانه آوردند؛ چه حق و چه ناحق و از رسول خدا، برای شرکت نمودن در غزوه، اجازه خواستند، اما گروه دیگری از آنان، هیچ عذری مطرح نکردند و از شرکت در غزوه خودداری نمودند و آنان منافقانی بودند که خدا و پیامبرش را تکذیب نمودند؛ سپس خداوند به آنان وعده عذاب داده و فرموده است: ﴿سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ یعنی برای کسانی از اعراب که با مطرح ساختن عذرهای دروغین و یا بدون مطرح کردن عذر، در جنگ شرکت نکرده‌اند، عذاب دردناکی وجود خواهد داشت. این عذاب هم عذاب دنیوی و هم عذاب اخروی را شامل می‌گردد.^۱

همچنین در مورد این‌ها، این آیه نازل گردید:

﴿وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

«ای مسلمانان! هوشیار باشید که در میان اعراب اطراف شما، منافقان وجود دارد»^۲.

۴- متخلفان منافق مدینه

خداوند در مورد این گروه می‌فرماید:

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدَّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾ (۸۱) ﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (۸۲) ﴿فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَعِذْنَاكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَلْفِينَ﴾ (۸۳).

«آنهایی که در جای خود مانده‌اند، بعد از رسول الله شادمان هستند و دوست نداشتند که با مال و جان خود در راه خدا جهاد نمایند و گفتند: در گرما بیرون نشوید. بگو گرمای آتش دوزخ به مراتب سخت‌تر است اگر می‌دانستید؛ پس باید کم بخندند و زیاد گریه کنند. این جزای کارهایی است که انجام می‌دهند. هرگاه خداوند تو را (از تبوک) به سوی گروهی از آنان بازگردانید و ایشان از تو اجازه شرکت در جهاد

۱- تفسیر شوکانی، ج ۲، ص ۳۹۱.

۲- حدیث القرآن الکریم، ج ۲، ص ۶۸۱.

خواستند، بگو با من به جهاد نخواهید آمد و همراه با من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید؛ چراکه شما نخستین بار به خانه‌نشینی خشنود شدید؛ پس با خانه‌نشینان بنشینید».

واژه «مخلفون» از خلف به معنی پشت سر کسی است که رفته است. ﴿بِمَقْعَدِهِمْ﴾ می‌گوید: این آیه به دو معناست: یعنی با نشستن خود ابن جوزی در مورد آیه: ﴿خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ﴾ یا به معنی بعد از رسول خدا و یا به معنی مخالفت با رسول خدا است^۱.

ابن کثیر می‌گوید: در این آیات خداوند، به نکوهش منافقانی پرداخته است که در غزوه تبوک همراه مسلمانان شرکت نکردند و ماندن در مدینه را بعد از پیامبر اکرم ﷺ ترجیح دادند؛ چراکه که آنان، جهاد با مال و جان را در راه خدا ناپسند دانستند و به یکدیگر گفتند: ﴿لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ﴾ در این گرما بیرون نشوید. خداوند به پیامبرش می‌گوید: در پاسخ آنها بگو: ﴿قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا﴾. یعنی آتش دوزخ که به خاطر اعمالتان، منتظر شما است، گرمای بیشتر از این دارد^۲.

و این آیه ﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ این است که اگر آنها در دنیا شادمان هستند و می‌خندند، این شادمانی و خنده در مقابل رنج و گریه‌ای که در آخرت دچار آن خواهند شد، بسیار اندک خواهد بود؛ زیرا دنیا زوال‌پذیر و آخرت جاودانه است و ارزش و مقام آنچه زوال می‌پذیرد، در مقابل چیزی که هرگز زوال‌پذیر نیست، خیلی اندک و ناچیز محسوب می‌گردد.

یعنی اگر نزد این‌ها که در تبوک شرکت نکرده‌اند، برگشتی و در این صدد بودند تا در سفری دیگر تو را همراهی نمایند، از همراهی آنان خودداری کن و به آنان بگو: از آنجا که مسلمانان در غزوه تبوک شرکت نجستید و نشستن را بر همراهی با مسلمانان ترجیح دادید؛ اکنون نیز بنشینید و با من بیرون نیایید.

امام رازی در مورد ﴿مَعَ الْخَلَفَيْنِ﴾ سه قول نقل کرده است که عبارتند از:

۱- کسانی که خانه‌نشین هستند.

۱- زادالمسیر، ج ۳، ص ۴۷۸.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۷۶.

۲- مخالفان.

۳- فاسدان؛ یعنی کسانی که ایمان آنان ضعیف گردیده است و قادر به انجام کاری نیستند.

به هر حال در این آیه می‌توان هر یک از این معناها را در نظر گرفت؛ زیرا منافقان مصداق هر یک از این خصلتها بودند^۱.

با توجه به مطالب ذکر شده، می‌توان به دوگانگی سیاست پیامبر اکرم ﷺ در برخورد با منافقان و مؤمنان متخلف پی برد؛ بدین معنی که عذرها و بهانه‌های واهی منافقان را پذیرفت و از آنان در گذشت و مؤمنین را نیز سرزنش نمود و برای آنان تنبیه سختی در نظر گرفت و با دقت و تأمل در نتیجه این برخورد تند با مؤمنان، به این نتیجه خواهیم رسید که این امر باعث پذیرش توبه و نزول آیات الهی در حق آنان گردید که منافقان به هیچ وجه شایسته این مقام نبودند؛ زیرا آنان هنوز در حال کفر به سر می‌بردند و تظاهر نمودن آنان به مسلمانی باعث دوری عذاب الهی از آنان در قیامت نمی‌گردد، اما در احکام دنیا ما موظفیم که به حسب ظاهر حکم نماییم؛ همان طور که آنان نیز از نظر ظاهر با ما هستند.

ابن قیم می‌گوید: خداوند این طور با بندگان مجرم برخورد می‌نماید؛ چنانکه بنده مؤمنش را که دوست دارد و با ارزش است، به خاطر کوچک‌ترین لغزشی که از او سرزند، مؤاخذه و سرزنش می‌نماید تا همواره بیدار و مواظب باشد و اما کسی که با معصیت و گناه، ارزش خود را نزد خدا از دست داده است، هر چند بیراه برود، فرصت و نعمت بیشتری می‌یابد^۲.

۵- مسجد ضرار

در اثنای بازگشت پیامبر اکرم ﷺ از تبوک به مدینه این آیات نازل گردید:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٣٧﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ

۱- تفسیر رازی، ج ۱۵، ص ۱۵۱.

۲- زادالمعاد، ج ۳، ص ۵۷۸.

تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّظَرُوا اللَّهَ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَّظِرِينَ ﴿١٧٨﴾ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٧٩﴾ [التوبة: ۱۰۷-۱۰۹].

«و (از میان منافقان) کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند و منظورشان از آن، زیان و کفرورزی و تفرقه‌اندازی میان مؤمنان و کمینگاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیغمبرش جنگیده بود و سوگند هم می‌خورند که نظری جز نیکی نداشته‌اند، اما خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند. (ای پیغمبر) هرگز در آن (مسجد ضرار) نیست و نماز مگذار. مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا گردیده است، سزوارا آن است که در آن بر پای ایستی و نماز بگزاری. در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند خود را پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست دارد. آیا کسی که پایه‌های آن مسجد را بر اساس تقوا و رضامندی خدا تأسیس نموده بهتر است یا کسی که پایه‌های آن را بر لبه پرتگاه مشرف به سقوط بنا نهاده است و او را به داخل آتش دوزخ می‌اندازد. خدا ملتی را که ستم پیشه است، هدایت نمی‌گرداند».

سبب نزول این آیات چنین بیان شده است که قبل از هجرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه، مردی از خزرج به نان ابوعامر راهب که مسیحی و اهل کتاب بود، در میان طایفه خزرج از مقام والایی برخوردار بود، اما پس از ورود پیامبر اکرم ﷺ به مدینه و گسترش اسلام و افزایش قدرت حکومت اسلامی و به ویژه پس از پیروزی مسلمانان در بدر، ابوعامر دشمنی خود را با اسلام آشکار ساخت و به مشرکان قریش پیوست و برخی از قبائل عرب را برای جنگ با اسلام برانگخت؛ چنانکه بعد از جنگ احد که مسلمانان در آن دچار خسارتهای متعددی گردیدند، ابوعامر فاسق نیز بر سر راه لشکر اسلام، حفره‌هایی کنده بود که پیامبر اکرم ﷺ در یکی از آنها افتاد و سرش زخمی شد و دندانهایش شکست.

ابوعامر قبل از شروع جنگ با انصار به گفتگو پرداخت و آنان را به یاری خود فراخواند. آنها به او پاسخ منفی دادند و نفرینش کردند و گفتند: ای دشمن خدا چشمانت خنک مباد. ابوعامر در حالی برگشت که می‌گفت: قوم من بعد از من چقدر بی‌تربیت شده‌اند.

پیامبر اکرم ﷺ نیز او را قبل از فرار از مدینه به اسلام دعوت داده و برای او قرآن تلاوت کرده بود، اما او نپذیرفته بود و راه تمرد و سرکشی را در پیش گرفت. پیامبر اکرم ﷺ نیز دعا نمود که دور از وطن و تنها بمیرد و سرانجام چنین شد.

پس از اتمام جنگ احد و بعد از اینکه متوجه گسترش اسلام و نفوذ قدرت مسلمانان گردید، به سوی هر قل، بزرگ روم، رفت و از او علیه پیامبر کمک خواست. هر قل نیز به او وعده‌هایی داد که براساس آن ابوعامر به برخی از منافقان طایفه خود در مدینه نامه‌هایی فرستاد که به آنها مژده لشکری را می‌داد که به زودی مدینه را درخواهد نوردید. در نامه‌هایی که می‌نوشت، به آنان دستور داد تا برای او پایگاهی بسازند که پیک او به طور مستقیم به آنجا برود و پیام‌های جدید را از آنجا دریافت نماید و برگردد، تا بعد از اینکه اوبه مدینه می‌آید، فعالیت‌هایش را در آن پایگاه تمرکز دهد.

بنابراین، منافقان در نزدیکی مسجد قبا، مسجدی ساختند و چند روزی قبل از بیرون شدن پیامبر اکرم ﷺ به قصد تبوک، آن را به اتمام رساندند و از پیامبر اکرم ﷺ خواستند که مسجد آنها را با اقامه نماز افتتاح نماید و این طور وانمود کردند که این مسجد را برای افرادی که توانایی رفتن به مسجد قبا را ندارند، ساخته‌اند.

از آنجا که خداوند نمی‌خواست، پیامبرش در این مسجد نماز بخواند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اکنون که من آماده سفر هستم، بعد از اینکه از سفر برگشتم، آنجا نماز خواهم خواند.

در مسیر بازگشت از تبوک به مدینه و هنگامی که تا مدینه فقط مسافت یک روز یا کمتر باقی مانده بود، جبرئیل نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و به ایشان اطلاع داد که این مسجد توسط کافران به خاطر ضرر رسانیدن به اسلام مسلمانان ساخته شده است و نباید در آن نماز بخوانی. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ افرادی را پیشاپیش فرستاد تا آن مسجد را تخریب نمایند.^۱

خداوند در آیاتی که در این مورد نازل گردانده است، انگیزه‌های بنای مسجد ضرار را این گونه شرح می‌دهد.

۱- ضرر رسانیدن به مسلمانان.

۲- تقویت منافقان و کفار و شکست مسلمانان.

۳- ایجاد تفرقه بین مسلمانان و کاهش تعداد نمازگزاران مسجد قبا.

۴- مرکزی برای جمع نمودن افرادی که نقشه جنگ علیه خدا و پیامبرش را کشیده بودند.^۱

خداوند نیز نقشه منافقان را برملا نمود و پیامبرش را به تخریب آن واداشت و اینکه فرمود:

﴿وَلِيَحْلِفَنَّ إِنَّ أَرْدَنَّا إِلَّا الْحُسَيْنَ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ منافقان را نکوهش نمود که آنها به دروغ سوگند می‌خورند که ما اراده‌ای جز نیکی نداشته‌ایم؛ چنانکه در دنباله آیه می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ یعنی خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغ می‌گویند و خداوند، پیامبرش و مسلمانان را از خواندن نماز در این مسجد، منع کرد و فرمود:

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ هرگز در این مسجد اقامه نماز نکن؛ زیرا نماز خواندن پیامبر در آن، به معنای رسمیت دادن به آن بود و مسلمانان به جای خواندن نماز در مسجد قبا، خواندن نماز در مسجد جدید را ترجیح می‌دادند.

بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ براساس دستور خداوند، به عمار ابن یاسر و مالک بن دحشم و عده‌ای دیگر مأموریت داد تا آن مسجد را تخریب نمایند و به آتش بکشند و آنها نیز چنین کردند.^۲

خداوند نیز افزود:

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ﴾
«به جای خواندن نماز در مسجد ضرار، در مسجدی نماز بخوان که شایسته نماز خواندن است و از روز نخست براساس تقوا پایه‌گذاری شده است».

﴿وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمْ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [التوبة: ۷۴].

«اگر از توبه رویگردان شدند و بر نفاق خود اسرار ورزیدند، آن گاه خداوند آنها را در دنیا با ترس و اضطراب و سلب آرامش و در آخرت با عذاب دردناک، عذاب خواهد داد».^۱

۱- تفسیر شوکانی، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۴.

ابن ماجه در مورد این فرموده الهی: ﴿فِيهِ رَجَالٌ يُجِبُونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾ یعنی در آن مسجدی که براساس تقوا پایه‌گذاری شده است، مردانی هستند که دوست می‌دارند خوب و پاکیزه بشوند، می‌گویند: پیامبر اکرم ﷺ خطاب به انصار فرمود: خداوند در این آیه از پاکیزگی شما سخن گفته است، طهارت شما چیست؟ گفتند: ما وضو می‌گیریم و غسل جنابت می‌نماییم و با آب استنجا می‌گیریم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: پس به خاطر همین است و افزود که بر این‌ها مواظبت نمایید.^۲

داستان مسجد ضرار دارای درسها و عبرتهایی زیر است:

۱- کفر، ملتی واحد است

چنانکه این امر از موضع‌گیری ابو عامر راهب آشکار گردید. او که از شکست مشرکان در بدر، علیه مسلمانان خشمگین شده بود، دشمنی خود را با اسلام و پیامبر اکرم ﷺ اعلام نمود و مدینه را به قصد پایتخت شرک، مکه، ترک نمود و در آنجا مشرکان را برای جنگ با پیامبر اکرم ﷺ تشویق نمود؛ چنانکه خود در جنگ احد علیه مسلمانان شرکت نمود و سعی کرد تا در صفوف لشکر اسلام تفرقه و تزلزل به وجود آورد.^۳ خداوند راست گفته است آنجا که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [الأنفال: ۷۳].

«بعضی از کافران، دوستان و اولیای بعضی دیگراند.»

۲- تلاش برای فریباندن مسلمانان

منافقان در این صدد بودند تا به مسجدشان رسمیت بخشند تا مسلمانان را بفریبانند و امیال خویش را برآورده سازند بنابراین، از پیامبر اکرم ﷺ خواستند که در مسجد آنها نماز اقامه نماید و اگر این امر، عملی می‌گردید و پیامبر در آنجا به اقامه نماز می‌پرداخت، به اهداف خویش نائل می‌گردیدند.^۴

۱- حدیث القرآن الکریم، ج ۲، ص ۶۶۱.

۲- سنن ابن ماجه، کتاب الطهارة، باب الاستنجاء بالماء، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳- الصراع مع الصلیبیین، ص ۱۷۹.

۴- همان، ص ۱۸۱.

۳- حفاظت خداوند از پیامبر اکرم ﷺ

حوادث ذکر شده بیانگر عنایت ویژه خداوند نسبت به پیامبرش می‌باشد؛ چنانکه خداوند ایشان را از اهداف و نقشه‌های منافقان از تأسیس این مسجد مطلع گرداند و اگر خداوند، پیامبرش را مطلع نمی‌نمود، آن حضرت به اهداف آنها پی نمی‌برد و با خواندن نماز در آنجا به مسجدشان رسمیت می‌داد و بدین صورت منافقان دارای مرکز و جایگاهی می‌شدند و می‌توانستند مسلمانانی که از ایمان ضعیفی برخوردار بودند، تحت تأثیر افکار و سخنان خود قرار دهند.^۱

۴- برخورد قاطعانه پیامبر با جریان مسجد ضرار

پیامبر با عکس‌العملی قاطع و بی‌تظیر دستور به انهدام مسجدی داد که براساس ضرر رسانیدن به اسلام و مسلمانان ساخته شده بود و این عملکرد آن حضرت الگویی است برای فرماندهان در تمامی ادوار تا هرگاه با امری روبرو شدند که هدف آن، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و آسیب رساندن به اسلام است، درصدد از بین بردن آن برآیند؛ زیرا عضو فاسدشده را نمی‌توان معالجه نمود و تنها را معالجه آن، قطع آن عضو از جسم می‌باشد تا از شیوع آثار آن به اعضای دیگر جسم، جلوگیری گردد و پیامدهای این عکس‌العمل که در ادوار بعد از پیامبر به وقوع پیوست، بیانگر آن است که برخوردی که پیامبر با این جرثومه فساد در پیش گرفت، بهترین حرکت برای از بین بردن نفاق از جامعه اسلامی بود؛ چنانکه بعد از این حرکت زمینه‌های از بین رفتن منافقان، فراهم گردید و بعد از وفات پیامبر تعداد آنان رو به کاستی گرایید و پس از آن نتوانستند حرکتی منظم را سازماندهی نمایند؛ زیرا می‌دانستند که هرگونه نقل و حرکت و تصمیم آنها، کنترل خواهد شد و رسوایی آنان را در بر خواهد داشت.^۲

۵- اموری که احکام آن همانند مسجد ضرار است

مفسران به بیان برخی وجوه پرداخته‌اند که احکام آن همانند مسجد ضرار است:
الف × زمخشری می‌گوید: گفته شده است هر مسجدی که به خاطر ریا و تظاهر و یا به خاطر اهدافی جز رضایت خداوند و یا با مال حرام ساخته شود، حکم آن همانند

۱- همان.

۲- تاریخ الاسلامی، ج ۸، ص ۱۳۰.

مسجد ضرار است.^۱

دکتر عبدالکریم زیدان در تعلیق بر این سخن زمخشری می‌نویسد: آیا چنین مسجدی مانند مسجد ضرار منهدم شود؟ خیر؛ چراکه به نظر بنده، تشابه این گونه مساجد به مسجد ضرار فقط به این دلیل است که مانند آن براساس تقوا و اخلاص بنیان‌گذاری نگردیده است، اما محکوم به انهدام نمی‌گردند.^۲

ب × قرطبی می‌گوید: علمای ما بر این عقیده‌اند که تأسیس هر مسجدی به قصد ضرر رسانیدن به مسلمانان و به خاطر ریا و تظاهر انجام گیرد، در حکم مسجد ضرار است و از ادای نماز در آن باید خودداری نمود.^۳

ج × سید قطب در تفسیر خود می‌نویسد: این تصویری از مسجد ضرار بود، مسجدی که در عهد پیامبر اکرم ﷺ علیه اسلام و مسلمانان ساخته شد. این مسجد امروز نیز ساخته می‌شود و با ظاهری زیبا و پررونق، جلوه می‌نماید تا بیننده و به ویژه داعیان دین را متقاعد سازد که اسلام زنده است و مساجد آباد است. در حالی که این نوع مساجد، سنگرهایی جهت نابودی اسلام و مسلمانان با غیرت و با شهامت هستند.^۴

۶- قاعده‌ای برای شناخت اموری که می‌توان حکم آنان را همانند حکم مسجد ضرار دانست

دکتر عبدالکریم زیدان می‌گوید: اموری که به ظاهر مشروع می‌باشد، اما متولیانش با ایجاد آن، اهداف نامشروعی را دنبال نمایند یا به عبارتی هر امری که از نظر ظاهری مشروع باشد، اما بنیان آن، قصد ضرر رسانیدن به مسلمانان را داشته باشند، در حکم مسجد ضرار می‌باشد.^۵

بنابراین قاعده، نمی‌توان اماکن شرک و فساد را همانند مسجد ضرار دانست؛ زیرا این اماکن از نظر ظاهری نیز فاقد مشروعیت هستند؛ گرچه به خاطر اینکه از نظر ظاهری و باطنی جزو منکرات هستند، اما از بین بردن آنها مانند نابودی مسجد ضرار الزامی است.^۶

۱- تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲- تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۲۵۴.

۴- فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۷۱۰ - ۱۷۱۱.

۵- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۵۰۶.

۶- همان، ص ۵۰۷.

۷- مساجد ضرار در شهرهای مسلمانان

مسجد ضرار، تنها حادثه‌ای مشخص در تاریخ اسلام نبود؛ بلکه شروع دسیسه و نقشه‌ای بود که اهداف مهمی را در پیش داشت و این نقشه استمرار خواهد داشت و همیشه منافقان سعی خواهند نمود تا چهره اسلام را معیوب جلوه دهند و در دل‌های مسلمانان، شک و تردید ایجاد نمایند و آنان را از دین و عقیده آنان منحرف سازند.^۱

بنابراین، دشمنان اسلام، چه منافقان و ملحدان و چه مستشرقان و دعوتگران مسیحی، به تأسیس اماکنی برای مسلمانان خواهند پرداخت، اما در واقع هدفشان، ایجاد شک و تردید در مورد عقاید و آداب و احکام اسلامی است. همچنین مدارس و دانشگاههایی برای آموزش و پرورش تأسیس می‌کنند تا در آنها فرزندان مسلمانان را با دین و عقایدشان بیگانه سازند و نیز کنفرانسهایی فرهنگی تشکیل می‌دهند تا درباره عقاید و احکام اسلامی، شک و تردید ایجاد نمایند؛ همچنین بیمارستان و اماکن درمانی با تظاهر به دلسوزی و خدمت به مردم تأسیس می‌نمایند تا مسلمانان و بیماران درمانده را از دین و آیین آنان منحرف سازند؛ چنانکه در مجامع فقیر آفریقایی با توسل به شیوه‌های بسیار نامعقول و نامشروع، به تبلیغ و انتشار افکار خود می‌پردازند.^۲

۱- الصراع مع الصليبيين، ص ۱۸۲.

۲- السيرة النبوية، ابي شهبة، ج ۲، ص ۵۰۸.

فصل چهارم

سرگذشت سه نفری که از غزوه تبوک باز مانده بودند

این داستان حاوی درس‌ها و پیام‌های زیادی است از جمله:

۱- اسلوب زیبا و بیان شگفت‌انگیز و فصاحت والا

حدیثی که بیان گردید، همانند احادیثی همچون داستان تهمت‌زدن به عایشه، نمونه‌های بارزی از داستان‌های ادبیات عرب به شمار می‌آیند. کاش مدیران و مسئولان نهادهای آموزشی با گلچین نمودن این گونه احادیث و گنجاندن آنها در دروس عربی، می‌توانستند بر ذوق و ملکه ادب عربی و اسلامی دانش‌آموختگان بیفزایند؛ مثلاً، این گفته کعب «فلما قیل ان رسول الله قد اظل قادما زاح عنی الباطل وعرفت انی لن اخرج منه ابدا بشیء فیه کذب فاجمعت صدقه...» از نظر ادبی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است^۱.

۲- صداقت، کشتی نجات است

هر یک از سه صحابه بزرگوار، کعب، هلال و مراره، میزان گناه و خطر دروغ گفتن را درک می‌نمودند بنابراین، تصمیم گرفتند که جز راست‌گویی، سخنی دیگر بر زبان نیاورند؛ هر چند که با راست‌گویی دچار مصیبت‌ها و ناملایماتی خواهد شد و امید به پروردگارشان داشتند که توبه آنان را خواهد پذیرفت و دوباره به صف مسلمانان خواهند پیوست^۲. خداوند چه زیبا مهر تأیید به توبه کعب و همراهانش زد، آنجا که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

«ای مومنان، از خدا بترسید و همراه راستگویان باشید».

۱- تاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۸، ص ۱۳۷.

۲- همان.

۳- قهر نمودن تربیتی و اثر آن در جامعه

این نوع قهر کردن پیامدهای تربیتی مفیدی برای جامعه اسلامی و استقامت مسلمانان در برابر مصایب و مشکلات دارد و باعث می‌شود که افراد، براساس اسلوب و معیاری خاص عمل نمایند و با ترک واجبی و یا ارتکاب حرامی، در صدد مخالفت با شریعت برنیاید؛ زیرا وقتی مسلمانی بداند که با ارتکاب عملی ناشایست در جامعه مطرود خواهد شد، هیچ گاه در صدد اقدام برای انجام آن عمل بر نمی‌آید.

اما به این نکته باید توجه داشت که این حکم را فقط می‌توان در شرایط مشابهی با آنچه صحابه و مسلمانان در آن به سر می‌بردند، تطبیق داد یعنی جایی که دولتی قوی و اسلامی وجود داشته و فرد مقهور نیز از نظر ایمانی به حدی باشد که احتمال وقوعش در فتنه، منتفی و کم باشد و بالتبع این قهر کردن به خاطر امور دینی و مصلحت دین، با آنچه در میان مردم به خاطر امور دنیوی معمول است، متفاوت می‌باشد؛ زیرا قهر کردن وقتی به خاطر مصلحت شرعی و دینی باشد، مشروع و مورد اجر و پاداش است، اما قهر کردن به خاطر امور دنیوی بیش از سه روز ناجایز و حرام است^۱؛ چنانکه پیامبر می‌فرماید: برای هیچ مسلمانی جایز نیست که با برادر مسلمانش بیش از سه روز قهر نماید، به طوری که هر گاه همدیگر را ملاقات می‌کنند، هر یکی رو به جانبی بنماید و نسبت به همدیگر بی‌اعتنا باشد. و افزود که بهترین آنها کسی است که آغاز کننده سلام باشد^۲؛ همچنین فرمود: «قهر کردن با برادر مسلمان تا یک سال برابر با ریختن خون او است»^۳.

۴- تنفیذ دستور رهبری در جامعه اسلامی

جامعه اسلامی یک‌پارچه دستور پیامبر اکرم ﷺ را مبنی بر قطع رابطه با سه نفری که سرگذشتشان بیان گردید، به اجرا در آورد؛ چنانکه کعب می‌گوید: مردم از ما کناره‌گیری کردند و برخورد آنان با ما تغییر نمود تا جایی که تمامی افراد جامعه اسلامی برای من همانند بیگانه تلقی می‌گردید و می‌افزاید آن دو نفر رفیق من خانه‌نشین شدند و مدام گریه می‌نمودند، اما من به مسجد می‌آمدم و همراه مسلمانان

۱- همان، ص ۱۳۹.

۲- صحیح مسلم، کتاب البر، شماره ۲۵۶۰، ص ۱۹۸۴.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۲۰.

نماز می خواندم و در بازار به گشت و گذار می پرداختم، اما با این وجود، هیچ کس با من سخن نمی گفت... .

این وضعیت به گونه ای ادامه یافت که حتی وقتی کعب به پسر عمویش، ابوقتاده، سلام کرد، او از پاسخ دادن سلام وی خودداری نمود. کعب گفت: تو را به خدا سوگند مگر نمی دانی که من خدا و پیامبرش را دوست دارم؟ باز هم ابوقتاده با این که او را بیش از همه کس دوست می داشت، پاسخی نداد؛ چرا که ابوقتاده در این مورد میان پاسخ دادن به پسر عموی عزیزش و دستور پیامبر قرار گرفته بود، اما آنچه ایمان ابوقتاده بدان حکم می نمود، برتری دستور پیامبر بود و این امر را عملی ساخت.^۱

التزام به دستور پیامبر اکرم ﷺ و اطاعت از فرامین ایشان به جایی رسید که آن حضرت به زنان این سه نفر دستور داد که از شوهرانشان فاصله بگیرند و آنان نیز به جز زن هلال ابن امیه که به علت کهنسال بودن شوهرش از پیامبر اجازه خواست که به او خدمت نماید، این امر را عملی ساختند و آن حضرت نیز به شرط مقاربت نمودن به او اجازه داد و آنها نیز شرط مذکور را پذیرفتند.^۲

۵- دوستی فقط برای رضایت خدا و پیامبرش

دشمن صلیبی مراقب اوضاع و در انتظار فرصتی بود تا به جبهه داخلی مسلمانان رخنه نماید و آتش فتنه را دامن زند و بنای محکم اخوت اسلامی را تضعیف نماید بنابراین، پادشاه غسان فرصت را غنیمت شمرده و سفیر خود را با دعوت نامه ای نزد کعب فرستاد و در آن نوشت: به من خبر رسیده است که صاحب تو بر تو جفا نموده است. تو تنها و بی مکان نیستی. نزد ما بیا، با تو همدردی خواهیم کرد.^۳

کعب بعد از خواندن نامه فوق گفت: این امر، آزمایشی دیگر است و افزود که کار من به جایی رسیده است که مردانی از مشرکان به من چشم طمع دوخته اند! آن گاه نامه را در آتش انداخت و آن را سوزاند.^۴

۱- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۸، ص ۱۴۰.

۲- الصراع مع الصلیبیین، ص ۱۹۶.

۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۱۸.

۴- المغازی، ج ۳، ص ۱۰۵۱-۱۰۵۲.

این موضع‌گیری کعب بیانگر دوستی و ارتباط محکم ایشان با خدا و رسولش و همچنین بیانگر قدرت ایمان و اراده قوی او می‌باشد؛ چنانکه بلافاصله دریافت که با آزمایش جدیدی روبرو گردیده است که به مراتب سخت‌تر از آزمایشی بود که در آن به سر می‌برد. بنابراین، در این صدد بر نیامد تا پاسخ منفی پادشاه غسان را با کلمات و یا با پاره کردن نامه بدهد؛ بلکه ترجیح داد که نامه را بسوزاند تا خاکستر شود و نوشته‌هایش به دودی تبدیل گردد و در هوا منتشر شود.

بدین صورت کعب از آزمایش بزرگی جان سالم بدر برد و ایمانش قوی‌تر و روحش پاکیزه‌تر و اخلاقش گرامی‌تر از گذشته گردید.^۱

عزت والای این انسان‌های مؤمن، هر انسانی را شگفت‌زده می‌نماید و کعب نیز بعد از این آزمایش همچنان در قله ایمان و اسلام باقی ماند و بدان افتخار می‌ورزید.^۲

۶- پذیرش توبه، هدیه‌ای ارزشمند از جانب خدا است که انسان‌های صادق بدان امیدوارند

روزی که آیات فوق که بیانگر پذیرش توبه آن سه نفر بود، نازل گردید، روز بسیار بزرگی برای مسلمانان بود و آثار شادمانی در چهره پیامبر اکرم ﷺ هویدا بود؛ به گونه‌ای که قرص چهره ایشان مانند قرص ماه شب چهارده گردیده بود و صحابه نیز شادمان و خوشحال بودند؛ چنانکه دسته دسته نزد کعب و همراهانش می‌رفتند و به آنها تبریک و تهنیت می‌گفتند و کعب نیز با چهره خندان و بشاش نزد پیامبر آمد. آن حضرت به ایشان گفت امروز بهترین روز زندگی تو از زمانی است که مادرت تو را به دنیا آورده است. و این موضوع بیانگر مقام والای پذیرش توبه از جانب خداوند است؛ زیرا توبه به معنی بازگشت بنده به رضامندی خدا می‌باشد که بزرگ‌ترین هدف انسان مسلمان محسوب می‌گردد. پذیرش توبه به معنی حفاظت بنده در دنیا و گرامیداشت او در آخرت است.

بنابراین، کعب به قدری خوشحال شد که لباس‌هایش را در آورد و به عنوان مزدگانی به کسی که خبر پذیرش توبه را برای او آورده بود، بخشید.^۳

۱- السیرة النبویة، ابی شبه، ج ۲، ص ۵۱۷.

۲- فقه السیرة، بوطی، ص ۳۰۷.

۳- التاریخ الاسلامی، ج ۸، ص ۱۴۱.

آن دو نفر دیگر نیز بسیار خوشحال و شادمان شدند، اما کعب در این روایت فقط از میزان شادمانی خود سخن گفته است.^۱ اما در روایتی که واقدی از قول سعید ابن زید نقل می‌نماید، می‌گوید: من نزد هلال ابن امیه رفتم و او را در جریان پذیرش توبه‌اش قرار دادم. هلال بلافاصله به سجده افتاد، من فکر کردم از خوشحالی جان خواهد داد.^۲

۷- مشروعیت برخی از عبادت‌ها در شکر نعمت

میزان شادمانی کعب هنگام بشارت ایشان به پذیرش توبه را نمی‌توان تصور نمود، اما از چند برخورد کعب می‌توان شادمانی فوق‌العاده ایشان را حدس زد:

الف: سجده شکر

کعب پس از شنیدن خبر پذیرش توبه خود، بالفور به سجده افتاد و معمولاً صحابه پیامبر، هنگام روبرو شدن با نعمت و یا نجات یافتن از مصیبتی، سجده شکر به جا می‌آوردند و این عمل را از پیامبر آموخته بودند.^۳

ب - مزدگانی دادن به کسی که خبر خوشی می‌آورد

کعب لباسهایش را به کسی که مژده پذیرش توبه را به او داده بود، بخشید؛ چرا که در آن وقت چیز دیگری نداشت که به او بدهد؛ سپس از کسی دیگر برای خود لباسی عاریه گرفت و پوشید و بدون تردید این نوع بخشش، مشروع و مجاز است با این تفصیل که اگر مژده‌دهنده شخص فقیری است، مزدگانی برایش صدقه و اگر غنی است، برایش هدیه محسوب می‌شود و بخشنده در هر دو صورت، با این کار شکر خدا را به خاطر نعمتی که به او ارزانی نموده، به جای آورده است.^۴

ج - صدقه دادن تمامی اموال خود

کعب به عنوان شکرانه توبه خود از پیامبر خواست که تمامی اموال او را به عنوان صدقه بپذیرد، اما پیامبر نپذیرفت و فرمود: اگر بخشی از اموالت را پیش خود نگه‌داری، برایت بهتر است. فقها در این مورد که اگر شخصی نذر کرد که تمامی اموال خود را

۱- همان، ص ۱۴۲.

۲- مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۱۰۵۴.

۳- صور و عبر من الجهاد النبوی، ص ۴۹۳.

۴- همان - الصراع مع الصلیبیین، ص ۲۰۲.

صدقه نماید، آیا باید بدان عمل نماید یا خیر، اختلاف نظر دارند؛ چون صدقه مستحب و نذر واجب است.

به هر حال کعب چنین نذری کرده بود و در این باره با پیامبر مشورت نمود؛ چنانکه پیامبر به ایشان اجازه داد که بخشی از مالش را پیش خود نگه دارد.

فصل پنجم

درس‌ها، عبرت‌ها و فواید

فرازهایی از شیوه بحث قرآن در مورد غزوه تبوک

آیاتی که در قرآن کریم درباره غزوه عسره (تبوک) نازل شده، طولانی‌ترین آیاتی است که در مورد جنگ‌های مسلمانان با کفار نازل گردیده است. در نخستین آیات این ماجرا، مسلمانان به رویارویی و جهاد با دشمن تشویق و فراخوانده شده‌اند و به این مسئله پرداخته است که کوچک‌ترین عقب‌نشینی و نداشتن آمادگی برای حمایت از دین و پیامبر اکرم ﷺ را نمی‌توان تحمل نمود و ممکن است این عمل، به ارتداد و نفاق بینجامد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٣٨﴾ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾﴾ [التوبة: ٣٨-٣٩].

«ای مومنان! چه شده است که وقتی به شما می‌گویند در راه خدا بیرون شوید، به زمین می‌چسبید. آیا به بزرگی دنیا در مقابل آخرت دل خوشی کرده‌اید؛ پس زندگی دنیا در مقابل آخرت متاعی ناچیز است اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را عذاب دردناکی می‌دهد و قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شما نیستند و هیچ زبانی به خدا نمی‌رسانید و خدا بر هر چیزی تواناست.»

در سوره توبه با فرازهایی در مورد غزوه تبوک روبرو می‌شویم از جمله: قرآن، کسانی را که از این غزوه تخلف نموده‌اند، مورد سرزنش قرار نموده است و این غزوه بر سایر غزوات، این امتیاز را دارد که خداوند، به طور مستقیم مردم را به شرکت در

آن فراخوانده و متخلفان را سرزنش نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۴۱].

«چه سبک‌بال هستید؛ چه سنگین دوش، در راه خدا با مال و جان، جهاد نمایید». این غزوه نیز پایان بخش غزوه‌های رسول خدا و در واقع تطبیق عملی این آیه کریمه بود که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ﴾ [التوبة: ۱۲۳].

«با کافرانی که نزدیک‌تر به شما هستند، مبارزه نمایید»^۱.

۲- قرآن این غزوه را متمایز با سایر غزوها قرار داده و آن را ساعه العسره نامیده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ [التوبة: ۱۱۷].

«آنانی که رسول خدا را در زمان سختی، پیروی کردند».

و از آنجا که این غزوه، مشقت بار بود بنابراین، نامیدن آن به ساعه العسره نامی با مسمما بود.

۳- همچنین قرآن را در راستای اهمیت دادن به این غزوه، به تکذیب کسانی پرداخته است که مسلمانان فقیر را به خاطر انفاق و کمک‌های اندک آنان به باد استهزا گرفتند؛ چنانکه اگر یکی از آنان نصف صاع خرما می‌آورد، می‌گفتند: خداوند به نصف صاع این، نیازی ندارد و یا اگر ثروتمندی، مال هنگفتی می‌آورد، می‌گفتند: فلانی به خاطر ریا و تظاهر، این مال را آورده است. قرآن در تکذیب گفتار این‌ها فرمود:

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۷۹].

«کسانی که مومنان (ثروتمند) را که مشتاقانه بیش از اندازه به خیرات و صدقات می‌پردازند و مومنان (فقیری) را که به کمک‌های مختصری دست می‌یازند، مورد تمسخر قرار می‌دهند. خدا ایشان را مورد تمسخر قرار می‌دهد و عذاب بسیار دردناکی خواهند داشت».

۴- قرآن کریم در مورد مومنانی که با پیامبر در این غزوه شرکت داشتند و تعدادشان بیش از سی هزار نفر بود، خاطر نشان ساخته که خدا برای آنها بهشت را که رسیدن به آن پاداش و سعادت عظیم فراهم ساخته است؛ چنانکه می فرماید:

﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۸۹].

«خداوند برای آنها باغ‌هایی را که زیر آنها نهر جاری است، تدارک دیده است که برای همیشه در آنجا خواهند ماند، این سعادت بزرگ است.»

تمرین عملی شورا در این غزوه

پیامبر اکرم ﷺ در این غزوه از اصل شورا استفاده نمود؛ چنانکه در برخی حوادث، از مشورت ابوبکر و عمر استفاده کرد که می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الف - پذیرش پیشنهاد ابوبکر در مورد دعا، آن گاه که لشکر دچار تشنگی شدید شده بود

چنانکه عمر ابن خطاب می‌گوید: در گرمای سختی با پیامبر اکرم ﷺ به سوی تبوک رهسپار شدیم. در اثنای راه دچار تشنگی شدیدی شدیم تا جایی که یکی از ما بر می‌خاست و شترش را ذبح می‌نمود تا با فشردن شکمبه آن، کام خشکیده خود را تر نماید؛ سپس آن را بر سینه‌اش می‌گذاشت تا خنک شود؛ آن گاه ابوبکر به پیامبر گفت: ای رسول خدا! دعای تو باعث خیر می‌شود. از خدا به وسیله دعا آب بخواه. آن حضرت فرمود: تو دوست داری چنین کنم؟ گفت: بلی. آن گاه پیامبر دست به دعا برداشت و هنوز دعای وی تمام نشده بود که در آسمان ابری ظاهر شد و باران بارید و تمامی مردم ظروف خود را پر از آب کردند؛ سپس متوجه شدیم که بارندگی فقط مکانی را که لشکر اسلام در آنجا اردو زده بود، فرا گرفته است.^۱

ب - پذیرش پیشنهاد عمر بن خطاب درباره ممانعت از کشتن شترهای لشکر بر اثر گرسنگی شدید

مردم در اثنای مسیر تبوک، دچار گرسنگی شدیدی شدند. از پیامبر اجازه خواستند که شتران خود را ذبح نمایند و از گوشت آنها استفاده نمایند و آن حضرت به آنها اجازه

۱- اخرجه ابن حبان، کتاب الجهاد، باب غزوة تبوک، شماره ۱۷۰۷.

داد. آن گاه عمر بن خطاب نزد پیامبر آمد و گفت: این‌ها با این کار، سواری‌های خود را که به آنها نیاز دارند، از دست خواهند داد؛ سپس از پیامبر خواست که به افراد لشکر دستور دهد که باقیماندهٔ آذوقهٔ خود را جمع‌آوری نمایند و شما بر آن دعا نمایید. پیامبر پیشنهاد ایشان را پذیرفت و در نتیجه تمامی لشکر از توشهٔ کافی برخوردار گردید.^۱

ج - پذیرش مشورت عمر، در مورد پیشروی نمودن به داخل مرزهای شام و بازگشت به مدینه

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به تبوک رسید و در آنجا متوجه شد که رومی‌ها از ترس لشکر اسلام، پا به فرار گذاشته‌اند، با لشکریانش در مورد تعقیب دشمن در داخل مرزهای شام، مشورت نمود. و رأی عمر ابن خطاب این بود که به مدینه برگردند و علت آن را این گونه بیان نمود که تعداد جنگجویان رومی‌ها بسیار زیاد است و آنها در دژها و شهرهای خود پناه گرفته‌اند و در آن جا هیچ مسلمانی که مسلمانان را یاری نماید، وجود ندارد.

باید گفت که مشورت، پیامبر اکرم ﷺ با اصحاب و یارانش، مشورتی به موقع و مناسب بود؛ زیرا جنگیدن در شهرها با جنگیدن در صحرا و بیابان متفاوت است، علاوه بر اینکه تعداد جنگجویان دشمن از تعداد سربازان اسلام بیشتر بود که براساس روایتی تعداد رومی‌ها را دویست و پنجاه هزار نفر ذکر نموده‌اند و این تعداد، برای لشکر اسلام خطر آفرین بود.^۲

بنابراین، استفاده از شور و مشورت در اسلام دربارهٔ امور زندگی، سیاسی، نظامی و اجتماعی از ویژگی‌های بارز پیامبر اکرم ﷺ محسوب می‌گردد که در حیات خود بدان توجه شایانی داشت.

تمرین نظامی جانکاه

حرکت پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب و یارانش به سوی تبوک، دارای فوائد بی‌شماری بود که می‌توان، تمرین سخت نظامی را یکی از آنها به حساب آورد؛ زیرا آنها در شرایط

۱- مسلم، کتاب الایمان، باب الدلیل علی من.

۲- غزوة تبوک، ص ۱۷۶-۱۷۷.

بسیار طاقت‌فرسایی، سفر بسیار طولانی‌ای را پشت سر گذاشتند و گرمای خورشید نیز آزار دهنده بود و کمبود توشه باعث گرسنگی شدید و کمبود مرکب، باعث خستگی شدید گردید که افرادی همانند آنان از عهده تحمل این گونه مشقتها بر می‌آیند؛ چنانکه استاد محمود شیت می‌گوید: امروز نیز برخی از فرماندهان نظامی، سربازان خود را با تمرین‌های سختی مانند پیاده‌روی، کم خوراک‌ی و غیره تربیت می‌نمایند، تا این سربازان در آینده راحت بتوانند بر مشکلات و مسائل موجود، غلبه نمایند، اما مشقتی که سربازان اسلام در غزوه تبوک دچار آن گردیدند، از تمرین‌های مشقت‌باری که سربازان کنونی انجام می‌دهند، به مراتب سخت‌تر بود.

علاوه بر موارد ذکر شده، صحابه نیز مدینه را در حالی ترک کرده بودند که فصل میوه‌های درختانشان فصل برداشت و چیدن رسیده بود، اما مسیری را که در پیش داشتند، طولانی بود و باید بیابان‌های عربستان را پیاده طی می‌کردند و گرسنگی و تشنگی شدیدی را متحمل می‌شد بنابراین، می‌توان گفت سفر به غزوة تبوک، تمرین نظامی جانکاهی بود و هدف پیامبر آماده‌سازی نیروهای لشکر اسلام نشر و گسترش اسلام به خارج مرزهای شبه جزیره عربستان بود؛ زیرا این آخرین غزوه‌های بود که آن حضرت در آن شرکت می‌کرد؛ پس باید قبل از آنکه دار فانی را ترک می‌نمود، از شایستگی سربازان خود برای تقبل چنین وظیفه‌ای مطمئن می‌گردید.^۱

و به حق که این تمرین نظامی بعد از وفات رسول خدا نتایج بسیار خوبی از خود به جای گذاشت چنانکه در زمان خلفای راشدین صحابه توانستند، دیار شام و فارس را به قدرت ایمان و توکلشان بر خدا و با کمک از تجربه و تمرین‌هایی که دیده بودند، فتح نمایند.

مهم‌ترین پیامدهای غزوة تبوک

مهمترین نتایج این غزوه که به گفته‌ی پژوهشگران از اهمیت خاصی برخوردار است، به شرح ذیل می‌باشد:

۱- از بین رفتن رعب و وحشت دولت روم نزد عرب‌های مسلمان و غیر مسلمان؛ در اذهان عرب‌ها روم قدرتی شکست‌ناپذیر تصور می‌شد. بنابراین، از جنگ با رومیان و روبرو شدن با آنان بیمناک بودند و شاید شکست مسلمانان در غزوة موته، نتیجه

شکست روحی و روانی‌ای بود که عرب‌ها در جاهلیت به خاطر قدرتی که از روم تصور می‌کردند، دچار آن بودند. بنابراین، لازم به نظر می‌رسید که با یورش عمومی، هیبت و عظمت این قدرت پوشالی از دل‌ها بر کنده شود تا عرب‌ها از این شکست روحی در مقابل روم نجات یابند.

۲- مانور نظامی حکومت اسلامی به عنوان تنها نیروی نظامی مقتدر در منطقه: حکومت اسلامی پس از غزوه توانست قدرتهای بزرگ جهان را تهدید نماید و این تهدید نه تنها براساس انگیزه‌های نژادی و وطنی صورت نمی‌گرفت؛ بلکه براساس اینکه انسان‌ها را از بندگی هموعان خودشان نجات بخشند و به بندگی پروردگار در آورند، صورت گرفت.

علاوه بر این مسلمانان نیز به اهداف خویش رسیدند و آنان گر چه با رومی‌ها روبرو نگردیدند، اما بر این اساس که آنان فرار را بر استقامت و پایداری ترجیح دادند، زمینه پیروزی مسلمانان را فراهم ساخته بودند؛ چرا که پیروزی لشکر اسلام، باعث گردید که عرب‌های مسیحی اطراف که تابع دولت روم بودند، تحت سلطه حکومت اسلامی در بیایند؛ چنانکه امارت دومه الجندل و ایله با پرداخت جزیه، زیر پرچم و حمایت اسلام قرار گرفتند. و قبایل دیگر عرب که در شام زندگی می‌کردند، با وجود اینکه تحت سیطره حکومت اسلامی در نیامدند اما متردد شدند که همچنان تابع دولت بیزانس بمانند یا به حکومت اسلامی بپیوندند.^۱

بنابراین، می‌توان غزوه تبوک را نقطه آغازین فتوحات اسلامی در دیار شام دانست که این عملیات فاتحانه توسط خلفای راشدین استمرار یافت و آنچه این موضوع را به اثبات می‌رساند، تجهیز لشکر اسامه بود که پیامبر در حیات خود آن را بر رویارویی با رومیان اعزام نمود و در این لشکر، بزرگان صحابه حضور داشتند، اما از آنجا که رسول خدا در بستر مرگ به سر می‌برد، لشکر اسامه نتوانست قبل از وفات آن حضرت این مسافت را طی نماید، اما این لشکر به اهداف خود رسید.^۲ چنانکه این جریان در سیره ابوبکر صدیق به تفصیل بیان خواهد شد.

بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ با غزوه تبوک و اعزام لشکر اسامه، خطوط اصلی و نخستین فتوحات دیار شام را ترسیم نمود.

۱- المسلمون و الروم فی عصر النبوة، عبدالرحمن احمد، ص ۱۲۰.

۲- دراسات فی عهد النبوة، شجاع، ص ۲۰۹.

۳- یکپارچه شدن شبه جزیره عربستان تحت فرمان پیامبر اکرم ﷺ

فتح مکه و خیبر و غزوه تبوک موجب گردید که طوایف مختلف عرب به پیامبر اکرم ﷺ و دعوت ایشان تمایل پیدا نمایند بنابراین، پس از اینکه اسلام تا مرزهای روم رسید و با نجران براساس پرداخت جزیه مصالحه نمود، برای قبایل عرب راهی جز پیوستن به اسلام باقی نماند. از این رو طوایف عرب پس از بازگشت پیامبر از غزوه تبوک، یکی پس از دیگری به مدینه می آمدند و مسلمان می شدند و از آنجا که دسته های زیادی از این قبیل به مدینه وارد گردیدند، سال نهم را عام الوفود؛ یعنی سال پذیرفتن اسلام از جانب دسته های مختلف قبایل، نامیدند.^۱

بدین صورت با پایان پذیرفتن غزوه تبوک، سفرهای نظامی پیامبر نیز به پایان رسید و این بخش از زندگی پیامبر نیز همانند بخش های دیگر، سرشار از درسها، عبرت ها و فوایدی است که مسلمانان در تربیت امت و اقامه دولت، به آن نیازمند هستند.^۲

۱- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۹۵-۳۹۶.

۲- محمد رسول الله، صادق عرجون، ج ۴، ص ۴۶۰.

فصل ششم

مهمترین رویدادهایی که از غزوه تبوک تا حجه الوداع اتفاق افتاد

ورود وفد ثقیف و مسلمان شدن آنان

در مسیر بازگشت پیامبر اکرم ﷺ از تبوک به مدینه، عروه بن مسعود ثقیفی به حضور پیامبر رسید و مسلمان شد و به سوی قومش برگشت و آنان را به اسلام فراخواند، اما قومش او را به قتل رساندند، اما آنان متوجه اشتباه خود گردیدند و بعد از رایزنی و مشورت اتفاق کردند که گروهی را به نمایندگی از خود، نزد پیامبر بفرستند؛ چنانکه شش نفر از آنان در رمضان سال نهم هجری به مدینه آمدند^۱.

این وفد را سه نفر از بنی مالک و سه نفر دیگر از همپیمانان آنان تشکیل می داد و ریاست این وفد را عبدیلیل بر عهده داشت^۲. و از آنجا که اصحاب و یاران پیامبر می دانستند که آن حضرت از قدوم وفد ثقیف خوشحال خواهد شد، هر یکی از آنان دوست داشت، جز قدوم آنان را به پیامبر بدهد؛ چنانکه وقتی وفد به نزدیکی مدینه رسید، ابوبکر و مغیره در این صدد بودند تا این مژده را به پیامبر بدهند که سرانجام مغیره، ابوبکر را بر خود ترجیح داد^۳.

آن حضرت از این وفد به خوبی استقبال نمود و برای آنها خیمه‌هایی جهت اقامت، نزدیک مسجد، بنا نمود تا صدای تلاوت قرآن را بشنوند و مردم را در حال نماز خواندن ببینند و میزبانی آنها را پیامبر بر عهده داشت و هر روز در مجلس آن حضرت حضور پیدا می کردند و عثمان بن ابی العاص، نگهبان اسباب و اثاثیه آنها بود.

آنها وقتی به خیمه‌ها بر می گشتند و هنگام ظهر استراحت می کردند، عثمان بن ابی العاص فرصت را غنیمت می شمرد و نزد پیامبر می رفت و در مورد دین از ایشان

۱- رساله الانبیاء، عمر احمد عمر، ص ۱۹۹.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۹۳.

۳- همان.

سوالاتی نمود و قرآن را فرا می‌گرفت و در همان چند روز مسائل و آیات زیادی فرا گرفت و اگر رسول خدا را در حال استراحت می‌دید، نزد ابوبکر می‌رفت و از او سوال می‌نمود و سعی او بر این بود تا همراهانش از ماجرا مطلع نشوند و پیامبر اکرم ﷺ نیز این کنجکاوی او را پسندید و او را دوست می‌داشت^۱.

وفد ثقیف نیز چند روزی در مدینه اقامت گزید و در مجلس پیامبر حضور می‌یافت و آن حضرت نیز آنان را به اسلام فرا خواند. عبداللیل به پیامبر گفت: «آیا تو ضمانت می‌کنی که ما نزد خانواده و اقوام خود برگردیم؟ پیامبر فرمود: آری، اگر مسلمان بشوید و اگر اسلام را نپذیرید، این را تضمین نمی‌کنم و با شما نیز صلح نمی‌نمایم. عبداللیل گفت: در مورد زنا چه می‌گویی؟ ما به دیار دور دست سفر می‌کنیم و ناچاریم زنا کنیم؟ پیامبر فرمود: این موضوع از مواردی است که خدا آن را بر مسلمانان حرام کرده و فرموده است:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۳۲].

«به زنا نزدیک نشوید؛ زیرا زناکاری کار زشت و راه بدی است».

سپس به عبداللیل گفت: عقیده تو دربارهٔ ربا چیست؟ پیامبر فرمود: ربا حرام است. او گفت: تکلیف ما چیست که تمامی اموال ما از ربا است؟ پیامبر فرمود: سرمایه اصلی خود را بر دارید و بقیه را بر گردانید؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾

[البقرة: ۲۷۸].

«ای مومنان، از خدا بترسید و باقیماندهٔ ربا را بگذارید، اگر مومن هستید».

آن گاه عبداللیل از پیامبر در مورد شراب پرسید و گفت: شراب عصارهٔ انگورهای ما است و چاره‌ای از آن نداریم؟ پیامبر فرمود: خداوند شراب را حرام گردانیده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ

الشَّيْطَانِ فَأَجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۹۰].

«ای مومنان! همانا شراب‌خواری، قمار بازی، بتان و تیرهای (بخت‌آزمایی) پلیدی‌اند و عمل شیطانی هستند؛ پس از پلیدی دوری کنید تا رستگار شوید».

سپس آنها بر خاستند و با همدیگر به خلوت نشستند. عبدیاللیل گفت: وای بر شما، چگونه نزد قوم خود با پذیرش این سه خصلت برگردیم. به خدا سوگند که ثقیف نمی‌تواند در مقابل شراب و زنا تحمل نماید.

سفیان ابن عبدالله گفت: ای مرد! اگر خداوند دربارهٔ آنان ارادهٔ خیر بنماید، تحمل خواهند نمود. این‌ها که با محمد هستند، قبل از این دارای این خصلت‌ها بوده‌اند؛ سپس از آن روی برگردانده‌اند و صبر و تحمل نموده‌اند و علاوه بر این از جانب محمد نیز در امان نیستیم؛ زیرا اسلام در اطراف ما گسترش یافته است و اگر ما یک ماه در قلعه‌های خود پناه بگیریم، از گرسنگی خواهیم مرد و از روزی در هراس هستیم که سرنوشت مکه برای ما تکرار شود.

میانجیگری وفد ثقیف و پیامبر را خالد بن سعید بن عاص بر عهده داشت و نوشتن توافقنامهٔ صلح بن پیامبر و این وفد را خالد بر عهده داشت.

سپس از پیامبر در مورد بت خود که معروف به «ربه» بود، پرسید؟.

پیامبر فرمود: باید نابود شود! گفتند: وای بر ما! اگر ربه بداند که بر نابودی آن، پیمان می‌بندیم، خانواده‌های ما را خواهد کشت. عمر ابن خطاب گفت: وای بر تو ای عبدیاللیل! ربه سنگی بیش نیست که نمی‌داند چه کسی او را می‌پرستد و چه کسی نمی‌پرستد. عبدیاللیل گفت: ما که نزد تو نیامده‌ایم ای عمر! سرانجام مسلمان شدند و دو طرف صلح‌نامه امضاء کردند. بعد از آن از پیامبر برای نابودی «ربه» سه سال فرصت خواستند اما آن حضرت نپذیرفت؛ سپس دو سال و بعد از آن یک سال فرصت خواستند، اما آن حضرت نپذیرفت؛ سپس یک ماه فرصت خواستند اما با این وجود پیامبر نیز نپذیرفت. آن‌گاه گفتند: از ما نخواه که آن را نابود سازیم؛ زیرا ما از دست نادانان و کودکان و زنان خود در امان نخواهیم بود^۱.

پیامبر این درخواست آنان را پذیرفت؛ سپس از پیامبر خواستند که آنها را از نماز خواندن معاف دارد. آن حضرت فرمود: دینی که در آن نماز نباشد، خیری در آن وجود ندارد^۲.

وفد ثقیف مطالبات زیادی از پیامبر اکرم ﷺ نمودند که در برخی از این موارد از پیامبر تقاضا نمودند که برخی از امور حرامی را برای آنان حلال و در ترک نمودن

۱- المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۶۸.

۲- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۸، ص ۵۰ - مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۶۸.

فرایض نیز برای آنان گناهی نباشد، اما پیامبر نپذیرفت و آنها را متقاعد می‌ساخت و در چند روزی که نزد پیامبر بودند، با آنان با مهربانی و بزرگواری برخورد نمود و هنگامی که رهسپار دیار خود شدند، آن حضرت عثمان ابن ابی العاص را که از دیگران از نظر سنی کوچک‌تر بود، اما علاقمند به آموختن قرآن و مسائل دینی بود، به عنوان امیر طائف مقرر نمود.

در مدت زمانی که افراد وفد ثقیف در مدینه و در میان مسلمانان بودند، تحت تاثیر برخوردهای پیامبر و مسلمانان قرار گرفتند و حتی روزهای باقیمانده ماه رمضان را روزه گرفتند و بعد از پانزده روز اقامت در مدینه، به طائف برگشتند.^۱ در پی آنان نیز پیامبر دسته‌ای را به سرپرستی خالد ابن ولید و همراهی مغیره ابن شعبه و ابوسفیان ابن حزب فرستاد.

وفد ثقیف موفق گردیده بودند که ثقیفیان را متقاعد به پذیرش اسلام بنمایند و نیز به آنها گفته بود که بت بزرگ عرب یعنی «لات» نابود شده است. در همین اثنا مغیره ابن شعبه با بیست نفر و تحت حفاظت شدید قوم خود که می‌ترسیدند او به سرنوشت عروه ابن مسعود ثقیفی دچار گردد، به قصد انهدام و نابودی بت «ربه» از راه رسید. زنان، مردان و کودکان ثقیف که هنوز تازه مسلمان گردیده بودند، برای تماشا جمع شدند و گمان می‌کردند که «ربه» از خود حفاظت به عمل خواهد آورد.

مغیره که مردی شوخ طبع بود، به همراهان خود گفت: امروز با ثقیف کاری می‌کنم که شما را به خنده در آورم. آن گاه با تبر ضربه‌ای به «ربه» زد و خود را به زمین انداخت و دست و پا زد. اهل طائف همه یک صدا، هورا کشیدند و گفتند: خدا، مغیره را چنین و چنان بکند، ربه او را کشت و به همراهانش گفتند: اکنون نوبت شما است بروید و او را منهدم سازید. به خدا سوگند که چنین چیزی ممکن نیست. مغیره بلافاصله برخاست و گفت: خدا چهره شما را زشت بگرداند ثقیف! این تفکر احمقانه‌ای است. او سنگ و خاشاکی بیش نیست، عافیت را از خدا بطلبید و او را پرستش نمایید.^۲

سپس مغیره و همراهانش، آن را منهدم و با خاک یکسان نمودند. پره‌دار بتکده نیز نابودی بت را نظاره‌گر بود.

۱- السیره النبویه الصحیحة، ج ۲، ص ۵۱۹-۵۲۰.

۲- دلائل النبوة، ج ۵، ص ۳۰۳.

و منتظر خشم و غضب معبود خویش بر جسارت کنندگان به ساحت آن بود. هنگامی که می‌خواستند پایه‌های آن را از زمین بیرون بیاورند، پرده‌دار با صدای بلند و پرخاشگرانه گفت: اکنون خواهید دید که شما را در زمین فرو خواهد برد. مغیره با شنیدن صدای او از فرمانده خود خواست که اجازه دهد تا در پایه‌های آن بیشتر حفاری نماید؛ چنانکه پس از این حفاری به زیور آلاتی دست یافتند. لباس‌ها و پارچه‌های آن را برداشتند ثقیفیان با حیرت نظاره‌گر عملیات بودند و سرانجام دریافتند که تا کنون در چه اشتباه بزرگی به سر برده‌اند؟ این دسته با موفقیت نزد پیامبر برگشت و زیورآلات و لباس‌های فاخر بت را با خود آورده بود. پیامبر آنها را میان افراد شرکت کننده در این غزوه تقسیم نمود و خدا را به دلیل دستیابی به این پیروزی سپاس گفت.^۱

بدین صورت دومین طاغوت عرب که محل شرک ورزیدن با خدا بود و از جایگاهی مشابه جایگاه کعبه برخوردار بود، از بین رفت و پیامبر به امیر طائف، عثمان ابن ابی العاص دستور داد که مسجدی در آن جا بنا نماید تا مردم در محلی که قبل از آن شرک ورزیده‌اند، اینک خدای یگانه را بندگی نمایند.^۲

مرگ پیشوای منافقان، عبدالله ابن سلول

عبدالله ابن ابی ابن سلول، رهبر منافقان در ذیقعدۀ سال نهم هجری در گذشت.^۳ اسامه می‌گوید: من با پیامبر برای عیادت عبدالله ابن ابی سلول رفتم. پیامبر به ایشان گفت: من تو را از دوستی یهود باز داشته بودم. او گفت: سعد ابن ضاراه که با آنان بغض ورزید، مرد.^۴

بعد از وفات عبدالله ابن ابی فرزندش، عبدالله ابن عبدالله، نزد پیامبر آمد و از ایشان خواست که پیراهن خود را بدهد تا پدرش را با آن کفن کند. همچنین از ایشان خواست تا نماز جنازه پدرش را بخواند؛ چنانکه آن حضرت به قصد خواندن نماز جنازه او برخاست. عمر گوشۀ لباس پیامبر را گرفت و گفت: ای رسول خدا! تو بر جنازه او

۱- تاریخ ابن شیبیه، ج ۲، ص ۵۰۷ به نقل از السرایا و البهوت، ص ۳۰۱.

۲- دلائل النبوة، ج ۵، ص ۲۹۹-۳۰۳ المغازی، ج ۳، ص ۹۷۰-۹۷۲.

۳- تاریخ الاسلام، ذهبی، المغازی، ص ۶۵۹.

۴- ابوداود، کتاب الجنائز، باب فی العیادة، شماره ۳۰۹۴.

نماز می‌خوانی؛ در حالی که خدا تو را از این کار منع کرده است. پیامبر فرمود خداوند فرموده است:

﴿اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۸۰].

«چه برای آنها طلب آمرزش بنمایی، چه نمایی و یا اگر هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش بنمایی، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید؛ چراکه آنان به خدا و رسول وی کفر ورزیده‌اند و خدا ملت فاسقی را هدایت نمی‌کند».

بر این اساس من بیش از هفتاد بار برای او طلب آمرزش می‌کنم. عمر گفت: او منافق است، اما پیامبر بر جنازه وی نماز خواند؛ آن گاه خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ [التوبة: ۸۴].^۱

«بر هیچ یک از آنان هیچ گاه نماز مخوان و بر قبرش نایست؛ زیرا آنها به خدا و پیامبرش کفر ورزیده و در حالی که فاسق بوده‌اند، مرده‌اند».

باید توجه داشت که نماز خواندن پیامبر اکرم ﷺ بر عبدالله ابن ابی بنا بر تظاهر نامبرده به مسلمانی بود و از طرفی دیگر در این صدد بود تا دلگرمی فرزندش را که مسلمانی مخلص بود، بدست بیاورد. و فرزندش در غزوة بنی مطلق از پیامبر اجازه خواست که گردن پدرش را بزند. همچنین هدف آن حضرت تألیف قلب پیروان و خویشاوندان عبدالله بود؛ زیرا او سرپرستی گروه بزرگی از منافقان مدینه را بر عهده داشت و این عمل پیامبر شاید آنان را وادار می‌نمود تا توبه نمایند و دست از نفاق بردارند به طور حتم ابا ورزیدن پیامبر از خواندن نماز بر جنازه عبدالله، مذلتی بزرگ برای خویشاوندان و فرزندان او به حساب می‌آمد. بنابراین، پیامبر آن چه را صلاح می‌دانست، در حق ایشان اعمال نمود تا اینکه از جانب خداوند به صراحت از خواندن نماز بر منافقان منع گردید.^۲

پیامبر از اینکه جامعه خود را به عبدالله بخشید تا او را در آن کفن نمایند، و از طرفی دیگر بیانگر این که هرگاه از ایشان چیزی خواسته می‌شد به خاطر مناعت طبعی که

۱- بخاری، کتاب تفسیر القرآن، شماره ۴۶۷۰.

۲- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۵۳۳-۵۳۴.

داشت، از آن ابا نمی‌ورزید^۱ درصدد جبران احسانی بود که عبدالله در حق عباس، عمومی پیامبر، انجام داده بود؛ چرا که روز بدر وقتی عباس اسیر شد، عبدالله به او جامه‌ای داد. مرگ سر کرده منافقان موجب گردید تا حرکت نفاق در مدینه رو به زوال نهاد؛ چنانکه در سال دهم هجری نمی‌توان هیچ گونه حضور چشم‌گیری از منافقان در مدینه، مشاهده نمود و به جز تعداد اندک و ناشناسی که فقط رازدار پیامبر، حذیفه ابن یمان، آنها را می‌شناخت، کسی دیگر باقی نماند^۲ حتی عمر ابن خطاب بر جنازه افراد مجهول‌الحال نماز جنازه نمی‌خواند مگر اینکه حذیفه در آن جنازه شرکت می‌داشت؛ زیرا پیامبر به ایشان اسامی منافقان را گفته بود^۳.

سال نهم هجری را می‌توان سال براندازی حرکت نفاق از جامعه اسلامی دانست؛ زیرا نظام اسلامی به چنان قدرتی دست یافته بود که می‌بایست برای رویارویی با سایر نیروهای مخالف براساس چارچوب مشخصی حرکت می‌نمود^۴؛ چنانکه امام ابن قیم خط مشی اسلام را در مقابله با منافقان چنین شرح می‌دهد: دولت اسلام موظف بود که اعمال ظاهری آن را ملاک قرار دهد و باطن آنها را به خدا بسپارد و با آنان با علم و ارائه حجت به جهاد پردازد؛ همچنین پیامبر به اعراض از آنان و رسانیدن سخن حق به گوششان موظف گردید واز نماز خواندن بر آنان و ایستادن و حضور بر قبرهایشان منع شد و نیز خداوند به پیامبرش خاطر نشان ساخت که اگر برای منافقان طلب آموزش نمایی، آنها را نخواهم بخشید^۵.

این نقشه براساس معیارهایی طراحی گردید که سوره توبه در مبارزه با منافقان و افشاکننده نامیده‌اند، در اکثر آیه‌ها از موضع‌گیری منافقان در غزوه تبوک و قبل از آن و در اثنا و در خاسته آنان سخن گفته و به بیان عذرهای آنان درباره تخلف از شرکت در غزوه سخن پرداخته است و نیز بیان داشته است که آنها تلاش مذبوحانه‌ای برای تضعیف و تفرقه صفوف اسلامی نمودند و پیامبر و مومنان را با گفتار و کردار خود آزار می‌رسانند^۶.

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۶۲۱-۶۲۲.

۲- دراسات فی عهد النبوه، شجاع، ص ۲۲۱.

۳- معین الرسول السیره النبویه، ض ۴۶۴.

۴- دراسات فی عهد النبوه، ص ۲۱۹.

۵- زاد المعاد، ج ۲، ص ۹۱.

۶- المنافقون، محمد جمیل قاضی ص ۹۲-۹۳.

مهم‌ترین احکامی که علیه منافقان نازل گردید

۱- ممنوعیت خواندن نماز جنازه بر آنان و کافر دانستن آنان خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ ﴿۸۴﴾ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ ۗ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۸۵﴾﴾ [التوبة: ۸۴-۸۵].

«هر گاه یکی از آنان مرد، اصلاً بر او نماز نخوان و بر قبرش مایست؛ چرا که آنان به خدا و پیامبرش کفر ورزیده و در حالی مرده‌اند که فاسق بوده‌اند و مال‌ها و فرزندان‌شان تو را به شگفت نیندازد؛ زیرا خدا می‌خواهد آنها را توسط این چیزها در دنیا عذاب بدهد و در حالت کفر وفات نمایند».

۲- تخریب مسجدی که توسط منافقان بنا شده بود

این مسجد معروف به مسجد ضرار بود که سرگذشت آن به طور مفصل بیان گردید.

۳- همان طور که مسلمانان به جنگ با کفار فرا خوانده شدند، قرآن جنگ با منافقان را نیز مطرح ساخت و فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۗ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَايَسُّ الْمَصِيرُ ﴿۹﴾﴾ [التحریم: ۹].

«ای پیامبر! با کفر و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاه آنان دوزخ است و بد جایگاهی است».

در نوع جهاد با منافقان از این جهت که نظامی یا معنوی باشد، تفاوتی است و هدف این است تا راز نهفته آنها آشکار گردد برخورد مسلمانان با منافقان بعد از نزول سوره براءت با برخورد آنان قبل از نزول این سوره کاملاً متفاوت بود.

۴- آشکار ساختن صفات و اعمال منافقان

منافقان علاوه بر اینکه خودشان در غزوه شرکت نکردند، مسلمانان را نیز به شرکت نمودن فرا می‌خواندند. قرآن در این باره می‌گوید:

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ

وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ [التوبة: ۸۱].

«خانه‌نشینان (منافق) از اینکه از رسول خدا واپس کشیده‌اند، شادمانند و نخواستند با مال و جان در راه خدا جهاد و پیکار نمایند و می‌گویند: در گرما حرکت نکنید. بگو: اگر دانا بودند، می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرم‌تر و سوزان‌تر است.» علاوه بر دارابودن چنین خصوصیتی، آنان مسلمانان را به خاطر کمک مالی به غزوه تبوک مورد استهزاء و تمسخر قرار دادند و پیامبر را با گفتار و کردار خود آزار می‌دادند.^۱

مختار گذاشتن ازواج پیامبر

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۸-۲۹].

«ای پیغمبر به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها کنم و اگر خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید؛ پس همانا خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی تدارک دیده است.»

براساس احادیث صحیح، این دو آیه پس از سوگند خوردن پیامبر اکرم ﷺ مبنی بر اینکه از زنانش به خاطر مسئله‌ای که رخ داده بود، تا یک ماه دوری خواهد کرد، نازل شدند. این جریان در سال نهم اتفاق افتاد.^۲ سبب نزول این آیات در خواستی بود که زنان پیامبر در مورد ازدیاد نفقه خود مطرح نموده بودند؛ چنانکه مسلم از جابر نقل می‌کند که ابوبکر به خانه پیامبر آمد و مردم را در کنار دروازه منزل ایشان نشسته دید و به هیچ کس اجازه ورود داده نمی‌شد. راوی می‌گوید: به ابوبکر اجازه داده شد. ایشان وارد حجره گردید؛ سپس عمر آمد و اجازه خواست به ایشان نیز اجازه داده شد.

۱- دراسات فی عهد النبوه، شجاع، ص ۲۲۰.

۲- قضایا نساء النبی و المومنات، ص ۶۸.

وقتی عمر رضی الله عنه وارد شد، پیامبر را در حالت سکوت و ناراحتی دید و عمر با خود گفت: امروز پیامبر را به خنده در می آورم. آن گاه گفت: ای رسول خدا! اگر همسرم از من نفقه بیشتری بخواهد، ضربه‌ای به گردنش وارد خواهم ساخت پیامبر خندید و گفت این‌ها آمده‌اند تا از من نفقه بیشتری طلب نمایند. آن گاه ابوبکر دستش را بر دخترش عایشه و عمر دستش را بر حفصه بلند کرد و گفتند: چرا از پیامبر چیزی را می طلبید که در اختیار ندارد؟ آنها گفتند به خدا سوگند! دوباره از پیامبر چیزی را که ندارد، طلب نخواهیم کرد؛ سپس پیامبر به مدت یک ماه از همسرانش دوری کرد. آن گاه آیات فوق نازل گردید^۱.

زندگی معیشتی در خانه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی رغم فتوحاتی که نصیب اسلام می شد، یکنواخت بود و از آنجا که همسران آن حضرت مانند سایر انسان‌ها سرشت بشری داشتند، دوست داشتند تا از معیشت بهتری برخوردار گردند^۲. دکتر ابوشهبه می گوید: پیامبر خانه‌های مسکونی خود را با سنگ در اطراف مسجدش ساخت. خانه‌های آن حضرت شبیه کاخ‌ها و ایوان‌های پادشاهان ایران و روم نبود؛ بلکه بسان خانه‌های کسی بود که به دنیا و مظاهر فریبنده آن بی رغبت و به آخرت چشم دوخته است.

خانه‌های آن حضرت مانند مسجد ایشان از خشت و گل و مقداری سنگ ساخته شده و سقف آنها با تنه درخت خرما پوشانیده شده بود و به قدری پایین بودند که حسن بصری فرزند کنیز ام سلمه خیره می گوید: من وقتی نوجوانی کم سن و سال بودم، دستم به سقف حجره رسول خدا می رسید. هر حجره دو در داشت: یکی به داخل مسجد و دیگری به بیرون از مسجد باز می گردید تا ورود پیامبر آسان گردد^۳.

چراغی نیز در خانه‌های پیامبر افروخته نمی شد؛ چنانکه بخاری روایتی از عایشه نقل کرده است که می گوید: من در حالی که پیامبر نماز می خواند، جلوی ایشان دراز کشیده بودم، وقتی به سجده می رفت و دستهایش به پاهایم می خورد، پاهایم را جمع می کردم؛ سپس وقتی بر می خاست، آنها را پهن می نمودم و در آن روزها، چراغ در

۱- مسلم فی طلاق، ج ۲، ص ۱۱۰۴.

۲- معین السیره، ص ۴۶۵.

۳- السیره النبویه فی ضوء القرآن و السنة، ج ۲، ص ۳۵-۳۶.

خانه‌ها وجود نداشت.^۱

علاوه بر آن زیراندازی که پیامبر بر آن استراحت می‌نمود، حصیری فرسوده بود و بالشتی پوستین زیر سر می‌گذاشت که با برگه‌هایی از درخت خرما پر شده بود^۲ و بدین صورت پیامبر با معیشت سختی مواجه بود؛ چنانکه انس ابن مالک می‌گوید: فکر نمی‌کنم هیچ گاه پیامبر نان گرم و تازه و یا گوشت کباب شده^۳ گوسفند چاقی را خورده باشد.^۳

همچنین عایشه می‌گوید گاهی تا سه ماه در خانه‌های ما اجاقی روشن نمی‌شد. عروه ابن زبیر به ایشان گفت: پس چه می‌خوردید؟ عایشه پاسخ داد: آب و خرما می‌خوردیم^۴. با اینکه مکه، خیبر و تبوک فتح شده بود و غنایم زیادی نصیب مسلمانان گردیده بود، اما باز هم فرمانده کل قوا با چنین سختی و مصیبتی زندگی می‌نمود این عوامل از یک طرف و از طرف دیگر از آنجا که ازواج مطهرات از مضامین آیه‌های قرآن اطلاع داشتند که مسلمانان را به بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا به شرط افراط و اسراف نمودن، ترقیب می‌نمود بنابراین، آنان تقاضای ازدیاد نفقه نمودند. قرآن می‌فرماید:

﴿يَبْنَیْ عَادَمَ خُدُوْا زَيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ﴾ ﴿الأعراف: ۳۱﴾.

«ای بنی آدم! در هر مسجدی خود را (با لباس ظاهری و باطنی) بیارائید و بخورید و بنوشید، اما اسراف و زیاده‌روی مکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد».

همچنین مسلمانان را به استفاده روزی‌های پاکیزه فرا می‌خواند و می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَذٰلِكَ نَفْصَلُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ﴾ ﴿الأعراف: ۳۲﴾.

«بگو چه کسی زینت‌های الهی را برای بندگانش آفریده است. همچنین روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است».

۱- بخاری، کتاب الصلاة، شماره ۵۱۳.

۲- بخاری، کتاب المظالم و الغصب، شماره ۲۴۶۸.

۳- همان، الدقائق، شماره ۶۴۵۷.

۴- همان، شماره ۶۴۵۹.

در جایی دیگر نیز به میانه روی و اعتدال در نفقه فرا می‌خواند و می‌گوید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا
مَحْسُورًا﴾ [الإسراء: ۲۹].

علاوه بر موارد ذکر شده، نوعی دیگر از روش زندگی وجود دارد که خداوند بدان راهنمایی فرموده و پیامبر نیز همان نوع زندگی را برای خود برگزیده است و ترجیح دادند و به مظاهر دنیا دل نیستند؛ چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ
فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ [طه: ۱۳۱].

«چشم خود را مدوز به نعمت‌های مادی ای که به برخی از آنان داده‌ایم. این زینت زندگی دنیا است تا آنان را با آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است.»
بنابراین، وقتی ازواج پیامبر خواهان نفقه بهتر و بیشتری گردید، خداوند مسئله آزادی انتخاب را مطرح ساخت. یعنی یا زرق و برق زندگی را بر گزینید و یا رسول خدا را.

موضع‌گیری ازواج مطهرات در مقابل این آزادی انتخاب، روشن بود. آنها به هیچ وجه حاضر نبودند پیامبر را در مقابل زرق و برق دنیا از دست بدهند. بنابراین، همه با هم گفتند: خدا و رسولش را بر می‌گزینیم.^۱

عایشه می‌گوید: پیامبر قبل از دیگران، این مسئله را با من در میان گذاشت و گفت: من با تو سخنی در میان می‌گذارم. در آن عجله مکن با پدر و مادر مشورت کن، آن‌گاه جواب مرا بده ضمناً پیامبر می‌دانست که پدر و مادرم به هیچ وجه راضی نمی‌شوند من از ایشان جدا بشوم. آن‌گاه این آیات را تلاوت فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ
أُمْتِعَنَّ وَأَسْرِحَنَّ سَرَا حًا جَمِيلًا﴾ [۸] وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ
الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۲۸-۲۹].

«ای پیامبر به همسران خود بگو: که اگر شما زندگی دنیا و برق آن را می‌خواهید، بیائید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم

و اما اگر خدا و پیامبر و سرای آخرت را می‌خواهید، پس خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی تدارک دیده است».

عایشه می‌گوید: من با پدر و مادرم چه مشورتی بنمایم؛ چرا که خدا و پیامبرش را بر می‌گزینیم. سپس تمامی همسران پیامبر همین را گفتند^۱.

این داستان بیان‌گر ایمان و اخلاص همسران پیامبر می‌باشد؛ چرا که خداوند به آنها اختیار داد یا زرق و برق دنیا را انتخاب نمایند و یا خدا و پیامبرش و از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که اگر آنها زرق و برق دنیا را انتخاب می‌نمودند، خداوند، دروازه زرق و برق دنیا را بر روی آنها می‌گشود، اما آنان نپذیرفتند و خدا و پیامبر و آسایش آخرت را ترجیح دادند. بنابراین، وقتی آنان خدا و پیامبرش را پذیرفتند، براساس نص قرآن جزو محسنات «نیکوکاران» هستند و روز قیامت از پاداش عظیمی که خداوند به آنها داده است، بهره‌مند خواهند گردید؛ چنانکه قرآن از آن به عنوان اجر عظیم یاد کرده است^۲ و نکره بودن «اجر» بیانگر این است که پاداش مورد نظر به قدری بزرگ و گسترده است که جز خدا کسی مقدار آن را نمی‌داند و نمی‌توان آن را با دنیا و زرق و برق آن مقایسه نمود؛ پس نباید به مال و متاع دنیا چشم دوخت^۳.

قضیه آزادی انتخاب به همسران پیامبر از قضایای مهم حیات آن حضرت محسوب می‌گردد که خلفای راشدین آن را سرمشق زندگی خود قرار دادند و شایسته است که رهبران امت اسلام در هر زمان آن را در خانه‌های خود عملی سازند و حقا که این جنبه از زندگی پیامبر معیار بسیار دقیقی است که رهبران امت اسلامی می‌توانند به خوبی میزان فاصله خود را با آن بسنجند؛ چنانکه برخی از خلفای اسلام و به ویژه خلفای راشدین، آن را رعایت می‌نمودند و در تاریخ درخشان اسلام نمونه‌های زیادی از شیوه زندگی آنان به اثبات رسیده است^۴؛ پس باید دانست که رهبری امت، مسئولیتی است که می‌بایست آن را به خوبی انجام داد، نه غنیمتی است که باید مورد سوء استفاده قرار گیرد؛ پس اهمیت و شوق دیدار خدا و آخرت را به خاطر زرق و برق دنیا، از یاد نبرند^۵.

۱- بخاری، کتاب التفسیر، شماره ۴۷۸۶.

۲- قضایا نساء النبی و المومنات فی سورة الاحزاب، ص ۷۹.

۳- تفسیر السعدی، ج ۴، ص ۱۴۸.

۴- البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۳۶.

حج ابوبکر با مردم

جامعه و دولت اسلامی براساس تعالیم پیامبر اکرم ﷺ در زمینه‌های مختلف عقیدتی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و عبادی رشد می‌یافت و فقط فریضه حج تاکنون براساس احکام اسلامی انجام نگرفته بود. البته در حج سال هشتم هجری که بعد از فتح مکه صورت گرفت، پیامبر، عتاب بن اسید را در مدینه جانشین خود قرار داد، اما احکام حج مسلمانان با حجی که مشرکان انجام می‌دادند، تفاوت چندانی نداشت، اما در موسم حج سال نهم، پیامبر اراده نمود تا مناسک حج را انجام دهد، اما از آنجا که مشرکان نیز درصدد انجام حج بودند و از آنجا که آنان براساس اعتقاداتشان کعبه را برهنه طواف می‌نمودند، پیامبر فرمود: من براساس وضعیت حاکم، نمی‌توانم به مناسک حج را انجام دهم بنابراین^۱، ابوبکر را به عنوان امیرحجاج سال نهم مقرر نمود و تعداد زیادی از صحابه در رکاب ایشان بودند و شتران قربانی را نیز همراه داشتند.^۲

بعد از خروج ابوبکر و حجاج از مدینه، سوره براءة نازل گردید. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ علی را فرستاد تا پیام سوره براءة را به ابوبکر برساند. علی سوار بر ناقه پیامبر به کاروان ابوبکر در ذوالحلیفه پیوست. ابوبکر به علی گفت: امیر هستی یا مامور؟ علی گفت: مامور هستم؛ سپس راهشان را ادامه دادند تا به مکه رسیدند. ابوبکر مکان هر یک از مناسک حج را بر اساس آنچه در زمان جاهلیت بودند، باقی گذاشت براساس روایات صحیح، این حج درماه ذیحجه انجام گرفت نه ذیقعد. ابوبکر احکام و مسایل حج را برای مردم توضیح می‌داد و در همه ایام حج برای آنان سخنرانی می‌نمود. علی نیز در کنار ابوبکر بود و بعد از سخنرانی ایشان، پیام سوره براءة را برای مردم قرائت می‌نمود و می‌گفت: وارد بهشت نخواهد شد مگر انسان مومن و از این پس کسی حق ندارد خانه خدا را برهنه طواف نماید و هر کس عهد و پیمانی با پیامبر دارد، پیمان‌ش تا موعد مقرر باقی خواهد ماند و بعد از این مشرکان اجازه حج گزاردن ندارند.^۳

۱- معین السیره، ص ۴۷۵.

۲- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۱۸ - الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۸.

۳- صحیح السیره النبویة، ص ۶۲۵.

همچنین روایت است که ابوبکر، ابوهیره را با دسته‌ای از صحابه مأمور ساخت تا با علی در رسانیدن پیام‌های سوره براءت همکاری نمایند.^۱

نزول سوره براءت پایان‌بخش هر گونه رابطه با مشرکان و بت‌پرستان بود تا جایی که آنان را از حج کردن ممنوع کرده و علیه آنها اعلام جنگ نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝۱﴾ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ
 أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَلِمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحْزِي الْكَافِرِينَ ۝۲
 وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ
 الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ
 مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝۳﴾ [التوبة: ۱-۳].

«(این اعلام) بیزاری خدا و پیغمبرش از مشرکانی است که شما با آنان پیمان بسته‌اید؛ پس (ای مومنان) آزادانه چهار ماه در زمین بگردید و بدانید که شما هرگز نمی‌توانید خدا را درمانده کنید و بی‌گمان خدا کافران را خوار و رسوا می‌سازد. این اعلامی است از سوی خدا و پیغمبرش به همه مردم در روز بزرگ‌ترین حج که خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزار هستند و اگر توبه کردید (و از شرک دست کشیدید) این برای شما بهتر است و اگر سرپیچی کردید، بدانید که شما نمی‌توانید خدا را درمانده دارید و کافران را به عذاب دردناکی مژده بده.»

سپس در ادامه آیات، آن دسته از مشرکان را که با مسلمانان پیمان بسته‌اند، تا اتمام موعده مقرر فرصت داده و می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ
 أَحَدًا فَآتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۝۴﴾ [التوبة: ۴].

«اما کسانی از مشرکان را که با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده و از کسی بر ضد شما پشتیبانی نکرده‌اند، پیمان آنها را تا پایان مدت مشروطه محترم شمارید و بدان وفا کنید؛ بی‌گمان خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد.»

همچنین به سایر مشرکان تا سپری شدن ماه‌های حرام فرصت داده و مرحله بعدی را مرحله جنگ و درگیری اعلام داشته است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۵].

«هنگامی که ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکین را هر کجا یافتید؛ بکشید...».

بنابراین، پیامبر علی را فرستاد تا در حضور مشرکان در مراسم حج نقض پیمان‌هایی را که با مشرکان بسته بود، اعلام نماید و این درمیان عرب مرسوم بود و عیبی شمرده نمی‌شد. اسلام نیز این امر را تثبیت و پیامبر نیز این فرصت را غنیمت شمرده و پس از نزول سوره براءت علی را فرستاد تا پیام‌های سوره براءت را بیان نماید. این حج به مثابه مقدمه حجه الوداع قرار گرفت که قرار بود سال آینده در معیت پیامبر اکرم ﷺ انجام شود.

در حجی که ابوبکر ریاست آن را بر عهده داشت، اعلام گردید که زمان بت‌پرستی به پایان رسیده و اکنون مرحله جدیدی آغاز گردیده است و مردم راهی جز پذیرفتن توحید و شریعت خدا ندارند. این اعلان دیری نگذشت که به گوش تمامی قبایل عرب رسید و آنان به این امر پی بردند که زمان بت‌پرستی به پایان رسیده است. بنابراین، از نواحی مختلف شبه جزیره عربستان دسته‌هایی برای مسلمان شدن و پذیرفتن توحید، رهسپار مدینه منوره گردیدند.^۱

سال ورود قبایل مختلف به مدینه

بعد از فتح مکه و فراغت پیامبر از غزوة تبوک و مسلمان شدن طوایف ثقیف و اینکه پیامبر برای مشرکان چهار ماه فرصت تعیین کرد تا موضع خود را در قبال دولت اسلامی مشخص نمایند، قبایل گوناگون عرب از نواحی مختلف رهسپار مدینه منوره گشتند و اسلام خود را اعلام می‌نمودند.^۲

مورخان در مورد تاریخ نخستین دسته‌هایی از این قبیل و در مورد تعداد همه آنها اختلاف نظر دارند. بعضی تعداد آنان را شصت و گروهی بیش از صد دسته دانسته‌اند.

۱- قراءة سياسية للسيرة النبوية، ص ۲۸۳.

۲- همان، ص ۲۸۴.

علاوه بر آن باید یادآور شد که در سرگذشت تفصیلی این دسته‌ها روایات زیادی آمده است که بیشتر آنها از نظر صحت سند به اثبات نرسیده است؛ البته اخبار زیادی دربارهٔ آنان به صحت نیز رسیده است؛ چنانچه در صحیح بخاری از وفد قبیلۀ تمیم، عبدالقیس، بنی حنیفه، نجران، اشعری‌ها، اهل یمن و دوس سخن به میان آمده است.^۱ همچنین امام مسلم و دیگر صاحبان کتب سته اخبار صحیحی از این دسته‌ها نقل کرده‌اند که حامل مطالب ارزنده و مفیدی هستند.^۲

سرگذشت ورود قبایل عرب به مدینه و اخبار آنان و شیوهٔ برخورد پیامبر با آنان، از اهمیت والایی برخوردار است.^۳ اما نقد و بررسی متون تاریخی در این مورد ضروری به نظر می‌رسد^۴، اما از خلال این ماجرا می‌توان به سرمایهٔ عظیم تربیتی، فقهی، حرکتی و فرهنگی‌ای که از پیامبر به جا مانده است، دست یافت. به درستی که دیدگاه وسیع و برخورد بسیار متوازن پیامبر اکرم ﷺ و به دست آوردن دلها و متحد ساختن آنها جهت هدفی خاص و گرد آوردن افراد در یک مرکز تصمیم‌گیری که در شرایط و ظروف مختلف همچنان ثابت و استوار بمانند، نمونه‌های عظیم و بارزی است که متخصصان بخش‌های مختلف جامعهٔ اسلامی نیاز مبرم به الگو گرفتن از آن دارند.^۵

یکی از ویژگی‌های سال نهم هجری این بود که دسته‌های زیادی از عرب‌ها به مدینه می‌آمدند و دولت اسلامی نیز ستاد مخصوصی جهت استقبال از آنان تشکیل داده بود برای آنان اردوگاه تربیتی خاصی تدارک دید و آمادهٔ پذیرایی از مهمانان تازه ورود گردید^۶؛ چنانکه مسجد پیامبر، سالن استقبال دسته‌های ورودی بود و پیامبر یک یا چند نفر از یاران خود را جهت خدمت‌رسانی به آنها گمارده بود^۷ و به مسئلهٔ آموزش و تربیت دسته‌های ورودی، اهمیت خاصی قائل بود و از طرفی دیگر کسانی که می‌آمدند، شوق و کنجکاوی زیادی به فرا گرفتن اسلام و دستورات و احکام و آداب آن،

۱- البخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۳۶۵.

۲- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۹۸.

۳- السیرة النبویة الاساس فی السنة، ج ۲، ص ۱۰۱۴.

۴- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۵۴۴.

۵- الاساس فی السنة، ج ۲، ص ۱۰۱۴.

۶- المدینه النبویه و فجر الاسلام و العصر الراشدی، محمد شراب، ج ۲، ص ۴۰۰.

۷- دراسات فی عهد النبوه، شجاع، ص ۲۲۱.

سپس عمل نمودن بر آنها را داشتند و بسیاری از آنان از پیامبر در مورد امور حلال و حرام که در میان آنان شایع و معمول بود، می‌پرسیدند بنابراین، پیامبر علاقمند بود تا احکام و مسائل فقهی و عقیدتی را به آنان بیاموزد و به ویژه بیشتر به تعلیم کسانی اهمیت می‌داد که شوق و کنجکاوی خاصی برای یادگیری داشته و به صحابه نیز فرمود: «فقهوا اخوانکم» «برادرانتان را بفهمانید و آموزش بدهید»^۱.

پیامبر نیز با آنان می‌نشست و از آنها در مورد احوال بزرگان قومشان سوال می‌نمود و هنگامی که قصد بازگشت به وطن خود می‌کردند، آنها را به استقامت بر حق و به صبر توصیه می‌نمود و به همه به صورت یکسان هدایایی اهدا می‌نمود و آنان در حالی بر می‌گشتند که هدایتگرانی بودند که دل‌هایشان با نور ایمان روشن شده بود و آنچه را فرا گرفته بودند، به قومشان انعکاس می‌دادند و آنان را از پیامبر مطلع می‌ساختند و از صفات، خوبی‌ها و چهره درخشان و مهربان پیامبر برای آنان سخن می‌گفتند و نیز برای قوم خود از میزان محبت و اطاعت صحابه نسبت به پیامبر تعریف می‌کردند^۲. اما برخی از این دسته‌ها با قرار داد صلح همچنان بر دین خود باقی می‌ماندند.

درسها، عبرتها و فواید ورود وفدها

الف - وفد عبد قیس

ابن عباس در مورد وفد عبد قیس می‌گوید: وفد عبد قیس نزد پیامبر آمد. آن حضرت پرسید: چه کسانی هستند؟ گفتند: از طائفه ربیعه هستیم. پیامبر به آنها خوش آمد گفت؛ سپس آنها در میان سخنانشان گفتند: ای رسول خدا! ما از مسافت بسیار دوری، آمده‌ایم و در مسیر راه ما گروهی از کفار طایفه مضر زندگی می‌کنند که روابط نامناسبی با یکدیگر داریم.

بنابراین، در غیر از ماه‌های حرام که جنگ در آن حرام است، نمی‌توانیم نزد تو حضور پیدا نماییم؛ پس به ما دستوری قاطع و واضح بده تا بدان عمل نماییم و کسانی را که از این قوامین مطلع نیستند، با خبر سازیم و در نتیجه به بهشت وارد شویم. ابن عباس می‌گوید: پیامبر آنان را به چهار چیز امر و از چهار چیز نهی نمود: به آنها دستور داد تا به خدای یگانه ایمان بیاورند و از آنها پرسید که آیا می‌دانید ایمان چیست؟

۱- محمد رسول الله، صادق عرجون، ج ۴، ص ۵۲۰.

۲- همان، ص ۵۲۱.

گفتند: خدا و پیامبرش بهتر می‌داند. پیامبر فرمود: ایمان یعنی به وحدانیت خدا گواهی دادن؛ برپا داشتن نماز؛ دادن زکات؛ روزه گرفتن ماه رمضان و پرداختن خمس مال غنیمت؛ سپس آنان را از استفادهٔ چهار نوع ظرف و پیاله که معمولاً مخصوص شراب‌سازی و شراب‌نوشی بودند، منع نمود و فرمود: این امور را به خاطر داشته باشید و دیگران را نیز از این امر مطلع سازید.^۱

در روایتی نیز چنین آمده است که مردی از عبد قیس به نام اشج نزد پیامبر آمد و دست‌های آن حضرت را بوسید. پیامبر خطاب به او گفت: تو دارای دو خصلت هستی که خدا و رسولش آنها را می‌پسندد. اشج گفت: آیا آنها در سرشت من نهاده شده‌اند؟ پیامبر فرمود: بلی. اشج گفت سپاس خدایی را که در من چنین سرشتی به ودیعت گذاشته است که خدا و رسولش آن را دوست دارند.^۲

در روایتی آمده است که پیامبر سنت‌های بعد از نماز آن روز را به خاطر ملاقات با این وفد به تاخیر انداخت و آنها را بعد از نماز عصر خواند.^۳

ب - وفد طایفهٔ سعد بن بکر به سرپرستی ضمامه ابن ثعلبه

انس بن مالک می‌گوید: ما با پیامبر در مسجد نشسته بودیم، ناگهان مردی با شتری وارد شد و پس از اینکه از شتر پایین آمد و آن را بست، گفت: کدام یک از شما محمد است؟

گفتیم: این مرد سفید چهره که تکیه زده است. گفت: ای پسر عبدالمطلب، من از تو سوال می‌کنم و در سخنان من تندی و خشونت می‌بینی، پس عصبانی نشو. پیامبر فرمود: هر طور دوست داری سوال کن.

گفت: تو را به پروردگارت و پروردگار پیشینیان، سوگند می‌دهم، آیا تو را خدا به سوی همهٔ مردم فرستاده است؟ پیامبر فرمود: بلی؛ سپس گفت: تو را به خدا سوگند! آیا به تو دستور داده است تا در شبانه روز، پنج وعده نماز بگزاری؟ آیا خدا به تو دستور داده که از اموال ثروتمندان چیزی به عنوان زکات بگیری و به فقرا بدهی؟ پیامبر فرمود بلی.

۱- بخاری، کتاب الایمان، شماره ۵۳.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۶۳۱.

۳- همان، ص ۶۳۵.

آن گاه مرد گفت: به آنچه تو آورده‌ای، ایمان آوردم و من فرستاده قوم خود هستم. من، ضمام بن ثعلبه و از بنی سعد می‌باشم.^۱

در روایتی از ابن عباس آمده است که ضمام شهادتین را بر زبان آورد و گفت: من به فرائض عمل خواهم کرد و از آنچه منع کردی، دوری خواهم گزید و افزود که نه از آنها چیزی کم می‌کنم و نه بر آنها چیزی می‌افزایم.

سپس به سوی شترش رفت. پیامبر فرمود: اگر راست بگوید، وارد بهشت می‌شود. ضمام سوار بر شتر شد و نزد قوم خود برگشت قومش نزد او گرد آمدند. اولین سخنی که از زبان ضمام شنیده شد، این بود که گفت: چه زشت هستند لات و عزا (دو بت مشهور عرب) افراد قومش گفتند: ضمام! ساکت باش. نمی‌ترسی که دیوانه و یا به بیماری پیسی مبتلا شوی؟ ضمام گفت: وای بر شما. لات و عزا به کسی نفع و یا ضرری نمی‌رسانند. خداوند پیامبری مبعوث کرده و کتابی فرستاده است و شما را از حالتی که گرفتار آن هستید، نجات داده است و من به یگانگی خدا و رسالت محمد ایمان آورده‌ام. اکنون از جانب رسول خدا نزد شما آمده‌ام. ضمام سخنانش را ادامه داد تا اینکه توانست آنها را متقاعد سازد و تا شامگاه آن روز تمامی مردم شهر او مسلمان شدند. ابن عباس می‌گوید: هیچ فردی بعد از بازگشت نزد قومش همانند ضمام موفقیت کسب ننموده است.^۲

این داستان بیانگر میزان گسترش تعالیم اسلام در میان قبایل می‌باشد تا جایی که هدف آن ضمام این بود تا درباره آنچه از احکام اسلام شنیده بود، از پیامبر سوال نماید و مطمئن گردد.^۳

بنابراین، احکام اسلام را یکی پس از دیگری بر می‌شمرد و در مورد آنان سوال می‌نمود.

ج - وفد نصرانیان نجران

پیامبر اکرم ﷺ به سران نجران نامه‌ای با این عنوان نوشت من شما را از عبادت و ولایت بندگان به عبادت و ولایت پروردگار فرا می‌خوانم و اگر از اطاعت پروردگار سرپیچی نمایید، من با شما خواهم جنگید.^۱

۱- بخاری، کتاب العلم، شماره ۶۳.

۲- النبویه، ص ۶۳۰ - مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶۴.

۳- السیره النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۶۵۰.

وقتی نامهٔ پیامبر به دست اسقف نجران افتاد، مردم را گرد آورد و نامه را برای آنان قرائت نمود و پس از رایزنی و مشورت به این نتیجه رسیدند که وفدی متشکل از سران و اعیان قوم نزد پیامبر خدا بروند؛ چنانکه طبق روایتی وفدی متشکل از چهارده نفر و طبق روایتی از شصت نفر به سرپرستی شورایی متشکل از عاقب، سید و ابوالحارث نزد پیامبر آمدند. روز اول در حالی که بر رسول خدا در مسجد ایشان وارد شدند که لباس احبار را پوشیده بودند و شانه‌هایشان با قطعه پارچه‌ای ابریشمی پوشیده بود. آن حضرت از آنان دوری نمود و با آنان سخنی نگفت؛ سپس عثمان به آنها فهمانید که پیامبر این نوع پوشش را نمی‌پسندد. بنابراین، روز بعد با لباس راهبان آمدند و سلام کردند. آن حضرت جواب سلامشان را داد و آنان را به اسلام فرا خواند، اما آنها نپذیرفتند و گفتند: ما مسلمان هستیم. پیامبر فرمود: شما را سه چیز از مسلمان شدن باز داشته است: عبادت صلیب؛ خوردن گوشت خوک و اعتقاد شما به اینکه خدا فرزندی دارد.

بحث و مباحثهٔ آنان به درازا کشید و پیامبر برای آنان آیاتی از کلام خدا، تلاوت نمود. آنان به پیامبر گفتند: چرا شما در مورد پیامبر خدا، جسارت می‌نمایید و می‌گویید بندهٔ خدا است؟ پیامبر فرمود: عیسی بندهٔ خدا و پیامبر او و کلمه‌ایست که خداوند به مریم القا نموده است. این سخن آنان را بر آشفته نمود و گفتند: آیا انسانی سراغ داری که پدر نداشته باشد؟ آن گاه خداوند، این آیات را نازل فرمود:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [آل عمران: ۵۹].

«همانا عیسی در خلقت، مانند آدم است. خداوند آدم را از خاک آفرید، سپس به او گفت: خلق شو؛ پس پدید آمد.»

این استدلال، تمامی احتجاجات آنان را نابود ساخت؛ زیرا آنان خواهان نمونه‌ای بودند که پسری بدون پدر متولد شده باشد، اما پیامبر برای آنها نمونهٔ عجیب‌تری که خود آنان او را قبول داشتند و آن متولد شدن فرزند بدون پدر مادر بود، ارائه داد. سرانجام وقتی پیامبر به این نتیجه رسید که حکمت و جدال احسن در مورد آنها کارساز نیست، آنان به مباحثه دعوت نمود و خداوند نیز فرمود:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَتَ
اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ [آل عمران: ۶۱].

«پس هر کس، پس از این دانشی که نزد تو آمده است، در این مورد مجادله کرد، بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فراخوانید و ما زنان خود را فرا می‌خوانیم و شما هم زنانتان را فراخوانید و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده می‌سازید؛ سپس دست دعا به سوی خدا بر می‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می‌نماییم».

براساس این آیه، پیامبر اکرم همراه علی، حسن، حسین و فاطمه خارج گردید و خطاب به آنها گفت: وقتی من دعا کردم شما آمین بگویید.^۱ نجرانی‌ها با یکدیگر به مشورت پرداختند و سرانجام از شرکت در دعای مباحله ترسیدند و امتناع ورزیدند؛ چرا که آنان می‌دانستند که آن حضرت پیامبر خداست و علاوه بر آن بر این امر آگاهی داشتند ملتی که در مقابل پیامبران خدا در دعای مباحله شرکت کرده، نابود شده است. بنابراین به پیامبر گفتند: هر طور دوست‌داری، در مورد ما رفتار کن. پیامبر اکرم ﷺ با آنان بر اساس دادن سالیانه دو هزار قواره لباس، صلح نمود.^۲ و هنگامی که عزم بازگشت نمودند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من با شما مرد امینی را می‌فرستم. هر یکی از صحابه، دوست داشت و منتظر بود که پیامبر او را بفرستد؛ آن گاه ایشان خطاب به ابوعبیده بن جراح فرمود: ابوعبیده! بر خیز و افزود که ابوعبیده، امین امت من است.^۳

اعزام معلمان و مدیران به مناطق مختلف

و فدها و دسته‌های مردم از هر سو، به مدینه می‌آمدند و اسلام را می‌پذیرفتند و زیر پرچم حکومت اسلامی قرار می‌گرفتند و در مدت اقامت خود در مدینه؛ بعضی از احکام اسلام را فرا می‌گرفتند و هنگام بازگشت به سرزمین‌های خود، پیامبر نیز معلمی همراه آنها می‌فرستاد و به ویژه به جنوب شبه جزیره عربستان و در میان قبایل یمنی،

۱- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲؛ ص ۵۴۷.

۲- همان.

۳- البخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره ۳۷۴۵.

افراد زیادی را فرستاد تا احکام اولیه اسلام را به آنان آموزش دهند؛ چرا که اسلام در شبه جزیره عربستان و اطراف آن گسترش یافته بود؛ پس نیاز مبرم به داعیان و معلمانی احساس می‌شد که احکام دین اسلام را تبلیغ و تبیین نماید.^۱ تا قلوب مردم از بقایای بیماری‌های جاهلی، پاک گردد و سعادت و خوشبختی نصیب آنان گردد.

از میان این قبایل، قبیله بنی حارث بن کعب امتناع ورزید. از پذیرش اسلام پیامبر اکرم ﷺ گروهی از صحابه را به سر کردگی خالد بن ولید جهت دعوت آنان و یا در صورت ضرورت، جهاد با آنان فرستاد.

الف - اعزام خالد بن ولید به سوی بنی حارث بن کعب در سال دهم هجری

طایفه بنی حارث بن کعب در نجران زندگی می‌نمودند و هیچ یک از افراد این طایفه، اسلام را نپذیرفتند. در ربیع‌الاول سال دهم هجری خالد را به سوی آنها فرستاد و گفت: قبل از اینکه با آنان وارد نبرد شوی، آنها را سه مرتبه به پذیرش اسلام دعوت بده. اگر پذیرفتند، در امان خواهند بود و در غیر این صورت با آنان به مبارزه بپرداز. خالد وارد منطقه آنان گردید و سواران خود را به صورت پراکنده به هر سو فرستاد تا آنها را به اسلام فراخواند. در نتیجه تمامی آنان مسلمان شدند. خالد چند روزی به قصد آموزش احکام و مبادی اسلام در آنجا اقامت گزید و نامه‌ای به پیامبر نوشت و ایشان را در جریان مسلمان شدن بنی حارث گذاشت. پیامبر طی نامه‌ای از خالد خواست تا با گروهی از آنان به مدینه باز گردد.

خالد چنین کرد و هنگامی که خواستند از مدینه به شهرشان برگردند، پیامبر اکرم ﷺ قیس بن حصین را به عنوان امیر آنان مقرر کرد؛ سپس عمرو بن حزم را برای آموزش مسائل و احکام دینی نزد آنان فرستاد.^۲

در روایت دیگری به جای نام خالد، نام علی آمده است و هنگامی که علی به قبایل همدان رسید، نامه پیامبر را برای آنان قرائت نمود، در نتیجه تمامی آنان، اسلام را پذیرفتند. علی خبر مسلمان شدن آنها را طی نامه‌ای به پیامبر نوشت. آن حضرت به

۱- فقه السیره، بوطی، ص ۳۲۲.

۲- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۰.

سجده افتاد و هنگامی که سر از سجده برداشت گفت: سلام بر همدان، سلام بر همدان^۱.

پیامبر اکرم ﷺ نگران جبهه جنوبی دولت اسلامی بود، بنابراین علاقمند مسلمان شدن قبایل یمنی بود و این علاقمندی از کثرت اعزام افراد و دسته‌ها به سوی قبایل یمنی و رهسپار شدن دسته‌های زیادی از نواحی مختلف یمن به سوی مدینه و نیز از عهد و پیمان‌هایی که آن حضرت با قبایل یمنی بسته است، آشکار می‌گردد^۲.

پیمان‌ها و قراردادهای پیامبر اکرم ﷺ با قبایل یمنی و حضرموت را دکتر حمید الله در کتابی به نام مجموعه الوثائق السياسية جمع‌آوری نموده است^۳.
آخر الامر اینکه تاسیس مراکز تاثیر گذار در میان جوامع و دولت‌ها، از برنامه‌های پیامبر اکرم ﷺ بود که در زندگی خویش، آن را اجرا نمود.

ب - اعزام معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری به یمن

۱- پیامبر اکرم ﷺ معاذ بن جبل انصاری را که در حلال و حرام مسایل از دیگر صحابه آگاهی بیشتری داشت، به عنوان قاضی و امیر فرستاد و او را بر یکی از مناطق زیر دست خود مقرر نمود. هنگامی که معاذ، اراده نمود تا مدینه را به قصد یمن ترک نماید، پیامبر برای بدرقه او بیرون شد و در حالی که معاذ سوار بر مرکب خود بود و آن حضرت پیاده روی می‌کرد، به معاذ این گونه توصیه نمود: معاذ! تو نزد قومی از اهل کتاب می‌روی. نخست آنها را به شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله، فرا خوان. اگر پذیرفتند، به آنها بگو که خداوند، شبانه روزی پنج وعده نماز را فرض گردانیده است؛ اگر این را پذیرفتند، به آنها بگو که خدا، زکات را در مال‌هایشان فرض گردانیده است تا از ثروتمندان گرفته و به فقیرانشان باز گردانیده شود. اگر پذیرفتند، از گرفتن مال‌های عمده آنها پرهیز کن و از دعای مظلوم نیز پرهیز؛ چرا که بین خدا و دعای مظلوم هیچ مانعی وجود ندارد^۴.

۱- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۳۴۹.

۲- الفقه السياسي للوثائق النبویه، ص ۲۳۱.

۳- الوثائق السياسية، حمید الله، ص ۲۳۰، شماره ۱۱۱.

۴- البخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۳۴۷.

در این حدیث، پیامبر خط مشی داعیان را مشخص نمود تا به تدریج و با رعایت نمودن مسائل مهم به حرکت خویش ادامه دهند.

بنابراین، نخست باید ایمان به خدا و پیامبر را در دل‌ها جای داد و استحکام بخشید تا ایمان بر اندیشه و سلوک آدمی تسلط یابد، آن‌گاه می‌بایست دیگر ارکان اسلام که ایمان را تثبیت می‌نماید و موجبات رشد و ترقی آن می‌گردد، را فراهم آورد. بعد از آن نوبت دعوت به واجبات و ترک منکرات می‌رسد بدین صورت مردم به راحتی به تکالیف و دستورات دینی که مخالف هواهای نفسانی هستند خواهند پذیرفت؛ زیرا دل‌هایشان از ایمان و یقین مملو گشته و زمینه فراهم گردیده است.^۱

برنامه و شیوه اصلی دعوت را پیامبر اکرم ﷺ برای معاذ و سایر کسانی که در این صددند تا به راه و روش صحابه تمسک جویند، ترسیم نمود و امروز نیز داعیانی که عمر خود را وقف دعوت الی الله کرده‌اند، نیازمند آنند که در این نقشه و شیوه چگونگی دعوت پیامبر به سوی خدا بیندیشند و آن را در عمل اجرا نمایند. تا گام‌هایشان را در مسیر دعوت استوارتر و صحیح‌تر بردارند.^۲

در پایان پیامبر به معاذ گفت: ای معاذ! شاید بعد از امسال دیگر مرا نبینی و از کنار مسجد و قبر من گذر نمایی.^۳ معاذ با شنیدن این سخن به گریه افتاد و این سخن پیامبر به تحقق پیوست؛ زیرا معاذ در یمن ماند و روزی که به مدینه برگشت، پیامبر دنیا را ترک نموده بود.^۴

۲- همچنین آن حضرت ابوموسی اشعری را به منطقه‌ای دیگر از یمن به عنوان امیر و قاضی و فقیه فرستاد و به او نیز در کنار معاذ توصیه‌هایی نمود و به آنها گفت: آسان‌گیری کنید و سخت‌گیری ننمائید، مژده دهید و متنفر نسازید و با هم توافق نمایید و اختلاف مکنید.^۵

۱- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۸، ص ۱۸۷.

۲- معین السیره، ص ۴۸۶.

۳- صحیح السیره، ص ۶۵۴.

۴- السیره النبوی، ابوشعبه، ج ۲، ص ۵۵۹.

۵- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۳۴۲.

این توصیه پیامبر نیز بیانگر نحوه تربیت نبوی است که آنان را به آسان‌گیری بر مردم و سخت‌گیری نمودن با آنان توصیه نمود.^۱

ج - ساماندهی امور مالی و اداری

نظم و برنامه‌ریزی، جزئی از دین محسوب می‌گردد؛ زیرا نظم، باعث از بین بردن پراکندگی‌ها می‌شود و شرایط را برای رسیدن به اهداف فراهم می‌آورد و نظم برنامه‌ریزی از ویژگی‌های اسلام است که از همان آغاز کار، در تمامی جوانب فکری و تبعیدی رعایت گردیده است.

پیامبر اکرم ﷺ اگر قصد ترک مدینه را برای چند روزی داشت، بلافاصله کسی را جانشین خود تعیین می‌نمود و هر گاه منطقه‌ای را فتح می‌نمود، امیری بر آنان مقرر می‌داشت. همچنین هنگامی که وفدهای مختلف عرب به مدینه می‌آمدند و اسلام را می‌پذیرفتند، پیامبر یکی از آنان را به عنوان امیر تعیین می‌کرد و علاوه بر او، معلمی جهت آموزش دین و قرآن و ماموری جهت جمع‌آوری زکات همراه آنان می‌فرستاد^۲ و شیوه ایشان این گونه بود که ماموران خود را از میان علما و کارشناسان و صالحان بر می‌گزید؛ چنانکه جانشین ایشان در مکه، عتاب ابن اسید، در طائف عثمان بن عاص و در یمن، علی و ابوموسی بودند و گاهی حاکمان سابق هر منطقه را پس از اینکه اسلام را می‌پذیرفتند و یا اینکه جزیه پرداخت می‌نمودند، آنان را به سمت قبلی تثبیت می‌نمود؛ چنانکه باذان فرزند سامان بن بهرام را پس از اینکه اسلام را پذیرفت، بر حکومت یمن ابقاء نمود و بعد از اینکه او وفات یافت، حکومتش را بدست گروهی از صحابه سپرد و شمر بن باذان را بر شهر صنعاء ابوموسی را بر مآرب؛ عامر بن شهر همدانی را بر همدان؛ خالد بن سعید را بر مناطق نجران و منطقه زعم و زبید؛ عمرو بن حزام را بر نجران و زیاد بن لیید را بر حضرموت گمارد.^۳

آن حضرت نیز به حسابرسی کامل از عمال و ماموران خویش می‌پرداخت و مصارف و درآمد را کنترل می‌نمود و به برخی از مامورانش حقوق می‌داد؛ چنانکه به عتاب ابن

۱- التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۸، ص ۱۸۶.

۲- دراسات فی عهد النبوة، شجاع، ص ۲۲۱.

۳- العبرو دیوان المبتدا و الخبر، ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۹.

اسید روزی یک درهم تعیین نموده بود^۱. و به قیس ابن مالک همدانی خراج یک قطعه زمین را می‌داد و از آن حضرت منقول است که فرمود: «هر کس را که ما بر کاری گماردیم، اگر خانه‌ای ندارد، برای خود خانه‌ای بسازد و اگر همسری ندارد، برای خود همسری برگزیند و اگر مرکبی ندارد، برای خود مرکبی تهیه نماید»^۲.

و موارد ذکر شده نیازهای مهم یک والی به حساب می‌آید تا مجبور نشود رشوه بگیرد و این قاعده کلی را که هدیه دادن به حاکم به معنی رشوه دادن به اوست، زمانی توسط اسلام مطرح گردید که هنوز قوانین وضعی و مدنی در جهان تدوین نگردیده بود^۳.

۱- السیرة النبویة ابن هشام، ج ۴، ص ۱۵۳.

۲- الدولة العربیة الاسلامیة، ص ۴۴- التراتیب الداریة کتانی، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳- الدولة العربیة الاسلامیة، ص ۴۴.

فصل هفتم

حجّه الوداع در سال دهم هجری

حج، یکی از ارکان پنج گانه اسلام است که براساس آنچه ابن قیم ترجیح می‌دهد، در سال دهم هجرت، فرض گردید^۱. و می‌توان یکی از وجوه ترجیح این قول را، حج پیامبر در این سال بیان نمود؛ چرا که پیامبر براساس آیه ذیل فرضی را به تاخیر نمی‌انداخت.

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [آل عمران: ۹۷].

«و حق خداوند بر مردم است که هر کس توانایی دارد، خانه کعبه را حج نماید».

این آیه در اواخر سال نهم هجری نازل شد^۲.

پیامبر اکرم ﷺ از مدینه تنها این حج را در سال دهم انجام داد این حج به حج بلاغ، حج اسلام و حجّه الوداع نام گرفت زیرا پیامبر اکرم ﷺ در این حج با مردم الوداع گفت و این آخرین حج ایشان بود. همچنین آخرین دستورات خدا را به صورت گفتار و عمل ابلاغ نمود؛ چنانکه در روز عرفه همان سال این آیه نازل گردید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ

الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] ۳.

«امروز، دینتان را برای شما کامل و نعمت خود را بر شما مکمل ساختم و اسلام را به

عنوان دین شما پسندیدم».

با شنیدن این آیه، بعضی از صحابه به گریه افتادند؛ چرا که این آیه به گونه‌ای از پایان عمر پیامبر خبر می‌داد. عمر نیز به گریه افتاد؛ وقتی از او پرسیدند که چرا گریه

۱- زاد المعاد، ج ۳، ص ۵۹۵.

۲- السيرة النبوية في ضوء المصادر الاصيله، ص ۶۸۰- زاد المعاد، ج ۳، ص ۵۹۵.

۳- البخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۰۷.

می‌کنی؟ گفت: همیشه بعد از این کمال، نقصان خواهد بود.^۱ و تعداد کسانی که در این حج شرکت داشتند، بیش از صد هزار نفر بود.^۲

کیفیت حج پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر قصد ادای حج نمود و مردم را نیز از این امر مطلع ساخت بنابراین، تمامی مردم در دهم ذیقعدة سال دهم هجری در رکاب رسول خدا عازم حج شدند. مردم اطراف مدینه نیز وقتی از این امر مطلع شدند، به ایشان پیوستند و در مسیر راه مکه نیز تعداد زیادی از مردم به ایشان ملحق شدند و از طرف راست و چپ و پشت سر ایشان تا چشم جمعیت موج می‌زد. پیامبر اکرم ﷺ در روز شنبه ۲۵ ذیقعدة پس از ادای نماز ظهر، مدینه را به قصد مکه ترک نمود.^۳

پیامبر قبل از خروج از مدینه به تشریح مسائل احرام و واجبات و سنن آن برای مردم پرداخت؛ سپس در حالی که این گونه تلبیه می‌گفت به راه افتاد: «لبيك اللهم لبيك. لبيك لا شريك لك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك»^۴. کاروان پیامبر لبيک‌گویان پیش می‌رفت تا در مکانی به نام «عرج» اردو زد؛ سپس به ترتیب در ابواء، وادی عسفان و ذی طوی اردو زد. پیامبر شب را در ذی طوی سپری نمود و صبح بعد از نماز فجر، غسل نمود و راهی مکه شد و هنگام چاشتگاه از قسمت بالای مکه وارد شهر شد تا اینکه وارد مسجد الحرام گردید و حجر الاسود را دست زد و بوسید.^۵ و هفت دور کعبه را طواف نمود که در سه دور نخست دوید و در چهار دور آخر، فقط راه می‌رفت؛ سپس به مقام ابراهیم آمد و در آنجا این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهْدِنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^[البقرة: ۱۲۵]

«و به یاد آور آن گاه را که خانه کعبه را جایگاه اجر و ثواب و پناه‌گاه مردم قرار دادیم

۱- السیره النبویه، ابوشهبه، ج ۲، ص ۵۷۵.

۲- السیره النبویه، ندوی ص ۳۸۶.

۳- صحیح السیره النبویه، ص ۶۶۴ - السیره النبویه، ندوی، ص ۳۸۶.

۴- بخاری، کتاب الحج، باب التلبیه، شماره ۱۵۵۰.

۵- مسلم، کتاب الحج، باب حجه النبی، شماره ۱۲۱۸.

و دستور دادیم که از مقام ابراهیم جایگاه نمازی برای خود بر گیرید و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه ما را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید».

آن حضرت در حالی که «مقام» را بین خود و کعبه قرار داده بود، دو رکعت نماز گزارد که در رکعت اول سوره اخلاص و در رکعت دوم سوره کافرون را قرائت نمود؛ پس نزد حجرالاسود رفت و دست بر آن گذاشت و آن را بوسید و بعد از آن به سوی «صفا» رفت و چون به آن نزدیک شد، این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْمَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۵۸].

«بی گمان (دو کوه) صفا و مروه (و سعی میان آنها) از نشانه‌های خدا هستند؛ پس هر کس حج بیت الله و یا عمره را انجام دهد، بر او گناهی نیست که آن دو را طواف نماید و هر کس به دلخواه خود کار نیکی را انجام دهد، بی گمان خدا سپاسگذار و آگاه است».

براساس این آیه، که نخست نام صفا در آن ذکر گردیده است، سعی را از صفا آغاز نمود و بالای آن رفت و رو به کعبه کرد و گفت: «لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير لا اله الا الله وحده، انجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده» این را گفت و سپس دعا نمود و تا سه مرتبه چنین کرد. آن گاه از صفا پایین آمد و به سوی مروه به راه افتاد بعد از اینکه به آخر دره رسید، چند قدم دوید؛ سپس بر مروه بالا رفت و در آنجا نیز همان کاری را که بر صفا کرده بود، تکرار نمود تا اینکه سعی را بر مروه به پایان رسانید و در پایان فرمود: کاش با خود قربانی نمی آوردم تا این را عمره قرار می دادم و از شما هر کسی که با خود قربانی نیاورده است، از این احرام بیرون شود و آن را عمره بشمارد^۱.

سراقه بن مالک پرسید: ای رسول خدا! انگشتان دستانش را در هم فرو برد و فرمود: عمره برای همیشه با حج چنین در آمیخت^۲.

۱- همان.

۲- همان - صحیح السیره النبویه، ص ۶۵۹.

آن گاه چهار روز در مکه اقامت گزید (شنبه تا چهارشنبه) و چاشت گاه روز پنجم (پنج‌شنبه) با تمامی مسلمانانی که در رکاب ایشان بودند، به سوی (منی) به راه افتاد و در آنجا اردو زد و نماز ظهر، عصر، مغرب، عشاء و فجر روز بعد را در همانجا برگزار نمود. و بعد از طلوع خورشید، دستور داد برای او خیمه‌ای در «نمره» بزنند و به راه افتاد. قریش فکر می‌کرد که آن حضرت کنار «معشر الحرام»^۱ توقف خواهد کرد، اما پیامبر از آن گذشت تا اینکه به عرفه رسید و به خیمه‌ای که برای ایشان در نمره تدارک دیده بودند، فرود آمد. سپس وقتی که خورشید رو به زوال گذاشت، دستور داد تا شترش (قصوا) را آماده سازند. آن گاه به آخر دره عرفه آمد و به موعظه مردم پرداخت و فرمود: خون‌ها و مالهایتان بر یکدیگر مانند حرمت این روز در این ماه و در این شهر، حرام و محترم هستند و فرمود: خون‌هایی که در زمان جاهلیت ریخته شده است، بخشیده می‌شوند و اولین این خون‌ها، خون ابن ربیع بن حارث است که شیرخواری در میان بنی سعد بود و بدست طایفه هذیل کشته شد. من آن را می‌بخشم؛ همچنین ربای زمان جاهلیت پرداخت نمی‌شود و اولین ربایی که بخشیده می‌شود، ربای مالهای عباس بن عبدالمطلب است و از خدا در مورد زنان بترسید؛ چون شما آنان را به امان خدا در اختیار گرفته و با نام خدا آنها را برای خود حلال نموده‌اید و شما نیز بر آنان حقوقی دارید. نباید به خانه شما کسی را اجازه بدهند که شما دوست ندارید. اگر چنین کردند، آنها را تنبیه نمایید ولی تنبیهی ملایم و خوراک و پوشاک آنها براساس عرف بر عهده شماست.

من در میان شما چیزی را می‌گذارم که تا بدان چنگ زده‌اید، گمراه نخواهید شد و آن کتاب خداست؛ پس فرمود: از شما در مورد من پرسیده می‌شود، شما چگونه پاسخ می‌دهید؟ گفتند: ما گواهی می‌دهیم که شما تبلیغ نمودید و نصیحت کردید و رسالت خود را ادا نمودید. آن گاه انگشت سبابه خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! گواه باش و این جمله را سه مرتبه تکرار نمود.^۲

سپس اذان و اقامه گفت و نماز ظهر را اقامه کرد و بعد از اتمام نماز ظهر، اقامه گفت و بدون فاصله بین دو نماز، نماز عصر را برگزار نمود؛ سپس سوار بر ناقه خود، به موقف آمد و رو به قبله ایستاد و تا اینکه خورشید غروب کرد دعا نمود و در حالی که

۱- کوهی است در مزدلفه که قریش در موسم حج به جای عرفه آنجا توقف می‌نمود.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۶۶۱ - مسلم، کتاب الحج، شماره ۱۲۱۸.

دست‌هایش را تا برابر سینه‌اش بلند کرده بود، می‌گفت: بار الها! تو سخنان مرا می‌شنوی و جایگاه مرا می‌بینی و از ظاهر و باطن من خبر داری، هیچ چیزی از امر من بر تو پوشیده نیست. من بیچاره و فقیر هستم. کمکم کن و پناهم ده به گناهانم اعتراف می‌کنم و از تو مانند یک مسکین سوال می‌نمایم و مانند یک مجرم زبون، فریاد بر می‌آورم و مانند یک ورشکسته ترسنده، تو را می‌خوانم. تسلیم تو هستم و چشمانم از ترس تو اشک می‌ریزند و جسم من در مقابل تو کرنش می‌کند و بینی من در مقابل تو به خاک می‌نشیند. بارالها! مرا از دعایت محروم مکن و با من مهربان و بخشنده باش ای بهترین کسی که از او خواسته می‌شود و ای بهترین عطا کننده!^۱

لازم به یادآوری است که در همین مکان این آیه بر پیامبر اکرم ﷺ نازل گردید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

پیامبر اکرم ﷺ پس از غروب خورشید، در حالی که اسامه بن زید را پشت سر خود سوار کرده بود، به آرامی به راه افتاد. افسار شترش را می‌کشید و سرعت آن را کنترل می‌نمود تا جایی که سر شتر به کجاوه می‌خورد و به مردم نیز می‌گفت: آرامش خود را حفظ نمایید^۲ و در مسیر راه تلبیه می‌گفت تا اینکه به مزدلفه رسید. دستور داد تا اذان بگویند؛ سپس اقامه گفته شد و نماز مغرب را قبل از اینکه مردم بارهایشان را پایین آوردند و دوباره اقامه گفته شد و نماز عشاء برگزار گردید؛ سپس خوابیدند و صبح روز بعد، نماز فجر را در اول وقت اقامه نمودند و حرکت نمودند تا اینکه به «مشعر الحرام» رسیدند. در آنجا رو به قبله ایستاد و شروع به دعا، تکبیر، تهلیل و ذکر کردن نمود تا اینکه هوا کاملاً روشن شد و نزدیک بود که خورشید طلوع نماید. آن گاه در حالی که فضل بن عباس را پشت سر خود سوار نموده بود، لیبک گویان به راه افتاد. در مسیر راه به ابن عباس گفت: هفت عدد سنگ ریزه برای من بردار. در اثنای مسیر هنگامی که به وادی «محسر» رسید، ناقه‌اش را با سرعت بیشتری به حرکت در آورد^۳؛ چون این مکانی بود که در آنجا لشکر فیل‌ها هلاک شده بود. به راهش ادامه داد تا اینکه به

۱- السیرة النبویة، ندوی، ص ۳۸۹.

۲- صحیح السیرة النبویة، ص ۶۶۲.

۳- همان - السیرة النبویة، ص ۳۸۹.

«منی» رسید. نخست به جمره عقبه آمد و آن را بعد از طلوع خورشید در حالی که سوار بود، زد و در این موقع گفتن تلبیه را قطع نمود^۱؛ سپس به میدان منی برگشت و در آنجا برای مردم خطبه بسیار رسایی ایراد نمود که در آن به بیان فضیلت و حرمت روز دهم پرداخت و همچنین در مورد فضیلت و حرمت مکه نسبت به سایر شهرهای دیگر سخن گفت و نیز مردم را به پیروی و اطاعت امیری که براساس کتاب خدا رهبری نماید، دستور داد و فرمود: بعد از من کافر نشوید که برخی از شما گردن برخی از شما گردن برخی را بزند و نیز آنها را موظف ساخت که هر چه از او شنیده‌اند، آن را تبلیغ نمایند^۲.

در بخشی از این خطبه آمده است که پیامبر از آنها پرسید: آیا می‌دانید که امروز چه روزی است. گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند؟ فرمود: مگر ذیحجه نیست؟ گفتند: بلی، سپس پرسید: آیا می‌دانید این کدام سرزمین است؟ آنها فکر کردند شاید می‌خواهد نام آن را عوض نماید بنابراین، چیزی نگفتند. پیامبر ﷺ فرمود: مگر حرم خدا این است؟ گفتند: بلی فرمود: آگاه باشید که خون‌ها، مال‌ها و آبروی شما بر یکدیگر مانند حرمت این روز در این ماه و در این سرزمین، تا روزی که به ملاقات پروردگارتان می‌آیید، حرام و محترم است؛ سپس فرمود: آیا من پیام خدا را رسانیدم؟ مردم گفتند: بلی. فرمود بار الها! تو گواه باش و افزود که حاضران به غائبان برسانند؛ زیرا چه بسا کسی که به واسطه مبلغی سخنی را می‌شنود و بهتر از او آن را می‌فهمد^۳.

سپس به کشتارگاه منی رفت و در آنجا شصت و سه شتر را با دست خود نحر (ذبح مخصوص شتر) کرد. این تعداد به اندازه سال‌های عمر ایشان بود؛ سپس به علی دستور داد تا باقیمانده صد شتر را ذبح نماید بعد از آن حلاقی طلبید تا موهای سرش را بتراشد و موها را به کسانی که در اطرافش بودند، داد؛ سپس سوار بر شتر به مکه رفت و طواف اضافه به جا آورد^۴. و بعد از خواندن نماز ظهر در مکه، نزد فرزندان عبدالمطلب که آب زمزم تقسیم می‌کردند، آمد و گفت: ای بنی عبدالمطلب! آب بکشید و اگر نمی‌ترسیدم که مردم بر شما هجوم می‌آورند و آب دادن را از شما می‌گیرند،

۱- همان.

۲- همان، ص ۳۹۰.

۳- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۵۵۰- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۵۷۸.

۴- السیرة النبویة، ندوی، ص ۳۹۰.

خودم نیز آب می‌کشیدم. آن گاه آنها دلوی از آب زمزم را به ایشان دادند، آن حضرت از آن نوشید.^۱

سپس در همان روز به منی برگشت و زدن سنگ‌ها را از جمره اول آغاز نمود؛ سپس به جمره دوم و بعد از آن به جمره سوم آمد. در منی نیز دو خطبه ایراد نمود: یکی در روز نحر (دهم) و دیگری در روز بعد (یازدهم) که این خطبه نیز تأکیدی بر مفاد خطبه‌های سابق ایشان در عرفه و منی بود؛ چون تکرار مطالب در چند خطبه الزامی به نظر می‌رسید؛ زیرا این اولین و آخرین حج پیامبر بود و این حج نمادی از قدرت و هیبت اسلام و بیانگر نفوذ قدرت اسلام در شبه جزیره عربستان بود. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ می‌بایست این جمع عظیم مسلمانان را به آنچه مهم می‌دانست، تذکر و توصیه می‌نمود و موضوع یادگیری بهتر و حفظ مطالب و همچنین شنوندن آنها به گوش کلیه مسلمانان به ویژه فهماندن این مطالب که آنها موظف به تبلیغ مسائلی هستند که از پیامبر شنیده‌اند، تکرار مطالب را الزامی می‌ساخت.^۲

پیامبر اکرم ﷺ با تأنی، رمی هر سه روز تشریق را تکمیل ساخت؛ سپس به مکه آمد و شب هنگام به وقت سحر، طواف وداع نمود و اعلام بازگشت کرد و مکه را به قصد مدینه ترک نمود^۳ و در راه بازگشت از حجه الوداع، روز هجدهم ذیحجه در مکانی به نام (غدیر خم) نزدیک (جحفه) خطبه‌ای ایراد نمود و در بخشی از سخنانش فرمود: ای مردم! من بشری بیش نیستم به زودی من دنیا را ترک خواهم نمود و در میان شما دو چیز را باقی می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیتم. شما را به خدا سوگند، رعایت اهل بیت مرا داشته باشید و این را تا دو بار تکرار فرمود.^۴

در روایتی دیگر آمده است که دست علی را گرفت و فرمود: هر کس مرا دوست دارد، علی را دوست بدارد، خدایا هر که او را دوست می‌دارد، تو نیز او را دوست بدار و هر کس با او دشمنی می‌ورزد، تو نیز با او دشمنی کن.^۵

۱- مسلم، کتاب الحج، شماره ۱۲۱۸ - صحیح السیره النبویه ص ۶۶۳.

۲- السیره النبویه، ابی شهبه، ج ۲، ص ۵۷۹ - المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۵۱۵.

۳- السیره النبویه، ندوی، ص ۳۹۰.

۴- مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضل علی بن ابی طالب، شماره ۲۰۴۸.

۵- السیره النبویه الصحیحة، ج ۲، ص ۵۵۰.

پیامبر به راهش ادامه داد تا اینکه به ذوالحلیفه رسید. شب را همانجا سپری نمود و هنگامی که چشمش به مدینه افتاد، سه بار تکبیر گفت و چنین خواند: «لا اله الا الله وحده، لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو على كل شیء قدير آیون، تائبون، عابدون، ساجدون، لرینا حامدون، صدق الله وعده، و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده».

و بعد از طلوع خورشید، وارد شهر مدینه شد.^۱

درس‌ها و عبرت‌ها و فوائد

۱- تکامل دینی اسلامی است

امت اسلامی در سال دهم هجری به بلوغ دینی و اجتماعی پیشرفته‌ای رسید و زمینه این تکامل در سال نهم با آمد و شد دسته‌های مردم از هر سو و اکنون با سفر حج فراهم گردیده بود و امت بزرگی فراهم آمد که تعالیم اسلام را مستقیم از پیامبر فرا می‌گرفت و دعوت و تبلیغ اسلام را بر عهده داشت و این امر باعث می‌شد تا دعوت اسلامی برای تمامی ادوار ادامه یابد^۲ و علاوه بر آن حجه الوداع نیز زمینه بسیار مناسبی برای تربیت افراد و شکل‌گیری جامعه اسلامی براساس کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ﷺ بود.

۲- تربیت افراد براساس قطع رابطه با جاهلیت و دوری از گناه

الف - پیامبر اکرم ﷺ در سخنان خود در حجه الوداع به اهمیت قطع رابطه انسان مسلمان با جاهلیت، با بت‌ها، انتقام‌ها، ربا و ... اشاره می‌نمود و این را فقط به عنوان قانونی کلی برای مخاطبان و برای نسل‌های بعدی به صورت تأکید بیان داشت چنانکه فرمود: بدانید که تمام امور جاهلی زیر قدم‌های من است، خون‌های زمان جاهلی، ربا و ... بخشیده و هدر اعلام می‌شوند^۳؛ چرا که زندگی جدید هیچ ارتباطی با زندگی گذشته‌اش که مملو از چرک و آلودگی بوده است، ندارد.^۴

۱- السیرة النبویة، ندوی، ص ۳۹۱ به نقل از زاد المعاد، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲- الاساس فی السنة، ج ۲، ص ۱۰۵۴.

۳- فقه السیرة، بوطنی، ص ۳۳۱.

۴- قراءة سیاسیة للسیرة النبویة، محمد قلجی، ص ۳۰۳.

ب - پیامبر اکرم ﷺ خود را از ارتکاب گناهان و معاصی بر حذر داشته است چه گناهان ظاهری و چه گناهان باطنی؛ زیرا اثر گناه و معصیت، از دشمنی دشمنان انسان بیشتر خواهد بود و گناه باعث مصائب زیادی برای انسان حتی در این دنیا می‌شود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^۱
[الشوری: ۳۰].

«آنچه از مصائب به شما می‌رسد، به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید و این در حالی است که خدا بسیاری از گناهان شما را می‌بخشد».

همچنین باعث ورود انسان به آتش دوزخ خواهد بود و آثار تخریبی گناه و معصیت بر یک جامعه و ملت، از آثار یورش نظامی بر آنها، ویرانگرتر خواهد بود^۱.

۳- تربیت جامعه بر اساس مبادی اصلی

الف - اخوت و برادری فقط برای رضای خدا، ریسمان محکم و ناگسستنی‌ای است که مسلمانان را با همدیگر مرتبط می‌نماید؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^۲ و پیامبر نیز فرموده است: ای مردم! سخن مرا بشنوید و آن را خوب بفهمید. بدانید که مسلمان، برادر مسلمان است و تمامی مسلمانان، برادرند؛ پس برای هیچ برادری خوردن مال برادر مسلمان روا نیست؛ مگر در صورتی که با رضایت خاطر باشد؛ پس بر خویشتن ظلم روا مدارید و افزود که ریختن خون‌ها، مال‌ها و آبروی شما، بر همدیگر حرام است. همان طور که زیر پا گذاشتن حرمت این روز در این شهر حرام است، تا اینکه به ملاقات پروردگارتان بیایید. آن گاه او شما را از اعمالتان خواهد پرسید. آگاه باشید، بعد از من گمراه نشوید که گردن یکدیگر را بزنید^۲.

ب - رعایت حال ضعیفان جامعه تا آنان تضعیف بنای محکم جامعه را فراهم نسازند^۳ بنابراین، پیامبر در سخنانش به رعایت حال زنان که نمونه‌ای از قشر ضعیف جامعه هستند، سفارش و تاکید نمود. به ویژه در حق زنان که در زمان جاهلیت بر آنان

۱- همان.

۲- مسلم، کتاب الحج، شماره ۱۲۱۸.

۳- دولة الرسول من التكوين الى التمكن، ص ۵۷۵.

ستم زیادی روا داشته می‌شد، سفارش کرد.^۱

ج - تعاون و همکاری با دولت اسلامی در راستای تطبیق احکام اسلام، حتی اگر حاکم برده‌ای حبشی باشد، مورد دیگری از سفارشات پیامبر در خطبه‌های حجه الوداع بود. و این امر خیر و صلاح راعی و رعیت در دنیا و آخرت را در بر دارد.

همچنین آن حضرت با بیان قاعده‌ای، میزانی پیروی از حاکم و فرماندهی جامعه اسلامی را تعیین کرد و فرمود: تا مادامی که حاکم بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر سخن می‌گوید، حرف شنوی از او واجب است و در غیر این صورت فرمانبرداری از او جائز نیست؛ پس حاکم، از جانب مسلمانان نمایندهٔ تنفیذ اوامر الهی است.^۲

د - مساوات و برابری: پیامبر اکرم ﷺ در این راستا فرمود هیچ عربی بر عجمی و یا عجمی بر عربی و هیچ سفیدی بر سیاهی و بالعکس، فضل و برتری‌ای ندارد مگر با داشتن تقوا و افزود که تمام مردم از آدم متولد شده‌اند و آدم از خاک آفریده شده است.^۳ بدین صورت پیامبر مشخص ساخت که نژاد و ملیت و رنگ معیار برتری نیست؛ بلکه اساس فضیلت و برتری، ارزش‌های اخلاقی والایی است که موجبات رشد و ترقی انسان را فراهم می‌سازد.^۴

ه - مشخص کردن منابع شریعت: پیامبر دو منبع را به عنوان منابع اصلی جهت حل مشکلاتی که دامنگیر مسلمانان خواهند گردید، بیان نمود که اگر امت به آنها چنگ زند گمراه نخواهند شد که عبارت‌اند از: کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ﷺ و به نسل‌ها تضمین نمود که اگر به این دو منبع تمسک جستند تحت هیچ شرایطی گمراه نخواهند شد. بنابراین، نباید صلاحیت استفاده از این منبع را فقط به زمان و مکان و عرف خاص و افراد خاصی منحصر بدانیم.^۵

علاوه بر موارد ذکر شده، پیامبر هم به ذکر معضلات جوامع و هم به ذکر دواهای آنها پرداخت و دواهای آنرا التزام کامل به دستورات کتاب خدا و سنت پیامبر دانست و فرمود: «ترکت فیکم ما ان تمسکتهم به لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله و سنتی» «درمیان شما

۱- فقه السیره، بوطی، ص ۳۳۲.

۲- همان، ص ۳۳۳.

۳- مسند احمد، ۳، ص ۴۱۱.

۴- الموسوعة فی سماحة الاسلام، عرجون، ج ۲، ص ۸۷۶.

۵- فقه السیره، بوطی، ص ۳۳۳.

چیزی می‌گذارم که تا مادامی که بدان تمسک جویید، گمراه نخواهید شد و آن عبارت است از: کتاب خدا و سنتم» این علاج دائمی تمام بیماری‌های بشر است و این ندای پیامبر در تمام زمان‌ها و مکان‌ها تکرار می‌شود و جامعه بشری در مشکلاتی که با آنها روبرو خواهد شد، چاره‌ای جز رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر نخواهد داشت و تنها اعتصام و چنگ زدن به این دو منبع زلال شریعت است که مردم را از گمراهی نجات می‌بخشد و آنها را به راهی که بهتر و با دوام‌تر است، رهنمود می‌گردد.

به مرور زمان، تعالیم حیات بخش پیامبر از حدود شبه جزیره عربستان، فراتر رفت و از مرزهای زمان گذشت و خطابی عام است که منحصر به زمان و مکان ویژه‌ای نیست؛ چون ایشان به عنوان رحمتی برای جهانیان فرستاده شده‌اند.^۱

۴- شیوه آموزشی در خطبه‌های حجة الوداع

الف - آموزش عملی: پیامبر اکرم ﷺ به تشریح احکام و مناسک حج به صورت عملی پرداخت و به آنها فرمود: «خذوا عني مناسككم»^۲ یعنی مناسک حجتان را از من فرا گیرید بنابراین باید داعیان اسلام، دستورات احکام اسلام را به طور عملی به مردم آموزش دهند. حتی احکامی مثل وضو، نماز و قرائت قرآن را نیز به صورت عملی باید آموزش داد.^۳

ب - تکرار خطبه‌ها: پیامبر اکرم ﷺ در ایام حج خطبه‌های متعددی ایراد فرمود، خطبه‌ای در روز عرفه و دو خطبه در منی و برخی موضوعات مورد بحث در خطبه‌ها نیز تکراری بود. بنابراین، باید داعیان از روش ایراد سخن آن حضرت الگو بگیرند. تا در صورت ضرورت، خطبه‌های متعددی ایراد نمایند تا مخاطبان آنچه را می‌شنوند به خاطر بسپارند؛ زیرا هدف از سخنرانی، افاده‌ی مخاطبان است و اگر افاده بدون سخن و تکرار مطالب حاصل نمی‌شد، چاره‌ای جز این وجود ندارد که باید مطالب چند بار تکرار شود؛ پس در چنین مواقعی نباید، سخنران سعی نماید تا هر بار مسائل جدیدی را مطرح نماید؛ زیرا هدف فهمانیدن مطالب مورد نیاز به مخاطبان است نه نشان دادن استعداد و توانایی سخنران.^۴

۱- الجانب السياسي في حياة الرسول، احمد محمد بالشميل، ص ۱۳۱

۲- السيرة النبوية الصحيحة، ج ۲، ص ۵۴۹ - مسلم، ج ۲، ص ۹۴۲ شماره ۱۲۹۷.

۳- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۵۱۸.

۴- همان.

ج - حاضران به غایبان برسانند: این ارشاد پیامبر اکرم ﷺ به خاطر آن بود تا مطالب مورد بحث، توسط حاضران هر چه بهتر ثبت و ضبط گردد و به گوش غایبان و نسل‌های بعدی برسد تا باعث بهره‌وری بیشتر باشد و نیز خاطر نشان ساخت که ممکن است گاهی غایبان، مطالب را از حاضران بهتر درک نمایند و به خاطر بسپارند بنابراین، شایسته است که علما و داعیان پس از ایراد سخن و خطابه، به مخاطبان خود بگویند: شما حاضران به غایبان برسانید.^۱

د - جلب توجه بیشتر مخاطبان: پیامبر با ایراد طرح پرسش‌هایی درباره‌ی روز، ماه و شهری که در آن به سر می‌بردند، توجه بیشتر همگان را به سوی مطلب مهمی که می‌خواست مطرح نماید، جلب نمود؛ چنانکه همه با دقت به سخنان ایشان گوش سپردند تا آن مطلب مهم را بشنوند. قرطبی می‌گوید: آن حضرت برای آنان سه سؤال مطرح نمود: نخست نام روز، سپس نام ماه و بعد نام شهر را پرسید و پس از هر سوالی، اندکی مکث می‌نمود تا آنها به اهمیت موضوع پی ببرند و آماده‌ی شنیدن مطلب گردند؛ پس شایسته است که داعیان و علما نیز به پیروی از این سنت آن حضرت، قبل از بیان مطالب مهم، سوالاتی مربوط به مطالب مورد بحث، مطرح نمایند و توجه مخاطبان خود را بیشتر جلب نمایند.^۲

۵- برخی احکام فقهی برگرفته شده از حجة الوداع

الف - افطار نمودن حجاج در عرفه

میمونه دختر حارث (همسر رسول خدا) می‌گوید: مردم در روز عرفه، به پیامبر اکرم ﷺ از سختی روزه شکایت کردند، آن حضرت برای افطاری آنان، ظرف شیری تولید و نوشید.^۳

ب - کیفیت تدفین میتی که در حالت احرام مرده است

ابن عباس می‌گوید: مردی با پیامبر اکرم ﷺ در «موقف» (عرفه) سوار بر شترش ایستاده بود که ناگهان از روی شتر افتاد و در گذشت. پیامبر در جریان تدفین ایشان

۱- البخاری، کتاب العلم باب قول النبی رب مبلغ شماره، ۱۰۵.

۲- المستفاد من قصص القرآن للدعوة و الدعاء، ج ۲، ص ۵۱۸.

۳- بخاری، کتاب الصوم، باب صوم یوم عرفه، شماره ۱۹۸۹.

فرمود: او را با آب و سدر غسل دهید و در دو پارچه کفن نمائید و در تدفین او از مواد خوشبو، استفاده نکرده و سرش را نپوشانید؛ زیرا او روز قیامت لبیک گوین بر می‌خیزد^۱.

ج - حج گزاردن به جای دیگران

ابن عباس می‌گوید: در حالی که فضل بن عباس، پشت سر پیامبر سوار بر مرکب ایشان بود، زنی (جوان) از طایفه خثعم نزد پیامبر آمد. فضل به او و او به فضل نگاه می‌کرد پیامبر چهره فضل را به طرف دیگر برگردانید. آن زن از پیامبر پرسید: آیا از طرف پدر پیرش که نمی‌تواند مناسک حج را انجام دهد، می‌تواند حج نماید؟ پیامبر فرمود: بلی و این موضوع در حجه الوداع رخ داد^۲.

د - آسان‌گیری در مناسک حج

عبدالله بن عمر بن عاص می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ در حالی که بر مرکبش سوار بود، مردم به ایشان مراجعه نمودند و مسائل حج را می‌پرسیدند. یکی از آنان گفت: من قبل از رمی (زدن شیطان) قربانی ذبح کرده‌ام؟ ایشان فرمود اشکالی ندارد. راوی می‌گوید: به پرسش‌های همه درباره جابجایی احکام یا فراموش نمودن آنان فرمود: اشکالی ندارد^۳.

این موارد بخشی از احکام مختصر و برگرفته شده از حجه الوداع است. برای تفصیل بیشتر به آنچه شیخ آلبنی در مورد حجه الوداع نوشته است مراجعه شود. ایشان مسائل حجه الوداع را در هفتاد و دو مسئله شرح نموده است^۴. همچنین دکتر فاروق حماده در کتابی به نام الوصیه النبویه اسلامیه از کتاب‌های ادبی، حدیثی و سیره، حدود هشتاد و سه مطلب و وصیت از حجه الوداع گردآوری نموده است و به بررسی صحت و سقم و تجزیه و تحلیل آنها پرداخته است و در این راستا خدمات ارزشمندی ارائه نموده است^۵.

۱- بخاری، کتاب الجنائر، باب الکفن فی ثوبین، شماره ۱۲۶۵.

۲- بخاری، کتاب الحج، باب وجوب الحج و فضله، شماره ۱۵۱۳.

۳- بخاری، کتاب العلم، باب الفتیا علی الدابة، شماره ۸۳.

۴- السیره النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۶۸۳.

۵- همان، ص ۶۸۱.

فواید نامگذاری ایام حج

روز هفتم ذیحجه را «یوم الزینه» نامیدند؛ زیرا در این روز به زینت و آرایش شتران قربانی پرداختند و روز هشتم را روز «ترویه» یعنی آب دادن یا سیراب نمودن نامیدند؛ چرا که آنان شتران خود را سیراب می‌کردند و برای خودشان نیز آب حمل می‌نمودند؛ چون در آن روزگار در عرفه و دیگر اماکن، آبی وجود نداشت و روز نهم را به دلیل حضور در میدان عرفه، روز عرفه می‌گفتند و روز یازدهم را روز «قر» یعنی قرار و ثبات می‌نامیدند؛ زیرا در آن روز از نقل و حرکت باز می‌ایستادند. همچنین آن روز را به خاطر اینکه سر حیوان‌های ذبح شده را می‌پختند و می‌خوردند روز رءوس می‌نامیدند روز دوم ایام تشریق را «یوم النفرالاول» یعنی روز حرکت به مکه و روز سوم ایام تشریق را «یوم النفرالثانی» نامیدند.^۱

فصل هشتم

بیماری و وفات پیامبر اکرم ﷺ

اینکه می‌گویند: انسان‌های مومن با نور خدا می‌بینند، بدین معنا است که از بعضی اشاره و کنایه‌ها و حالت‌ها چیزی حدس می‌زنند و می‌فهمند. پیامبر اکرم ﷺ نیز که در اوج ایمان و عقل و اندیشه قرار داشت، از همه در این میدان، گوی سبقت را ربوده بود.^۱ بنابراین، پیامبر از اشاره بعضی از آیات درک نمود که اجلش نزدیک شده است؛ چنانکه مطالب در چند حدیث صحیح پرداخت که برخی از صحابه مانند ابوبکر، عباس و معاذ هدف پیامبر را دریافتند. بعضی از آیات نیز به بشر بودن پیامبر اکرم ﷺ و اینکه مانند سایر افراد مرگ را خواهد چشید، اشاره دارند.^۲

۱- آیات و احادیثی که به وفات پیامبر اکرم ﷺ اشاره می‌نمایند:

الف - خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد، پیامبری بیش نیست که قبل از آن پیامبرانی گذاشته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بر می‌گردید. (کافر می‌شوید) و هر که به عقب بر گردد، به خدا ضرری نمی‌رساند و خدا به زودی پاداش سپاسگزاران را می‌دهد».

قرطبی می‌گوید: خداوند در این آیه، به بیان این موضوع پرداخت که هیچ پیامبری عمر جاودانه ندارد، بنابراین، باید به آنچه پیامبران آورده‌اند، تمسک جست اگر چه خود

۱- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۵۸۷.

۲- مرض النبی و وفاته، خالد ابوصالح، ص ۳۳.

آنها مرده و یا کشته شده باشند^۱.

ب - همچنین خداوند فرموده است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰].

ابن کثیر می گوید: یعنی تو می میری و آنها نیز خواهند مرد این یکی از آیاتی است که ابوبکر پس از وفات پیامبر از آن به عنوان دلیلی بر وفات آن حضرت به آن استناد نمود^۲.

ج - خداوند می فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخَلْدَ أَفَإِنَّ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۴].

«ما قبل از تو برای هیچ بشری زندگی جاودانه‌ای قرار نداده‌ایم. آیا اگر تو بمیری مگر آنان جاودانه باقی خواهند ماند».

در آیه بعدی می فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۵].

«هر کسی طعم مرگ را می‌چشد و ما شما را با سود و زیان و بدی‌ها و خوبی‌ها می‌آزماییم و سرانجام به سوی ما بر گردانده می‌شوید».

بدین صورت خاطر نشان ساخت که مرگ، مسئله‌ای حتمی و مقدر است. این آیات به صراحت موضوع مرگ را بیان نموده‌اند، اما آیات دیگری نیز وجود دارد که می‌توان براساس مضامین آن به این موضوع پی برد.

﴿وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ۗ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾ [الضحی: ۴-۵].

«و آخرت برایت از دنیا بهتر است و پروردگارت به تو (پیروزی و نعمت) عطا خواهد کرد و تو خشنود خواهی شد».

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۶-۲۷].

«همه آنچه بر روی زمین است، فنا شدنی‌اند و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو باقی می‌ماند».

۱- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۳.

د -

﴿كُلُّ شَيْءٍ عِوَالِكُ إِلَّا وَجْهَهُ لَهٗ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [القصص: ۸۸].

«همه چیز نابود شدنی است. مگر خود او. دستور از آن او و بازگشت نیز به سوی او است.»

این آیات بیانگر آن است که هر آنچه غیر از خدا وجود دارد، تابع سنت الهی یعنی مرگ خواهند بود و هیچ کس از این قاعده مستثنی نیست مگر خود او.

ذ -

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«با شنیدن این آیه، عمر بن خطاب به گریه افتاد. پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ گفت: بعد از هر تکمیلی، نقصی پدید خواهد آمد و هدفش وفات پیامبر بود»^۱.

ه -

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۗ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ ۗ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ [النصر: ۱-۳].

«وقتی که فتح و پیروزی از جانب خدا رسید و مردم را دیدی که در دین خدا، دسته دسته وارد می شوند، پروردگارت را به پاکی یاد کن و طلب آمرزش کن. همانا او پذیرنده توبه است.»

عمر رضی الله عنه از ابن عباس در مورد این سوره پرسید؟ ابن عباس گفت: اعلام فرا رسیدن اجل پیامبر بود. عمر گفت: من نیز همین را می دانم^۲. و در روایت طبرانی آمده است که ابن عباس می گوید: این سوره خبر فرا رسیدن مرگ پیامبر خدا را به ایشان داد. بنابراین، آن حضرت پس از آن، خود را برای سفر آخرت آماده نمود^۳.

۱- البداية والنهاية، ج ۵، ص ۱۸۹.

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۳۰.

۳- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶.

۲- احادیثی که اشاره به وفات پیامبر اکرم ﷺ دارند

الف - عایشه می‌گوید: در حالی که تمامی زنان پیامبر نزد ایشان جمع بودند، فاطمه آمد، راه رفتنش شبیه راه‌رفتن پدرش بود، پیامبر اکرم ﷺ به او خوش آمد گفت و او را کنار خود نشاند و در گوشش نجوا کرد. فاطمه به گریه افتاد؛ سپس دوباره در گوشش نجوا کرد او خندید. من به فاطمه گفتم: پیامبر از میان این همه با تو نجوا کرد، آن گاه تو گریه می‌کنی؟ وقتی از آنجا برخاست من به او گفتم پیامبر با تو در مورد چه چیزی نجوا کرد؟ فاطمه گفت من راز رسول خدا را فاش نمی‌کنم. عایشه می‌گوید: پس از وفات پیامبر به فاطمه گفتم: به حقی که بر تو دارم مرا از نجوای پیامبر با خبر ساز گفت: اکنون اشکالی ندارد آن گاه گفت: پیامبر در نجوای اول به من گفت: جبرئیل در سال‌های گذشته یکبار قرآن را با من تکرار نمود و امسال دوبار آن را تکرار کرد، فکر می‌کنم اجلم نزدیک شده است؛ پس از خدا بترس و صبر را پیشه ساز. بنابراین، من گریه کردم؛ سپس در نجوای دوم فرمود: آیا دوست نداری که سردار زنان این امت شوی؟ بنابراین من خندیدم^۱.

این حدیث از نزدیک شدن زمان مرگ پیامبر خبر می‌داد. البته آن حضرت این راز را فقط با دختر خود در میان گذاشت و از این راز هیچ کسی از مسلمانان قبل از وفات پیامبر اطلاعی نداشت^۲.

ب - جابر می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ را در روز دهم ذیحجه سوار بر شترش دیدم که می‌فرمود: احکام حجتان را از من فرا گیرید، شاید دوباره به حج نیامدم^۳.

امام نووی می‌گوید: این حدیث اشاره به خداحافظی و نزدیک شدن وفات ایشان داشت تا صحابه فرصت را غنیمت بشمارند و امور دینی خود را با ملازمت بیشتری از ایشان فرا بگیرند و به خاطر همین است که این حج را حجه‌الوداع نامیده‌اند^۴.

ابن رجب نیز می‌گوید: آن حضرت در اواخر عمرش، همواره اشاراتی مبنی بر نزدیک شدن وفات خود داشت؛ چنانکه در خطبه‌های حجه‌الوداع فرمود: مناسک

۱- بخاری، کتاب الاستیذان، شماره ۶۲۸۵-۶۲۸۶.

۲- مرض النبی و وفاته، ص ۳۵.

۳- مسلم، کتاب الحج، شماره ۱۲۹۷.

۴- شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۹، ص ۴۵.

حجتان را از من بیاموزید، شاید بعد از امسال مرا نبینید و با مردم خداحافظی می‌کرد. از این رو حج آن سال را حجه الوداع نامیدند.^۱

ج - ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر در خطبه‌ای فرمود: خداوند، بنده‌ای را بین انتخاب دنیا و آنچه نزد خدا است، مختار گذاشت. آن بنده آنچه را نزد خدا است، ترجیح داد و ابوبکر با شنیدن این سخن به گریه افتاد. ابوسعید می‌گوید: ما از گریه ایشان تعجب نمودیم بعداً متوجه شدیم که ایشان از ما بهتر متوجه منظور پیامبر شده است.^۲

حافظ ابن حجر می‌گوید: ابوبکر هدف پیامبر را از این سخن با توجه به بیماری وفاتش متوجه گردید و دانست که زمان مرگ او فرا رسیده است بنابراین، به گریه افتاد.^۳

د - عباس ابن عبدالمطلب می‌گوید: در خواب دیدم که زمین به وسیلهٔ ریسمان‌های محکمی به سوی آسمان کشیده می‌شود. خوابم را برای پیامبر بازگو نمودم. فرمود: زمان مرگ برادرزاده‌ات نزدیک شده است.^۴

ه - همچنین هنگامی که معاذ را برای اعزام به یمن بدرقه می‌کرد، فرمود: ای معاذ! شاید بعد از امسال مرا نبینی و گذرت از کنار قبر و مسجدم بیفتد. معاذ با شنیدن این سخن به گریه افتاد. پیامبر فرمود: گریه نکن؛ زیرا گریه از طرف شیطان است.^۵

بیماری پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه از حج برگشت، باقیماندهٔ ماه ذیحجه و ماه محرم و صفر را در مدینه گذراند و در این فرصت، به تجهیز لشکر اسامه جهت اعزام به بلقاء و فلسطین پرداخت و فرماندهی این لشکر را که متشکل از مهاجران و انصار بود و حتی ابوبکر و عمر در آن حضور داشتند، به اسامه که جوانی هجده ساله بود، سپرد. برخی

۱- الطائف المعارف، ص ۱۰۵.

۲- بخاری، فضائل الصحابة، شماره ۳۶۵۴.

۳- فتح الباری، ج ۷ ص ۱۶.

۴- مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۲۴.

۵- همان، ص ۲۲.

به خاطر کم سن و سال بودن او از پیامبر خواستند تا کسی دیگر را به عنوان فرماندهی لشکر تعیین کند، اما پیامبر نپذیرفت^۱ و فرمود کسانی که به امارت او اعتراض می‌کنند، قبل از این به امارت پدرش نیز اعتراض نموده‌اند. به خدا سوگند که او شایسته این امارت و همچون پدرش محبوب‌ترین فرد نزد من است.^۲

مردم آمادگی لازم را برای پیوستن به لشکر اسامه پیدا می‌نمودند که بیماری پیامبر اکرم ﷺ به وفات ایشان انجامید، اما در فاصله‌ی بیماری تا وفاتشان حوادثی رخ داد که اکنون به ذکر حوادث این دوره می‌پردازیم:

الف - پیامبر اکرم ﷺ و زیارت قبور شهیدان احد در بقیع

ابومویهبه، غلام آزاد شده پیامبر می‌گوید: پیامبر در نیمه شبی به من گفت: ای ابومویهبه! به من دستور داده شده است تا نزد اهل بقیع بروم و برای آنان طلب آمرزش نمایم؛ پس مرا همراهی کن و من همراه ایشان رفتم. هنگامی که در وسط قبرستان قرار گرفت، فرمود: سلام خدا بر شما قبرنشینان. آنچه شما در آن بسر می‌برید، بهتر از چیزی است که مردم در آن بسر می‌برند. فتنه‌ها چون پاره شب سیاه، یکی بعد از دیگری هجوم آورده‌اند و فتنه‌هایی که می‌آیند، بدتر از گذشته‌اند. ابومویهبه می‌گوید: آن گاه پیامبر رو به من کرد و گفت: به من در میان کلیدهای خزانه‌های دنیا و بهشت، حق انتخاب داده شد؛ پس من از میان دنیا، بهشت و ملاقات پروردگارم را انتخاب نمودم. سپس برای اهل بقیع استغفار نمود و برگشت. بعد از آن بیماری پیامبر که به وفاتش انجامید، شروع شد.^۳

همچنین عقبه بن عامر جهنی می‌گوید: پیامبر بعد از هشت سال از شهادت کشته شدگان احد، بر آنان نماز خواند و حالتی داشت که گویا با مردگان و زندگان، خداحافظی می‌کرد؛ سپس بر منبر رفت و گفت: من پیشاپیش و گواه بر شما خواهم بود و وعده ما بر حوض است و افزود که من می‌دانم که شما مبتلا به شرک‌ورزی نمی‌شوید، اما ترس من این است که در دنیا طلبی با یکدیگر رقابت نمایید. عقبه می‌گوید: این آخرین مرتبه‌ای بود که من به آن حضرت می‌نگریستم.^۴

۱- السیرة النبویة الصحیحة، ج ۲، ص ۵۵۲.

۲- البخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی، ج ۴، ص ۲۱۳.

۳- المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۵۵-۵۶.

۴- البخاری، کتاب الجنائز، باب الصلاة علی الشهید، شماره ۱۳۴۴.

ب - سپری نمودن ایام بیماری در خانه عایشه به اجازه سایر همسران: عایشه می‌گوید: هنگامی که بیماری پیامبر شدت گرفت با اجازه همسرانش در حالی که عباس و مردی دیگر زیر شانه‌هایش را گرفته بودند و توانایی راه رفتن را نداشت به خانه من آورده شد و در آنجا بستری گردید و در خانه من بیماری‌اش شدت گرفت. آن گاه فرمود: از آب هفت مشکیزه که هنوز باز نشده‌اند، بر من آب بریزید تا بتوانم با مردم ملاقات نمایم. عایشه می‌گوید: ما او را داخل تشت بزرگی که متعلق به حفصه بود نشانیدیم و بر جسم ایشان آب ریختیم تا اینکه فرمود: بس است. آن گاه نزد مردم رفت و خطبه‌ای ایراد نمود و برای مردم نماز خواند^۱.

عایشه می‌گوید: من تا کنون کسی را ندیده بودم که بیماری این قدر بر او فشار بیاورد^۲.

ابن مسعود می‌گوید: نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم و دستی بر جسمش کشیدم و متوجه شدم که دچار تب شدیدی شده است. گفتم ای رسول خدا! شما دچار تب شدیدی شده‌اید. فرمود: بلی. من دچار دو برابر تبی که شما دچار آن می‌شوید، می‌شوم. گفتم: آیا به خاطر اینکه به شما دو برابر پاداش می‌رسد؟ فرمود: بلی. سپس گفت: هر مسلمانی که دچار بیماری یا مصیبتی دیگر بشود، در مقابل آن گناهانش او از بین می‌روند، همانطور که برگ‌های درختان می‌ریزند^۳.

برخی از وصایای آن حضرت در ایام پایانی عمر

۱- وصیت پیامبر در مورد انصار

عباس رضی الله عنه از کنار گروهی از انصار گذشت که پس از شدت گرفتن بیماری پیامبر گریه می‌کردند. عباس گفت: چرا گریه می‌کنید؟ گفتند: به خاطر از دست دادن مجالس پیامبر اکرم ﷺ آن گاه عباس نزد پیامبر رفت و ایشان را از آنچه دیده بود، مطلع ساخت. آن حضرت در حالی که پارچه سیاهی بر سرش پیچیده بود، بیرون شد و برای آخرین بار بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: من شما را به رعایت حال انصار توصیه می‌کنم. آنها رازداران من هستند و حقی که بر عهده آنان بود، ادا

۱- همان، کتاب الوضوء شماره ۱۹۸.

۲- صحیح السیره النبویه، ص ۶۹۵.

۳- بخاری، کتاب المرض، باب شدة المرض، شماره ۵۶۴۷.

نمودند و فقط حق خودشان مانده است؛ پس نیکی نیکوکارانشان را بپذیرید و از خطای خطاکارانشان بگذرید.^۱

این حدیث بیانگر میزان محبت انصار با پیامبر و بالعکس می‌باشد.^۲

۱- دستور به اخراج مشرکان از شبه جزیره عربستان

بیماری پیامبر به تدریج شدت می‌گرفت تا جایی که در یک روز، چند بار دچار بیهوشی می‌گردید، اما با این وجود علاقه مند بود که از جانب امتش، اطمینان خاطر داشته باشد تا پس از مرگ ایشان دچار گمراهی نشوند بنابراین، خواست برای آنان نامه مفصلی بنویسد تا دچار اختلاف نشوند، اما به دلایلی از نوشتن آن صرف نظر نمود و آنچه را که می‌خواست بنویسد، به طور شفاهی به آنان توصیه نمود، از جمله اینکه فرمود: مشرکان را از شبه جزیره عربستان اخراج نمایید و به تجهیز و فرستادن لشکر اسامه بپردازید.^۳

۳- نهی از اینکه قبرش به مسجدی تبدیل بشود

از آخرین وصیت‌های آن حضرت این بود که فرمود: خداوند یهود و نصارا را نابود سازد که قبور انبیای خود را به مساجد تبدیل کردند؛ سپس فرمود: دو دین با هم در سرزمین عرب باقی نخواهند ماند.^۴

۴- گمان نیک داشتن در مورد خدا

جابر می‌گوید: سه روز قبل از وفات پیامبر اکرم ﷺ از ایشان شنیدم که فرمود: «گمانهایتان را نسبت به خدا نیک بگردانید».^۵

۵- وصیت در مورد نماز و بردگان

انس می‌گوید: وصیت پیامبر هنگام وفاتش این بود که فرمود «نماز و بردگانتان» تا جایی که صدایش در سینه حبس می‌شد و نمی‌توانست با زبان بگوید.^۶

۱- بخاری، مناقب الانصار، شماره ۳۷۹۹.

۲- مرض النبی و وفاته، ص ۶۵.

۳- بخاری، کتاب الجهاد و السیر، شماره ۳۰۳۵.

۴- بخاری، کتاب الصلاة، شماره ۴۳۵ - صحیح السیره النبویه، ص ۷۱۲.

۵- مسلم، کتاب الجنه، ج ۴، ص ۲۲۰۸، شماره ۲۶۹۷.

۶- سنن ابن ماجه، کتاب الوصایا، ج ۲، ص ۹۰۰-۹۰۱، شماره ۲۶۹۷.

۶- خواب‌های نیک، بقایای نبوت هستند

عبدالله بن عباس می‌گوید: پیامبر در بیماری وفات، سرش را در حالی که بسته بود، از زیر لحاف در آورد و سه بار فرمود: بارالها! من پیامت را رساندم. سپس فرمود: چیزی از بشارت‌های نبوت باقی نمانده است مگر خواب‌های نیک که بندگان صالح می‌بینند؛ سپس گفت: آگاه باشید که من از قرائت در حال رکوع و سجده، منع شده‌ام پس وقتی به رکوع می‌روید، عظمت خدا را یاد کنید و هنگام سجده در دعا کردن بکوشید!.

۷- توصیه به ابوبکر برای امامت نماز

هنگامی که بیماری رسول خدا شدت گرفت و وقت نماز فرا رسید و بلال اذان گفت، پیامبر اکرم ﷺ به اطرافیان گفت به ابوبکر بگویید با مردم نماز بگذارد. گفتند: ابوبکر روحیه ایستادن در جایگاه شما و نماز گزاردن با مردم را ندارد، او دارای قلبی رئوف و مهربان است. پیامبر تا سه بار خواسته‌اش را تکرار نمود، آنها نیز پیشنهاد خود را تکرار نمودند. آن گاه پیامبر فرمود: شما مانند زنانی که با یوسف سر و کار داشتند، خلاف واقع را می‌گویید و فرمود: به ابوبکر بگویید که با مردم نماز بگذارد بالاخره ابوبکر امامت نماز را بر عهده گرفت. و نماز اقامه گردید. در آن اثنا پیامبر به کمک دو نفر در حالی که قادر به راه رفتن نبود، به مسجد آورده شد.

ابوبکر که متوجه قدوم پیامبر شد، خواست به عقب بیاید، پیامبر اشاره نمود که در جایست بایست و خود آن حضرت در کنار ابوبکر نشست. از اعمش پرسیدند: آیا پیامبر نماز می‌خواند و ابوبکر به نماز ایشان اقتدا نموده بود و مردم به ابوبکر اقتدا کرده بودند؟ اعمش با اشاره سر گفت: بلی.^۲

لحظه‌های پایانی زندگی پیامبر اکرم ﷺ

۱- روز دوشنبه در حالی که مردم صف بسته بودند و نماز فجر را پشت سر ابوبکر می‌خواندند، پیامبر اکرم ﷺ پرده اتاقش را کنار زد و به مسلمانان نگرست چهره نورانی آن حضرت با دیدن یارانش که در مقابل پروردگار خویش ایستاده بودند، درخشنده‌تر شد، زیرا نتیجه دعوت و جهادش را نظاره‌گر بود و امتی را که تربیت کرده

۱- مسلم، کتاب الصلاة، ج ۱، ص ۳۴۸، شماره ۲۰۷.

۲- بخاری، کتاب الاذان، شماره ۷۱۲.

بود، مشاهده می‌کرد که چه در حضور پیامبر خود و چه در غیبت او به عبادت خدا مشغول هستند. این منظر بسیار جالب آسودگی خاطر پیامبر را به همراه داشت؛ زیرا ایشان موقعیتی را کسب نموده بود که کمتر پیامبران و داعیان قبل از ایشان به آن رسیده بودند و مطمئن گردید که ارتباط این امت با دین و عبادت خدا ارتباطی محکم و ناگسستنی است؛ پس جا داشت که قلب مهربان آن حضرت مملو از شادی گردد و چهره نورانی‌اش، نورانی‌تر گردد؛^۱ چنانکه برخی از حاضران می‌گویند: پیامبر پرده خانه عایشه را کنار زد و ایستاد و به ما نگاه کرد. چهره‌اش به صفحه مصحف می‌ماند و تبسمی بر لبانش نشسته بود و نزدیک بود از خوشحالی دچار فتنه شویم و گمان کردیم که پیامبر می‌خواهد به نماز ما بپیوندد، اما آن حضرت با دست اشاره نمود که نمازتان را تکمیل کنید؛ سپس به داخل حجره برگشت و پرده را انداخت.^۲

صحابه متفرق شدند، ابوبکر نیز نزد عایشه آمد و گفت: گویا حال پیامبر خوب شده است و امروز نوبت دختر خارجه است - همسر ابوبکر - و او در خارج از شهر در مکانی به نام «سنح» سکونت داشت.^۳

۲- به سوی رفیق اعلی

سختی مرگ بر پیامبر فشار آورد، طوری که وقتی اسامه بر او وارد شد، نمی‌توانست سخن بگوید و فقط دستهایش را به سوی آسمان بلند می‌کرد و بعد بر اسامه می‌گذاشت و اسامه متوجه می‌گردید که برایش دعا می‌کند. عایشه، پیامبر را در آغوش گرفته بود. در این اثنا عبدالرحمن ابن ابوبکر در حالی وارد شد که مسواکی در دست داشت. پیامبر اکرم ﷺ به مسواک او چشم دوخته بود. عایشه گفت: آن را برای شما بگیرم؟ با اشاره سر گفت: بلی. عایشه چوب مسواک را از برادرش گرفت و آن را جوید و نرم کرد و به پیامبر داد. ایشان مسواک را در دهان گرفت و مسواک زد و این جمله را تکرار نمود «فی الرفیق الاعلی»^۴ یعنی دوست دارم به رفیق اعلی بپیوندم و دستش را مرتب در ظرف آبی که کنارش بود، فرو می‌برد و به چهره‌اش می‌مالید و می‌گفت: لا

۱- السیرة النبویة، ندوی، ص ۴۰۱.

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۸.

۳- السیرة النبویة، ابی شهبه، ج ۲، ص ۵۹۳.

۴- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۳۷.

اله الا الله مرگ سختی‌هایی دارد تا اینکه چشم از دنیا فروبست و دستانش بی‌اختیار شدند^۱. و در روایتی آمده است که فرمود: بار الها! مرا در سختی‌های مرگ یاری نما^۲.

در روایت دیگری نیز آمده است که فاطمه در آن اثنا گفت: وای به درد و مصیبتی که دامنگیر پدرم شده است. پیامبر فرمود: پدرت بعد از امروز هیچ درد و مصیبتی نخواهد داشت. بنابراین، هنگامی که وفات نمود، فاطمه گفت: پدرم! دعوت حق را لبیک گفتم. بهشت فردوس جایگاه تو است. پدرم! خبر مرگ تو را به جبرئیل می‌دهیم ... و پس از تدفین به انس گفت: چگونه توانستید بر پیکر رسول خدا خاک بریزید^۳.

۳- پیامبر اکرم ﷺ چگونه دار فانی را وداع گفت؟

حاکم شبه جزیره عربستان و کسی که پادشاهان دنیا از او هراس داشتند و اطرافیان و رعیتش با کمال میل حاضر بودند تا جان‌ها، مال‌ها و فرزندان خود را فدای او سازند، در حالی چشم از دنیا فرو می‌بست که هنگام مرگ، حتی یک در هم و یک برده نیز نداشت و سرمایه‌اش در یک قاطر سفید رنگ و شمشیر و یک قطعه زمین خلاصه شد که آنها را نیز در راه خدا صدقه نمود^۴. و در حالی وفات نمود که هنوز زره وی در مقابل سی صاع جو، به دست مردی از یهود در گرو بود^۵.

بدین صورت آن حضرت در دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال یازدهم هجری بعد از زوال خورشید و در سن ۶۳ سالگی دار فانی را وداع گفت^۶ و این روز، روز بسیار وحشتناک و مصیبت باری برای مسلمانان محسوب می‌گردید^۷؛ چنانکه انس بن مالک می‌گوید: روزی که پیامبر اکرم ﷺ وارد مدینه شد، روزی بسیار شاد و خوشحال کننده بود؛ اما روزی که وفات نمود، روزی بسیار ناخوشایند و تیره بود. ام ایمن که زنی از اصحاب رسول خدا است، گریه می‌کرد. گفتند: چرا برای پیامبر گریه می‌کنی؟ گفت:

۱- همان، شماره ۴۴۴۹.

۲- الترمذی، کتاب الجنائز، شماره ۹۷۸.

۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۶۲.

۴- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۶۱.

۵- السیره النبویه، ندوی، ص ۴۰۳.

۶- مسلم، کتاب الفضائل، ج ۴، ص ۱۸۲۵.

۷- السیره النبویه، ندوی ص ۴۰۴.

من می دانستم که روزی پیامبر خواهد مرد، اما من به خاطر اینکه دیگر از آسمان برای ما وحی نخواهد آمد، گریه می کنم.^۱

۴- عمق فاجعه و موضع گیری ابوبکر

ابن رجب می گوید: با وفات پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان سخت پریشان و وحشت زده شدند. برخی بیهوش بر زمین افتادند و زبان عده ای لال شد و گروهی مرگ ایشان را انکار می کردند.^۲

قرطبی می گوید: بزرگترین مصیبت، مصیبت در دین است... پیامبر فرمود: هر گاه دچار مصیبتی می شوید، روز مردن مرا به خاطر بیاورید؛ چون مصیبتی بزرگتر از آن وجود ندارد.^۳

حقا که پیامبر اکرم ﷺ راست گفته اند؛ زیرا برای مسلمانان هیچ مصیبتی تا قیامت بزرگتر از وفات پیامبر نخواهد بود و با وفات ایشان، وحی آسانی منقطع گردید؛ نبوت خاتمه یافت و مرتدان عرب سر بر آوردند.^۴

از جمله کسانی که مرگ پیامبر را انکار نمودند، عمر بن خطاب بود. او می گفت: رسول خدا نمرده است؛ بلکه مانند موسی نزد خدا رفته است و همان طور که موسی بعد از چهل روز برگشت پیامبر نیز باز خواهد گشت و کسانی را که معتقد به مرگ ایشان هستند، گردن خواهد زد.^۵

ابوبکر وقتی خبر وفات پیامبر را شنید، از «سنح» (بیرون شهر مدینه) با اسبش شتابان آمد و بدون اینکه با کسی سخن بگوید، بلافاصله به هجره عایشه رفت و روپوشی که چهره پیامبر با آن پوشیده بود را برداشت و بوسه ای بر صورتش زد و گریست؛ سپس گفت: پدر و مادرم فدایت باد؛ دو بار نخواهی مرد. مرگی که خدا در سرنوشت شما نوشته بود، همین است.^۶

۱- مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۷.

۲- لطائف المعارف، ص ۱۱۴.

۳- السلسلة الصحيحة، آلبانی، شماره ۱۱۰۶.

۴- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۷۶.

۵- السیرة النبویة، ابوشهبه، ج ۲، ص ۵۹۴.

۶- بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۵۲.

آن گاه ابوبکر از حجره بیرون شد و عمر را با عصبانیت، مشغول گفتگو با مردم مشاهده کرد که مرگ پیامبر را انکار می نمود. ابوبکر گفت عمر! بنشین؛ سپس خود در میان مردم ایستاد و خطبه ایراد نمود و گفت: بدانید اگر کسی محمد را پرستش می کرده است، اکنون محمد مرد و از دنیا رفت و اگر خدا را پرستش می نموده اید، او زنده است و نخواهد مرد. آن گاه این آیه را تلاوت نمود.

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

عمر رضی الله عنه می گوید: وقتی ابوبکر این آیه را تلاوت نمود، پاهایم بی اختیار گردید و نقش زمین شدم و تازه یقین نمودم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وفات نموده است.^۱ پس خداوند، صدیق اکبر را مشمول رحمت خویش قرار دهد که مصیبت های زیادی را از این امت، دفع نمود و آتش فتنه های زیادی را خاموش کرد به حل نمودن مشکلات فراوانی با ارائه دلیل براساس قرآن و سنت پرداخت بنابراین، صحابه نیز قدر زحمات صدیق را دانستند و حبیب پیامبر را محبوب داشتند؛ زیرا حب او ایمان و بغض با او نفاق است.^۲

۵- بیعت با ابوبکر

در میان صحابه، کسی شایسته تر از ابوبکر برای جانشینی پیامبر نبود بنابراین، به اتفاق آرای صحابه، ابوبکر در سقیفه بنی ساعده به جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین گردید تا شیطان راهی برای نفوذ در میان صفوف به هم پیوسته اصحاب پیامبر و ایجاد تفرقه میان آنان نیابد. بنابراین، هنوز کفن و دفن پیامبر را انجام نداده بودند که یاران پیامبر همبستگی و وحدت کلمه را با انتخاب ابوبکر تحکیم بخشیدند.^۳ در مورد خلافت ایشان در سیره ابوبکر، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۶- غسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

عایشه می گوید: هنگامی که می خواستند پیامبر را غسل دهند، با یکدیگر گفتند: آیا لباسهایش را بیرون بیاوریم یا اینکه همین طور او را غسل دهیم؟ در آن اثنا خوابی بر

۱- همان، شماره ۴۴۵۴.

۲- مرض النبی و وفاته، ص ۲۴.

۳- السیره النبویه، ندوی، ص ۴۰۶.

آنان مسلط شد و از ناحیه حجره صدایی شنیدند که گفت: پیامبر را با لباس هایش غسل دهید؛ چنانکه همین کار را کردند عایشه می گوید: اگر این اتفاق الان می افتاد، ما زنان رسول خدا، نمی گذاشتیم کسی دیگر او را غسل دهد^۱.

آن گاه پیامبر را در سه قطعه پارچه یمنی، کفن نمودند که درمیان آنها قمیص و عمامه وجود نداشت^۲ و مسلمانان بر جنازه اش نماز خواندند؛ چنانکه ابن عباس می گوید: نخست مردان به تنهایی آمدند و بدون جماعت بر پیامبر نماز خواندند؛ سپس زنان و بعد از آن، بچه ها و بعد از آنها بردگان آمدند و نماز خواندند^۳.

ابن کثیر می گوید: این خبر متفق علیه است که بر پیامبر اکرم ﷺ نماز جنازه با جماعت خوانده نشد^۴.

۷- محل دفن و کیفیت قبر پیامبر اکرم ﷺ

مسلمانان درمورد محل دفن پیامبر دچار اختلاف گردیدند. برخی گفتند: در جایی که منبرش قرار دارد، دفن گردد و برخی گفتند: در بقیع و عده ای می گفتند: در مصلا دفن گردد^۵؛ چنانکه عایشه و ابن عباس می گویند: هنگامی که پیامبر وفات یافت، مردم بعد از غسل و تکفین ایشان، در مورد محل دفنش اختلاف نمودند. آن گاه ابوبکر گفت: من حدیثی از پیامبر اکرم به یاد دارم که فرمود: پیامبران در محلی که باید دفن شوند، می میرند. بنابراین، پیامبر را در همین جا که وفات یافته است، دفن نمایید^۶. گرچه صحت این حدیث، مورد اختلاف است، اما دفن پیامبر در محلی که وفات یافته بود، قطعی است^۷. ابن کثیر می گوید: به تواتر به اثبات رسیده است که پیامبر در زاویه غربی حجره عایشه دفن گردیده است؛ سپس ابوبکر و آن گاه عمر نیز در کنار آن حضرت دفن گردیدند^۸.

۱- المستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۵۹-۶۰.

۲- مختصر سیره الرسول، ص ۳۷.

۳- دلائل النبوة، ج ۷، ص ۲۵۰- سنن ابن ماجه، شماره ۱۶۲۸.

۴- البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۳۲.

۵- الموطا، شماره ۵۴۵.

۶- صحیح السیره النبویه، ص ۷۲۷.

۷- مرض النبی ﷺ و وفاته، ص ۱۶۰.

۸- البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۳۸.

برای قبر آن حضرت لحد گذاشتند و علما در مورد لحد گذاشتن و نگذاشتن اتفاق نظر دارند که هر دو مورد جایز می‌باشد. با این تفضیل که در زمین سخت نگذاشتن لحد و در زمین نرم گذاشتن آن بهتر است.^۱

علامه آل‌بانی می‌گوید: در قبر هم لحد گذاشتن و نگذاشتن جایز است، اما لحد گذاشتن به خاطر اینکه برای قبر پیامبر لحد گذاشتند، بهتر است؛ چرا که خداوند همیشه از دو چیز، بهترین را برای پیامبرش انتخاب می‌نماید.^۲ و قبر پیامبر اکرم ﷺ به صورت کوهان بود.^۳

جمهور علماء می‌گویند: قبر کوهان مانند، بهتر از قبر مسطح است؛ چنانکه ابن قیم پس از بحث مفصلی در این مورد می‌نویسد: قبور صحابه پیامبر نه زیاد بر جسته بود و نه هم سطح با زمین؛ چنانکه قبر خود آن حضرت و دو رفیقش (ابوبکر و عمر) نیز چنین حالتی دارد.^۴ قبر پیامبر اکرم ﷺ کوهان مانند است و سنگ ریزه‌های قرمز رنگی بر آن قرار دارد بدون اینکه ساخته شده و یا با گل آمیخته شده باشد.^۵

ابن اسحاق در مورد کسانی که دفن آن حضرت را بر عهده داشتند، می‌گوید: علی، فضل، قثم (فرزندان ابن عباس) و غلام آزاد شده رسول خدا، شقران، وارد قبر ایشان شدند. و نووی^۶ و مقدسی^۷ نام عباس را نیز ذکر کرده‌اند و نووی از اسامه بن زید و اوس بن خولی نیز سخن گفته است.^۸

پیامبر اکرم ﷺ در لحد گذاشته شد و در دهانه لحد خشت خام چیدند؛ سپس در حفره قبر، خاک ریختند و براساس رای اکثر مورخان، آن حضرت در شب چهارشنبه دفن گردید^۹؛ چنانکه ابن کثیر می‌گوید: مشهور است که آن حضرت در روز دوشنبه

۱- المجموع، نووی، ج ۵، ص ۲۸۷.

۲- مرض النبی و وفاته، ص ۱۶۰.

۳- زاد المعاد، ج ۱، ص ۵۲۴.

۴- تهذیب السنن، ابن قیم، ج ۴، ص ۳۳۸.

۵- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲۱.

۶- تهذیب الاسماء، ص ۲۳.

۷- مختصر السیرة، ص ۳۵.

۸- مرض النبی ﷺ و وفاته، ص ۱۷۳.

۹- تهذیب الاسماء، نووی، ص ۲۳.

وفات نمود و در شب چهارشنبه دفن گردید.^۱

اشعاری که در رثای پیامبر اکرم ﷺ سروده شده است

۱- مرثیه سرایی حسان

حسان بن ثابت که در حیات پیامبر اکرم ﷺ همواره با شعرهایش از پیامبر، اسلام و مسلمانان دفاع می‌نمود و با اشعار انقلابی خود، شبهه جزیره عربستان را به تحرک وامی‌داشت، اکنون با تأثر از مرگ پیامبر، اشعاری غم‌انگیز در رثای آن حضرت سرود که تاریخ، آنها را برای ما و نسل‌های بعدی ثبت و ضبط نموده است که به ذکر بخشی از این اشعار می‌پردازیم:

چه شده است که چشمان تو نمی‌خوابد، گویا به آنها آسیبی رسیده است ...
به خاطر هدایت‌گری که اکنون در قبر قرار گرفته است ... ای بهترین کسی که در زمین راه رفته‌ای و دیگر کسی همانند تو در زمین پیدا نخواهد شد.
خاک‌ها به جای تو به چهره من اصابت می‌کرد. ای کاش، من پیش از تو در گورستان بقیع دفن می‌شدم.

پدر و مادرم فدای کسی باد که روز دوشنبه دفن گردید، او نبی هدایتگر خدا بود.
من بعد از او بی‌خرد و حیران ماندم، ای کاش از مادر متولد نشده بودم...
آیا من بعد از تو در مدینه و در میان ساکنان آن بمانم! ای کاش سیاه ماری مرا نیش می‌زد و یا اینکه خدا، به همین زودی مرگ را به سراغ ما می‌فرستاد و قیامت را بر پا می‌کرد.

ای اولین فرزند مبارک آمنه که او را با پاکدامنی به دنیا آورد ... و نوری بود که دنیا را منور ساخت ... یقیناً هر کس از این نور مبارک استفاده نماید، راهیاب می‌شود.
پروردگارا! به کوری چشم حسودان، ما را با پیامبرمان در بهشت گردهم‌آور و جنت الفردوس را نصیب ما بگردان ...

به خدا! تا زنده‌ام بر نبی خود (محمد) خواهم گریست ...
وای بر انصار و یاران پیامبر اکرم ﷺ که بعد از گذاشتن آن حضرت در لحد، زمین برای آنها تنگ شده و چهره‌هایشان به گونه‌ای سوخته و سیاه شده است که گویی بر

۱- البداية والنهاية، ج ۵، ص ۳۷ - صحیح السیرة النبویة، ص ۷۲۸.

آن سرمه سیاه پاشیده‌اند.

او از طایفه ما است (به خاطر آن که آمنه از بنی نجار بود) و قبرش نیز در میان ماست و نعمت‌های دیگری که از او به ما رسیده است را نمی‌توان انکار نمود. خدا ما را با او گرمی داشت و هدایت کرد و در همه جا، یاران او قرار داد ... درود خدا و فرشتگان پیرامون و همه نیکان بر احمد، مبارک باد. به خدا! هیچ مادری مانند رسول هدایتگر خدا، فرزندی به دنیا نیاورده است ... هیچ یکی از بندگان خدا، از او وفادارتر به وعده و مهربانتر به همسایه نبوده است. ای بهترین انسان‌ها! من در نهری به سر می‌بردم، اما اکنون همانند انسان گم گشته تشنه‌ای گردیده‌ام»^۱.

۲- اشعار ابوبکر رضی الله عنه در رثای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

«هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را افتاده در روی زمین دیدم، خانه‌ها با وجود وسعت برایم تنگ و کوچک شد. قلبم به خاطر مرگش ترسید و استخوان‌هایم تا زنده‌ام، شکستند. ای ابوبکر! وای بر تو، دوست تو مرده و صبر تو کم گردیده است. ای کاش قبل از وفات دوستم، می‌مردم و در لحد بودم و بر من تخته سنگهایی گذاشته می‌شد»^۲.

۳- اشعار ابوسفیان بن حارث در رثای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

بیدار ماندم و شب سپری نمی‌شد؛ زیرا شب برای کسی که به مصیبتی گرفتار شده است، طولانی می‌شود. گریه به من کمک کرد و این‌ها در برابر مصیبتی که به مسلمانان رسیده بود، چیزی نیستند. مصیبت ما بسیار بزرگ بود در آن شامگاهی که گفتند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وفات نموده است. زمین نیز به گونه‌ای برای ما تنگ شد که نزدیک بود ما در میان دو طرف آن کوبیده شویم.

ما وحی الهی را که جبرئیل صبح و شام با آن می‌آمد، از دست دادیم. این مصیبت

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲۹.

۲- المستطرف، ابتهی، ص ۳۶۶.

به قدری بزرگ است که اگر به خاطر آن، تمامی انسان‌ها بمیرند، شایسته است. پیامبری در میان ما بود که به وسیلهٔ وحی و سخنان خود، شک و شبهه را از بین ما می‌زدود.

و ما را راهنمایی می‌کرد و چون در میان ما بود، هیچ سرزنشی متوجه ما نبود. ای فاطمه! چه گریه کنی چه گریه نکنی، قبر پدرت سرور تمام قبرهاست و در آن سردار جامعهٔ انسانی و پیامبر خدا قرار گرفته است.^۱

۴- اشعار صفیه بنت عبدالمطلب در رثای پیامبر اکرم ﷺ

ای رسول خدا! تو امید ما بودی و تو نسبت به ما مهربان بودی نه جفا پیشه. تو مهربان، هدایتگر و معلم بودی و هر گریه کننده‌ای باید امروز بر تو گریه کند. به خدا! من به خاطر فقدان پیامبر ﷺ گریه نمی‌کنم، اما به خاطر فتنه‌ایی که بعد از او می‌آیند، گریه می‌کنم.

وقتی به یاد پیامبر و اموری که بعد از او اتفاق خواهد افتاد، می‌افتم، گویی بر قلبم آهن داغی گذاشته‌اند.

ای فاطمه! رحمت خدا بر جسم مبارکی باد که اکنون در یثرب و زیر خاک قرار دارد.

خودم، پدر، مادر، خویشاوندانم و اموالم فدای رسول خدا باد. تو به حق راست گفتی و رسالت خود را صادقانه ابلاغ نمودی و در حالی مردی که کسی کمرت را خم نکرد و شادمان بودی.

چنانچه خدا پیامبر را در این دنیا باقی می‌گذاشت، ما سعادت‌مند بودیم، اما هر چه او بخواهد، بهتر است. سلام خدا بر تو باد و شادمان در بهشت جاودان جای گیری^۲.

سیرهٔ پیامبر با توفیق خداوند به اتمام رسید، اما آنچه در این کتاب از حق و حقیقت وجود دارد، به خاطر منت خدای بزرگ و فضل او است و اشتباهات موجود را پذیرا هستیم. و از خدا طلب آمرزش می‌نمایم، البته تا حد امکان، تلاش من این بوده است تا دچار خطا و اشتباه نشوم. بنابراین، امیدوارم که از پاداش این تلاش محروم نگردم و از خدا می‌خواهم که این اثر را برای مسلمانان سودمند واقع بگرداند. همچنین از مطالعه

۱- الاکتفاء، کلامی، ج ۲، ص ۴۵۶.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۱۹-۲۲۰.

کنندگان خواهشمندم که مرا در دعاهایشان فراموش نکنند؛ زیرا دعای مسلمان در حق برادر غایب وی پذیرفته خواهد شد.

و اینک کتاب را با این آیه به پایان می‌رسانم که می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

شاعر نیز چنین می‌سراید:

بارالها! تو اهل احسان و کرم هستی و سخاوت و بخشش فراوان از تو سرچشمه می‌گیرد.

بارالها! قلب من اندوهگین است و حالتی به گونه‌ای است که باعث خوشحالی دوست نیست.

بارالها! توبه‌ام را بپذیر و به بنده‌ای که به خاطر گناهانش، اشکهایش جاری است، رحم بفرما.

بارالها! پوست بدن مرا، چرک گناهان فرا گرفته است، به گونه‌ای که تحمل آن مشکل گردیده است.

بارالها! خطاهایم را ببخش؛ زیرا من بر دروازه‌ها خوار و ذلیل شده‌ام.

بارالها! مرا با داروی عفو خود مداوا کن تا قلب و تشنگی مرا تسکین دهد.

بارالها! قلبم را گناهان نابود کرده‌اند و کارهای زشت من نیز مرا نابود ساخته‌اند.

بارالها! تو خود گفته‌ای: از من بخواهید تا به شما بدهم و اینک بنده تو فریاد بر می‌آورد که ای کارساز!

عمر ما را به سوی نابودی میر.

شاعری دیگر چنین می‌سراید:

۱- علم را بیاموز و تنبلی به خود راه مده؛ زیرا خیر و خوبی از کسی که بنده تنبلی است، فاصله بسیار دارد.

۲- برای فهم دین، وقت بیشتری صرف کن و به خاطر دستیابی به مال و امروز و فردا کردن از آن مشغول مباش.

۳- خواب را رها کن؛ زیرا کسی که هدف را بشناسد، در راه آن از بذل هر چیزی دریغ نمی‌ورزد.

۴- مگو زمان علمای بزرگ سپری شده است؛ چون هر کس طی کردن مسیری را آغاز نماید، به آخر آن خواهد رسید».

سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب اليك

عبدالله ریگی احمدی

تابستان ۸۴

منابع و مأخذ

- ١- آثار الحرب في الفقه الاسلامى، د. وهبه الزحيلي، دراسه مقارنة دار الفكر، الطبعة الثالثة، ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
- ٢- آثار تطبيق الشريعة، د. محمد عبدالله الزاحم، دارالمنار، الطبعة الاولى، ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.
- ٣- آفات على الطريق، محمد سيد نوح، دار الوفاء، المنصوره، مصر، ط: الخامسة، ١٤٠٠ هـ - ١٩٩٠ م.
- ٤- اسد الغابة في معرفة الصحابة: على بن ابي الكرم ابن الاثير.
- ٥- الام، محمد ادريس الشافعى سنة ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م، طبعه دار الكفر، بيروت × لبنان
- ٦- الاتقان في علوم القرآن، عبدالرحمن السيوطى، المكتبة الثقافية، بيروت × لبنان، بدون تاريخ.
- ٧- الادارة الاسلامية في عصر عمر بن الخطاب، د. فاروق مجدلاوى، دار مجد لاوى، عمان، الطبعة الثانية ١٤١٨ هـ ١٩٩٨ م.
- ٨- الاصابة في تمييز الصحابة لابن حجر، احمد بن حجر العسقلانى، تحقيق على محمد البجاوى، دار النهضة مصر.
- ٩- الاعتصام للامام الشاطبى، دارالفكر، الناشر مكتبة الرياض الحديثة بالرياض.
- ١٠- الاعلام في صدر الاسلام، د. عبداللطيف حمزه، دار الفكر.
- ١١- امتاع الاسماع بما للرسول من الابناء والاموال والحفدة والمتاع، للشيخ احمد ابن على المقريزى، صححه وشرحه محمود محمد شاكر، مطبعه الجنة التاليف والترجمه بالقاهره ١٩٤١ هـ.
- ١٢- الاحاديث الواردة في فضائل المدينة، صالح الرفاعى، دار الخضيرى، المدينة، الطبعة الثالثة ١٤١٨ هـ.

- ١٣- احكام الجنائز وبعدها للالباني × المكتب الاسلامي × بيروت.
- ١٤- احكام السوق في الاسلام، احمد الدريويش، دار عالم الكتب، الطبعة الاولى، ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.
- ١٥- احكام القرآن لابي بكر محمد بن عبدالله المعروف بابن العربي المعافري الاندلسي، تحقيق. محمد عبدالقادر عطاء، ط ١٤٠٨/١ هـ دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١٦- الاخلاق الاسلامية واسسها، عبدالرحمن جنكه الميداني، دارالقلم، دمشق.
- ١٧- الاخوات المسلمات وبناء الاسرة القرآنية، محمود محمد الجوهري.
- ١٨- الاساس في السنة وفقهها، السيرة النبوية، سعيد حوى، دارالسلام بمصر، الطبعة الاولى ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.
- ١٩- الاساس في السنة، سعيد حوى، دارالسلام، مصر.
- ٢٠- اساليب التشويق والتعزيز في القرآن الكريم، د. الحسين جرنو محمود جلو، مؤسسة الرسالة، دارالعلوم الانسانية، الطبعة الاولى ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م.
- ٢١- اسباب النزول للواحدى، ابوالحسن على بن احمد الواحدى النيسابورى، دار الكتب العلمية، بيروت لبنان، الطبعة الاولى ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م.
- ٢٢- اسباب هلاك الامم السالفة، سعيد محمديبا سيلا، سلسلة الحكمة البريطانية، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م.
- ٢٣- الاستخبارات العسكرية في الاسلام، عبدالله على السلامة مناصره مؤسسة الرسالة، بيروت × لبنان، الطبعة الثانية، ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.
- ٢٤- الاسلام في خندق، مصطفى محمود، دار اخبار اليوم القاهرة، مصر، ١٤١٤ هـ ١٩٩٤ م.
- ٢٥- اصول الفكر السياسى في القرآن الكى، التجانى عبدالقادر حامد، الطبعة الاولى ١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م، عمان × الاردن، دار البشير.
- ٢٦- اضواء على الهجرة، توفيق محمد سبع، مطبعة الهيئة العامة لشئون المطابع الاميرية ١٣٩٣ هـ - ١٩٧٣ م.
- ٢٧- اعلام النبوة للماوردى، الكليات الازهرية.
- ٢٨- اغائة للهفان عن مصائد الشيطان، لابن قيم الجوزية، دارالكتب العلمية بيروت، طبعة اولى ١٤٠٨ هـ - ١٩٩٨ م.

- ٢٩- الاكتفاء بما تضمنته من مغازى الرسول والثلاثة الخلفاء، تاليف ابي الربيع سليمان ابن موسى الكلاعى الاندلسى، عالم الكتب، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م.
- ٣٠- الاموال لابي عبيد، ابويعيد القاسم بن سلام، مؤسسة ناصر الثقافية، بيروت.
- ٣١- الانحرافات العقديّة والعلمية، على بن نجيب الزهرانى، دار طيبة، الطبعة الثانية، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م.
- ٣٢- انساب الاشراف للبلاذرى، تحقيق محمد حميد الله، دار المعارف.
- ٣٣- الانساب للسمعاني، طبعه مجلس دائرة المعارف العثمانية، حيدر اباد، الهند ١٣٨٢ هـ - ١٩٦٢ م.
- ٣٤- الانساب: ابوسعيد عبدالكريم بن محمد السمعاني، تحقيق عبدالرحمن المعلمي اليماني، نشر مجلس دائرة المعارف × الهند.
- ٣٥- الهمية الجهاد في نشر الدعوة، د. على العلياني، دار طيبة، الطبعة الاولى، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ٣٦- الايمان والحياة، يوسف القرضاوى، مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة العاشرة، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٤ م.
- ٣٧- البحر الرائق في الزهد والرقائق، احمد فريد، دار البخارى، القصيم بالسعودية، الطبعة الاولى ١٤١١ هـ ١٩٩١ م.
- ٣٨- بدائع السالك في طبائع الملك، ابو عبدالله بن الازرق تحقيق وتعليق على سامى النشار، منشورات وزارة الاعلام، الجمهورية العراقية.
- ٣٩- البداية والنهاية، ابوالفداء ابن كثير الدمشقى، الطبعة الاولى ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م، دار الريان للتراث.
- ٤٠- بلوغ الارب في معرفة احوال العرب، محمود شكرى الالوسى، تحقيق محمد بهجة الاثرى، دارالكتب العلمية، بيروت، الطبعة الثانية.
- ٤١- بناء المجتمع الاسلامى في عصر النبوة، محمد توفيق رمضان، دار ابن كثير، دمشق، الطبعة، الاولى ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩.
- ٤٢- بهجة المحافل وبغية الامائل في تلخيص المعجزات والسير والشمائل، شرح جمال الدين محمد الاشخر اليمنى، دار صادر × بيروت.
- ٤٣- تاملات في سورة الكهف للشيخ ابي الحسن الندوى، دار القلم.

- ٤٤- تاملات في سيرة الرسول ﷺ د. محمد السيد الوكيل، دار المجتمع، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ هـ ١٩٨٧ م.
- ٤٥- تاريخ الاسلام للذهبي المغازي، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، دارالكتاب العربي، الطبعة الثانية، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
- ٤٦- التاريخ الاسلامي مواقف وعبر، د. عبدالعزيز الحميدي، دارالدعوة، الاسكندرية، الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
- ٤٧- التاريخ السياسي والحضاري، د. السيد عبدالعزيز سالم.
- ٤٨- التاريخ السياسي والعسكري لدولة المدينة في عهد الرسول ﷺ استراتيجية الرسول السياسية والعسكرية، د. علي معطي، مؤسسة المعارف بيروت، الطبعة الاولى ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م.
- ٤٩- تاريخ الطبري: لابي جعفر محمد بن جرير، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار سويدان × بيروت.
- ٥٠- تاريخ اليهود في بلاد العرب، ولفنسون، طبعة القاهرة ١٩٢٧ م.
- ٥١- تاريخ خليفه بن خياط، تحقيق اكرم ضياء العمري، مطبعة الآداب، النجف × ١٩٦٧ م.
- ٥٢- تاريخ دولة الاسلام الاولى، فايد حماد عاشور، سليمان ابو عزب، دار قطري ابن الفجاءة، الدوحة، الطبعة الاولى، ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.
- ٥٣- تاريخ صدر الاسلام عبدالرحمن عبد الولي شجاع، دار الفكر المعاصر، صنعاء، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.
- ٥٤- التحالف السياسي في الاسلام، منير محمد الغضبان، دارالسلام، الطبعة الثانية ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٥٥- التحرير والتنوير، للشيخ محمد الطاهر بن عاشور × دار الكتب الشرقية تونس.
- ٥٦- تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذی، لمحمد بن عبدالرحمن المبارکفوری، مطبعة الاعتماد، نشر محمد عبدالمحسن الکتبی، تصحيح عبدالرحمن محمد عثمان.
- ٥٧- تحفة الاشراف، جمال الدين ابوالحجاج يوسف بن الزكي عبدالرحمن المزي، الدار القيمة ٣٨٤٠ هـ.

- ٥٨- التربية القيادية، منير الغضبان، دار الوفاء المنصورة، الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م.
- ٥٩- تفسير ابي السعود، السمي ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم، لقاضي القضاة ابي السعود محمد العمادى الحنفى، تحقيق عبدالقادر احمد عطا - الناشر × مكتبة الرياض الحديثة، الرياض × مطبعة السعادة × القاهرة.
- ٦٠- تفسير ابن كثير: ابن كثير القرشى، دار الفكر ودار القلم، بيروت × لبنان، الطبعة الثانية.
- ٦١- تفسير الالوسى، السمي روح المعانى في تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، للالوسى (محمود الالوسى البغدادى)، ادارة الطباعة المصطفائية بالهند، بدون ذكر سنة الطبع.
- ٦٢- تفسير البغوى السمي معالم التنزيل، الامام ابومحمد الحسين الفراء البغوى الشافعى، دار المعرفة، بيروت × لبنان.
- ٦٣- تفسير البيضاوى السمي انوار التنزيل واسرار التاويل تاليف الامام ناصرالدين ابوالخير عبدالله الشيرازى البيضاوى سنة الطبع ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م × دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- ٦٤- تفسير الرازى، دار احياء التراث العربى، بيروت، الطبعة الثالثة.
- ٦٥- تفسير الزمخشري السمي بالكشاف، سنة الطبع ١٩٦٧ م، دار المعرفة.
- ٦٦- تفسير السعدى السمي تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام النان لعبد الرحمن ناصرالسعدى، المؤسسة السعدية بالرياض، ١٩٧٧ م.
- ٦٧- تفسير القرطبي، لابي عبدالله محمد بن احمد الانصارى، القرطبي، دار احياء التراث العربى، بيروت × لبنان، ١٩٦٥ م.
- ٦٨- تفسير المراغى، لاحمد مصطفى المراغى، طبع دارالفكر × بيروت × الطبعة الثالثة، ١٩٤ هـ.
- ٦٩- تفسير النار، محمد رشيد رضا، دار المعرفة، بيروت × لبنان.
- ٧٠- التفسير النير، د. وهب الزحيلي، دارالفكر المعاصر، بيروت، دارالفكر، دمشق، ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م. الطبعة الاولى.
- ٧١- تفسيرالنسفى السمي بمدارك التنزيل وحقائق التاويل × تاليف الامام عبدالله احمد ابن محمد النسفى المتوفى سنة ٧١١ هـ الناشر، دارالكتاب العربى × بيروت.

- ٧٢- تفسیر بن عطیة السمی الحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز لابی محمد عبد الحق بن عطیة الاندلسی، من مطبوعات رئاسة الحاكم الشرعية والشئون الدینیة بدولة قطر، الطبعة الاولى، ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.
- ٧٣- تفسیر سوره فصلت، د. محمد صالح علی مصطفی، دارالنفاثس، الطبعة الاولى ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.
- ٧٤- تلقیح فہوم اهل الاثر، لابن الجوزی، مکتبة الآداب، القاهرة، دون ذکر الطبعه.
- ٧٥- التمکین للامة الاسلامیة فی ضوء القرآن الکریم، محمد السید حمد یوسف، دارالسلام، مصر، الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
- ٧٦- تنظیمات الرسول الاداریة فی المدینة، صالح احمد العلی، مجلة المجمع العلمی العراقی، المجلد السابع عشر، بغداد × ١٩٦٩ م.
- ٧٧- تنویر الحوالمک شرح موطا مالک، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، دار احیاء الکتب.
- ٧٨- تهذیب مدارج السالکین، لابن القیم، هذبة عبدالنعم صالح العلی العزی، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثالثة، ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.
- ٧٩- جامع الاصول، لابن الاثیر (ابوالسعادات المبارک بن محمد الجزری) المتوفی سنه ٦٠٦ هـ - تحقیق عبدالقادر الارناووط، طبع مکتبة الحلوانی سوریا × عام ١٣٩٢ هـ
- ٨٠- جامع العلوم والحکم، للامام ابن رجب الحنبلی، دارالفکر، بیروت.
- ٨١- الجامع لاخلق الراوی، وآداب السامع للخطیب البغدادی، مکتبة المعارف بالرياض، ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
- ٨٢- الجهاد والقتال فی السیاسة الشرعیة، محمد خیر هیکل، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ ١٩٩٣ م، دارالبیارق، عمان × بیروت.
- ٨٣- الجواب الصحیح لمن بدل دین السیح، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم، مطابع المجد.
- ٨٤- جوامع السیر لابن حزم، علی بن احمد بن سعید، المتوفی ٤٥٦ هـ، تحقیق الدكتور احسان عباس والدكتور ناصر الدین الاسد، طبع دار احیا السنة باکستان ١٣٦٨ هـ

- ٨٥- جيل النصر النشود، د. يوسف القرضاوى، مكتبة وهبه، القاهرة × مصر، الطبعة السادسة ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ٨٦- حاشيه ابن عابدين، مطابع مصطفى البايى واولاده.
- ٨٧- حدائق الانوار ومطالع الاسرار، عبدالرحمن بن على بن محمد الشيبانى بن الربيع، تحقيق عبدالله ابراهيم الانصارى.
- ٨٨- حدائق الانوار ومطالع الاسرار، لابن الديبع الشيبانى، تحقيق عبدالله ابراهيم الانصارى.
- ٨٩- حديث القرآن عن غزوات الرسول ﷺ، د. محمد بكر آل عابد، دارالغرب الاسلامى، الطبعة الاولى.
- ٩٠- الحرب النفسية ضد الاسلام في عهد الرسول ﷺ في مكة، د. عبدالوهاب كحيل، عالم الكتب بيروت، الطبعة الاولى ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ٩١- الحركة السنوسية في ليبيا، على محمد الصلابى، دار البيارق، عمان، طبعة اولى، ١٩٩٩ م.
- ٩٢- حقوق النبى ﷺ على امته، د. محمد بن خليفة التميمى، دار اضواء السلف، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ ١٩٩٧ م.
- ٩٣- الحكم والتحاكم في خطاب الوحي، عبدالعزيز مصطفى كامل، دار طيبة، الطبعة الاولى ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م.
- ٩٤- الحكومة الاسلامية، ابوالاعلى المودودى × ترجمه احمد ادريس × المختار الاسلامى للطباعة والنشر × القاهرة × الطبعة الاولى، ١٣٩٧ هـ - ١٩٧٧ م.
- ٩٥- حلية الاولياء، ابونعيم: احمد بن عبدالله الاصبهانى، مطبعة السعادة، مصر، ١٣٧٥-١٣٥١ م.
- ٩٦- حوار الرسول مع اليهود، د. محسن الناظر، الطبعة الثانية، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م، دار الوفاء
- ٩٧- خاتم النبيين ﷺ: للشيخ محمد ابى زهرة، الطبعة الاولى، ١٩٧٢ م، دار الفكر بيروت.
- ٩٨- الخصائص العامة للاسلام، د. يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة القاهرة، مصر ط : الرابعة، ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.

- ٩٩- الخصائص الكبرى، عبدالرحمن بن ابی بكر السيوطی، دارالكتب العلمية بيروت.
- ١٠٠- دائرة المعارف الكاثوليكية، مقال التثليث.
- ١٠١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: الامام السيوطی، الناشر محمد امين دمج، بيروت × لبنان.
- ١٠٢- دراسات في السيرة النبوية، د. عبدالرحمن الشجاع، دارالفكر المعاصر × صنعاء، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.
- ١٠٣- دراسات في عهد النبوة، د. عبدالرحمن الشجاع، دار الفكر المعاصر × صنعاء، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.
- ١٠٤- دراسات قرآنيه: محمد قطب، دار الشروق، الطبعة الخامسة، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ١٠٥- دراسة تحليلية لشخصية الرسول، د. محمد قلعجي، الطبعة الاولى، سنة ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م، دار النفائس.
- ١٠٦- الدرر في اختصار المغازي والسير، يوسف بن عبدالبر، وزارة الاوقاف بمصر، لجنة احياء التراث، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٤ م، القاهرة.
- ١٠٧- دروس في الكتمان، محمود شيت خطاب، مكتبة النهضة، بغداد، الطبعة العاشرة، ١٩٨٨ م.
- ١٠٨- دستور للامة من القرآن والسنة، د. عبدالناصر العطار، مؤسسة علوم القرآن، الشارقة × عجمان، دار ابن كثير، دمشق، بيروت، الطبعة الاولى ١٤١٤ هـ - ١٩٩٣ م.
- ١٠٩- الدعوة الاسلامية، عبدالغفار عزيز.
- ١١٠- دعوة الله بين التكوين والتمكين، د. على جريشة، مكتبه وهبة، مصر، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ١١١- دلائل النبوة ومعرفة احوال صاحب الشريعة، للحافظ ابی بكر احمد البيهقي تحقيق عبدالمعطي قلعجي، الطبعة الاولى، ١٤٠٥ هـ، دارالكتب العلمية، بيروت.
- ١١٢- دور المرأة في خدمة الحديث، امال قرداش، كتاب الامة، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ الدوحة قطر.

- ١١٣- دولة الرسول ﷺ من التكوين الى التمكين، كامل سلامة الدقس، دار عمار، عمان، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م.
- ١١٤- الدولة العربية الاسلامية، منصور الحرابي، الطبعة الثانية، ١٩٨٣ م، منشورات جمعية الدعوة الاسلامية بليبيا.
- ١١٥- ديوان ابي بكر الصديق، حققه وشرحه راجي الاسمر، دار صادر بيروت، الطبعة الاولى، ١٩٩٧ م.
- ١١٦- ديوان شوقي، الاعمال الشعرية الكاملة، دار العودة، بيروت، طبعه ١٩٨٦ م.
- ١١٧- ديوان عنتره، فاروق الطباع، دارالقلم، بيروت × لبنان.
- ١١٨- الروى والاحلام في النصوص الشرعية، اسامه عبدالقادر.
- ١١٩- الرويا ضوابطها وتفسيرها، هشام الحمصي، دار الكلم الطيب، دمشق بيروت، الطبعة الثانية ١٤١٧ هـ - - ١٩٩٦ م.
- ١٢٠- رجال الادارة في الدولة الاسلامية، د. حسين محمد سليمان، دار الاصلاح، الدمام السعودي.
- ١٢١- الرحيق المختوم، لصفى الدين الرحمن المباركفوري، الطبعة الاولى ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، مؤسسة الرسالة × لبنان.
- ١٢٢- رسالة الانبياء، عمر احمد عمر، دار الحكمة دمشق، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
- ١٢٣- الرسول القائد، محمد شيت خطاب × الطبعة الثاني، سنة الطبع ١٩٦٠ م، دار مكتبة الحياة ومكتبة النهضة بغداد.
- ١٢٤- الرسول المبلغ، د. صلاح عبدالفتاح الخالدي، دار القلم، دمشق، الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
- ١٢٥- الرسول المعلم واساليبة في التعليم للشيخ عبدالفتاح ابي غده، دار مكتب المطبوعات الاسلامية، حلب × الاولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
- ١٢٦- روح المعاني (تفسير الالوسي)، محمود الالوسي البغدادي، دار الفكر، طبعة ١٤٠٢ هـ.
- ١٢٧- الروض الانف في شرح السيرة النبوية لابن هشام لابي القاسم السهيلي، تحقيق: عبدالرحمن الوكيل، دار الكتب الحديثة، طبعة ١٣٨٧ هـ.

- ١٢٨- زاد المسیر فی علم التفسیر: ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمن بن علی الجوزی القرشی البغدادی، المکتب الاسلامی، الطبعة الاولى، ١٣٨٤ هـ - ١٩٦٥ م.
- ١٢٩- زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ابو عبدالله محمد بن ابی بکر الجوزیة، حققه : شعيب الارناووط وعبدالقادر، الطبعة الاولى، ١٣٩٩ هـ، دار الرساله.
- ١٣٠- زاد اليقين لابی شنب، لاشين ابوشنب، دار البشير، طنطا × مصر، الطبعة الاولى، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م.
- ١٣١- الزهد، احمد بن حنبل، دار الريان للتراث، القاهرة، مصر، الطبعة الثانية، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ١٣٢- زيد بن ثابت، كاتب الوحي، وجامع القرآن، صفوان داوودي، دار القلم، دمشق، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.
- ١٣٣- سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد: محمد بن يوسف الصالحی، تحقيق : مصطفى عبدالواحد، لجنة احياء التراث الاسلامی ١٣٩٤ هـ - ١٩٧٤ م.
- ١٣٤- السرايا والبعوث النبوية حول المدينة ومكة، د. بريکک محمد بريکک، دار ابن الجوزی، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
- ١٣٥- السفارات النبوية، د. محمد العقيلي، دار احياء العلوم × بيروت، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ١٣٦- سفراء الرسول، محمود شيت خطاب، مؤسسة الريان، دار الاندلس الخضراء، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
- ١٣٧- سفراء النبي ﷺ، لمحمود شيت خطاب، مؤسسة الريان، دار الاندلس الخضراء، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
- ١٣٨- سنن ابی داود: الامام ابوداود سليمان السجستاني، تحقيق وتعليق عزت الدعاس، ١٣٩١ هـ سوريا.
- ١٣٩- سنن ابن ماجه الحافظ ابو عبدالله محمد بن زيد القزوينی، دار الفكر.
- ١٤٠- سنن الترمذی: الامام ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذی، دار الفكر، ١٣٩٨ هـ.

- ١٤١- سنن النسائي: ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب النسائي، مطبعة مصطفى الحلبي، القاهرة، ١٩٦٤ م.
- ١٤٢- سير اعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، مؤسسة الرسالة × الطبعة الاولى، ١٤٠٣ هـ.
- ١٤٣- السير والمغازي لابن اسحاق، تحقيق سهيل زكار، دار الفكر، طبعة اولي ١٩٧٨ م.
- ١٤٤- السيرة الحلبية في سيرة الامين المامون، على بن برهان الدين الحلبي، دار المعرفة.
- ١٤٥- سيرة الرسول ﷺ، صور مقتبسة من القرآن الكريم × تاليف الاستاذ محمد عزه دروزه عنى بها الاستاذ عبدالله ابراهيم الانصارى، طبعه على نفقته خليفه
- ١٤٦- السيرة النبوية، ابوالحسن الندوى، دار التوزيع والنشر الاسلامية، القاهرة.
- ١٤٧- السيرة النبوية، دراسه وتحليل، محمد ابوفارس، دار الفرقان الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م، عمان.
- ١٤٨- السيرة النبوية، للذهبي، تحقيق حسام الدين القدسي، مكتبه هلال بيروت.
- ١٤٩- السيرة النبوية الصحيحة، د. اكرم العمرى، الطبعة الاولى ١٤١٢ هـ / ١٩٩٢ م مكتبة المعارف والحكم بالمدينة المنوره.
- ١٥٠- السيرة النبوية تربيته امه وبناء دولة، صالح احمد الشامى، الكتب الاسلامى، الطبعة الاولى، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ١٥١- السيرة النبوية دروس وعبر، د. مصطفى السباعى، المكتب الاسلامى بيروت، لبنان، الطبعة التاسعة ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ١٥٢- السيرة النبوية في ضوء القرآن والسنة، محمد ابوشهبة، دار القلم، دمشق، الطبعة الثالثة، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
- ١٥٣- السيرة النبوية في ضوء المصادر الاصلية، د. مهدي رزق الله احمد، الطبعة الاولى ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م، مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الاسلامية، الرياض.
- ١٥٤- السيرة النبوية لابي حاتم البستي، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت الطبعة الاولى ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.

- ١٥٥- السيرة النبوية لابن هشام، لابی محمد بن عبدالملک بن هشام، دار الفکر، بدون تاریخ.
- ١٥٦- السيرة النبوية، لابن كثير، للامام ابى الفداء اسماعيل، تحقيق مصطفى عبدالواحد، الطبعة الثانية، ١٣٩٨ هـ، دار الفكر بيروت × لبنان.
- ١٥٧- السيرة النبوية، لمحمد الصويانى مؤسسة الريان، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
- ١٥٨- شذرات الذهب لابن العماد الحنبلي، عبدالحلى بن العماد الحنبلي، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ١٥٩- شرح السنة للبعوى: لابی محمد الحسين بن مسعود البعوى، تحقيق : على محمد معوض وعادل احمد عبدالموجود، دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى، ١٩٦٥ م، القاهرة.
- ١٦٠- شرح العقيدة الطحاوية لابن ابى العز الحنفى، تحقيق وتعليق وتخريج احاديث وتقديم د / عبدالله بن عبدالحسن التركى وشعيب الارناؤوط، ط ٤، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م، مؤسسة الرسالة، بيروت.
- ١٦١- شرح المعلقات للحسين الزوزنى، تحقيق يوسف على بدوى، دار ابن كثير، دمشق، الطبعة الاولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٨٩ م.
- ١٦٢- شرح المواهب اللدنية للقسلانى، لمحمد بن عبدالباقي الزرقانى، دار المعرفة، بيروت.
- ١٦٣- شرح النووى على صحيح مسلم للامام النووى (ابوزكريا محبى الدين يحيى ابن شرف، المتوفى ٦٧٦ هـ - طبع المطبعة المصرية ومكتبتها × القاهرة × عالم ١٣٤٩ هـ.
- ١٦٤- شرح رسالة التعاليم، محد عبدالله الخطيب، دار الوفاء.
- ١٦٥- الشفا في التعريف بحقوق المصطفى :الامام القاضى عياض، استانبول، عثمانيه.
- ١٦٦- صحب الاعشى في صناعة الانشاد، احمد بن على القلقشندى، تحقيق محمد حسين شمس الدين، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الاولى، ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.

- ١٦٧- الصحابي الشاعر عبدالله بن الزبعرى، تاليف محمد على كابتى، دارالقلم، دمشق، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.
- ١٦٨- صحيح البخارى، محمد اسماعيل البخارى، دار الفكر، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م.
- ١٦٩- صحيح الجامع الصغير وزيادته، محمد ناصر الدين الالبانى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م، الكتب الاسلامى، بيروت × لبنان.
- ١٧٠- صحيح السيرة النبوية للطرهوى، محمد رزق، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ.
- ١٧١- صحيح السيرة النبوة، ابراهيم العلى، دار النفائس، الطبعة الثالثة، ١٤٠٨ هـ - ١٩٩٨ م.
- ١٧٢- صحيح سنن ابن ماجه: ناصر الدين الالبانى، مكتب التربية العربى لدول الخليج الرياض، الطبعة الثالثة، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ١٧٣- صحيح مسلم بشرح النووى، المطبعة المصرية بالازهر، الطبعة الاولى، ١٣٤٧ هـ - ١٩٢٩ م.
- ١٧٤- صحيح مسلم، تحقيق محمد فواد عبدالباقي، دار احياء التراث العربى، بيروت × لبنان، الطبعة الثانية، ١٩٧٢ م.
- ١٧٥- الصراع مع الصليبيين لابي فارس، محمد عبدالقادر ابوفارس، دار البشير، طنطا، طبعة عام ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.
- ١٧٦- الصراع مع اليهود، محمد ابوفارس، دار الفرقان، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.
- ١٧٧- صفة الصفوة لابن الجوزى، تحقيق: محمود خورى، ومحمد رواسى قلجى، دار المعرفة، بيروت، الطبعة الثانية، ١٣٩٩ هـ.
- ١٧٨- صفة الغرباء، سلمان العودة، دار ابن الجوزى، الطبعة الثانية، ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.
- ١٧٩- صفوة التفاسير للصابونى، محمد على محمد جميل، دار القرآن الكريم، بيروت، الطبعة الاولى × عام ١٤٠١ هـ.
- ١٨٠- صلاح الدين الايوبى، عبدالله علوان.

- ١٨١- صلح الحديبية، محمد احد باشميل، دار الفكر، الطبعة الثالثة، ١٩٧٣ م ×
١٣٩٣ هـ
- ١٨٢- صور من حياة الرسول، امين دويدار، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة،
بدون تاريخ.
- ١٨٣- صور وعبر من الجهاد النبوي في المدينة، تاليف : د. محمد فوزي فيض الله،
دار القلم، دمشق، الدار الشامية، بيروت، الطبعة الاولى، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م.
- ١٨٤- ضوابط المصلحة، محمد رمضان سعيد البوطي، ط ٤، سنة ١٤٠٢ هـ، مؤسسة
الرساله.
- ١٨٥- الطاعة والمعصية واثرهما في المجتمع، محمد بن العثيمين، غزوة احد.
- ١٨٦- طبقات الشعراء الجاهليين والاسلاميين، بدون معلومات نشر، ابو عبدالله
محمد بن سلام بن عبدالله الجمحي.
- ١٨٧- طبقات ابن سعد الكبرى، محمد بن سعد الزهري، دار صادر، ودار بيروت
للطباعة والنشر ١٣٧٦ هـ - ١٩٥٧ م.
- ١٨٨- طريق النبوة والرسالة، د. حسين مونس، دار الرشد، الطبعة الثانية، ١٤١٨ هـ
- ١٩٩٧ م.
- ١٨٩- الطريق الى المدائن، عادل كمال، دار النفائس، الطبعة الخامسة، ١٤٠٧ هـ -
١٩٨٧ م، بيروت لبنان.
- ١٩٠- الطريق الى المدينة، محمد العبد، دار الجوهرة، عمان، الطبعة الثانية، طبعة
١٩٩٩ م.
- ١٩١- الطريق الى جماعة المسلمين، حسين بن محسن بن علي جابر، الطبعة
الخامسة ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م، دار الوفاء بالمنصورة، مصر.
- ١٩٢- ظاهرة الارحاء، سفر الحوالي، مكتبة الطيب، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ، القاهرة
× مصر.
- ١٩٣- العبادة في الاسلام، يوسف القرضاوي، مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة
الثانية عشره ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ١٩٤- عبدالله بن مسعود، عبدالستار الشيخ، دار القلم، دمشق، الطبعة الثانية،
١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.

- ١٩٥- العبقرية العسكرية في غزوات الرسول، محمد فرج، الطبعة الثالثة، سنة ١٩٧٧ م، دار الفكر العربي، القاهرة.
- ١٩٦- عقيدة اهل السنة في الصحابة د. ناصر حسن الشيخف مكتبة الرشد الطبعة الاولى، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م.
- ١٩٧- علاج القرآن الكريم للجريمه د. عبدالله الشنقيطى، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، الطبعة الاولى، ١٤١٣ هـ.
- ١٩٨- العلاقات الخارجية للدولة الاسلامية، د. سعيد عبدالله حارب المهيرى، مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م.
- ١٩٩- علاقة الآباء بالابناء في الشريعة الاسلامية د. سعاد الصالح، الناشر تهامة جدة، الطبعة الاولى، ١٤٠١ هـ.
- ٢٠٠- عمدة القارى، شرح صحيح البخارى، بدر الدين العينى.
- ٢٠١- العهد والميثاق في القرآن الكريم د. ناصر العمرى، دار العاصمة، الطبعة الاولى ١٤١٣ هـ.
- ٢٠٢- عون المعبود، شرح سنن ابي داود، تحقيق عبد الرحمن محمد عثمان، دار الفكر × بيروت.
- ٢٠٣- عيون الاثر في فنون المغازى والشمائل والسير، ابن سيد الناس، دار المعرفة، بيروت.
- ٢٠٤- الغرباء الاولون، سلمان العودة، الطبعة الثالثة، عام ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م، دار ابن الجوزى، الدمام السعوديه.
- ٢٠٥- غزوة احد احمد عز الدين.
- ٢٠٦- غزوة احد دراسة دعوية، محمد عيظة بن سعيد من مذبح، دار اشبيليا، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
- ٢٠٧- غزوة احد لابي فارس، محمد عبدالقادر ابوفارس، ط ١، ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م، دار الفرقان، عمان × الاردن.
- ٢٠٨- غزوة الاحزاب، لابي فارس، محمد عبدالقادر ابوفارس، دار الفرقان، عمان، الطبعة الاولى، ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
- ٢٠٩- غزوة الاحزاب، محمد احمد باشميل، دار الفكر، الطبعة الخامسة، ١٣٩٧ هـ - ١٩٧٧ م.

- ٢١٠- غزوة بدر الكبرى الحاسمة، محمود خطاب.
- ٢١١- غزوة بدر الكبرى، محمد ابوفارس، دار الفرقان، الطبعة الاولى ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م.
- ٢١٢- غزوة بدر الكبرى، محمد احمد باشميل، طبع دار الفكر، الطبعة السادسة، سنة ١٣٩٤ هـ.
- ٢١٣- غزوة تبوك، محمد احمد باشميل، دار الفكر، بيروت.
- ٢١٤- فتح الباری : ابن حجر العسقلانی، دار المعرفة، بيروت × لبنان.
- ٢١٥- الفتح الربانی لترتيب مسند الامام احمد بن حنبل، دار الشهاب، القاهرة، بدون تاريخ.
- ٢١٦- الفتح الربانی، للساعاتی، احمد عبدالرحمن الساعاتی، في ترتيب مسند الامام احمد : احمد عبدالرحمن الساعاتی، مطبعة الفتح الربانی بالقاهرة، الطبعة الاولى.
- ٢١٧- فتح القدير الجامع بين فنى الرواية والدراية من علم التفسير : محمد بن على الشوكانى، دار الفكر.
- ٢١٨- الفصل في الملل والنحل، لابن حزم، مكتبة السلام العالمية.
- ٢١٩- فصول في السيرة النبوية، عبدالنعم السيد.
- ٢٢٠- فقه الاسلام، شرح بلوغ المرام، لفضيلة الشيخ عبدالقادر شيبه الحمد، مطابع الرشيد، المدينة المنورة، الطبعة الاولى، عام ١٤٠٣ هـ.
- ٢٢١- فقه الابداء، محمد ابوصعيليك، دار البيارق، عمان × بيروت، الطبعة الاولى ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
- ٢٢٢- فقه التمكين في القرآن الكريم، على محمد الصلابي، دار البيارق، عمان، الطبعة الاولى ١٩٩٩ م.
- ٢٢٣- فقه الدعوة الى الله، عبدالحليم محمود، دار الوفاء الطبعة الاولى ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
- ٢٢٤- فقه الدعوة الفردية، د. سيد محمد نوح، دار اقرأ، صنعاء.
- ٢٢٥- فقه الزكاة للقرضاوى، مكتبة وهبه، الطبعة الحادية والعشرون، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م.

- ٢٢٦- الفقه السياسى للوثائق النبوية، خالد الفهداوى، دار عمار، الطبعة الاولى ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م.
- ٢٢٧- فقه السيرة النبوية، منير الغضبان، معهد البحوث العلمية واحياء التراث مكة المكرمة.
- ٢٢٨- فقه السيرة للبوطى، محمد سعيد رمضان البوطى، الطبعة الحادية عشرة، ١٩٩١ م، دار الفكر، دمشق × سوريا.
- ٢٢٩- فقه السيرة للغزالى، الطبعة الرابعة، ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م، دارالقلم، دمشق × سوريا.
- ٢٣٠- التربية الاسلامية، ماجد عرسان الكيلانى، مكتبه هادى، مكة المكرمة، طبعة عام ١٤٠٩ هـ.
- ٢٣١- الفوائد لابن القيم، محمد بن ابى بكر ابن قيم الجوزية، دارالريان للتراث، القاهرة مصر، الطبعة الاولى ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
- ٢٣٢- فى السيرة النبوية جوانب الحذر والحماية، الدكتور ابراهيم على محمد احمد، الطبعة الاولى رجب ١٤١٧ هـ، وزارة الاوقاف بدولة قطر.
- ٢٣٣- فى ظلال السيرة النبوية، الهجرة النبوية، الدكتور محمد عبدالقادر ابوفارس، دار الفرقان، عمان × الاردن، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٢٣٤- فى ظلال القرآن، سيد قطب، دار الشروق، الطبعة التاسعة، ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م.
- ٢٣٥- القاموس المحيط، مجد الدين محمد الفيروز آبادى، مطبعة مصطفى البابى واولاده، بمصر الطبعة الثانية ١٣٧١ هـ - ١٩٥٢ م.
- ٢٣٦- قراءه سياسيه للسيرة النبوية، محمد قلعجى، دار النفائس، الطبعة الاولى ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م، بيروت، لبنان.
- ٢٣٧- قصيده بانت سعاد لكعب بن زهير واثرها في التراث العربى، تاليف د. السيد ابراهيم محمد، المكتب الاسلامى، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ ١٩٨٦ م.
- ٢٣٨- قضايا في المنهج، سلمان العودة، دار مكتبة القدس، الطبعة الثالثة، ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
- ٢٣٩- قضايا نساء النبى ﷺ والمومنات حفصه بنت عثمان الخليفى، دار المسلم الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ ١٩٩٧ م.

- ٢٤٠- قواعد الاحكام في مصالح الانام : لابی محمد عز الدین عبدالعزیز بن عبدالسلام السملی (ت. ٦٦)، المكتبة الحسنية المصرية، بجوار الازهر، الطبعة الاولى ١٣٥٣ هـ - ١٩٣٤ م.
- ٢٤١- القول المبين في سيرة سيد المرسلين: د. محمد الطيب النجار، دار اللواء، الرياض، ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
- ٢٤٢- قيادة الرسول السياسية والعسكرية، احمد راتب عرموش، دار النفائس، الطبعة الاولى ١٤١٩ هـ - ١٩٨٩ م.
- ٢٤٣- القيادة العسكرية في عهد الرسول ﷺ، دار القلم، الطبعة الاولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
- ٢٤٤- الكامل في التاريخ، لابن الاثير، ابوالحسن على بن محمد، دار صادر × بيروت.
- ٢٤٥- لسان العرب : محمد بن مكرم بن منظور، دار صادر، بيروت.
- ٢٤٦- لقاء المومنين، عدنان النحوي، مطابع الفرزدق التجارية، الرياض × السعودية، الطبعة الثالثة، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ٢٤٧- ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين، لابی الحسن على الحسنی الندوی، الطبعة السابعة، ١٤٠٨ هـ ١٩٨٨ م، دار المعارف.
- ٢٤٨- المال في القرآن الكريم، سليمان الحصين، دار المعراج الدولية، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م.
- ٢٤٩- مباحث في اعجاز القرآن، مصطفى مسلم، دار السلم، الرياض، الطبعة الثانية، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م.
- ٢٥٠- مباحث في التفسير الموضوعي، مصطفى مسلم، دارالقلم، دمشق × سوريا.
- ٢٥١- مباحث في علوم القرآن، مناع القطان، مكتبة المعارف، الرياض، الطبعة الثانية، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م.
- ٢٥٢- مبادئ علم الادارة، محمد نور الدين عبدالرزاق، مكتبة الخدمات الحديثة، جدة × السعودية، الطبعة الاولى بدون تاريخ.
- ٢٥٣- مبادئ نظام الحكم في الاسلام، عبد الحميد متولى، الطبعة الاولى، دار المعارف.

- ٢٥٤- المبسوط للسرخسي، شمس الدين السرخسي، مطبعة السعادة، مصر، الطبعة الاولى.
- ٢٥٥- المجتمع المدني في عهد النبوة، د. اكرام العمرى، الطبعة الاولى ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م.
- ٢٥٦- مجلة المجتمع الكويتية، عدد رقم ٢٤٨، ١٧ صفر ١٣٩٩ هـ.
- ٢٥٧- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين على بن ابى بكر الهيثمى، الطبعة الثالثة، سنة ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م، دار الكتاب العربى، بيروت.
- ٢٥٨- مجموع فتاوى: شيخ الاسلام ابن تيميه جمع عبدالرحمن بن محمد قاسم العاصمى النجدى، المكتب التعليمى السعودى بالمغرب.
- ٢٥٩- مجموعة الوثائق السياسية، لمحمد حميد الله، دار النفائس، الطبعة الخامسة، ١٤٠٥ هـ ١٩٨٥ م.
- ٢٦٠- محاسن التاويل للقاسمى، محمد جمال الدين القاسمى، دار الفكر، بيروت.
- ٢٦١- المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز لابن عطية، ابى محمد عبدالحق بن غالب الاندلسى، تحقيق المجلس العلمى بفاس، طبعه ١٣٩٥ هـ، وزارة الاوقاف والشئون الاسلامية بالمغرب.
- ٢٦٢- محمد رسول الله، محمد الصادق عرجون، دار القلم، الطبعة الثانية، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م.
- ٢٦٣- محمد رسول الله، محمد رشيد رضا، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٩٧٥ م.
- ٢٦٤- محنة المسلمين في العهد الملكى، د. سليمان السويكت، مكتبة التوبة الرياض، الطبعة الاولى، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ٢٦٥- المختار من كنوز السنة، محمد عبدالله دراز، دار الانصار القاهرة، الطبعة الثانية ١٩٧٨ م.
- ٢٦٦- مختصر الصواعق المرسله على الجهمية المعطلة، لابن قيم الجوزية، اختصرة محمد الموصلى، مكتبة الرياض الحديثه.
- ٢٦٧- مختصر سيرة الرسول ﷺ، لمحمد بن عبد الوهاب، جامعة الامام محمد ابن سعود.

- ٢٦٨- مختصر صحیح مسلم للحافظ زکی عبدالعظیم عبدالقوی بن سلامه المنذری، تحقیق محمد ناصر الالبانی × الطبعة الثالثة سنة ١٣٩٧ هـ - ١٩٧٧ م. المكتبة الاسلامی × دمشق.
- ٢٦٩- المدخل الى العقيدة والاستراتيجية العسكرية، محمد جمال الدين على محفوظ، مطابع الهيئة المصرية للكتاب بالقاهرة.
- ٢٧٠- مدخل لفهم السيرة، د. يحيى اليجي، اخذها المؤلف من صاحب الكتاب قبل ان يطبعها.
- ٢٧١- المدرسة النبوية العسكرية لابي فارس، دار الفرقان، عمان.
- ٢٧٢- المدينة المنورة فجر الاسلام والعصر الراشدي، محمد حسين شراب، دارالقلم دمشق، الطبعة الاولى ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م.
- ٢٧٣- المدينة النبوية فجر الاسلام والعصر الراشدي، محمد حسن شراب، دار. القلم، دمشق، الدار الشامية بيروت، الطبعة الاولى ١٤١٥ هـ / ١٩٩٤ م.
- ٢٧٤- المرأة في العهد النبوي، د. عصمة الدين كركر، دار الغرب الاسلامي، الطبعة الاولى ١٩٩٣ م بيروت.
- ٢٧٥- مرض النبي ﷺ ووفاته واثره على الامة خالد ابوصالح، دار الوطن، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ.
- ٢٧٦- مرويات غزوة احد، حسين احمد الباكري، رساله ماجستير نوقشت في الجامعة الاسلامية، اشراف د. اكرم العمري × عام ١٣٩٩ م. × ١٤٠٠ هـ.
- ٢٧٧- مرويات غزوة الحديبية، د. حافظ الحكمي، دار ابن القيم، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م.
- ٢٧٨- مرويات غزوة بدر، احمد باوزير، مكتبة طيبة، الطبعة الاولى ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م.
- ٢٧٩- مرويات غزوة بني المصطلق، ابراهيم القريبي، طبع المجلس العلمي بالجامعة الاسلامية، المدينة المنورة، الطبعة الاولى عام ١٤٠٢ هـ.
- ٢٨٠- مساجد القاهرة ومدارسها، احمد فكري، طبعة الاسكندرية، ١٩٦١ م.
- ٢٨١- المستدرک على الصحيحين للامام ابى عبدالله النيسابورى بذيلة التخليص للذهبي طبعه سنة ١٣٩٠ هـ - ١٩٧٠ م، دار النشر مكتب المطبوعات الاسلاميه.

- ٢٨٢- المستشفيات الاسلامية، د. عبدالله عبدالرزاق مسعود العيد دار الضياء للنشر والتوزيع، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٧ م. عمان × الاردن.
- ٢٨٣- المستطرف في كل فن مستطرف شهاب الدين الابشيهي، مكتبة الحياة × بيروت.
- ٢٨٤- المستفاد من قصص القرآن للدعوة والدعاة، عبدالكريم زيدان، مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
- ٢٨٥- المسلمون والروم في عصر النبوة، عبدالرحمن احمد سالم، دار الفكر العربي، طبعة ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
- ٢٨٦- المسند، احمد بن حنبل، المكتب الاسلامي، بيروت.
- ٢٨٧- المشروع الاسلامي لنهضة الامة قراءة في فكر حسن البنا، لمجموعة من الباحثين لم تطبع حتى كتابة هذا البحث.
- ٢٨٨- مشكاة المصابيح، المكتب الاسلامي، دمشق، الطبعة الاولى، ١٣٨١ هـ - ١٩٦١ م.
- ٢٨٩- مصعب بن عمير، الداعية المجاهد، محمد حسن بريغش، دار القلم × دمشق، الطبعة الرابعة، ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
- ٢٩٠- مصنف عبدالرزاق، لابي بكر عبدالرزاق بن همام الصنعاني، تحقيق : حبيب الرحمن الاعظمي، الطبعة الاولى.
- ٢٩١- المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية: احمد بن علي بن حجر العسقلاني، تحقيق: حبيب الرحمن اعظمي.
- ٢٩٢- معارك خالد بن الوليد؛ د. ياسين سويد، الطبعة الرابعة ١٩٨٩ م، المؤسسة العربية للدراسة والنشر.
- ٢٩٣- معالم قرآنية في الصراع مع اليهود، د. مصطفى مسلم محمد، دارالسلم، الرياض، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م.
- ٢٩٤- المعاهدات في الشريعة الاسلامية والقانون الدولي، د. محمد الديك، الطبعة الثانية، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م، دار الفرقان للنشر والتوزيع.
- ٢٩٥- معجم البلدان : ياقوت الحموي، دار صادر، ودار بيروت، ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م.
- ٢٩٦- معجم الطبراني، سليمان بن احمد الطبراني، دار العربية، بغداد، ١٣٩٨ هـ.

- ٢٩٧- المعجم الكبير لابی القاسم سليمان بن احمد الطبرانی، ٢٦٠ هـ - ٣٦٠ هـ، دار مكتبة العلوم والحكم، طبعة ٢، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٥ م.
- ٢٩٨- معركة الوجود بين القرآن والتلمود، عبدالستار فتح الله السعيد، مكتبة النار.
- ٢٩٩- المعوقون للدعوة الاسلامية في عهد النبوة وموقف الاسلام منها؛ دكتوراه، سميرة محمد جمجوم، دار المجتمع جدة، الطبعة الاولى ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
- ٣٠٠- المغازی النبوية، تحقيق سهيل زكار، للزهري، دارالفكر، دمشق ١٤٠١ × م. ١٩٨١ م.
- ٣٠١- مغازی رسول الله ﷺ، عروة بن الزبير، تحقيق : د. محمد الاعظمي، نشر : مكتب التربية العربي لدول الخليج، الرياض، الطبعة الاولى ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
- ٣٠٢- المغازی للواقدي، محمد عمر بن واقد المتوفى ٢٠٧ هـ تحقيق د. مارسدن جونس، عالم الكتب، بيروت، الطبعة الثالثة ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م.
- ٣٠٣- مفاهيم ينبغي ان تصحح، محمد قطب، دار الشروق القاهرة، الطبعة الثامنة، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م.
- ٣٠٤- المفصل في احكام النساء، عبدالكريم زيدان، مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م.
- ٣٠٥- مقاصد الشريعة الاسلامية، د. محمد سعد الیوبی، دارالهجرة، الرياض، الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م.
- ٣٠٦- المقاصد العامة للشريعة الاسلامية، يوسف حامد العالم، الدار العلمية للكتاب الاسلامی ط ٢، سنه ١٤١٥ هـ - ١٩٩٣ م، الرياض.
- ٣٠٧- مقدمة ابن الصلاح وشرحها للحافظ العراقي، لابی عمرو عثمان بن عبدالرحمن المعروف بابن الصلاح، طبع دار الكتب العلمية بيروت × لبنان.
- ٣٠٨- مقدمه ابن خلدون، للعلامة عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن خلدون، ط : المكتبة التجارية الكبرى، القاهرة بدون تاريخ.
- ٣٠٩- مقومات الداعية الناجح، د. علی بادحدح، دار الاندلس الخضراء، جدة، الطبعة الاولى ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.

- ٣١٠- مقومات السفراء في الاسلام، حسن فتح الباب، المجلس الاعلى للشئون الاسلامية القاهرة، ١٩٧٠ م.
- ٣١١- مقومات النصر، د. احمد ابوالشباب، المكتبة العصرية، لبنان، ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
- ٣١٢- مكة والمدينة في الجاهلية وعصر الرسول، للاستاذ احمد الشريف.
- ٣١٣- ملامح الشورى في الدعوة الاسلامية، عدنان النحوى، الطبعة الثانية.
- ٣١٤- من معين السيرة، صالح احمد الشامى، المكتب الاسلامى، الطبعة الثانية، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م.
- ٣١٥- من هدى سورة الانفال، محمد امين المصرى × طبع مكتبة دار الارقم × الكويت.
- ٣١٦- المنافقون، محمد جميل غازى، مكتبة المدنى ومطبعتها، ١٩٧٢ م، جده × السعوديه.
- ٣١٧- منامات الرسول ﷺ، عبدالقادر الشيخ ابراهيم، دار القلم العربى بحلب، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.
- ٣١٨- مناهج واداب الصحابة في التعلم والتعليم، د. عبدالرحمن البر، دار اليقين المنصورة، الطبعة الاولى ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
- ٣١٩- المنتظم في تاريخ الملوك والامم لابي الفرج عبدالرحمن بن على بن محمد ابن الجوزى، دراسة وتحقيق محمد عبدالقادر عطا، مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية بيروت × لبنان.
- ٣٢٠- منهاج السنة النبوية، لابي العباس احمد بن عبدالحليم بن تيميه مؤسسه قرطبة للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الاولى ١٤١٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ٣٢١- المنهاج القرآنى في التشريع، عبدالستار فتح الله سعيد، مطابع دار الطباعة الاسلامية، الطبعة الاولى، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م.
- ٣٢٢- منهج الاعلام الاسلامى في صلح الحديبية، سليم حجازى، دار المنارة، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ ١٩٨٦ م.
- ٣٢٣- منهج الاسلام في تزكية النفس، د. انس احمد كرزون، دار نور المكتبات، دار ابن حزم، الطبعة الثانية، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.

- ٣٢٤- المنهج التربوي للسيرة النبوية التربوية الجهادية، منير محمد الغضبان، مكتبة المنار، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م.
- ٣٢٥- منهج التربية الاسلامية، محمد قطب، دارالشروق، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
- ٣٢٦- المنهج الحركي للسيرة النبوية، منير محمد الغضبان، مكتبة النار الاردن الطبعة الثالثة ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.
- ٣٢٧- منهج الرسول في غرس الروح الجهادية في نفوس اصحابه، السيد محمد نوح، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م، نشرته جامعة الامارات العربية المتحدة.
- ٣٢٨- الموازنة بين ذوق السماع وذوق الصلاة والقرآن، للامام ابن قيم الجوزيه، تحقيق: مجدى فتحى السيد.
- ٣٢٩- الموافقات في اصول الاحكام: لابي اسحاق ابراهيم موسى اللخمي الشهير بالشاطبي، دار الفكر، ١٣٤١ هـ.
- ٣٣٠- الموسوعة في سماحة الاسلام، محمد صادق عرجون، ط الثانية ١٤٠٤ ة - ١٩٨٤ م، الدار السعودية للنشر والتوزيع جده.
- ٣٣١- نشأة الدولة الاسلامية، د. عون الشريف قاسم، دار الكتب اللبنانى، بيروت، ط ٢، ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م.
- ٣٣٢- نصب الراية في احاديث الهداية × بحاشية بغية الالعى في تخريج الزيلعى، عبدالله بن يوسف بن محمد الزيلعى المكتب الاسلامى × دمشق، ١٣٩٣ هـ.
- ٣٣٣- نظام الحكم، في الشريعة والتاريخ الاسلامى، ظافر القاسمى، دارالنفائس، الطبعة السادسة ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.
- ٣٣٤- نظام الحكومة النبوية السمي التراتيب الادارية، محمد عبدالحى الكتانى دارالارقم، بيروت × لبنان، الطبعة الثانية.
- ٣٣٥- النظام السياسى في الاسلام لابي فارس، محمد عبدالقادر ابوفارس، دار الفرقان، الطبعة الثانية ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٦ م.
- ٣٣٦- نظرات في السيرة للامام حسن البنا، مكتبة الاعتصام، القاهرة، الطبعة الاولى، ١٣٩٩ هـ - ١٩٧٩ م، سجلها واعدها للنشر احمد عيسى عاشور.

- ٣٣٧- نظرة النعيم في مكارم اخلاق الرسول الكريم، اعداد مجموعة من المختصين
باشراف صالح بن حميد، دار الوسيلة، الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ.
- ٣٣٨- نفوس ودروس في اطار التصوير القرآنى، توفيق محمد سبع، مجمع البحوث
الاسلامية القاهرة × مصر، الطبعة الاولى، بدون تاريخ.
- ٣٣٩- النكت والعيون تفسير الماوردى × لابي الحسن على بن حبيب الماوريد،
تحقيق خضر محمد خضر × نشر وزارة الاوقاف والشئون الاسلامية والتراث
الاسلامى بالكويت.
- ٣٤٠- النهاية في غريب الحديث، لابن الاثير، تحقيق طاهر احمد الزاوى ومحمود
محمد الطناحى.
- ٣٤١- نور اليقين، محمد الخضرى، دارالقلم، دمشق × سوريا.
- ٣٤٢- نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار من احاديث سيد الاخيار، محمد بن على
الشوكانى، دار الحديث، القاهرة.
- ٣٤٣- الهجرة الاولى في الاسلام، د. سليمان العودة، دار طيبة للنشر، الرياض،
الطبعة الاولى ١٤١٩ هـ.
- ٣٤٤- هجرة الرسول وصحابته في القرآن والسنة، احمد عبدالغنى النجولى الجمل،
دار الوفاء الطبعة الاولى، ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.
- ٣٤٥- الهجرة النبوية المباركة، د. عبدالرحمن البر، دار الكلمة، المنصورة × مصر،
الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ ١٩٩٧ م.
- ٣٤٦- الهجرة في القرآن الكريم، احزمى سامعون جزولى، مكتبة الرشد الرياض،
الطبعة الاولى ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
- ٣٤٧- هذا الحبيب محمد ﷺ يا محب، لابي بكر الجزائرى، مكتبة لينه.
- ٣٤٨- هذا الدين، سيد قطب، دارالشروق، القاهرة × مصر، الطبعة الرابعة، ١٤١٢ هـ
١٩٩٢ م.
- ٣٤٩- واقعنا المعاصر، لمحمد قطب، مؤسسة المدينة للصحافة والطباعة والنشر،
جدة، الطبعة الثانية ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٧ م.
- ٣٥٠- الوحى والرسالة، د. يحيى اليحى، اخذت من المؤلف صورة قبل الطبع.
- ٣٥١- الوسطية في القرآن الكريم، على محمد الصلابى، دارالفائس، دارالبيارق،
الطبعة الاولى ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.

- ٣٥٢- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ابوالحسن بن عبدالله السمهوری، دار المصطفی، طبعة القاهرة ١٣٢٦ هـ.
- ٣٥٣- الوفود في العهد الملكي واثرة الاعلامی، لعلی رضوان احمد الاسطل، الطبعة الاولى ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م، دار المنار × الاردن عمان.
- ٣٥٤- وقفات تربوية مع السيرة النبوية، احمد فريه، دار طيبة، الرياض، الطبعة الثالثة، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م.
- ٣٥٥- وقفات تربويه من السيرة النبوية، عبدالحميد البلالی، الطبعة الثالثة، ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م، النار، الكويت.
- ٣٥٦- الولاء والبراء في الاسلام، محمد سعيد القحطان، دار طيبة الرياض، الطبعة السادسة ١٤١٣ هـ.
- ٣٥٧- ولاية الشرطة في الاسلام، نمر محمد الحميدانی، دار عالم الكتب، الطبعة الثانية، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م.
- ٣٥٨- يقظة اولی الاعتبار مما ورد في ذكر الجنة والنار، لصديق حسن.
- ٣٥٩- اليهود في السنة المطهرة، د. عبدالله الشقاری، دار طيبة، الرياض، طبعه اولی، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
- ٣٦٠- اليوم الاخر في الجنة والنار، د. عمر الاشقر، مكتبة الفلاح، الكويت، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ ١٩٨٨ م.